



استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد دوم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح

تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها و مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان (ویرایش ۱) - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.
۶۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.

(چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)

جلد دوم

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.

۲۹۷/۱۷۹

BP۹۸/م۷ت۷

۳۲۵۳-۷۶م

۱۳۷۷

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۵۵۶۲۰۴۱۰
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۲۵۹



تفسیر نمونه جلد دوم

زیر نظر استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللہی، محسن قرانتی، محمد محمدی

• ناشر: دارالکتب الاسلامیة

• تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷

• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری

• چاپ: چاپخانه سرور

• شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 6 / ۹۶۴ - 440 - 004 - ISBN: 964 - 440 - 004 - 6

• شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۴۴۰-۰۰۳ / ۹۶۴ - 5 VOL.28 / ۹۶۴ - 440 - 030 - ISBN-SET: 964 - 440 - 030 - 5

• حق چاپ برای ناشر محفوظ است

• قیمت: ۶۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد دوم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
الهامی	داود
ایمانی	اسد الله
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
طباطبائی	سید نور الله
عبداللہی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

چرا جلد دوم بازنویسی و تکمیل شد؟

حقیقت این است: هنگامی که تفسیر نمونه را شروع کردیم، باور نمی کردیم تا این حد مورد استقبال از سوی تمام قشرها واقع شود، تا آنجا که جلد اول این تفسیر، بیست و هشتمین چاپ خود را پشت سر گذاشته است و به حمد الله به بعضی از زبان های زنده دنیا به طور کامل ترجمه شده (زبان عربی و اردو) و به بعضی دیگر نیز در حال ترجمه است (زبان انگلیسی). به همین دلیل، هنگام تنظیم جلد اول و دوم، اهمیتی که در خور این استقبال فوق العاده بوده به تنظیم مباحث داده نشد، لذا ناچار شدیم جلد اول را با تجدید نظر بسیار و اضافات فراوان بازنویسی کنیم که مقایسه چاپ جدید و قدیم آن نشان می دهد تا چه حدی روی آن کار شده است.

ما میل داشتیم دست به جلد دوم نزنیم، ولی ناهماهنگی آن با سایر مجلدات از یک سو، و اصرار و فشار زیاد از طرف اندیشمندان علاقمند از سوی دیگر، ما را وادار به تجدید نظر و بازنویسی جلد دوم نیز کرد، ولی به حمد الله مشکلی برای جلد سوم و مابعد آن نداریم و هماهنگی آن با سایر مجلدات مراعات شده است.

خوشبختانه این تجدید نظر در مورد جلد دوم زمانی صورت می گیرد که سالهاست از پایان تمام تفسیر می گذرد، و تفسیر موضوعی «پیام قرآن» نیز وارد دهمین جلد خود شده است و جلد هشتم آن در آستانه انتشار است و به حمد الله از تجربیات گذشته برای بازنویسی و تکمیل این جلد، استفاده شد، و به صورتی که

ملاحظه می کنید درآمد، که با مقایسه با نسخه قبل تفاوت ها به خوبی روشن می شود.
خداوند همه ما را به آنچه رضای اوست هدایت فرماید.

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

۲ / رمضان المبارک / ۱۴۱۲

۱۳۷۰ / ۱۲ / ۱۷

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی ۴ - تفسیر «صافی کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهان از مرحوم سید هاشم بحرانی ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابو الفتوح رازی ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدر المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد دوم

با تجدیدنظر و اضافات فراوان

سوره های

بقره آیه ۱۸۸ - ۲۸۶ و آل عمران آیه ۱ - ۹۱

جزء دوم قرآن مجید

۱۸۸ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۱۸۸ - و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید! و برای خوردن بخشی از اموال مردم، به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می دانید (گناه است)!

تفسیر:

خطوط اصلی اقتصاد اسلامی

این آیه اشاره به یک اصل کلی و مهم اسلامی می کند که در تمام مسائل اقتصادی حاکم است، و به یک معنی می شود تمام ابواب فقه اسلامی در بخش اقتصاد را، زیر پوشش آن قرار داد، و به همین دلیل، فقهای بزرگ ما در بخش های زیادی از فقه اسلامی به این آیه تمسک می جویند، می فرماید: «اموال یکدیگر را در میان خود به باطل و ناحق نخورید» (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ).

در این که منظور از «باطل» در اینجا چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند: بعضی، آن را به معنی اموالی که از روی غصب و ظلم به دست می آید دانسته اند. بعضی اشاره به اموالی که از طریق قمار و مانند آن فراهم می گردد.

و بعضی آن را اشاره به اموالی می دانند که از طریق سوگند دروغ (و انواع پرونده سازی های دروغین به دست می آید).

ولی ظاهر این است: مفهوم آیه عمومیت دارد و همه این مسائل و غیر اینها را شامل می شود؛ زیرا «باطل» که به معنی زایل و از بین رونده است، همه را در بر می گیرد، و اگر در بعضی از روایات، از امام باقر(علیه السلام) تفسیر به «سوگند دروغ»، (۱) و در روایتی از امام صادق(علیه السلام) تفسیر به «قمار» شده است، (۲) در واقع از قبیل بیان مصداق های روشن است. بنابراین هر گونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق مشمول این نهی الهی است.

تمام معاملاتی که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند و پایه و اساس عقلانی ندارد، نیز مشمول این آیه است.

همین معنی در سوره «نساء» آیه ۲۹ با توضیح بیشتری خطاب به مؤمنان آمده است، می فرماید: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ*: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل و از طرق نامشروع نخورید مگر این که تجارتي باشد که با رضایت شما انجام گیرد».

استثناء «تجارت، توأم با تراضی»، در واقع بیان یک مصداق روشن از طرق مشروع و حلال است، و هبه، میراث، هدیه، وصیت و مانند آن را نفی نمی کند، زیرا آنها نیز از طرق مشروع عقلانی است.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۱۷۶، حدیث ۶۱۵ (مؤسسه اسماعیلیان).

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحات ۱۶۴ و ۱۶۷، حدیث ۲۲۲۶۷ (چاپ آل البیت) - «نوادر الأشعری»، صفحه ۱۶۲، حدیث ۴۱۴ (چاپ مدرسه امام مهدی(علیه السلام)) - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۲۲، حدیث ۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۳۴. قابل توجه این که: همین تفسیر در رابطه با آیه ۲۹ سوره «نساء» نیز وارد شده است («وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۱۶۶، احادیث ۲۲۲۶۱ و ۲۲۲۶۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۶، صفحه ۲۳۴، احادیث ۱۰ و ۱۱، و جلد ۹۷، صفحه ۲۵، حدیث ۲۶ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحات ۲۳۵ و ۲۳۶).

جالب این که بعضی از مفسران گفته اند: قرار گرفتن آیه مورد بحث، بعد از آیات روزه (آیات ۱۸۲ - ۱۸۷) نشانه یک نوع همبستگی در میان این دو است.

در اینجا نهی از خوردن و آشامیدن به خاطر انجام یک عبادت الهی می کند، و در اینجا نهی از خوردن اموال مردم به ناحق که این هم نوع دیگری از روزه و ریاضت نفوس است، و در واقع هر دو شاخه هائی از تقوا محسوب می شود، همان تقوایی که به عنوان هدف نهایی روزه معرفی شده است. (۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که تعبیر به «أکل» (خوردن) معنی وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه تصرفی را شامل می شود، و در واقع این تعبیر، کنایه ای است از انواع تصرفات، و «أکل» یک مصداق روشن آن است.

سپس در ذیل آیه، انگشت روی یک نمونه بارز «اکل مال به باطل» (خوردن اموال مردم به ناحق) گذاشته که بعضی از مردم، آن را حق خود می شمردند، به گمان این که به حکم قاضی، آن را به چنگ آورده اند حلال است، می فرماید: «برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه، بخشی از آن را به قضاوت ندهید در حالی که می دانید» (و تَدُلُّوْا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ). (۲)

«تَدُلُّوْا» از ماده «ادلاء»، در اصل، به معنی فرستادن دلو در چاه برای بیرون آوردن آب است، و این، تعبیر زیبایی است برای مواقعی که انسان تسبیب اسبابی می کند که به منظور خاصی نایل گردد.

در تفسیر این جمله دو احتمال وجود دارد:

نخست این که: منظور آن است: بخشی از مال را به صورت هدیه یا رشوه (و هر دو در اینجا یکی است) به قضاوت دهند که بقیه را تملک کنند، قرآن می گوید:

۱ - اقتباس از تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۲۵۲.

۲ - جمله «تَدُلُّوْا» عطف بر «تَأْكُلُوا» است، بنابراین مفهوم آن، «لَا تَدُلُّوْا» می شود.

گر چه ظاهراً در اینجا به حکم قاضی مال را به چنگ آورده اید، ولی این اکل مال به باطل است و گناه.

دوم این که: منظور آن است: مسائل مالی را برای سوء استفاده به نزد حکام نبرید، مثل این که امانتی، یا اموال یتیمی بدون شاهد نزد انسان باشد و هنگامی که طرف مطالبه می کند، او را به نزد قاضی ببرند، و چون دلیل و شاهی ندارد، اموالش را به حکم قاضی تملک کنند، این کار نیز گناه است و اکل مال به باطل.

مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده ای داشته باشد که هر دو در جمله «لَا تُدْلُوا» جمع باشد، هر چند هر یک از مفسران در اینجا احتمالی را پذیرفته اند.

جالب این که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّمَا يَأْتِيَنِي الْخِصْمُ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِي لَهُ فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ بِحَقِّ مُسَلِّمٍ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنْ نَارٍ فَلْيَحْمِلْهَا أَوْ لِيَذَرْهَا:**

«من بشری مثل شما هستم (و مأمورم طبق ظاهر میان شما داوری کنم) گاه نزاعی نزد من طرح می شود، و شاید بعضی در اقامه دلیل از دیگری نیرومندتر باشد و من به مقتضای ظاهر دلیلش به سود او قضاوت می کنم اما بدانید چنان که من حق کسی را (بر حسب ظاهر) برای دیگری قضاوت کنم (و در واقع مال او نباشد فکر نکنید چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نفع او حکم کرده، برای او حلال است) آن قطعه ای از آتش است، اگر آتش را می خواهد، آن را بپذیرد، و گرنه آن را رها سازد.» (۱)

۱ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۲۵۲ - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۲۳۱ (دار المعرفه).

روایات دیگری نیز به همین مضمون در منابع معتبر شیعه آمده است («کافی»، جلد ۷، صفحه ۴۱۴،

حدیث ۱، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۲۳۲، حدیث ۳۳۶۶۳، و صفحه ۲۳۳، حدیث ۳۳۶۶۵، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۱۷، صفحه ۳۶۶، احادیث ۲۱۵۹۴ - ۲ و ۲۱۵۹۶ - ۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۳۴۳، و جلد ۱۰۱، صفحه ۳۲۴ - «معانی الأخبار»، صفحه ۲۷۹، انتشارات جامعه مدرسین).

نکته:

رشوه خواری، بلای بزرگ جامعه ها!

یکی از بلاهای بزرگی که از قدیم ترین زمان ها دامنگیر بشر شده و امروز با شدت بیشتر، ادامه دارد، بلای رشوه خواری است که یکی از بزرگترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و هست، و سبب می شود: قوانین، که قاعدتاً باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد، به سود مظالم طبقات نیرومند که باید قانون آنها را محدود کند به کار بیفتند.

زیرا زورمندان و اقویا، همواره قادرند با نیروی خود، از منافع خویش دفاع کنند، و این ضعفا هستند که باید منافع و حقوق آنها در پناه قانون حفظ شود، بدیهی است: اگر باب رشوه گشوده شود، قوانین درست نتیجه معکوس خواهد داد، زیرا اقویا هستند که قدرت بر پرداختن رشوه دارند و در نتیجه قوانین، بازیچه تازه ای در دست آنها برای ادامه ظلم، ستم و تجاوز به حقوق ضعفا خواهد شد.

به همین دلیل، در هر اجتماعی، رشوه نفوذ کند، شیرازه زندگی آنها از هم می پاشد و ظلم، فساد، بی عدالتی و تبعیض در همه سازمان های آنها نفوذ می کند و از قانون عدالت جز نامی باقی نخواهد ماند، لذا در اسلام مسأله رشوه خواری با شدت هر چه تمام تر، مورد تقبیح قرار گرفته، محکوم شده و یکی از گناهان کبیره محسوب می شود.

ولی قابل توجه این است که: زشتی رشوه سبب می شود این هدف شوم در لابلای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه خوار و رشوه دهنده از نام هایی مانند: هدیه، تعارف، حق و حساب، حق الزحمه و انعام استفاده کنند، اما روشن است: این تغییر نام ها به هیچ وجه تغییری در ماهیت آن نمی دهد و در

هر صورت، پولی که از این طریق گرفته می شود حرام و نامشروع است. در «نهج البلاغه» در داستان هدیه آوردن «اشعث بن قیس» می خوانیم: او برای پیروزی بر طرف دعوی خود در محکمه عدل علی (علیه السلام) متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوی لذیذ به در خانه علی (علیه السلام) آورد و نام آن را هدیه گذاشت علی (علیه السلام) بر آشفت و فرمود:

هَبَلْتِكَ الْهَبُولُ أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟... وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقْلِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى:

«سوگواران بر عزایت اشک بریزند، آیا با این عنوان آمده ای که مرا فریب دهی و از آئین حق باز داری؟... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان های آنها است به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه ای به ظلم بگیرم هرگز نخواهم کرد، دنیای شما از برگ جویده ای در دهان ملخی برای من کم ارزش تر است علی (علیه السلام) را با نعمت های فانی و لذت های زودگذر چه کار؟...» (۱)

اسلام رشوه را در هر شکل و قیافه ای محکوم کرده است، در تاریخ زندگی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: به او خبر دادند: یکی از فرماندارانش رشوه ای در شکل هدیه پذیرفته، حضرت بر آشفت و به او فرمود: كَيْفَ تَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقِّ؟! «چرا آنچه حق تو نیست می گیری؟!»!

او در پاسخ با معذرت خواهی گفت: لَقَدْ كَانَتْ هَدِيَّةً يَا رَسُولَ اللَّهِ: «آنچه گرفتم هدیه بود ای پیامبر خدا!»!

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: أُرَأَيْتَ لَوْ قَعَدَ أَحَدُكُمْ فِي دَارِهِ وَلَمْ يُؤَلِّهِ عَمَلًا أَوْ كَانَ

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۴ - «بحار الانوار»، جلد ۴۱، صفحه ۱۶۲، حدیث ۵۷، و جلد ۷۲، صفحه ۳۵۹، حدیث ۷۶ - «امالی شیخ صدوق»، صفحه ۶۲۲، با اندکی تفاوت (انتشارات کتابخانه اسلامیة).

النَّاسُ يَهْدُوْنَهُ شَيْئًا؟

«اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید آیا مردم به شما هدیه ای می دهند؟»

سپس دستور داد: هدیه را گرفتند و در بیت المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد. (۱)
اسلام حتی برای این که قاضی گرفتار رشوه های مخفی و ناپیدا نشود، دستور می دهد: قاضی نباید شخصاً به بازار برود مبدا تخفیف قیمت ها به طور ناخودآگاه روی قاضی اثر بگذارد و در قضاوت، جانبداری تخفیف دهنده را بکند، چه خوب است مسلمانان از کتاب آسمانی خود الهام بگیرند و همه چیز خود را در پای بت رشوه خواری قربانی نکنند!

مسأله رشوه در اسلام به قدری مهم است که امام صادق (علیه السلام) درباره آن می فرماید: وَ أَمَّا الرَّشَا فِي الْحُكْمِ فَهِيَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ: «اما رشوه در قضاوت، کفر به خداوند بزرگ است». (۲)

و در حدیث معروفی که از رسول خدا نقل شده چنین می خوانیم: لَعْنَةُ اللَّهِ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالْمَاشِيَّ بَيْنَهُمَا: «خداوند گیرنده و دهنده رشوه و آن کس که واسطه میان آن دو است را از رحمت خود دور گرداند». (۳)

-
- ۱ - «الامام علی» (علیه السلام)، جلد ۱، صفحات ۱۵۵ - ۱۵۶.
 - ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، حدیث ۲، باب ۵ از ابواب ما یُکْتَسَبُ بِهِ (جلد ۱۷، صفحه ۹۲، احادیث ۲۲۰۵۷ و ۲۲۰۵۸، و صفحات ۹۴، ۹۵ و ۹۶، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶، حدیث ۱، و صفحه ۱۲۷، حدیث ۳ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحات ۴۳، ۵۲ و ۵۳، و جلد ۱۰۱، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴.
 - ۳ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۷۴، احادیث ۹ و ۱۱، باب الرَّشَا فِي الْحُكْمِ وَ أَنْوَاعِهِ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۷، صفحه ۳۵۵، حدیث ۲۱۵۶۵ - ۸ (چاپ آل البیت) - «جامع الأخبار»، صفحه ۱۵۶ (انتشارات رضی).

۱۸۹ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ترجمه:

۱۸۹ - درباره «هلال های ماه» از تو سؤال می کنند؛ بگو: «آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است»، و کار نیک، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید (آن چنان که در جاهلیت، به هنگام حج مرسوم بود)؛ بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید!

شأن نزول:

در حدیثی می خوانیم: «مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ»، خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رسیده، گفت: بسیار از ما سؤال می کنند: این هلال ماه چیست؟ و چه فایده دارد؟ (چرا ماه تدریجاً به صورت بدر کامل در می آید و باز به حالت اول بر می گردد)؟ خداوند آیه فوق را نازل فرمود و به آنان پاسخ گفت. (۱)
در روایت دیگری آمده است: جمعی از یهود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: هلال ماه برای چیست؟ و چه فایده دارد؟ آیه فوق نازل شد (۲) و فواید مادی و

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۵۵، صفحه ۱۱۸ - «بحر المحیط»، جلد ۲، صفحه ۲۲۹، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد ۵، صفحه ۲۸۰، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۷۱، ذیل آیه مورد بحث.
۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، ذیل آیه مورد بحث - ۲ تفسیر «رازی»، جلد ۵، صفحه ۲۸۰، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۷۱، ذیل آیه مورد بحث.

معنوی آن را در نظام زندگی انسان ها بیان کرد.

تفسیر:

تقویم طبیعی

همان طور که در شأن نزول آمده است، گروهی در مورد هلال ماه از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پرسش هائی داشتند و از علت و نتایجی که این موضوع در بر دارد جويا می شدند که قرآن سؤال آنها را به این صورت منعکس کرده است: «درباره هلال های ماه از تو سؤال می کنند» (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ).

«أَهْلُهُ» جمع «هلال» به معنی ماه در شب اول و دوم است و بعضی گفته اند: در سه شب نخستین «هلال» نام دارد و بعداً به آن «قَمَر» می گویند، و بعضی بیش از آن را هلال نامیده اند. مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و بعضی دیگر از مفسران بزرگ، معتقدند: این واژه در اصل از «اسْتِهْلَالِ صَبِيٍّ» یعنی گریه کودک در آغاز تولد گرفته شده، سپس برای آغاز ماه به کار رفته و نیز در آنجا که حاجیان صدای خود را به لبیک بلند می کنند (أَهْلُ الْقَوْمِ بِالْحَجِّ) گفته می شود.

ولی از کلمات «راغب» در «مفردات» عکس این استفاده می شود که اصل این واژه را همان هلال ماه می داند که اسْتِهْلَالِ صَبِيٍّ: «گریه کردن کودک» از آن گرفته شده است. به هر حال، از جمله «يَسْئَلُونَكَ» که به صورت فعل مضارع به کار رفته معلوم می شود: این سؤال کراراً از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شده است.

پس از آن می فرماید: «بگو اینها بیان اوقات (طبیعی) برای مردم و حج است» (قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ).

هم در زندگی روزانه از آن استفاده می کنند و هم در عبادت هایی که وقت معینی در سال دارد، در حقیقت ماه، یک تقویم طبیعی برای افراد بشر محسوب می شود که مردم اعم از باسواد و بی سواد و در هر نقطه ای از جهان که باشند می توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند، نه تنها آغاز، وسط و آخر ماه را می توان با آن شناخت، بلکه با دقت، شب های ماه را نیز می توان تشخیص داد و بدیهی است: نظام زندگی اجتماعی بشر بدون تقویم یعنی یک وسیله دقیق و عمومی برای تعیین تاریخ، امکان پذیر نیست، به همین دلیل، خداوند بزرگ برای نظام زندگی، این تقویم جهانی را در اختیار همگان قرار داده است.

اصولاً یکی از امتیازات قوانین اسلام این است که: دستورات آن بر طبق مقیاس های طبیعی قرار داده شده است؛ زیرا مقیاس های طبیعی وسیله ای است که در اختیار همگان قرار دارد و گذشت زمان، اثری بر آن نمی گذارد.

اما به عکس مقیاس های غیر طبیعی در اختیار همه نیست، حتی در عصر ما هنوز همه مردم نتوانسته اند از مقیاس های جهانی استفاده کنند.

لذا می بینیم: اسلام، مقیاس را گاهی، و جب، گاهی، گام و گاهی، بند انگشتان و گاهی، طول قامت و در مورد تعیین وقت، غروب آفتاب و طلوع فجر و گذشتن خورشید از نصف النهار و رؤیت ماه قرار داده است.

و از این جا امتیاز ماه های قمری بر شمسی روشن می شود، گرچه هر دو از حرکات کواکب آسمان گرفته شده، ولی ماه های قمری برای همه قابل مشاهده است، در حالی که ماه های شمسی را فقط منجمان با وسایلی که دارند تشخیص می دهند که مثلاً در این ماه، خورشید در مقابل کدام یک از صورت های فلکی و

کدام برج آسمانی است؟

در این جا این سؤال مطرح است: آیا پرسش کنندگان از هلال ماه، هدفشان سؤال از فایده این تغییرات بوده، یا سؤال از چگونگی پیدایش هلال و دگرگونی های هلال تا بدر کامل؟ بعضی از مفسران احتمال اول را پذیرفته اند، و بعضی احتمال دوم را، و افزوده اند: چون سؤال از علل پیدایش آن فایده ای برای آنان در بر نداشته و شاید فهم جواب آن برای بسیاری مشکل بوده، قرآن به بیان نتایج آن پرداخته تا به مردم بیاموزد: همه جا به دنبال نتیجه ها بروند.

سپس، در ذیل آیه به تناسب سخنی که از حج و تعیین موسم به وسیله هلال ماه، در آغاز آیه آمده به یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلیت در مورد حج اشاره نموده و مردم را از آن نهی می کند، می فرماید: «کار نیک آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید بلکه نیکی آن است که تقوا پیشه کنید و از در خانه ها وارد شوید و از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید» (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتَّقَى الْبُيُوتَ مِنْ أُبوابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

بسیاری از مفسران گفته اند: در زمان جاهلیت هنگامی که لباس احرام به تن می کردند، از راه معمولی و در خانه، به خانه خود وارد نمی شدند و معتقد بودند این کار، برای مُحَرَّم ممنوع است، به همین دلیل، در پشت خانه نقبی می زدند و هنگام احرام فقط از آن وارد می شدند، آنها معتقد بودند این عمل یک کار نیک است؛ چون ترک عادت است و احرام که مجموعه ای از ترک عادات است باید با این ترک عادت تکمیل شود. (۱)

۱ - تفسیر «بیضاوی»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «طبری»، جلد ۲، صفحه ۱۰۷، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، ذیل آیه مورد بحث.

و بعضی گفته اند: این کار به خاطر آن بود که در حال احرام زیر سقف نروند زیرا گذشتن از سوراخ دیوار در مقایسه با گذشتن از در برای این منظور بهتر بود (۱) ولی قرآن صریحاً می گوید: نیکی در تقوا است، نه در عادات و رسوم خرافی و بلافاصله دستور می دهد، حتماً از همان طریق عادی به خانه ها وارد شوید.

این آیه معنی وسیع تر و عمومی تری نیز دارد و آن این که: برای اقدام در هر کار خواه دینی باشد یا غیر دینی باید از طریق صحیح وارد شوید، نه از طرق انحرافی و وارونه چنان که «جابر» همین معنی را از قول امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است. (۲)

و از اینجا می توان پیوند دیگری میان آغاز و پایان آیه پیدا کرد، و آن این که هر کار، باید از طریق صحیح آن باشد، و عبادتی همچون حج نیز باید در وقت مقرر که با هلال ماه تعیین می شود انجام گیرد.

تفسیر سومی برای آیه ذکر شده است و آن این که برای یافتن نیکی ها باید به سراغ اهلش رفت، و از غیر اهل طلب نکرد، ولی این تفسیر را می توان در تفسیر دوم درج کرد.

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده: *أَلْ مُّحَمَّدُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ سُبُلُهُ وَ الدُّعَاءُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْفَادَةُ إِلَيْهَا وَ الْأَدْلَاءُ عَلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ*: «خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درهای الهی، طرق وصول به او و دعوت کنندگان به سوی بهشت و راهنمایان و دلیلان آن می باشند تا روز قیامت». (۳)

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحيط»، جلد ۲، صفحه ۲۲۹، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «شوکانی» (فتح القدير)، جلد ۱، صفحه ۱۸۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البيان»، جلد ۱، صفحه ۲۸۴، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۱۰۴.

حدیث ۶۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۸۶، حدیث ۲۱۱ (چاپخانه علمیه).

۳ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۲۰، حدیث ۳۳۰۹۹ (آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۱۰۴ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۸۶، حدیث ۲۱۰ (چاپخانه علمیه).

این حدیث می تواند اشاره ای به یکی از مصداق های مفهوم کلی آیه باشد؛ زیرا می گوید: در تمام امور مذهبی خویش از طریق اصلی یعنی اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) که طبق حدیث ثقلین قرین قرآنند وارد شوید و برنامه های خود را از آنها بگیرید؛ چرا که وحی الهی در خانه آنان نازل شده و آنها پرورش یافتگان مکتب قرآنند.

جمله «لَيْسَ الْبِرُّ...» ممکن است اشاره به نکته لطیف دیگری نیز باشد که: سؤال شما از اهله ماه، به جای سؤال از معارف دینی همانند عمل کسی است که راه اصلی خانه را گذاشته و از سوراخی که پشت دیوار خانه زده، وارد می شود چه کار نازیبائی! ضمناً توجه به این نکته نیز لازم است که می فرماید: لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى: «بلکه نیکی کسی است که تقوا پیشه کند» زیرا وجود پرهیزگاران سرچشمه جوشان نیکی هاست به گونه ای که گوئی خود آنها عین نیکی هستند. (۱)

نکته ها:

۱ - سؤالات مختلف از شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در پانزده مورد از آیات قرآن جمله «يَسْتَأْذِنُكَ» آمده که نشان می دهد، مردم کراراً سؤالات مختلفی در مسائل گوناگون از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) داشتند و جالب این که: پیامبر نه تنها از این سؤالات ناراحت نمی شد بلکه با آغوش باز از آن استقبال می کرد و از طریق آیات قرآنی به آنها پاسخ می داد.

اصولاً سؤال کردن، یکی از حقوق مردم از رهبران است، حتی این حق را به دشمنان نیز باید داد که سؤالات خود را به طور معقول طرح کنند.

۱ - ولی بعضی گفته اند: در اینجا محذوفی است و تقدیر چنین است: لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى ذَلِكًا.

سؤال، کلید حل مشکلات است.

سؤال، دریچه علوم است.

سؤال، وسیله انتقال دانش هاست.

اساساً طرح سؤالات مختلف در هر جامعه نشانه جنب و جوش افکار و بیداری اندیشه هاست و وجود این همه سؤال در عصر پیامبر، نشانه تکان خوردن افکار مردم آن محیط در پرتو قرآن و اسلام است.

و از اینجا روشن می شود: کسانی که با طرح سؤالات منطقی در جامعه مخالفت می کنند، کارشان با روح تعلیمات اسلام ناسازگار است.

۲ - تقویم و نظام زندگی

زندگی فردی و اجتماعی، هیچ کدام بدون یک نظم صحیح به سامان نمی رسد،

نظم در برنامه ریزی،

و نظم در مدیریت و اجرا،

یک نگاه به عالم آفرینش، از منظومه های جهان بالا گرفته تا ساختمان بدن انسان و اعضای مختلف آن، برای پی بردن به این اصل عمومی، که حاکم بر کل آفرینش است کافی به نظر می رسد.

بر همین اساس، خداوند، اسباب این نظم را در اختیار انسان قرار داد و حرکات منظم کره زمین به دور خود و به دور خورشید، و همچنین گردش منظم ماه را وسیله ای برای نظام زمان بندی قرار داد، تا برنامه های زندگی اعم از مادی و معنوی، تحت نظام درآید.

فکر کنید اگر نظم معین روز، شب، خورشید و ماه نبود و مقیاسی برای

سنجش زمان در دست نداشتیم، چه آشفته‌گی در سراسر زندگی ما پیدا می‌شد؟ و لذا خداوند از این معنی به صورت یکی از مواهب مهم خویش در آیه ۵ سوره «یونس» یاد کرده، می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ:

«او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد، و برای آن منزلگاه‌هایی مقدر فرمود، تا عدد سال‌ها و حساب را بدانید، خداوند آن را جز به حق نیافرید، او آیات خود را برای گروهی که اهل دانش اند شرح می‌دهد.»

شبهه همین معنی در آیه ۱۲ سوره «اسراء» در مورد نظام حاکم بر شب و روز آمده است. (۱)

۱ - در جلد ۱۲ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۲ سوره «اسراء» نیز در این باره، سخن گفته ایم و همچنین در جلد ۸، ذیل آیه ۵ سوره «یونس».

- ۱۹۰ وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ
- ۱۹۱ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ اخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اخْرَجْتُمْ
وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى
يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
- ۱۹۲ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۱۹۳ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا
فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ

ترجمه:

- ۱۹۰ - و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد!
- ۱۹۱ - و آنها (بت پرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند) را هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آنجا که شما را بیرون ساختند آنها را بیرون کنید! و فتنه از کشتار هم بدتر است! و با آنها، در نزد مسجد الحرام جنگ نکنید! مگر این که در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران!
- ۱۹۲ - و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است.
- ۱۹۳ - و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید! زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست.

شأن نزول:

بعضی از مفسران، دو شأن نزول برای نخستین آیه از این آیات نقل کرده اند. نخست این که: این آیه، اولین آیه ای بود که درباره جنگ با دشمنان اسلام نازل شد، و پس از نزول این آیه، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با آنها که از در پیکار در آمدند، پیکار کرد و نسبت به آنان که پیکار نداشتند، خودداری می کرد، و این ادامه داشت تا دستور: **أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ** که اجازه پیکار با همه مشرکان را می داد، نازل گشت. (۱)

دوم شأن نزولی است به نقل از «ابن عباس» که این آیه، در مورد صلح حدیبیه نازل گردید، و جریان چنین است: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با ۱۴۰۰ نفر از یاران خود، آماده عمره شدند، چون به سرزمین حدیبیه (محلی است در نزدیکی مکه) رسیدند، مشرکان از ورود آنها به «مکه» و انجام مناسک عمره، ممانعت کردند، و پس از گفتگوی زیاد با پیامبر (صلی الله علیه وآله) مصالحه کردند، که سال بعد برای انجام عمره به «مکه» بیایند و آنان «مکه» را سه روز برای او و مسلمانان خالی نمایند تا طواف خانه خدا کنند.

سال بعد هنگامی که آماده رفتن به «مکه» شدند، از این خائف بودند که مشرکان به وعده خود وفا نکنند، و مانع شوند، و جنگی به وقوع بپیوندد، و در صورت وقوع حادثه یا جنگ، پیامبر از مقاتله در ماه حرام ناراحت بود، که آیه فوق در این مورد نازل شد، و دستور داد: اگر دشمن نبرد را شروع کند شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید. (۲)

به نظر می رسد شأن نزول اول، مناسب آیه اول، و شأن نزول دوم مناسب

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۵، صفحه ۱۲۷ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۲۰ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۳۸۶، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۸۴، ذیل آیه مورد بحث. در تفاسیر دیگر نیز اشاراتی به این شأن نزول ها دیده می شود («بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۱۹ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۳۴۷، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد ۵، صفحه ۲۸۷، ذیل آیه مورد بحث).

آیات بعد است، ولی به هر حال مفهوم آیات دلالت دارد که همه با هم، یا با فاصله کمی نازل شده.

تفسیر:

فرمان جنگ با ستمکاران

در نخستین آیه، قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می کشند را صادر کرده و به آنان اجازه داده است: برای خاموش ساختن دشمنان، دست به اسلحه ببرند، و به تعبیر دیگر، دوران صبر و شکیبایی مسلمانان تمام شده بود، و به قدر کافی قوت و قدرت پیدا کرده بودند که با شجاعت و صراحت، از خود و حقوق خویش دفاع کنند، می فرماید: «با کسانی که با شما می جنگند در راه خدا پیکار کنید» (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ). تعبیر به «فی سبیل الله»، هدف اصلی جنگ های اسلامی را روشن می سازد که جنگ در منطق اسلام، هرگز به خاطر انتقام جویی، یا جاه طلبی، یا کشور گشایی و یا به دست آوردن غنائم، و اشغال سرزمین های دیگران نیست.

اسلام همه اینها را محکوم می کند و می گوید: سلاح به دست گرفتن و به جهاد پرداختن فقط باید در راه خدا، و برای گسترش قوانین الهی، بسط توحید، عدالت، دفاع از حق، و ریشه کن ساختن ظلم و فساد و تباهی باشد.

همین نکته است که جنگ های اسلامی را از تمام جنگ هایی که در جهان روی می دهد جدا می سازد و نیز همین هدف، در تمام ابعاد جنگ اثر می گذارد و کمیت و کیفیت جنگ، نوع سلاح، چگونگی رفتار با اسیران، را به رنگِ فی سبیل الله در می آورد.

«سبیل» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل، به معنی راهی است که پیمودن آن آسان است، و بعضی آن را منحصرأ به معنی راه حق، تفسیر کرده اند، ولی با توجه به این که این واژه در قرآن مجید، هم به راه های حق و هم به راه های باطل اطلاق شده، شاید منظورشان این باشد: از قرائن، حق بودن آن را استفاده کرده اند.

شک نیست: پیمودن راه خدا (سبیل الله) یا به تعبیر دیگر راه دین و آئین او، با تمام مشکلاتی که دارد، چون موافق روح و جان افراد با ایمان است، کاری است آسان و گوارا، به همین دلیل، مؤمنان داوطلبانه و آشکارا، از آن استقبال می کنند، هر چند سرانجامش شهادت باشد.

جمله «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» نیز صراحت دارد این دستور مخصوص مقابله با کسانی است که دست به اسلحه می برند، و تا دشمن به مقاتله و مبارزه بر نخیزد، مسلمانان نباید حمله کنند، و چنان که خواهیم دید، این اصل (جز در بعضی موارد استثنایی که خواهد آمد) همه جا محترم شمرده شده است.

جمعی از مفسران، مفهوم «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» را در دایره خاصی محدود کرده اند، در حالی که آیه مفهوم گسترده ای دارد و تمام کسانی که به نحوی از انحاء به پیکار بر می خیزند را شامل می شود.

ضمناً از این آیه استفاده می شود: هرگز غیر نظامیان (مخصوصاً زنان و کودکان) نباید مورد تهاجم واقع شوند؛ زیرا آنها به مقاتله بر نخاسته اند، بنابراین مصونیت دارند.

سپس توصیه به رعایت عدالت، حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان کرده می فرماید: «از حدّ تجاوز نکنید» (وَلَا تَعْتَدُوا).

«چرا که خداوند، تجاوزکاران را دوست نمی دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

آری، هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد، هیچگونه تعدی و تجاوز، نباید در آن باشد، و درست به همین دلیل است که در جنگ های اسلامی - بر خلاف جنگ های عصر ما - رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است، مثلاً افرادی که سلاح بر زمین بگذارند، و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده اند، یا اصولاً قدرت بر جنگ ندارند، همچون مجروحان، پیر مردان، زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار گیرند، باغستان ها، گیاهان و زراعت ها را نباید از بین ببرند، و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آب های آشامیدنی دشمن (جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند.

علی (علیه السلام) - طبق آنچه در «نهج البلاغه» آمده - به لشکریانش، قبل از شروع جنگ صفین دستور جامعی در این زمینه داده که شاهد گویای بحث ما است:

لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ، وَ تَرَكُّكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ، فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعُورًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أَمْرَاءَكُمْ:

«با آنها نجنگید تا آنها جنگ را آغاز کنند، چه این که شما - بحمد الله - (برای حقانیت خود) دارای حجت و دلیل هستید، و وا گذاشتن، تا آنها نبرد را آغاز کنند؛ حجت دیگری است به سود شما و بر زیان آنان، آن گاه که به اذن خدا آنان را شکست دادید، فراریان را نکشید، بر ناتوان ها ضربه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید، و با اذیت و آزار، زنان را به هیجان نیاورید، هر چند به شما دشنام دهند، و به سران آنان ناسزا گویند.» (۱)

۱ - «نهج البلاغه»، نامه ۱۴ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۳۸، حدیث ۳ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۹۲، حدیث ۲۰۰۵۳ (آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۳۳، صفحه ۴۴۸، حدیث ۶۶۱، و صفحه ۴۵۸، حدیث ۶۷۴.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که، بعضی از مفسران، طبق پاره ای از روایات، (۱) این آیه را ناسخ آیه ای که منع از پیکار می کند، دانسته اند مانند: «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ:» دست به پیکار نزنید». (۲)

و بعضی آن را منسوخ به آیه: «وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً:» با همه مشرکان پیکار کنید» (۳) شمرده اند.

ولی حق این است: این آیه، نه ناسخ است و نه منسوخ؛ زیرا ممنوع بودن جنگ با کفار متجاوز، زمانی بود که مسلمانان از توان کافی برخوردار نبودند و با تغییر شرایط، موظف شدند: از خود دفاع کنند.

و نیز مسأله پیکار با مشرکان در واقع یک استثناء نسبت به آیه محسوب می شود. بنابراین، تغییر حکم به خاطر تغییر شرایط، نه نسخ است و نه استثناء، ولی قرائن نشان می دهد در روایات و همچنین کلمات پیشینیان نسخ، مفهومی غیر از مفهوم امروز داشته به طوری که معنی گسترده آن شامل این گونه امور نیز می شده است.

در آیه بعد که تکمیلی است بر دستور آیه قبل، با صراحت بیشتری سخن می گوید، می فرماید: «آنها (همان مشرکانی که از هیچ گونه ضربه زدن به مسلمین خودداری نمی کردند) را هر کجا بیابید به قتل برسانید و از آنجا که شما را بیرون ساختند («مکه») آنها را بیرون کنید؛ چرا که این یک دفاع عادلانه و مقابله به مثل

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۲۰ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «متشابه القرآن»، جلد ۲، صفحه ۲۲۷ (انتشارات بیدار) - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۵۱۸، حدیث ۴۱۰ (مؤسسه اسماعیلیان).

۲ - نساء، آیه ۷۷.

۳ - توبه، آیه ۳۶.

منطقی است (وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ). پس از آن، می افزاید: «فتنه از کشتار هم بدتر است» (وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ). در این که «فتنه» چیست؟ مفسران و ارباب لغت، درباره آن بحث هایی دارند، این واژه در اصل از «فَتْن» (بر وزن متن) گرفته شده که به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی قرار دادن طلا در آتش، برای ظاهر شدن میزان خلوص آن از ناخالصی است و به گفته بعضی، گذاشتن طلا در آتش برای خالص شدن از ناخالصی هاست. (۱)

واژه «فتنه» و مشتقات آن در قرآن مجید، ده ها بار ذکر شده و در معانی مختلفی به کار رفته است:

گاه به معنی آزمایش و امتحان است، مانند: أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ: «مردم گمان می کنند، همین که گفتند: ایمان آوردیم، رها می شوند و آزمایش نخواهند شد». (۲)

گاه، به معنی فریب دادن، چنان که می فرماید: يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ: «ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد». (۳)

گاه، به معنی بلا و عذاب آمده مانند: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ * ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ: «آن روز که آنها بر آتش، عذاب می شوند و به آنها گفته می شود: بچشید عذاب خود را!» (۴)

گاه، به معنی گمراهی آمده، مانند: وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا: «کسی که خدا گمراهی او را بخواهد (و از او سلب توفیق کند) هیچ قدرتی

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲، صفحه ۶۵.

۲ - عنکبوت، آیه ۲.

۳ - اعراف، آیه ۲۷.

۴ - ذاریات، آیات ۱۳ و ۱۴.

برای نجات او، در برابر خداوند نخواهی داشت» (۱).

و گاه به معنی شرک و بت پرستی یا سدّ راه ایمان آورندگان، آمده مانند آیه مورد بحث، و بعضی آیات بعد از آن که می فرماید: *وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ*: «با آنها پیکار کنید تا شرک از میان برود، و دین مخصوص خدای یگانه باشد».

ولی ظاهر این است: تمام این معانی به همان ریشه اصلی که در معنی فتنه گفته شد باز می گردد (همان گونه که غالب الفاظ مشترک چنین حالی را دارند)؛ زیرا با توجه به این که معنی اصلی، قرار دادن طلا در زیر فشار آتش برای خالص سازی، یا جدا کردن سره از ناسره است، در هر مورد که نوعی فشار و شدت وجود داشته باشد این واژه به کار می رود، مانند امتحان که معمولاً با فشار و مشکلات همراه است، و عذاب که نوع دیگری از شدت و فشار است، و فریب و نیرنگ که تحت فشارها انجام می گیرد و همچنین شرک یا ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام متضمن نوعی فشار و شدت است.

کوتاه سخن این که: آئین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن، در سرزمین «مکه» رایج شده بود، حرم امن خدا را آلوده کرده بود، و فساد آن از قتل و کشتار هم بیشتر بود، آیه مورد بحث، می گوید: «به خاطر ترس از خون ریزی، دست از پیکار با بت پرستی بردارید که بت پرستی از قتل، بدتر است».

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده که: منظور از «فتنه» در اینجا همان فساد اجتماعی باشد، از جمله تبعید کردن مؤمنان از وطن مألوفشان که این امور، گاه از کشتن هم دردناک تر است، یا سبب قتل و کشتارها در اجتماع

می شود، در آیه ۷۳ سوره «انفال» چنین می خوانیم: **إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فِسادٌ كَبِيرٌ**: «اگر این دستور را (قطع رابطه با کفار) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد» (در این آیه فتنه و فساد در کنار هم قرار گرفته).

سپس، به مسأله دیگری در همین رابطه اشاره کرده، می فرماید: مسلمانان باید احترام مسجد الحرام را نگهدارند، و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود، لذا «با آنها (مشرکان) نزد مسجد الحرام پیکار نکنید، مگر آن که آنها در آنجا با شما بجنگند» **(وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ)**.
«ولی اگر آنها با شما در آنجا جنگ کردند، آنها را به قتل برسانید، چنین است جزای کافران» **(فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ)**.

چرا که وقتی آنها حرمت این حرم امن را بشکنند، دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان گفته شود، تا از قداست و احترام حرم امن خدا، هرگز سوء استفاده نکنند.

اما از آنجا که اسلام همیشه نیش و نوش و انذار و بشارت را با هم می آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای گنهکاران فراهم کند، در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده، می فرماید: «اگر دست از جنگ بردارند و خودداری کنند، خداوند آمرزنده و مهربان است» **(فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)**.

آری، اگر از شرک دست بردارند، و آتش فتنه و فساد را خاموش کنند، آنها برادران مسلمان شما خواهند بود، و حتی چنان که در دستورات دیگر آمده است از مجازات و غرامت هائی که برای مجرمان است در مورد آنان صرف نظر می شود.

بعضی جمله فَاِنْ اَنْتَهَوْا: «اگر خودداری کنند» را به معنی خودداری از شرک و کفر تفسیر کرده اند (چنان که در بالا گفتیم).

و بعضی به معنی خودداری از جنگ در مسجد الحرام یا اطراف آن، دانسته اند. جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

در آخرین آیه این قسمت، به هدف جهاد در اسلام اشاره کرده، می فرماید: «با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برود» (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ).
«و دین مخصوص خدا باشد» (وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ).

سپس، اضافه می کند: «اگر آنها (از اعتقاد در اعمال نادرست خود) دست بردارند (مزاحم آنان نشوید؛ زیرا) تعدی جز به ستمکاران روا نیست» (فَاِنْ اَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ). در ظاهر، سه هدف برای جهاد در این آیه ذکر شده: از میان بردن فتنه ها، محو شرک و بت پرستی، و جلوگیری از ظلم و ستم.

این احتمال وجود دارد که: منظور از فتنه، همان شرک بوده باشد، بنابراین هدف اول و دوم در هم ادغام می شود، و نیز این احتمال وجود دارد که منظور از ظلم در اینجا نیز همان شرک باشد چنان که در آیه ۱۳ سوره «لقمان» می خوانیم: اِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ: «شرک ظلم بزرگی است».

به این ترتیب، هر سه هدف، به یک هدف باز می گردد، و آن مبارزه با شرک و بت پرستی که سرچشمه انواع فتنه ها، مظالم و ستم هاست.

بعضی نیز ظلم را در این آیه، به معنی آغازگر جنگ بودن دانسته اند، و یا آغازگر جنگ بودن، در حرم امن خدا.

ولی احتمال اول، که آیه، سه هدف جداگانه را برای جنگ تعقیب کند قوی تر به نظر می رسد. درست است که شرک، یکی از مصادیق فتنه است ولی «فتنه» مفهومی گسترده تر از شرک دارد.

و درست است که شرک یکی از مصادیق ظلم است، ولی «ظلم» مفهوم وسیع تری دارد، و اگر گاهی تفسیر به شرک شده بیان یک مصداق است.

به این ترتیب، جهاد اسلامی نه به خاطر فرمانروائی در زمین و کشورگشایی، نه به منظور به چنگ آوردن غنائم و نه تهیه بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر، یا برتری بخشیدن نژادی بر نژاد دیگر است، بلکه:

هدف یکی از سه چیز است: خاموش کردن آتش فتنه ها و آشوبها که سلب آزادی و امنیت از مردم می کند، همچنین محو آثار شرک و بت پرستی، و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است.

نکته ها:

۱ - مسأله جهاد در اسلام

در بسیاری از مذاهب انحرافی، جهاد، به هیچ وجه وجود ندارد و همه چیز بر محور توصیه ها، نصایح و اندرزها دور می زند، حتی، بعضی هنگامی که می شنوند جهاد مسلحانه، یکی از ارکان برنامه های اسلامی است در تعجب فرو می روند که مگر دین می تواند، توأم با جنگ باشد.

اما با توجه به این که همیشه افراد زورمند و خودکامه، فرعون ها، نمرودها و قارون ها - که اهداف انبیاء را مزاحم خویش می دیده اند - در برابر آن ایستاده و

جز به محو دین و آئین خدا راضی نبودند، روشن می شود: دینداران راستین در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق، باید در مقابل این گردن کشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند.

اصولاً جهاد یکی از نشانه های موجود زنده، و یک قانون عمومی در عالم حیات است، تمام موجودات زنده، اعم از انسان، حیوان و گیاه، برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه اند - شرح بیشتر این سخن را در سوره «نساء» ذیل آیات ۹۵ و ۹۶ خواهید خواند -

به هر حال، از افتخارات ما مسلمانان، آمیختن دین با حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه های دینی است، منتها باید دید جهاد اسلامی چه اهدافی را تعقیب می کند، آنچه ما را از دیگران جدا می سازد همین است.

۲ - اهداف جهاد در اسلام

بعضی از غرب زده ها اصرار دارند، جهاد اسلامی را منحصراً در جهاد دفاعی خلاصه کنند، و با هر زحمتی که هست تمام غزوات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و یا جنگ های بعد از آن حضرت را، در این راستا توجیه کنند، در حالی که نه دلیلی بر این مسأله داریم، و نه تمام غزوات رسول الله در این معنی خلاصه می شود، بهتر این است: به جای این استنباط های نادرست، به قرآن باز گردیم و اهداف جهاد را از قرآن بگیریم، اهدافی که همه، منطقی و قابل عرضه کردن به دوست و دشمن است.

چنان که در آیات بالا خواندیم، جهاد در اسلام برای چند هدف، مجاز شمرده شده است:

الف - جهاد برای خاموش کردن فتنه ها

و به تعبیر دیگر جهاد ابتدائی آزادی بخش.

می دانیم: خداوند دستورها و برنامه هائی برای سعادت، آزادی، تکامل، خوشبختی و آسایش انسان ها طرح کرده است، و پیامبران خود را موظف ساخته این دستورها را به مردم ابلاغ کنند، حال اگر فرد یا جمعیتی ابلاغ این فرمان ها را مزاحم منافع پست خود ببینند، و بر سر راه دعوت انبیاء موانعی ایجاد نمایند آنها حق دارند، نخست از طریق مسالمت آمیز و اگر ممکن نشد، با توسل به زور این موانع را از سر راه دعوت خود بردارند و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کنند.

به عبارت دیگر: مردم در همه اجتماعات این حق را دارند که ندای منادیان راه حق را بشنوند، و در قبول دعوت آنها آزاد باشند، حال اگر کسانی بخواهند آنها را از حق مشروعشان محروم سازند، و اجازه ندهند صدای منادیان راه خدا به گوش جان آنها برسد، و از قید اسارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردند، طرفداران این برنامه حق دارند برای فراهم ساختن این آزادی، از هر وسیله ای استفاده کنند، و از اینجا ضرورت «جهاد ابتدائی» در اسلام و سایر ادیان آسمانی روشن می گردد.

همچنین اگر کسانی مؤمنان را تحت فشار قرار دهند که به آئین سابق باز گردند برای رفع این فشار نیز از هر وسیله ای می توان استفاده کرد.

ب - جهاد دفاعی

آیا صحیح است کسی به انسان حمله کند، و او از خود دفاع ننماید؟ یا ملتی متجاوز و سلطه گر هجوم بر ملت دیگر ببرند، و آنها دست روی دست گذارده نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند.

در اینجا تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم

واقع شده حق می دهد، برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار برد، و از هر گونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند.

این نوع جهاد را، «جهاد دفاعی» می نامند، جنگ هایی مانند جنگ احزاب و احد و موته و تبوک و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده، و جنبه دفاعی داشته است.

هم اکنون بسیاری از دشمنان اسلام، جنگ را بر مسلمین تحمیل کرده اند و سرزمین های اسلامی را اشغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته اند چگونه اسلام اجازه می دهد در مقابل آنها سکوت شود؟

ج - جهاد برای حمایت از مظلومان

شاخه دیگری از جهاد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده، جهاد برای حمایت از مظلومان است، در آیه ۷۵ سوره «نساء» می خوانیم: وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا:

«چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید، همان افراد (ستم دیده ای) که می گویند: خدایا! ما را از این شهر («مکه») که اهلش ستمگرند بیرون ببر، و برای ما از سوی خود، ولیی قرار ده، و برای ما از سوی خود یار و یاور می معین فرما!»

به این ترتیب، قرآن از مسلمانان می خواهد: هم در راه خدا و هم در راه آزادی مستضعفان مظلوم، جهاد کنند، و اصولاً این دو، از هم جدا نیستند و با توجه به این که در آیه فوق، قید و شرطی نیست، این مظلومان و مستضعفان در

هر نقطه جهان، باشند، باید از آنها دفاع کرده و نزدیک و دور، داخل و خارج کشور تفاوت نمی کند.

و به تعبیر دیگر: حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان در اسلام یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی گردد، اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می شود بی تفاوت باشند، و این دستور، یکی از ارزشمندترین دستورات اسلامی است که از حقانیت این آئین خبر می دهد.

د - جهاد برای محو شرک و بت پرستی

اسلام در عین این که آزادی عقیده را محترم می شمرد، و هیچ کس را با اجبار دعوت به سوی این آئین نمی کند، به همین دلیل، به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند، فرصت کافی می دهد که با مطالعه و تفکر، آئین اسلام را بپذیرند، و اگر نپذیرفتند، با آنها به صورت یک «اقلیت هم پیمان» (اهل ذمه) معامله می کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل با آنها همزیستی مسالمت آمیز برقرار می نماید، در عین حال نسبت به شرک و بت پرستی، سختگیر است؛ زیرا:

شرک و بت پرستی، نه دین است، نه آئین و نه محترم شمرده می شود، بلکه یک نوع خرافه و انحراف و حماقت و در واقع یک نوع بیماری فکری و اخلاقی است که باید به هر قیمت که ممکن شود، آن را ریشه کن ساخت.

کلمه آزادی و احترام به فکر دیگران، در مواردی به کار برده می شود که فکر و عقیده، لا اقل یک ریشه صحیح داشته باشد، اما انحراف، خرافه، گمراهی و بیماری چیزی نیست که محترم شمرده شود، و به همین دلیل اسلام دستور می دهد: بت پرستی به هر قیمتی که شده است حتی به قیمت جنگ، از جامعه

بشریت ریشه کن گردد. بت خانه ها و آثار شوم بت پرستی اگر از طرق مسالمت آمیز ممکن نشد باید با زور ویران و منهدم گردند.

آری، اسلام می گوید: باید صفحه زمین از آلودگی به شرک و بت پرستی پاک گردد و به همه مسلمین نوید می دهد: سرانجام توحید و یکتاپرستی بر تمام جهان حاکم خواهد شد و شرک و بت پرستی ریشه کن خواهد گشت.

از آنچه در بالا - در مورد اهداف جهاد - آمد، روشن می شود: اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق عقل هماهنگ ساخته، و هرگز آن را وسیله سلطه جویی، کشورگشائی، غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده، و استعمار و استثمار قرار نداده است.

ولی می دانیم: دشمنان اسلام - مخصوصاً ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض - با تحریف حقایق، سخنان زیادی بر ضد مسأله جهاد اسلامی ایراد کرده اند و اسلام را متهم به خشونت، توسل به زور و شمشیر برای تحمیل عقیده ساخته اند. و به این قانون اسلامی سخت هجوم برده اند.

به نظر می رسد: وحشت آنها از پیشرفت اسلام در جهان، به خاطر معارف قوی، و برنامه های حساب شده، سبب شده است که از اسلام چهره دروغین وحشتناکی بسازند، تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.

۳ - چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟

می دانیم: جهاد در سال دوم هجرت، بر مسلمانان واجب گشت و قبل از آن واجب نبود. دلیل این موضع روشن است؛ زیرا از یک طرف تعداد مسلمانان در «مکه» به اندازه ای کم بود که عملاً قیام مسلحانه مفهومی جز انتحار و خودکشی نداشت

و از طرف دیگر، دشمن در «مکه» فوق العاده نیرومند بود و در واقع مرکز اصلی قدرت های ضد اسلامی محسوب می شد، و مبارزه کردن با آنها در داخل «مکه» امکان پذیر نبود. ولی هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به «مدینه» آمد، عده زیادی به او ایمان آوردند، دعوت خود را آشکار، در داخل و خارج «مدینه» گسترش داد و توانست یک حکومت صالح به وجود آورد و وسایل لازم را برای مبارزه و پیکار با دشمن آماده سازد و چون «مدینه» از «مکه» فاصله زیادی داشت این کار با فراغت خاطر صورت گرفت و نیروهای انقلابی و آزادی بخش، آماده مبارزه و دفاع در برابر دشمن شدند.

۱۹۴ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۱۹۴ - ماه حرام، در برابر ماه حرام! و تمام حرام ها، (قابل) قصاص است. و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید (و زیاده روی ننمایید)؛ و بدانید خدا با پرهیزگاران است!

تفسیر:

احترام ماه های حرام و مقابله به مثل
این آیه، بحثی را که در آیات پیش در مورد جهاد به طور کلی آمده است تکمیل می کند، و در واقع پاسخی است به ایراد افراد ناآگاه که می گفتند: مگر می توان در ماه حرام جنگ کرد که اسلام چنین دستوری را داده است؟
توضیح این که: مشرکان «مکه» می دانستند جنگ در ماه های حرام (ذی القعدة، ذی الحجه، محرم و رجب) از نظر اسلام جایز نیست و به تعبیر دیگر اسلام این سنت را که از قبل وجود داشته امضاء کرده است، مخصوصاً در مسجد الحرام و «مکه» این کار نارواتر است، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به هر دو حکم احترام می گذارد.
به همین دلیل، در نظر داشتند، مسلمانان را غافلگیر ساخته و در ماه های حرام به آنها حملهور شوند، و شاید گمانشان این بود، اگر آنها احترام ماه های

حرام را نادیده بگیرند، مسلمانان به مقابله بر نمی خیزند، و اگر چنین شود به مقصود خود رسیده اند.

آیه مورد بحث، به این پندارها پایان داد، نقشه های احتمالی آنها را نقش بر آب کرد، (۱) و دستور داد: اگر آنها در ماه های حرام دست به اسلحه بردند، مسلمانان در مقابل آنها بایستند، می فرماید: «ماه حرام در برابر ماه حرام است» (الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ). یعنی اگر دشمنان احترام آن را شکستند و در آن با شما پیکار کردند شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید.

«زیرا حرمت، قصاص دارد» (وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ).

«حُرْمَات» جمع «حرمه» به معنی چیزی است که باید آن را حفظ کرد و احترام آن را نگه داشت، و حَرَم را از این جهت حَرَم گفته اند: که جای محترمی است و هتک آن جایز نیست، و اعمال نامشروع و قبیح را از این جهت حرام می گویند: که ممنوعیت دارد، همان گونه که در مورد حرم، یا ماه حرام بعضی اعمال ممنوع است.

این جمله، در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که اجازه جنگ در ماه های حرام را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ایراد می گرفتند. یعنی احترام ماه حرام، یا سرزمین «مکه» حرم امن خدا، در برابر کسانی است که آن را محترم می شمردند، ولی در برابر کسانی که احترام آن را زیر پا می گذارند، رعایت آن لازم نیست، و مسلمانان حق دارند با آنها وارد پیکار شوند، و این در واقع یک نوع قصاص است، تا دیگر مشرکان به فکر سوء استفاده از احترام ماه حرام یا سرزمین محترم

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۲۲ - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۳۳۶ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) - تفسیر «تبیان»، جلد ۲، صفحه ۱۵۰، ذیل آیه مورد بحث (مکتب الاعلام الاسلامی).

«مکه» نیفتند.

آن گاه، به یک دستور کلی و عمومی که شامل موضوع مورد بحث نیز می شود، اشاره کرده، می فرماید: «هر کس به شما تجاوز کند، به همان اندازه بر او تجاوز کنید ولی از خدا بپرهیزید (و زیاده روی ننمایید) و بدانید: خدا با پرهیزکاران است» (فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ).

اسلام، بر خلاف مسیحیت کنونی که می گوید: «من به شما می گویم با شریب مقاومت مکنید بلکه هر کس به رخساره راست تو تپانچه زند دیگری را نیز به سوی او بگردان - و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذار - و هر گاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد دو میل همراه او برو».(۱)

چنین دستوری را نمی دهد؛ چرا که این دستور انحرافی، باعث جرأت و جسارت ظالم و تجاوزگر است، حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین دستوری عمل نمی کنند، و کمترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر، که آن هم بر خلاف دستور اسلام است، جواب می گویند.

اسلام می گوید: در برابر متجاوز، باید ایستاد، و به هر کس حق می دهد اگر به او تعدی شود، به همان مقدار مقابله کند، تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ، و مقاومت مساوی است با حیات، این است منطق اسلام.

جالب این که: آیه مفهوم وسیعی دارد و منحصر به مسأله قصاص در مقابل قتل یا جنایات دیگر نیست، بلکه امور مالی و سایر حقوق را نیز شامل می شود.

۱ - «انجیل متی»، باب پنجم، شماره های ۳۹ تا ۴۲ (عهد جدید، ترجمه به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل).

البته این موضوع با مسأله عفو و گذشت، که در مورد دوستان یا افراد شکست خورده یا نادم و پشیمان صورت می گیرد، هیچ گونه منافاتی ندارد.

گاهی بعضی از عوام، تصور می کنند معنی آیه این است: اگر کسی فرزند دیگری را به قتل برساند، مقابله به مثل اجازه می دهد که پدر مقتول فرزند قاتل را به قتل برساند، و اگر ضربه ای بر برادر او وارد کرد، او هم ضربه ای بر برادر جانی وارد کند، ولی این اشتباه بزرگی است؛ زیرا قرآن می گوید: شخص معتدی و تجاوزگر باید (به همان اندازه) مجازات شود، نه فرد بی گناه دیگر، باز مفهوم این سخن این نیست که اگر کسی خانه شخصی را آتش زد خانه او را آتش بزنند، بلکه مفهومش این است معادل قیمت خانه را از او بگیرند.

ضمناً تأکیدی که در ذیل آیه در مورد تقوا ذکر شده تأکیدی است بر عدم تجاوز از حدّ، و به تعبیر دیگر، مقابله به مثل نباید شکل انتقام جویی به خود گیرد، همان انتقامی که حدّ و مرزی برای خود نمی شناسد.

و این که می گوید: «خدا با پرهیزکاران است»، اشاره به این است که: آنها را در مشکلات تنها نمی گذارد و یاری می دهد؛ زیرا کسی که با دیگری است در مشکلات به او کمک می کند و در برابر دشمن او را حمایت می نماید.

۱۹۵ وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

ترجمه:

۱۹۵ - و در راه خدا انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر:

انفاق و رهایی از تنگناها

این آیه تکمیلی است بر آیات جهاد که قبلاً تفسیر آن گذشت، زیرا جهاد به همان اندازه که به مردان با اخلاص و کار آزموده نیازمند است، به اموال و ثروت نیز احتیاج دارد، جهاد هم نفقات آماده از نظر روحی و جسمی لازم دارد، و هم انواع سلاح و تجهیزات جنگی. درست است که عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ در درجه اول سربازان اند، ولی سرباز بدون وسایل و تجهیزات کافی (اعم از سلاح، مهمات، وسیله نقل و انتقال، مواد غذایی و وسایل درمانی) کاری از او ساخته نیست.

لذا در اسلام تأمین وسایل جهاد با دشمنان، از واجبات شمرده شده و از جمله در آیه مورد بحث با صراحت دستور می دهد، و می فرماید: «در راه خدا انفاق کنید و خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید» (وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ). مخصوصاً در عصر نزول این آیات، بسیاری از مسلمانان، شور و شوق

جهاد در سر داشتند، ولی چون وسایل جنگ را هر کس شخصا فراهم می کرد و بعضی فقیر و نیازمند بودند، که طبق آیه ۹۲ سوره «توبه» گریه می کردند و اشک می ریختند که چرا وسیله شرکت در جنگ ندارند: «تَوَلَّوْا وَاَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِّنَ الدَّمْعِ حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوْا مَا يُنْفِقُوْنَ»، آری در چنین شرایطی نقش انفاق ها بسیار مهم و سرنوشت ساز بود.

جمله وَا لَا تُلْقُوْا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ: «با دست خویش خود را به هلاکت نیفکنید» هر چند در مورد ترک انفاق، برای جهاد اسلامی وارد شده، ولی مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که موارد زیاد دیگری را نیز شامل می شود، از جمله این که:

انسان حق ندارد از جاده های خطرناک (چه از نظر نامنی و چه عوامل جوی یا غیر آن) بدون پیش بینی های لازم بگذرد.

یا غذائی که به احتمال قوی آلوده به سم است تناول کند.

و یا حتی در میدان جهاد بدون نقشه و برنامه وارد عمل شود، در تمام این موارد، انسان بی جهت جان خود را به خطر انداخته و مسئول است.

ولی این که: بعضی از ناآگاهان، هر گونه جهاد ابتدائی را القاء نفس در هلاکت پنداشته اند، و گاه تا آنجا به پیش می روند که قیام سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) در کربلا را مصداق آن می شمرند، ناشی از نهایت نادانی و عدم درک آیه است؛ زیرا القای نفس در هلاکت، مربوط به جایی است که هدفی بالاتر از جان در خطر نباشد، و الا باید جان را فدای حفظ آن هدف مقدس کرد، همان گونه که امام حسین (علیه السلام) و تمام شهیدان راه خدا این کار را کردند.

آیا اگر کسی ببیند جان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خطر است و خود را سپر برای حفظ او کند (همان کاری که علی (علیه السلام) در جنگ احد کرد و یا در لَيْلَةُ الْمَيْتَةِ آن شبی که در

بستر پیامبر(صلی الله علیه وآله) خوابید) چنین کسی القاء نفس در هلاکت کرده؟ و کار خلافی انجام داده؟

آیا باید بنشیند تا پیامبر(صلی الله علیه وآله) را به قتل برساند و بگوید القاء نفس در هلاکت جایز نیست.

حق این است که مفهوم آیه روشن است و تمسک به آن در این گونه موارد نوعی ابله‌ی است. آری، اگر هدف آن قدر مهم نباشد که ارزش جان باختن را داشته باشد و یا اگر مهم است ولی راه حل های بهتر و مناسب تری دارد، در چنین جائی نباید جان را به خطر انداخت (موارد تقیه مجاز نیز از همین قبیل است).

در قسمت آخر آیه دستور به نیکوکاری داده، می فرماید: «و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد» (وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

در این که مراد از «احسان» در اینجا چیست؟ چند احتمال در کلمات مفسران دیده می شود: نخست این است که: حسن ظن به خدا داشته باشید (و گمان نکنید انفاق های شما موجب اختلال امر معیشت شما خواهد شد).

و دیگر این که: منظور، اقتصاد و میانه روی در مسأله انفاق است.

و سوم این که: منظور، آمیختن انفاق با حسن رفتار نسبت به نیازمندان است، به گونه ای که همراه با گشاده روئی و مهربانی باشد و از هر نوع منت و آنچه موجب رنجش و ناراحتی شخص انفاق شونده است بر کنار باشد.

مانعی ندارد که همه این معانی سه گانه، در مفهوم و محتوای آیه جمع باشد.

نکته ها:

۱ - انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه ها

در این که: آیا میان دو جمله «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، ارتباطی وجود دارد یا نه؟

در پاسخ باید گفت: با توجه به این که تمام تعبیرات قرآن حساب شده است، حتماً میان این دو رابطه ای است و به نظر می رسد رابطه این است: اگر انفاق در مسیر جهاد و فی سبیل الله نکنید، خود را با دست خویش به هلاکت افکنده اید، بلکه می توان مسأله را از این فراتر برده، گفت:

این آیه گر چه در ذیل آیات جهاد آمده است، ولی بیانگر یک حقیقت کلی و اجتماعی است و آن این که انفاق به طور کلی، سبب نجات جامعه ها از مفساد کشنده است؛ زیرا هنگامی که انفاق به فراموشی سپرده شود، و ثروت ها در دست گروهی معدود جمع گردد و در برابر آنان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد، دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود می آید، که نفوس و اموال ثروتمندان هم در آتش آن خواهد سوخت و از اینجا رابطه مسأله انفاق و پیشگیری از هلاکت روشن می شود.

بنابراین انفاق، قبل از آن که به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است؛ زیرا تعدیل ثروت، حافظ ثروت است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از کلمات قصارش به این حقیقت اشاره فرموده، می گوید: حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ: «اموال خویش را با دادن زکات حفظ کنید». (۱)

۱ - «نهج البلاغه»، حکمت ۱۴۶ - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۱۵، حدیث ۱۱۴۰۲، و

صفحه ۴۰۲، حدیث ۱۲۳۳۷ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۹۹.

(این حدیث را با طرق مختلف از دیگر ائمه (علیهم السلام) و پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز نقل کرده اند: «کافی»، جلد ۴، ۲

صفحه ۶۱، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۴۰، و جلد ۹، صفحات ۱۴ و ۲۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحات ۶۰ و ۲۰۳، و جلد ۹۰، صفحه ۲۸۸).

و به تعبیر بعضی از مفسران: خودداری از انفاق فی سبیل اللّٰه هم سبب مرگ روح انسانی به خاطر بخل خواهد شد، و هم مرگ جامعه به خاطر عجز و ناتوانی، مخصوصاً در نظامی همچون نظام اسلام که بر نیکو کاری بنا شده است. (۱)

۲ - سوء استفاده از مضمون آیه

همان گونه که اشاره کردیم: بعضی از عافیت طلبان برای فرار از جهاد فی سبیل اللّٰه به جمله وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ: «با دست خویش، خود را به هلاکت نیفکنید» چسبیده اند و رسوائی را به آنجا رسانیده که: قیام امام حسین (علیه السلام) در عاشورا که سبب نجات و بقای اسلام در برابر دشمنانی همچون بنی امیه شد را مصداق این آیه شمرده اند، غافل از این که اگر این باب گشوده شود، جهاد به کلی باید تعطیل گردد.

اصولاً «تَهْلُكَةُ» با شهادت دو مفهوم متباین دارد، «تَهْلُكَةُ» به معنی مرگ بی دلیل است، در حالی که شهادت قربانی شدن در راه هدف و نایل گشتن به حیات جاویدان است.

باید به این حقیقت توجه داشت که: جان انسان، ارزشمندترین سرمایه وجود او نیست، ما حقایقی باارزش تر از جان داریم، ایمان به خدا، آئین اسلام، حفظ قرآن و اهداف مقدس آن، بلکه حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسلامی، اینها اهدافی والاتر از جان انسان است که قربانی شدن در راه آن هلاکت نیست، و هرگز از آن نهی نشده.

۱ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۲۷۶.

در حدیثی می خوانیم: گروهی از مسلمانان برای جهاد به قسطنطنیه رفته بودند، یکی از مردان شجاع به لشکر روم حمله کرد و داخل صفوف آنها شد یکی از حاضران گفت: أَلْقَى بِيَدِيهِ إِلَى التَّهْلُكَةِ: «خود را با دو دست خویش به هلاکت انداخت».

اینجا بود که ابو ایوب انصاری برخاست و فریاد زد: ای مردم! چرا این آیه را بد تفسیر و تأویل می کنید؟

این آیه درباره ما طایفه انصار نازل شد، هنگامی که خداوند دینش را عزت داد و یاورانش فزونی گرفتند، بعضی از ما به دیگری مخفیانه به گونه ای که پیامبر(صلی الله علیه وآله) نشنود، چنین گفتند: اموال ما از دست رفت، و خداوند اسلام را عزیز و یارانش را زیاد کرد، ما اگر در «مدینه» بمانیم به اموال از دست رفته خود برسیم بهتر است، آیه فوق بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شد و به ما فرمود: انفاق در راه خدا کنید و خویشتان را به هلاکت نیفکنید و منظور از هلاکت، اقامت در «مدینه» برای اصلاح اموال و ترک جهاد بود. (۱)

۳ - منظور از «احسان» چیست؟

احسان معمولاً به معنی نیکوکاری تفسیر می شود، ولی گاه معنی وسیع تری برای آن ذکر شده، و آن هر گونه عمل صالح، بلکه انگیزه های عمل صالح است چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در تفسیر احسان می خوانیم: الإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ: «احسان آن است که خدا را آن

۱ - «در المنتور»، جلد ۱، صفحه ۲۰۷ - شبیه همین معنی در «روح المعانی» و «تفسیر کبیر»، ذیل آیه مورد بحث آمده است (در مقتل ابن طاووس نیز آمده) - «سنن ابی داود»، جلد ۱، صفحه ۵۶۴، باب فی الجرأه و العجین (انتشارات دار الفکر) - تفسیر «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۷۳، ذیل آیه مورد بحث (انتشارات جامعه مدرسین).

چنان پرستش کنی که گوئی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند» (۱).
بدیهی است: هنگامی که انسان، چنان ایمان به خدا داشته باشد که گوئی او را می بیند و او را
در همه حال حاضر و ناظر بداند، به سراغ اعمال صالح می رود، و از هر گونه گناه و معصیت
خودداری می نماید.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۷، صفحات ۱۹۶ و ۲۱۹ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه
۲۷۶ (چاپ دار احیاء التراث العربی، طبع پنجم، ۱۳۸۶ هـ.ق).

۱۹۶ وَ أُتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ
 وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا
 أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أُمِيتُمْ
 فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ
 فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ
 ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ
 وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ترجمه:

۱۹۶ - و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید! و اگر محصور شدید، آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید)! و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود)! و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد)، باید فدیة و كفارة ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد! و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند)! و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می گردید، روزه بدارد! این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجدالحرام نباشد (اهل مکه و اطراف آن نباشد) و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزد! و بدانید که او، سخت کیفر است!

تفسیر:

قسمتی از احکام مهم حج

دقیقاً روشن نیست آیات مربوط به حج در قرآن مجید در چه تاریخی نازل شده است، ولی به اعتقاد بعضی از مفسران بزرگ، در حجه الوداع نازل گشته (۱) در حالی که بعضی گفته اند: جمله «فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» ناظر به جریان حدیبیه است که در سال ششم هجرت واقع شد و مسلمانان از زیارت خانه خدا ممنوع شدند. (۲)

در این آیه، احکام زیادی بیان شده است:

۱ - در ابتدا، یک دستور کلی برای انجام فریضه حج و عمره به طور کامل، و برای اطاعت فرمان خدا داده، می فرماید: «حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید» (وَ اتُّمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ).

در واقع قبل از هر چیز، به سراغ انگیزه های این دو عبادت رفته و توصیه می کند: جز انگیزه الهی و قصد تقرب به ذات پاک او، چیز دیگری در کار نباید باشد، و عمل نیز به مقتضای «وَ اتُّمُّوا» از هر نظر کامل و جامع باشد.

۲ - آن گاه به سراغ کسانی می رود که بعد از بستن احرام به خاطر وجود مانعی، مانند بیماری شدید و ترس از دشمن، موفق به انجام اعمال حج و عمره نباشند، می فرماید: «اگر محصور شدید (و موانعی به شما اجازه نداد که پس از احرام بستن وارد «مکه» شوید) آنچه از قربانی فراهم شود، ذبح کنید و از احرام خارج شوید» (فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ). (۳)

۱ - «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۷۵، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک»، جلد ۸، صفحه ۸۵، حدیث ۹۱۱۸ - ۶ (چاپ آل البیت).

۲ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۲۷۷ - تفسیر «طبری»، جلد ۲، صفحه ۱۲۰، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - در ترکیب آیه، دو احتمال داده شده است: نخست این که «ما» در «مَا اسْتَيْسَرَ» مبتدا است،

۲

و خبر آن «عَلَيْكُمْ» محذوف است، و در تقدیر چنین است: «فَعَلَيْكُمْ مَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»، احتمال دیگر این که: «ما» مفعول برای فعل مقدری است و در تقدیر چنین است: «فَأَهْدُوا مَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ».

به هر حال، افرادی که گرفتار می شوند، و توانایی انجام مراسم حج و عمره را پیدا نمی کنند، می توانند با استفاده از این مسأله، از احرام خارج شده و به حال عادی باز گردند. می دانیم: قربانی ممکن است شتر، یا گاو، یا گوسفند باشد، که آسان ترین آنها گوسفند است، و لذا جمله «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» را غالباً اشاره به گوسفند دانسته اند.

۳- پس از آن به دستور دیگری اشاره کرده، می فرماید: «سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد، و در قربانگاه ذبح شود» (وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ). آیا این دستور مربوط به افرادی است که محصور و ممنوع از انجام مراسم حج می شوند، و در واقع دستوری است برای تکمیل دستور سابق، و یا همه حاجیان را می گوید؟ بعضی از مفسران، معنی اول را بر گزیده اند و گفته اند: منظور از محل هدی (محل قربانی) حَرَم است. (۱)

و گاه گفته اند: منظور همان جا است که مانع و مزاحم، حاصل می شود و به فعل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در داستان حدیبیه که محلی است بیرون حرم مکه، استدلال کرده اند که حضرت بعد از ممانعت مشرکان، قربانی خود را در همان جا ذبح کرد و به اصحاب و یارانش نیز دستور داد چنین کنند. (۲)

مفسر عالیقدر «مرحوم طبرسی» می گوید: «به اعتقاد علمای ما، محصور اگر

۱ و ۲- برای توضیح بیشتر به تفسیر «طبری»، جلد ۲، صفحه ۱۲۰، ذیل آیه مورد بحث و دیگر تفاسیر ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.

به خاطر بیماری بوده باشد، قربانی او را در حرم باید ذبح کنند و اگر به خاطر جلوگیری از دشمن باشد در همان جا که جلوگیری شده است ذبح می کند» (۱).

ولی بعضی دیگر از مفسران، این جمله را ناظر به تمام حجاج می دانند و می گویند: هیچ کس حق ندارد، تقصیر کند (سر بتراشد و از احرام خارج گردد) مگر این که قربانی را در محلش ذبح کند (قربانی حج در منی و قربانی عمره در مکه).

به هر صورت، منظور از رسیدن قربانی به محلش، آن است که به آن محل برسد و ذبح شود، و این تعبیر کنایه ای از ذبح است.

با توجه به عمومیت تعبیری که در آیه وارد شده است، تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد که هم شامل محصور است و هم غیر محصور.

۴ - و بعد از آن می فرماید: «اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت (و ناچار بود سر خود را قبل از آن موقع بتراشد) باید «فدیة» (کفاره ای) از قبیل روزه، یا صدقه، یا گوسفندی بدهد» (فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ).

«نُسُك» در اصل جمع «نَسِيكَه» به معنی حیوان ذبح شده است، این واژه به معنی عبادت نیز آمده است. (۲)

لذا «راغب» در «مفردات»، بعد از آن که «نُسُك» را به عبادت تفسیر می کند، می گوید: این واژه در مورد اعمال حج به کار می رود، و «نَسِيكَه» به معنی «ذبیحه» است.

بعضی از مفسران نیز آن را در اصل به معنی شمش های نقره می دانند و این

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۹۰، ذیل آیه مورد بحث.

که به عبادت «نُسُک» گفته شده، به خاطر آن است که انسان را خالص، پاک و پاکیزه می کند. (۱)

به هر حال، ظاهر آیه این است: چنین شخصی مختیر در میان این سه (روزه، صدقه و ذبح گوسفند) می باشد.

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است: روزه در این مورد، سه روز، صدقه به شش مسکین، و در روایتی به ده مسکین، و «نُسُک» یک گوسفند است. (۲)

۵ - سپس می افزاید: «و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، کسانی که عمره را تمام کرده و حج را آغاز می کنند، آنچه میسر است از قربانی» (ذبح کنند) (فَإِذَا أُمِيتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ).

اشاره به این که در حج تمتع که عمره قبلاً انجام می گیرد، و بعد حج به جا آورده می شود، قربانی کردن لازم است، و فرق نمی کند که این قربانی شتر باشد، یا گاو، و یا گوسفند، و بدون آن از احرام خارج نمی شود.

درباره اصل «هدی» به گفته «مرحوم طبرسی» دو قول وجود دارد:

اول این که از «هدیه» گرفته شده است، و چون قربانی در واقع هدیه ای به بیت الله است، این واژه بر آن اطلاق شده است.

دیگر این که از ماده هدایت گرفته شده است؛ زیرا حیوان قربانی را همراه می بردند، و به سوی خانه خدا و قربانگاه هدایت می کردند.

۱ - تفسیر «کبیر»، جلد ۵، صفحه ۱۵۲ (صفحه ۲۹۶)، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحیط»، جلد ۲،

صفحه ۲۲۹، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۳۶۵، ذیل آیه مورد بحث.
۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۹۱ (جلد ۲، صفحه ۳۹، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول،

۱۴۱۵ هـ ق، ذیل آیه مورد بحث)، (شبهه همین معنی درباره روزه و اطعام مسکین در تفسیر «قرطبی» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ذیل آیه آمده است) - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۳۵۸، حدیث ۲ (دار الکتب الاسلامیه) - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۲، صفحه ۳۵۸، حدیث ۲۶۹۷ (انتشارات جامعه مدرسین) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحات ۱۶۵، ۱۶۶ و ۱۶۷ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۴۰۲، و جلد ۹۶، صفحات ۱۷۵، ۱۸۰ و ۳۵۶.

ولی ظاهر کلام «راغب» در «مفردات» این است که: فقط از «هدیه» گرفته شده و می گوید: «هدی» جمع است و مفرد آن «هدیه» است.

در «معجم مقاییس اللغة» نیز دو ریشه برای این لغت ذکر شده، هدایت و هدیه، اما بعید نیست هر دو به هدایت باز گردد؛ زیرا هدیه چیزی است که به سوی شخصی که به او هدیه می شود، هدایت می گردد. (دقت کنید).

۶- و به دنبال آن، به بیان حکم کسانی می پردازد که در حال حج تمتع قادر به قربانی نیستند، می فرماید: «کسی که (قربانی) ندارد، باید سه روز در ایام حج، و هفت روز به هنگام بازگشت، روزه بدارد، این ده روز کامل است» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ).

بنابراین، اگر قربانی پیدا نشود، یا وضع مالی انسان اجازه ندهد، جبران آن ده روز روزه است، که سه روز آن (روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه) در ایام حج واقع می شود، و این از روزه هایی است که انجام آن در سفر مانعی ندارد، و هفت روز دیگر را بعد از بازگشت به وطن انجام می دهد.

با این که معلوم است سه روز به اضافه هفت روز مجموعاً ده روز می شود، در عین حال، قرآن می گوید: «این ده روز کامل است».

بعضی از مفسران در تفسیر این جمله گفته اند: این به خاطر آن است که «واو» گر چه معمولاً برای جمع است نه برای تخییر، چون گاه در معنی تخییر نیز استعمال می شود، در اینجا خداوند برای رفع هر گونه ابهام، جمله «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» را فرموده است.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به «کامله» اشاره به این است که روزه ده روز، می تواند به طور کامل جانشین قربانی شود، و زوار خانه خدا نباید از این بابت نگران باشند؛ زیرا تمام ثواب هائی که برای صاحبان قربانی از سوی خدا

داده می شود، به آنها داده خواهد شد.

بعضی نیز گفته اند: این تعبیر اشاره به نکته لطیفی در مورد عدد ده می باشد؛ زیرا از یک نظر عدد ده کامل ترین اعداد است، چون هنگامی که اعداد را از یک شروع می کنیم تا ده سیر صعودی خود را تکمیل می کند، و اعداد بعد از آن، تکرار و ترکیبی است از ده و عددهای دیگر مانند یازده و دوازده، عرب به عدد بیست، «عشرین» می گوید (یعنی دو عدد ده) و به سی، ثلاثین (سه عدد ده) و همچین... (۱)

۷ - بالاخره، به بیان حکم دیگری پرداخته، می گوید: «این برنامه حج تمتع برای کسی است که خانواده او نزد مسجد الحرام نباشد» (ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ). بنابراین، کسانی که اهل «مکه» یا اطراف آن باشند، حج تمتع ندارند، بلکه حج تمتع مخصوص افراد دور از این منطقه است، و مشهور و معروف در میان فقهاء این است که هر کس ۴۸ میل از «مکه» دورتر باشد، وظیفه او حج تمتع است، و آنها که در فاصله کمتری قرار دارند، وظیفه آنها حج قرآن یا افراد است، که عمره آن بعد از مراسم حج به جا آورده می شود (شرح این موضوع و مدارک آن در کتب فقهی آمده است).

بعد از بیان این احکام هفتگانه در پایان آیه دستور به تقوا می دهد، می فرماید: «از خدا پرهیزید، تقوا پیشه کنید و بدانید خداوند عقاب و کیفرش شدید است» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

این تأکید، شاید به این جهت است که مسلمانان در هیچ یک از جزئیات این عبادت مهم اسلامی کوتاهی نکنند؛ چرا که کوتاهی در آن، گاهی سبب فساد حج

۱ - «عَشْرُونَ» و «عَشْرِينَ» گر چه به صورت جمع است، ولی جمع گاهی به دو، به بالا اطلاق می شود.

و از بین رفتن برکات مهم آن می شود.

نکته ها:

۱ - اهمیت حج در میان وظایف اسلامی!

حج از مهم ترین عباداتی است که در اسلام تشریح شده و دارای آثار و برکات بی شماری است.

حج مایه عظمت اسلام، قوت دین و اتحاد مسلمین است.

حج مراسمی است که پشت دشمنان را می لرزاند و هر سال خون تازه ای در عروق مسلمانان جاری می سازد.

حج همان عبادتی است که امیرمؤمنان(علیه السلام) آن را «پرچم» و شعار مهم اسلام نامیده و در وصیت خویش در آخرین ساعت عمرش فرموده:

وَاللَّهِ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تَخْلَوْهُ مَا بَقِيْتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاطَرُوا: «خدا را خدا را! در مورد خانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی شوید» (۱) (و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت).

این جمله نیز از دشمنان اسلام معروف است که گفته اند: «مادام که حج رونق دارد ما بر آنها پیروز نمی شویم» (۲).

یکی دیگر از دانشمندان می گوید: «وای به حال مسلمانان اگر معنی حج را در نیابند و وای به حال دیگران اگر معنی آن را دریابند».

در حدیث معروفی که علی(علیه السلام) - در زمینه فلسفه احکام، طبق نقل «نهج

۱ - «نهج البلاغه»، نامه ۴۷، وصیت علی(علیه السلام) به امام حسن و امام حسین(علیهما

السلام) - «وسائل الشیعه»،

جلد ۱۱، صفحه ۲۳، حدیث ۱۴۱۴۷ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۴۲، صفحه ۲۵۶،

و جلد ۹۶،

صفحه ۱۷، حدیث ۵۴.

۲ - نقل از کتاب «شُبُهَاتٌ حَوْلَ الْإِسْلَامِ».

البلاغه»، حکمت ۲۵۲ - بیان فرموده نیز اشاره بر معنائی به اهمیت حج شده است، می فرماید: *فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ... وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ*: «خداوند ایمان را وسیله پاک سازی مردم از شرک... و حج را سبب قوت دین قرار داده است». (۱)

این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم (و شرح بیشتر را به جلد ۱۴ تفسیر نمونه، ذیل آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره «حج» که به طور مبسوط از اهمیت و فلسفه و اسرار حج بحث شده و امی گذاریم) آنجا که فرمود: لا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ: «اسلام همواره بر پا است تا زمانی که کعبه بر پا است». (۲)

۲ - اقسام حج و فهرست اعمال حج تمتع

فقهای بزرگ ما با الهام از آیات قرآن، سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) حج را به سه قسمت تقسیم کرده اند: حج تمتع، و حج قرآن و افراد. حج تمتع مخصوص کسانی است که فاصله آنها از «مکه» ۴۸ میل یا بیشتر باشد (۱۶ فرسخ، حدود ۹۶ کیلومتر) و حج قرآن و افراد، مربوط به کسانی است که در کمتر از این فاصله زندگی می کنند.

۱ - در بعضی از نسخ «نهج البلاغه» از جمله متن «ابن ابی الحدید» حدیث فوق به همان صورت که در بالا آوردیم بیان شده، ولی در بعضی نسخ دیگر «تَقْرِبَةً لِلدِّينِ» است که مفهوم آن سبب نزدیکی صفوف مسلمانان و وحدت امت اسلامی است.

در مورد فلسفه حج، در روایات، عبارات دیگری آمده است که هر کدام به نکته مخصوصی اشاره دارد، به عنوان نمونه: «تسنيَةً لِلدِّينِ»، «تسليَةً لِلدِّينِ»، «تشبيداً لِلدِّينِ» («وسائل الشيعه»، جلد ۱، صفحه ۲۲، حدیث ۲۲، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۰۷، و جلد ۲۹، صفحه ۲۲۳ و...).

۲ - «وسائل الشيعه»، جلد ۸، صفحه ۱۴، حدیث ۵، باب عدم جواز تعطيل الكعبة عن الحج (جلد ۱۱، صفحه ۲۱، حدیث ۱۴۱۴۲، و جلد ۱۳، صفحه ۲۴۲، حدیث ۱۷۶۵۰، چاپ آل البيت) - «کافی»، جلد ۴،

صفحه ۲۷۱، حدیث ۴ (دار الکتب الاسلامیة) - «علل الشرايع»، جلد ۲، صفحه ۳۹۶، حدیث ۱ (انتشارات مکتبه الداوری) - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحه ۵۷، حدیث ۱۰.

در حج تمتع، نخست عمره را به جا می آورند، آن گاه از احرام بیرون می آیند، بعداً مراسم حج را در ایام مخصوصش انجام می دهند.

ولی در حج قران و افراد، اول، مراسم حج به جا آورده می شود، و بعد از پایان آن مراسم عمره، با این تفاوت که در حج قران، قربانی همراه می آورند و در حج افراد این قربانی نیست. ولی به عقیده اهل سنت، حج قران آن است که حج و عمره را در یک احرام با هم قصد می کند.

اعمال حج تمتع به شرح زیر است:

نخست از نقاط معینی که میقات نام دارد احرام می بندند: یعنی متعهد می شوند، یک سلسله کارها که بر محرم حرام است را ترک کنند، جامه احرام که دو قطعه لباس نذوخته است را بر تن می کنند و لبیک گویان به سمت خانه خدا می روند، نخست هفت بار، دور خانه خدا طواف می کنند و آن گاه در محلی که به نام مقام ابراهیم معروف است دو رکعت نماز به جا می آورند و بعد در میان دو کوه صفا و مروه هفت مرتبه رفت و آمد می نمایند و بعد از آن با چیدن کمی از مو یا ناخن خود، از احرام خارج می شوند و برای مراسم حج از «مکه» احرام بسته و روز نهم ذی الحجه به عرفات که بیابانی است در چهار فرسخی «مکه» می روند و آن روز را از ظهر تا غروب آفتاب در آنجا می مانند، و به نیایش پروردگار مشغول می شوند و پس از غروب آفتاب، به سوی «مشعر الحرام» که در حدود دو فرسخ و نیمی «مکه» قرار دارد، کوچ می کنند، شب را تا صبح در آن وادی مقدس می مانند و هنگام طلوع آفتاب از آن سرزمین به منی که در نزدیکی آن قرار دارد حرکت می کنند و در همان روز که روز عید قربان است به ستون مخصوصی که نام آن «جمره عقبه» است هفت سنگ می زنند، پس از آن قربانی

می کنند و با تراشیدن سر از احرام بیرون می آیند. و همان روز یا بعد از آن به «مکه» باز می گردند و طواف خانه خدا و نماز طواف و سعی صفا و مره و طواف نساء و نماز طواف نساء به جا می آورند و در روزهای یازدهم و دوازدهم به سه ستون مخصوص در منی که «جمرات» نام دارد یکی پس از دیگری هفت بار سنگ می زنند و شب های یازدهم و دوازدهم در سرزمین منی می مانند. به این ترتیب، مراسم حج - که هر کدام زنده کننده یک خاطره تاریخی است و کنایات و اشاراتی به مسائل مربوط به تهذیب نفس و فلسفه های اجتماعی است - انجام می دهند که فلسفه هر کدام در آیات مناسب تشریح خواهد شد. (۱)

۳ - چرا بعضی حج تمتع را به فراموشی سپرده اند؟
ظاهر آیه فوق این است: وظیفه کسانی که مقیم «مکه» نیستند، حج تمتع می باشد (حجی که با عمره شروع می شود، و بعد از اتمام مراسم عمره از احرام بیرون می آیند، و مجدداً برای حج احرام می بندند و مراسم حج را به جا می آورند) و هیچ گونه دلیلی به نسخ این آیه در دست نیست و روایات زیادی در کتب شیعه و اهل تسنن در این زمینه وارد شده است از جمله محدثان معروفی از اهل سنت مانند «نسائی» در کتاب «سنن» خود، و «احمد» در کتاب «مسند» و «ابن ماجه» در «سنن»، و «بیهقی» در «سنن الکبری»، و «ترمذی» در «صحیح» خود و «مسلم» نیز در کتاب معروف خود، روایات فراوانی در مورد حج تمتع نقل کرده اند که این حکم نسخ نشده و تا روز قیامت باقی است.

بسیاری از فقهای اهل سنت نیز آن را افضل انواع حج می دانند هر چند

۱ - به جلد ۱۴ تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره «حج» مراجعه شود.

اجازه حج قران و افراد را در کنار آن می دهند (البته قران به همان معنی که در بالا از فقهای آنان نقل شد).

ولی در حدیث معروفی که از عُمَر نقل شده، می خوانیم که گفت: مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَ أَنَا أَنَهَيْتُهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتَعَةَ النَّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ. «دو متعه در زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) مجاز و مورد عمل بود که من از آن دو نهی می کنم و هر کس انجام دهد مجازات می نمایم متعه نساء و متعه حج». (۱)

«فخر رازی» در ذیل آیه مورد بحث، بعد از نقل این حدیث از عُمَر می گوید: «منظور از متعه حج این است که هر دو احرام (احرام حج و احرام عمره) را با هم جمع کند، سپس نیت حج را فسخ کند و عمره به جا آورد و بعد از آن حج نماید». (۲)

بدیهی است: هیچ کس جز پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حق اعلام نسخ حکمی را ندارد و اصولاً این تعبیر که پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین گفت، و من چنین می گویم، تعبیری است که برای هیچ کس قابل تحمل نمی باشد مگر می توان فرمان پیامبر را زمین نهاد و به دنبال گفتار دیگران رفت، این غیر قابل قبول است.

به هر حال، امروز بسیاری از علمای اهل سنت حدیث مزبور را رها کرده و حج تمتع را به عنوان افضل انواع حج پذیرفته و بر طبق آن عمل می کنند!

۱ - «مسند احمد»، جلد ۳، صفحه ۳۲۵، حدیث ۱۴۱۹۱ (دار صادر بیروت) - تفسیر «قرطبی»،

جلد ۲،

صفحه ۳۶۵، ذیل آیه مورد بحث - «التمهید»، جلد ۸، صفحه ۳۴۲، ذیل شماره ۶۵، و جلد ۲۳، صفحه ۳۵۶، ذیل شماره ۳۴۷ و...

۲ - تفسیر «کبیر»، جلد ۵، صفحه ۱۵۳ (صفحه ۲۹۶)، ذیل آیه مورد بحث.

- ۱۹۷ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ
وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ
خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
- ۱۹۸ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ
عَرَافَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ
كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ
- ۱۹۹ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ

ترجمه:

- ۱۹۷ - حج، در ماه های معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج)، حج را بر خود فرض کرده اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست! و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است! و از من بپرهیزید ای خردمندان!
- ۱۹۸ - گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج، پی ریزی یک اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از «عرافات» کوچ کردید، خدا را نزد «مشعر الحرام» یاد کنید! او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود؛ و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید.
- ۱۹۹ - سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید! و از خداوند، آمرزش بطلبید، که خدا آمرزنده مهربان است!

تفسیر:

بهترین زاد و توشه

این آیات، همچنان احکام حج و زیارت خانه خدا را تعقیب می کند، و دستورات جدیدی در آن مطرح شده است:

۱ - نخست، می فرماید: «حج در ماه های معینی است» (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ). (۱)

منظور از این ماه ها، ماه های شوال، ذی القعدة و ذی الحجه است (تمام ماه ذی الحجه یا همان ده روز اول) و این ماه ها را «اشهر حج» می نامند؛ زیرا اعمال حج (اعم از عمره تمتع و مناسک حج) را در غیر این ماه ها نمی توان انجام داد، عمره تمتع را در هر سه ماه می توان، ولی حج را باید فقط در ذی الحجه در ایام مخصوص (روزهای نهم تا دوازدهم) به جا آورد، و این که در قرآن تصریح به نام این ماه ها نشده، به خاطر آن است که این ماه ها برای همه شناخته شده بود، و قرآن با این عبارت بر آن تأکید می کند.

ضمناً این جمله، یکی از رسوم خرافی جاهلیت را نفی می کند که گاه به خاطر درگیری با جنگ ها یا غیر آن، ماه های حج را تغییر و تبدیل می داده، جلو و عقب می کردند، (۲) قرآن می گوید: «این ماه ها معین و ثابت است، و تقدیم و تأخیر در آن جایز نیست».

۱ - از آنجا که حج، خود این ماه های مخصوص نیست، مفسران گفته اند: آیه تقدیری دارد و در تقدیر چنین است: «أَشْهُرُ الْحَجِّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ».

بعضی نیز احتمال داده اند که آیه تقدیر نداشته باشد و کنایه از شدت ارتباط حج با این ماه های مخصوص است، گوئی حج، خود این ماه ها است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۹۳ (جلد ۲، صفحات ۴۳ و ۴۴، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «کبیر»، جلد ۵، صفحه ۱۶۰، ذیل آیه مورد بحث - «جامع البیان» (تفسیر طبری)، جلد ۲، صفحه ۱۵۰، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - آن گاه، به دستور دیگری در مورد کسانی که با احرام بستن شروع به مناسک حج می کنند اشاره کرده، می فرماید: «آنها که حج را بر خود فرض کرده اند (و احرام بسته اند باید بدانند) در حج آمیزش جنسی و گناه و جدال نیست» (فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ).

«رَفَثٌ» (بر وزن قفس) در اصل، به معنی سخنی است که متضمن مطلبی باشد که ذکر آن قبیح است، اعم از آمیزش جنسی و یا مقدمات آن، سپس کنایه از جماع قرار داده شده، ولی بعضی تصریح کرده اند: واژه «رَفَثٌ» تنها در صورتی به این نوع گفتگوها اطلاق می شود که در حضور زنان باشد و اگر در غیاب آنها باشد، رفث نامیده نمی شود. (۱)

بعضی نیز، اصل آن را به معنی تمایل عملی به زنان دانسته اند که از مزاح، لمس و تماس شروع می شود و به آمیزش جنسی پایان می گیرد. (۲)

«فُسُوقٌ» به معنی گناه و خارج شدن از اطاعت خدا است. و «جِدَالَ» به معنی گفتگوی توأم با نزاع است، و در اصل، به معنی محکم پیچیدن طناب است و از آنجا که طرفین گفتگوی آمیخته با نزاع، به یکدیگر می پیچند و هر کدام می خواهد سخن خود را به کرسی بنشانند، این واژه در آن به کار رفته است.

به هر حال، طبق این دستور حاجیان به هنگام احرام، نه حق نزدیکی با همسران دارند و نه دروغ گفتن و نه فحش دادن (گر چه این کار در غیر موقع احرام نیز حرام است، ولی یکی از بیست و پنج امری است که محرم باید ترک کند) و همچنین از کارهایی که بر آنها حرام است جدال است، و سوگند خوردن، خواه راست باشد یا دروغ، و گفتن لا وَاللَّهِ - بَلَى وَاللَّهِ.

۱ - تفسیر «کبیر»، جلد ۵، صفحه ۱۶۴ (صفحه ۳۱۴)، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «طبری»،

جلد ۲،

صفحه ۱۵۰، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۴۰۵، ذیل آیه مورد بحث -

تفسیر «آلوسی» و...

۲ - «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم».

به این ترتیب، محیط حج باید از تمتعات جنسی و همچنین انجام گناهان و گفتگوهای بی فایده، جرّ و بحث‌ها و کشمکش‌های بیهوده پاک باشد؛ زیرا محیط عبادت، اخلاص و ترک لذایذ مادی است، محیطی است که روح انسان باید از آن نیرو بگیرد و یکباره از جهان ماده جدا شود، و به عالم ماوراء ماده راه یابد و در عین حال رشته الفت، اتحاد، اتفاق و برادری در میان مسلمانان محکم گردد و هر کاری که با این امور منافات دارد ممنوع است.

البته هر کدام از این احکام، شرح و بسط و شرایطی دارد که در کتب مناسک حج آمده است. ۳- در مرحله بعد، به مسائل معنوی حج، و آنچه مربوط به اخلاص است اشاره کرده، می فرماید: «آنچه را از کارهای خیر انجام می دهید خدا می داند» (وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ). چه پاداشی برای نیکوکاران با ایمان از این بالاتر که بدانند هر کار نیکی را انجام می دهند، خدا از آن با خبر است، و مولی و معبود آنان، حاضر و ناظر می باشد و این بسیار لذتبخش است که اعمال خیر، در محضر او انجام می شود و این پاداشی است قبل از پاداش‌های معنوی و مادی دیگر که خداوند عالم و آگاه، به آنها می دهد.

۴- و در ادامه همین مطلب می فرماید: «زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه‌ها پرهیزکاری است و از من پرهیزید ای صاحبان عقل» (وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ).

بسیاری از مفسران گفته اند: این آیه اشاره به گروهی می کند (به گفته بعضی گروهی از مردم یمن) که وقتی برای زیارت خانه خدا حرکت می کردند هیچگونه زاد و توشه‌ای با خود بر نمی داشتند، و حتی اگر زاد و توشه‌ای با خود

داشتند به هنگام احرام به دور می ریختند و می گفتند: ما به زیارت خانه خدا می رویم چگونه ممکن است به ما غذا ندهد؟ (و گاه به همین جهت خود را به زحمت می افکندند و یا محتاج به سؤال از این و آن می شدند). (۱)

قرآن این تفکر غلط را نفی می کند و می گوید: زاد و توشه برای خود تهیه کنید ولی در عین حال آنها را به مسأله معنوی مهمتری ارشاد کرده، می گوید: که ماورای این زاد و توشه، زاد و توشه دیگری است که باید برای سفر آخرت فراهم گردد و آن پرهیزکاری و تقوا است. این جمله ممکن است اشاره لطیفی به این حقیقت بوده باشد که در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زادهای معنوی وجود دارد که باید از آن غفلت نکنید در آنجا تاریخ مجسم اسلام است و صحنه های زنده فداکاری ابراهیم (علیه السلام) قهرمان توحید، و جلوه های خاصی از مظاهر قرب پروردگار دیده می شود که در هیچ جای دیگر جهان نیست آنها که روحی بیدار و اندیشه ای زنده دارند، می توانند برای یک عمر از این سفر بی نظیر روحانی توشه معنوی فراهم سازند.

قابل توجه این که به دنبال این مطلب، باز دستور به تقوا می دهد و روی سخن را به اولی الألباب (۲) یعنی صاحبان مغز و اندیشه می کند، آری آنها هستند که روح حج را درک می کنند و از این برنامه عالی تربیتی حد اکثر بهره برداری را می نمایند در حالی که دیگران تنها از قشر و پوست آن سهمی دارند، و روح حج را درک نمی کنند. آری، صاحبان مغز، و اندیشمندان هستند که آثار تقوا و پرهیزکاری را در

۱ - «جامع البیان» (تفسیر طبری)، جلد ۲، صفحه ۱۵۰، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «رازی»، جلد ۵،

صفحه ۳۱۴، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۸۴، ذیل آیه مورد بحث و دیگر تفاسیر.

۲ - «الألباب» جمع «ألب» به معنی مغز هر چیزی است و لذا به عقل خالص «ألب» می گویند.

فرد و جامعه درک می کنند.

در آیه بعد، به رفع پاره ای از اشتباهات در زمینه مسأله حج پرداخته، می فرماید: «گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و منافع اقتصادی در ایام حج) برخوردار شوید» (لَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ).

در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج، هر گونه معامله، تجارت و بارکشی و مسافربری را گناه می دانستند و حج کسانی را که چنین می کردند باطل می شمردند. (۱) آیه مورد بحث، این حکم جاهلی را بی ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود هیچ مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از فضل خداوند بر بندگان است بهره گیرید و یا کار کنید و از دست رنج خود استفاده کنید.

گاهی این تفکر که در عصر جاهلیت بوده، در زمان ما نیز پیدا می شود که این عبادت بزرگ، یعنی حج باید از هر گونه شائبه مادی خالص باشد ولی، از آنجا که این مسأله بسیاری از کارگران و کسانی که تدارکات و خدمات آن را انجام می دهند اعم از راننده، خدمتگزار، طبیب، راهنما و سایر خدمتگزاران را به زحمت می اندازد، به علاوه مردم آن دیار می توانند بسیاری از مشکلات اقتصادی را در موقع حج سامان بخشند، این تفکر مردود شمرده شده است و این گونه اشخاص می توانند ضمن خدمات خود، مراسم حج را به جا آورند و از این نظر در مضیقه نیفتند.

۱ - تفسیر «طبری»، جلد ۲، صفحه ۱۶۴، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۴۱۳، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث و دیگر تفاسیر.

بلکه، از این بالاتر، از منابع اسلامی به خوبی استفاده می شود: حج علاوه بر فلسفه مهم اخلاقی و تهذیب نفوس، دارای فلسفه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز هست. توضیح این که:

مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف دنیا به سوی خانه خدا و تشکیل آن کنگره عظیم اسلامی، می تواند پایه و اساسی برای یک جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی گردد، به این ترتیب که مغزهای متفکر اقتصادی مسلمین پس از مراسم حج یا قبل از آن، دور هم بنشینند و با همفکری و همکاری پایه محکمی برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجارتي آن چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی نیاز گردند. بنابراین، معاملات و مبادلات تجارتي خود یکی از وسایل تقویت جامعه اسلامی در برابر دشمنان اسلام است؛ زیرا می دانیم: هیچ ملتی بدون داشتن اقتصادی نیرومند، استقلال کامل نخواهد داشت ولی بدیهی است فعالیت های تجارتي باید تحت الشعاع جنبه های عبادی و اخلاقی حج باشد، نه حاکم و مقدم بر آنها و خوشبختانه مسلمانان وقت کافی قبل، یا بعد از اعمال حج برای این کار دارند: «هشام بن حکم» می گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم:

مَا الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ الْحَجَّ وَالطَّوَّافَ بِالْبَيْتِ فَقَالَ...
وَأَمْرَهُمْ بِمَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِ الطَّاعَةِ فِي الدِّينِ مَصْلَحَتِهِمْ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُمْ فَجَعَلَ فِيهِ الْاجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا وَلِيَنْزِعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التَّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَلِيَتَنَفَّعَ بِذَلِكَ الْمُكَارَى وَالْجَمَالَ... وَ لَوْ كَانَ كُلُّ قَوْمٍ إِنَّمَا يَتَّكِلُونَ عَلَى بِلَادِهِمْ وَ مَا فِيهَا هَلَكُوا وَ خَرِبَتِ الْبِلَادُ وَ سَقَطَتِ الْجَلَبُ وَالْأَرْبَاحُ...:

«چرا خداوند مردم را به انجام حج و طواف خانه خود فرمان داده است؟ فرمود: ... آنان را به عمل حج دستور داد که اطاعت دین و مصالح دنیای آنان را در بر دارد در موسم حج مسلمانان از مشرق و مغرب گرد هم جمع می شوند تا با یکدیگر آشنا گردند و برای این که هر ملتی از تجارت ها و فرآورده های اقتصادی ملت های دیگر استفاده کنند و به خاطر این که مسافران و حمل و نقل کنندگان در این سفر با کرایه دادن وسیله های نقلیه خود بهره ببرند. (و برای این که با آثار و اخبار پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آشنا گردند و این آثار همچنان زنده بماند و در دست فراموشی سپرده نشود)... و اگر بنا باشد هر ملتی فقط به امور زندگی محیط خود اکتفا کنند، هلاک می گردند، شهرها ویران می شود و استفاده ها و منافع تجارتهای از بین می رود...» (۱)

و در ادامه، عطف توجه به مناسک حج کرده، می فرماید: «هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد مشعر الحرام یاد کنید» (فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ). «او را یاد کنید همان گونه که شما را هدایت کرد هر چند پیش از آن از گمراهان بودید» (وَ ادْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ).

در ادامه همین معنی می فرماید: «سپس از آنجا که مردم کوچ می کنند کوچ کنید» (ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ).

و در پایان دستور به استغفار و توبه می دهد و می فرماید: «از خدا طلب آمرزش کنید که خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۸، کتاب الحج، ابواب وجوب الحج، باب ۱، حدیث ۱۸ (جلد ۱۱)،

صفحه ۱۴، حدیث ۱۴۱۲۴، چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحه ۳۳، حدیث ۹ - «علل الشرایع»، جلد ۲، صفحه ۴۰۵، حدیث ۶، باب ۱۴۲، علل وجوب الحج و الطواف بالبيت (انتشارات مکتبه الداوری).

رَحِيمٌ).

در این بخش از آیات، به سه موقف از مواقف حج اشاره شده، «عرفات» که محلی است در حدود ۲۰ کیلومتری «مکه» و حاجیان از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا وقوف می کنند و به عبادت پروردگار مشغولند. پس از آن وقوف در «مشعر الحرام» یا «مُزْدَلَفَه» که بخشی از شب عید قربان و صبحگاهان قبل از طلوع آفتاب در آنجا می مانند و به راز و نیاز با پروردگار می پردازند. و سوم سرزمین «منی» که محل قربانی و رمی جمرات و پایان دادن به احرام و انجام مراسم عید است.

نکته ها:

۱ - نخستین موقف حج

زائران خانه خدا (در حج تمتع) بعد از انجام مراسم عمره، راهی مراسم حج می شوند و نخستین مرحله همان وقوف در عرفات است که از نیمه روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا توقف می نمایند، آن گاه از آنجا به سوی «مشعر الحرام» حرکت می کنند (در آیات فوق به هر دو قسمت اشاره شده است). در نامگذاری سرزمین «عرفات» به این نام، جهات گوناگونی ذکر کرده اند. گاه گفته اند: هنگامی که پیک وحی خداوند جبرئیل مناسک حج را در آنجا به ابراهیم (علیه السلام) یاد داد ابراهیم می فرمود: عَرَفْتُ، عَرَفْتُ؛ «شناختم - شناختم» لذا آنجا را عرفات گفتند. گاه گفته اند: این داستان برای آدم (علیه السلام) واقع شد. گاه گفته شده: آدم و حوا در آن سرزمین یکدیگر را پیدا کردند و شناختند.

و گاه گفته شده: زوار خانه خدا در آنجا یکدیگر را می بینند و می شناسند و تفسیرهای دیگر. (۱) - (۲)

ولی بعید نیست این نامگذاری اشاره به حقیقت دیگری باشد و آن این که این سرزمین، محیط بسیار آماده ای برای معرفت پروردگار و شناسائی ذات پاک اوست. و به راستی آن جذبه معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا می کند، با هیچ بیان و سخنی قابل توصیف نیست - باید رفت و مشاهده کرد - همه، یک شکل، همه یکنواخت، همه بیابان نشین، همه از هیاهوی شهر و از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده، در زیر آن آسمان نیلی گرد آمده اند، - در آن هوای آزاد و پاک از آلودگی گناه - در آنجا که فرشته وحی بال و پر می زند، در آنجا که از لابلائی نسیمش صدای زمزمه جبرئیل و آهنگ مردانه ابراهیم خلیل (علیه السلام) و طنین حیات بخش صدای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مجاهدان صدر اسلام شنیده می شود. در این سرزمین خاطره انگیز که گویا دریچه ای به جهان ماورای طبیعت در آن گشوده شده، انسان نه تنها از نشئه عرفان پروردگار سر مست می شود و لحظه ای با زمزمه تسبیح عمومی خلقت هماهنگ می گردد، که در درون وجود خود؛ خودش را هم که عمری است گم کرده و به دنبالش می گردد، پیدا می کند، به حال خویشتن نیز عارف می گردد و می داند او آن کس نیست که شب و روز در تلاش معاش حریصانه کوه و صحرا را زیر پا می گذارد، و هر چه می یابد عطشش

۱ - «فخر رازی» در اینجا هشت قول در تفسیر معنی «عرفات» ذکر کرده (جلد ۵، صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴)، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - در این که «عرفات» مفرد است یا جمع، در میان مفسران گفتگو بسیار است، بعضی آن را جمع ۲ «عرفه» می دانند، و بعضی گفته اند: «عرفه» نام زمان آن اعمال (نهم ذی الحجّه) و عرفات نام آن مکان است (روح المعانی، جلد ۲، صفحه ۸۷).

فرو نمی نشیند. می یابد گوهر دیگری در درون جان او نهفته است که او در حقیقت همان است.

آری، این سرزمین را «عرفات» می نامند، راستی چه اسم جالب و مناسبی!!

۲ - مشعر الحرام - دومین موقف حج

در مورد نامگذاری «مشعر الحرام» به این نام، نیز گفته اند: آنجا مرکزی است برای «شعائر حج» و نشانه ای از این مراسم عظیم، پرشکوه و آسمانی.

اما نباید فراموش کرد که «مشعر» از ماده «شعور» است در آن شب تاریخی و هیجان انگیز (شب دهم ذی الحجّه) که زائران خانه خدا پس از طی دوران تربیت خود در عرفات به آنجا کوچ می کنند و شبی را تا به صبح روی ماسه های نرم در زیر آسمان پر ستاره، در سرزمینی که نمونه کوچکی از محشر کبری و پرده ای از رستاخیز بزرگ قیامت است، در آنجا که جمعیت همچون امواج خروشان دریا به هنگام طوفان همه جا را پر کرده و آوای مردمی که در حرکت اند تا به صبح خاموش نمی شود.

آری، در چنان محیط بی آرایش و با صفا و تکان دهنده در درون جامه معصومان احرام و روی آن ماسه های نرم، انسان جوشش چشمه های تازه ای از اندیشه و فکر و شعور در درون خود احساس می کند، و صدای ریزش آن را در اعماق قلب خود به روشنی می شنود، آنجا را «مشعر» می نامند!

۳ - درس یگانگی و اتحاد

در روایات آمده است: قبیله قریش در جاهلیت امتیازات نادرستی برای خود قائل بودند، و برای هیچ یک از اعراب مقامی را که برای خویشان

می دانستند قایل نبودند، آنها خود را «حُمس» (بر وزن خمس) به معنی کسی که در دین خود محکم و پابرجاست می خواندند، و به عنوان فرزندان ابراهیم (علیه السلام) و سرپرستان خانه کعبه خود را از همه برتر می شمردند.

از جمله این که می گفتند: ما نباید در مراسم حج به عرفات برویم؛ زیرا عرفات از حرم «مکه» بیرون است، اگر چنین کنیم عرب برای ما ارزشی قائل نخواهد شد، حرم مکه با نقاط بیرون حرم یکسان نیست، این سخن را در حالی می گفتند که: می دانستند وقوف در عرفات جزء مراسم حج ابراهیمی است. (۱)

قرآن در آیات فوق خط بطلان بر این اوهام کشید و به مسلمانان دستور داد همه با هم، در عرفات وقوف کنند و از آنجا همگی به سوی مشعر الحرام و از آنجا به سوی منی کوچ نمایند، جمله *ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ*: «از همان جا که مردم کوچ می کنند شما هم کوچ کنید» اشاره لطیفی به این معنی است.

در واقع قرآن با این بیان، دستور می دهد: همه مردم بدون استثناء نخست به عرفات بروند و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به سرزمین منی کوچ کنند. (۲)

دستور استغفار در ذیل آخرین آیه فوق، اشاره به این است که: از خداوند طلب آمرزش تمام گناهان را کنند و از آن افکار و خیالات جاهلی که مخالف روح مساوات، و برابری حج است کنار روند و یادآور می شود اگر دست بردارند خداوند غفور و رحیم است. باید توجه داشت «افاضه» از ماده «فَيْض» در اصل، به معنی جریان و ریزش آب است و از آنجا که وقتی مردم به طور دسته جمعی از جائی به نقطه دیگری با

۱ - «سیره ابن هشام»، جلد ۱، صفحات ۲۱۱ و ۲۱۲.

۲ - تعبیر به «ثُمَّ» نشان می دهد که بعد از افاضه و کوچ کردن از عرفات به مشعر الحرام از آنجا (به سرزمین منی) کوچ کنند.

سرعت حرکت می کنند بی شباهت به یک نهر جاری نیست این تعبیر به کار می رود.

۴ - ارتباط آیات

در این که چه رابطه ای میان اِیْتِغَاءِ فَضْلِ اللَّهِ: «فعالیت های تجارتنی» و مسأله وقوف در «عرفات» و حرکت از آن به سوی «مشعر الحرام» و سپس «منی» وجود دارد - که در آیات فوق در کنار هم قرار گرفته - ممکن است اشاره به این نکته باشد که: تلاش اقتصادی اگر برای خدا و زندگی آبرومندانه باشد آن هم یک نوع عبادت است همچون مناسک حج یا این که نقل و انتقال زوار از «مکه» به عرفات و از آنجا به مواقف دیگر، مستلزم هزینه ها و خدماتی است و اگر هر گونه کار و خدمت و مزد گرفتن در این ایام ممنوع و حرام باشد مسلماً زوار خانه خدا سخت به زحمت می افتند.

و لذا این طور در کنار هم قرار داده شده.

یا این که مبدا پرداختن به فعالیت های اقتصادی شما را از ذکر خدا و از توجه به عظمت این مواقف دور سازد.

۲۰۰ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا
فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ

۲۰۱ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

۲۰۲ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

ترجمه:

۲۰۰ - و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! (در این مراسم، مردم دو گروه اند): بعضی از مردم می گویند: «خداوندا! به ما در دنیا، (نیکی) عطا کن!» ولی در آخرت، بهره ای ندارند.

۲۰۱ - و بعضی می گویند: «پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب آتش نگاه دار!»

۲۰۲ - آنها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهره ای دارند؛ و خداوند، سریع الحساب است.

شأن نزول:

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: در ایام جاهلیت هنگامی که از مراسم حج فارغ می شدند، در آنجا اجتماع می کردند و افتخارات (موهومی را برای)

نیاکان خود را بر می شمردند، و از ایام گذشته آنها و جود و بخشش فراوانشان یاد می کردند. آیات فوق نازل شد، و به آنها دستور داد: به جای این کار (نادرست) ذکر خدا گویند و از نعمت های بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند، و با همان شور و سوز مخصوصی که در افتخار و مباهات به پدران خود در جاهلیت داشتند، نعم الهی را یاد کنند بلکه بیشتر و برتر. (۱) همین معنی یا شبیه آن را سایر مفسران از «ابن عباس» یا غیر او نقل کرده اند که اهل جاهلیت بعد از حج، مجالسی تشکیل می دادند برای تفاخر به پدران و شرح امتیازات آنها، و یا در بازارهایی همچون بازار عُکَّاط، ذی المَجَاز و مَجَنَّة که تنها جای داد و ستد نبود، بلکه مرکز ذکر افتخارات (موهوم) نیاکان بود جمع می شدند و به این کار می پرداختند. (۲)

تفسیر:

حج رمز وحدت مسلمین جهان است
این آیات، همچنان ادامه بحث های مربوط به حج است، گرچه اعراب جاهلیت مراسم حج را با واسطه های متعددی از ابراهیم خلیل (علیه السلام) گرفته بودند ولی آن چنان با خرافات آمیخته شده بود که این عبادت بزرگ و انسان ساز را - که

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۹۷ (جلد ۲، صفحه ۵۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول،

۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک الوسائل»، جلد ۵، صفحه ۲۸۴، حدیث ۵۸۶۴ -
۴، با اندکی تفاوت (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۱۵۹، حدیث ۳۵ (با اندکی تفاوت) - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۹۸، احادیث ۲۷۰ و ۲۷۳، با تفاوت (چاپخانه علمیه).

این معنی در احادیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز رسیده است («کافی»، جلد ۴، صفحه ۵۱۶، حدیث ۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۴۵۹، حدیث ۹۸۵۴ و جلد ۱۴، صفحه ۲۷۲، حدیث ۱۹۱۷۳، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحه ۳۱۱، حدیث ۳۲، و صفحه ۳۱۳، حدیث ۴۷).

۲ - «روح المعانی»، جلد ۲، صفحه ۸۹ و «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۸۰۳ و تفسیر «کبیر»، جلد ۵،

صفحه ۱۸۳ و «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۲۸۹ و «برهان»، جلد ۱، صفحه ۲۰۳.

نقطه عطفی در زندگی زوار خانه خدا، و موجب تولد ثانوی آنها است - از صورت اصلی و فلسفه های تربیتی خارج و مسخ کرده بود، و مبدل به وسیله ای برای تفرقه و نفاق ساخته بود. در نخستین آیه می فرماید: «هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید ذکر خدا گوئید، همان گونه که پدران و نیاکانتان را یاد می کردید بلکه از آن بیشتر» (فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَدِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا).

عظمت و بزرگی در پرتو ارتباط با خدا است، نه مباهات به ارتباط موهوم به نیاکان، منظور از این تعبیر این نیست که هم نیاکان را ذکر کنید و هم خدا را، بلکه اشاره ای است به این واقعیت که اگر آنها به خاطر پاره ای از مواهب، لایق یادآوری هستند، پس چرا به سراغ خدا نمی روید که تمام عالم هستی و تمام نعمت های جهان از ناحیه اوست؟ منبع جمیع کمالات و صاحب صفات جلال و جمال و ولی نعمت همگان است؟.

در این که منظور از «ذکر خدا» در اینجا چیست؟ اقوال زیادی در میان مفسران دیده می شود، ولی ظاهر این است: تمام اذکار الهی را بعد از مراسم شامل می شود.

در واقع باید خدا را بر تمام نعمت هایش - مخصوصاً نعمت ایمان و هدایت به این مراسم بزرگ - شکر گویند و آثار تربیتی حج را با یاد الهی تکامل بخشند.

در اینجا قرآن، مردم را به دو گروه تقسیم می کند، می فرماید: «گروهی از مردم می گویند: خداوند! در دنیا به ما (نیکی) عطا فرما ولی در آخرت بهره ای ندارند» (فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ). (۱)

۱ - «خلاق» به گفته «راغب» به معنی فضائل اخلاقی است که انسان کسب می کند و در اینجا به گفته مرحوم «طبرسی» به معنی نصیب و بهره آمده است (که نتیجه آنفضائل اخلاقی است).

«و گروهی می گویند: پروردگارا به ما در دنیا (نیکی) عطا کن و در آخرت (نیکی) مرحمت فرما، و ما را از عذاب آتش نگاهدار» (و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ).

در حقیقت، این قسمت از آیات، اشاره به خواسته های مردم و اهداف آنها در این عبادت بزرگ است.

بعضی، جز به مواهب مادی دنیا نظر ندارند و چیزی غیر از آن را از خدا نمی خواهند، بدیهی است آنها در آخرت از همه چیز بی بهره اند.

ولی گروهی، هم مواهب مادی دنیا را می خواهند و هم مواهب معنوی را بلکه زندگی دنیا را نیز به عنوان مقدمه تکامل معنوی می طلبند، و این است منطق اسلام که هم نظر به جسم و ماده دارد و هم جان و معنا، و اولی را زمینه ساز دومی می شمرد و هرگز با انسان های یک بُعدی، یعنی آنها که در مادیات غوطه‌ورند و برای آن اصالت قائلند، یا کسانی که به کلی از زندگانی دنیا بیگانه اند سازگار نیست.

در این که منظور از «حسنه» در این آیه چیست؟ تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده اند. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) به معنی وسعت رزق، حسن خلق در دنیا و خشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده است (أَنَّهَا السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَالْمَعَاشِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا وَ رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ). (۱)

و بعضی از مفسران آن را به معنی علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۹۷ (جلد ۲، صفحه ۵۱، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول،

۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۷۱، حدیث ۲، با اندکی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۹، حدیث ۲۱۸۴۳، با اندکی تفاوت (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»،

جلد ۶۸، صفحه ۳۸۳، و جلد ۹۲، صفحه ۳۴۸ - «معانی الأخبار»، صفحه ۱۷۴، حدیث ۱ (انتشارات جامعه مدرسین).

یا مال در دنیا، و بهشت در آخرت، یا همسر خوب و صالح در دنیا، و بهشت در آخرت دانسته اند.

در حدیثی نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: مَنْ أُوْتِيَ قَلْبًا شَاكِرًا وَ لِسَانًا ذَاكِرًا وَ زَوْجَةً مُؤْمِنَةً تُعِينُهُ عَلَىٰ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ أَخْرَاهُ فَقَدْ أُوْتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ وُقِيَ عَذَابَ النَّارِ: «کسی که به او قلبی شاکر، زبانی مشغول به ذکر حق، و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند عطا شده باشد، نیکی دنیا و آخرت به او داده و از عذاب آتش باز داشته شده». (۱)

بدیهی است «حسنة» به معنی هر گونه خیر و خوبی است و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می شود، بنابراین، آنچه در روایات فوق یا کلمات مفسران آمده است بیان مصداق های روشن آن می باشد، و مفهوم آیه را محدود نمی کند. و این که بعضی از مفسران تصور کرده اند «حسنة» چون در آیه به صورت مفرد نکره است، هرگونه نیکی را شامل نمی شود - و لذا در تعیین مصداق آن در میان مفسران گفتگو است (۲) - اشتباهی بیش نیست؛ زیرا گاه می شود مفرد نکره نیز معنی جنس می بخشد و مورد آیه ظاهراً از این قبیل است (۳) و به گفته بعضی از مفسران، افراد با ایمان اصل حسنة را از خدا می خواهند بدون این که نوعی از آن

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۹۸ - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۲۹۹ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۴۱۵، ذیل آیات مورد بحث.

احادیث دیگری نیز به همین مضمون در کتب و منابع روایی آمده است («مستدرک الوسائل»، جلد ۲، صفحه ۴۱۴، حدیث ۲۳۳۸ - ۱، و جلد ۲، صفحه ۴۲۱، و جلد ۱۱، صفحات ۱۸۸ و ۲۸۳، و جلد ۱۴،

صفحات ۱۶۸ و ۱۷۰، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۱۴۵).

۲ و ۳ - تفسیر «کبیر»، جلد ۵، صفحه ۱۸۹ (صفحه ۳۳۵)، ذیل آیه مورد بحث.

برای توضیح بیشتر می توانید به تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۴۳۲، ذیل آیه مورد بحث، و تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۹۰، ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.

را انتخاب کنند، و همه را واگذار به مشیت و اراده و انعام الهی می نمایند. (۱)

در آخرین آیه، اشاره به گروه دوم کرده (همان گروهی که حسنه دنیا و آخرت را از خدا می طلبند) می فرماید: «أَنهَآ نَصِيبٌ وَ بَهْرَهٗ اِیْ اِزْ كَسْبِ خَوْذِ دَارِنْدِ وَ خِدَاوِنْدِ سَرِیْعِ الْحِسَابِ اسْت» (أَوْلَیْكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللّٰهُ سَرِیْعُ الْحِسَابِ).

در حقیقت این آیه، نقطه مقابل جمله ای است که در آیات قبل درباره گروه اول آمد که می فرماید: «وَ مَا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ»: «أَنهَآ نَصِیبِیْ دَرِ اٰخِرَتِ نِدَارِنْدِ».

بعضی نیز احتمال داده اند: به هر دو گروه بازگردد، گروه اول بهره ای از متاع دنیا می برند، و گروه دوم خیر دنیا و آخرت نصیبشان می شود، شبیه آنچه در آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره «اسراء» آمده است که می فرماید: «آن کس که تنها زندگی زودگذر دنیا را می طلبد، آن مقدار را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم به او می دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد... و آن کس که سرای آخرت را طلب کند، و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، به سعی و تلاش او پاداش داده خواهد شد، و هر یک از این دو، از عطای پروردگارت بهره و کمک می گیرد».

ولی تفسیر اول با آیات مورد بحث هماهنگ تر است.

تعبیر به «نَصِیبٌ» گر چه به صورت نکره آمده، ولی قرائن گواهی می دهد نکره در اینجا برای بیان عظمت است، و تعبیر به مِمَّا كَسَبُوا: «به خاطر آنچه انجام دادند» اشاره به کمی این نصیب و بهره نیست؛ زیرا ممکن است «مِنْ» در

۱ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۲۹۰.

اینجا ابتدائیه باشد، نه تبعیضیه.

تعبیر به «کَسَب» در جمله «مِمَّا كَسَبُوا»، به گفته بسیاری از مفسران، به معنی همین دعائی است که درباره خیر دنیا و آخرت می کند، و انتخاب این تعبیر، ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد که دعا کردن خود یکی از بهترین عبادات و اعمال است.

از بررسی ده ها آیه، در قرآن مجید که ماده «کَسَب» و مشتقاتش در آن به کار رفته به خوبی استفاده می شود این واژه در غیر کارهای جسمی - یعنی اعمال روحی و قلبی - نیز به کار می رود، چنان که در آیه ۲۲۵ سوره «بقره» می خوانیم: «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ: «ولی خداوند به آنچه قلب های شما کسب کرده است، شما را مؤاخذه می کند».

بنابراین، جای تعجب نیست که دعا نوعی کسب و اکتساب باشد، به خصوص که دعای حقیقی تنها با زبان نیست، بلکه با قلب و با تمام وجود انسان می باشد.

جمله «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» که در آخرین آیه، از آیات فوق آمده است، اشاره به این است که: هم خداوند با سرعت به حساب بندگان می رسد، و هم پاداش ها و کیفرهایی را که وعده داده، به زودی به آنها می دهد، همه اینها نقد است و سریع، نسیه و توأم با تأخیر نیست.

در حدیثی می خوانیم: «خداوند حساب تمام خلایق را در یک چشم بر هم زدن رسیدگی می کند» (انَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمْحِ الْبَصْرِ). (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۲۹۸ (جلد ۲، صفحه ۵۱، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول،

۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۴ - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۹۱، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۲۳۷ (مکتبه الصدر).

این به خاطر آن است که علم خداوند همانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود، مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.

از این گذشته، محاسبه پروردگار، زمانی لازم ندارد؛ زیرا اعمال ما بر جسم و جان ما، بلکه بر موجودات اطراف ما - زمین و امواج هوا - و اشیاء دیگر، اثر باقی می گذارد، و از این نظر می توان وجود انسان را تشبیه به انواع اتومبیل هایی کرد که با داشتن دستگاه کیلومترشمار، همیشه میزان کار کرد خود را در هر لحظه به طور روشن و مشخص نشان می دهد، و دیگر نیازی به حساب و کتاب مسافت هایی را که اتومبیل در طول عمرش پیموده است نیست.

۲۰۳ وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِىْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِىْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ
وَ مَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقٰى وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ
تُحْشَرُوْنَ

ترجمه:

۲۰۳ - و خدا را در روزهای معینی یاد کنید! (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی حجه). و هر کس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست؛ و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست؛ برای کسی که تقوا پیشه کند. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد!

تفسیر:

آخرین سخن درباره حج

این آیه در حقیقت، آخرین آیه ای است که در اینجا درباره مراسم حج، سخن می گوید، سنت های جاهلی را در رابطه با تفاخرهای موهوم نسبت به نیاکان و گذشتگان در هم می شکند، و به آنها توصیه می کند (بعد از مراسم عید) به یاد خدا باشند می فرماید: «خدا را در روزهای معینی یاد کنید» (وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِىْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ).

با توجه به این که این دستور، به قرینه آیات سابق، مربوط به پایان مراسم حج است ناظر به روزهای یازده و دوازده و سیزده ماه خواهد بود که در لسان روایات به عنوان «ایام تشریق» نامیده شده، و چنان که از نامش پیداست، ایامی

است روشنی بخش که روح و جسم انسان را در پرتو این مراسم، نورانی می کند. در آیه ۲۸ سوره «حج»، دستور به ذکر نام خدا در «أَيَّامَ مَعْلُومَاتٍ» آمده، و در اینجا در «أَيَّامَ مَعْلُودَاتٍ»، معروف این است: «أَيَّامَ مَعْلُومَاتٍ» به معنی ده روز آغاز ذی الحجه، و «أَيَّامَ مَعْلُودَاتٍ» همان ایام تشریق است که در بالا گفته شد، ولی بعضی از مفسران، احتمالاتی غیر از این داده اند که شرح آن در ذیل آیه ۲۸ سوره «حج» خواهد آمد. (۱)

در این که منظور از این «اذکار» چیست؟ در احادیث اسلامی به این صورت تعیین شده که بعد از پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید قربان، و پایانش نماز روز سیزدهم است، جمله های الهام بخش زیر تکرار گردد: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ». (۲)

سپس در دنبال این دستور می افزاید: «کسانی که تعجیل کنند و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهند گناهی بر آنان نیست، و کسانی که تأخیر کنند (و سه روز انجام دهند نیز) گناهی بر آنها نیست، برای کسانی که تقوا پیشه کنند» (فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى).

۱ - با این که «أَيَّامَ» جمع «يَوْمٌ» مذکر است، صفت آن «مَعْلُومَاتٍ» یا «مَعْلُودَاتٍ» به صورت مؤنث آورده شده (جمع مکسر معمولاً با وصف مؤنث آورده می شود، اما مؤنث مفرد، نه جمع به الف و تاء) بعضی گفته اند: به خاطر آن است که ایام مرکب از ساعات است که دارای تاء تأنیث می باشد. و شاید اشاره ای به این نکته باشد که در تمام ساعات این ایام، به یاد خدا باشید (رجوع کنید به «إِمْلَاءُ مَا مَنَّ بِهِ الرَّحْمَنُ»، جلد ۱، صفحه ۸۸).

۲ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۵۱۶، احادیث ۲ و ۳، و صفحه ۵۱۷، حدیث ۴ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۸۸، صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحات ۴۵۷ تا ۴۶۳، باب ۲۱، «باب استحباب التکبیر فی الأضحی عقیب خمس عشره صلاه بمنی...»، حدیث ۹۸۵۴ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۸۸، صفحه ۱۱۲، باب ۴، «عمل لیلتی العیدین و یومهما و فضلها و التکبیرات فیها و فی ایام التشریق»، احادیث ۱۷، ۲۷، ۲۹، ۳۰ و غیر اینها، و جلد ۹۶، صفحه ۳۰۵، باب ۵۴، «سائر احکام منی من المبیت و التکبیر و...»، احادیث ۹، ۱۳، ۱۵، ۲۸ و غیر اینها.

این تعبیر، در حقیقت، اشاره به نوعی تخییر در اداء ذکر خدا، میان دو روز و سه روز می باشد. جمله لِمَنْ اتَّقَى: «برای کسانی که پرهیز پیشه کرده باشند» ظاهراً قید است برای مسأله تعجیل در دو روز، یعنی قناعت به دو روز، مخصوص این گونه اشخاص است. و در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است: منظور از «پرهیز» در اینجا پرهیز از صید است، یعنی کسانی که به هنگام احرام، از صید یا از تمام تروک احرام پرهیز کرده اند، می توانند بعد از عید قربان، دو روز در «منی» بمانند و مراسم آن را به جا آورند و یاد خدا کنند و اما کسانی که پرهیز نکرده باشند باید سه روز بمانند و آن مراسم را بجا آورند و ذکر خدا گویند. (۱)

بعضی جمله «لَا اِثْمَ عَلَيْهِ» را اشاره به نفی هر گونه گناه از زائران خانه خدا می دانند، یعنی آنها بعد از انجام مناسک حج، که پایانش این اذکار است - در صورت ایمان و اخلاص کامل - همه آثار گناهان پیشین و رسوبات معاصی، از دل و جانشان شسته می شود، و با روحی پاک از هر گونه آرایش، از این مراسم باز می گردند.

این سخن گر چه ذاتاً صحیح است، اما ظاهراً آیه، با معنی اول هماهنگ تر است. و در پایان آیه، یک دستور کلی به تقوا داده، می فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ

۱ - «کافی»، جلد ۴، صفحات ۵۲۱ و ۵۲۲، حدیث ۱۰ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحات ۵۴۶ و ۵۴۷، حدیث ۱۸۴۰۶، و جلد ۱۴، صفحه ۲۷۹، احادیث ۱۹۱۹۷ و ۱۹۱۹۸، و صفحه ۲۸۰، حدیث ۱۹۲۰۰ (آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۶، صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰، حدیث ۲، و صفحه ۳۱۵، حدیث ۳.

إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ).

بنابر یکی از دو تفسیری که در بالا ذکر شد، این جمله می تواند اشاره به این باشد که مراسم روحانی حج، گناهان گذشته شما را پاک کرده، و همچون فرزندی که از مادر متولد شده است پاک از این مراسم باز می گردید، اما مراقب باشید بعداً خود را آلوده نکنید.

- ۲۰۴ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ
- ۲۰۵ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ
- ۲۰۶ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْأَمْهَادُ

ترجمه:

- ۲۰۴ - و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت ترین دشمنانند.
- ۲۰۵ - (نشانه آن، این است که) هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با این که می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد.
- ۲۰۶ - و هنگامی که به آنها گفته شود: «از خدا بترسید!» لجاجت و تعصب، آنها را به گناه می کشاند. آتش دوزخ برای آنان کافی است؛ و چه بد جایگاهی است!

شان نزول:

برای این آیات، دو شان نزول ذکر شده است:

- ۱ - این آیات درباره «اخنس بن شریق» نازل شده که مردی زیبا و

خوش زبان بود و تظاهر به دوستی پیامبر(صلی الله علیه وآله) می کرد خود را مسلمان جلوه می داد، و سوگند می خورد آن حضرت را دوست می دارد و به خدا ایمان آورده، پیامبر(صلی الله علیه وآله) هم که مأمور به ظاهر بود با او گرم می گرفت و او را مورد محبت قرار می داد، ولی او در باطن مرد منافقی بود، در یک ماجرا زراعت بعضی مسلمانان را آتش زد و چهارپایان آنان را کشت (و به این ترتیب پرده از روی کار او برداشته شد) در اینجا آیات فوق نازل شد. (۱)

۲ - بعضی دیگر از «ابن عباس»، نقل کرده اند: آیات مزبور در یکی از جنگ های اسلامی (سَرِیَّة رَجِیع) نازل شده که طی آن جمعی از مبلغان اسلام که از طرف پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای تبلیغ قبایل اطراف «مدینه» اعزام شده بودند، طبق یک توطئه ناجوانمردانه شهید شدند. (۲)

ولی شأن نزول اول، با مضمون آیات، تناسب بیشتری دارد، و در هر حال درسی که از این آیات فرا گرفته می شود، عمومی، همگانی و برای همیشه است.

تفسیر:

سرنوشت مفسدان در زمین

در نخستین آیه، اشاره سر بسته ای، به بعضی از منافقان کرده، می فرماید: «بعضی از مردم چنین هستند که گفتار او در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود (ولی در باطن چنین نیستند) و خداوند را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند، و او سرسخت ترین دشمنان است» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

۱ - تفاسیر «ابوالفتوح رازی»، «طبری»، «ابن کثیر»، «شوکانی»، «بحر المحيط» و بسیاری از

تفاسیر دیگر، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۱۶.

۲ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۲، صفحه ۱۴۰، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحيط»، ذیل آیات مورد بحث (این شأن نزول را کمتر نقل کرده اند).

و يُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ).

«أَلَدُّ» به معنی کسی است که دشمنی شدید دارد، و اصل آن از «أَلَدِد» گرفته شده که به دو طرف گردن گفته می شود، و کنایه از کسی است که از هر طرف روی آورد، بر دشمنی غلبه می کند، و «خِصَام» معنی مصدری دارد و به معنی خصومت و دشمنی است.

در آیه بعد می افزاید: نشانه دشمنی باطنی او این است: «وقتی روی بر می گرداند و از نزد تو خارج می شود، کوشش می کند در زمین فساد به راه بیندازد، و زراعت و چهارپایان را نابود کند (با این که می داند): خدا فساد را دوست ندارد» (وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ).

آری، این گونه خداوند پرده از روی کار آنها بر می دارد و درون قلبشان را برای پیامبرش آشکار می سازد؛ زیرا اگر اینها در اظهار دوستی و محبت، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و پیروان او، صادق بودند هرگز دست به فساد و تخریب نمی زدند، و به زراعت ها و دام ها، بی رحمانه هجوم نمی بردند، ظاهر آنان دوستی خالصانه است، اما در باطن، بی رحم ترین، و سرسخت ترین دشمنانند.

بسیاری از مفسران، احتمال داده اند مقصود از جمله «إِذَا تَوَلَّى» همان مسأله قبول ولایت و حکومت است، یعنی منافقان هنگامی که به مرحله ای از حکومت و سلطه برسند، دست به فساد و خرابی زده و ظلم و ستم را در میان بندگان خدا به راه می اندازند، و به خاطر ظلم و ستم آنها آبادیها رو به ویرانی می گذارد، دام ها هلاک می شوند، و جان و مال مردم بر باد می رود. (۱)

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۹۶ - در تفسیر «مجمع البیان» و «ابوالفتوح رازی» و تفسیر

«کبیر»، ذیل آیه مورد بحث نیز به این معنی اشاره شده است، ولی این قول با شأن نزول آیات سازگار نیست، هر چند مفهوم آیه وسیع و گسترده است.

«حَرْث» به معنی زراعت، و «نَسْل» به معنی اولاد است، و بر اولاد انسان و غیر انسان اطلاق می شود، بنابراین هلاک کردن حرث و نسل به معنی از میان بردن هر گونه موجود زنده است، اعم از موجودات زنده نباتی، یا حیوانی و انسانی.

در معنی حرث و نسل، تفسیرهای دیگری نیز ذکر شده از جمله این که: منظور از «حرث» زنانند، به قرینه آیه شریفه (نِسَائُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ). (۱)

و منظور از «نسل»، اولاد است، یا این که منظور از حرث در اینجا، دین و آئین است، و نسل مردم (این تفسیر مطابق حدیثی است از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر «مجمع البیان» نقل شده است). (۲)

به هر حال، تعبیر به «يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»، کلام بسیار مختصر و جامعی است که تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسان ها، شامل می شود.

سپس می فرماید: هنگامی که او را از این عمل زشت نهی کنند «و به او گفته شود: از خدا بترس (آتش لجاجت در درونش شعله‌ور می گردد) و لجاج و تعصب، او را به گناه می کشاند» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ). (۳)

او نه به اندرز ناصحان، گوش فرا می دهد، و نه به هشدارهای الهی، بلکه پیوسته با غرور و نخوت مخصوص به خود، بر خلافتکاری هایش می افزاید،

۱ - بقره، آیه ۲۲۳.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۳۰۰ (جلد ۲، صفحه ۵۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول،

۱۴۱۵ هـ - ق)، ذیل آیه - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۸۹، احادیث ۲۱ و ۲۲، و جلد ۳۰، حدیث ۲۲۱.

۳ - «عزت» در اصل نقطه مقابل «ذلت» است، و در اینجا به معنی غرور و «نخوت» می باشد، («روح المعانی»، جلد ۲، صفحه ۹۶) ولی «راغب» در «مفردات»، این واژه را به معنی قدرت شکست ناپذیر تفسیر کرده و می گوید: گاهی مجازاً به معنی غرور و نخوت نکوهیده آمده است، مانند آیه مورد بحث.

چنین کسی را جز آتش دوزخ رام نمی کند، و لذا در پایان آیه می فرماید: «آتش دوزخ برای او کافی است و چه بد جایگاهی است!» (فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ كَيْسَ الْمُهَادِّ).

در حقیقت، این یکی از صفات زشت و ناپسند منافقان است که بر اثر تعصب و لجاجت خشک و خشونت آمیز، در برابر هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند، و همین تعصب و غرور، آنها را به بدترین گناهان می کشاند، بدیهی است این چوب های کج، جز با آتش دوزخ راست نمی شوند!

به گفته بعضی از مفسران، خداوند این گونه اشخاص را به پنج وصف در آیات فوق توصیف کرده.

- ۱ - سخنانی فریبنده دارند.
- ۲ - درون قلب آنها آلوده و تاریک است.
- ۳ - سرسخت ترین دشمنان اند.
- ۴ - به هنگامی که زمینه ای پیش آید، نه بر انسان ها رحم می کنند و نه بر حیوان و زراعت.
- ۵ - بر اثر غرور و نخوت، اندرز هیچ ناصحی را پذیرا نیستند.

۲۰۷ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ
بِالْعِبَادِ

ترجمه:

۲۰۷ - بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی (علیه السلام) در «لیله المیت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه وآله))، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

شأن نزول:

مفسر معروف اهل تسنن «ثعلبی» می گوید: هنگامی که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت به «مدینه» مهاجرت کند، برای ادای دین های خود و تحویل دادن امانت هائی که نزد او بود علی (علیه السلام) را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می خواست به سوی غار «ثور» برود و مشرکان، اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند، دستور داد علی (علیه السلام) در بستر او بنخوابد و پارچه سبز رنگی (بُرْدُ حَضْرَمِي) که مخصوص خود پیغمبر بود روی خود بکشد، در این هنگام خداوند به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرستاد:

من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟
هیچ کدام حاضر نشدند.

به آنها وحی شد، اکنون علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر خوابیده و آماده شده جان

خویش را فدای او سازد، به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید. هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی (علیه السلام) نشسته بودند جبرئیل می گفت: «بِه، بِه، بِه آفرین بر تو ای علی! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحثات می کند». در این هنگام آیه فوق نازل گردید (۱) و به همین دلیل آن شب تاریخی «لیلة المبيت» نامیده شده است.

«ابن عباس» می گوید: این آیه هنگامی که پیغمبر از مشرکان کناره گرفته بود و به سوی غار می رفت درباره علی (علیه السلام) که در بستر پیغمبر خوابیده بود نازل شد. (۲)
«ابو جعفر اسکافی» می گوید: جریان خوابیدن علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبک مغز آن را انکار نمی کنند. (۳) - (۴)

تفسیر:

فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت
گر چه آیه فوق - همان طور که در شأن نزول آن ذکر شد - مربوط به ماجرای

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۳۸، ۳۹، ۶۴ و ۸۶ و جلد ۳۶، صفحات ۴۰ و ۴۳.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۵۶، حدیث ۱۶، و جلد ۳۶، صفحه ۴۱، حدیث ۳، و صفحه ۴۲، حدیث ۵.

۳ - همان طور که «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه»، جلد ۱۳، صفحات ۲۶۱ و ۲۶۲ (چاپ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق) ذکر کرده است - «الغدیر»، جلد ۲، صفحه ۴۷ (دار الکتب العربی).

۴ - جلد دوم «الغدیر» صفحه ۴۸ به بعد می نویسد: «غزالی» در کتاب «احیاء العلوم»، جلد سوم، صفحه ۲۳۸ و «گنجی» در کتاب «کفایة الطالب»، صفحه ۱۱۴ و «صفوری» در «نزهة المجالس»، جلد دوم، صفحه ۲۰۹ و «ابن صباغ مالکی» در کتاب «الفصول المهمة»، صفحه ۳۳، «سبط ابن جوزی حنفی» در «تذکره الخواص»، صفحه ۲۱، «شبلنجی» در «نور الابصار»، صفحه ۸۶ و «احمد» در «مسند»، جلد یک، صفحه ۳۴۸ و «تاریخ طبری»، جلد دوم، صفحات ۹۹ تا ۱۰۱، و «ابن سعد» در کتاب «الطبقات»، جلد ۱،

صفحه ۲۱۲، و «ابن هشام» در «سیره»، جلد دوم، صفحه ۲۹۱ و «حلبی» در «سیره» خود و «تاریخ یعقوبی»، جلد دوم، صفحه ۲۹ جریان «لیلة المبيت» را نقل کرده اند.

هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، فداکاری علی (علیه السلام) و خوابیدن او در بستر آن حضرت نازل شده، ولی همچون سایر آیات قرآن، مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد. و در واقع نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل، در مورد منافقان وارد شده بود. می فرماید: «از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است» (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ).

آن گروه، مردمی خودخواه، خودپسند، لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم آبرویی کسب می کردند، و در ظاهر خود را مؤمن و خیرخواه نشان می دادند، اما کردارشان پرده از روی گفتارشان بر می داشت؛ چرا که جز فساد در زمین و نابود کردن حرث و نسل کار دیگری نداشتند.

ولی این گروه، تنها با خدا معامله می کنند و هر چه دارند حتی جان خود را به او می فروشند و جز رضا و خشنودی او چیزی خریدار نیستند.

و با فداکاری و ایثار آنهاست که امر دین و دنیا اصلاح، حق زنده و پایدار می ماند، و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می گردد.

جمله «وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ» که در حقیقت، نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل درباره منافقان مفسد فی الارض آمده بود: (فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَكَيْسَ الْمِهَادِ) (۱) ممکن است اشاره به این باشد که: خداوند در عین این که بخشنده جان به انسان است همان را خریداری می کند و بالاترین بها را که همان خشنودی خویش است به انسان می پردازد.

قابل توجه این که فروشنده، «انسان» و خریدار «خدا» و متاع «جان» و بهای

معامله «خشنودی ذات پاک» اوست. در حالی که در موارد دیگری بهای این گونه معاملات را بهشت جاویدان و نجات از دوزخ ذکر کرده است مثلاً می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ...: «خدا از مؤمنان جان ها و مال هایشان را خریداری می کند که بهشت از آن آنها باشد، در راه خدا بیکار می کنند می کشند و کشته می شوند...».**(۱)

و شاید به همین جهت است که آیه مورد بحث با کلمه «مِنْ» تبعیضیه (وَ مِنَ النَّاسِ) شروع شده یعنی تنها بعضی از مردم هستند که قادرند به این کار فوق العاده دست زنند، و تنها بهائی را که در مقابل ایثار جان طلب می کنند، همان خشنودی خدا بوده باشد، ولی در آیه ۱۱۱ سوره «توبه» که در بالا آوردیم همه مؤمنان به معامله با خدا، در برابر بهشت جاویدان دعوت شده اند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله «وَ اللَّهُ رَتُوفٌ بِالْعِبَادِ» و تناسب آن با آغاز آیه وجود دارد که، خدا می خواهد این حقیقت را روشن سازد که وجود این چنین افراد وفادار و ایثارگر در میان مردم، از رأفت و مهربانی خدا نسبت به بندگان سرچشمه گرفته؛ زیرا اگر چنین انسان های از خود گذشته در جوامع انسانی وجود نداشته باشند، ارکان دین و اجتماع فرو می ریزد، ولی خداوند مهربان با این دوستان ایثارگر خود، جلو خرابکاری دشمنان را می گیرد.

به هر حال، این آیه با توجه به شأن نزولی که مشروحاً گفته شد، یکی از بزرگترین فضایل علی (علیه السلام) است که در اکثر منابع اسلامی آمده، و به قدری چشمگیر است که «معاویه»، به خاطر دشمنی خاصی که با علی (علیه السلام) داشت طبق روایتی از این فضیلت چنان ناراحت بود که «سمرة بن جندب» را با چهارصد

هزار درهم تطمیع کرد که بگوید: این آیه درباره «عبدالرحمن بن ملجم»، قاتل علی (علیه السلام) (طبق حدیث مجعولی) نازل شده، و آن منافق جنایت پیشه، نیز چنین کرد. (۱) ولی همان طور که انتظار می رفت حتی یک نفر این حدیث مجعول را نپذیرفت.

۱ - داستان این معامله را «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه»، جلد ۴، صفحه ۷۳ نقل کرده است - «بحار الانوار»، جلد ۳۳، صفحه ۲۱۵ - «فرحۃ الغری»، صفحات ۱۹ و ۲۰ (انتشارات رضی قم) - «شواهد التنزیل»، جلد ۱، صفحه ۱۳۲ (انتشارات مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی).

۲۰۸ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
۲۰۹ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

۲۰۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی در آید! و از گام های شیطان، پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست.
۲۰۹ - و اگر بعد از (این همه) نشانه های روشن، که برای شما آمده است، لغزش کردید (و گمراه شدید)، بدانید (از چنگال عدالت خدا، فرار نتوانید کرد؛) که خداوند، توانا و حکیم است.

تفسیر:

اسلام آئین صلح و صفاست

بعد از اشاره به دو گروه (گروه مؤمنان بسیار خالص و منافقان مفسد) در آیات گذشته، همه مؤمنان را در نخستین آیه مورد بحث مخاطب ساخته، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی در آید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً). «سَلْم» و «سَلَام»، در لغت به معنی صلح و آرامش است و بعضی آن را به معنی اطاعت تفسیر کرده اند، و این آیه همه افراد با ایمان را به صلح و سلام و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا دعوت می کند.

از مفهوم این آیه چنین استفاده می شود: صلح و آرامش تنها در پرتو ایمان

امکان پذیر است، و تنها به اتکاء قوانین مادی هرگز جنگ، ناامنی و اضطراب از دنیا بر چیده نخواهد شد؛ زیرا عالم ماده، و علاقه به آن، همواره سرچشمه کشمکش ها و تصادم ها است، و اگر نیروی معنوی ایمان، آدمی را کنترل نکند، صلح غیر ممکن است.

بلکه می توان گفت: از دعوت عمومی این آیه، که همه مؤمنان را بدون استثناء از هر زبان و نژاد و منطقه جغرافیائی و قشر اجتماعی، به صلح و صفا دعوت می کند، استفاده می شود: در پرتو ایمان به خدا، تشکیل حکومت واحد جهانی که صلح در سایه آن همه جا آشکار گردد، امکان پذیر است.

اصولاً در مقابل عوامل پراکندگی (زبان و نژاد و...) یک حلقه محکم اتصال در میان قلوب بشر لازم است، و این حلقه اتصال، تنها ایمان به خداست که ما فوق این اختلافات است. ایمان به خدا، و تسلیم در برابر فرمان او، نقطه وحدت جامعه انسانیت، و رمز ارتباط اقوام و ملت ها است، و نمونه جالبی از آن را در مراسم حج می توان مشاهده کرد که چگونه انسان هایی با رنگ های مختلف، از نژادهای متفاوت و دارای زبان، قومیت و منطقه جغرافیائی ناهماهنگ، همگی برادروار در کنار هم قرار گرفته و در آن مراسم بزرگ روحانی شرکت دارند، و در نهایت صلح و صفا به هم می نگرند، و اگر آن را با نظامی که بر کشورهای فاقد ایمان به خدا، حاکم است - که چگونه ناامنی از نظر جان و مال و عرض و ناموس، حاکم می باشد - مقایسه کنیم، تفاوت میان جوامع با ایمان و بی ایمان از نظر سلم و صلح و سلام و آرامش، روشن می شود.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که: بعضی از اهل کتاب (یهود و نصاری) هنگامی که وارد اسلام می شدند، به بعضی از عقاید یا برنامه های پیشین خود وفادار بودند، لذا به آنها دستور داده شد: با تمام وجود وارد اسلام شوید و

در برابر تمام دستورات تسلیم باشید. (۱)
 آن گاه می افزاید: «از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است» (وَلَا تَتَّبِعُوا
 خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).
 همان گونه که در تفسیر آیه ۱۶۸ همین سوره، اشاره شد، بسیاری از انحرافات و وسوسه های
 شیطانی به صورت تدریجی انجام می گیرد، و هر مرحله، در حقیقت گامی از گام های شیطان
 است.

«خُطُوَاتِ» جمع «خُطْوَةٌ» (بر وزن سفره) به معنی گام و قدم است، در اینجا نیز این حقیقت
 تکرار شده که انحراف از صلح و عدالت، و تسلیم شدن در برابر انگیزه های دشمنی و عداوت
 و جنگ و خونریزی از مراحل ساده و کوچک شروع می شود، و به مراحل حاد و خطرناک،
 منتهی می گردد، و مطابق ضرب المثل معروف عرب: «إِنَّ بَدْءَ الْقِتَالِ الْأَطَامُ»: «آغاز جنگ یک
 سیلی است» (۲) گاهی یک حرکت کوچک از روی عداوت، آتش جنگ ویرانگری را بر می
 انگیزد، لذا افراد با ایمان که مخاطب این آیه اند، باید از همان آغاز بیدار باشند و جرقه های
 کوچک عداوت و دشمنی را خاموش سازند.
 قابل توجه این که این تعبیر، پنج بار در قرآن مجید آمده، و در موارد مختلفی روی آن تکیه
 شده است.

بعضی از مفسران نقل کرده اند: «عبدالله بن سلام» و یارانش که یهودی بوده، اسلام را پذیرا
 شده بودند از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) اجازه می خواستند «تورات» را در نماز بخواند،
 و به پاره ای از دستورات آن عمل کنند، آیه فوق نازل شد و

-
- ۱ - تفسیر «کبیر»، جلد ۵، صفحه ۲۰۷ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲، صفحه ۹۷، ولی با
 توجه به این که «كَافَّةً» اشاره به عموم مؤمنان است نه عموم دستورات اسلام، (در حقیقت حال
 است برای «الَّذِينَ آمَنُوا»، نه برای «السُّلَمِ») تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.
 ۲ - این ضرب المثل از زبان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در روایتی آمده است («وسائل
 الشیعه»، جلد ۱۰، صفحات ۹۸ و ۱۰۰ - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحات ۲۸۹ و ۲۹۱).

آنها را از پیروی خُطواتِ الشَّیْطَان، نهی کرد. (۱)
 این شأن نزول نیز، نشان می دهد: شیطان گام، به گام در انسان نفوذ می کند و باید در همان گام های نخستین، در برابر او ایستاد تا به مراحل خطرناک نرسد.
 جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» متضمن استدلال زنده و روشنی است، می گوید: دشمنی شیطان با شما چیزی مخفی و پوشیده نیست، او از آغاز آفرینش آدم، برای دشمنی با او کمر بسته و سوگند یاد کرده است اگر بتواند، همه را جز مُخْلِصِین که از تیررس او به دورند، گمراه کند، با این حال چگونه تسلیم وسوسه های او می شوید؟

* * *

در آیه بعد، به همه مؤمنان هشدار می دهد: «اگر بعد از (این همه) نشانه ها و برنامه های روشن که به سراغ شما آمده، لغزش پیدا کنید، تسلیم وسوسه های شیطان شوید و گامی بر خلاف صلح و سلام بردارید بدانید (از پنجه عدالت خداوند فرار نتوانید کرد)؛ چرا که خداوند توانا، شکست ناپذیر و حکیم است» (فَإِنْ زُلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

برنامه روشن، راه روشن و مقصد هم معلوم است با این حال، جایی برای لغزش و قبول وسوسه های شیطانی نیست! اگر منحرف شوید، قطعاً مقصر خود شمائید و بدانید خداوند قادر حکیم شما را مجازات عادلانه خواهد کرد.

«بَيِّنَات» به معنی دلایل روشن است و مفهوم گسترده ای دارد که هم دلایل عقلی را شامل می شود و هم آنچه از طریق وحی یا معجزات برای مردم تبیین شده است.

* * *

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۸۳۲ (جلد ۳، صفحه ۲۲)، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر

«ابن کثیر»،

جلد ۱، صفحه ۴۲۲، ذیل آیه مورد بحث.

۲۱۰ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ
وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

ترجمه:

۲۱۰ - آیا (پیروان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هائی از ابرها به سوی آنان بیایند (و دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند)؟! و همه چیز انجام شده، و همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد.

تفسیر:

انتظار بی جا و نامعقول

این آیه، گر چه از آیات پیچیده قرآن به نظر می‌رسد، لکن دقت روی تعبیرات آن، ابهام را بر طرف می‌سازد.

در اینجا روی سخن به پیامبر(صلی الله علیه وآله) است، و در واقع به دنبال بحث آیه قبل، که می‌فرمود: آیا این همه نشانه‌ها و دلایل روشن برای جلوگیری از لغزش آدمی و رهائی او از چنگال عدو مبین، یعنی شیطان کافی نیست؟ خداوند در این آیه می‌فرماید: «آیا آنها انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در سایه‌های ابرها به سوی آنها بیایند» و دلایل دیگری در اختیارشان بگذارند با این که چنین چیزی محال است و به فرض که محال نباشد، چه ضرورتی دارد (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ). (۱)

۱ - «ظُلَلٌ» جمع «ظُلَّةٌ» (بر وزن قَلَه) به هر چیزی گفته می‌شود که سایه افکن باشد و «غَمَامٌ» به معنی ابر است و در اینجا معنی جنسی دارد.

«در حالی که کار پایان یافته است» (و قُضِيَ الْأَمْرُ).

در این که منظور از پایان یافتن کار، چیست؟

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، آن را به معنی پایان یافتن حساب انسان ها در قیامت و قرار گرفتن اهل بهشت، در بهشت، و اهل دوزخ، در دوزخ می داند، (۱) و به این ترتیب، ناظر به آخرت خواهد بود.

در حالی که ظاهر آیه، مربوط به این جهان است، بنابراین بعید نیست اشاره به نزول عذاب الهی به کافران لجوج باشد، که در کلام «طبرسی» و دیگران نیز به عنوان یک احتمال آمده است. (۲)

و نیز ممکن است: اشاره به پایان گرفتن کار تبلیغ و بیان همه حقایق باشد که در آیه قبل، تحت عنوان بیانات به آن اشاره شده بود، و با وجود این، دیگر انتظار آنها، بی معنی است و به فرض محال که ممکن باشد خداوند و فرشتگان نزد آنها حضور یابند، نیازی به آن احساس نمی شود؛ زیرا همه چیز برای هدایت آنها به قدر کافی در اختیارشان قرار داده شده، و مطابق این تفسیر، هیچگونه تقدیری در آیه وجود ندارد، و عین الفاظ آیه گویاست، بنابراین استفهام موجود در آیه، انکاری می باشد!

ولی جمعی از مفسران، استفهام را انکاری ندانسته و آن را یک نوع تهدید برای گنهکاران و کسانی که پیروی از برنامه های شیطانی کرده اند، می دانند، خواه این تهدید، تهدید به عذاب آخرت باشد یا دنیا، و لذا قبل از کلمه «اللّه»، کلمه «أمر» را مقدر می دانند که روی هم رفته معنی آیه چنین می شود: «آیا اینها، با این

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۶۸.

۲ - روایتی نیز در این مورد و در تفسیر این آیه وارد شده است که احتمال فوق را تأیید می کند.

تفسیر «امام حسن عسکری (علیه السلام)»، صفحات ۶۲۹ و ۶۳۰، حدیث ۳۶۷ (مدرسه امام مهدی (علیه السلام)) - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحات ۲۸۱ و ۲۸۲، حدیث ۵.

اعمالشان می خواهند، امر خدا و فرشتگان او برای مجازات و عذابشان، فرا رسد و به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار شوند، و به کار آنها خاتمه داده شود؟

ولی تفسیری که در بالا گفته شد، مناسب تر به نظر می رسد، و نیاز به تقدیر هم ندارد.

کوتاه سخن این که: درباره آیه سه تفسیر وجود دارد:

۱ - منظور آن است که: خداوند به قدر کافی اتمام حجت کرده، و نباید افراد لجوج در انتظار این باشند که خدا و فرشتگان نزد آنها آیند و حقایق را بازگو کنند که این امر، محال است، و اگر هم ممکن بود نیازی به آن نبود.

۲ - منظور این است که: آیا آنها با این لجاجت در عدم ایمان، در انتظار این هستند که فرمان عذاب الهی و فرشتگان عذاب فرا رسند و آنها را ریشه کن سازند؟.

۳ - منظور این است که: آیا آنها با این کار خود در انتظارند قیامت بر پا شود و فرمان عذاب، همراه فرشتگان الهی فرا رسد و به حساب همگی رسیدگی گردد، و به کیفر خود گرفتار شوند؟. (۱)

تعبیر به ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ: «در سایه های ابرهای سفید» بنابر تفسیر دوم و سوم - به گفته بسیاری از مفسران - اشاره به این است که عذاب الهی به طور ناگهانی همچون ابرها بر سر آنها سایه افکن می شود و مخصوصاً از آنجا که انسان با مشاهده ابر، انتظار ریزش باران رحمت را دارد، هنگامی که عذابی به صورت صاعقه و مانند آن از آن فرود آید دردناک تر است (توجه داشته باشید عذاب بعضی از اقوام پیشین نیز به صورت صاعقه هائی بود که از ابرها فرود آمد). (۲)

۱ - در تفسیر اول تقدیری نیست و در تفسیر دوم و سوم کلمه «أمرٌ» قبل از «اللّه» باید تقدیر گرفته شود.

۲ - به آیه ۱۸۹ سوره «شعرا» و تفسیر آن در جلد ۱۵ تفسیر «نمونه» مراجعه شود.

اما بنابر تفسیر اول، ممکن است اشاره به عقیده خرافی کفار باشد که گمان می کردند خداوند گاهی از آسمان نازل می شود، در حالی که ابرها بر او سایه افکن می باشند. (۱)

و در پایان آیه، می فرماید: «و همه کارها به سوی خدا باز می گردد» (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ). امور مربوط به ارسال پیامبران، نزول کتاب های آسمانی و تبیین حقایق به او بازگشت می کند همان گونه که امر حساب و مجازات و کیفر و پاداش به او باز می گردد.

نکته:

رؤیت خداوند غیر ممکن است!

بی شک مشاهده حسی تنها در مورد اجسامی صورت می گیرد که دارای رنگ و مکان و محل است، بنابراین، در مورد ذات خداوند که مافوق زمان و مکان است معنی ندارد.

ذات پاک او، نه در دنیا با این چشم دیده می شود و نه در آخرت، دلایل عقلی این مسأله به قدری روشن است که ما را از شرح و بسط بی نیاز می کند.

ولی با این حال، متأسفانه جمعی از دانشمندان اهل سنت، به استناد بعضی از احادیث ضعیف، و پاره ای از آیات متشابه اصرار بر این دارند که خداوند در قیامت با همین چشم دیده می شود، در قالب جسمی در می آید و دارای رنگ و مکان است و بعضاً آیه مورد بحث را ناظر به این معنی دانسته اند و شاید توجه به این حقیقت ندارند که چه مفاسد و مشکلاتی از این رهگذر به وجود می آید.

۱ - به آیه ۱۸۹ سوره «شعرا» و تفسیر آن در جلد ۱۵ تفسیر «نمونه» مراجعه شود.

البته مشاهده خداوند با چشم دل، هم در این جهان ممکن است و هم در جهان دیگر، و مسلماً در قیامت که ذات پاک او ظهور و بروز قوی تری دارد این مشاهده قوی تر خواهد بود. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در پاسخ این سؤال: «آیا خداوند در قیامت دیده می شود؟»

فرمود: منزه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزه است، سپس افزود: *إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تُدْرِكُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ وَ كَيْفِيَّةٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَلْوَانِ وَ الْكَيْفِيَّةِ*: «چشم ها جز چیزهایی که دارای رنگ و کیفیت است نمی بیند در حالی که خداوند خالق رنگ ها و کیفیت ها است». (۱) - (۲)

* * *

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵۳ - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۳۱، حدیث ۵، و صفحه ۵۴،

حدیث ۳۱ - «امالی صدوق»، صفحه ۴۱۰، حدیث ۳ (انتشارات کتابخانه اسلامی) - «روضه الواعظین»،

جلد ۱، صفحه ۳۴ (انتشارات رضی قم).

۲ - درباره عدم امکان رؤیت خداوند در دنیا و آخرت ذیل آیات مختلف تفسیر «نمونه» از جمله در جلد پنجم، ذیل آیه ۱۰۳ سوره «انعام» (*لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ*) شرح کافی داده شده و از آن مشروح تر در جلد چهارم «پیام قرآن» از صفحه ۲۲۱ تا ۲۵۰ بحث شده است.

۲۱۱ سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ترجمه:

۲۱۱ - از بنی اسرائیل بپرس: «چه اندازه نشانه های روشن (نعمت) به آنها دادیم؟ و کسی که نعمت خدا را، پس از آن که به سراغش آمد، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد، گرفتار عذاب خواهد شد) که خداوند سخت کیفر است.

تفسیر:

تبدیل نعمت به عذاب

این آیه در حقیقت، یکی از مصادیق آیات گذشته است؛ چرا که در آیات گذشته سخن از مؤمنان، کافران و منافقان بود، کافرانی که بر اثر لجاجت، آیات و دلایل روشن را نادیده گرفته به بهانه جوئی می پرداختند، و بنی اسرائیل یکی از مصادیق واضح این معنی هستند. می فرماید: «از بنی اسرائیل بپرس، چه نشانه های روشنی به آنها دادیم؟ ولی آنها این نشانه های روشن را نادیده گرفتند، و نعمت های الهی را در راه غلط صرف کردند (سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ).

و به دنبال آن می افزاید: «کسی که نعمت خدا را بعد از آن که به سراغ او آمد، تبدیل کند (و از آن سوء استفاده نماید، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) زیرا خداوند شدید العقاب است» (وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

منظور از «تبدیل نعمت»، این است که انسان امکانات و منابع مادی و معنوی را که در اختیار دارد، در مسیرهای انحرافی و گناه به کار گیرد، و می دانیم خداوند به بنی اسرائیل انواع نعمت ها را ارزانی داشت، پیامبران بزرگ، زمامداران نیرومند، امکانات مادی فراوان، ولی آنها نه از آن مربیان الهی بهره گرفتند، و نه از مواهب مادی استفاده صحیح کردند و به این ترتیب، مرتکب تبدیل نعمت شدند، و نیز به همین دلیل، در دنیا سرگردان گشتند و در قیامت عذاب دردناکی در انتظار دارند.

این که می فرماید: *سَلِّ بِنِي إِسْرَائِيلَ*: «از بنی اسرائیل بپرس!» برای این است که هم از آنها اعتراف گرفته شود و هم درس عبرتی برای مسلمانان و هشدار به کسانی باشد که از نعمت ها و مواهب الهی بهره گیری لازم را نمی کنند.

مسأله تبدیل نعمت، و سرنوشت دردناک ناشی از آن، منحصر به بنی اسرائیل نیست، هر قوم و ملتی گرفتار آن شود، گرفتار عذاب شدید الهی در این جهان و جهان دیگر خواهد شد.

هم اکنون دنیای صنعتی، گرفتار این بدبختی بزرگ است؛ زیرا با این که خداوند مواهب، نعمت ها و امکاناتی در اختیار انسان امروز قرار داده که در هیچ دورانی از تاریخ سابقه نداشته، ولی به خاطر دوری از تعلیمات الهی پیامبران گرفتار تبدیل نعمت شده و آنها را به صورت وحشتناکی در راه فنا و نیستی خود به کار گرفته و از آن مخرب ترین اسلحه ها را برای ویرانی جهان ساخته و یا از قدرت مادی خویش برای توسعه ظلم و استعمار و استثمار بهره گرفته و دنیا را به جایگاهی نا امن از هر نظر، مبدل کرده است.

نعمت خدا در این آیه، می تواند اشاره به آیات الهی باشد، و تبدیل آن همان تحریف آن است، و یا معنی وسیعی داشته باشد که امکانات و مواهب الهی را نیز شامل گردد، و ترجیح با معنی دوم است.

۲۱۲ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ
الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

ترجمه:

۲۱۲ - زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است؛ از این رو افراد با ایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می کنند؛ در حالی که پرهیزکاران در قیامت بالاتر از آنان هستند؛ (چرا که ارزش های حقیقی در آن جا آشکار می گردد)، و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

شان نزول:

«ابن عباس» مفسر معروف می گوید: این آیه درباره اقلیت اشرافی و رؤسای قریش نازل شد، که زندگی بسیار مرفه ای داشتند، و جمعی از مؤمنان ثابت قدم آغاز اسلام، همچون عمار، بلال و... را که از نظر زندگی مادی فقیر و تهیدست بودند به باد استهزاء و مسخره می گرفتند، می گفتند: اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) شخصیتی داشت و از طرف خدا بود، اشراف و بزرگان از او پیروی می کردند، آیه فوق نازل شد و به سخنان بی اساس آنها پاسخ داد. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۶۲، ذیل آیه مورد بحث (مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول،

۱۴۱۵ هـ ق) - «جامع البیان» ابن جریر طبری، جلد ۲، صفحه ۴۵۴، ذیل آیه مورد بحث (دار الفکر بیروت) - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

کافران دنیاپرست

شأن نزول بالا که می گوید: آیه ناظر به اشراف خودخواه قریش است، مانع از آن نیست که یک قاعده کلی و عمومی از آن استفاده کرده، یا آن را مکمل آیه پیشین درباره یهود بدانیم. آیه می گوید: «زینَ الدُّنْیَا لِلَّذِینَ کَفَرُوا الْحَیَآةُ الدُّنْیَا». لذا از باده غرور سرمست شده «و افراد با ایمان را که احیاناً دستشان تهی است به باد مسخره می گیرند» (وَ یَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا). این در حالی است «که این افراد با ایمان و تقوا در قیامت برتر از آنها هستند» (وَ الَّذِینَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ).

آنها در اعلیٰ علیین بهشت اند و اینها در درکات جهنم.

زیرا در آن جهان، مقامات معنوی صورت عینی به خود می گیرد و مؤمنان در درجات بالایی قرار خواهند گرفت، آنها گوئی بر فراز آسمان ها سیر می کنند در حالی که اینها در اعماق زمین می روند.

و این جای تعجب نیست؛ «زیرا خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد» (وَ اللّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ).

اینها در حقیقت، بشارت و آرامش است برای مؤمنان فقیر، و هشدار و تهدیدی است برای ثروتمندان مغرور و بی ایمان.

این احتمال نیز وجود دارد که: جمله اخیر اشاره به این باشد که خداوند در آینده به مؤمنان روزی بی حساب می دهد، همان گونه که با پیشرفت اسلام این معنی تحقق یافت.

بی حساب بودن روزی خداوند به افراد با ایمان، اشاره به این است که هرگز

پاداش ها و مواهب الهی به اندازه اعمال ما نیست بلکه مطابق کرم و لطف اوست و می دانیم لطف و کرمش حدّ و حدود ندارد.

نکته:

همیشه افراد بی ایمان و دنیاپرست، که سخت فریفته زرق و برق دنیا می باشند و افق دیدشان از چهار دیواری ماده فراتر نمی رود، امکانات مادی را مقیاس ارزیابی همه ارزش ها می دانند و به همین دلیل، در فکر کوتاه و علیل آنها کسانی که دستشان از ثروت تهی است فاقد شخصیت هستند و لذا آنها را به باد مسخره می گیرند، در حالی که صاحب نظران با ایمان که بدین مشّت خاک نظری ندارند ارزش های مادی را در برابر ارزش های معنوی بی رنگ می بینند و به آنها همچون بازیچه کودکان می نگرند. و اگر طالب مواهب مادی دنیا هستند، برای این است که آخرت را در لابلای آن جستجو می کنند.

در اینجا یک سؤال باقی می ماند که فعل مجهول «زُیِّنَ» (زینت داده شده است) چه معنی دارد؟ و فاعل آن کیست؟ کیست که زندگی دنیا را در نظر کافران زینت داده است؟ پاسخ این سؤال را در ذیل آیه ۱۴ سوره «آل عمران» در همین جلد مطالعه خواهید نمود.

۲۱۳ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ
وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ
وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا
بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ترجمه:

۲۱۳ - مردم (در آغاز) یک دسته بودند؛ (به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و تضادهایی در میان آنها پیدا شد؛ در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آنها را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند). و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.

تفسیر:

راه وصول به وحدت

بعد از بیان حال مؤمنان، منافقان و کفار در آیات پیشین، در این آیه به سراغ یک بحث اصولی، کلی و جامع در مورد پیدایش دین و مذهب و اهداف و

مراحل مختلف آن می رود.

نخست می فرماید: «انسان‌ها (در آغاز) همه امت واحدی بودند» (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً). (۱) و در آن روز تضادی در میان آنها وجود نداشت، زندگی بشر و اجتماع او ساده بود، فطرت‌ها دست نخورده، و انگیزه‌های هوا و هوس، اختلاف و کشمکش در میان آنها ناچیز بود، خدا را طبق فرمان فطرت می پرستیدند و وظایف ساده خود را در پیشگاه او انجام می دادند (این مرحله اول زندگانی انسان‌ها بود)، که احتمالاً فاصله میان زمان آدم و نوح (علیهما السلام) را پر می کرد.

پس از آن، زندگی انسان‌ها شکل اجتماعی به خود گرفت و می باید هم چنین شود؛ زیرا انسان برای تکامل آفریده شده و تکامل او تنها در دل اجتماع تأمین می گردد (و این مرحله دوم زندگی انسان‌ها بود).

ولی به هنگام ظهور اجتماع، اختلاف‌ها و تضادها به وجود آمد، چه از نظر ایمان و عقیده، و چه از نظر عمل، و تعیین حق و حقوق هر کس و هر گروه در اجتماع، و در اینجا بشر تشنه قوانین و تعلیمات انبیاء و هدایت‌های آنها گردید تا به اختلافات او در جنبه‌های مختلف پایان دهد (این مرحله سوم بود).

لذا می فرماید: «در اینجا خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انذار کنند» (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ). (و این مرحله چهارم بود). در این هنگام انسان‌ها با هشدارهای انبیاء و توجه به مبدأ و معاد و جهان دیگر، که در آنجا پاداش و کیفر اعمال خویش را در می یابند برای گرفتن احکام

۱ - «أُمَّت» به معنی هر جماعتی است که نوعی رابطه و وحدت در میان آنها باشد، خواه

وحدت دینی یا از نظر زمان و مکان (مفردات راغب).

درباره معنی «أُمَّت» در آیات مناسب، بحث بیشتری آمده است.

الهی و قوانین صحیح که بتواند به اختلافات پایان دهد، و سلامت جامعه و سلامت انسان ها را تأمین کند آمادگی پیدا کردند. به همین دلیل به دنبال آن می فرماید: «خداوند با آنها کتاب آسمانی به حق نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند حکومت کند» (وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ).

و به این ترتیب، ایمان به انبیاء، و تمسک به تعلیمات آنها و کتب آسمانی، آبی بر آتش اختلافات فرو ریخت و آن را خاموش ساخت (و این مرحله پنجم بود).

این وضع، مدتی ادامه یافت ولی کم کم وسوسه های شیطانی و امواج خروشان هوای نفس، کار خود را در میان گروهی کرد و با تفسیرهای نادرست، تعلیمات انبیاء، کتب آسمانی و تطبیق آنها بر خواسته های دلشان، پرچم اختلاف را بار دیگر برافراشتند ولی این اختلاف، با اختلافات پیشین فرق داشت، سرچشمه اختلافات پیشین جهل و بی خبری بود که با بعثت انبیاء و نزول کتب آسمانی بر طرف گردید.

در حالی که سرچشمه اختلافات بعد، همان ستمگری، لجاجت و انحراف آگاهانه از راه حق و در یک کلمه «بَغْيٌ» بود، و لذا در ادامه این آیه می فرماید: «در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که کتاب آسمانی را دریافت داشته بودند و بینات و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، آری آنها به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند» (وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ). (و این مرحله ششم بود).

در اینجا مردم به دو گروه تقسیم شدند، مؤمنان راستین که در برابر حق تسلیم بودند، آنها برای پایان دادن به اختلافات جدید به کتب آسمانی و

تعلیمات انبیاء بازگشتند و به حق رسیدند، می فرماید: «خداوند، مؤمنان از آنها را به سوی حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتند به فرمان خود هدایت فرمود» (در حالی که افراد بی ایمان، ستمگر و خودخواه همچنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند) (فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ). (و این مرحله هفتم بود).

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند هر که را بخواهد (و لایق ببیند) به راه مستقیم هدایت می کند» (وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

اشاره به این که مشیت الهی که آمیخته با حکمت اوست گزاف و بی حساب نیست و از هر گونه تبعیض ناروا بر کنار است.

تمام کسانی که دارای نیت پاک و روح تسلیم در برابر حق اند مشمول هدایت های او می شوند. اشتباهات عقیدتی آنها اصلاح می گردد و از روشن بینی های مخصوصی برخوردار می شوند، بر توفیق آنان برای یافتن راه راست، می افزاید، آنها را از اختلافات و مشاجرات دنیا پرستان بی ایمان، بر کنار می دارد و آرامش روح، اطمینان خاطر و سلامت جسم و جان به آنها می بخشد.

نکته ها:

۱ - دین و اجتماع

از آیه فوق به خوبی این حقیقت استفاده می شود که دین و جامعه بشری در حقیقت ناگسستنی هستند، هیچ جامعه ای نمی تواند بدون مذهب، ایمان به خدا و رستاخیز زندگی صحیحی داشته باشد.

قوانین بشری، علاوه بر این که غالباً مایه اختلاف و پراکندگی ملت هاست، چون از ضامن اجرائی از درون، یعنی ایمان به خدا، سرچشمه نمی گیرد، تنها یک

مسئولیت برون ذاتی ایجاد می کند و نمی تواند به طور کامل به اختلافات و تضادها پایان دهد، آزمایش های انسانی در این چند قرن اخیر، این حقیقت را به خوبی ثابت کرده است و دنیای به اصطلاح متمدن اما فاقد ایمان، مرتکب فجایع و گناہانی می شود که هیچ گاه در جامعه های عقب افتاده دیده نشده است.

ضمناً منطق اسلام در عدم جدایی دین از سیاست، یعنی تدبیر جامعه اسلامی نیز، روشن می شود.

* * *

۲ - آغاز پیدایش شریعت

از آیه فوق، به طور ضمنی این حقیقت نیز روشن شد که آغاز پیدایش دین و مذهب به معنی واقعی کلمه، همان زمان پیدایش جامعه انسانی به معنی حقیقی بوده است، بنابراین جای تعجب نیست که نخستین پیامبر اولوا العزم و صاحب کتاب و قانون و شریعت، حضرت نوح(علیه السلام) بوده است نه حضرت آدم(علیه السلام).

* * *

۳ - خاورمیانه مرکز پیدایش مذاهب بزرگ

از آیه فوق، جواب این سؤال را هم می توان پیدا کرد که: چرا تمام ادیان بزرگ الهی از منطقه خاورمیانه برخاسته اند؟ (آئین اسلام، آئین مسیحیت، آئین یهود، آئین ابراهیم و...)؛ زیرا به گواهی تاریخ، گاهواره تمدن بشری در این منطقه از جهان به حرکت در آمد و نخستین تمدن های بزرگ، از این منطقه برخاستند، و با توجه به رابطه مستحکم دین و تمدن، و نیاز مبرم جوامع متمدن به مذهب، برای پیشگیری از اختلافات و تضادهای مخرب، معلوم می شود باید مذاهب از اینجا برخیزند.

و اگر می بینیم: اسلام از محیط عقب مانده ای همچون «مکه» و «مدینه» آن

روز، برخاست به خاطر این بود که: این منطقه بر سر راه چند تمدن بزرگ آن زمان قرار داشت، تمدن ایران و باقی مانده تمدن بابل در شمال شرقی جزیره العرب، تمدن روم در شمال، تمدن مصر باستان در شمال غربی، و تمدن یمن در جنوب. در واقع مرکز ظهور اسلام، مرکز دایره ای است، که تمام تمدن های مهم آن زمان در اطراف آن جای می گیرند (دقت کنید).

۴ - پایان دادن به اختلافات، از مهمترین اهداف

آئین های الهی اهداف زیادی را، از جمله تهذیب نفوس انسانی و رسانیدن او به مقام قرب الهی، تعقیب می کند، ولی مسلماً یکی از مهمترین اهداف، رفع اختلافات بوده است. زیرا همیشه نژادها، قومیت ها، و زبان و مناطق جغرافیائی عامل جدائی جوامع انسانی بوده، چیزی که می تواند به عنوان یک حلقه اتصال، همه فرزندان آدم را از هر نژاد و زبان و قومیت و منطقه جغرافیائی به هم پیوند دهد، آئین های الهی است، که تمام این مرزها را در هم می شکند، و همه انسان ها را زیر یک پرچم جمع می کند که نمونه آن را در مراسم عبادی سیاسی حج می توان مشاهده کرد.

و اگر می بینیم: پاره ای از مذاهب، عامل اختلاف و درگیری شده اند، به خاطر آمیخته شدن آنها با خرافات و تعصب های کورکورانه است، و گرنه مذاهب دست نخورده آسمانی، همه جا عامل وحدت به شمار می آیند.

۵ - دلیلی بر عصمت پیامبران

«علامه طباطبایی» در «المیزان» بعد از آن که معصوم بودن پیامبران را به سه شاخه تقسیم می کند:

عصمت از خطا به هنگام دریافت وحی.

عصمت از خطا در تبلیغ رسالت.

و عصمت از گناه و آنچه مایه هتک حرمت عبودیت است، می گوید:

آیه مورد بحث، دلیل بر عصمت از خطا در تلقی وحی و تبلیغ رسالت است؛ زیرا هدف از بعثت آنها این بوده که مردم را بشارت و انذار دهند و حق در اعتقاد و عمل را روشن سازند، و از این طریق، آنها را هدایت کنند و مسلماً این هدف بدون عصمت در تلقی وحی و تبلیغ رسالت ممکن نیست.

شاخه سوم عصمت را نیز از آیه می توان استفاده کرد؛ چرا که اگر خطائی در تبلیغ رسالت صورت گیرد، خود عاملی برای اختلاف خواهد بود و اگر ناهماهنگی میان عمل و گفتار مبلغان وحی از طریق عصیان حاصل شود، آن نیز عامل اختلاف است. بنابراین از آیه فوق، می توان اشاراتی به عصمت در هر سه بخش استفاده کرد. (۱)

۱ - اقتباس از «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، ذیل آیه مورد بحث.

۲۱۴ - أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ
مَسْتَهْتِمُهُمُ الْبِأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَرُبُّوْا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

ترجمه:

۲۱۴ - آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشته‌ها
به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آنها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که
پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! (به آنها
گفته شد): آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته‌اند: هنگامی که در جنگ احزاب ترس و خوف شدید بر مسلمانان
غالب شد و در محاصره قرار گرفتند، این آیه نازل شد و آنان را به صبر و استقامت دعوت
نمود و وعده یاری و نصرت به آنها داد. (۱)
و نیز گفته شده: هنگامی که مسلمانان در جنگ أُحُد شکست خوردند «عبداللّه بن ابی» به آنها
گفت: تا کی خود را به کشتن می دهید، اگر محمد پیغمبر بود خداوند یاران او را گرفتار
اسارت و قتل نمی کرد، در این موقع آیه فوق نازل شد. ۲.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۳۰۸ (جلد ۲، صفحه ۶۷، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،
بیروت)، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۱۸۸ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳،
صفحه ۳۳، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحيط»، جلد ۲، صفحه ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث -
تفسیر «رازی»، جلد ۶، صفحه ۳۷۷، ذیل آیه مورد بحث و دیگر تفاسیر.

تفسیر:

بدون امتحان وارد بهشت نمی شوید!

از آیه فوق، چنین بر می آید که: جمعی از مؤمنان می پنداشتند عامل اصلی ورود در بهشت تنها اظهار ایمان به خداست و به دنبال آن نباید ناراحتی و رنجی را متحمل شوند، و بی آن که تلاش و کوشش به خرج دهند، خداوند همه کارها را روبراه خواهد کرد و دشمنان را نابود خواهد ساخت.

قرآن در برابر این تفکر نادرست، به سنت همیشگی خداوند اشاره کرده می فرماید: «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بی آن که حوادثی همچون حوادث سخت گذشتگان به شما برسد» (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ).
 «همانها که شدائد و زیان های فراوان به آنها رسید و آن چنان ناراحت و متزلزل شدند که پیامبر الهی و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟» (مَسْتَنْهَمُ الْبِأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ).
 و چون آنها نهایت استقامت خود را در برابر این حوادث به خرج دادند و دست به دامن الطاف الهی زدند به آنها گفته شد: «آگاه باشید! یاری خدا نزدیک است» (أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ).
 «بأساء» از ماده «بأس» به گفته «معجم مقاییس اللغة»: در اصل، به معنی شدت و مانند آن است و به هر گونه رنج و عذاب و ناراحتی گفته می شود، و به افراد شجاع که در میدان جنگ شدیداً مقاومت می کنند، «بئیس» یا «ذو البأس» گفته می شود.
 و «ضراء» به گفته «راغب» در «مفردات»: نقطه مقابل «سراء» یعنی آنچه

مایه مسرت و موجب منفعت است، می باشد، بنابراین هر گونه زیانی که دامنگیر انسان بشود در امور جانی، مالی، عرضی و امثال آن را شامل می گردد.

جمله مَتَى نَصْرُ اللَّهِ: «یاری خدا کی می آید؟» که از سوی پیامبران و مؤمنان در مواقع نهایت شدت گفته می شد، به معنی شک و تردید در این موضوع، یا اعتراض و ایراد نیست، بلکه به عنوان تقاضا و انتظار، مطرح می شده است، و لذا به دنبال آن، از سوی خداوند، به آنها بشارت داده می شد که یاری خدا نزدیک است.

این احتمال که جمله «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ» از سوی گروهی از مؤمنان باشد، و جمله «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» از سوی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) که بعضی از مفسران ذکر کرده اند، بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال، آیه فوق، به یکی از سنن الهی که در همه اقوام جاری بوده است اشاره می کند و به مؤمنان در همه قرون و اعصار هشدار می دهد: برای پیروزی، موفقیت و نایل شدن به مواهب بهشتی، باید به استقبال مشکلات بروند و فداکاری کنند و در حقیقت، این مشکلات آزمونی است که مؤمنان را پرورش می دهد و صاحبان ایمان راستین را از متظاهران به ایمان، آشکار می سازد.

تعبیر به الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ: «کسانی که پیش از شما بودند» به مسلمانان می گوید: این تنها شما نیستید که گرفتار انواع مشکلات از سوی دشمنان در تنگناهای زندگی شده اید، بلکه اقوام پیشین نیز، گرفتار همین مشکلات و شدائد بوده اند، تا آنجا که گاهی کارد به استخوانشان می رسید و فریاد استغاثه آنها بلند می شد.

اصولاً رمز تکامل و ترقی انسان ها همین است، افراد و امت ها باید در کوره های سخت حوادث قرار بگیرند، و همچون فولاد آبدیده شوند،

استعدادهای درونی آنها شکوفا گردد، و ایمانشان به خدا قوی تر شود، ضمناً افراد لایق و مقاوم و با ایمان، از افراد نالایق شناخته شوند و صفوفشان از هم جدا گردد، این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم:

«خَبَابِ بْنِ أَرْتَ» از مجاهدان راستین صدر اسلام می گوید: خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آزار مشرکان شکایت کردم، فرمود: امت هائی که پیش از شما بودند با انواع بلاها شکنجه می شدند، ولی این امر هرگز آنها را از دینشان منصرف نمی کرد، تا آنجا که اره بر سر بعضی از آنها می گذاردند و آنها را به دو پاره تقسیم می کردند... به خدا سوگند! که برنامه دین خدا کامل می شود و به پیروزی می رسد تا آنجا که یک نفر سوار، فاصله میان «صنعاء و حَضْرَمَوْت» (بیابان های مخوف عربستان) را طی می کند، و از هیچ چیز جز خدا نمی ترسد... ولی شما عجله می کنید. (۱)

* * *

۱ - «در المثنور»، جلد ۱، صفحه ۲۴۳ (صفحه ۵۸۳)، و تفسیر «کبیر»، جلد ۶، صفحه ۲۰ (صفحه ۳۷۷)، ذیل آیه مورد بحث - «عوالی اللالی»، جلد ۱، صفحه ۹۸، حدیث ۱۳ (انتشارات سید الشهداء) - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۴۲۷، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۱۰۳، ذیل آیه مورد بحث - «مسند احمد»، جلد ۵، صفحه ۱۰۹ (دار صادر بیروت) - «صحیح بخاری»، جلد ۸، صفحه ۵۶ (دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق) و...

۲۱۵ یَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ
خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۱۵ - از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد». و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است. (لازم نیست تظاهر کنید، او می داند).

شان نزول:

«عمرو بن جموح» پیر مردی بزرگ و ثروتمند بود به پیامبر عرض کرد: از چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی؟
آیه فوق نازل شد و به او پاسخ گفت. (۱)

تفسیر:

از چه چیز باید انفاق کرد؟
در قرآن مجید، آیات فراوانی - مخصوصاً در سوره «بقره» - درباره انفاق و

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۰۹ (جلد ۲، صفحه ۷۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «روح المعانی»، جلد ۲، صفحه ۹۱ و تفسیر «کبیر»، جلد ۶، صفحه ۲۳ (صفحه ۳۸۱) - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۲۴۰ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) و دیگر تفاسیر.

بخشش در راه خدا آمده است و برای این کار پاداش ها و فضیلت های بزرگی ذکر شده، همین امر سبب می شد درباره جزئیات این کار از پیامبر سؤال کنند، بدانند از چه چیزهایی و در مورد چه کسانی انفاق کنند؟

لذا در آیه مورد بحث می فرماید: «از تو سؤال می کنند: چه چیز را انفاق کنند؟» (يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ).

پس از آن می افزاید: «بگو هر خیر و نیکی (و هر گونه سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه، باید باشد» (قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ).

مسئلاً ذکر این پنج طایفه به عنوان بیان مصداق های روشن است و گر نه منحصر به آنها نمی باشد. بنابراین پاسخ آنها در حقیقت این است که هم اشیائی که از آن انفاق می کنند دایره وسیعی دارد و هم کسانی که به آنها انفاق می شود.

در مورد اول با ذکر کلمه «خَيْرٍ» که هر نوع کار و مال و سرمایه مفیدی را شامل می شود پاسخ کامل و جامعی به سؤال آنها داده شده و حتی امور معنوی همچون علم را نیز در بر می گیرد، هر چند مصداق مهم آن در مورد انفاق، اموال است.

و در مورد دوم در عین گسترده بودن مورد انفاق اولویت ها نیز بیان شده است، مسلماً پدر و مادر و سپس نزدیکان نیازمند در این مسأله اولویت دارند و بعد از آنها یتیمان و سپس مستمندان و حتی کسانی که ذاتاً فقیر نیستند ولی بر اثر حادثه ای مثل تمام شدن مخارج در سفر، نیازمند شده اند را شامل می شود.

در پایان آیه می فرماید: «و هر کار خیری انجام می دهید خداوند از آن آگاه است» (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ).

لزومی ندارد تظاهر کنید، و مردم را از کار خویش آگاه سازید، چه بهتر که برای اخلاص بیشتر انفاق های خود را، پنهان سازید؛ زیرا کسی که پاداش می دهد از همه چیز باخبر است، و کسی که جزا به دست اوست حساب همه نزد اوست.

جمله «وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ» معنی وسیعی دارد که تمام اعمال خیر را شامل می شود نه تنها انفاق در راه خدا که هر کار نیکی را خداوند می داند، می بیند و پاداش خیر می دهد.

* * *

نکته:

هماهنگی سؤال و جواب در آیه

بعضی تصور کرده اند: سؤال کنندگان در این آیه، از اشیائی که انفاق باید کرد، پرسش کرده اند، ولی جواب از مصارف و کسانی که مورد انفاق قرار می گیرند داده شده، و این به خاطر این است که شناخت مورد، مهمتر بوده است.

ولی این یک اشتباه است؛ زیرا قرآن هم پاسخ از سؤال آنها داده و هم موارد انفاق را روشن ساخته است و این از فنون فصاحت است که هم پاسخ سؤال داده شود و هم به مسأله مهم دیگری که مورد نیاز بوده اشاره شود.

به هر حال، جمله ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ: «آنچه از نیکی ها انفاق می کنید» می گوید: انفاق از هر موضوع خوبی می تواند باشد، و تمام نیکی ها را شامل می شود، خواه از اموال باشد یا خدمات، از موضوعات مادی باشد، یا معنوی.

در ضمن تعبیر «خَيْرٍ» آن هم به صورت مطلق، نشان می دهد: مال و ثروت ذاتاً چیز بدی نیست، بلکه یکی از بهترین وسایل خیر است، مشروط به این که به نیکی از آن بهره گیری شود.

و نیز تعبیر به «خَيْرٌ» ممکن است به این نکته هم اشاره داشته باشد که انفاق ها باید از هر گونه منت، آزار و کارهایی که حیثیت اشخاص مورد انفاق را مخدوش می کند، برکنار باشد به طوری که بتوان به عنوان «خَيْرٍ» مطلق از آن یاد کرد.

۲۱۶ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ
خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۲۱۶ - جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است. و خدا می داند، و شما نمی دانید.

تفسیر:

بذل جان و مال

آیه گذشته عمدتاً در مورد انفاق اموال بود و در این آیه سخن از انفاق جان ها در راه خداست و این هر دو در میدان فداکاری دوش به دوش یکدیگر قرار دارند.

می فرماید: «جنگ (با دشمن) بر شما مقرر شده است در حالی که از آن اکراه دارید» (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ).

تعبیر به «كُتِبَ» (نوشته شده) اشاره به حتمی بودن و قطعی بودن این فرمان الهی است. «كُرْهٌ» گر چه معنی مصدری دارد، ولی در اینجا به معنی اسم مفعول یعنی مکروه است و مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ، اگر چه با دشمن و در راه خدا بوده باشد، ولی برای انسان های معمولی یک امر طبیعی است؛ زیرا در جنگ

هم تلف اموال، هم نفوس و هم انواع جراحت‌ها و مشقت‌هاست، البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند، جنگ با دشمنان حق شربت گوارایی است که همچون تشنه کامان به دنبال آن می‌روند، و مسلماً حساب آنها از حساب توده مردم، مخصوصاً در آغاز اسلام، جداست.

آن‌گاه به یک قانون کلی و اصلی اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریحی خداوند است، اشاره می‌کند، می‌فرماید: «چه بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید در حالی که برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی» (وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).
به عکس، کناره‌گیری از جنگ و عافیت طلبی ممکن است خوشایند شما باشد در حالی که واقعاً چنین نیست «چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است» (وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ).

و در پایان می‌فرماید: «و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).
پروردگار جهان با این لحن قاطع می‌فرماید: افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند؛ چرا که علم آنها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات، همچون قطره‌ای در برابر دریاست.

همان‌گونه که در قوانین تکوینی خداوند از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی‌خاصیت می‌شمرند، در حالی که پیشرفت علوم فواید مهم آن را آشکار می‌سازد، همچنین در قوانین تشریحی بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی‌دانند لذا ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که

سعادت آنها در آن است یا از چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آنها در آن است. آنها با توجه به علم محدود خود، در برابر علم بی پایان خداوند نباید در برابر احکام الهی روی در هم کشند، باید به طور قطع بدانند: خداوند رحمان و رحیم، اگر جهاد و زکات و روزه و حج را تشریح کرده، همه به سود آنهاست. توجه به این حقیقت، روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می دهد، درک و دید او را از محیط های محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا، پیوند می دهد.

* * *

نکته ها:

۱ - چگونه جهاد ناخوشایند است؟

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود: چگونه این مسأله با فطری بودن اصول احکام الهی سازگار است، اگر جهاد یا امور دیگری همانند آن، فطری است چگونه ممکن است برای طبع انسان ناخوشایند بوده باشد؟.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت: مسایل فطری هنگامی در انسان تجلی می کند که با شناخت، توأم باشد، مثلاً انسان فطرتاً طالب سود و مخالف زیان است و این در صورتی است که مصداق سود و زیان را بشناسد، ولی اگر در تشخیص آن گرفتار اشتباه شد، و موضوع سودمندی را زیان آور پنداشت، مسلماً بر اثر این اشتباه، فطرت او گمراه خواهد شد و از آن امر مفید بیزار می شود، عکس این مسأله نیز صادق است.

در مورد جهاد، افراد سطحی که تنها ضرب و جرح و مشکلات جهاد را می نگرند، ممکن است آن را ناخوش داشته باشند، ولی افراد دورنگر که می دانند

شرف، عظمت، افتخار و آزادی انسان در ایثار و جهاد است یقیناً با آغوش باز از آن استقبال می کنند، همان گونه که افراد ناآگاه از داروهای تلخ و بد طعم بر اثر سطحی نگری متنفرند، اما هنگامی که بیندیشند سلامت و نجات آنها در آن است، آن را با جان و دل پذیرا می شوند.

۲- یک قانون کلی

آنچه در آیه بالا آمده، منحصر به مسأله جهاد و جنگ با دشمنان نیست، بلکه پرده از روی یک قانون کلی و عمومی بر می دارد، و تمام مرارت ها و سختی های اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می سازد؛ زیرا به مقتضای «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» می داند که خداوند آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم، نسبت به بندگانش در هر یک از دستوراتش، مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت است، و به این ترتیب، بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می باشند.

۲۱۷ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنِ
سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ
اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ
عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ
كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

۲۱۸ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ
يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۲۱۷ - از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کنند، بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است؛ ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آئین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم تر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند؛ ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

۲۱۸ - کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

شأن نزول:

گفته اند: این آیه در مورد «سَرِیَّه عبدالله بن جحش» نازل شده است. (۱)
جریان چنین بود: پیش از جنگ «بدر» پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) «عبدالله بن جحش» را طلبید، نامه ای به او داد و هشت نفر از مهاجرین را همراه وی نمود، به او فرمان داد: پس از آن که دو روز راه پیمود، نامه را بگشاید، و طبق آن عمل کند، او پس از دو روز طی طریق، نامه را گشود و چنین یافت: «پس از آن که نامه را باز کردی تا «نخله» (زمینی که بین «مکه» و «طایف» است) پیش برو، و در آنجا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان را به ما گزارش بده».
«عبدالله» جریان را برای همراهانش نقل نمود و اضافه کرد: پیامبر مرا از مجبور ساختن شما در این راه، منع کرده است، بنابراین، هر کس آماده شهادت است با من بیاید، و دیگران باز گردند، همه با او حرکت کردند، هنگامی که به «نخله» رسیدند به قافله ای از قریش برخورد کردند که «عمرو بن حضرمی» در آن بود، چون روز آخر ماه رجب (یکی از ماه های حرام) بود در مورد حمله به آنها به مشورت پرداختند.

بعضی گفتند: اگر امروز هم از آنها دست برداریم وارد محیط حرم خواهند شد و دیگر نمی توان متعرض آنها شد، سرانجام شجاعانه به آنها حمله کردند «عمرو بن حضرمی» را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آوردند، پیغمبر

۱ - «سَرِیَّه» به آن دسته از جنگ های اسلامی گفته می شود که پیامبر در آن شرکت نداشت. بعضی گفته اند: «سَرِیَّه» عبارت است از گروهی از لشکر که از ۵ تا ۳۰۰ نفر تشکیل شده باشد. باید توجه داشت: «سَرِیَّه» از «سری» گرفته شده است که به معنی چیز نفیس و گران بهاست و چون لشکریانی که چنین مأموریت هائی را پیدا می کنند، از نخبه ها هستند، به این نام نامیده شده اند.

«مطرزی» می گوید: «سَرِیَّه» از «سری» که به معنی حرکت در شب است، گرفته شده به خاطر این که آنها غالباً مخفیانه حرکت می کنند.

«ابن حجر» در کتاب «مللتقطات» خود همین مطلب را پذیرفته می گوید: «سَرِیَّه» گروهی از لشکرنده که شبانه حرکت می کنند.

به آنان فرمود: من به شما دستور نداده بودم که در ماه های حرام نبرد کنید، و دخالتی در غنائم و اسیران نکرد، مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنها پرداختند، مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد (صلی الله علیه وآله) جنگ و خونریزی و اسارت در ماه های حرام را، حلال شمرده در این هنگام آیه اول نازل شد.

پس از آن که این آیه نازل شد «عبدالله بن جحش» و همراهانش اظهار کردند در این راه برای درک ثواب جهاد کوشش کرده اند و از پیامبر پرسیدند: آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه؟ آیه دوم (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا...) نازل گردید. (۱)

تفسیر:

جنگ در ماه های حرام

همان گونه که از شأن نزول بر می آید، و لحن آیه نیز اجمالاً به آن گواهی می دهد، آیه نخست، در صدد پاسخگویی به پاره ای از سؤالات درباره جهاد و استثنای آن است. می فرماید: «از تو درباره جنگ کردن در ماه های حرام سؤال می کنند» (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ).

پس از آن می افزاید: «به آنها بگو جنگ در آن (گناه) بزرگی است» (قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ). و به این ترتیب، سنتی را که از زمان های قدیم و اعصار انبیای پیشین در میان عرب در مورد تحریم پیکار در ماه های حرام (رجب، ذی القعدة، ذی الحجه

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحات ۱۸۸، ۱۸۹ و ۱۹۰ - «اعلام الوری»، صفحات ۷۳ و ۷۴ (دار الکتب الاسلامیه) - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸، ذیل آیه مورد بحث - «سنن کبرای بیهقی»، جلد ۱۳، صفحه ۳۱۶، حدیث ۱۸۳۶۲ (جلد ۹، صفحات ۱۱ و ۱۲، دار الفکر بیروت).

و محرم) وجود داشته با قاطعیت امضاء می کند.
 آن گاه می فرماید: چنین نیست که این قانون استثنائی نداشته باشد، نباید اجازه داد گروهی فاسد و مفسد زیر چتر این قانون، هر ظلم، فساد و گناهی را مرتکب شوند، درست است که جهاد در ماه حرام مهم است «ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و خارج کردن و تبعید نمودن ساکنان آن، نزد خداوند از آن مهمتر است»
 (وَ صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفِّرَ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ). (۱)
 سپس می افزاید: «ایجاد فتنه (و منحرف ساختن مردم از دین خدا) از قتل هم بالاتر است» (وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ).

چرا که آن، جنایتی است بر جسم انسان، و این، جنایتی است بر جان و روح و ایمان انسان (۲) و بعد چنین ادامه می دهد: مسلمانان نباید تحت تأثیر تبلیغات انحرافی مشرکان، قرار گیرند؛ زیرا «آنها دائماً با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان باز گردانند» و به کمتر از این قانع نیستند (وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا).
 بنابراین، محکم در برابر آنها بایستید، و به وسوسه های آنها در زمینه ماه حرام و غیر آن اعتنا نکنید، پس از آن به مسلمانان در زمینه بازگشت از دین خدا هشدار جدی داده می گوید: «هر کس از شما مرتد شود و از دینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت، بر باد می رود و آنها اهل دوزخند و جاودانه در آن می مانند» (وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ

۱ - بنا به گفته مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیر «الجامع»، «صَدَّ» مبتدأست، و «كُفِّرَ» و «إِخْرَاجُ أَهْلِهِ» عطف بر آن و «أَكْبَرُ» خبر می باشد.

۲ - درباره معنی «فتنه» مشروحاً در ذیل آیه ۱۹۱ همین سوره بحث کرده ایم.

فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).
 چه مجازاتی از این سخت تر و وحشتناک تر که تمام اعمال نیک انسان نابود شود، نه در دنیا و نه در آخرت به حال او مفید نیفتد، و گرفتار عذاب جاویدان الهی نیز بشود.
 روشن است اعمال نیک، هم برکات و آثاری در دنیا دارد و هم در آخرت، افراد مرتد از همه این آثار محروم می شوند، به علاوه ارتداد سبب می شود تمام آثار ایمان برچیده شود، همسرانشان جدا گردند و اموالشان به ارث به بازماندگان آنان برسد.

* * *

در آیه بعد، به نقطه مقابل این گروه اشاره کرده و می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند (و بر ایمان خود استوار ماندند) آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).
 آری، این گروه، در پرتو این سه کار بزرگ (ایمان، هجرت و جهاد) اگر مرتکب اشتباهاتی نیز بشوند (همان گونه که در شأن نزول در داستان «عبدالله بن جحش» آمده بود) ممکن است مشمول عنایات و مغفرت الهی گردند. (۱)

* * *

۱ - درباره «مرتد فطری و ملی» در جلد یازدهم، ذیل آیه ۱۰۶ سوره «نحل» بحث کرده ایم و در همین جلد دوم نیز، ذیل آیه ۸۹ سوره «آل عمران» بحثی خواهد آمد.

نکته:

مسأله «احباط» و «تکفیر»

«حَطُّ» در اصل به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی این است: چهارپائی آن قدر بخورد که شکمش باد کند و چون این حالت سبب فساد غذا و بی اثر بودن آن می گردد، این واژه به معنی باطل و بی خاصیت شدن، به کار می رود، لذا «معجم مقائیس اللغه» معنی آن را «بطلان» ذکر کرده است و به همین دلیل، در آیه ۱۶ سوره «هود» هم ردیف باطل ذکر شده، می فرماید: *أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*: «دنیاپرستان کسانی هستند که در آخرت جز آتش بهره ای ندارند و آنچه را در دنیا انجام داده اند بر باد می رود و اعمالشان باطل می شود».

و اما «احباط» در اصطلاح متکلمان و علماء عقائد، عبارت از این است که ثواب اعمال پیشین بر اثر گناهان، از بین برود، نقطه مقابل تکفیر که به معنی از بین رفتن کیفر و آثار گناهان پیشین، به خاطر اعمال نیک آینده است.

در این که آیا احباط و تکفیر در مورد ثواب اعمال صالح و کیفر گناهان صحیح است، یا نه؟ در میان علماء عقائد بحث و گفتگو است. به گفته مرحوم «علامه مجلسی» مشهور میان متکلمان امامیه بطلان احباط و تکفیر است، آنها فقط می گویند: ثواب مشروط به آن است که انسان با ایمان از دنیا برود، و عقاب مشروط به این است که به هنگام مرگ با اسلام و توبه از دنیا نرود. ولی علماء معتزله نظر به ظواهر بعضی از آیات و روایات، معتقد به صحت احباط و تکفیرند. (۱)

«خواجه نصیر الدین طوسی» در کتاب «تجرید العقائد» احباط را باطل

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۳۳۲ - در این مورد در جلد ۶۸ «بحار الانوار»، صفحه ۱۹۷ به بعد نیز بحث شده است.

شمرده و با دلیل عقل و نقل بر آن استدلال کرده است، دلیل عقلی او این است که: احباط مستلزم ظلم است (زیرا کسی که ثواب کمتری داشته و گناه بیشتری، پس از احباط به منزله کسی خواهد بود که اصلاً کار نیک نکرده است و این یک نوع ستم در حق او خواهد بود) و اما دلیل نقلی، این است که قرآن با صراحت می گوید: *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ*: «هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار خیر کند آن را می بیند * و هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار شرّ کند آن را می بیند». (۱) - (۲)

در میان دانشمندان معتزله «ابو هاشم» احباط و تکفیر را به هم آمیخته و عنوان موازنه را به وجود آورده است به این معنی که گناه و ثواب را با هم می سنجد و از یکدیگر کسر می کند. ولی حق این است که: احباط و تکفیر امری ممکن می باشد و هیچ گونه ظلمی از آن حاصل نمی گردد، و آیات و روایاتی صریحاً بر آن دلالت دارد و به نظر می رسد: مخالفت منکران، بازگشت به یک نوع «نزاع لفظی» می کند.

توضیح این که: گاه، می شود انسان سالیان دراز زحمت می کشد و با مشقت فراوان سرمایه ای می اندوزد، ولی با یک ندانم کاری و یا یک هوسبازی آن را از دست می دهد، یعنی «حسنات» سابق «حَبَط» می شود.

و یا به عکس، مرتکب اشتباهات و خسارت های زیادی شده و با یک عمل عاقلانه و حساب شده همه را جبران می کند، این یک نوع «تکفیر» است (تکفیر یک نوع پوشانیدن و جبران کردن است) در مسائل معنوی نیز همین اصل، صادق می باشد.

۱ - زلزله، آیات ۷ - ۸.

۲ - «تجرید العقائد»، صفحه ۳۲۷، چاپ مصطفوی.

۲۱۹ یَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَ يَسْتَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

۲۲۰ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْتَبْتُمْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

۲۱۹ - درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: «در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد؛ (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است». و از تو می پرسند: چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «از مازاد نیازمندی خود». این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد؛ شاید اندیشه کنید!

۲۲۰ - (تا اندیشه کنید) درباره دنیا و آخرت! و از تو درباره یتیمان سؤال می کنند، بگو: «اصلاح کار آنان بهتر است. و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛) آنها برادر (دینی) شما هستند». (و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!) خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز می شناسد. و اگر خدا بخواهد، شما را به زحمت می اندازد؛ زیرا او توانا و حکیم است.

شأن نزول:

درباره شأن نزول آیه اول، گفته اند: گروهی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) خدمتش

آمده، عرض کردند: حکم شراب و قمار که عقل را زائل و مال را تباه می کند، بیان فرما! آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ داد. (۱)

و در شأن نزول آیه دوم، در تفسیر «قمی» از امام صادق (علیه السلام) و در «مجمع البیان» از «ابن عباس» چنین نقل شده است:

هنگامی که آیه: *وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ*: «و به مال یتیم جز به بهترین طریق نزدیک نشوید». (۲)

و آیه: *إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا*: «کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی به آتش سوزانی می سوزند» (۳) نازل شد، که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان مگر در صورتی که برای آنان نفعی داشته باشد، و نیز از خوردن اموال آنان نهی شد، مردمی که یتیمی در خانه داشتند، از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند، و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند، و آنها که بیرون نکردند، در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند، که کمتر از بیرون کردن نبود؛ زیرا غذای او را که از مال خودش تهیه می شد، با غذای خود مخلوط نمی کردند، و حتی جداگانه برای آنان غذا می پختند و پس از آن که آن یتیم در گوشه ای از اطاق، غذای مخصوص خویش را می خورد، زیادی آن را اگر اضافه می آمد، برای او ذخیره می کردند تا دفعه بعد بخورد، و اگر فاسد می شد به دور می ریختند.

۱ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۷، صفحه ۸۳، حدیث ۲۰۸۱۳ - ۳ (چاپ آل البيت) - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «زبدۀ البیان» محقق اردبیلی، صفحه ۶۲۹ (مکتبۀ المرتضویۀ لإحياء آثار الجعفریۀ) - «اسباب نزول الآيات» واحدی نیشابوری، صفحه ۴۴ (مؤسسۀ الحلبي و شرکاه، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق) - تفاسیر «بحر المحيط»، «رازی»، «ألوسی» و...

۲ - اسراء، آیه ۳۴.

۳ - نساء، آیه ۱۰.

همه این کارها برای آن بود که گرفتار مسئولیت خوردن مال یتیم نشده باشند، این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان، مشکلات فراوانی به بار می آورد، به دنبال این جریان آنها خدمت پیامبر رسیده و از این طرز عمل سؤال کردند، در پاسخ آنها این آیه نازل شد. (۱)

تفسیر:

پاسخ به چهار سؤال

آیه اول، از دو سؤال درباره «شراب» و «قمار» شروع می شود، می فرماید: «از تو درباره شراب و قمار سؤال می کنند» (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ).

«خَمْر» در لغت، در اصل، به گفته «راغب» به معنی پوشانیدن چیزی است و لذا به چیزی که با آن می پوشانند «خِمار» گفته می شود، هر چند «خِمار» معمولاً به چیزی گفته می شود که زن سر خود را با آن می پوشاند.

در «معجم مقاییس اللغة» نیز برای «خمر» یک ریشه ذکر کرده که دلالت بر پوشاندن، اختلاط و آمیزش در پنهانی می کند و از آنجا که شراب عقل انسان را می پوشاند به آن خمر گفته شده؛ زیرا سبب مستی است و مستی پرده ای بر روی عقل می افکند و نمی گذارد انسان خوب و بد را تشخیص دهد.

«خَمْر» در اصطلاح شرع، به معنی شراب انگور نیست، بلکه به معنی هر مایع مست کننده است، خواه از انگور گرفته شده باشد و یا از کشمش، یا خرما و یا هر چیز دیگر، هر چند در لغت برای هر یک از انواع مشروبات الکلی اسمی قرار داده شده است.

«مَيْسِر» از ماده «يُسِر» گرفته شده که به معنی سهل و آسان است، و از آنجا که

۱ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «طبری»، جلد ۲، صفحه ۲۰۸، ذیل آیه مورد بحث.

«قمار» در نظر بعضی از مردم وسیله آسانی برای نیل به مال و ثروت است به آن «میسیر» گفته شده است.

پس از آن در جواب می فرماید: «بگو در این دو، گناه بزرگی است و منافی (از نظر ظاهر و جنبه مادی) برای مردم دارد ولی گناه آنها از نفعشان بیشتر است» (قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا).

با توجه به این که جامعه عرب جاهلی بسیار آلوده به شراب و قمار بوده، حکم تحریم این دو به طور تدریجی و در چند مرحله نازل شده و اگر نرمش و مدارائی در لحن آیه مشاهده می شود، به خاطر همین معنی است.

در این آیه، منافع و زیان های این دو با هم مقایسه شده و برتری زیان ها و گناه سنگین آن، بر منافع آنها مورد تصریح قرار گرفته است، مسلماً منافع مادی که احیاناً از طریق فروش شراب یا انجام قمار، حاصل می شود و یا منافع خیالی که به خاطر تخدیر، حاصل از مستی شراب، و غفلت از هموم و غموم و اندوه ها به دست می آید در برابر زیان های فوق العاده اخلاقی، اجتماعی و بهداشتی این دو بسیار ناچیز است.

بنابراین، هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی دهد.

«اِثْمٌ» به گفته «معجم مقاییس اللغه» در اصل، به معنی کُندی و عقب افتادن است، و از آنجا که گناهان، انسان را از رسیدن به خیرات، عقب می اندازد، این واژه بر آن اطلاق شده است، بلکه در بعضی از موارد از آیات قرآن، غیر این معنی (کُندی و تأخر) مناسب نیست، مانند: وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ: «و هنگامی که به او گفته شود: تقوا پیشه کن، غرور، و مقامات موهوم او را از

وصول به تقوا، کند می سازد» (۱).

به هر حال، «اثم» به هر کار و هر چیزی گفته می شود که: حالتی در روح و عقل به وجود می آورد، و انسان را از رسیدن به نیکی ها و کمالات باز می دارد، بنابراین، وجود «اثم کبیر» در شراب و قمار، دلیل بر تأثیر منفی این دو در رسیدن به تقوا و کمالات معنوی و انسانی است که شرح آن در نکته ها خواهد آمد.

سومین موضوعی که سؤال از آن در آیه فوق مطرح است، «انفاق» است، می فرماید: «از تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند» (وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ).
«بگو از مازاد نیازمندی هایتان» (قُلِ الْعَفْوَ).

در تفسیر «درّ المنثور»، در شأن نزول این قسمت از آیه، از «ابن عباس»، چنین نقل شده که: گروهی از صحابه و یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سؤال کردند: (این که می گویند در راه خدا انفاق کنید) ما نمی دانیم چه مقدار از اموال خود را انفاق کنیم آیا همه را در راه خدا به نیازمندان بدهیم یا مقداری از آن را. (۲)

در پاسخ آنها آیه فوق، نازل گردید و به آنها دستور داد: در انفاق خود رعایت عفو کنید، اکنون ببینیم عفو در اینجا به چه معنی است؟

«عفو» در اصل - به گفته «راغب» در «مفردات» - به معنی قصد بر گرفتن چیزی است، یا به معنی چیزی که بر گرفتن آن آسان است.

و از آنجا که این معنی، بسیار گسترده است، بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده، از جمله، بخشش و آمرزش، از بین بردن اثر، حدّ وسط و میانه هر چیز، و

۱ - بقره، آیه ۲۰۶.

۲ - «درّ المنثور»، جلد ۱، صفحات ۲۴۳ و ۲۵۳ (دار المعرفه، مطبعه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق) - «فتح القدير» شوکانی، جلد ۱، صفحه ۲۱۶ (عالم الکتب) - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۳۶ (دار الشعب، قاهره، ۱۳۷۲ هـ ق).

مقدار اضافی چیزی، و بهترین قسمت مال.

ظاهراً دو معنی اول متناسب با مفهوم آیه نیست و به نظر می‌رسد، مراد یکی از سه معنی اخیر باشد، یعنی، در انفاق حدّ وسط را رعایت کنید، یا مقدار اضافی از نیازمندی‌های خود را انفاق نمائید و یا به هنگام انفاق به سراغ قسمت‌های بی‌ارزش مال نروید، از بهترین قسمت‌ها که بر گرفتن آن برای خودتان به خاطر مرغوبیت سهل و آسان است، در راه خدا نیز از همان انفاق کنید.

در روایات اسلامی نیز، آیه فوق، به همین معنی تفسیر شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم فرمود: **الْعَفْوُ الْوَسْطُ**: «منظور از عفو (در آیه فوق) حدّ وسط است». (۱)

و در تفسیر «علی بن ابراهیم» می‌خوانیم: **لَا إِقْتَارَ وَلَا إِسْرَافَ**: «نه سختگیری باشد و نه اسراف». (۲)

و در «مجمع البیان» از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «عفو، مازاد خوراک سال است». (۳) احتمال دیگری که در تفسیر این آیه می‌توان گفت (هر چند آن را در کلمات هیچ یک از مفسران ندیده ایم) این است: عفو به همان معنی اول، یعنی مغفرت و گذشت از لغزش دیگران است، مطابق این معنی، تفسیر آیه، چنین می‌شود: «بگو بهترین انفاق، انفاق عفو و گذشت است».

- ۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۱۰ - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۵۲، حدیث ۳ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۵۵۱، حدیث ۲۷۸۴۳، و صفحات ۵۵۳ و ۵۵۴ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۷۲، حدیث ۱۳ - «فقه الرضا»، صفحه ۲۵۴ (کنگره امام رضا) - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.
- ۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحه ۷۲ (مؤسسه دار الکتب) - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۲۴۰ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «عوالی اللآلی»، جلد ۲، صفحه ۷۳، حدیث ۱۹۰ (انتشارات سید الشهداء).
- ۳ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۳۱۶، ذیل آیه - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۲۴۰ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی) - «عوالی اللآلی»، جلد ۲، صفحه ۷۳، حدیث ۱۹۱ (انتشارات سید الشهداء).

با توجه به اوضاع اجتماعی عرب جاهلی، و محل نزول قرآن، مخصوصاً «مکه» و «مدینه» که از نظر دشمنی و کینه توزی، و عدم گذشت، در حدّ اعلا بودند، این احتمال چندان دور نیست، به خصوص این که شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیز نمونه کامل این معنی بود، همان گونه که اعلام عفو عمومی، نسبت به مشرکان «مکه» که سرسخت ترین و سنگدل ترین دشمنان اسلام بودند نشان می دهد، و هیچ مانعی ندارد که آنها سؤال از انفاق اموال کنند، ولی نیاز شدید آنها به انفاق عفو، سبب شود که قرآن آنچه را لازم تر است، در پاسخ بیان نماید، و این یکی از شئون فصاحت و بلاغت است که گوینده، پاسخ سؤال طرف را رها کرده و به مهم تر از آن می پردازد.

در میان این تفاسیر، تضادی وجود ندارد و ممکن است همه آنها در مفهوم آیه جمع باشد. و بالاخره در پایان آیه می فرماید: «خداوند آیات خود را چنین بیان می کند شاید تفکر و اندیشه کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ).

و بلافاصله در آیه بعد، مرکز اصلی فکر و اندیشه را چنین بیان می کند: «در دنیا و آخرت» (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

آری، باید تمام کارهای زندگی مادی و معنوی، توأم با فکر و اندیشه باشد، از این تعبیر، دو نکته روشن می شود:

نخست این که انسان گر چه موظف است در برابر خدا و پیامبرش، تسلیم باشد، ولی این اطاعت، به معنی اطاعت کورکورانه نیست، بلکه اطاعتی است آمیخته با آگاهی، باید از اسرار احکام الهی، نه فقط در زمینه تحریم شراب و قمار، بلکه در همه زمینه ها، و لو اجمالاً آگاه گردد، و با درک صحیح آنها را انجام

دهد.

معنی این سخن آن نیست که اطاعت احکام الهی، مشروط به درک فلسفه آنهاست، بلکه منظور این است: به موازات این اطاعت، باید بکوشد تا از اسرار و روح احکام خدا آگاه گردد. دیگر این که: اندیشه باید در تمام زمینه ها انجام گیرد، برای نیازمندی های جسم و جان، روح و بدن؛ چرا که دنیا و آخرت به هم مربوطند، و ویرانی هر یک در دیگری اثر می گذارد. اصولاً، اندیشه درباره یکی از این دو، به تنهایی نمی تواند ترسیم صحیحی، از واقعیت این عالم، در اختیار انسان بگذارد؛ چرا که هر یک از این دو بخشی از این عالم است، دنیا بخش کوچک تر، و آخرت بخش عظیم تر، و آنها که تنها درباره یکی از این دو می اندیشند، تفکر درستی از عالم هستی ندارند.

سپس به چهارمین سؤال و پاسخ آن می پردازد، می فرماید: «از تو درباره یتیمان سؤال می کنند» (وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى).

«بگو اصلاح کار آنان بهتر است» (قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ).

«و اگر زندگی خود را با آنان بیامیزد (مانعی ندارد) آنها برادر شما هستند» (وَ إِن تَخَالَطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ). (۱)

به این ترتیب، قرآن، به مسلمانان گوشزد می کند که شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت سرپرستی یتیمان، و آنها را به حال خود واگذاردن، کار درستی نیست. بهتر این است: سرپرستی آنها را بپذیرید، و کارهای آنان را سامان دهید و

۱ - جمله شرطیه، در اینجا محذوفی دارد مانند: «لَا بَأْسَ بِهِ» یا «فَلَکُمْ ذَلِکَ» و تعبیر «فَإِخْوَانُكُمْ» به منزله دلیلی بر آن است.

اصلاح کنید، و اگر زندگی و اموال آنها با زندگی و اموال شما مخلوط گردد مشکلی نیست، در صورتی که نظر شما اصلاح باشد، و بسان یک برادر، با آنها رفتار کنید.

آن گاه اضافه می کند: «خداوند مفسد را از مصلح می شناسد» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ).

آری، او از نیات همه شما آگاه است، و آنها که قصد سوء استفاده از اموال یتیمان دارند، و با آمیختن اموال آنها با اموال خود، به حیف و میل اموال یتیمان می پردازند را از دلسوزان پاکدل واقعی می شناسد.

و در پایان آیه، می فرماید: «خداوند اگر بخواهد می تواند کار را بر شما سخت بگیرد و شما را به زحمت اندازد (و در عین دستور دادن به سرپرستی یتیمان، دستور دهد که اموال آنها را به کلی از اموال خود جدا سازید، ولی خداوند هرگز چنین نمی کند) زیرا او توانا و حکیم است» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). (۱)

نکته ها:

۱ - رابطه احکام چهارگانه بالا

همان گونه که ملاحظه کردید، چهار سؤال در دو آیه فوق، درباره مسأله «شراب»، «قمار»، «انفاق» و «یتیمان»، همراه پاسخ آنها آمده است، ذکر این چهار سؤال و جواب، با یکدیگر ممکن است، به این جهت باشد که واقعاً مردم گرفتار این چهار مسأله و درگیر با آنها بودند، لذا پی در پی درباره این چهار

۱ - «أَعْتَتَكُمْ» از ماده «عَنَت» در اصل به معنی وقوع در امر خوفناک است. و به گفته «معجم مقاییس اللغة» در اصل به معنی هرگونه مشقت است.

موضوع سؤال می کردند (توجه داشته باشید «یَسْئَلُونَكَ» فعل مضارع و دلیل بر استمرار است). این احتمال نیز وجود دارد که: ارتباط این سؤالات به خاطر آن است که هر چهار مورد به نحوی با مسایل مالی مربوط است، شراب و قمار، مایه تباهی اموال، و انفاق مایه شکوفائی آن و سرپرستی یتیمان، ممکن است مفید و یا مخرب باشد. دیگر این که: انفاق جنبه عمومی و همگانی و جنبه اخروی و اصلاح دارد، و شراب و قمار جنبه خصوصی و مادی و افساد دارد و اصلاح کار یتیمان نیز دارای هر دو جنبه عمومی و خصوصی است، و به این ترتیب، مصداق تفکر در دنیا و آخرت می باشد. و از اینجا رابطه خمر و میسر (شراب و قمار) نیز روشن می شود؛ زیرا هر دو مایه تباهی اموال، و فساد جامعه، و انواع بیماری های جسم و جان انسان هستند.

۲- زیان های نوشابه های الکلی

نوشابه های الکلی زیان های بسیاری دارد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:
الف - اثر الکل در عمر: یکی از دانشمندان مشهور غرب اظهار می دارد هر گاه از جوانان ۲۱ ساله تا ۲۳ ساله معتاد به مشروبات الکلی، ۵۱ نفر بمیرند در مقابل از جوان های غیر معتاد ده نفر هم تلف نمی شوند.
دانشمند مشهور دیگری ثابت کرده است که جوان های بیست ساله که انتظار می رود پنجاه سال عمر کنند در اثر نوشیدن الکل بیشتر از ۳۵ سال عمر نمی کنند.
بر اثر تجربیاتی که کمپانی های «بیمه عمر» کرده اند ثابت شده است عمر

- معتادان به الکل نسبت به دیگران ۲۵ الی ۳۰ درصد کمتر است.
- آمار نشان می دهد: حدّ متوسط عمر معتادان به الکل در حدود ۳۵ الی ۵۰ سال است، در صورتی که حدّ متوسط عمر، با رعایت نکات بهداشتی از ۶۰ سال به بالا است.
- ب - اثر الکل در نسل: کسی که در حین انعقاد نطفه، مست باشد ۳۵ درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می کند، و اگر زن و مرد هر دو مست باشند، صددرصد عوارض حاد در بچه ظاهر می شود، برای این که به اثر الکل در فرزندان بهتر توجه شود آماری را در اینجا می آوریم:
- کودکانی که زودتر از وقت طبیعی به دنیا آمده اند از پدران و مادران الکی ۴۵ درصد، از مادران الکی ۳۱ درصد، و از پدران الکی ۱۷ درصد، بوده اند.
- کودکانی که هنگام تولد توانائی زندگی را ندارند، از پدران الکی ۶ درصد، و از مادران الکی ۴۵ درصد.
- کودکانی که کوتاه قد بوده اند از پدران و مادران الکی ۷۵ درصد و از مادران الکی ۴۵ درصد بوده است.
- کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی بوده اند از مادران و از پدران الکی نیز ۷۵ درصد بوده است.
- ج - اثر الکل در اخلاق: در شخص الکی عاطفهء خانوادگی و محبت نسبت به زن و فرزند ضعیف می شود به طوری که مکرر دیده شده پدرانی فرزندان خود را با دست خود کشته اند.
- د - زیان های اجتماعی الکل: طبق آماری که «انستیتوی» پزشکی قانونی شهر «نیون» در سال ۱۹۶۱ تهیه نموده است، جرایم اجتماعی الکلیست ها از این قرار است:

مرتکبین قتل های عمومی ۵۰ درصد.

ضرب و جرح ها در اثر نوشیدن الکل ۸ / ۷۷ درصد.

سرقت های مربوط به الکلیست ها ۵ / ۸۸ درصد.

جرایم جنسی مربوط به الکلی ها ۸ / ۸۸ درصد، می باشد.

این آمار نشان می دهد: اکثریت قاطع جنایات و جرایم بزرگ در حال مستی روی می دهد.

هـ- زیان های اقتصادی مشروبات الکلی: یکی از روان پزشک های معروف می گوید:

متأسفانه حکومت ها حساب منافع و عایدات مالیاتی شراب را می کنند، ولی حساب بودجه های هنگفت دیگری را که صرف ترمیم مفاسد شراب می شود، نکرده اند، اگر دولت ها حساب های ازدیاد بیماری های روحی را در اجتماع، خسارت های جامعه منحط، و اتلاف وقت های گران بها، و تصادفات رانندگی در اثر مستی، و فساد نسل های پاک، و تنبلی و بی قیدی و بی کاری، و عقب ماندن فرهنگ و زحمات و گرفتاری های پلیس، و پرورشگاه ها جهت سرپرستی اولاد الکلی ها و بیمارستان ها، و تشکیلات دادگستری برای جنایات آنها و زندان ها برای مجرمین از الکلی ها، و دیگر خسارت های ناشی از می گساری را یک جا بکنند، خواهند دانست در آمدی که به عنوان عوارض و مالیات شراب عاید می گردد، در برابر خسارت نامبرده هیچ است.

به علاوه نتایج اسف انگیز صرف مشروبات الکلی را تنها با دلار و پول نمی توان سنجید، زیرا مرگ عزیزان، و به هم خوردن خانواده ها، و آرزوهای بر باد رفته و فقدان مغزهای متفکر انسانی، به هیچ وجه قابل مقایسه با پول نمی باشد.

خلاصه، ضررهای الکل آن قدر زیاد است که به گفته یکی از دانشمندان:

اگر دولت‌ها ضمانت کنند درِ نیمی از می‌خانه‌ها را ببندند می‌توان ضمانت کرد که از نیمی از بیمارستان‌ها و تیمارستان‌ها بی‌نیاز شویم.

از آنچه گفته شد، معنی آیه مورد بحث، به خوبی روشن می‌گردد که اگر در تجارت مشروبات الکلی، سودی برای بشر باشد و یا فرضاً چند لحظه بی‌خبری و فراموش کردن غم‌ها برای او سودی محسوب شود، زیان آن به درجات بیشتر، وسیع‌تر و طولانی‌تر است به طوری که این دو با هم قابل مقایسه نیستند.

۳ - آثار شوم قمار

کمتر کسی را می‌توان یافت که از زیان‌های گوناگون قمار بی‌خبر باشد، برای توضیح بیشتر گوشه‌ای از عواقب شوم و خانمان‌برانداز آن را به طور فشرده یادآور می‌شویم:

الف - قمار بزرگ‌ترین عامل هیجان: کلیه روان‌شناسان و دانشمندان پسیکولوژی، معتقدند: هیجان‌ات روانی عامل اصلی بسیاری از بیماری‌هاست، مثلاً کم‌شدن ویتامین‌ها، زخم معده، جنون و دیوانگی، بیماری‌های عصبی روانی به صورت خفیف و حاد و مانند آنها در بسیاری از موارد ناشی از هیجان می‌باشند، و قمار، بزرگ‌ترین عامل پیدایش هیجان است تا آنجا که یکی از دانشمندان «امریکا» می‌گوید:

در هر سال در این کشور فقط دو هزار نفر در اثر هیجان قمار می‌میرند، و به طور متوسط قلب یک «پوکر باز» (یک نوع بازی قمار) متجاوز از صد بار در دقیقه می‌زند، قمار، گاهی سکت قلبی و مغزی نیز ایجاد می‌کند، و قطعاً عامل پیری زودرس خواهد بود.

به علاوه به گفته دانشمندان، شخصی که مشغول بازی قمار است، نه تنها

روح وی دستخوش تشنج است بلکه تمام جهازات بدن او در یک حالت فوق العاده به سر می برند، یعنی ضربان قلب، بیشتر می شود، مواد قندی در خون او می ریزد، در ترشحات غدد داخلی اختلال حاصل می شود، رنگ صورت می پرد، دچار بی اشتهایی می شود، و پس از پایان قمار، به دنبال یک جنگ اعصاب و حالت بحرانی به خواب می رود، و غالباً برای تسکین اعصاب و ایجاد آرامش در بدن متوسل به الکل و سایر مواد مخدر می شود، که در این صورت زیان های ناشی از آن را نیز باید به زیان های مستقیم قمار اضافه کرد.

از زبان دانشمندان دیگری می خوانیم: قمارباز، انسانی مریض است که دائماً احتیاج به مراقبت روانی دارد، فقط باید سعی کرد به او فهماند که یک خلأ روانی وی را به سوی این عمل ناهنجار سوق می دهد، تا در صدد معالجه خویش بر آید.

ب - رابطه قمار با جنایات: یکی از بزرگ ترین مؤسسات آمارگیری جهانی ثابت کرده است: ۳۰ درصد جنایت ها با قمار رابطه مستقیم دارد، و از عوامل به وجود آمدن ۷۰ درصد جنایات دیگر نیز بشمار می رود.

ج - ضررهای اقتصادی قمار: در طول سال، میلیون ها بلکه میلیاردها از ثروت مردم جهان در این راه از بین می رود، گذشته از ساعات زیادی که از نیروی انسانی در این راه تلف می شود، و حتی نشاط کار مداوم را در ساعات دیگر سلب می کند، مثلاً در گزارش ها چنین آمده است: در شهر «مونت کارلو» که یکی از مراکز معروف قمار در دنیا است، یک نفر در مدت ۱۹ ساعت قمار بازی ۴ میلیون تومان ثروت خود را از دست داد، وقتی درهای قمارخانه بسته شد یک راست به جنگل رفت، و با یک گلوله مغز خویش را متلاشی، و به زندگی خود خاتمه داد، گزارش دهنده اضافه می کند: جنگل های «مونت کارلو»

بارها شاهد خودکشی این پاک بازها بوده است.

د - زیان های اجتماعی قمار: بسیاری از قماربازان به علت این که گاهی برنده می شوند و در یک ساعت ممکن است هزاران تومان سرمایه دیگران را به جیب خود بریزند، حاضر نمی شوند تن به کارهای تولیدی و اقتصادی بدهند، در نتیجه چرخ های تولید و اقتصاد به همان نسبت لنگ می شود، و درست اگر دقت کنیم می بینیم، تمام قماربازان و عائله آنان سربار اجتماع هستند، و بدون این که کمترین سودی به این اجتماع برسانند از دست رنج آنها استفاده می کنند، و گاهی هم که در بازی قمار باختند، برای جبران آن دست به سرقت می زنند. خلاصه زیان های ناشی از قمار به حدی است که حتی بسیاری از کشورهای غیر مسلمان آن را قانوناً ممنوع اعلام داشته اند، اگر چه عملاً به طور وسیع آن را انجام می دهند. مثلاً انگلستان در سال ۱۸۵۳، امریکا در سال ۱۸۵۵، شوروی در سال ۱۸۵۴ و آلمان در سال ۱۸۷۳ قمار را ممنوع اعلام نمودند.

در پایان این بحث، اشاره به این موضوع جالب به نظر می رسد، طبق آماری که بعضی از محققان تهیه کرده اند جیب بری ۹۰ درصد، فساد اخلاق ۱۰ درصد، ضرب و جرح ۴۰ درصد، جرایم جنسی ۱۵ درصد، طلاق ۳۰ درصد و خودکشی ۵ درصد، معلول قمار است. اگر بخواهیم یک تعریف جامعی برای قمار، تهیه کنیم، باید بگوییم: قمار یعنی قربانی کردن مال و شرف برای به دست آوردن مال غیر به خدعه و تزویر و احیاناً به عنوان تفریح و نرسیدن به هیچ کدام.

تا اینجا به ضررهای جبران ناپذیر «خمر و میسر» (شراب و قمار) توجه شد و لازم است به یک نکته دیگر نیز توجه کنیم، و آن این که: چرا خداوند به هنگام

سرزنش و نهی از شراب خواری به منافع آن اشاره کرده است، در حالی که می دانیم منافع آنها در برابر زیان آنها بسیار ناچیز است.

ممکن است نکته آن این باشد که: اولاً در عصر جاهلیت (مانند عصر ما) معامله شراب و بهره برداری از قمار، بسیار رواج داشت و اگر به این موضوع اشاره نمی شد، شاید بعضی از کوتاه فکران تصور می کردند، مسأله به صورت یک جنبه بررسی شده.

به علاوه، همیشه افکار انسان بر محور سود و زیان دور می زند، و برای نجات او از چنگال مفساد اخلاقی بزرگ باید از همین منطق استفاده کرد.

ضمناً آیه مورد بحث، به پاره ای از گفته های پزشکان که مشروبات الکلی را در مبارزه با بعضی از بیماری ها مفید می دانند، نیز عملاً پاسخ گفته است که: این گونه منافع اجتماعی هیچ گاه با زیان های ناشی از آن قابل مقایسه نیست، یعنی اگر روی یک بیماری اثر مثبت داشته باشد، ممکن است سرچشمه بیماری های خطرناک تری گردد، و این که در پاره ای از روایات وارد شده که خداوند، در مشروبات الکلی شفا نیافریده است، شاید اشاره به همین حقیقت باشد.

۴ - اعتدال در مسأله انفاق

با این که انفاق از مهمترین مسائلی است که اسلام و قرآن، روی آن تکیه کرده، ولی با این حال اجازه نمی دهد، بی حساب و افراطی باشد.

آن چنان که زندگی انفاق کننده را دچار نابسامانی کند، آیه فوق، بنابر بعضی از تفاسیر، ناظر به همین معنی است، و نیز می تواند اشاره به این حقیقت باشد که بعضی از افراد، برای شانه خالی کردن از زیر بار این دستور مهم اسلامی، غالباً نیازهای خودشان را مطرح می کنند، قرآن می گوید: بسیاری از شما اضافات و

زوایدی از زندگی خود دارید حداقل از آنها انتخاب کنید و انفاق نمائید.

۵ - اندیشه در همه چیز

جمله «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» درس مهمی به مسلمانان می آموزد که آنها هیچ کاری را چه در زندگی مادی و چه در زندگی معنوی، بدون فکر و اندیشه انجام ندهند، حتی تبیین آیات الهی برای بندگان نیز برای برانگیختن اندیشه ها و حرکت به سوی تفکر است، و چه بیچاره هستند مردمی که نه کارهای دینی شان روی فکر و اندیشه است، و نه کارهای دنیایشان.

۲۲۱ - وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَهْمُ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ
وَلَوْ أَغْنَيْتِكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ
خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا
إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ترجمه:

۲۲۱ - و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید؛ زیرا) کنیز با ایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او،) شما را به شگفتی آورد. آنها دعوت به سوی آتش می کنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد؛ شاید متذکر شوند!

شأن نزول:

شخصی به نام «مرثد» که مرد شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مأمور شد که از «مدینه» به «مکه» برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد، وی به قصد انجام فرمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وارد «مکه» شد، در آنجا با زن زیبایی به نام «عناق» که در زمان جاهلیت او را می شناخت برخورد نمود، آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد، اما «مرثد» که مسلمان شده بود تسلیم

خواسته او نشد، آن زن تقاضای ازدواج نمود «مرثد» گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، او پس از انجام مأموریت خود به «مدینه» بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رساند این آیه نازل شد و بیان داشت زنان مشرک و بت پرست، شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند. (۱)

تفسیر:

ازدواج با مشرکان ممنوع است

مطابق شأن نزولی که در بالا آمد، این آیه نیز در واقع پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است، می فرماید: «با زنان مشرک و بت پرست، مادام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید» (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ).

پس از آن در یک مقایسه، می افزاید: «کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند زیبایی او شما را به اعجاب وادارد» (وَلَا مَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أُعْجِبَتْكُمْ). درست است که ازدواج با کنیزان (مخصوصاً کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبایی دارند و نه مال) در عرف مردم جالب و پسندیده نیست، به خصوص این که در مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد.

ولی ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان، سنگین تر می کند؛ چرا که هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان،

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۶۷، ذیل آیه مورد بحث (مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق) - «درّ المنثور»، جلد ۱، صفحه ۲۵۶ (دار المعرفه، چاپخانه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق).

این نکته نیز قابل ذکر است که این شأن نزول در مورد آیه ۳ سوره «نور» نیز وارد شده است (تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۲، صفحه ۱۶۸، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق - «درّ المنثور»، جلد ۵، صفحه ۲۰).

دار المعرفه، چاپخانه الفتح جده، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق).

مربی فرزندان او و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد، با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، مبادله کرد.

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته، می فرماید: «دختران خود را نیز به مردان بت پرست - مادامی که ایمان نیاورده اند - ندهید (هر چند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید؛ زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به اعجاب آورد» (وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ).

بنابراین، همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است، حتی غلامان باایمان بر آنها ترجیح و اولویت دارند، و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهراً با شخصیت کافر برتر و شایسته تر، بلکه مسأله در این بخش از حکم، سخت تر و مشکل تر است؛ چرا که تأثیر شوهر بر زن معمولاً از تأثیر زن بر شوهر بیشتر است.

سپس دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه ها بیان می کند، می فرماید: «آنها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می کنند، در حالی که خدا (مؤمنانی که مطیع فرمان او هستند) را با فرمان خود دعوت به بهشت و آمرزش می کند» (أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ).

و در پایان آیه می افزاید: «و آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند» (وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

نکته ها:

۱ - فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

چنان که دیدیم آیه فوق، در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم، چنین می شود: ازدواج، پایه اصلی تکثیر نسل، پرورش، تربیت فرزندان و گسترش جامعه است، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان، فوق العاده مؤثر است. از یک سو، آثار قطعی وراثت، و از سوی دیگر، آثار قطعی تربیت در طفولیت؛ زیرا نوزادان، بعد از تولد غالباً در دامن پدر و مادر پرورش می یابند و در سال هائی که سخت شکل پذیرند، زیر نظر آنها هستند.

از سوی سوم، شرک، خمیر مایه انواع انحرافات، و در واقع آتش سوزانی است، هم در دنیا و هم در آخرت، لذا قرآن اجازه نمی دهد مسلمانان، خود یا فرزندانشان را در این آتش بیفکنند. از این گذشته، مشرکان که افراد بیگانه از اسلامند، اگر از طریق ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می شود. ولی این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می کنند، اما راه به روی آنها باز است، می توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند، و به اصطلاح کُفُو آنها در مسأله ازدواج شوند.

ضمناً واژه «نکاح» در لغت، هم به معنی آمیزش جنسی آمده، هم به معنی عقد ازدواج، و در اینجا منظور، عقد ازدواج است، هر چند «راغب» در «مفردات» می گوید: «نکاح» در اصل، به معنی عقد است، سپس مجازاً در آمیزش جنسی به کار رفته است.

۲ - مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه «مشرک» در قرآن، غالباً به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسران معتقدند: مشرک شامل سایر کفار مانند یهود، نصارا و مجوس (و به طور کلی اهل کتاب) نیز می شود؛ زیرا هر کدام از این طوائف برای خداوند شریکی قائل شدند، نصارا قائل به خدایان سه گانه (ثلیث) و مجوس قائل به خدایان دوگانه اهور مزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، غزیر را فرزند خدا می دانستند، ولی این عقائد گر چه شرک آور است اما با توجه به این که در آیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته اند، و با توجه به این که یهود و نصارا و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می شود: منظور قرآن از مشرک، همان بت پرست است.

حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که: در ضمن وصایای خود فرمود: «مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید»، (۱) شاهد این مدعی است؛ چرا که به طور مسلم اهل کتاب از «جزیره العرب» اخراج نشدند، بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن، با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

۳ - این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند: حکم آیه فوق، منسوخ شده و ناسخ آن آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (۲) می باشد، که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.

۱ - «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ» («بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحات ۵۳۰ و ۵۳۱).
 گر چه در برخی از روایات آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) سفارش به اخراج مشرکان و اهل کتاب نموده است («وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۳۲، حدیث ۲۰۱۴۷، آل البیت - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۱،
 صفحه ۱۰۲، حدیث ۱۲۵۳۳ - ۲، آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۸۴، و جلد ۱۸،
 صفحه ۱۴۴).

۲ - مائده، آیه ۵.

این تصور از آنجا پیدا شده که گمان کرده اند: آیه مورد بحث، ازدواج با همه کفار را تحریم کرده، بنابراین آیه ۵ سوره «مائده» که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم می باشد (یا مخصوص آن است).

ولی با توجه به آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد، معلوم می شود: این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد، نه کفار اهل کتاب، مانند یهود و نصارا، (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب، نیز قرائنی در آیه و روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که نشان می دهد: منظور فقط ازدواج موقت است).

* * *

۴ - تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر، در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند، و آن این که: آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند، و در این آیات، دوازده حکم در این رابطه بیان شده است:

- ۱ - حکم ازدواج با مشرکان.
- ۲ - تحریم نزدیکی در حال حیض.
- ۳ - حکم قَسَم به عنوان مقدمه ای برای مسأله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش آمیزش نکند).
- ۴ - حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق.
- ۵ - عده نگه داشتن زنان مطلقه.
- ۶ - عدد طلاق ها.
- ۷ - نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی.
- ۸ - حکم شیر دادن نوزادان.

- ۹ - عده زنی که شوهرش وفات کرده.
- ۱۰ - خواستگاری از زن قبل از تمام شدن عده او.
- ۱۱ - مهر زنان مطلقه قبل از دخول.
- ۱۲ - حکم متعه (هدیه دادن) به زن بعد از وفات شوهر، یا طلاق گرفتن و این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می دهد مسأله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است، و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است. (۱)

۲۲۲ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أذىً فَأَعْتَزَلُوا النِّسَاءَ فِي
 الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ
 أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ
 ۲۲۳ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ
 وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۲۲۲ - و از تو، درباره حیض سؤال می کنند، بگو: چیز زیانبار و آلوده ای است؛ از این رو در حالت قاعدگی، از زنان کناره گیری کنید! و با آنها نزدیکی ننمایید، تا پاک شوند. و هنگامی که پاک شدند! از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آنها آمیزش کنید! خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

۲۲۳ - زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند، پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنها آمیزش کنید. و (سعی نمائید با پرورش فرزندان صالح) اثر نیکی برای خود، از پیش بفرستید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان، بشارت ده!

شأن نزول:

زنان در هر ماه، به مدت حداقل سه روز، و حداکثر ده روز، قاعده می شوند و آن عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتب فقه آمده از رحم زن خارج می گردد، زن را در چنین حال «حائض» و آن خون را خون «حیض»

می گویند: آئین کنونی یهود و نصارا احکام ضد یکدیگر در مورد آمیزش مردان با چنین زنانی دارند که برای هر کس حالت استفهام ایجاد می نماید.

جمعی از یهود می گویند: معاشرت مردان با این گونه زنان مطلقاً حرام است هر چند به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اطاق باشد، مثلاً می گویند: جائی که زن حائض بنشیند مرد نباید بنشیند، اگر نشست باید لباس خود را بشوید و الا نجس است، و نیز اگر در رختخواب او بخوابد لباس و بدن را باید شستشو دهد.

به طور خلاصه زن را در این مدت، یک موجود ناپاک و لازم الاجتناب می دانند. در مقابل این گروه، نصارا هستند که می گویند: هیچ گونه فرقی میان حالت حیض زنان و غیر حیض نیست، همه گونه معاشرت حتی آمیزش جنسی، با آنان بی مانع است!

مشرکان عرب به خصوص آنها که در «مدینه» زندگی می کردند، کم و بیش به خلق و خوی یهود، انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می کردند و در زمان عادت ماهیانه از آنها جدا می شدند، همین اختلاف در آئین و افراط و تفریط های غیر قابل گذشت، سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این باره سؤال کنند، در پاسخ آنان این آیه نازل شد. (۱)

۱ - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۵۱ (کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ - ق) - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۴۳۸، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲، صفحه ۱۲۰، ذیل آیه مورد بحث - «سنن بیهقی»، جلد ۲، صفحه ۱۲، حدیث ۱۵۳۱.

تفسیر:

حکم زنان در عادت ماهیانه

در نخستین آیه، به سؤالی برخورد می‌کنیم و آن درباره عادت ماهیانه زنان است، می‌فرماید: «درباره (خون) حیض از تو سؤال می‌کنند، بگو چیز زیان‌آوری است» (وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ).

و بلافاصله می‌افزاید: «حال که چنین است از زنان در حالت قاعدگی کناره‌گیری نمائید، و با آنها آمیزش جنسی نکنید تا پاک شوند» (فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ).

«ولی هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده با آنها آمیزش کنید که خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد» (فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ).

«مَحِيض» مصدر میمی و به معنی عادت ماهیانه است، در «معجم مقاییس اللغة»، آمده است: این واژه، در اصل به معنی خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام «سَمْرَه»، (سپس به عادت ماهیانه زنان اطلاق شده است) ولی در تفسیر «فخر رازی» آمده که: «حَيْض» در اصل، به معنی سیل است، و لذا هنگامی که سیل جریان پیدا کند، گفته می‌شود: حاض السَّيْلُ، و حوض را نیز به همین مناسبت حوض، می‌گویند که آب به سوی آن جریان پیدا می‌کند. اما از گفته «راغب» در «مفردات» عکس این استفاده می‌شود که: این واژه در اصل، به معنی همان خون عادت است (سپس به معانی دیگر اطلاق شده).

در هر حال، منظور در اینجا، همان خون است که قرآن، آن را «أَذَى» (چیز آلوده یا زیان‌آور) معرفی کرده است، و در حقیقت این جمله، فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان را در حالت قاعدگی که در جمله بعد آمده است

بیان می کند؛ زیرا آمیزش در چنین حالتی، علاوه بر این که تنفرآور است، زیان های بسیاری به بار می آورد که طب امروز نیز، آن را اثبات کرده، از جمله:

احتمال عقیم شدن مرد و زن، و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب بیماری های آمیزشی (مانند سفلیس و سوزاک) و نیز التهاب اعضاء تناسلی زن، و وارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد و غیر اینها که در کتب طب آمده است، لذا پزشکان، آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند.

منشأ پیدایش خون حیض، مربوط به احتقان و پر خون شدن عروق رحم، سپس پوسته، پوسته شدن مخاط آن، و جریان خون های موجود است، ترشح خون مزبور، ابتدائاً نامنظم و بی رنگ است، ولی به زودی سرخ رنگ و منظم می شود و در اواخر کار بار دیگر کم رنگ و نامرتب می گردد. (۱)

اصولاً خونی که هنگام عادت ماهیانه دفع می شود، خونی است که هر ماه در عروق داخلی رحم، برای تغذیه جنین احتمالی جمع می گردد؛ زیرا می دانیم رحم زن در هر ماه تولید یک تخمک می کند، و مقارن آن عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملو از خون می شود.

اگر در این موقع که تخمک وارد رحم می شود، اسپرم که نطفه مرد است در آنجا موجود باشد، تشکیل نطفه و جنین می دهد و خون های موجود در عروق رحم صرف تغذیه آن می شود، در غیر این صورت، بر اثر پوسته، پوسته شدن مخاط رحم، و شکافتن جدار رگ ها، خون موجود خارج می شود و این همان خون حیض است، و از اینجا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می آید؛ زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خون ها هیچ گونه

۱ - اقتباس از «اعجاز قرآن»، صفحات ۵۵ و ۵۶.

آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می بیند. جمله «يَطْهَرُنَّ» به گفته بسیاری از مفسران به معنی پاک شدن زنان از خون حیض است، و اما جمله «فَإِذَا تَطَّهَّرْنَ» را بسیاری به معنی غسل کردن گرفته اند، بنابراین، طبق جمله اول، به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جمله دوم، تا غسل نکند جایز نیست. (۱)

بر این اساس آیه خالی از ابهام نیست، ولی با توجه به این که جمله دوم تفسیری است بر جمله اول و نتیجه آن - لذا با فاء تفریع عطف شده - به نظر می رسد که «تَطَّهَّرْنَ» نیز به معنی پاک شدن از خون است، بنابراین، با پاک شدن از عادت، آمیزش مجاز است، به خصوص این که در آغاز آیه هیچ سخنی از وجوب غسل در میان نبود و این همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده اند که بعد از پاک شدن از خون حتی قبل از غسل، آمیزش جنسی جایز است، ولی بدون شک، بهتر این است که بعد از غسل باشد. جمله مِنْ حَيْثُ أَمَرَكَمُ اللَّهُ: «از آن طریق که خداوند دستور داده» می تواند تأکیدی بر جمله قبل باشد، یعنی فقط در حال پاکی زنان، آمیزش جنسی داشته باشید، نه در غیر این حالت. و ممکن است مفهوم وسیع تر و کلی تری از آن استفاده کرد، یعنی بعد از پاک شدن نیز، آمیزش باید در چهار چوب فرمان خدا باشد، این فرمان می تواند فرمان تکوینی پروردگار یا فرمان تشریحی او باشد؛ زیرا خداوند برای بقای نوع انسان، جاذبه مخصوصی در میان دو جنس مخالف، نسبت به یکدیگر قرار داده، و به همین دلیل، آمیزش جنسی لذت خاصی برای هر دو طرف دارد.

ولی مسلّم است، که هدف نهایی، بقاء نسل بوده، و این جاذبه و لذت،

۱ - دومی مفهوم شرط، و اولی مفهوم غایت است.

مقدمه آن است، روی این اصل لذت جنسی باید، تنها در مسیر بقای نسل قرار گیرد، و به همین جهت استمناء، لواط و مانند آن، نوعی انحراف از این فرمان تکوینی و ممنوع است. و نیز ممکن است مراد، امر تشریعی باشد، یعنی بعد از پاک شدن زنان از عادت ماهانه، باید جهات حلال و حرام را در حکم شرع در نظر بگیرد.

بعضی نیز گفته اند: مفهوم این جمله ممنوع بودن آمیزش جنسی با همسران از غیر طریق معمولی می باشد، ولی با توجه به این که در آیات گذشته سخنی از این مطلب در میان نبوده، این تفسیر مناسب به نظر نمی رسد. (۱)

در آیه دوم، اشاره زیبایی به هدف نهایی آمیزش جنسی کرده، می فرماید: «همسران شما محل بدرافشانی شما هستند» (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ).

«بنابراین هر زمان بخواهید می توانید با آنها آمیزش نمائید» (فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ).

در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده اند، این تشبیه، ممکن است برای بعضی سنگین آید که: چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر، چنین تعبیری کرده است در حالی که نکته باریکی در این تشبیه نهفته شده، در حقیقت قرآن می خواهد ضرورت وجود زن در اجتماع انسانی را نشان دهد که، زن وسیله اطفاء شهوت و هوسرانی مردان نیست، بلکه وسیله ای است برای حفظ حیات نوع بشر، این سخن در برابر آنها که نسبت به جنس زن، همچون یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می نگرند، هشدار می محسوب می شود.

۱ - توجه داشته باشید «حَيْثُ» هم به عنوان ظرف مکان، و هم به عنوان ظرف زمان، آمده است، و در اینجا می تواند اشاره به زمان مجاز بودن آمیزش جنسی، یعنی زمان پاکی باشد.

«حَرْثٌ» مصدر است و به معنی بذرافشانی است و گاهی به خود مزرعه نیز اطلاق می شود. «أُنّی» از اسماء شرط است و غالباً به معنی «متی» که به معنی زمان است استعمال می شود، و در این صورت آن را «أُنّی» زمانیه می گویند، و گاهی نیز به معنی مکان است، مانند آنچه در آیه ۳۷ سوره «آل عمران» آمده: قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا فَالْتِ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: «زکریا گفت: ای مریم! این غذا (ی بهشتی) را از کجا آورده ای؟، گفت: از نزد خدا».

اگر «أُنّی» در آیه فوق، زمانیه باشد، توسعه زمانی مسأله آمیزش جنسی را بیان می کند، یعنی در هر ساعتی از شب و روز مجاز هستید و اگر مکانیه باشد، توسعه در مکان و چگونگی انواع آمیزش است.

این احتمال، نیز وجود دارد که: اشاره به هر دو جنبه باشد، و به این ترتیب، دو همسر می توانند هرگونه، و در هر زمان و مکان، از لذت جنسی بهره گیرند، (جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).

سپس در ادامه آیه می افزاید: «با اعمال صالح و پرورش فرزندان صالح، آثار نیکی برای خود از پیش بفرستید» (وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ).

اشاره به این که هدف نهایی از آمیزش جنسی، لذت و کامجویی نیست بلکه باید از این موضوع، برای ایجاد و پرورش فرزندان شایسته، استفاده کرد، و آن را به عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش فرستاد.

این سخن هشدار می دهد که: باید در انتخاب همسر، اصولی را رعایت کنید که به این نتیجه مهم، یعنی تربیت فرزندان صالح و نسل شایسته انسانی، منتهی شود.

در حدیثی نیز از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ أُمَّلُهُ

إِلَّا عَنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَهُ جَارِيَةٌ وَعِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ:

«هنگامی که انسان می میرد امید او جز از سه چیز قطع می شود: صدقات جاریه (اموالی که از منافع آن مرتباً بهره گیری می شود) و علمی که از آن سود می برند و فرزند صالحی که برای او دعا می کند».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِمَنِ الْأَجْرُ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أُجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ سُنَّةٌ هَدَى سَنَهَا وَ كَانَ تُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ وُلْدٌ صَالِحٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ:

«هیچ گونه اجر و پاداشی بعد از مرگ به دنبال انسان نمی آید مگر سه چیز: صدقه جاریه ای که در حیات خود فراهم ساخته و بعد از مرگش ادامه دارد (مانند بناهای خیر) و سنت هدایت گری که آن را بر قرار کرده و بعد از مرگ او به آن عمل می کنند، و فرزند صالحی که برای او استغفار کند».(۲)

همین مضمون در روایات متعدد دیگری نیز وارد شده است، و در بعضی از روایات، شش موضوع ذکر شده که اولین آنها فرزند صالح است.(۳)

به این ترتیب، فرزندان صالح در کنار آثار علمی و تألیف کتاب های هدایت کننده و تأسیس بناهای خیر همچون مسجد، بیمارستان و کتابخانه قرار گرفته اند.

و در پایان آیه، دستور به تقوا می دهد، می فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد، و به مؤمنان بشارت دهید» بشارت رحمت الهی

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۲ - «مستدرک»، جلد ۱۲، صفحه ۲۳۰، و جلد ۱۴، صفحه ۴۵ (چاپ آل البيت) - «مجمع البيان»، جلد ۱، صفحه ۳۲۱، ذیل آیات مورد بحث (جلد ۲، صفحه ۸۹، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق).

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۹۴، حدیث ۴ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۷۴، و جلد ۱۹، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲ (چاپ آل البيت) - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۵۶ (دار الکتب الاسلامیة).

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۹۳، حدیث ۲، و جلد ۶۸، صفحه ۲۵۷، و جلد ۱۰۰، صفحات ۶۴ و ۱۸۱ - «خصال» شیخ صدوق، جلد ۱، صفحه ۳۲۳ (انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ هـ.ق).

و سعادت و نجات در سایه تقوا (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ). از آنجا که مسأله آمیزش جنسی، مسأله ای است مهم، و با پرجاذبه ترین غرایز انسان سر و کار دارد، خداوند در این جمله های آخر، مؤمنان را به دقت در این امر، و پرهیز از هر گونه گناه و انحراف، دعوت فرموده و به آنها هشدار می دهد: بدانید: همگی به ملاقات پروردگار خواهید شتافت و تنها راه نجات، ایمان و تقوای در سایه ایمان است.

نکته ها:

۱ - رفتار اقوام پیشین با زنان

چنان که اشاره شد، اقوام پیشین در مورد زنان هنگام عادت ماهیانه، عقائد مختلفی داشتند: یهود فوق العاده سخت گیری می کردند و در این ایام به کلی از زنان در همه چیز جدا می شدند، در خوردن و آشامیدن و مجلس و بستر، و در تورات کنونی احکام شدیدی در این باره دیده می شود. (۱)

و به عکس آنها، مسیحیان هیچ گونه محدودیت و ممنوعیتی برای خود، در برخورد با زنان، در این ایام، قائل نبودند، و اما بت پرستان عرب، دستور و سنت خاصی نزد آنها در این زمینه یافت نمی شد، ولی ساکنان «مدینه» و اطراف آن، بعضی از آداب یهود را در این زمینه اقتباس کرده بودند، و در معاشرت با زنان در حال حیض، سختگیری هائی داشتند، در حالی که سایر عرب چنین نبودند، و

۱ - در باب ۱۵ از سفر «لاویان» تورات، چنین می خوانیم: «اگر زنی صاحبه جریان باشد و جریان از بدنش خون حیض باشد، تا هفت روز جدا خواهد بود و هر کس او را مس کند تا به شام ناپاک باشد. و هر چیزی که وقت جدا ماندنش بر آن بخوابد ناپاک و هر چه که بر آن نشسته باشد ناپاک باشد. و هر کسی که بسترش را لمس نماید لباس خود را بشوید و خویشتن را با آب شستشو دهد و تا به شام ناپاک باشد...» و احکام دیگری از این قبیل.

حتی شاید آمیزش جنسی را در این حال جالب می دانستند، و معتقد بودند: اگر فرزندی نصیب آنها شود بسیار خون ریز خواهد بود، و این از صفات بارز و مطلوب، نزد اعراب بادیه نشین خون ریز بود. (۱)

۲ - جمع بین طهارت و توبه

ذکر طهارت و توبه در کنار یکدیگر در آیات فوق ممکن است اشاره به این باشد که طهارت، مربوط به پاکیزگی ظاهر، و توبه اشاره به پاکیزگی باطن است. این احتمال نیز وجود دارد که طهارت در اینجا به معنی آلوده نشدن به گناه بوده باشد، یعنی خداوند، هم کسانی را که آلوده به گناه نشده اند دوست دارد و هم کسانی که بعد از آلودگی توبه کنند، و در زمره پاکان در آیند.

ضمناً اشاره به مسأله توبه در اینجا ممکن است ناظر به این باشد که بعضی بر اثر فشار غریزه جنسی، نمی توانستند خویشتن داری کنند و بر خلاف امر خدا به گناه آلوده می شدند، سپس از عمل خود نادم شده و ناراحت می گشتند، برای این که راه بازگشت را به روی خود بسته نبینند و از رحمت حق مأیوس نشوند، طریق توبه را به آنها نشان می دهد. (۲)

۱ - اقتباس از تفسیر «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۲۰۸، ذیل آیه مورد بحث - در کتاب «انیس الاعلام»، جلد ۲، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ نیز شرح مبسوطی با ذکر مدارک در این باره آمده است.

۲ - درباره حقیقت «توبه» و شرائط آن، ذیل آیه ۱۷ سوره «نساء»، و آیه ۵ سوره «نور»، بحث خواهیم کرد.

۲۲۴ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ

النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

۲۲۵ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ

قُلُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ

ترجمه:

۲۲۴ - خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! و برای این که نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید!) و خداوند شنوا و داناست.
۲۲۵ - خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید، مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دل های شما (به اختیار) کسب کرده، مؤاخذه می کند. و خداوند، آمرزنده و بردبار است.

شان نزول:

میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نام «عبدالله بن رواحه» اختلافی روی داد، او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کار آنها هیچ گونه دخالتی نکند و در این راه گامی بر ندارد. آیه فوق نازل شد، و این گونه سوگندها را ممنوع و بی اساس قلمداد کرد. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»،

جلد ۳، صفحه ۹۷، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر:

تا می توانید سوگند نخورید

چنان که در شأن نزول خواندیم: دو آیه فوق ناظر به سوء استفاده از مسأله سوگند است، و مقدمه ای محسوب می شود برای بحث آیات آینده، که از «ایلاء» و سوگند در مورد ترک آمیزش جنسی با همسران سخن می گوید.

در نخستین آیه می فرماید: «خدا را در معرض سوگندهای خود - برای ترک نیکی و تقوا و اصلاح در میان مردم - قرار ندهید و (بدانید) خدا شنوا و دانا است» سخنان شما را می شنود و از نیات شما آگاه است (وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً

لَا يُمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). (۱)

ولی بعضی در تفسیر آیه گفته اند: منظور این است: خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید و برای این که نیکی کنید و اصلاح پیشه سازید و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمائید) که خداوند دانا و شنوا است، یعنی حتی برای کارهای نیک، اعم از کوچک و بزرگ، قسم یاد نکنید، و نام خدا را کوچک ننمایید، و به این ترتیب سوگند یاد کردن جز در مواردی که هدف مهمی در کار باشد عملی نامطلوب است.

این موضوع در احادیث زیادی نیز به چشم می خورد، از جمله این که در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: وَلَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَلَا كَاذِبِينَ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ: «هیچ گاه سوگند به خدا یاد نکنید چه راستگو باشید، چه دروغگو، زیرا خداوند سبحان می فرماید: خدا را در معرض

۱ - مطابق این تفسیر کلمه «لا» در تقدیر است و در اصل «لَيْلًا تَبَرُّوا» بوده است، و این معنی با شأن نزول کاملاً سازگار است، این احتمال نیز وجود دارد که «عُرْضَةً» به معنی مانع باشد، یعنی سوگند به نام خدا را مانع انجام کار نیک و اصلاح در میان مردم قرار ندهید (در واقع تقدیر چنین می شود: «لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ بِسَبَبِ إِيْمَانِكُمْ حَاجِزًا أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا» ولی توجیه اول، مناسب تر به نظر می رسد.

سوگندهای خود قرار ندهید». (۱)

احادیث متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است. (۲)

در این صورت، تناسب آن با شأن نزول چنین است که سوگند یاد کردن در کارهای خوب عملی پسندیده نیست تا چه رسد به این که کسی سوگند یاد کند کارهای خوب را ترک کند.

نکته:

«ایمان» جمع «یمین» به معنی سوگند است، و «عُرْضَه» (بر وزن غرفه) به معنی در معرض قرار گرفتن چیزی است، مثلاً جنسی را که به بازار برای فروش می برند و در معرض معامله قرار می دهند، عُرْضَه می نامند، گاهی به موانع نیز، عرضه اطلاق می شود، زیرا در معرض انسان و بر سر راه او قرار دارد.

در آیه بعد، برای تکمیل این مطلب که قسم نباید مانع کار خیر شود می فرماید: «خداوند شما را به خاطر سوگندهائی که بدون توجه یاد می کنید مؤاخذه نخواهد کرد» (لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ).

«اما به آنچه دل های شما کسب کرده (و سوگندهائی که از روی اراده و اختیار یاد می کنید) مؤاخذه می کند، و خداوند آمرزنده و دارای حلم است» (وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

۱ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۴۳۴ (دار الکتب الاسلامیه) - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۱۸، احادیث ۸۳۳ و ۸۳۷ (مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۱۶، حدیث ۵ (جلد ۲۳، صفحه ۱۹۸، چاپ آل البیت).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۱۸، احادیث ۸۳۲ و ۸۳۴ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۱۵ به بعد (جلد ۲۳، صفحه ۱۹۷ به بعد، چاپ آل البیت) - کتاب «الایمان»، باب ۱، «بابُ كَرَاهَةِ الْيَمِينِ الصَّادِقَةِ وَ عَدَمِ تَحْرِيمِهَا».

در این آیه، خداوند به دو نوع سوگند اشاره کرده است: نوع اول قَسَم های لغو است که هیچ گونه اثری ندارد و نباید به آن اعتنا کرد، این نوع قَسَم ها آنهایی است که مردم بدون توجه، تکیه کلام خود قرار می دهند و به آن عادت کرده اند و در هر کاری «لا و الله» (نه به خدا قسم...) یا «بلی و الله» (آری به خدا سوگند...) می گویند، این نوع قَسَم ها را قَسَم لغو می نامند.

زیرا لغو در لغت به تمام کارها و سخنانی گفته می شود که دارای هدف مشخصی نیست، یا از روی اراده و تصمیم سر نمی زند.

بنابراین، سوگندهائی که انسان در حال غضب (در صورتی که غضب سبب بیرون رفتن از حال عادی شود) یاد می کند، جزء قَسَم های لغو است و طبق آیه فوق، خداوند مؤاخذه ای بر این گونه قَسَم ها نمی کند و نباید به آن ترتیب اثر داد (هر چند انسان باید خود را چنان تربیت کند که این گونه سوگندها را نیز کنار بگذارد)، به هر حال این گونه قَسَم ها واجب العمل نیست و مخالفت آن کفاره ندارد؛ زیرا از روی اراده و تصمیم نیست.

جمله «وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ» می تواند اشاره ای به این معنی بوده باشد.

نوع دوم سوگندهائی است که از روی اراده و تصمیم انجام می گیرد و به تعبیر قرآن قلب انسان آن را کسب می کند، این گونه قَسَم معتبر است و باید به آن پایبند بود، و مخالفت با آن، هم گناه دارد، و هم موجب کفاره می شود، مگر در مواردی که بعداً اشاره خواهد شد، این همان است که در سوره «مائده» آیه ۸۹ از آن تعبیر به «ما عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ» شده است، یعنی سوگندهائی که از روی اراده محکم کرده اید.

نکته:

سوگندهای بی اعتبار

قَسَم یاد کردن از نظر اسلام کار خوبی نیست، ولی در عین حال حرام نمی باشد، و اگر به خاطر هدف های مهم تربیتی و اجتماعی و اصلاحی انجام گیرد ممکن است واجب یا مستحب گردد، اما با این حال یک سلسله از سوگندهاست که از نظر اسلام به کلی بی اعتبار است، از جمله:

۱ - سوگندهائی که به غیر نام خدا باشد، حتی قسم خوردن به نام پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی(علیهم السلام) واجب العمل نیست، یعنی اگر کسی به غیر نام خدا قَسَم یاد کند ملزم به انجام آن نمی باشد و مخالفت آن کفاره ندارد.

۲ - سوگندهائی که برای انجام کار حرام یا مکروه، یا ترک واجب و مستحب باشد آن هم اعتباری ندارد، مثل این که کسی سوگند یاد کند: دین خود را نپردازد یا با بستگان خویش ترک رابطه کند، یا از اصلاح «ذات البین» خودداری نماید همان گونه که کراراً دیده شده، بعضی از اشخاص به سبب خاطره بدی که از یک اصلاح ذات البین پیدا می کنند، قَسَم یاد می کنند که هرگز سراغ چنین کاری نروند، به این گونه سوگندها نباید اعتنا کرد، هر چند با نام خدا باشد و یکی از تفسیرهای «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّعْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» همین است، ولی قَسَم هائی که به نام خدا باشد، و موضوع آن کار خوب یا لااقل کار مباحی است، وفا کردن به آن واجب است، و اگر کسی با آن مخالفت کند کفاره دارد.

کفاره آن اطعام ده مسکین یا لباس پوشاندن بر ده نفر نیازمند و یا آزاد کردن یک برده است (این معنی در آیه ۸۹ سوره «مائده» آمده است) و اکنون که برده وجود ندارد باید یکی از دو کار اول را انجام داد.

۲۲۶ لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاتُوا فَإِنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ رَحِيمٌ

۲۲۷ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۲۶ - کسانی که زنان خود را «ایلاء» می نمایند (سوگند یاد می کنند که با آنها، آمیزش نمایند)، حق دارند چهار ماه انتظار بکشند؛ اگر بازگشت کنند، خداوند، آمرزنده و مهربان است.

۲۲۷ - و اگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن هم با شرایطش مانعی ندارد؛) خداوند شنوا و داناست.

تفسیر:

مبارزه با یک رسم زشت جاهلی

در دوران جاهلیت، زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت، برای جدایی، یا تحت فشار قرار دادن او، طرق زشتی وجود داشت که یکی از آنها «ایلاء» (۱) - به معنی سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی - بود، به این ترتیب، که هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد، سوگند یاد می کرد که با او همبستر نگردد، و با این راه غیر انسانی، همسر خود را در تنگنای شدیدی قرار می داد، نه او را رسماً طلاق می داد، تا آزادانه شوهر انتخاب کند، و

۱ - «ایلاء» از ماده «ألّو» آمده که به معنی قدرت نمایی و تصمیم است، و از آنجا که سوگند نمونه ای از آن می باشد، این واژه بر آن اطلاق شده است.

نه بعد از این سوگند حاضر می شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد. روشن است: مردان خود غالباً تحت فشار قرار نمی گرفتند، چون همسران متعددی داشتند. آیات مورد بحث، با این سنت غلط مبارزه کرده و طریق گشودن این سوگند را بیان می کند، می فرماید: «کسانی که از زنان خود ایلاء می کنند (سوگند یاد می کنند که با آنها آمیزش جنسی نمایند) حق دارند چهار ماه انتظار کشند» (لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ). این چهار ماه مهلت، برای این است که وضع خویش را با همسر خود روشن کنند و زن را از این نابسامانی، نجات دهند.

آن گاه می افزاید: «اگر (در این فرصت) تصمیم به بازگشت گرفتند، خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَإِنْ فَأْتُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). آری، خداوند گذشته او را در این مسأله و همچنین شکستن سوگند را بر او می بخشد، هر چند کفاره آن چنان که خواهیم گفت به قوت خود باقی است.

و در آیه بعد می افزاید: «و اگر تصمیم به جدائی گرفتند (آن هم با شرایطش مانعی ندارد) خداوند شنوا و دانا است» (وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). و هر گاه مرد هیچ یک از این دو راه را انتخاب نکند، یعنی نه به زندگی سالم زناشویی باز گردد، و نه زن را با طلاق رها سازد، در این جا حاکم شرع دخالت می کند، مرد را به زندان می اندازد و بر او سخت می گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه، مجبور شود یکی از دو راه را انتخاب کند و زن را از حال بلاتکلیفی

در آورد.

به این ترتیب، با این که اسلام حکم «ایلاء» (سوگند خوردن بر ترک آمیزش جنسی) را به کلی ابطال نکرده اما آثار سوء آن را از بین برده؛ زیرا به کسی اجازه نمی دهد، از این راه، همسرش را سرگردان سازد، و اگر می بینیم مدت چهار ماه به عنوان ضرب الاجل تعیین کرده، نه به خاطر این است که می توان از این طریق مقداری از حقوق زناشویی را باطل کرد، بلکه از این نظر است که آمیزش جنسی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است (البته این در صورتی است که زن بر اثر طول مدت به گناه نیفتد، لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه باشد لازم است این فاصله کمتر شود).

نکته ها:

۱ - ایلاء یک حکم استثنائی است

در آیات گذشته، سخن از سوگندهای لغو و بی اثر بود، و گفتیم هر سوگندی که برای کار خلافی باشد، جزء سوگندهای لغو و بیهوده است و شکستن آن هیچ محذوری ندارد و مطابق این حکم، باید سوگند بر ترک وظیفه زناشویی مطلقاً اثری نداشته باشد، در حالی که در اسلام برای آن کفاره قرار داده شده (۱) (همان کفاره شکستن قسم که در بحث سابق گفته شد) این در حقیقت مجازاتی است برای مردان لجوج تا به این شیوه ناجوانمردانه برای ابطال حقوق زن، متوسل نشوند و این کار را تکرار نکنند.

۱ - اگر مرد قبل از چهار ماه، آمیزش جنسی کند، کفاره آن مسلم و اجماعی است، و اگر بعد از چهار ماه باشد، این حکم در میان فقهاء مشهور است، هر چند بعضی، کفاره را در این صورت انکار کرده اند.

۲ - مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب

در غرب و سنت های جاهلی آنها نیز چیزی شبیه ایلاء وجود دارد که آن را جدائی جسمانی می نامند.

توضیح این که: از آنجا که طلاق در میان مسیحیان نیست، بعد از انقلاب کبیر فرانسه، یکی از راه هایی که برای جدائی میان زن و مردی که حاضر نبودند با هم زندگی کنند، تصویب شد، جدائی جسمی بود و آن این بود که:

زن و مرد موقتاً از هم جدا شده و در خانه های جداگانه زندگی می کردند (وظیفه انفاق از سوی مرد و تمکین از سوی زن ساقط می شد، ولی رابطه ازدواج بر قرار بود) با این حال، نه مرد می توانست همسر دیگری اختیار کند و نه زن می توانست شوهر نماید، مدت این جدائی ممکن بود تا سه سال ادامه پیدا کند، بعد از این مدت ناچار بودند جدائی را رها ساخته و با هم زندگی کنند. (۱)

گر چه دنیای غرب، این جدائی را تا سه سال اجازه می دهد، ولی اسلام اجازه نمی دهد بیش از چهار ماه این وضع نابسامان ادامه یابد، مرد باید بعد از این مدت، وضع خود را روشن سازد، و اگر سرپیچی کند، حکومت اسلامی می تواند او را تحت فشار شدید قرار دهد تا کار را یکسره کند.

۳ - اوصاف الهی در پایان هر آیه

قابل توجه این که در بسیاری از آیات قرآن، اوصافی از خداوند، پایانگر بحث ها است، این اوصاف همیشه رابطه مستقیمی با محتوای آیه دارد، و چنان نیست که انتخاب آن بدون رابطه نزدیکی صورت گرفته باشد.

از جمله در آیات مورد بحث، هنگامی که سخن از ایلاء و تصمیم بر

۱ - «حقوق زن در اسلام و اروپا».

شکستن این قسم گناه آلود می گوید، آیه با جمله «عَفُورٌ رَحِيمٌ» ختم می شود، اشاره به این که این حرکت صحیح، سبب می شود گذشته گناه آلود، مشمول غفران رحمت الهی گردد، و هنگامی که سخن از تصمیم بر طلاق در میان است، روی اوصاف «سَمِيعٌ عَلِيمٌ» تکیه می شود، یعنی خداوند سخنان شما را می شنود و از انگیزه طلاق و جدائی آگاه است، و شما را بر طبق آن جزا می دهد.

۲۲۸ وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ
يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي
عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

۲۲۸ - زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند!
(عده نگه دارند) و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند برای آنها حلال نیست که آنچه را
خدا در رحم هایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای باز گرداندن آنها (زندگی
زنشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که خواهان اصلاح باشند. و برای
زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان
برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است.

تفسیر:

عده، یا حریم ازدواج؟

در آیه قبل، سخن از طلاق به میان آمده و در این بخش، سخن از احکام طلاق و آنچه مربوط
به آن است، که در مجموع پنج حکم بیان شده:

نخست، درباره عده می فرماید: «زنان مطلقه باید به مدت سه بار عادت ماهانه و پاک شدن
انتظار بکشند» (وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ).

«قُرُوء» جمع «قُرء» (بر وزن قفل) هم به معنی عادت ماهیانه و هم پاک شدن

از آن آمده، ولی این دو معنی را می توان در یک مفهوم کلی جمع کرد و آن انتقال از یکی از دو حالت به حالت دیگر است، «راغب» در «مفردات» معتقد است: «قُرء» در حقیقت، اسم برای داخل شدن از حالت حیض، به پاکی است، و چون هر دو عنوان در آن مطرح است، گاهی بر حالت حیض و گاهی به پاکی اطلاق می شود.

از بعضی از روایات و بسیاری از کتب لغت نیز استفاده می شود که «قُرء» به معنی جمع است (۱) و چون در حالت پاکی زن، خون عادت در وجود او جمع می شود، این واژه به پاکی اطلاق شده است.

به هر حال، در روایات متعددی، تصریح شده: منظور از «ثَلَاثَةُ قُرُوءٍ» که حدّ عدّه است سه مرتبه پاک شدن زن از خون حیض است. (۲)

و از آنجا که طلاق باید در حال پاکی - که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد - انجام گیرد، این پاکی یک مرتبه محسوب می شود، و هنگامی که بعد از آن دو بار، عادت ببیند و پاک شود، به محض این که پاکی سوم به اتمام رسید و لحظه ای عادت شد، عدّه تمام شده و ازدواج او در همان حالت جایز است.

ولی علاوه بر روایات، این حقیقت را از خود آیه نیز می توان استفاده کرد زیرا: اولاً «قُرء» دو جمع دارد، یکی «قُرُوء»، دیگری «أُقراء»، و بعضی تصریح کرده اند «قُرء» به معنی پاکی، جمعش «قُرُوء»، و «قُرء» به معنی حیض، جمعش

۱ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۲، صفحه ۴۱، و جلد ۱۵، صفحات ۳۱۸ و ۳۷۵ (چاپ آل البیت) - «کافی»،

جلد ۶، صفحه ۹۹، حدیث ۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحات ۱۸۷ و ۲۰۲ (چاپ آل البیت) - «فقه الرضا»، صفحه ۲۴۵ (کنگره امام رضا، ۱۴۰۶ هـ.ق).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۱۱۶، حدیث ۲۸۱۵۸ (چاپ آل البیت).

«أُقْرَاء» است بنابراین، «قُرُوء» در آیه فوق به معنی ایام پاکی زن می باشد، نه ایام حیض. (۱)

ثانیاً، همان گونه که در بالا اشاره شد، «قُرُوء» در اصل، به معنی جمع شدن است، و جمع شدن با حالت طهر و پاکی، تناسب بیشتری دارد؛ زیرا در این حالت خون در رحم تدریجاً جمع می گردد، و در هنگام عادت، بیرون می ریزد و پراکنده می شود. (۲)

دومین حکم، این است: «و اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم آنان آفریده، کتمان کنند» (وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

قابل توجه این که: مسأله آغاز و پایان ایام عدّه را که معمولاً خود زن می فهمد نه دیگری بر عهده او گذارده، و گفتار او را سند قرار داده، لذا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می فرماید: قَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى النِّسَاءِ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ الْحَيْضَ وَالطُّهُرَ وَالْحَمْلَ: «خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده، عادت ماهانه، پاک شدن و حامله بودن». (۳)

از آیه فوق، نیز می توان این معنی را اجمالاً استفاده کرد؛ زیرا می فرماید: برای زن جایز نیست آنچه را خداوند در رحم او آفریده، کتمان کند، و بر خلاف واقع سخن گوید، یعنی سخن او مورد قبول است.

جمله «مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ» به گفته جمعی از مفسران، دو معنی می تواند داشته باشد: «فرزند» و «عادت ماهانه»؛ زیرا هر دو را خداوند در رحم زن آفریده است، یعنی نباید حمل خود را مخفی کند و بگوید به عادت ماهانه

۱ - «قاموس اللغة»، ماده قرء.

۲ - «لسان العرب»، ماده قرء.

۳ - «مجمع البيان»، جلد ۱، صفحه ۳۲۶، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۲۲۲، حدیث ۲۸۴۴۰ (چاپ آل البیت).

مبتلا می شود، تا مدت عدّه را کمتر کند (زیرا عدّه زن باردار وضع حمل است) و در مورد عادت ماهانه، چه از نظر شروع، و چه از نظر پایان، نیز نباید خلاف گوئی کند، استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی رسد.

سومین حکمی که از آیه استفاده می شود، این است: شوهر در عدّه طلاق رجعی، حق رجوع دارد، می فرماید: «همسران آنها برای رجوع به آنها (و از سر گرفتن زندگی مشترک) در مدت عدّه (از دیگران) سزاوارترند، هر گاه خواهان اصلاح باشند» (وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا). (۱)

در واقع در موقعی که زن، در عدّه طلاق رجعی است، شوهر می تواند بدون هیچ گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سر گیرد، با هر سخن و یا عملی که به قصد بازگشت باشد، این معنی حاصل می شود، متنها با جمله «إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» این حقیقت را بیان کرده که، باید هدف از رجوع و بازگشت، اصلاح باشد، نه همچون دوران جاهلیت که مردان با سوء استفاده از این حق، زنان را تحت فشار قرار داده و در حالتی میان شوهر داشتن و مطلقه بودن، نگه می داشتند.

این حق، در صورتی است که راستی از کار خود پشیمان شده و بخواهد به طور جدی، زندگی خانوادگی را از سر گیرد، و هدفش ایجاد ضرر و بلا تکلیف ساختن زن نباشد. ضمناً از این که در ذیل آیه، مسأله رجوع مطرح شده، استفاده می شود: حکم نگه داشتن عدّه در آغاز آیه، نیز مربوط به این گروه از زنان است، و به تعبیر دیگر، آیه به طور کلی از طلاق رجعی، سخن می گوید، بنابراین مانعی ندارد که

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «بُعُولَةٌ» جمع «بُعُولٌ» (بر وزن نعل) به معنی شوهر است، و بعضی گفته اند: به زن و شوهر هر دو اطلاق می شود (تفسیر کبیر، جلد ۶، صفحه ۹۳) و گاه گفته شده: از این واژه، نوعی معنی برتری فهمیده می شود.

بعضی از اقسام طلاق، اصلاً عدّه نداشته باشد.

سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته، می فرماید: «و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنها است، حقوق شایسته ای قرار داده شده» (وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ). به گفته مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، این جمله از کلمات عجیب، جالب و جامعی است که فواید بسیاری را در بر دارد (۱) و در واقع بحث را به مسائل مهمتری فراتر از طلاق و عدّه کشانیده، و به مجموعه حقوق زناشویی مردان و زنان، اشاره می کند، می گوید: «همان طور که برای مرد حقوقی بر عهده زنان گذارده شده، همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظف به رعایت آنها؛ زیرا در اسلام هرگز حق یک طرفه نیست، و همیشه به صورت متقابل می باشد».

واژه «مَعْرُوف» که به معنی کار نیک، شناخته شده، معقول و منطقی است، در این سلسله آیات، دوازده بار تکرار شده (از آیه مورد بحث تا ۲۴۱) تا هشدار می دهد به مردان و زنان باشد که هرگز از حق خود، سوء استفاده نکنند، بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر، در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند.

و سرانجام در پنجمین حکم می فرماید: «و مردان بر آنها برتری دارند» (وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْنَهُنَّ دَرَجَةٌ).

که در حقیقت، تکمیلی است بر آنچه درباره حقوق متقابل زن و مرد قبلاً گفته شد، و مفهومی این است: مسأله عدالت میان زن و مرد، به این معنی نیست که آنها در همه چیز برابرند و باید همراه یکدیگر گام بردارند، و آیا راستی لازم است آن دو، در همه چیز مساوی باشند؟!

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۳۲۷، ذیل آیه مورد بحث.

با توجه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد، پاسخ این سؤال روشن می‌شود: جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده، و به همین دلیل، احساسات متفاوتی دارد، قانون آفرینش، وظیفه حساس مادری و پرورش نسل های نیرومند را بر عهده او گذارده، لذا سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است، در حالی که طبق این قانون، وظایف خشن و سنگین تر اجتماعی بر عهده جنس مرد گذارده شده، و سهم بیشتری از تفکر به او اختصاص یافته.

بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم باید پاره ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه، مقاومت و تحمل شدائد دارد بر عهده مردان گذارده شود، و وظایفی که عواطف و احساسات بیشتری را می‌طلبد بر عهده زنان، از همین رو مدیریت خانواده بر عهده مرد، و معاونت آن بر عهده زن گذارده شده است و در عین حال این، مانع از آن نخواهد بود که زنان در اجتماع، کارها و وظایفی را که با ساختمان جسم و جان آنها می‌سازد، عهده دار شوند، و در کنار انجام وظیفه مادری، وظایف حساس دیگری را نیز انجام دهند.

و نیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و دانش و تقوا، گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته تر باشند.

این که بعضی از غرب زدگان اصرار دارند این دو جنس را در همه چیز مساوی قلمداد کنند، اصراری است که با واقعیت ها هرگز نمی‌سازد، و مطالعات مختلف علمی آن را انکار می‌کند، حتی در جوامعی که شعار مساوات و برابری در تمام جهات، همه جا را پر کرده، عملاً غیر آن دیده می‌شود، مثلاً مدیریت سیاسی و نظامی تمام جوامع بشری - جز در موارد استثنائی - همه در دست مردان است، حتی در جوامع غربی که شعار اصلی شعار، مساوات است، این

معنی به وضوح دیده می شود.

به هر حال، قوانینی همچون بودن حق طلاق، یا رجوع در عده یا قضاوت به دست مردان، (جز در موارد خاصی که به زن، یا حاکم شرع حق طلاق داده می شود) از همین جا سرچشمه می گیرد، و نتیجه مستقیم همین واقعیت است.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»، تنها نظر به مسأله رجوع در عده طلاق دارد. (۱)

ولی روشن است این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا قبل از آن یک قانون کلی درباره حقوق زن و رعایت عدالت، به صورت «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» بیان شده، سپس جمله مورد بحث به صورت یک قانون کلی دیگر به دنبال آن قرار گرفته است.

و بالاخره در پایان آیه می خوانیم: «خداوند توانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

و در واقع پاسخی است برای آنها که در این زمینه ایراد می گیرند، و اشاره ای است به این که حکمت و تدبیر الهی، ایجاب می کند: هر کس در جامعه به وظایفی بپردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است، و با ساختمان جسم و جان او هماهنگ است، حکمت خداوند ایجاب می کند در برابر وظایفی که بر عهده زنان گذارده، حقوق مسلمی قرار گیرد، تا تعادلی میان وظیفه و حق برقرار شود.

نکته ها:

۱ - عده، وسیله ای برای صلح و بازگشت

گاهی در اثر عوامل مختلف، زمینه روحی به وضعی در می آید که پدید آمدن یک اختلاف جزئی و نزاع کوچک، حس انتقام را آن چنان شعله‌ور می سازد که فروغ عقل و وجدان را خاموش می کند.

و غالباً تفرقه های خانوادگی در همین حالات رخ می دهد. اما بسیار می شود اندک مدتی که از این کشمکش گذشت، زن و مرد به خود آمده پشیمان می شوند خصوصاً از این جهت که می بینند با متلاشی شدن کانون خانواده، در مسیر ناراحتی های گوناگونی قرار خواهند گرفت. اینجاست که آیه مورد بحث می گوید: زن ها باید مدتی عده نگه دارند و صبر کنند تا این امواج زودگذر بگذرد و ابرهای تیره نزاع و دشمنی از آسمان زندگی آنان پراکنده شوند، مخصوصاً با دستوری که اسلام درباره خارج نشدن زن از خانه در طول مدت عده، داده است حسن تفکر در او برانگیخته می شود، و در بهبود روابط او با شوهر کاملاً مؤثر است و لذا در سوره «طلاق» آیه ۱ می خوانیم: لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ... لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أُمُراً: «آنان را از منزلشان خارج نسازید... چه می دانید شاید خدا گشایشی رساند و صلحی پیش آید».

غالباً به خاطر آوردن لحظات گرم و شیرین قبل از طلاق، کافی است که مهر و صمیمیت از دست رفته را باز آورد و فروغ ضعیف گشته محبت را تقویت کند.

۲ - عده، وسیله حفظ نسل

یکی دیگر از فلسفه های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است.

راست است که یک بار دیدن عادت ماهانه معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه دیده شده، زن در عین بارداری عادت ماهیانه را در آغاز حمل می بیند، از این رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده زن سه بار عادت ماهیانه ببیند و پاک شود، تا به طور قطع عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند ازدواج مجدد کند. البته عده فواید دیگری هم دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

۳- حق و وظیفه، جدائی ناپذیرند

در اینجا قرآن به یک اصل اساسی اشاره کرده است، و آن این که هر جا «وظیفه ای» وجود دارد در کنار آن «حقی» هم ثابت است، یعنی وظیفه هرگز از حق جدا نیست، مثلاً پدر و مادر و وظایفی در برابر فرزندان خود دارند، همین سبب می شود که حقوقی نیز به گردن آنها داشته باشند.

یا این که قاضی موظف است برای بسط و تعمیم عدالت حد اکثر کوشش را بنماید، در مقابل، حقوق فراوانی هم برای او قرار داده شده است، این موضوع حتی در مورد پیامبران و امت ها نیز ثابت است.

در آیه مورد بحث نیز، اشاره به این حقیقت شده، می فرماید: به همان اندازه که زنان وظایفی دارند حقوقی هم برای آنها قرار داده شده است و از تساوی این «حقوق» با آن «وظایف» «اجرای عدالت» در حق آنان عملی می گردد.

عکس این معنی نیز ثابت است که اگر برای کسی حقی قرار داده شده، در مقابل وظایفی هم به عهده او خواهد بود، لذا نمی توانیم کسی را پیدا کنیم که حقی در موردی داشته باشد، بدون این که وظیفه ای بر دوش او قرار گیرد.

۴ - سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ

زن در طول تاریخ، جریان پر ماجرا و دردآلودی دارد که از مهمترین مباحث «جامعه‌شناسی» روز به شمار می‌رود، به طور کلی، دوران زندگی زن را به دو دوره می‌توان تقسیم کرد: نخست دوران ما قبل تاریخ که امروز اطلاع صحیحی از وضع زن در آن دوره، در دست ما نیست، و شاید در آن دوران از حقوق طبیعی بیشتری برخوردار بوده است. با شروع تاریخ بشر، نوبت به دوره دوم رسید، در این دوره، در بعضی از جوامع زن به عنوان یک شخصیت غیر مستقل در کلیه حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شناخته می‌شد، و این وضع در پاره‌ای از کشورها تا قرون اخیر ادامه داشت، این طرز تفکر درباره زن حتی در قانون مدنی به اصطلاح مترقی فرانسه، هم دیده می‌شود که به عنوان نمونه به چند ماده از موادی که درباره روابط مالی زوجین سخن می‌گوید اشاره می‌شود:

«از ماده ۲۱۵ و ۲۱۷ استفاده می‌گردد: زن شوهردار نمی‌تواند بدون اجازه و امضای شوهر خود هیچ عمل حقوقی را انجام دهد و هر گونه معامله برای او محتاج به اذن شوهر است» (البته در صورتی که شوهر نخواهد از قدرتش سوء استفاده کرده و بدون علت موجه، از اجازه دادن امتناع ورزد).

«طبق ماده ۱۲۴۲ شوهر حق دارد به تنهایی در دارائی مشترک بین زن و مرد هر گونه تصرف که بخواهد بکند و اجازه زن هم لازم نیست» (البته با این قید که هر معامله‌ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن لازم نیست).

و از این بالاتر «در ماده ۱۴۲۸ حق اداره کلیه اموال اختصاصی زن هم به مرد

محول شده» (البته با این قید که در هر گونه معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد، موافقت و امضای زن نیز لازم است). (۱)

در محیط پیدایش اسلام، یعنی حجاز نیز قبل از ظهور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با زن همان معامله انسان وابسته غیر مستقل می شد، رفتار آنها شباهت زیادی به بشرهای نیمه وحشی داشت؛ زیرا به وضع رسوا و ننگینی از زن بهره برداری می کردند.

زن در محیط آنها آن چنان بی اراده و بی اختیار بود که گاهی جهت ارتزاق صاحب خود، در معرض کرایه قرار می گرفت، محرومیت از تمدن، و ابتلای به فقر آنها را گرفتار خشونت عجیبی کرده بود که جنایت معروف «وَأُدَّ» (زنده به گور کردن) را در مورد آنها مرتکب می شدند.

۵ - مرحله نوین در زندگی زن

با ظهور اسلام، و تعلیمات ویژه آن، زندگی زن وارد مرحله نوینی گردید که با دو مرحله گذشته، فاصله زیادی داشت در این دوره دیگر مستقل شد و از کلیه حقوق فردی، اجتماعی و انسانی برخوردار گردید، پایه تعلیمات اسلام در مورد زن همان است که در آیات مورد بحث می خوانیم: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، یعنی زن همان اندازه که در اجتماع وظایف سنگینی دارد حقوق قابل توجهی نیز داراست، اسلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می بیند، لذا هر دو را در یک صف قرار داده و با خطاب های «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» مخاطب ساخته.

۱ - «حقوق زن در اسلام و اروپا».

برنامه های تربیتی، اخلاقی و علمی را برای آنها لازم کرده است و با آیاتی مثل: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» (۱)

وعده برخوردار شدن از سعادت کامل به هر دو جنس داده، و با آیاتی مانند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲) می گوید: هر کدام از زن و مرد می توانند به دنبال انجام برنامه های اسلام و وظایف الهی به تکامل معنوی و مادی برسند و به حیاتی «طیب» و پاکیزه که سراسر سعادت و نور است، گام نهند.

اسلام، زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل و آزاد می داند و قرآن با آیاتی نظیر: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (۳) و یا «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (۴) این آزادی را برای عموم افراد اعم از زن و مرد، بیان می دارد و لذا در برنامه های مجازاتی هم می بینم در آیاتی مثل: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (۵) و مانند آن هر دو را به مجازات واحدی محکوم می کند.

از طرفی چون استقلال، لازمه اراده و اختیار است لذا اسلام این استقلال را در کلیه حقوق اقتصادی می آورد. و انواع و اقسام ارتباطات مالی را برای زن بلامانع دانسته و او را مالک درآمد و سرمایه های خویش می شمارد، در سوره «نساء» آیه ۳۲ می خوانیم: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ».

با توجه به لغت «اكتساب» که بر خلاف «كسب» برای به دست آوردن مالی

۱ - غافر، آیه ۴۰.

۲ - نحل، آیه ۹۷.

۳ - مدثر، آیه ۳۸.

۴ - فصلت، آیه ۴۶ - جاثیه، آیه ۱۵.

۵ - نور، آیه ۲.

است که نتیجه اش متعلق به شخص به دست آورنده است،(۱) و همچنین با در نظر گرفتن قانون کلی: *الْأَنْسُ مُسْأَلُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ*: «همه مردم بر اموال خویش مسلطند»(۲) به دست می آید چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذارده و تفاوتی بین زن و مرد نگذاشته است. خلاصه آن که زن در اسلام، یک رکن اساسی اجتماع به شمار می رود و هرگز نباید با او معامله یک موجود فاقد اراده، وابسته و نیازمند به قیّم، نمود.

* * *

۶ - مساوات یا عدالت؟

تنها مطلبی که باید به آن توجه داشت (و در اسلام به آن توجه خاصی شده) ولی بعضی روی یک سلسله احساسات افراطی و حساب نشده آن را انکار می کنند مسأله تفاوت های روحی و جسمی زن و مرد و تفاوت وظایف آنها است. ما هر چه را انکار کنیم این حقیقت را نمی توانیم انکار نمائیم که: بین این دو جنس، هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی تفاوت زیادی است که ذکر آنها در کتب مختلف ما را از تکرار آنها بی نیاز می سازد، و خلاصه همه آنها این است: چون زن پایگاه وجود و پیدایش انسان است و رشد نونهالان در دامن او انجام می پذیرد، همان طور که جسماً متناسب با حمل، پرورش و تربیت نسل های بعد آفریده شده از نظر روحی هم سهم بیشتری از عواطف و احساسات دارد.

۱ - به کتاب «مفردات راغب» رجوع شود - البته این نکته در مواردی است که لغت کَسَب و اِكْتِسَاب در برابر هم آمده باشد.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۷۲، حدیث ۷ - «عوالی اللالی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۲، حدیث ۹۹ و

صفحه ۴۵۷، حدیث ۱۹۸ - «نهج الحق»، صفحات ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۵۰۴ - و در تمام کتب فقهی به آن استدلال شده است.

با وجود این اختلافات دامنه دار، آیا می توان گفت: زن و مرد باید در تمام شئون، همراه یکدیگر گام برداشته، و در تمام کارها صد در صد مساوی باشند.
مگر نه این است که: باید طرفدار عدالت در اجتماع بود؟
آیا عدالت غیر از این است که: هر کس به وظیفه خود پرداخته و از مواهب و مزایای وجودی خویش بهره مند گردد؟

بنابراین، آیا دخالت دادن زن در کارهایی که خارج از تناسب روحی و جسمی اوست، بر خلاف عدالت نمی باشد؟!

اینجاست که می بینیم: اسلام در عین طرفداری از عدالت، مرد را در پاره ای از کارهای اجتماعی که به خشونت و یا دقت بیشتری نیازمند است، مانند: سرپرستی کانون خانه و...مقدم داشته، و مقام معاونت را به زن واگذار کرده است.

یک «خانه» و یک «اجتماع» هر کدام احتیاج به مدیر دارند و مسأله مدیریت در آخرین مرحله خود، باید به یک شخص منتهی گردد، و گرنه کشمکش و هرج و مرج برقرار خواهد شد.

با این وضع، آیا بهتر است مرد برای این کار نامزد گردد یا زن؟

همه محاسبات دور از تعصب، می گوید وضع ساختمانی مرد ایجاب می کند مدیریت خانواده به عهده او نهاده شود و زن «معاون» او گردد.

گر چه جمعی اصرار دارند این واقعیت ها را نادیده بگیرند، ولی وضع زندگی، حتی در جهان امروز و حتی در کشورهای که به زنان آزادی و مساوات کامل داده اند، نشان می دهد: عملاً مطلب همان است که در بالا گفته شد، اگر چه در سخن خلاف آن گفته شود!

۲۲۹ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْنًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ترجمه:

۲۲۹ - طلاق، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه)، باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد. و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید؛ مگر این که دو همسر، بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است.

شأن نزول:

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می دهد و سپس رجوع می کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد - و در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند و حدی برای آن نبود - هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رسید آیه فوق نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار

داد.(۱)

تفسیر:

یا زندگی زناشویی معقول یا جدائی شایسته!

در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون «عده» و «رجوع» برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدائی و تفرقه است، ولی بعضی از تازه مسلمانان مطابق دوران جاهلیت، از آن سوء استفاده می کردند، و برای این که همسر خود را تحت فشار قرار دهند، پی در پی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عده، رجوع می کردند، و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می دادند.

آیه فوق نازل شد، و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد، می فرماید: «طلاق (منظور طلاق است که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است» (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ). و پس از آن می افزاید: «در هر یک از این دو بار، یا باید همسر خود را به طور شایسته نگاهداری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود» (فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ).

بنابراین، طلاق سوم، رجوع و بازگشتی ندارد، و هنگامی که دو نوبت کشمکش و طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت، باید کار را یکسره کرد، و به تعبیر دیگر، اگر در این دو بار، محبت و صمیمیت از دست رفته، بازگشت، می تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا در آید، در غیر این صورت، اگر زن را طلاق داد، دیگر حق رجوع به او ندارد، مگر با شرایطی که در

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۲۹ (جلد ۲، صفحه ۱۰۳، مؤسسه الاعلمی

للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - (این شأن نزول در تفسیر «کبیر»، «قرطبی» و «روح المعانی» نیز، ذیلاً به مورد بحث آمده است).

آیه بعد، خواهد آمد.

باید توجه داشت، «امساک» به معنی نگهداری، و «تسریح» به معنی رها ساختن است، و جمله «تسریح باحسان» بعد از جمله «الطلاق مرتان» اشاره به طلاق سوم می کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف و اخلاق، از هم جدا می سازد.

در روایات متعددی آمده است که منظور از «تسریح باحسان» همان طلاق سوم است. (۱) بنابراین، منظور از جدا شدن توأم با احسان و نیکی، این است که: حقوق آن زن را بپردازد و بعد از جدائی، ضرر و زیانی به او نرساند، و پشت سر او سخنان نامناسب نگوید، و مردم را به او بدبین نسازد، و امکان ازدواج مجدد را از او نگیرد.

بر این اساس همان گونه که نگاهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیت، همراه باشد، جدائی نیز باید توأم با احسان گردد.

و لذا در ادامه آیه می فرماید: «برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنها داده اید پس بگیرید» (وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا).

از این رو، شوهر نمی تواند هنگام جدائی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است باز پس گیرد، و این یک مصداق جدائی بر پایه احسان است (در سوره «نساء»، آیات ۲۰ و ۲۱، این حکم به طور مشروح تر بیان شده است که شرح آن خواهد آمد).

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیع تر از «مهر» دانسته و گفته اند:

۱ - تفسیر «عباشی»، جلد ۱، صفحه ۱۱۶ (چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ هـ ق) - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۳، صفحه ۵۰۲ (انتشارات جامعه مدرسین) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۵۳، صفحه ۲۷، و جلد ۱۰۰، صفحه ۳۰۲، و جلد ۱۰۱، صفحات ۱۵۱ و ۱۵۵.

چیزهای دیگری را که به او بخشیده است نیز باز پس نمی گیرد. (۱)
 جالب توجه این که در مورد رجوع و آشتی تعبیر به معروف، یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد شده، ولی در مورد جدائی تعبیر به احسان آمده است که چیزی بالاتر از معروف است، تا مرارت و تلخی جدائی را برای زن به این وسیله جبران نماید. (۲)
 در ادامه آیه به مسأله «طلاق خُلْع» اشاره کرده می گوید: تنها در یک فرض، باز پس گرفتن مهر مانعی ندارد، و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد، و «دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی حدود الهی را بر پا ندارند» (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

سپس می افزاید: «اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیة (عوضی) بپردازد» و طلاق بگیرد (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ).

در حقیقت، در اینجا سرچشمه جدائی، زن است، و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند، اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری انتخاب کند. قابل توجه این که: ضمیر در جمله «أَلَّا يُقِيمَا» به صورت تثنیه، اشاره به دو همسر آمده است و در جمله «فَإِنْ خِفْتُمْ» به صورت جمع مخاطب، این تفاوت ممکن است اشاره به لزوم نظارت حکام شرع بر این گونه طلاق ها باشد و یا اشاره به این که تشخیص عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی، به عهده زن و شوهر گذارده نشده است.

۱ - تفسیر «کبیر»، جلد ۶، صفحه ۹۹.

۲ - «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۲۳۴، ذیل آیه مورد بحث.

زیرا بسیار می شود که آنها بر اثر عصبانیت موضوعات کوچکی را دلیل بر عدم امکان ادامه زوجیت می شمردند. بلکه باید این مسأله از نظر عرف عام و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد، که در این صورت اجازه طلاق خُلَع داده شده است. و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده، اشاره کرده، می فرماید: «اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید و آنها که از آن تجاوز می کنند ستمگرانند» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

نکته ها:

۱ - لزوم تعدد مجالس طلاق

از جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» استفاده می شود: دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی شود، و باید در جلسات متعددی واقع شود، به خصوص این که تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد، شاید بعد از کشمکش اول صلح و صفا برقرار گردد. و اگر در مرحله نخست صلح و سازشی نشد، در دفعه دوم، ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلی مسدود می سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا می گرداند، و تعدد طلاق را عملاً بی اثر می کند.

این حکم از نظر شیعه مورد قبول است، ولی در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگر چه بیشتر آنان معتقدند، سه طلاق در یک مجلس، واقع می شود.

ولی نویسنده تفسیر «المنار» از «مسند احمد بن حنبل» و «صحیح مسلم»

(دو کتاب اصیل اهل سنت) نقل می کند: «این حکم که سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق بیشتر محسوب نمی شود از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تا دو سال از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است ولی در آن زمان، خلیفه دوم حکم کرد در یک مجلس سه طلاق واقع می گردد!» (۱)

۲ - مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مسأله طلاق

با این که معروف این است: خلیفه دوم نیز چنان حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس جایز است، ولی مسأله مورد اتفاق اهل سنت نیست، از جمله کسانی که بر خلاف علمای دیگر اهل سنت، در این مسأله نظر شیعه را انتخاب نموده رئیس سابق دانشگاه الازهر و مفتی بزرگ عالم تسنن «شیخ محمود شلتوت» بود او می نویسد:

«از دیر زمانی که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب پرداخته ام بسیار اتفاق افتاده که به آراء و نظریه های مختلف مذاهب در پاره ای از مسائل مراجعه کرده ام، و چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده ام در برابر آن خاضع گشته و همان نظریه شیعه را انتخاب کرده ام.»

آن گاه چند نمونه از آن را نقل می کند که یکی از آنها همین مسأله تعدد طلاق است، در این باره می نویسد:

«سه طلاق در یک جلسه و با یک عبارت از نظر مذاهب چهارگانه عامه، سه طلاق محسوب می شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق بیشتر به حساب نمی آید، و چون راستی از نظر قانون (و ظاهر آیات قرآن) رأی شیعه حق است،

۱ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث - «صحیح مسلم»، جلد ۴، صفحات ۱۸۳ و ۱۸۴ (دار الفکر بیروت) - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۳۱۴ (دار صادر بیروت) - «بحار الانوار»، جلد ۳۱، صفحه ۲۷ - «مستدرک حاکم»، جلد ۲، صفحه ۱۹۶ (دار المعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق).

دیگر نظریه عامه ارزش فتوایی خود را از دست داده است» (۱).

۳- مرزهای الهی

در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می خورد و آن تعبیر به «حدّ» و مرز است. و به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین، تجاوز از حدّ و مرز محسوب می گردد.

در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می دهد، یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن، فوق العاده خطرناک است. قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می کند و بسان علائمی است که در این گونه مناطق قرار می دهند.

و لذا در آیه ۱۸۷ از سوره «بقره» می بینیم حتی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است می فرماید: «تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا»؛

زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می دهد.

و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم: از موارد شبهه ناک نهی فرموده اند و گفته اند: «این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با یک غفلت، انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود» (۲).

۱- «رسالة الاسلام»، شماره اول، سال ۱۱، صفحه ۱۰۸، به نقل از پاورقی «کنز العرفان»، جلد ۲،

صفحه ۲۷۱.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحات ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۹ و ۱۷۵ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحات ۲۵۸، ۲۶۰ و ۲۶۱، بدین مضمون: «حَمَى اللّٰهُ مَحَارِمَهُ، فَمَنْ رَتَعَ حَوْلَ الْجَمَى، أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ»، و یا عباراتی دیگر نظیر همین عبارت.

۲۳۰ - فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتَلَكَ
حُدُودَ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۲۳۰ - اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر این که همسر دیگری انتخاب کند اگر (همسر دوم) او را طلاق داد، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمروند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می نماید.

شان نزول:

در حدیثی آمده است: زنی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رسیده، عرض کرد: من همسر پسر عمومیم «رفاعه» بودم، او سه بار مرا طلاق داد، پس از او با مردی به نام «عبدالرحمن بن زبیر» ازدواج کردم، اتفاقاً او هم مرا طلاق داد، بی آن که در این مدت آمیزش جنسی بین من و او انجام گیرد، آیا می توانم به شوهر اولم بازگردم؟ حضرت فرمود: نه، تنها در صورتی می توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی، در این هنگام آیه فوق نازل شد. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۳۰، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص) - این شان نزول در تفسیر «روح المعانی»، «قرطبی» و «مراغی» نیز آمده است.

تفسیر:

جدائی مشروط!

در آیه قبل، سخن از دو طلاق به میان آمده بود که بعد از طلاق دوم، دو همسر یا باید راه الفت و صلح را پیش گیرند و یا از هم جدا شوند.

این آیه، در حقیقت حکم تبصره ای دارد که به حکم سابق ملحق می شود می فرماید: «اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، زن بر او بعد از آن حلال نخواهد شد،

مگر این که همسر دیگری انتخاب کند، (و با او آمیزش جنسی نماید، در این صورت اگر همسر دوم) او را طلاق داد، گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند، (و آن زن با همسر اولش بار دیگر ازدواج نماید) مشروط بر این که امید داشته باشند حدود الهی را محترم می شمردند» (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

و در پایان، تأکید می کند: «اینها حدود الهی است که خدا برای افرادی که آگاهند بیان می کند» (وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده استفاده می شود:

اولاً - ازدواج با شخص دوم باید دائمی باشد. (۱)

ثانیاً - به دنبال اجرای عقد، عمل زناشویی نیز انجام گیرد. (۲)

این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است اجمالاً استفاده کرد:

اما این که عقد دائمی باشد به خاطر این که جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا» گواه به آن

۱ - «تهذیب»، جلد ۸، صفحه ۳۴ (دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ ش) - «وسائل الشیعه»، جلد

۲۲،

صفحه ۱۳۲ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۱۵۶.

۲ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۲۵، و جلد ۶، صفحه ۷۶ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل

الشیعه»، جلد ۲۲، صفحات ۱۱۱، ۱۱۳ و ۱۲۹ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱،

صفحه ۱۶۰.

است؛ زیرا طلاق تنها در عقد دائم تصور می شود.

و اما انجام عمل زناشویی را می توان از جمله «حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ» استفاده کرد؛ زیرا به گفته بعضی از ادبای عرب، هنگامی که گفته شود: «نَكَحَ فُلَانٌ فُلَانَةً» به معنی عقد بستن است، و اما هر گاه گفته شود: «نَكَحَ زَوْجَتَهُ» به معنی انجام آمیزش جنسی است (زیرا فرض سخن در جایی است که او زوجه باشد، بنابراین به کار بردن نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی نمی تواند باشد). (۱)

علاوه بر این، مطلق، منصرف به فرد غالب می شود و غالباً عقد ازدواج با آمیزش همراه است. و از همه اینها گذشته، همان گونه که بعداً اشاره خواهد شد، این حکم فلسفه ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد، حاصل نمی شود.

نکته:

مُحَلَّلٌ یک عامل بازدارنده در برابر طلاق

معمول فقها این است که همسر دوم را در این گونه موارد مُحَلَّلٌ می نامند چون باعث حلال شدن زن (البته بعد از طلاق و عدّه) با همسر اول می شود و به نظر می رسد: منظور شارح مقدس این بوده است که، با این حکم جلو طلاق های پی در پی را بگیرد. توضیح این که: همان گونه که ازدواج، یک امر حیاتی و ضروری است، طلاق هم در شرایط خاصی، ضرورت پیدا می کند، لذا اسلام بر خلاف مسیحیت تحریف یافته، طلاق را مجاز شمرده، ولی از آنجا که از هم پاشیدن خانواده ها

۱ - تفسیر «کبیر»، جلد ۶، صفحه ۱۰۴ (صفحه ۴۴۸ چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث.

زیان های جبران ناپذیری برای فرد و اجتماع دارد، با استفاده از عوامل مختلفی، طلاق را تا آنجا که ممکن است محدود ساخته، و احکامی تشریح نموده که با توجه به آنها طلاق به حداقل می رسد.

موضوع الزام به ازدواج مجدد یا مُحَلَّل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است، یکی از آن عوامل محسوب می شود؛ زیرا ازدواج رسمی زن بعد از سه طلاق با مرد دیگر، مخصوصاً با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد، سدّ بزرگی برای ادامه طلاق و طلاق کشی است.

به کسی که می خواهد دست به طلاق سوم بزند هشدار می دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود؛ زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دائم با مرد دیگری می گذرد.

و همسر دوم ممکن است او را طلاق ندهد، و به فرض که طلاق بدهد این جریان می تواند وجدان و عواطف مرد را جریحه دار سازد، لذا تا مجبور نشود، دست به چنین کاری نخواهد زد.

در حقیقت، موضوع مُحَلَّل و به تعبیر دیگر، ازدواج دائمی مجدد زن با همسر دیگر، مانعی بر سر راه مردان هوسباز و فریبکار است، تا زن را بازیچه هوا و هوس خود نسازند و به طور نامحدود از قانون طلاق و رجوع استفاده نکنند، و در عین حال راه بازگشت نیز به کلی بسته نشده است.

شرایطی که در این ازدواج شده، مانند: دائم بودن، می فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به هم رسیدن زن به شوهر اول، هموار کند؛ زیرا چه بسا شوهر دوم حاضر به طلاق نشود، ازدواج موقت نیست که زمان آن پایان یابد، بنابراین، از این قانون نمی توان سوء استفاده کرد.

با توجه به آنچه در بالا آمد، می توان گفت: هدف این بوده است که مرد و زن

بعد از سه مرتبه طلاق، با ازدواج دیگری از هم جدا شوند تا هر یک زندگی دلخواه خود را پیش گیرند، و مسأله ازدواج که امر مقدسی است دستخوش تمایلات شیطانی همسر اول نشود. ولی در عین حال، اگر زن از همسر دوم هم جدا شد، راه بازگشت به روی آن دو بسته نیست. و نکاح آنها مجدداً حلال می شود، و لذا نام مُحَلَّل به همسر دوم داده اند.

بر اساس آنچه گفته شد این نکته به خوبی روشن می شود: بحث از ازدواج واقعی و جدی است، و اگر کسی از اول قصد ازدواج دائم نداشته باشد، و تنها صورت سازی کند تا عنوان مُحَلَّل حاصل شود، چنین ازدواجی باطل است و هیچ اثری برای حلال شدن زن به شوهر اول، نخواهد داشت و حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در بسیاری از کتب تفسیر نقل شده: «لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَلَّلَ وَ الْمُحَلَّلَةَ» «خداوند لعنت کند محلل و آن کسی را که محلل برای او اقدام می کند» (۱) ممکن است اشاره به همین ازدواج های صوری و ساختگی باشد.

بعضی گفته اند: اگر ازدواج دائمی جدی بکند، ولی نیتش این باشد که راه را برای بازگشت زن، به شوهر اول هموار سازد، ازدواج او باطل است و آن زن به شوهر اول حلال نمی شود. بعضی نیز گفته اند: اگر قصد او ازدواج جدی بوده باشد هر چند هدف نهاییش گشودن راه برای همسر اول باشد، آن ازدواج صحیح است، هر چند مکروه می باشد، به شرط این که چنین مطلبی جزء شرایط عقد ذکر نشود.

و از اینجا روشن می شود، هیاهوی بعضی از مغرضان و بی خبران که بدون

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۳۱ (جلد ۲، صفحه ۱۰۷، مؤسسه الاعلمی

للمطبوعات، طبع اول،

۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - این حدیث را «قرطبی»، «المنار» و «مراغی» نیز، ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۷۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحات ۱۳۶ و ۱۳۸.

آگاهی از شرایط و ویژگی های این مسأله آن را مورد هجوم قرار داده اند و کلماتی از سر اغراض شخصی نسبت به مقدسات اسلام و یا نا آگاهی از احکام آن، به هم بافته اند، کمترین ارزشی ندارد و تنها دلیل بر جهل و کینه توزی آنها نسبت به اسلام است و گرنه، این حکم الهی با شرائطی که ذکر شد، عاملی است برای باز داشتن از طلاق های مکرر و پایان دادن به خودکامگی بعضی از مردان، و سامان بخشیدن به نظام نکاح و زناشویی. (۱)

۱ - اشاره به فیلم و سریالی است که به نام «مُحَلَّل» در زمان طاغوت ساخته و پخش شد و در آن به احکام مقدس اسلام توهین گردید.

۲۳۱ وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۳۱ - و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده ای آنها را رها سازید! و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. (و با این اعمال)، آیات خدا را به استهزا نگیرید! و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود، و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می دهد! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است (و از نیات کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می کنند، با خبر است)!

تفسیر:

باز هم محدودیت های دیگر طلاق
به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز، اشاره به محدودیت های دیگری در امر طلاق می کند، تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری کند.

در آغاز می گوید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند (باز می توانید با آنها آشتی کنید) یا به طرز پسندیده ای آنها را نگاه دارید، و یا به طرز پسندیده ای رها سازید» (وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).
یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید و یا اگر زمینه را مساعد نمی بینید با نیکی از هم جدا شوید، نه با جنگ و جدال و اذیت و آزار و انتقام جویی.
پس از آن به مفهوم مقابل آن اشاره کرده، می فرماید: «هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدی کردن، آنها را نگه ندارید» (وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا).
این جمله، در حقیقت تفسیر کلمه «مَعْرُوفٍ» است؛ زیرا در جاهلیت، گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقام جویی قرار می دادند، لذا با لحن قاطعی می گوید: «هرگز نباید چنین فکری در سر پیورانید».
«چرا که هر کس چنین کند، به خویشتن ظلم و ستم کرده» (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).
پس، این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست، بلکه ظلم و ستمی است که شما بر خود کرده اید زیرا:
اولاً - رجوع و بازگشتی که به قصد حق کشی و آزار باشد، هیچ گونه آرامشی در آن نمی توان یافت و محیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنم سوزانی می شود.
ثانیاً - از نظر اسلام، زن و مرد در نظام خلقت، عضو یک پیکرند بنابراین، پایمال کردن حقوق زن، تعدی و ظلم به خود خواهد بود.
ثالثاً - مردان با این ظلم و ستم در واقع به استقبال کیفر الهی می روند و چه

ستمی بر خویشتن از این بالاتر.

آن گاه، به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «آیات خدا را به استهزاء نگیرید» (وَلَا تَسْتَهْزِئُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا).

این تعبیر، نیز می تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود.

در حدیثی آمده است: در عصر جاهلیت بعضی از مردان، هنگامی که طلاق می دادند می گفتند: هدف ما بازی و شوخی بود و همچنین هنگامی که برده ای را آزاد یا زنی را به ازدواج خود در می آوردند.

آیه فوق نازل شد و به آنها هشدار داد و پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس زنی را طلاق دهد یا برده ای را آزاد کند، یا با زنی ازدواج نماید یا به ازدواج دیگری درآورد بعد مدعی شود که بازی و شوخی می کرده، از او قبول نخواهد شد و به عنوان جدی پذیرفته می شود. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد که: آیه ناظر به حال کسانی باشد که برای اعمال خلاف خود کلاه شرعی درست می کنند، و ظواهر را دستاویز قرار می دهند، قرآن این کار را نوعی استهزاء به آیات الهی شمرده، و از جمله، همین مسأله ازدواج، طلاق و بازگشت در زمان عدّه به نیت انتقام جویی و آزار زن و تظاهر به این که از حق قانونی خود استفاده می کنیم. بنابراین، نباید با چشم پوشی از روح احکام الهی و چسبیدن به ظواهر خشک و قالب های بی روح، آیات الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داد، که گناه

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۹۶۴ (جلد ۳، صفحه ۱۵۶، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ.ق، و جلد ۳، صفحه ۱۵۵، چاپی دیگر) - شبیه همین معنی با تفاوت مختصری در تفسیر «مراغی»، جلد ۲،

صفحه ۱۷۹ آمده است - «فیض القدیر شرح جامع الصغیر مناوی»، جلد ۳، صفحه ۳۹۶ (دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ.ق) - «بحر المحيط»، جلد ۲، صفحه ۴۸۵، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «فخر رازی»،

جلد ۶، صفحه ۴۵۱، ذیل آیه مورد بحث.

این کار شدیدتر، و مجازاتش دردناکتر است.

سپس می افزاید: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و نیز آنچه از کتاب آسمانی و دانش بر شما نازل کرده، و شما را با آن پند می دهد» (وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ).

و در پایان می فرماید: «و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خداوند به هر چیزی داناست» (وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

این هشدارها به خاطر آن است که:

اولاً - توجه داشته باشند خداوند آنها را از خرافات، آداب و رسوم زشت جاهلیت در مورد ازدواج و طلاق و غیر آن رهائی بخشیده و به احکام حیاتبخش اسلام راهنمایی کرده، قدر آن را بشناسند و حق آنها را ادا کنند.

ثانیاً - در مورد حقوق زنان، از موقعیت خود سوء استفاده نکنند و بدانند خداوند حتی از نیت آنها آگاه است. (۱)

۱ - بنابراین، جمله «وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ» ممکن است عطف بیان «نِعْمَتَ اللّٰهِ» بوده باشد و یا از قبیل عطف خاص بر عام، و در این صورت «نِعْمَتَ اللّٰهِ» مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمت های الهی را شامل می شود، از جمله نعمت محبت و الفت که خداوند در میان دو همسر آفریده است.

۲۳۲ وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ
 أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ
 يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ
 لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۲۳۲ - و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند! اگر در میان آنان، به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می گیرند این (دستور)، برای رشد (خانواده های) شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگی ها مفیدتر است؛ و خدا می داند و شما نمی دانید.

شان نزول:

یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نام «مَعْقِل بن یسار» خواهری به نام «جَمَلَاء» داشت که از همسرش «عاصم بن غَدی» طلاق گرفته بود، بعد از پایان عده، مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید، ولی برادرش از این کار مانع شد، آیه فوق نازل شد و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.
 و نیز گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که «جابر بن عبدالله» با ازدواج مجدد دختر عمویش با شوهر سابق خویش، مخالفت می ورزید. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۳۲ (جلد ۲، صفحه ۱۰۹، مؤسسه الاعلمی

للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - بسیاری از مفسران دیگر مانند:

«قرطبی»، تفسیر «کبیر»، تفسیر ۲

«روح المعانی» و «فی ظلال القرآن»، هر دو شأن نزول یا یکی از آن دو را ذیل آیه مورد بحث

نقل کرده اند - «فقه القرآن» قطب راوندی، جلد ۲، صفحه ۱۸۱ (کتابخانه آیه الله مرعشی

نجفی، ۱۴۰۵ هـ ق).

شاید در جاهلیت چنین حقی به غالب بستگان نزدیک می دادند که در امر ازدواج زنان و دختران خویشاوند دخالت کنند.

شک نیست که برادر و پسر عمو از نظر فقه شیعه، هیچ گونه ولایتی بر خواهر و دختر عموی خود ندارند و آیه فوق می خواهد این گونه دخالت های غیر مجاز را نفی کند، بلکه چنان که خواهیم دید از آیه فوق، حکم وسیع تری حتی درباره اولیاء استفاده می شود که حتی پدر و جدّ - چه رسد به بستگان دیگر و یا بیگانگان - حق ندارند با چنین ازدواج هائی مخالفت کنند.

تفسیر:

شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان همان گونه که قبلاً اشاره شد، در زمان جاهلیت زنان در زنجیر اسارت مردان بودند و بی آن که به اراده و تمایل آنان توجه شود، مجبور بودند زندگی خود را طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند.

از جمله، در مورد انتخاب همسر، به خواسته و میل زن هیچ گونه اهمیتی داده نمی شد، حتی اگر زن با اجازه ولی، ازدواج می کرد سپس از همسرش جدا می شد باز پیوستن ثانوی او به همسر اول، بستگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیار می شد با این که زن و شوهر، بعد از جدائی علاقه به بازگشت داشتند مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می شدند. قرآن صریحاً این روش را محکوم کرده، می گوید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند اگر در میان آنها به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد» (و)

إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ). این در صورتی است که مخاطب در این آیه اولیاء و مردان خویشاوند باشند، ولی این احتمال نیز داده شده است که مخاطب در آن، همسر اول باشد، یعنی هنگامی که زنی را طلاق دادید مزاحم ازدواج مجدد او با خواستگاران دیگر نشوید؛ زیرا بعضی از افراد لجوج، هم در گذشته و هم امروز، بعد از طلاق دادن زن، نسبت به ازدواج او با همسر دیگری حساسیت به خرج می دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست. (۱)

ضمناً در آیه سابق بلوغ اجل، به معنی رسیدن به روزهای آخر عده بود، در حالی که در آیه مورد بحث، به قرینه ازدواج مجدد، منظور پایان کامل عده است. (۲)

بنابراین، از آیه استفاده می شود زنان «نئیبه» (آنان که لااقل یک بار ازدواج کرده اند) در ازدواج مجدد خود هیچ گونه نیازی به جلب موافقت اولیاء ندارند حتی مخالفت آنها بی اثر است. آن گاه در ادامه آیه، بار دیگر هشدار می دهد و می فرماید: «این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از آن پند می گیرند» (ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و باز برای تأکید بیشتر می گوید: «این برای پاکی و نمو (خانواده های شما) مؤثرتر و برای شستن آلودگی ها مفیدتر است و خدا می داند و شما نمی دانید» (ذَلِكَمُ أَزْوَاجَهُنَّ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

این بخش از آیه، در واقع می گوید: این احکام، همه به نفع شما بیان شده

۱ - بعضی تفسیر دوم را ترجیح داده اند به خاطر این که با آیات قبل که مخاطب عموماً شوهران می باشند هماهنگ است (ولی این اشکال را دارد که تعبیر «أَزْوَاجَهُنَّ» نسبت به همسران آینده یک تعبیر مجازی است، به علاوه با شأن نزول آیه نیز سازگار نیست).

۲ - به اصطلاح در آیه سابق، غایت جزء مُعَيَّنٌ بود و در اینجا خارج از مُعَيَّنٌ.

منتهی، کسانی می توانند از آن بهره گیرند که سرمایه ایمان به مبدأ و معاد را داشته باشند، و بتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.

و به تعبیر دیگر، این جمله می گوید: نتیجه عمل به این دستورها، صد در صد به خود شما می رسد، ولی ممکن است بر اثر کمی معلومات، به فلسفه این احکام واقف نشوید.

اما خدائی که از اسرار آنها آگاه است به خاطر حفظ طهارت و پاکیزگی خانواده های شما، این قوانین را مقرر فرموده است.

قابل توجه این که: عمل به این دستورها، هم موجب تزکیه و هم موجب طهارت معرفی شده (أزکی لکم و أطهر).

یعنی هم آلودگی ها را که بر اثر غلط کاری دامنگیر خانواده ها می شود بر طرف می سازد، و هم مایه نمو و تکامل و خیر و برکت است، (فراموش نباید کرد که «تزکیه» در اصل از «زکات» به معنی نمو گرفته شده است).

بعضی از مفسران، جمله «أزکی لکم» را اشاره به ثواب هائی می دانند که با عمل به این دستورها حاصل می شود، و جمله «أطهر» را اشاره به پاک شدن از گناهان.

بدیهی است: حوادثی پیش می آید که دو همسر با تمام علاقه ای که به یکدیگر دارند، تحت تأثیر آن از هم جدا می شوند، بعد که آثار مرگبار جدائی را با چشم خود می بینند، پشیمان شده و تصمیم به بازگشت می گیرند، سختگیری و تعصب در برابر بازگشت آنها، ضربه سنگینی به هر دو می زند و ای بسا مایه انحراف و آلودگی آنها شود و اگر فرزندان در این وسط باشند - که غالباً هستند - سرنوشت بسیار دردناکی خواهند داشت، و مسئول این عواقب شوم، کسانی هستند که از آشتی آنها جلوگیری می کنند.

* * *

۲۳۳ وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّئَ
 الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ
 لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ
 بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا
 وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه:

۲۳۳ - مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیر دادن پردازد؛) هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست! نه مادر حق ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر. و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد (هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تأمین نماید). و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر باز گیرند، گناهی بر آنها نیست. و اگر خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط این که حق گذشته مادر را به طور شایسته پردازید. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و بدانید خدا، به آنچه انجام می دهید، بیناست!

تفسیر:

هفت دستور درباره شیر دادن نوزادان

این آیه که در واقع ادامه بحث های مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی است، به سراغ یک مسأله مهم، یعنی مسأله «رضاع» (شیر دادن) رفته و با تعبیراتی بسیار کوتاه و فشرده و در عین حال پر محتوا و آموزنده جزئیات این مسأله را بازگو می کند.

۱ - نخست می گوید: «مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند» (وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنَ كَامِلَيْنِ).

«والدات» جمع «والده»، در لغت عرب، به معنی مادر است، ولی «أم» معنی وسیع تری دارد که گاه به مادر، یا مادر مادر، و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می شود. در این بخش از آیه، حق شیر دادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده، و او است که می تواند در این مدت از فرزند خود نگاهداری کند و به اصطلاح حق حضانت در این مدت از آن مادر است، هر چند ولایت بر اطفال صغیر، به عهده پدر گذاشته شده است، اما از آنجا که تغذیه جسم و جان نوزاد در این مدت، با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد، این حق به مادر داده شده.

علاوه بر این، عواطف مادر نیز باید رعایت شود؛ زیرا او نمی تواند آغوش خود را در چنین لحظات حساسی از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی تفاوت باشد. بنابراین، قرار دادن حق حضانت و نگاهداری و شیر دادن برای مادر، یک نوع حق دو جانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم مادر، و تعبیر

«أَوْلَادَهُنَّ» (فرزندانشان) اشاره لطیفی به این مطلب است.

گرچه ظاهر این جمله، مطلق است، و زنان مطلقه و غیر مطلقه را شامل می شود، ولی جمله های بعد نشان می دهد: این آیه به زنان مطلقه نظر دارد هر چند مادران دیگر نیز از چنین حقی برخوردارند، اما در صورت نبودن جدائی و طلاق، عملاً اثری ندارد.

۲ - پس از آن می افزاید: «این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند» (لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ).

یعنی مدت شیر دادن طفل، لازم نیست همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می خواهد شیر دادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با توجه به وضع نوزاد و رعایت سلامت او این مدت را کمتر کنند.

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، دوران کامل شیرخوارگی دو سال، و کمتر از آن، بیست و یک ماه معرفی شده است. (۱)

بعید نیست این معنی از ضمیمه کردن آیه فوق با آیه: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا: «بارداری او و از شیر گرفتنش، سی ماه است» (۲) نیز استفاده شود؛ زیرا می دانیم معمولاً دوران بارداری نُه ماه است و هر گاه آن را از سی ماه کم کنیم بیست و یک ماه باقی می ماند، که مدت معمولی شیر دادن خواهد بود، بلکه با توجه به این که آنچه در سوره «احقاف» آمده نیز، به صورت الزامی است، مادران حق دارند با در نظر گرفتن، مصلحت و سلامت نوزاد، مدت شیرخوارگی را از بیست و یک ماه نیز کمتر کنند.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۷۷ (جلد ۲۱، صفحه ۴۵۴)، «بَابُ أَقَلِّ مُدَّةِ الرَّضَاعِ وَ أَكْثَرِهِ»، احادیث ۲ و ۵، در بعضی از این روایات آمده که هر قدر از ۲۱ ماه کمتر شود به نوزاد ستم شده است - «مستدرک»، جلد ۱۵، صفحه ۱۵۷ (چاپ آل البیت).

۲ - احقاف، آیه ۱۵.

۳ - هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیر دادن بر عهده پدر نوزاد است، تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد، لذا در ادامه آیه می فرماید: «و بر آن کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است، خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد» (وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

در اینجا تعبیر به الْمَوْلُودِ لَهُ: «کسی که فرزند برای او متولد شده» به جای تعبیر به «اب - والد» (پدر) قابل توجه است، گوئی می خواهد عواطف پدر را در راه انجام وظیفه مزبور، بسیج کند، یعنی اگر هزینه کودک و مادرش در این موقع بر عهده مرد گذارده شده به خاطر این است که فرزند او و میوه دل او است، نه یک فرد بیگانه.

توصیف به «معروف» (به طور شایسته) نشان می دهد: پدران در مورد لباس و غذای مادر، باید آنچه شایسته، متعارف و مناسب حال او است را در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند و نه اسراف.

و برای توضیح بیشتر می فرماید: «هیچ کس موظف نیست بیش از مقدار توانائی خود را انجام دهد» (لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا).

بنابراین، هر پدری به اندازه توانائی خود وظیفه دارد.

بعضی این جمله را به منزله علت برای اصل حکم، دانسته اند.

و بعضی به عنوان تفسیر حکم سابق، (و هر دو در نتیجه یکی است).

۴ - آن گاه به بیان حکم مهم دیگری پرداخته، می فرماید: «نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق دارد به کودک ضرر زند، و نه پدر» به خاطر اختلاف با مادر (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ).

یعنی، هیچ یک از این دو حق ندارند سرنوشت کودک را وجه المصالحه

اختلافات خویش قرار دهند، و بر جسم و روح نوزاد، ضربه وارد کنند. مردان نباید حق حضانت و نگاهداری مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال کنند، که زیانش به فرزند رسد و مادران نیز نباید از این حق شانه خالی کرده و به بهانه های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری کرده یا پدر را از دیدار فرزندش، محروم سازند. این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که: منظور آن است: نه پدر می تواند حق زناشویی زن را به خاطر ترس از باردار شدن و در نتیجه زیان دیدن شیر خوار، سلب کند، و نه مادر می تواند شوهر را از این حق به همین دلیل باز دارد.

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است. (۱)

تعبیر به «وَأَلْدِهًا» و «وَأَلْدِهٍ» نیز برای تشویق پدران و مادران به رعایت حال کودکان شیر خوار است، به علاوه، نشان می دهد: نوزاد متعلق به هر دو می باشد، نه مطابق رسوم جاهلیت که فرزند را فقط متعلق به پدر می دانستند و برای مادر هیچ سهمی قائل نبودند.

۵ - سپس، به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می پردازد، می فرماید: «و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد» (وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ).

یعنی: آنها باید نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شیر می دهد، تأمین کنند - در اینجا بعضی احتمالات دیگر در تفسیر آیه داده شده که ضعیف به نظر می رسد -

۶ - در ادامه آیه، سخن از مسأله باز داشتن کودک از شیر به میان آمده، و

۱ - بنابر تفسیر اول، فعل «لَا تُضَارَّ» در واقع فعل معلوم است، و بنابر تفسیر دوم فعل مجهول، هر چند تلفظ در هر دو یکسان است - دقت کنید.

اختیار آن را به پدر و مادر واگذاشته، هر چند در جمله های سابق، زمانی برای شیر دادن کودک تعیین شده بود، ولی پدر و مادر با توجه به وضع جسمی و روحی او، و توافق با یکدیگر می توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر باز دارند، می فرماید: «اگر آن دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه) از شیر باز گیرند گناهی بر آنها نیست» (فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا). در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با هم فکری و توافق، و به تعبیر قرآن تراضی و تشاور، برای باز گرفتن کودک از شیر برنامه ای تنظیم کنند، و در این کار از کشمکش، مشاجره و پرداختن به مصالح خود و پایمال کردن مصالح کودک بپرهیزند.

۷- گاه می شود، مادر از حق خود در مورد شیر دادن و حضانت و نگاهداری فرزند خودداری می کند، و یا به راستی مانعی برای او پیش می آید، در این صورت باید چاره ای اندیشید و لذا در ادامه آیه می فرماید: «اگر (با عدم توانائی یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، هر گاه حق گذشته مادر را به طور شایسته بپردازید» (وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ). در تفسیر جمله «إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»، نظرات گوناگونی از سوی مفسران اظهار شده. گروهی تفسیر بالا را پذیرفته اند که انتخاب دایه به جای مادر، پس از رضایت طرفین، بی مانع است مشروط بر این که این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر، نسبت به گذشته نشود، بلکه حق او نسبت به مدتی که شیر می دهد طبق عادت پرداخته شود.

در حالی که بعضی آن را ناظر به حق دایه دانسته اند و گفته اند: باید حق او طبق عرف عادت پرداخت شود.

بعضی نیز گفته اند: منظور از این جمله توافق پدر و مادر در مسأله انتخاب دایه است. و بنابراین تأکیدی می شود بر جمله قبل، ولی این تفسیر ضعیف به نظر می رسد، و صحیح تر همان تفسیر اول و دوم می باشد و مرحوم «طبرسی» تفسیر اول را ترجیح داده است. (۱) و در پایان آیه به همگان هشدار می دهد: «تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید بینا است» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). مبدا کشمکش میان مرد و زن، روح انتقام جویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر و یا کودکان مظلوم را به خطر اندازند، همه باید بدانند خدا دقیقاً مراقب اعمال آنها است. این احکام دقیق و حساب شده، و هشدارهای آمیخته به آن، به خوبی نشان می دهد: اسلام تا چه حد برای حقوق کودکان و همچنین مادران اهمیت قائل شده است، و رعایت حد اکثر عدالت را در این زمینه سفارش می کند.

آری، اسلام بر خلاف آنچه در دنیای ستمکاران وجود دارد که حقوق ضعیفان همیشه پایمال می شود، حد اکثر اهمیت را به حفظ حقوق آنان داده است.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۳۶ (جلد ۲، صفحه ۱۱۵، مؤسسه الاعلمی

للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث.

۲۳۴ وَ الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

۲۳۵ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُونَ هُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ

ترجمه:

۲۳۴ - و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه دارند)! و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). و خدا به آنچه عمل می کنید، آگاه است.

۲۳۵ - و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده اند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم بر این کار بگیرید. خداوند می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست؛) ولی پنهانی با آنها قرار زناشویی نگذارید، مگر این که به طرز پسندیده ای (به طور کنایه) اظهار کنید! (ولی در هر حال،) اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده آنها سر آید! و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند! از مخالفت او بپرهیزید! و بدانید خداوند، آمرزنده و بردبار است (و در مجازات بندگان، عجله نمی کند)!

تفسیر:

خرافاتى كه زنان را بيچاره مى كند!

يكي از مسائل و مشكلات اساسى زنان، ازدواج بعد از مرگ شوهر است، از آنجا كه ازدواج فوري زن با همسر ديگر، بعد از مرگ شوهر با محبت، دوستي، حفظ احترام شوهر سابق و تعيين خالي بودن رحم از نطفه همسر پيشين سازگار نيست؛ به علاوه، موجب جريحه دار ساختن عواطف بستگان متوفى است، آيه فوق ازدواج مجدد زنان را مشروط به ننگ داشتن عده به مدت چهار ماه و ده روز، ذكر كرده است. رعايت حريم زندگاني زناشويى حتى بعد از مرگ با همسر، موضوعى است فطرى و لذا هميشه در قبائل مختلف، آداب و رسوم گوناگونى براى اين منظور بوده است. گر چه گاهى در اين رسوم آن چنان افراط مى كردند كه عملاً زنان را در بن بست و اسارت قرار مى دادند.

و گاهى جنائت آميزترين كارها را در مورد او مرتكب مى شدند، به عنوان نمونه:

- ۱ - بعضى از قبائل پس از مرگ شوهر زن را آتش زده، و يا بعضى او را با مرد دفن مى كردند.
- ۲ - برخى، زن را براى هميشه از ازدواج مجدد محروم ساخته و گوشه نشين مى كردند.
- ۳ - و در پاره اى از قبائل زن ها موظف بودند مدتى کنار قبر شوهر زير خيمه سياه و چركين با لباس هاى مندرس و كثيف دور از هر گونه آرايش و زيور و

حتی شستشو، به سر برده و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند. (۱)

آیه فوق، بر تمام این خرافات و جنایات خط بطلان کشیده و به زنان بیوه اجازه می دهد، بعد از نگاهداری عدّه و حفظ حریم زوجیت گذشته، اقدام به ازدواج کنند، می فرماید: «کسانی که از شما می میرند و همسرانی از خود باقی می گذارند، آنها باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند و هنگامی که مدتشان سر آمد، گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند» و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند. (وَ الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

و از آنجا که گاه، اولیاء و بستگان زن، دخالت های بی موردی در کار او می کنند و یا منافع خویش را در ازدواج آینده زن، در نظر می گیرند، در پایان آیه خداوند به همه هشدار می دهد، می فرماید: «خداوند از هر کاری که انجام می دهید آگاه است» و هر کس را به جزای اعمال نیک و بد خود می رساند (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

جمله «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» با توجه به این که مخاطب، مردان فامیل هستند، نشان می دهد: گوئی آزاد گذاشتن زن را بعد از مرگ شوهر، برای خود گناه می دانستند، و به عکس تزییق و سختگیری را وظیفه می شمردند، این آیه، به وضوح می گوید: آنها را آزاد بگذارید و هیچ گناهی بر شما نیست (در ضمن از این تعبیر استفاده می شود: ولایت پدر و جدّ نیز در اینجا ساقط است).

ولی به زنان نیز یادآوری می کند که آنها از آزادی خود سوء استفاده نکنند و

به طور شایسته (بِالْمَعْرُوفِ) برای انتخاب شوهر جدید، اقدام نمایند. طبق روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده است، زنان موظفند در این مدت، شکل سوگواری خود را حفظ کنند، یعنی مطلقاً آرایش نکنند و ساده باشند، (۱) و البته فلسفه نگاهداری این چنین عده ای نیز همین را ایجاب می کند. اسلام، زنان را به حدی از آداب و رسوم خرافی دوران جاهلی نجات داد که برخی پنداشتند، حتی در همین مدت کوتاه عده هم می توانند ازدواج کنند. یکی از همین زنان که چنین می پنداشت، روزی خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمد و می خواست اجازه برای ازدواج مجدد بگیرد، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سؤال کرد: آیا اجازه می دهید سرمه کشیده و خود را آرایش کنم؟

فرمود: شما زنان موجودات عجیبی هستید! تا قبل از اسلام عده وفات را در سخت ترین شرایط، و گاه تا آخر عمر می گذراندید، حتی به خود حق شستشو هم نمی دادید، اینک که اسلام برای حرمت خانواده و رعایت حق زوجیت به شما دستور داده مدت کوتاهی ساده به سر برید، طاقت نمی آورید. (۲)

جالب توجه این که: در احکام اسلامی در مورد عده به این معنی تصریح شده که اگر هیچ گونه احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد، باز باید زمانی که همسرانشان وفات یافته اند، عده نگاه دارند.

و نیز به همین دلیل، آغاز عده، مرگ شوهر نیست، بلکه موقعی است که خبر مرگ شوهر به زن می رسد، هر چند بعد از ماه ها باشد، و این خود می رساند که

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۲۳۳، «باب وجوب الحداد علی المرأه... بترک الزینه و الطیب و نحوهما»، (چاپ آل البیت).

۲ - تفسیر «المنار»، جلد ۲، صفحه ۴۲۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحات ۲۳۵، ۲۳۸ و ۲۳۹، حدیث مشابه (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۱۸۸ (حدیث مشابه) - «معجم الکبیر طبرانی»، جلد ۲۳، صفحه ۴۰۹ (مکتبه ابن تیمیّه، قاهره، طبع دوم) - «صحیح بخاری»، جلد ۶، صفحه ۱۸۶، و جلد ۷، صفحه ۱۶ (دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ.ق).

تشریح این حکم، قبل از هر چیز به خاطر حفظ احترام و حریم زوجیت است، اگر چه مسأله بارداری احتمالی زن، در این قانون مسلماً مورد توجه بوده است.

آیه بعد، به یکی از احکام مهم زنانی که در عدّه هستند (به تناسب بحثی که درباره عدّه وفات گذشت) اشاره کرده، می فرماید: «گناهی بر شما نیست که از روی کنایه (از زنانی که در عدّه وفات هستند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم داشته باشید، خدا می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد، ولی در تنهائی با صراحت با آنها قرار ازدواج نگذارید، مگر این که به طرز شایسته ای (با کنایه) اظهار کنید» (وَ لَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِی أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَتَدَكُرُونَهُنَّ وَ لَکِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا).

این دستور، در واقع برای آن است که هم حریم ازدواج سابق حفظ شده باشد، و هم زنان بیوه، از حق تعیین سرنوشت آینده خود محروم نگردند، دستوری که هم عادلانه است و هم توأم با حفظ احترام طرفین.

در حقیقت این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر، زن به آینده خود فکر کند، و مردانی نیز ممکن است - به خاطر شرایط سهل تر که زنان بیوه دارند - در فکر ازدواج با آنان باشند، از طرفی باید حریم زوجیت سابق نیز حفظ شود، آنچه در بالا آمد، دستور حساب شده ای است که همه این مسائل در آن رعایت شده است.

جمله «وَ لَکِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا» می فهماند: علاوه بر لزوم خودداری از خواستگاری آشکار، نباید در خفا و پنهانی، با چنین زنانی در مدت عدّه، ملاقات کرد و با صراحت خواستگاری نمود، مگر این که صحبت به گونه ای باشد که با

آداب اجتماعی و موضوع مرگ شوهر سازش داشته باشد یعنی در پرده و با کنایه صورت گیرد.

تعبیر به «عَرَضْتُمْ» از ماده «تعریض»، به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی سخنی است که تاب دو معنی داشته باشد، راست و دروغ یا ظاهر و باطن. و به گفته مفسر بزرگوار مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، تعریض ضد تصریح است، در اصل از «عَرَضَ» گرفته شده که به معنی کناره و گوشه چیزی است. (۱)

در روایات اسلامی در تفسیر این آیه، برای خواستگاری کردن به طور سربسته و به اصطلاح قرآن «قول معروف» مثال هایی ذکر شده، (۲) به عنوان نمونه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: قول معروف این است که مثلاً مرد به زن مورد نظرش بگوید: *إِنِّي فَيْكٍ لِرَاغِبٌ وَإِنِّي لِلنِّسَاءِ لَمُكْرِمٌ، فَلَا تَسْبِقِيَنِي بِنَفْسِيكِ: «من به تو علاقه دارم، زنان را گرامی می دارم، در مورد کار خود از من پیشی مگیر!» (۳)*

همین مضمون یا شبیه به آن در کلمات بسیاری از فقهاء آمده است. نکته قابل توجه این که گر چه آیه فوق، بعد از آیه عدّه وفات، قرار گرفته، ولی فقهاء تصریح کرده اند حکم بالا، مخصوص عدّه وفات نیست، بلکه شامل غیر آن نیز می شود. مرحوم صاحب «حدائق»، فقیه و محدث معروف، می گوید: اصحاب ما تصریح کرده اند که: تعریض و کنایه نسبت به خواستگاری در مورد زنی که در

-
- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۳۸ (جلد ۲، صفحه ۱۱۸)، ذیل آیه مورد بحث.
 - ۲ - «کافی»، جلد ۵، صفحات ۴۳۴ و ۴۳۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحات ۴۹۷، ۴۹۸ و ۴۹۹ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحات ۱۸۹ و ۱۹۰.
 - ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۳۲، حدیث ۹۰۵ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۳۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۰، صفحه ۴۹۸ (چاپ آل البیت).

عده رجعی است، حرام است، اما نسبت به زن مطلقه غیر رجعی، هم از سوی شوهرش و هم از سوی دیگران جایز است، ولی تصریح به آن برای هیچ کدام جایز نیست.... اما در عده بائن، تعریض از ناحیه شوهر و دیگران جایز است، ولی تصریح تنها از سوی شوهر جایز است، نه دیگری - شرح بیشتر این موضوع را در کتب فقهی مخصوصاً در ادامه کلام صاحب حدائق مطالعه فرمائید (۱)

سپس در ادامه آیه می فرماید: «(ولی در هر حال) عقد نکاح را نبندید تا عده آنها به سر آید» (وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ).

و به طور مسلم، اگر کسی در عده، عقد ازدواج ببندد، باطل است، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد، سبب می شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام گردد. و به دنبال آن، می فرماید: «بدانید خداوند آنچه را در دل دارید می داند از مخالفت او بپرهیزید و بدانید خداوند آمرزنده و دارای حلم است و در مجازات بندگان عجله نمی کند» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْزِمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ). و به این ترتیب، خداوند از تمام نیات و اعمال بندگان آگاه است و متخلفان را به سرعت مجازات نمی کند.

«لَا تَعْزِمُوا» از ماده «عزم» به معنی قصد است، و هنگامی که می فرماید: «وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ»، در واقع نهی از انجام عقد ازدواج به صورت مؤکد است، یعنی حتی نیت چنین کاری را در زمان عده نکنید.

۱ - «حدائق»، جلد ۲۴، صفحه ۹۰ (تحقیق محمد تقی ایروانی، قم، طبع ۱۴۰۸ هـ.ق).

تفسیر:

چگونگی ادای مهر

باز در ادامه احکام طلاق، در این دو آیه، احکام دیگری بیان شده است.

نخست می فرماید: «گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از این که با آنها تماس پیدا کنید (آمیزش جنسی انجام دهید) و یا تعیین مهر نمائید، طلاق دهید» (لا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ إِنِ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً).^(۱)

البته این، در صورتی است که مرد یا زن و مرد، بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی، متوجه شوند به جهاتی نمی توانند با هم زندگی کنند، چه بهتر که در این موقع با طلاق از هم جدا شوند؛ زیرا در مراحل بعد، کار مشکل تر می شود.

به هر حال این تعبیر، پاسخی است برای آنها که تصور می کردند: طلاق قبل از عمل زناشویی یا قبل از تعیین مهر، صحیح نیست، قرآن می گوید: چنین طلاق گناهی ندارد و صحیح است (و ای بسا جلو مفاسد بیشتری را بگیرد).

بعضی، نیز «جُنَاح» را در اینجا به معنی «مهر» گرفته اند که بر دوش شوهر سنگینی می کند، یعنی به هنگام طلاق قبل از عمل زناشویی و تعیین مهر، هیچ گونه مهری بر عهده شما نیست. گر چه بعضی از مفسران^(۲) شرح زیادی درباره این تفسیر گفته اند، ولی به کار بردن کلمه «جُنَاح»، به معنی مهر، مانوس نیست.

بعضی نیز احتمال داده اند: معنی جمله بالا این است: طلاق زن ها قبل از آمیزش در همه حال جایز است (خواه در حال عادت ماهیانه باشند یا نه) در

۱ - «مَسَّ» در لغت به معنی تماس پیدا کردن و در اینجا کنایه از عمل زناشویی است، و «فَرِيضَةً» به معنی واجب است و در اینجا منظور، مهر است.

۲ - تفسیر «کبیر»، جلد ۶، صفحه ۱۳۷ (صفحه ۴۷۳، چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث.

حالی که بعد از آمیزش، حتماً باید در حال پاکی خالی از آمیزش باشد. (۱)
این تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا با جمله «أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً» سازگار نیست.
آن گاه به بیان حکم دیگری در این رابطه می‌پردازد، می‌فرماید: «در چنین حالی باید آنها را
(با هدیه مناسبی) بهره مند سازید» (وَمَتَّوْهُنَّ).

بنابراین، اگر نه مهری تعیین شده و نه آمیزشی حاصل گشته، شوهر باید هدیه ای که مناسب با
شئون زن باشد، بعد از طلاق به او بپردازد، ولی در پرداخت این هدیه، قدرت و توانائی شوهر
نیز باید در نظر گرفته شود، لذا در دنباله آیه می‌گوید: «بر آن کس که توانائی دارد به اندازه
توانائیش، و بر آن کس که تنگدست است به اندازه خودش هدیه شایسته ای لازم است، و این
حقی است بر نیکوکاران» (عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُحْسِنِينَ).

«موسیع» به معنی توانگر، و «مقتیر» به معنی تنگدست است (از ماده «قتیر» به معنی بخل و تنگ
نظری نیز آمده است) مانند: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا». (۲)
بنابراین، توانگران باید به اندازه خود و تنگدستان نیز درخور توانایی شان این هدیه را بپردازند،
و شئون زن نیز در این جهت، در نظر گرفته شده است.
جمله «مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ» می‌تواند اشاره ای به همه اینها باشد، یعنی هدیه ای به طور شایسته،
دور از اسراف و بخل، و مناسب حال دهنده و گیرنده.
از آنجا که این هدیه، اثر قابل ملاحظه ای در جلوگیری از حس انتقام جویی دارد، و همچنین
در رهایی زن از عقده هایی که ممکن است، بر اثر گسستن پیوند

۱ - تفسیر «کبیر»، جلد ۶، صفحه ۱۳۷ (صفحه ۴۷۳، چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - اسراء، آیه ۱۰۰.

زناشویی، حاصل شود، در آیه فوق آن را وابسته به روحیه نیکوکاری و احسان کرده و می گوید: حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ: (۱) «این عمل بر نیکوکاران لازم است» یعنی باید آمیخته با روح نیکوکاری و مسالمت باشد.

ناگفته پیدا است تعبیر به «محسنین» (نیکوکاران) نه به خاطر این است که حکم مزبور جنبه الزامی ندارد، بلکه برای تحریک احساسات خیرخواهانه افراد در راه انجام این وظیفه است، و گرنه همان طور که اشاره شد این حکم جنبه الزامی دارد.

نکته جالب دیگری که از آیه استفاده می شود، این است: قرآن از هدیه ای که مرد باید به زن بپردازد، تعبیر به «متاع» کرده است و «متاع» در لغت به معنای چیزهایی است که انسان از آنها بهره مند و ممتع می شود، و غالباً به غیر پول و وجه نقد اطلاق می گردد؛ زیرا از پول به طور مستقیم نمی توان استفاده کرد بلکه باید تبدیل به متاع شود روی همین جهت، قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است.

و این موضوع از نظر روانی اثر خاصی دارد؛ زیرا بسیار می شود هدیه ای از اجناس قابل استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن که برای اشخاص برده می شود هر چند کم قیمت باشد، اثری در روح آنها می گذارد که اگر آن را تبدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت، و لذا در روایاتی که در این زمینه به ما رسیده می بینیم غالباً ائمه اطهار (علیهم السلام) نمونه های هدیه را امثال لباس، مواد غذایی و یا زمین زراعتی ذکر کرده اند. (۲)

۱ - «حَقًّا» می تواند صفت «متاعاً» بوده باشد، یا حال، و یا مفعول مطلق برای فعل محذوفی - «متاعاً» نیز مفعول مطلق است، برای جمله «وَمَتَّعُوهُمْ».

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۳۵۶، و جلد ۱۰۱، صفحه ۱۴۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱،

صفحه ۳۰۸ به بعد، باب ۴۹، «بَابُ مِقْدَارِ الْمُتَعَةِ لِلْمُطَلَّقَةِ» (چاپ آل البیت).

ضمناً از آیه، به خوبی استفاده می شود: در ازدواج دائم تعیین مهر از قبل لازم نیست و طرفین می توانند بعد از عقد، روی آن توافق کنند. (۱)

و نیز استفاده می شود: اگر قبل از تعیین مهر و آمیزش جنسی، طلاق صورت گیرد مهر واجب نخواهد بود و «هدیه» مزبور، جانشین «مهر» می شود.

باید توجه کرد: زمان و مکان در مقدار «هدیه مناسب» مؤثر است.

* * *

در آیه بعد، سخن از زنانی به میان آمده که برای آنها تعیین مهر شده است ولی قبل از آمیزش و عروسی، جدا می شوند، می فرماید: «اگر آنها را طلاق دهید پیش از آن که با آنان تماس پیدا کنید (و آمیزش انجام شود) در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده اید، لازم است نصف آنچه را تعیین کرده اید به آنها بدهید» (وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ).

این حکم قانونی مسأله است، که به زن حق می دهد نصف تمام مهریه را بدون کم و کاست، بگیرد هر چند آمیزشی حاصل نشده باشد.

ولی بعداً به سراغ جنبه های اخلاقی و عاطفی می رود و می فرماید: «مگر این که آنها حق خود را ببخشند (و یا اگر صغیر و سفیه هستند، ولی آنان یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست او است آن را ببخشد» (إِلَّا أَنْ يُعْفُونَ أَوْ يُعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ).

روشن است ولی در صورتی می تواند از حق صغیر صرف نظر کند که مصلحت صغیر ایجاب نماید.

۱ - البته اگر در ازدواج دائم تعیین مهر نکنند مهر ساقط نمی شود، بلکه «مهر المثل» (مهری معادل مهر زنان شبیه او) تعلق می گیرد، مگر این که قبل از آمیزش جنسی طلاق داده شود، در این صورت تنها هدیه ای که در بالا اشاره شد، واجب می گردد.

بنابراین، حکم پرداخت نصف مهر، صرف نظر از مسأله عفو و بخشش است. از آنچه گفتیم، روشن می شود: منظور از *الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ*: «کسی که گره ازدواج به دست او است» ولیّ صغیر یا سفیه است؛ زیرا او است که حق دارد اجازه ازدواج بدهد، ولی بعضی از مفسران چنین پنداشته اند: منظور شوهر است، یعنی هر گاه شوهر تمام مهر را قبلاً پرداخته باشد (آن چنان که در میان بسیاری از اعراب معمول بوده) حق دارد نصف آن را باز پس گیرد مگر این که ببخشد و صرف نظر کند.

اما دقت در آیه، نشان می دهد: صحیح همان تفسیر اول است؛ زیرا روی سخن در آیه با شوهران است، به همین دلیل، آنها را مخاطب قرار داده و می گوید: *وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ: «اگر آنها را طلاق دادید»* در حالی که جمله *«أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ»* به صورت فعل غائب ذکر شده و مناسب نیست که منظور از آن، شوهران باشند.

آری، در جمله بعد می گوید: «عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزگاری نزدیک تر است و نیکوکاری و فضل را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است» *(وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)*. به طور مسلم، مخاطب در این جمله شوهرانند و در نتیجه در جمله قبل سخن از گذشت اولیاء، و در این جمله، سخن از گذشت شوهران است.

و جمله *«وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»* خطاب است به عموم مسلمانان، که روح گذشت و بزرگواری را در تمام این موارد، فراموش نکنند.

روایاتی که از پیشوایان معصوم (علیهم السلام) به ما رسیده است، نیز آیه را به همین

صورت تفسیر می کند، (۱) و مفسران شیعه با توجه به مضمون آیه و روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز، همین نظر را انتخاب کرده اند و گفته اند: منظور از این عبارت، اولیاء زوجه هستند، البته مواردی پیش می آید که سر سختی کردن در گرفتن نصف مهر، آن هم قبل از عروسی، ممکن است احساسات شوهر و اقوامش را جریحه دار کند و در صدد انتقام جویی بر آید، و ممکن است حیثیت و آبروی زن را در معرض خطر قرار دهد، این جا است که گاه، پدر برای حفظ مصلحت دختر خود، لازم می بیند که از حق او گذشت نماید.

جمله وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى: «عفو و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیک تر است»، وظیفه مردان را در برابر زنان مطلقه خود بیان می کند، که اگر تمام مهر را پرداخته اند چیزی پس نگیرند و اگر نپرداخته اند همه آن را بپردازند و از نیمی که حق آنها است صرف نظر کنند؛ زیرا مسلم است دختر، یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدا می شود، ضربه سختی می خورد و از نظر اجتماعی و روانی مواجه با مشکلاتی است، و بی شک گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر، تا حدی مرهم بر این جراحات می گذارد.

لحن مجموعه آیه، بر اصل اساسی «معروف» و «احسان»، در این مسائل تأکید می کند، که حتی طلاق و جدائی آمیخته با نزاع و کشمکش و تحریک روح انتقام جویی نباشد، بلکه بر اساس بزرگواری، احسان، عفو و گذشت، قرار گیرد؛ زیرا اگر مرد و زنی نتوانند، با هم زندگی کنند و به دلائلی از هم جدا شوند دلیلی ندارد میان آنها عداوت و دشمنی حاکم گردد.

* * *

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۰۶ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۱۶۸، و جلد ۲۱، صفحات ۳۱۵ و ۳۱۷ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحات ۳۵۸ و ۳۵۹ - «من لایحضره الفقیه»، جلد ۳، صفحات ۸۸ و ۵۰۶ (انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ هـ.ق).

۲۳۸ حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطٰی وَ قُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِیْنَ
 ۲۳۹ فَاِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا اَوْ رُكْبَانًا فَاِذَا اٰمَنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا عَلَّمَكُم
 مَا لَمْ تَكُونُوْا تَعْلَمُوْنَ

ترجمه:

۲۳۸ - در انجام همه نمازها و (به خصوص) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید! و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پاخیزید!
 ۲۳۹ - و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید! اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید! (نماز را به صورت معمولی بخوانید!) همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید، به شما تعلیم داد.

شأن نزول:

جمعی از منافقان، گرمی هوا را بهانه برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین قرار داده بودند و در نماز جماعت شرکت نمی کردند و به دنبال آنها بعضی از مؤمنین نیز از شرکت در جماعت خودداری کرده بودند، و جماعت مسلمین کاهش یافت، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از این جهت ناراحت بود، حتی آنها را تهدید به مجازات شدید کرد.
 لذا در حدیثی از «زید بن ثابت» نقل شده: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در گرمای فوق العاده نیمروز تابستان نماز (ظهر) را با جماعت می گزارد و این نماز برای اصحاب و یاران سخت ترین نماز بود، به طوری که گاه پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک صف یا دو

صف بیشتر نبود، در اینجا فرمود: من تصمیم گرفته ام خانه کسانی را که در نماز ما شرکت نمی کنند بسوزانم، آیه فوق نازل شد و اهمیت نماز ظهر را (با جماعت) تأکید کرد. (۱) این تشدید نشان می دهد: مسأله عدم شرکت، تنها به خاطر گرمی هوا نبود، بلکه گروهی می خواستند با این بهانه به تضعیف اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ایجاد شکاف در صفوف مسلمین پردازند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با این لحن شدید در مقابل آنها موضع گیری فرمود.

تفسیر:

اهمیت نماز، مخصوصاً نماز «وسطی»

از آنجا که نماز، مؤثرترین رابطه انسان با خدا است، و در صورتی که با شرایط صحیح انجام گیرد، دل را لبریز از عشق و محبت او می کند و در پرتو آن انسان بهتر می تواند خود را از آلودگی به گناه پاک سازد، در آیات قرآن، تأکید فراوانی روی آن شده، از جمله در نخستین آیه فوق می فرماید: «در انجام همه نمازها مخصوصاً نماز وسطی، مداومت کنید و در حفظ آن کوشا باشید» (حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى).
 «و با خضوع و خشوع و توجه کامل، برای خدا به پا خیزید» (وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِینَ).
 مبادا گرما و سرما و گرفتاری های دنیا و پرداختن به مال، همسر و فرزند،

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۴۲ (جلد ۲، صفحه ۱۲۶، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «در المتثور»، جلد ۱، صفحه ۳۰۱، ذیل آیه مورد بحث (دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه ۲۷۹ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۲۰۸، ذیل آیه مورد بحث - «بحر المحیط»، جلد ۲، صفحه ۵۱۲، ذیل آیه مورد بحث.

شما را از این امر مهم باز دارد.

در این که: منظور از «صلوة وُسطی» (نماز میانه) چیست؟ مفسران، تفسیرهای زیادی ذکر کرده اند، در تفسیر «مجمع البیان» شش قول، و در تفسیر «فخر رازی» هفت قول، و در تفسیر «قرطبی» ده قول، و در تفسیر «روح المعانی» سیزده قول نقل شده است. بعضی آن را نماز ظهر.

بعضی، نماز عصر.

بعضی، نماز مغرب.

بعضی، نماز عشا.

بعضی، نماز صبح.

بعضی، نماز جمعه.

و بعضی، نماز شب یا خصوص نماز وتر دانسته اند و برای هر یک از این اقوال توجیهی ذکر شده، ولی با قرائن مختلفی که در دست است روشن می شود: منظور، همان نماز ظهر است؛ زیرا علاوه بر این که نماز ظهر در وسط روز انجام می شود، شأن نزول آیه نیز گواهی می دهد، و روایات متعددی که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده، بر آن تأکید دارند. (۱) تأکید روی این نماز، به خاطر این بوده که بر اثر گرمی هوای نیمروز تابستان، یا گرفتاری های شدید کسب و کار، نسبت به آن کمتر اهمیت می دادند، آیه فوق، اهمیت نماز وسطی، و لزوم محافظت بر آن را مورد تأکید قرار داده

۱ - مشهور در میان فقهای شیعه این است: منظور نماز ظهر است، بلکه ادعای اجماع بر آن شده و چندین روایت معتبر که در کتاب «وسائل الشیعه»، جلد ۳، صفحه ۱۴، باب ۵ نقل شده است به این معنی گواهی می دهد، و قول شاذ و ضعیفی می گوید: منظور نماز عصر است (فقهای اهل سنت غالباً طرفدار این هستند که منظور، نماز عصر است) و به روایاتی استدلال کرده اند که سند قابل ملاحظه ای ندارد واصحاب از آن اعراض کرده اند (شرح بیشتر را در کتب فقهی مطالعه فرمائید).

است.

«قَانِتِينَ» از ماده «قَنُوت» به دو معنی آمده است:

۱ - پیروی و اطاعت کردن.

۲ - خضوع و خشوع و تواضع.

ولی بعید نیست در آیه فوق به هر دو معنی باشد چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه

السلام) می خوانیم که در تفسیر جمله «وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» فرمود:

«منظور این است که نماز را با خضوع و توجه به خداوند به جا آورید». (۱)

و در حدیث دیگری می فرماید: «یعنی از روی اطاعت به پا خیزید». (۲)

در آیه بعد، تأکید می کند: در سخت ترین شرایط، حتی در صحنه جنگ، نباید نماز فراموش شود، منتها در چنین وضعی، بسیاری از شرایط نماز همچون رو به قبله بودن و انجام رکوع و سجود به طور متعارف، ساقط می شود، لذا می فرماید: «و اگر (به خاطر جنگ یا خطر دیگری) بترسید باید (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید و رکوع و سجود را با ایما و اشاره به جا آورید» (فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا).

«اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید، همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید تعلیم داد» (فَإِذَا أُمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) و نماز را در این حال به صورت معمولی و با تمام آداب و شرایط انجام دهید.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، صفحه ۲۳ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۷۹، صفحه

۲۸۶، و جلد ۸۱، صفحه ۲۳۱، و جلد ۸۲، صفحه ۲۰۱.

۲ - به تفاسیر «مجمع البیان» و «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث - و «بحار الانوار»، جلد ۲۴،

صفحه ۳۰۲، و جلد ۸۲، صفحه ۲۰۱، و جلد ۸۶، صفحه ۱۹۵ مراجعه شود.

روشن است شکرانه این تعلیم الهی که طرز نماز خواندن در حالت امن و خوف را به انسان ها آموخته، همان عمل کردن بر طبق آن است.

«رجال» در اینجا جمع «راجل» به معنی پیاده، و «رُكبان» جمع «راکب»، به معنی سواره است، و منظور این است که به هنگام خوف از حمله دشمن، می توانید نماز را در حالتی که سواره، یا پیاده و در حال حرکت و فعالیت هستید انجام دهید.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که در بعضی از جنگ ها دستور داد نماز را به هنگام جنگ با تسبیح و تکبیر و لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ به جا آورند. (۱)

و نیز در حدیث دیگری می خوانیم: اَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صَلَّى يَوْمَ الْأَحْزَابِ إِيمَاءً. «پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جنگ احزاب با اشاره نماز خواند». (۲)

همچنین از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده در پاسخ این سؤال که اگر شخصی گرفتار حیوان درنده ای شود، و وقت نماز فرا رسد و از ترس آن درنده نتواند حرکت کند، چگونه نماز بخواند؟ فرمود: با همان وضعی که دارد باید نماز را بخواند هر چند پشت به قبله باشد، و رکوع و سجود را با اشاره در حالی که ایستاده است انجام دهد. (۳)

این نماز، همان نماز خوف است که فقهاء در کتاب های فقهی به طور

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۳۹، حدیث ۹۴۹ (مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲

هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۸۶، صفحات ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶ و ۱۱۹.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۴۴۶ (چاپ آل

البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۸۶، صفحات ۹۶ و ۱۱۹.

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۴۸۳، باب ۳ از ابواب صلاة الخوف و المطاردة، باب «أَنَّ مَنْ خَافَ لُصًّا أَوْ سَبْعًا أَوْ عَدُوًّا...» (جلد ۸، صفحه ۴۴۰، چاپ آل البیت)، با تلخیص و نقل به معنی.

احادیث دیگری نیز در این باب به این مضمون آمده است: «کافی»، جلد ۳، صفحه ۴۵۹، «بابُ صَلَاةِ الْمُطَارِدَةِ وَ الْمُوَاقِفَةِ وَ الْمُسَائِفَةِ»، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۸۶، صفحه ۱۱۷، باب ۳، «صَلَاةُ الْخَوْفِ وَ أَقْسَامُهَا وَ أَحْكَامُهَا».

مشروح، پیرامون آن بحث کرده اند، بنابراین آیه فوق تأکید بر این معنی دارد که محافظت بر نمازها، تنها در حال امنیت نیست، بلکه در همه حال، باید نماز را به جا آورد تا پیوند بندگان با آفریدگار جهان، همیشه بر قرار باشد و به یقین از این طریق نقطه اتکاء و امیدی برای انسان به وجود می آید، و او را در غلبه بر مشکلات، پیروز خواهد ساخت.

نکته:

نقش نماز در تقویت روحیه ها

ممکن است کسانی تصور کنند، تا این حدّ اصرار و تأکید درباره نماز یک نوع سختگیری محسوب می شود و شاید انسان را از وظائف خطیری که برای دفاع از خود در چنین لحظاتی دارد غافل سازد.

در حالی که این یک اشتباه بزرگ است معمولاً انسان در این حالات بیش از هر چیز نیاز به تقویت روحیه دارد و اگر ترس و وحشت و ضعف روحیه بر او غلبه کند، شکست او تقریباً قطعی خواهد بود.

چه عملی بهتر از نماز و پیوند با خدائی که فرمانش در تمام جهان هستی نافذ، و همه چیز در برابر اراده او سهل و آسان است، می تواند روحیه سربازان مجاهد یا کسانی که مواجهه با خطری شده اند را تقویت کند!؟

گذشته از شواهد فراوانی که در مجاهدات مسلمین صدر اول دیده می شود، در اخبار مربوط به جنگ چهارم مسلمانان با صهیونیست ها که در رمضان سال ۱۳۹۳ - هجری قمری - روی داد، می خوانیم: توجه سربازان اسلام به نماز و مبانی اسلام اثر فوق العاده ای در تقویت روحی آنها و پیروزی بر دشمن داشت.

به هر حال، اهمیت و تأثیر نماز، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد،

بی شک نماز اگر با همه آداب به خصوص با حضور قلب که روح آن است انجام شود، تأثیر فوق العاده مثبتی در فرد و جامعه دارد، و می تواند بسیاری از مشکلات را حل کند، و جامعه را از بسیاری از مفسد برهاند و در حوادث سخت و پیچیده، یار و یاور انسان باشد. (۱)

۱ - برای توضیح بیشتر درباره «فوائد نماز» به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۶، ذیل آیه ۴۵ سوره «عنکبوت» مراجعه نمائید.

۲۴۰ وَ الَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا
إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ
فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
۲۴۱ وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ
۲۴۲ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

ترجمه:

۲۴۰ - و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می گیرند و همسرانی از خود به جا می گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال، آنها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره مند سازند، به شرط این که آنها (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج مجدد نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است.

۲۴۱ - و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد) این، حقی است بر مردان پرهیزگار.

۲۴۲ - این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد؛ شاید اندیشه کنید!

تفسیر:

بخش دیگری از احکام طلاق

در این آیات، بار دیگر به مسأله ازدواج و طلاق و اموری در این رابطه باز

می گردد. و نخست درباره شوهرانی سخن می گوید که در آستانه مرگ قرار گرفته و همسرانی از خود به جای می گذارند، می فرماید:

«و کسانی که از شما می میرند - یعنی در آستانه مرگ قرار می گیرند - و همسرانی از خود باقی می گذارند باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنها را بهره مند سازند، و از خانه بیرون نکنند» در خانه شوهر، باقی بمانند و هزینه زندگی آنها پرداخت شود (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ).

البته این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نروند «و اگر بیرون روند (حقی در هزینه و سکنی ندارند ولی) گناهی بر شما نیست، نسبت به آنچه درباره خود از کار شایسته (مانند انتخاب شوهر مجدد بعد از تمام شدن عده) انجام دهند» (فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ).

در پایان آیه، گویا برای این که چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند آنها را دلداری داده، می فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از فقدان شوهر پیشین در برابر آنها بگشاید، و اگر مصیبتی به آنها رسیده حتماً حکمتی در آن بوده است، زیرا «خداوند توانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

اگر از روی حکمتش دری را ببندد، به لطفش در دیگری را خواهد گشود و جای نگرانی نیست.

بنابر آنچه در بالا گفته شد، معلوم می شود، جمله «يُتَوَفَّوْنَ» در اینجا به معنی مردن نیست، بلکه به قرینه ذکر وصیت به معنی قرار گرفتن در آستانه مرگ است.

جمله «فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ» مطابق تفسیر بالا، دلیل بر این است که پرداختن هزینه زندگی تا یک سال از حقوق زن بر ورثه شوهر می باشد، و هر گاه زن به دلخواه خود نخواست در خانه

شوهر بماند، و از نفقه استفاده کند، کسی مسئولیتی در برابر او نخواهد داشت و نیز اگر بخواهد اقدام به ازدواج تازه کند، مانعی ندارد.

ولی بعضی برای این جمله، تفسیر دیگری ذکر کرده اند و آن این که: اگر مدت یک سال را صبر نمود و پس از آن، از خانه شوهر بیرون رفت و ازدواج نمود، مانعی ندارد.

مطابق تفسیر دوم نگاهداری عدّه به مدت یکسال بر زن لازم است، و مطابق تفسیر اول لازم نیست و به تعبیر دیگر ادامه عدّه تا یک سال بنا بر تفسیر اول، یک حق است و بنا بر تفسیر دوم یک حکم، ولی ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است چرا که ظاهر جمله اخیر این است که جنبه استثناء از حکم قبل دارد.

در آیه بعد، به یکی دیگر از احکام طلاق پرداخته، می فرماید: «برای زنان مطلقه، هدیه شایسته ای است این حقی است بر پرهیزکاران» که از طرف شوهر پرداخت می شود (وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقینَ).

گر چه ظاهر آیه، همه زنان مطلقه را شامل می شود، ولی به قرینه آیه ۲۳۶ که گذشت، این حکم در مورد زنانی است که مهری برای آنها به هنگام عقد قرار داده نشده و قبل از آمیزش، طلاق داده می شوند، و در حقیقت تأکیدی است، بر حکم مزبور، تا مورد غفلت واقع نشود. این احتمال نیز وجود دارد که حکم مزبور، همه زنان مطلقه را شامل شود، متنها در مورد بالا جنبه واجب دارد، و در موارد دیگر جنبه مستحب.

به هر حال، این یکی از دستوره‌های کاملاً انسانی است که در اسلام وارد شده و برای پیشگیری از انتقام جویی ها و کینه توزی های ناشی از طلاق اثر مثبتی

دارد.

بعضی نیز گفته اند: پرداختن هدیه شایسته در مورد همه زنان مطلقه واجب است، و امری جدا از مهر است، ولی ظاهراً در میان علمای شیعه - همان گونه که از عبارت مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» استفاده می شود - کسی قائل به این قول نیست.

مرحوم «صاحب جواهر» نیز تصریح می کند که هدیه مزبور، جز در همان مورد خاص واجب نیست، و این مسأله اجماعی است. (۱)

این احتمال نیز داده شده که: منظور از آن، نفقه است که بسیار احتمال ضعیفی است.

در هر صورت، این هدیه، طبق روایاتی که از ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده، بعد از پایان عدّه و جدائی کامل پرداخت می شود، نه در عدّه طلاق رجعی، و به تعبیر دیگر، هدیه خداحافظی است، نه وسیله ای برای بازگشت. (۲)

در آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه مربوط به مسأله طلاق است، می فرماید: «این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد شاید اندیشه کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

بدیهی است منظور از اندیشه کردن و تعقل، آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد، و گر نه اندیشه تنها درباره احکام، نتیجه ای نخواهد داشت.

از مطالعه آیات و روایات اسلامی به دست می آید که غالباً «عقل» در مواردی به کار می رود که «ادراک» و «فهم» با «عواطف و احساسات» آمیخته

۱ - «جواهر الکلام»، جلد ۳۱، صفحه ۵۸ (مکتبه الاسلامیه، تحقیق شیخ محمود قوچانی).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۴۰، احادیث ۹۵۶ و ۹۵۷ (مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم،

۱۴۱۲ هـ ق) - «کافی»، جلد ۶، صفحه ۱۰۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الأنوار»، جلد ۱۰۰،

گردد و به دنبال آن عمل باشد، مثلاً اگر قرآن در بسیاری از بحث های خداشناسی نمونه هائی از نظام شگفت انگیز این جهان را بیان کرده و سپس می گوید ما این آیات را بیان می کنیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: «تا شما تعقل کنید»، منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید؛ زیرا علوم طبیعی اگر کانون دل و عواطف را تحت تأثیر قرار ندهد و هیچگونه تأثیری در ایجاد محبت و دوستی و آشنائی با آفریدگار جهان نداشته باشد، ارتباطی با مسائل توحیدی و خداشناسی نخواهد داشت.

و همچنین است اطلاعاتی که جنبه عملی دارد، در صورتی «تعقل» به آنها گفته می شود که «عمل» هم داشته باشد در تفسیر «المیزان» می خوانیم: تعقل در زمینه ای استعمال می شود که به دنبال درک و فهم، انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند: وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ: «دوزخیان می گویند: اگر گوش شنوا داشتیم و تعقل می کردیم در صف اهل جهنم نبودیم». (۱)

یا آیه: أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا: «آیا در زمین سیاحت نکردند تا دل هائی داشته باشند که به وسیله آن بفهمند» (۲) شاهد این گفتار است. (۳)

زیرا اگر مجرمین روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا اگر خدا می گوید مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چیزهائی بفهمند مقصود درک و فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام نهند.

۱ - ملک، آیه ۱۰.

۲ - حج، آیه ۴۶.

۳ - «المیزان»، جلد ۲، صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰، ذیل آیه مورد بحث.

و به تعبیر دیگر، اگر فکر و اندیشه، ریشه دار باشد، ممکن نیست آثار آن در عمل ظاهر نشود، چگونه ممکن است انسانی به طور قطع اعتقاد به مسموم بودن غذائی داشته باشد و آن را بخورد؟

و یا عقیده قاطع به تأثیر داروئی برای درمان یک بیماری خطرناک داشته باشد و اقدام به خوردن آن نکند؟

* * *

نکته:

آیا این آیه نسخ شده است؟

بسیاری از مفسران معتقدند: آیه آغاز این بخش به وسیله آیه ۲۳۴ همین سوره که قبلاً گذشت و در آن، عدّه وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود، نسخ شده است، و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی دلیل بر این نیست که قبلاً نازل شده است؛ زیرا می دانیم تنظیم آیات سوره ها بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که بعد نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته، و آیاتی که قبل نازل شده در اواخر سوره، و این به خاطر مناسبت آیات و به دستور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) صورت گرفته است.

و نیز گفته اند: حق نفقه یک سال، قبل از نزول آیات ارث بوده و بعد از آن که برای زن، ارث قرار داده شد، این حق از بین رفت، بنابراین آیه فوق، از دو جهت (از نظر مقدار زمان عدّه و از نظر نفقه) نسخ شده است.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: همه علماء اتفاق دارند که این آیه منسوخ است، آن گاه حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که (در عصر جاهلیت) هنگامی که مرد از دنیا می رفت تا یک سال از مال شوهر، نفقه او را می دادند سپس بدون میراث، خارج می شد، بعداً آیه یک چهارم و یک هشتم

(مربوط به ارث زن)، این آیه را نسخ کرد. (۱)

بنابراین، باید نفقه زن در مدت عدّه، از ارث او باشد.

و نیز از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: آیه مربوط به نگه داشتن عدّه در چهار ماه و ده روز و همچنین آیه ارث، این آیه را نسخ کرده. (۲) - (۳)

به هر حال، از کلمات بزرگان استفاده می‌شود: عدّه وفات در زمان جاهلیت یک سال بوده و رسوم خرافاتی و شاقی برای زن در این مدت قائل بودند، اسلام در آغاز، آن رسوم خرافاتی را از بین برد، ولی عدّه وفات را در مدت یک سال تثبیت کرد، سپس آن را به چهار ماه و ده روز، تبدیل نمود، و تنها زینت کردن و آرایش‌های مختلف را در این مدت برای زن ممنوع شمرد. از گفته «فخر رازی» استفاده می‌شود: معروف میان مفسرین اهل سنت نیز همین است که آیه فوق، به وسیله آیات ارث و عدّه چهار ماه و ده روز، منسوخ شده است. (۴)

ولی اگر اجماع و اتفاق علما و روایات متعدد در این زمینه نبود، ممکن بود گفته شود: بین این آیات تضادی وجود ندارد، عدّه چهار ماه و ده روز، یک حکم الهی است، اما نگهداری عدّه تا یک سال و ماندن در خانه شوهر و استفاده از نفقه او یک حق است، یعنی به زن این حق داده می‌شود که اگر مایل باشد تا یک سال در خانه شوهر متوفای خود بماند و هزینه زندگی او طبق وصیت شوهر در

-
- ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۲۳۹ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۱۹۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۲۹ (چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ. ق).
 - ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۲۳۸ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۱۸۹ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۲۲ (چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ. ق).
 - ۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲، صفحه ۱۳۱، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ. ق - جلد ۲، صفحه ۶۰۲، دار المعرفه، ۱۰ جلدی).
 - ۴ - تفسیر «کبیر»، جلد ۶، صفحه ۱۵۸ (صفحه ۴۹۱، چاپی دیگر)، ذیل آیه مورد بحث.

تمام این مدت پرداخت شود، و اگر مایل نبود می تواند بعد از چهار ماه و ده روز از خانه شوهر بیرون رود، یا اقدام به ازدواج نماید و در عین حال طبعاً هزینه زندگی او از مال شوهر سابق قطع خواهد شد.

ولی با توجه به روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده (۱) و شهرت حکم نسخ یا اتفاق علماء بر آن، قبول چنین تفسیری ممکن نیست، هر چند با ظواهر آیات قابل تطبیق باشد.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۲، صفحه ۲۳۵ به بعد، باب ۳۰، «بابُ أَنْ عِدَّةَ الْوَفَاةِ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ وَعَشْرَةٌ أَيَّامٌ» - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۱۸۰ به بعد، باب ۸، «العدد و أقسامها و أحكامها».

۲۴۳ - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

ترجمه:

۲۴۳ - آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! سپس خدا آنها را زنده کرد؛ خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) به جا نمی آورند.

شأن نزول:

در یکی از شهرهای «شام» بیماری طاعون راه یافت و با سرعتی عجیب و سرسام آور، مردم یکی پس از دیگری از دنیا می رفتند در این میان عده بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهایی یابند آن محیط و دیار را ترک گفتند. از آنجا که آنها پس از فرار از محیط خود و رهایی از مرگ در خود احساس قدرت و استقلال می نمودند و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند. پروردگار، آنها را نیز در همان بیابان با همان بیماری نابود ساخت. از بعضی روایات استفاده می شود: اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود؛ زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای مبارزه آماده کنند و از شهر خارج گردند آنها به بهانه این که در محیط

جنگ مرض طاعون است از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند، پروردگار آنها را به همان چیزی که از آن هراس داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد، آنها خانه های خود را ترک کرده و برای نجات از طاعون فرار کردند، اما در بیابان همگی از بین رفتند، مدت ها از این جریان گذشت و «حزقیل» (۱) یکی از پیامبران بنی اسرائیل، از آنجا عبور نمود و از خدا خواست آنها را زنده کند، خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند. (۲)

تفسیر:

چگونه مُردند و چگونه زنده شدند؟

این آیه، همان گونه که در شأن نزول آمده، اشاره سر بسته و در عین حال آموزنده ای است به سرگذشت عجیب یکی از اقوام پیشین، که بیماری مسری و وحشتناکی در محیط آنها ظاهر گشت، و هزاران نفر، از آن منطقه فرار کردند، می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که از خانه خود از ترس مرگ فرار کردند در حالی که هزاران نفر بودند» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ).

مسلم است جمله أَلَمْ تَرَ: «آیا ندیدی؟» در اینجا به معنی آیا نمی دانی است؛ زیرا در ادبیات عرب، هر گاه بخواهند مطلبی را به طور کامل مجسم سازند و آن را به عنوان یک امر واضح قلمداد کنند، مخاطب را با جمله «أَلَمْ تَرَ» خطاب

۱ - «حزقیل» طبق بعضی از روایات، سومین پیشوای بنی اسرائیل بعد از موسی (علیه السلام) بود (مجمع البیان)، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۳۸۳.

۲ - «کافی»، جلد ۸، صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحات ۱۲۰

و ۱۲۳، و جلد ۱۳، صفحات ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۵ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

می کنند.

گر چه مخاطب در این جمله، پیامبر است، ولی در واقع، منظور همه افرادند. درست است که آیه فوق، اشاره به عدد خاصی نکرده، و تنها واژه «الوف» که به معنی هزارها است، به کار برده، ولی بعضی از روایات، تعداد نفرات آنها را ده هزار، و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می کنند. (۱)

پس از آن به عاقبت کار آنها اشاره کرده، می فرماید: «خداوند به آنها فرمود: بمیرید» (فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مُوتُوا)، و به آن بیماری که آن را بهانه قرار داده بودند مُردند. «سپس خداوند آنها را زنده کرد» تا ماجرای زندگی آنان درس عبرتی برای دیگران باشد (ثُمَّ أَحْيَاهُمْ).

روشن است منظور از مُوتُوا: «بمیرید»، یک امر لفظی نیست، بلکه امر تکوینی خداوند است که بر سراسر جهان هستی و عالم حیات، حکومت می کند یعنی خداوند، عوامل مرگ آنها را فراهم ساخت، و به سرعت همگی از میان رفتند، این امر، همانند امری است که در آیه ۸۲ سوره «یس» آمده: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: «امر او تنها این است: هنگامی که چیزی را اراده کند می گوید: ایجاد شو! و فوراً موجود می شود!»

جمله «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» اشاره به زنده شدن آن جمعیت، پس از مرگ است و همان گونه که در شأن نزول خواندیم، به دعای «حزقیل» پیامبر، صورت گرفت، و از آنجا که بازگشت آنان به حیات، یکی از نعمت های روشن الهی بود، (هم از نظر خودشان، و هم از نظر عبرت مردم) در پایان آیه می فرماید: «خداوند نسبت

۱ - به تفسیر «مجمع البیان»، «قرطبی» و «روح البیان»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود - «بحار

الأنوار»، جلد ۱۳، صفحات ۳۸۴ و ۳۸۵.

به بندگان خود احسان می کند، ولی بیشتر مردم، شکر او را به جا نمی آورند» (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ).

نه تنها این گروه، بلکه همه انسان ها مشمول الطاف و عنایات و نعمت های اویند.

نکته ها:

۱- آیا این ماجرا یک حادثه تاریخی بوده یا تمثیل است؟

آیا آنچه در داستان فوق آمده، یک حادثه واقعی تاریخی است که قرآن به طور سربسته به آن اشاره کرده، و شرح آن در روایات آمده است و یا از قبیل ذکر مثال برای مجسم ساختن حقایق عقلی، در لباس های حسنی است؟

از آنجا که سرگذشت مزبور جنبه های غیر عادی دارد، و هضم آن برای بعضی از مفسران مشکل شده از این رو وقوع چنین حادثه ای را انکار کرده اند و منظور از آیه را تنها یک «مثال» شمرده اند که حال جمعیتی را شرح می دهد که در پیکار و مبارزه با دشمن سستی می کنند و به دنبال آن شکست می خورند، و سپس درس عبرت گرفته و بیدار می شوند و نهضت و مبارزه را از نو شروع می کنند و سرانجام پیروز می گردند.

طبق این تفسیر، جمله مُوتُوا: «بمیرید» که در آیه آمده، کنایه از شکست به دنبال سستی و رکود است و جمله أُحْيَاهُمْ: «خداوند آنها را زنده کرد» اشاره به آگاهی، بیداری و به دنبال آن پیروزی است.

بر اساس این تفسیر، روایاتی که در این زمینه وارد شده و آن را به صورت یک حادثه تاریخی تشریح می کند، روایاتی مجعول و اسرائیلی است!

اما باید گفت: گر چه استفاده مسأله «شکست» و «پیروزی» به دنبال

«سستی» و «بیداری» از آیه مزبور موضوع جالبی است، ولی انکار نمی توان کرد که ظاهر آیه به صورت بیان یک حادثه تاریخی می باشد و نه تنها یک مثال! آیه، حکایت حال جمعی از پیشینیان را بیان می کند که به دنبال فرار از یک حادثه وحشتناک مردند و سپس خداوند آنها را زنده کرد. اگر غیر عادی بودن حادثه، سبب توجیه و تأویل آن شود، باید با تمام معجزات پیامبران نیز این کار را کرد. خلاصه، اگر پای این گونه توجیها و تفسیرها به قرآن کشیده شود، می توان علاوه بر انکار معجزات پیامبران، غالب مباحث تاریخی قرآن را انکار کرد و آنها را از قبیل «تمثیل» یا به تعبیر امروز به شکل «سمبلیک» دانست و مثلاً سرگذشت «هابیل» و «قابیل» را مثالی برای مبارزه عدالت و حق جویی با قساوت و سنگدلی دانست و در این صورت، همه مباحث تاریخی قرآن ارزش خود را از دست خواهد داد. به علاوه، با این تعبیر نمی توان همه روایاتی را که در زمینه تفسیر آیه وارد شده، نادیده گرفت؛ زیرا بعضی از آنها در متون معتبر نقل شده و نسبت جعل یا اسرائیلی بودن به آنها بسیار نارواست.

۲ - درس عبرت

همان گونه که در شأن نزول آمد، آیه فوق، اشاره به گروهی از بنی اسرائیل می کند، که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد، دست به بهانه تراشی زدند و خداوند آنها را مبتلا به بیماری طاعون کرد، که همه را به طور سریع و برق آسا، از میان برد، آن چنان که هیچ دشمن خطرناکی در میدان جنگ قادر به آن نیست. یعنی تصوّر نکنید: با فرار از زیر بار مسئولیت، و توسل به بهانه های مختلف

می توانید در امان بمانید.

تصوّر نکنید: در برابر قدرت پروردگار، می توانید مقاومت کنید. خدا می تواند با دشمن بسیار کوچکی، مانند میکروب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شما را چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.

۳ - مسأله «رَجَعَت» و بازگشت به دنیا

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است مسأله امکان «رَجَعَت» است که از این آیه به خوبی استفاده می شود.

توضیح این که: در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسرائیل که همراه موسی (علیه السلام) به کوه طور رفتند که در آیات ۵۵ و ۵۶ سوره «بقره» آمده و داستان «عُزَیْر» یا «ارُمیا» که در آیه ۲۵۹ همین سوره خواهد آمد، و همچنین حادثه ای که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است. بنابراین، مانعی ندارد که همین مسأله در آینده نیز تکرار شود.

دانشمند معروف شیعه مرحوم «صدوق» نیز به همین آیه برای امکان مسأله رجعت استدلال کرده، می گوید: یکی از عقاید ما اعتقاد به رَجَعَت است (که گروهی از انسان های پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز می گردند).

و نیز می تواند این آیه سندی برای مسأله معاد و احیای مردگان در قیامت باشد.

۲۴۴ وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
 ۲۴۵ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً
 وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه:

۲۴۴ - و در راه خدا، پیکار کنید! و بدانید خداوند، شنوا و داناست.
 ۲۴۵ - کیست که به خدا «قرض الحسنه ای» دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می سازد؛ (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی شود). و به سوی او باز می گردید.

شأن نزول:

در شأن نزول آیه دوم، چنین نقل کرده اند: روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس صدقه ای بدهد دو برابر آن در بهشت خواهد داشت، «ابو الدحداح انصاری» عرض کرد: ای رسول خدا! من دو باغ دارم اگر یکی از آنها را به عنوان صدقه بدهم دو برابر آن را در بهشت خواهم داشت؟

فرمود: آری.

عرض کرد: أمُّ الدحداح نیز با من خواهد بود؟

فرمود: آری.

عرض کرد: فرزندان نیز با منند؟

فرمود: آری.

سپس او باغی را که بهتر بود، به عنوان صدقه به پیامبر(صلی الله علیه وآله) داد، آیه فوق نازل شد، و صدقه او را دو هزار هزار برابر برای او کرد و این است معنی: «أضعافاً کثیرَةً». «ابو الدّحداح» بازگشت و همسرش «ام الدحداح» و فرزندان را در آن باغی دید که صدقه قرار داده بود، به در باغ ایستاد و نخواست وارد آن شود، همسرش را صدا زده، گفت: من این باغ را صدقه قرار داده ام و دو برابرش را در بهشت خریداری کرده ام و تو و فرزندان نیز با من خواهید بود.

همسرش گفت: مبارک است آنچه را فروخته و آنچه را خریده ای! پس از آن همگی از باغ خارج شدند و آن را به پیامبر(صلی الله علیه وآله) تسلیم کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «چه بسیار نخله هائی در بهشت که شاخه هایش برای ابو الدّحداح آویزان شده است». (۱)

تفسیر:

جهاد با جان و مال

از اینجا آیات مربوط به جهاد، شروع می شود، و به دنبال آن داستانی در همین زمینه از اقوام پیشین می آید و با توجه به سرگذشتی که در آیه قبل درباره جمعی از بنی اسرائیل نقل شد که آنها به بهانه طاعون از جهاد فرار کردند و سرانجام، با همان طاعون از میان رفتند، رابطه بین این آیات و آیات قبل، روشن می گردد.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۴۹، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک الوسائل»، جلد ۷،

صفحات ۲۶۲، ۲۶۴ و ۲۶۵ (چاپ آل البیت) - تفسیر «ابن کثیر»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

نخست می فرماید: «در راه خدا پیکار کنید، و بدانید خداوند شنوا و دانا است» (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)، سخنان شما را می شنود و از انگیزه های درونی شما و نیاتتان در امر جهاد آگاه است.

سپس می افزاید: «کیست که به خدا وام نیکوئی دهد (و از اموالی که او بخشیده است در طریق جهاد و در طریق حمایت مستمندان، انفاق کند) تا خداوند آن را برای او، چندین برابر کند» (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً).

بنابراین وام دادن به خداوند به معنی «انفاق فی سبیل الله» است و به گفته بعضی از مفسران، انفاق هائی است که در راه جهاد می شود؛ زیرا در آن زمان تهیه هزینه های مختلف جهاد، بر دوش مبارزان مسلمان بود.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند: هر گونه انفاقی را شامل می شود، هر چند بعد از آیه جهاد وارد شده است. (۱)

ولی تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است، به خصوص این که معنی اول را نیز در بر می گیرد، و اصولاً انفاق در راه خدا، و کمک به نیازمندان و حمایت از محرومان، همان کار جهاد را می کند؛ زیرا هر دو مایه استقلال و سربلندی جامعه اسلامی است. «أَضْعَافٌ» جمع «ضِعْفٌ» (بر وزن شعر) به معنی دو یا چند برابر کردن چیزی است، با توجه به این که این واژه، به صورت جمع آمده و با کلمه «كَثِيرَةً»، تأکید شده - به علاوه جمله «يُضَاعَفُ» نیز تأکید بیشتری از «يُضَعَّفُ» می رساند

(آن چنان که ارباب لغت گفته اند) - (۱)

از مجموع این جهات، استفاده می شود: خداوند، برای انفاق کنندگان پاداش بسیار فراوانی قرار داده، و انفاق در راه خدا همچون بذر مستعدی است که در زمین آماده ای افشاندن شود، و به وسیله باران های پی در پی آبیاری گردد، و ده ها و گاه صدها برابر، نتیجه دهد (همان گونه که در آیه ۲۶۱ همین سوره خواهد آمد).

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می کند و همه شما به سوی او باز می گردید» (وَ اللّٰهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

اشاره به این که تصور نکنید انفاق و بخشش، اموال شما را کم می کند؛ زیرا گسترش و محدودیتِ روزی شما، به دست خدا است و او توانائی دارد در عوض اموال انفاق شده، به مراتب بیش از آن را در اختیار شما قرار دهد، بلکه با توجه به ارتباط و به هم پیوستگی افراد اجتماع با یکدیگر، همان اموال انفاق شده در واقع به شما باز می گردد. این از نظر دنیا، و از نظر آخرت، فراموش نکنید که همه به سوی او باز می گردید و پاداش های بزرگ شما آنجا است.

نکته:

چرا تعبیر به قَرْض؟

در چندین آیه از قرآن مجید (و از جمله آیه بالا) در مورد انفاق در راه خدا تعبیر به «قَرْض» و وام دادن به پروردگار، آمده است، و این نهایت لطف خداوند

۱ - «راغب» در «مفردات» در ماده «ضِعْف» می گوید: بعضی گفته اند: «ضَاعَفْتُ أُبْلَغُ مِنْ ضَعْفَتُهُ».

نسبت به بندگان را از یک سو، و کمال اهمیت مسأله انفاق را از سوی دیگر می‌رساند. با این که مالک حقیقی سراسر هستی او است، و انسان‌ها تنها به عنوان نمایندگی خداوند، در بخش کوچکی از آن، تصرف می‌کنند، چنان که در آیه ۷ سوره «حدید» می‌خوانیم: **أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ: «ایمان به خدا و رسولش بیاورید و از آنچه خداوند شما را در آن نماینده خود ساخته، انفاق کنید»**، ولی با این حال از بنده خود استقراض می‌کند، آن هم استقراضی با چنین سود بسیار فراوان، «کرم بین و لطف خداوندگار!» در «نهج البلاغه» آمده است: **وَاسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَكُمْ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: «خداوند از شما در خواست قرض کرده در حالی که گنج‌های آسمان و زمین از آن او، و بی‌نیاز و ستوده است، (آری اینها نه از جهت نیاز او است) بلکه می‌خواهد شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید»**. (۱)

* * *

٢٤٦ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَآئِكَةِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ آلِهِمْ
 ائْتِنَا بِآيَاتِنَا فَمَا آتَيْنَاهُمْ إِلَّا أَنْفُسَنَا فَكُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ فَمَا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
 وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

٢٤٧ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ
 لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ
 قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ
 يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

٢٤٨ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ
 رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

٢٤٩ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ
 مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ
 فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا
 لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا
 اللَّهَ كَمَ مِنْ فَتْنَةٍ قَلِيلَةٌ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ
 الصَّابِرِينَ

- ۲۵۰ وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا اُفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ
 اُقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
- ۲۵۱ فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ اَتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ
 وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللّٰهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ
 الْاَرْضُ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلٰى الْعَالَمِينَ
- ۲۵۲ تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

ترجمه:

- ۲۴۶ - آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: «زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم». (پیامبر آنها) گفت: «شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه ها و فرزندانمان رانده شده ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده اند)؟! اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است.
- ۲۴۷ - و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند «طالوت» را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است»، گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با این که ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، مُلکش را به هر کس بخواهد، می بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد) آگاه است.»

۲۴۸ - و پیامبرشان به آنها گفت: «نشانه حکومت او، این است که «صندوق عهد» به سوی شما خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می کنند. در این موضوع، نشانه ای (روشن) برای شماست؛ اگر ایمان داشته باشید».

۲۴۹ - و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می کند، آنها که (به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند، و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند!» پس جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او، و افرادی که با او ایمان آورده بودند، از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند؛ و عده ای) گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را نداریم». اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران (و استقامت کنندگان) است.

۲۵۰ - و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدم های ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان!»

۲۵۱ - سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند؛ و «داود» (نوجوان شجاعی که در لشکر «طالوت» بود)، «جالوت» را کشت؛ و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرا می گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد.

۲۵۲ - اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می خوانیم؛ و تو، از رسولان (ما) هستی.

قبل از تفسیر بخوانید

پیش از آن که به تفسیر این آیات بپردازیم، لازم است به گوشه ای از تاریخ بنی اسرائیل که این آیات ناظر به آن است اشاره کنیم:

قوم یهود که در زیر سلطه فرعونیان ضعیف و ناتوان شده بودند بر اثر رهبری های خردمندانه موسی (علیه السلام) از آن وضع اسف انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند. خداوند به برکت این پیامبر نعمت های فراوانی به آنها بخشیده که از جمله «صندوق عهد» بود - که به زودی درباره تاریخچه و محتویات آن بحث خواهیم کرد -

قوم یهود با حمل این صندوق در جلوی لشکر، یک نوع اطمینان خاطر و توانائی روحی پیدا می کردند و این قدرت و عظمت، تا مدتی بعد از موسی (علیه السلام) ادامه داشت، ولی همین پیروزی ها و نعمت ها کم، کم باعث غرور آنها شد و تن به قانون شکنی دادند، سرانجام، به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را همراه صندوق عهد، از دست دادند، به دنبال آن، چنان دچار پراکندگی و اختلاف شدند که در برابر کوچک ترین دشمنان، قدرت دفاع نداشتند، تا جائی که دشمنان، گروه کثیری از آنها را از سرزمین خود بیرون راندند و حتی فرزندان آنها را به اسارت گرفتند.

این وضع سال ها ادامه داشت تا آن که خداوند پیامبری به نام «اشموئیل» را برای نجات و ارشاد آنها برانگیخت، آنها نیز که از ظلم و جور دشمنان به تنگ آمده بودند و دنبال پناهگاهی می گشتند گرد او اجتماع کردند و از او خواستند: رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند، تا همگی تحت فرمان و هدایت او یک دل و یک رأی با دشمن نبرد کنند، تا عزت از دست رفته را باز یابند.

«اشموئیل» که به روحیات و سست همتی آنان به خوبی آشنا بود، در جواب گفت: از آن بیم دارم که چون فرمان جهاد در رسد، از دستور امیر و رهبر خود سرپیچی کنید و از مقابله و پیکار با دشمن شانه خالی نمائید.

آنها گفتند: چگونه ممکن است ما از فرمان امیر، سرباز زنییم و از انجام وظیفه دریغ نمائیم، در حالی که دشمن، ما را از وطن خود بیرون رانده، سرزمین های ما را اشغال نموده و فرزندان ما را به اسارت برده است؟!!

«اشموئیل» که دید جمعیت با تشخیص درد به سراغ طیب آمده اند، و گویا رمز عقب ماندگی خود را درک کرده اند. به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم را به پیشگاه وی عرضه داشت، به او وحی شد که «طالوت» را به پادشاهی ایشان برگزیدم.

«اشموئیل» عرض کرد: خداوندا! من هنوز «طالوت» را ندیده و نمی شناسم.

وحی آمد ما او را به جانب تو خواهیم فرستاد، هنگامی که او نزد تو آمد فرماندهی سپاه را به او واگذار و پرچم جهاد را به دست وی بسپار!

طالوت کیست؟

طالوت، مردی بلند قامت، تنومند و خوش اندام بود، اعصابی محکم و نیرومند داشت، از نظر قوای روحی نیز بسیار زیرک، دانشمند و با تدبیر بود.

بعضی علت انتخاب نام طالوت را برای وی همان طول قامت او می دانند.

ولی، با این همه شهرتی نداشت و با پدرش در یکی از دهکده ها در ساحل رودخانه ای می زیست و چهار پایان پدر را به چرا می برد و کشاورزی می کرد.

روزی بعضی از چهار پایان در بیابان گم شدند، طالوت به اتفاق یکی از

دوستان خود، به جستجوی آنها در اطراف رودخانه به گردش در آمد این وضع تا چند روز ادامه یافت تا این که به نزدیک شهر «صوف» رسیدند.

دوست وی گفت: ما اکنون به سرزمین «صوف» شهر «اشموئیل» پیامبر رسیده ایم بیا نزد وی رویم شاید در پرتو وحی و فروغ رأی، به گم شده خویش راه یابیم، هنگامی که وارد شهر شدند، با «اشموئیل» برخورد کردند، همین که چشمان «اشموئیل» و «طالوت» به یکدیگر افتاد میان دل های آنان آشنائی برقرار شد.

«اشموئیل» از همان لحظه، «طالوت» را شناخت و دانست که این جوان همان است که از طرف خداوند برای فرماندهی جمعیت تعیین شده.

هنگامی که «طالوت» سرگذشت خود را برای «اشموئیل» شرح داد، گفت: اما چهار پایان هم اکنون در راه دهکده رو به باغستان پدرت روانه هستند، از ناحیه آنها نگران مباش، ولی، من تو را برای کاری بسیار بزرگ تر از آن دعوت می کنم، خداوند تو را مأمور نجات بنی اسرائیل ساخته است.

«طالوت» نخست از این پیشنهاد تعجب کرد، سپس با خوشوقتی آن را پذیرفت.

«اشموئیل» به قوم خود گفت: خداوند «طالوت» را به فرماندهی شما برگزیده لازم است همگی از وی پیروی نمائید و خود را برای جهاد با دشمن آماده سازید.

بنی اسرائیل که برای فرمانده و رئیس لشکر امتیازاتی از نظر نسب و ثروت لازم می دانستند و هیچ کدام را در «طالوت» نمی دیدند در برابر این انتصاب سخت به حیرت افتادند؛ زیرا به عقیده آنها وی نه از خاندان «لاوی» بود که سابقه نبوت داشتند و نه از خاندان یوسف و یهودا، که دارای سابقه حکومت

بودند، بلکه از خاندان «بنیامین» گمنام بود و از نظر مالی تهی دست، لذا به عنوان اعتراض گفتند: او چگونه می تواند بر ما حکومت کند ما از او سزاوارتریم؟! «اشموئیل» که آنان را سخت در اشتباه می دید، گفت: خداوند او را بر شما امیر قرار داده و شایستگی فرماندهی و رهبری به نیروی جسمی و قدرت روحی است که هر دو به اندازه کافی در «طالوت» هست و از این نظر، بر شما برتری دارد ولی آنها نشانه ای که دلیل بر این انتخاب از ناحیه خدا باشد مطالبه کردند.

«اشموئیل» گفت: نشانه آن این است که تابوت (صندوق عهد) که از یادگارهای مهم انبیاء بنی اسرائیل است و مایه دلگرمی و اطمینان شما در جنگ ها بوده در حالی که جمعی از فرشتگان آن را حمل می نمایند به سوی شما باز می گردد، و چیزی نگذشت که صندوق عهد بر آنها ظاهر شد.

آنها با دیدن این نشانه فرماندهی «طالوت» را پذیرفتند.

«طالوت» زمام کشور را به دست گرفت!

«طالوت» فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت و در مدتی کوتاه لیاقت و شایستگی خود را در اداره امور مملکت و فرماندهی سپاه، به اثبات رسانید، آن گاه آنها را برای مبارزه با دشمنی که همه چیز آنها را به خطر انداخته بود، دعوت کرد و به آنها تأکید کرد، تنها کسانی با من حرکت کنند که تمام فکرشان در جهاد باشد و آنها که بنائی نیمه کاره، یا معامله ای نیمه تمام، و امثال آن دارند در این پیکار شرکت نکنند.

به زودی جمعیتی به ظاهر زیاد و نیرومند جمع شدند و به جانب دشمن حرکت کردند.

بر اثر راهپیمایی در برابر آفتاب همگی تشنه شدند، «طالوت» برای این که

به فرمان خدا آنها را آزمایش و تصفیه کند، گفت:
 به زودی در مسیر خود به رودخانه ای می رسید، خداوند به وسیله آن شما را آزمایش می کند،
 کسانی که از آن بنوشند و سیراب شوند از من نیستند، و آنها که جز مقدار کمی ننوشند از من
 هستند!

همین که چشم آنها به نهر آب افتاد، خوشحال شدند و به سرعت خود را به آن رسانیدند و
 سیراب گشتند. تنها عده معدودی بر سر پیمان باقی ماندند.

«طالوت» متوجه شد لشکر او از اکثریتی بی اراده و سست عهد و اقلیتی از افراد با ایمان
 تشکیل شده است، از این رو، اکثریت بی انضباط و نافرمان را رها کرد و با همان جمع قلیل
 با ایمان، از شهر بیرون آمد و به سوی میدان جهاد پیش رفت.

سپاه کوچک «طالوت» از کمی نفرات متوحش شده به «طالوت» گفتند: ما توانائی در برابر این
 سپاه قدرتمند را نداریم اما آنها که ایمان راسخ به رستخیز داشتند و دل هایشان از محبت خدا
 لبریز بود، از زیادی و نیرومندی سپاه دشمن و کمی عده خود نهراسیدند، با کمال شجاعت به
 «طالوت» گفتند:

تو آنچه را صلاح می دانی فرمان ده، ما نیز همه جا همراه تو خواهیم بود و به خواست خدا با
 همین عدد کم با آنها جهاد خواهیم کرد، چه بسا جمعیت های کم که به اراده پروردگار بر
 جمعیت های زیاد پیروز شدند و خدا با استقامت کنندگان است.

«طالوت» با آن عده کم اما مؤمن و مجاهد، آماده کارزار شد، آنها از درگاه خداوند در خواست
 شکیبائی و پیروزی کردند، همین که آتش جنگ شعله ور شد، «جالوت» از لشکر خویش بیرون
 آمد و در بین دو لشکر مبارز طلبید، صدای رعب آور وی دل ها را می لرزاند و کسی را
 جرأت میدان رفتن او نبود. در

این میان نوجوانی به نام «داود» که شاید بر اثر کمی سن، برای جنگ هم به میدان نیامده بود، بلکه برای کمک به برادران بزرگ تر خود، که در صف جنگجویان بودند از طرف پدرش مأموریت داشت.

ولی با این حال، بسیار چابک و ورزیده بود، با فلاخنی که در دست داشت یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر «جالوت» کوبیده شدند و او در میان وحشت و تعجب سپاهیان به زمین سقوط کرد و کشته شد، با کشته شدن «جالوت» ترس و هراس عجیبی به سپاهیان دست داد، از برابر صفوف لشکر «طالوت» فرار کردند و بنی اسرائیل پیروز شدند. (۱)

تفسیر:

درخواست فرمانده

در نخستین آیه، روی سخن را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کرده، می فرماید: «آیا ندیدی جمعی از اشراف بنی اسرائیل را بعد از موسی (علیه السلام) که به پیامبر خود گفتند: زمامداری، برای ما انتخاب کن تا (تحت فرماندهی او) در راه خدا پیکار کنیم؟ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَآئِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُنَاقِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).»
واژه «ملاء» در لغت به معنی اشیاء یا اشخاصی است که چشم را پر می کند و شگفتی بیننده را برمی انگیزد، به همین جهت، به جمعیت زیادی که دارای رأی و عقیده واحدی، باشند «ملاء» گفته می شود، و نیز به اشراف و بزرگان هر قوم و ملتی «ملاء» می گویند؛ زیرا هر کدام از این دو گروه به خاطر کمیت یا کیفیت

۱ - اقتباس از «مجمع البیان»، «در المنثور» و «قصص قرآن» (با تلخیص).

برای شرح بیشتر در این باره می توانید به جلد ۱۳ «بحار الانوار»، صفحه ۴۳۵، باب ۱۹: «قصه اشموئیل (علیه السلام) و طالوت و جالوت» مراجعه فرمائید.

خاص خود چشم بیننده را پر می کند. همان طور که قبلاً اشاره شد، این آیه، اشاره به جمعیت زیادی از بنی اسرائیل می کند که یک صدا از پیامبر خویش، تقاضای امیر و رهبری کردند، تا بتوانند به فرماندهی او با «جالوت» که تمام حیثیت دینی، اجتماعی و اقتصادی آنها را به خطر افکنده بود پیکار کنند. قابل توجه این که: آنها برای رفع تجاوز دشمن که ایشان را از سرزمینشان بیرون رانده بود، می خواستند مبارزه کنند، در عین حال، نام آن را فی سبیل الله (در راه خدا گذاردند) از این تعبیر، روشن می شود: آنچه به آزادی و نجات انسان ها از اسارت و رفع ظلم کمک کند، «فی سبیل الله» محسوب می شود.

علاوه بر این، پیکار مزبور، جنبه دینی و مذهبی نیز داشت. بعضی نام این پیامبر را «شمعون»، بعضی «اشموئیل»، و بعضی «یوشع»، ذکر کرده اند، ولی مشهور در میان مفسران همان «اشموئیل» است که عربی آن اسماعیل می باشد، و از امام باقر (علیه السلام) نیز در روایتی نقل شده است. (۱) به هر حال، پیامبرشان که از وضع آنان نگران بود، و آنها را ثابت قدم در عهد و پیمان نمی دید به آنها گفت: «اگر دستور پیکار به شما داده شود شاید (سرپیچی کنید و) در راه خدا پیکار نکنید» (قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوْا). آنها در پاسخ گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم در حالی که از خانه و فرزندانمان رانده شده ایم» شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال و فرزندانمان اسیر شده اند؟! (قَالُوْا وَ مَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ قَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۵۰ (جلد ۲، صفحه ۱۴۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۴۴۲.

دیارنا و اُبنائنا).

و به این ترتیب، اعلام وفاداری به عهد و پیمان خود کردند، ولی با این همه هیچ یک از نام خدا و فرمان او، حفظ استقلال و موجودیتشان، و آزادی فرزندان، نتوانست جلو پیمان شکنی آنها را بگیرد، لذا در ادامه این آیه می خوانیم: «هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی همگی سرپیچی کردند و خداوند به (احوال) ستمکاران آگاه است»، می شناسد و به آنها کیفر می دهد (فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ). بعضی از مفسران، عده وفاداران را ۳۱۳ نفر نوشته اند، همانند سربازان وفادار اسلام در جنگ بدر. (۱)

در هر صورت، پیامبرشان، طبق وظیفه ای که داشت به در خواست آنها پاسخ گفت، و «طالوت» را به فرمان خدا برای زمامداری آنان برگزید، می فرماید: «پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخته است» (وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا).

مطابق این آیه، انتخاب «طالوت» به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله قَدْ بَعَثَ: «برانگیخته» اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که حوادث غیر منتظره ای «طالوت» را به شهر آن پیامبر (علیه السلام) و مجلس او کشانید، و این انتخاب الهی صورت گرفت. ضمناً از تعبیر «مَلِكًا» چنین بر می آید که «طالوت»، تنها فرمانده لشکر نبود،

۱ - «روح المعانی» و تفسیر «کبیر»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات

بلکه زمامدار کشور هم بود. (۱)

از اینجا مخالفت شروع شد، «گروهی گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با این که ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد»؟! (قَالُوا أُنَىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ).

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر (علیه السلام) کردند، و با این که او تصریح کرده بود انتخاب «طالوت» از طرف خدا است، آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم؛ زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم، نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلاً در شرح داستان آمد، «طالوت» جوانی از یک قبیله گمنام بنی اسرائیل و از نظر مالی یک کشاورز ساده بود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می کند:

«گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده» (قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ).

این که می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده، به خاطر این است که از نظر هوش و فرزاندگی و علم، پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت، یعنی:

اولاً - این گزینش خداوند حکیم است.

ثانیاً - شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده اید، نسبت عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست، چون هر دو امر اعتباری

۱ - صاحب «کشاف»، طالوت را نامی عجمی می داند، مانند جالوت و داود، و بعضی نیز گفته اند: نامی است عربی و از ماده «طول» گرفته شده که اشاره به قامت بلند او است (تفسیر کبیر، جلد ۶، صفحه ۱۷۲).

و بیرون ذاتی است، ولی، علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تأثیر عمیقی در مسأله رهبری دارد.

رهبر باید با علم و دانش خود، مصلحت جامعه ای را که در رأس آن است تشخیص دهد، و با قدرت خود آن را به موقع اجرا در آورد.

با علم و تدبیر خود نقشه صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند.

تعبیر به *بَسْطَةُ*: «گسترش» اشاره به این است که وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت است، هر قدر اینها افزوده شود هستی انسان گسترده تر می شود.

در اینجا گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی، مقدم داشته شده؛ زیرا شرط اول علم و آگاهی است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود: امامت و رهبری، گزینش الهی است، و او است که شایستگی ها را تشخیص می دهد، اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند، امامت را در آنجا قرار می دهد، و اگر در جای دیگر، در آنجا قرار می دهد، و این همان چیزی است که دانشمندان شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می کنند.

سپس می افزاید: «خداوند، مُلک خود را به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند (احسانش) وسیع و گسترده و دانا (به لیاقت و شایستگی افراد) است» (وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

این جمله ممکن است اشاره به شرط سومی برای رهبری باشد و آن فراهم شدن امکانات و وسائل مختلف از سوی خدا است؛ زیرا ممکن است رهبری از نظر علم و قدرت کاملاً پر مایه باشد، ولی، در شرائط و ظرفی قرار گیرد که

هیچگونه زمینه و آمادگی برای پیشرفت اهداف او وجود نداشته باشد، مسلماً چنین رهبری به پیروزی درخشانی نخواهد رسید، قرآن می گوید: خدا حکومت الهی را به هر کس بخواهد می بخشد، یعنی شرائط و وسائل لازم را برای او فراهم می سازد (این سخن ممکن است دنباله کلام آن پیامبر باشد و یا از کلام خداوند در قرآن).

آیه بعد نشان می دهد: گویا بنی اسرائیل هنوز به مأموریت «طالوت» از سوی خداوند حتی با تصریح پیامبرشان «اشموئیل»، اطمینان پیدا نکرده بودند و از او خواهان نشانه و دلیل شدند، «پیامبرشان به آنان گفت: نشانه حکومت او این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد، که در آن آرامشی از سوی پروردگارتان برای شما است، همان صندوقی که یادگارهای خاندان موسی و هارون در آن است، در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند، در این موضوع، نشانه روشنی برای شما است، اگر ایمان داشته باشید» (وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ).

سرانجام به رهبری و فرماندهی «طالوت» تن در دادند و او لشکرهای فراوانی را بسیج کرد و به راه افتاد، در اینجا بود که بنی اسرائیل در برابر آزمون عجیبی قرار گرفتند، بهتر است این سخن را از زبان قرآن در ادامه این آیات، بشنویم، می فرماید:

«هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: خداوند شما را با یک نهر آب امتحان

می کند، هر کس که از آن بنوشد از من نیست و آن کس که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نچشد از من است» (فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ). (۱)

در اینجا لشکریان «طالوت» در برابر آزمون بزرگی قرار گرفتند، و آن مسأله مقاومت شدید در برابر تشنگی، و چنین آزمونی برای لشکر «طالوت»

– مخصوصاً با سابقه بدی که بنی اسرائیل در بعضی جنگ ها داشتند – ضرورت داشت؛ چرا که پیروزی هر جمعیتی، بستگی به مقدار انضباط و قدرت ایمان و استقامت در مقابل دشمن و اطاعت از دستور رهبر و فرمانده دارد.

«طالوت» می خواست بداند انبوه لشکر تا چه اندازه، فرمان او را اطاعت می کنند، به ویژه این که آنها با تردید و دودلی و حتی اعتراض، رهبری او را پذیرفته بودند، گر چه در ظاهر تسلیم شده بودند، ولی، شاید هنوز در باطن، شک و تردید بر دل های آنها حکومت می کرد. به همین دلیل، مأمور می شود: آنها را امتحان کند، تا روشن شود، آیا این سربازان که می خواهند در برابر شمشیر آتشبار دشمن بایستند، توانائی تحمل مقداری تشنگی را دارند یا نه؟! ولی اکثریت آنها – همان طور که در شرح داستان قبلاً خواندیم و در آیه مورد بحث به طور فشرده به آن اشاره شده – از بوته این امتحان سالم بیرون نیامدند، چنان که قرآن می گوید: «آنها همگی جز عده کمی از آنها، از آن آب

۱ – «فَصَلَ» در اصل به معنی بریدن و قطع کردن است و در اینجا به معنی جداسازی می باشد (جدا شدن از شهر و دیار) و «جُنُود» جمع «جُنْد» در اصل به معنی زمینی است که دارای سنگ های بزرگ و روی هم انباشته ای باشد، سپس به هر چیز متراکم و چشمگیر اطلاق شده و معمولاً به انبوه لشکر «جُنْد» می گویند.

و تعبیر به «لَمْ يَطْعَمْهُ» به جای «لَمْ يَشْرَبْهُ» اشاره به این است که آنها بیش از یک کف از آب آن نهر ننوشند و حتی در هان نکنند و نچشند.

نوشیدند» (فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ).

و به این ترتیب، دومین تصفیه در ارتش «طالوت» انجام یافت؛ زیرا «تصفیه اول» همان بود که به هنگام اعلام بسیج عمومی، گفته بود: کسانی که تجارت یا بنای نیمه کاره و امثال آن دارند، همراه من نیایند.

پس از آن می افزاید: «هنگامی که او (طالوت) و افرادی که به وی ایمان آورده بودند (و از بوته آزمایش سالم به در آمدند)، از آن نهر گذشتند، گفتند: امروز ما (با این جمعیت اندک) توانائی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم» (فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ).

این جمله به خوبی نشان می دهد: همان گروه اندک که از آزمایش تشنگی سالم به در آمدند همراه او حرکت کردند، ولی همانها نیز وقتی فکر کردند که به زودی در برابر ارتش عظیم و نیرومند «جالوت» قرار می گیرند فریادشان از کمی نفرات بلند شد، و این سومین مرحله آزمایش بود؛ زیرا تنها گروه کوچک تری از این گروه اندک، اعلام آمادگی و وفاداری کامل کردند، چنان که قرآن در ادامه این آیه می فرماید: «آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز و وعده های الهی ایمان داشتند) گفتند: چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند، و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) همراه است» (قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ). (۱)

این جمله به خوبی نشان می دهد: کسانی که ایمان راسخ به روز رستاخیز داشتند به بقیه هشدار دادند که: نباید به «کمیت» جمعیت نگاه کرد، بلکه باید

۱ - «فِئَةٌ» از ماده «فَیَّء» در اصل به معنی بازگشت است و از آنجا که جمعیتی که پشتیبان یکدیگرند هر یک به کمک دیگری باز می گردد، به آنها «فِئَةٌ» (بر وزن هبه) اطلاق شده است.

«کیفیت» را در نظر گرفت؛ زیرا بسیار شده جمعیت کم از نظر نفرات، اما با کیفیتی بالا، از جهت ایمان و اراده و تصمیم و متکی به عنایات الهی به اذن الله بر جمعیت های انبوه پیروز شدند.

باید توجه داشت: «يُطَنُّونَ» در اینجا به معنی «يَعْلَمُونَ» می باشد، یعنی کسانی که به رستاخیز، یقین داشتند و وعده های الهی را در مورد پاداش مجاهدان راستین می دانستند (زیرا ظن در بسیاری از موارد به معنی یقین به کار می رود و اگر آن را به معنی گمان هم بدانیم باز بی تناسب نخواهد بود؛ زیرا مفهوم آیه چنین می شود که گمان به رستاخیز - چه رسد به علم و یقین - انسان را در برابر اهداف الهی مصمم می سازد همان گونه که گمان به منافع، در کارهای مهم همچون کشاورزی و تجارت و صنعت صاحبان آنها را مصمم می کند. درباره این که چرا به روز قیامت، روز لقای پروردگار گفته شده در ذیل آیه ۴۶ همین سوره به مقدار کافی بحث کردیم.

در آیه بعد، مسأله رویارویی دو لشکر مطرح شده، می فرماید: «به هنگامی که آنها (لشکر «طالوت» و بنی اسرائیل) در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما فرو ریز و گام های ما را استوار بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان» (وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

«بَرَزُوا» از ماده «بَرَزَ»، به معنی ظهور است، و از آنجا که وقتی انسان در میدان جنگ، آماده و ظاهر می شود، ظهور و بروز دارد به این کار، مبارزه یا «بَرَاز» می گویند. این آیه، می گوید: هنگامی که «طالوت» و سپاه او، به جایی رسیدند که لشکر

نیرومند «جالوت»، نمایان و ظاهر شد، و در برابر آن قدرت عظیم صف کشیدند، دست به دعا برداشتند و از خداوند سه چیز طلب کردند:

نخست صبر و شکیبائی و استقامت، در آخرین حد آن، لذا تعبیر به «أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» کردند که از ماده «أَفْرَغَ» به معنی ریختن آب یا ماده سیال دیگر از ظرف، به طوری که ظرف کاملاً خالی شود، نکره بودن «صبر» نیز تأکیدی به این مطلب است.

تکیه بر ربوبیت پروردگار (رَبَّنَا) و تعبیر به «افراغ» که به معنی خالی کردن پیمانانه است، و تعبیر به «علی» که بیانگر نزول از طرف بالا است و تعبیر به «صَبْرًا» که در این گونه موارد دلالت بر عظمت دارد، هر کدام نکته ای در بر دارد که مفهوم این دعا را کاملاً عمیق و پر مایه می کند.

دومین تقاضای آنها از خدا این بود: «گام های ما را استوار بدار» تا از جا کنده نشود و فرار نکنیم، در حقیقت، دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلماً ثبات قدم از نتایج روح استقامت و صبر است.

سومین تقاضای آنها این بود: «ما را در برابر این قوم کافر یاری فرما و پیروز کن» که در واقع هدف اصلی را تشکیل می دهد و نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم است.

به یقین خداوند چنین بندگان را تنها نخواهد گذاشت هر چند عدد آنها کم و عدد دشمن زیاد باشد، لذا در آیه بعد می فرماید: «أَنهَآ بهِ فَرْمَانَ خَدَا سِپَاهِ دَشْمَنِ رَا شَكْسَتْ دَادَنْد وَ بهِ هَزِیْمَتْ وَادَاشْتَنْد» (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ).

«و داود (جوان کم سن و سال و نیرومند شجاعی که در لشکر طالوت بود)

جالوت را کشت» (وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ).

در اینجا چگونگی کشته شدن آن پادشاه ستمگر به دست داود جوان و تازه کار در جنگ، تشریح نشده، ولی همان گونه که در شرح داستان آمد، با فلاخنی که در دست داشت، یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر «جالوت» کوبیده شد، و در آن فرو نشست و فریادی کشید و فرو افتاد، و ترس و وحشت تمام سپاه او را فرا گرفت و به سرعت فرار کردند، گویا خداوند می خواست قدرت خویش را در اینجا نشان دهد که: چگونه پادشاهی با آن عظمت و لشکری انبوه به وسیله نوجوان تازه به میدان آمده ای، آن هم با یک سلاح ظاهراً بی ارزش، از پای در می آید.

آن گاه می افزاید: «خداوند حکومت و دانش را به او بخشید و از آنچه می خواست به او تعلیم داد» (وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ).

ضمیر در این دو جمله به «داود» برمی گردد که در واقع فاتح این جنگ بود.

گر چه در این آیه تصریح نشده که این «داود» همان داود، پیامبر بزرگ بنی اسرائیل، پدر سلیمان است، ولی جمله «آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ»، نشان می دهد او به مقام نبوت رسید؛ زیرا این گونه تعبیرات معمولاً درباره انبیای الهی است به خصوص که شبیه این تعبیر در آیه ۲۰ سوره «ص» درباره داود(علیه السلام) آمده است: وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ؛ «پایه حکومت او را محکم ساختیم و به او دانش و تدبیر دادیم». از روایاتی که در تفسیر این آیه، نقل شده، نیز به روشنی استفاده می شود: او همان داود(علیه السلام)، پیامبر بنی اسرائیل است.

این تعبیر ممکن است اشاره به علم تدبیر کشورداری و ساختن زره و وسائل جنگی و مانند آن باشد که داود(علیه السلام) در حکومت بسیار عظیم خود به آن

نیاز داشت؛ زیرا خداوند هر مقامی را که به کسی می سپارد آمادگی های لازم را نیز به او می بخشد.

و در پایان آیه، به یک قانون کلی اشاره کرده، می گوید: «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر، دفع نکند، سراسر روی زمین فاسد می شود، ولی خداوند نسبت به تمام جهانیان، لطف و احسان دارد» (وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ).

خداوند نسبت به جهانیان لطف و مرحمت دارد، که جلو همه گیر شدن و همگانی شدن فساد را در روی زمین می گیرد.

درست است که سنت پروردگار بر این قرار گرفته که: در این دنیا اصل آزادی اراده و اختیار، حکومت کند و انسان ها در انتخاب راه خیر و شر آزاد باشند، ولی هنگامی که طغیان ستمگران، جهان را در معرض فساد و تباهی عمومی قرار دهد خداوند جمعی از بندگان خود را برمی انگیزد و یاری می کند که جلو طغیان آنها را بگیرند، و حالت اهریمنی آنها را در هم بکوبند و این یکی از الطاف پروردگار بر بندگان است.

شبیبه همین معنی در آیه ۴۰ سوره «حج» نیز آمده است، می فرماید: وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ: «اگر خداوند به وسیله بعضی از بندگان خود، بعض دیگر را دفع نکند، صومعه ها و کلیساها و معابد یهود و مساجد مسلمین ویران می گردد».

و این آیات، بشارت است برای مؤمنان که در مواقعی که در فشار شدید از سوی طاغوت ها و جباران قرار می گیرند در انتظار نصرت و پیروزی الهی باشند.

آخرین آیه می فرماید: «اینها آیات خدا است که به حق بر تو می خوانیم و تو

از رسولان هستی» (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ). این آیه، به داستان های متعددی که در آیات گذشته درباره بنی اسرائیل آمد اشاره می کند، و می گوید: هر کدام نشانه ای از قدرت و عظمت پروردگار است (و پاک از هر گونه خرافه و افسانه) و از سوی خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل گردیده است، و این خود یکی از نشانه های صدق گفتار و نبوت او است.

نکته ها:

۱ - تابوت یا صندوق عهد؟

«تابوت» در لغت به معنی صندوقی است که از چوب می سازند و این که می بینیم به صندوق نقل و انتقال جنازه ها تابوت می گویند: به همین مناسبت است، اما باید توجه داشت که معنی اصلی تابوت اختصاصی به مردگان ندارد بلکه هر گونه صندوق چوبی را شامل می شود. درباره این که تابوت بنی اسرائیل و به عبارت دیگر «صندوق عهد» چه بوده؟ و به دست چه کسی ساخته شد؟ و محتویات آن را چه چیز تشکیل می داد؟

در روایات و تفاسیر ما و همچنین در کتب «عهد قدیم» (تورات) سخن بسیار است و از همه روشن تر چیزی است که در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) و گفته های بعضی از مفسران مانند: «ابن عباس» آمده است و آن این که:

«تابوت» همان صندوقی بود که مادر موسی او را در آن گذاشت و به دریا افکند و هنگامی که به وسیله عُمَّال فرعون از دریا گرفته شد و موسی را از آن بیرون آوردند همچنان در دستگاه فرعون نگهداری می شد و سپس به دست بنی اسرائیل افتاد، بنی اسرائیل این صندوق خاطره انگیز را محترم می شمردند، و به آن تبرک می جستند.

موسی (علیه السلام) در واپسین روزهای عمر خود، الواح مقدس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد، و به وصی خویش «یوشع بن نون» سپرد. (۱)

و به این ترتیب، اهمیت این صندوق در نظر بنی اسرائیل بیشتر شده و لذا در جنگ هائی که میان آنان و دشمنان واقع می شد آن را با خود می بردند، و اثر روانی و معنوی خاصی در آنها می گذارد.

لذا گفته اند: تا هنگامی که این صندوق خاطره انگیز با آن محتویات مقدس در میانشان بود، با سربلندی زندگی می کردند.

ولی تدریجاً مبانی دینی آنها ضعیف شد و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند، اما «اشموئیل» طبق آیات مورد بحث، به آنها وعده داد که به زودی صندوق عهد، به عنوان یک نشانه بر صدق گفتار او به آنها باز خواهد گشت.

از جمله «فیه سَکِیْنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ» بر می آید که:

اولاً - صندوق عهد، همان طور که گفتیم، محتویاتی داشت که جمعیت بنی اسرائیل را آرامش می بخشید و در حوادث گوناگون نفوذ معنوی و اثر روانی در آنها داشت (فیه سَکِیْنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ).

ثانیاً - قسمتی از یادگارهای خاندان موسی (علیه السلام) و خاندان هارون (علیه السلام) نیز بعدها به محتویات آن افزوده شده بود.

باید توجه داشت «سَکِیْنَةٌ» از ماده «سَکُنَ» به معنی آرامش است و منظور از آن در اینجا آرامش دل و جان می باشد.

۱ - به «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۴۳۸، ۴۳۹ و ۴۴۰ و بعد از آن مراجعه فرمائید.

«اشموئیل» به بنی اسرائیل خاطر نشان ساخت، صندوق عهد، بار دیگر به میان شما باز می‌گردد و آرامش از دست رفته خود را خواهید یافت.

و در حقیقت، صندوقی که علاوه بر جنبه معنوی و تاریخی چیزی بالاتر از پرچم و شعار برای بنی اسرائیل بود، و وجود آن را نشانه استقلال و موجودیت خود می‌دانستند و با مشاهده آن، به یاد تجدید دوران عظمت پیشین می‌افتادند، به آنها باز می‌گشت، طبیعی است این بشارت بزرگی برای بنی اسرائیل محسوب می‌شد.

۲ - منظور از حمل کردن فرشتگان؟

چگونه فرشتگان «صندوق عهد» را آوردند؟

در پاسخ این سؤال نیز مفسران سخنان بسیار گفته‌اند: از همه روشن‌تر این‌که: در تواریخ آمده، هنگامی که «صندوق عهد» به دست بت پرستان فلسطین افتاد و آن را به بتخانه خود بردند، به دنبال آن گرفتار ناراحتی‌های فراوانی شدند.

بعضی گفتند: اینها همه از آثار «صندوق عهد» است، لذا تصمیم گرفتند آن را از شهر و دیار خود بیرون بفرستند، و چون کسی حاضر به بیرون بردن آن نبود، ناچار آن را به دو گاو بستند و آنها را در بیابان رها ساختند، اتفاقاً این جریان درست مقارن با نصب «طالوت» به فرماندهی بنی اسرائیل بود، فرشتگان خدا مأموریت یافتند: این دو حیوان را به سوی شهر «اشموئیل» برانند هنگامی که بنی اسرائیل «صندوق عهد» را در میان خود دیدند، آن را به عنوان آیت و نشانه‌ای از طرف خداوند بر مأموریت «طالوت» تلقی کردند.

بنابراین، گر چه در ظاهر، آن دو گاو آن را به شهر آوردند، لکن در واقع به وسیله فرشتگان الهی این کار انجام شد، به همین جهت حمل صندوق به

فرشتگان نسبت داده شده است.

اصولاً، فرشته و ملک در قرآن و اخبار، معنی وسیعی دارد که علاوه بر موجودات روحانی عاقل، یک سلسله از نیروهای مرموز این جهان را نیز در بر می گیرد. از آنچه گفته شد به خوبی استفاده می شود: با این نشانه های اعجاز آمیز مسأله رهبری و فرماندهی الهی «طالوت» ثابت شد، اما همان گونه که از جمله «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» استفاده می شود، باز افراد ضعیف الایمان تسلیم حق نشدند و دنباله این داستان، این حقیقت را آشکار خواهد ساخت.

* * *

۳ - مسأله تنازع بقاء

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: آیا این آیه اشاره به مسأله تنازع بقا که یکی از اصول چهارگانه فرضیه «داروین» در مسأله تکامل انواع است نمی باشد؟ فرضیه ای که می گوید: باید جنگ و تنازع همواره در میان بشر باشد و اگر نباشد رکود و سستی و فساد، همه را فرا خواهد گرفت و نسل بشر به عقب بر خواهد گشت ولی تنازع و جنگ دائمی سبب می شود که نیرومندان بمانند و ضعیفان در این نظام پایمال شوند و از میان بروند، و به این ترتیب انتخاب اصلح صورت گیرد.

پاسخ:

این تفسیر، در صورتی امکان دارد که: ما رابطه آیه را به کلی از ما قبل آن قطع کنیم و حتی آیه همانند آن در سوره «حج» را از نظر دور داریم، ولی، با توجه به آنها روشن می شود: آیه مورد بحث، ناظر به مبارزه با افراد طغیانگر و

ستمکار است که اگر خداوند از طرق مختلف جلو آنها را نگیرد، تمامی روی زمین به فساد کشیده می شود، بنابراین جنگ را به عنوان یک اصل کلی در زندگی انسان ها، مقدس نمی شمرد.

به علاوه، آنچه به عنوان قانون «تنازع بقاء» گفته می شود، و یادگار اصول چهارگانه «داروین» در مسأله تکامل انواع است، نه تنها یک قانون مسلّم علمی نیست بلکه فرضیه ای است ابطال شده، و حتی طرفداران تکامل انواع امروز به هیچ وجه روی اصل تنازع بقاء تکیه نمی کنند و تکامل جانداران را مربوط به مسأله «جهش» می دانند.^(۱)

از همه اینها گذشته، به فرض این که: فرضیه تنازع بقاء را یک اصل علمی بدانیم، باید از آن فقط در مورد زندگی جانوران استفاده کرد و زندگی انسان هرگز نمی تواند بر اساس آن بنا شود؛ زیرا تکامل انسان در پرتو «تعاون بقاء» است نه «تنازع بقاء»!

چنین به نظر می رسد: تعمیم فرضیه تنازع بقاء به جهان انسانیت، یک نوع طرز تفکر استعماری است که بعضی از جامعه شناسان سرمایه داری برای توجیه جنگ های خونین و نفرت انگیز حکومت های خود، به آن متوسل شده اند و خواسته اند: جنگ و نزاع را یک ناموس طبیعی و یک وسیله برای تکامل و پیشرفت جوامع انسانی معرفی کنند.

و به این ترتیب، بر روی جنایات خود یک سرپوش علمی بگذارند، کسانی که ناآگاه تحت تأثیر افکار ضد انسانی آنها قرار گرفته و آیه فوق را بر آن تطبیق کرده اند، مسلماً از تعلیمات قرآنی دور افتاده اند؛ زیرا قرآن صریحاً می گوید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً: «ای افراد با ایمان! همگی داخل در

۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب «آخرین فرضیه تکامل» مراجعه نمایید.

صلح و صفا شوید» (۱).

جای تعجب است که بعضی از مفسران اسلامی مانند نویسنده «المنار» و همچنین «مراغی» در تفسیر خود چنان تحت تأثیر این فرضیه واقع شده اند که آن را یکی از سنن الهی پنداشته، و آیه فوق را به آن تفسیر نموده اند و چنین پنداشته اند که این فرضیه از ابداعات قرآن است، و نه از ابتکارات «داروین»!

ولی، همان گونه که گفتیم نه آیه فوق ناظر به آن است و نه این فرضیه اصل و اساسی دارد بلکه اصل حاکم بر روابط انسان ها تعاون بقاء است و نه تنازع بقاء!

* * *

آغاز جزء ۳ قرآن مجید

آیه ۲۵۳ سوره «بقره»

۲۵۳ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ
بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ
الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

ترجمه:

۲۵۳ - بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد؛ و به عیسی بن مریم، نشانه های روشن دادیم؛ و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم؛ (ولی مقام آن پیامبران، مانع اختلاف امت ها نشد). و اگر خدا می خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی کردند؛ ولی این امت ها بودند که با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند؛ (و جنگ و خونریزی بروز کرد و باز) اگر خدا می خواست، با هم پیکار نمی کردند؛ ولی خداوند، آنچه را می خواهد، انجام می دهد.

تفسیر:

نقش پیامبران در زندگی انسان ها

این آیه اشاره ای به درجات انبیاء و مراتب آنها و گوشه ای از رسالت آنها در جامعه انسانی می کند.

نخست می فرماید: «آن رسولان را بعضی بر بعضی برتری دادیم» (تِلْكَ

الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ).

«تِلْكَ» اسم اشاره به بعید است و می دانیم این تعبیر گاهی برای احترام به موقعیت و مقام اشخاص به کار می رود، اشاره به این که: موقعیت پیامبران به قدری بالا است که گوئی از دسترس دور است.

در این که منظور از «رُّسُلُ» همه پیامبران و رسولان الهی است، یا رسولانی که در آیات گذشته این سوره، نامشان به میان آمد،

یا به داستان آنها اشاره شده، مانند ابراهیم، موسی، عیسی، داود، اشموئیل (علیهم السلام)،

و یا همه رسولانی که در موقع نزول این آیه نامشان در قرآن بوده است؟

در میان مفسران گفتگو است، ولی بیشتر به نظر می رسد که منظور از آن، همه پیامبران خدا بوده باشد؛ زیرا واژه «الرُّسُلُ» به اصطلاح «جمع مُحَلَّى به لام» است و دلالت بر عموم دارد.

تعبیر به «فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» به روشنی می رساند که همه پیامبران الهی با این که از نظر نبوت و رسالت، همانند بودند از جهت مقام یکسان نبودند؛ زیرا هم شعاع مأموریت آنان متفاوت بوده، و هم میزان فداکاری های آنان با هم تفاوت داشته است.

آن گاه به ویژگی بعضی از آنان پرداخته، می فرماید: «بعضی از آنان را خدا با او سخن گفت» (مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهَ).

واضح است که منظور از آن، حضرت موسی (علیه السلام) می باشد که به عنوان کلیم الله

معروف شده و در آیه ۱۶۴ سوره «نساء» درباره او می فرماید: وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا:

«خداوند با موسی سخن گفت».

و این احتمال که منظور از آن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) باشد و منظور از تکلم، همان

سخنانی باشد که در شب معراج با او گفت، یا منظور وحی الهی باشد که در آیه ۵۱ سوره «شوری»: «وَمَا كَانَ لَبِشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا...» عنوان تکلم به آن اطلاق شده، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا وحی در مورد تمام پیامبران است و با تعبیر «مِنْهُمْ» که به اصطلاح «مِنْ» تبعیضه است سازگار نیست.

پس از آن می‌افزاید: «و درجات بعضی را بالا برد» (وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ). با توجه به این که: در آغاز این آیه، تفاوت درجات پیامبران ذکر شده، ممکن است منظور از این تکرار، فرد یا افراد خاصی باشد که نمونه کامل آن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است که آیینش کامل‌ترین و آخرین آئین‌ها است، و کسی که رسالت او، آوردن کامل‌ترین ادیان باشد، باید خود او نیز از همه برتر باشد، به خصوص این که در آیه ۴۱ سوره «نساء»، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را در قیامت به عنوان گواه همه پیامبران شمرده، در حالی که هر پیامبری گواه امت خویش است (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا).

گواه دیگر این موضوع این است که: در جمله سابق، اشاره به فضیلت موسی (علیه السلام) بود و در جمله آینده، تصریح به مقام مسیح (علیه السلام) می‌کند و تناسب بحث ایجاب می‌نماید این جمله، اشاره به موقعیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) باشد؛ زیرا این سه پیامبر هر کدام پیشوای یکی از مذاهب بزرگ جهان هستند، و اگر نام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در وسط آن دو قرار گیرد جای تعجب نیست.

مگر نه این است که آئین او حدّ وسط میان آئین‌ها است و همه چیز به طور متعادل در آن پیاده شده همان گونه که قرآن می‌گوید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا». (۱)

ولی گفته می شود: جمله های آینده این آیه نشان می دهد: منظور از جمله «وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ»، بعضی از پیامبران پیشین مانند ابراهیم (علیه السلام) و امثال او بوده؛ زیرا به صورت فعل ماضی می فرماید: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ: «اگر خدا می خواست امت این پیامبران بعد از آنان به جنگ و ستیز با هم بر نمی خاستند».

سپس به سراغ امتیاز حضرت مسیح (علیه السلام) رفته می فرماید: «ما به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم، و او را با روح القدس تأیید کردیم» (وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

نشانه های روشن، اشاره به معجزاتی مانند شفای بیماران غیر قابل علاج و احیای مردگان، و معارف عالی دینی است.

منظور از «روح القدس» پیک وحی خداوند یعنی جبرئیل، یا نیروی مرموز معنوی خاصی است، که در «اولیاء الله» با تفاوت هایی وجود دارد - و در تفسیر آیه ۸۷ سوره «بقره»، مشروحاً بحث شد - و اگر در اینجا تأیید به روح القدس را درباره حضرت مسیح (علیه السلام) بیان فرموده به خاطر آن است که سهم بیشتری نسبت به بسیاری از پیامبران، در او بوده است. و در ادامه آیه، به وضع امت ها و اختلافات آنها بعد از انبیاء اشاره کرده، می فرماید: «اگر خدا می خواست کسانی که بعد از آنان بودند - پس از آن که آن همه نشانه های روشن برای آنان آمد - به جنگ و ستیز با یکدیگر نمی پرداختند» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ).

یعنی اگر خدا می خواست، قدرت داشت که آنها را به اجبار از جنگ و ستیز باز دارد ولی، سنت الهی بر این بوده و هست که مردم را در انتخاب راه آزاد گذارد، اما آنها از آزادی خود سوء استفاده کردند «و راه اختلاف پیمودند» (و

لَكِنْ اِخْتَلَفُوا).

و نتیجه این شده که «بعضی از آنها ایمان آوردند و بعضی کافر شدند» (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ).

مسلماً این اختلاف از خود مردم و هوا و هوس های آنها سرچشمه می گرفت و گرنه در میان پیامبران الهی اختلافی نبود، و همه یک هدف را تعقیب می کردند.

و سرانجام بار دیگر تأکید می کند: این کار برای خدا آسان بود که به حکم اجبار جلو اختلافات آنها را بگیرد؛ زیرا «اگر خدا می خواست هرگز آنها با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خداوند آن را که اراده کرده (و بر طبق حکمت و هماهنگی با هدف آفرینش انسان است و آن آزادی اراده و مختار بودن است) انجام می دهد» (وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَفْتَتَلُوْا وَلَكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ).

بدون شک، گروهی از این آزادی نتیجه منفی می گیرند ولی در مجموع وجود آزادی از مهم ترین ارکان تکامل انسان است؛ زیرا تکامل اجباری، تکامل محسوب نمی شود. ضمناً از این آیه که دو بار مسأله اجبار در آن مطرح شده، به خوبی بطلان اعتقاد به جبر، روشن می گردد، و اثبات می کند: خداوند انسان ها را آزاد گذارده، گروهی ایمان را می پذیرند و گروهی کفر را.

نکته:

سرچشمه اختلاف پیروان ادیان

بعضی از نویسندگان غربی به ادیان و مذاهب ایراد گرفته اند که: آنها موجب تفرقه و نفاق میان افراد بشر شده اند و خون های زیادی در این راه ریخته شده؛

زیرا تاریخ، جنگ های مذهبی فراوانی را به خاطر دارد. و به این ترتیب، خواسته اند مذاهب را محکوم و آنها را مایه جنگ و نزاع بدانند.

اما باید توجه داشت:

اولاً - همان طور که در آیه بالا نیز اشاره شد، اختلافات در حقیقت میان پیروان راستین و حقیقی مذاهب نبوده، بلکه میان «پیروان» و «مخالفان» مذهب صورت گرفته است، و اگر مشاهده می کنیم در میان پیروان مذاهب مختلف نیز جنگ و ستیزهایی رخ داده، نه به خاطر تعلیمات مذهبی آنها بوده است، بلکه، به خاطر تحریف مذاهب، تعصب های ناروا و آمیختن مذاهب آسمانی با خرافات صورت گرفته است.

ثانیاً - امروز، مذهب (یا لاقلاً تأثیر مذهب) از قسمتی از جوامع بشری بر چیده شده در حالی که می بینیم جنگ ها به صورت وحشتناک تری گسترش یافته است. و با ابعاد وسیع تر و شدت بیشتر، در نقاط مختلف دنیا ادامه دارد، آیا اینها به خاطر مذهب است؟

یا این که: روح سرکش جمعی از انسان ها سرچشمه واقعی این جنگ ها است؟

منتهی یک روز در لباس مذهب، روز دیگر در لباس مکتب های سیاسی و اقتصادی، و روزهای دیگر در قالب های دیگر خودنمایی می کند.

بنابراین، مذهب در این میان گناهکار نیست، این افراد سرکش هستند که گناهکارند و آتش جنگ ها را به بهانه های گوناگون شعلهور می سازند.

ثالثاً - مذاهب آسمانی «مخصوصاً اسلام» بر اثر خاصیت ضد نژاد پرستی و ملیت پرستی، سبب شدند بسیاری از مرزهای نژادی، جغرافیائی و قبیله ای بر چیده شوند و جنگ هائی که از آنها سرچشمه می گرفت، طبعاً از میان رفت و به

این ترتیب قسمتی از جنگ‌ها در پرتو مذهب از تاریخ زندگی بشر حذف شد. به علاوه، روح صلح و دوستی و اخلاق و عواطف انسانی که مورد توجه همه مذاهب آسمانی بوده است، اثر عمیقی در کم کردن خصومت‌ها و نفرت‌های اقوام مختلف داشته و دارد. رابعاً - یکی از رسالت‌های مذاهب آسمانی آزاد ساختن طبقات محروم و رنج‌دیده بوده است، و به همین دلیل، جنگ‌هایی در میان پیامبران و پیروان آنها با ستمگران و استثمارکنندگان همچون فرعون‌ها و نمرودها در می‌گرفته است.

این جنگ‌ها که در حقیقت جهاد آزادی بخش انسان‌ها محسوب می‌شدند، نه تنها برای مذاهب عیب‌نویس نبودند بلکه نقطه قوت آنها به حساب می‌آیند، درگیری‌هایی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با مشرکان عرب و رباخواران «مکّه» از یک سو، و با قیصرها و کسری‌ها از سوی دیگر داشت، همه از این قبیل بودند.

۲۵۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ترجمه:

۲۵۴ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید! پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است، و نه دوستی، و نه شفاعت، و کافران، خود ستمگرند.

تفسیر:

انفاق از مهم ترین اسباب نجات در قیامت!

به دنبال آیات گذشته، که از قسمتی از سرگذشت امت های پیشین، جهاد، حکومت الهی و اختلافاتی که بعد از پیامبران داشتند، بحث می نمود، در این آیه روی سخن را به مسلمانان کرده و به یکی از وظائفی که سبب وحدت جامعه و تقویت حکومت، بنیه دفاعی و جهاد می شود اشاره می کند، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ).

گر چه جمله مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ: «از آنچه به شما روزی داده ایم» مفهوم وسیعی دارد که هم انفاق های مالی واجب و مستحب را شامل می شود، و هم انفاق های معنوی مانند علم و دانش و امور دیگر، ولی، با توجه به تهدیدی که در ذیل آیه آمده، بعید نیست منظور، انفاق واجب، یعنی زکات و مانند آن باشد، به علاوه، انفاق واجب است که بنیه بیت المال و حکومت را تقویت می کند.

ضمناً از تعبیر به «مِمَّا» استفاده می شود انفاق واجب همیشه بخشی از مال را در بر می گیرد نه همه آن را.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، عمومیت آیه را نسبت به انفاق های واجب و مستحب ترجیح می دهد، و معتقد است: ذیل آیه مشتمل بر تهدیدی نیست بلکه خبر از حوادث وحشتناک روز قیامت می دهد. (۱)

اما با توجه به آخرین جمله آیه که کافران را ظالمان می شمرد، اشاره ای است که ترک انفاق نوعی کفر و ظلم است و این جز در انفاقات واجب، تصور نمی شود. و در ادامه می افزاید: امروز که توانائی دارید انفاق کنید «پیش از آن که روزی فرا رسد که نه خرید و فروش در آن است و نه رابطه دوستی و نه شفاعت» (مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ). (۲)

اشاره به این که راه های نجاتی که در دنیا از طرق مادی وجود دارد هیچ کدام در آنجا نیست، نه بیع و معامله ای می توانید انجام دهید که سعادت و نجات از عذاب را برای خود بخرید، نه دوستی های مادی این جهان که با سرمایه های خود کسب می کنید در آنجا نفعی به حال شما دارد؛

زیرا آنها نیز به نوبه خود گرفتار اعمال خویش اند و از خود به دیگری نمی پردازند و نه شفاعت در آنجا به حال شما سودی دارد؛ زیرا شفاعت الهی در سایه کارهای الهی انجام می گیرد که انسان را شایسته شفاعت می کند و شما آن را انجام نداده اید و اما شفاعت های مادی که با مال و ثروت در این دنیا قابل به دست آوردن است در آنجا وجود نخواهد داشت.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «خُلَّةٌ» از ماده «خَلَل» به معنی فاصله میان دو چیز است و از آنجا که دوستی و محبت در لابلای وجود انسان و روح او، حلول می کند و فاصله ها را پر می نماید، این واژه به معنی دوستی عمیق آمده است.

بنابراین، شما با ترک انفاق و انباشتن اموال، و بخل نسبت به دیگران تمام درهای نجات را به روی خود بسته اید.

و در پایان آیه می فرماید: «کافران همان ظالمان اند» (وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ). اشاره به این که آنها که انفاق و زکات را ترک می کنند هم به خویشتن ستم روا می دارند و هم به دیگران.

قرآن در این جمله می خواهد این حقیقت را روشن سازد که:

اولاً - کافران به خود ستم می کنند؛ زیرا با ترک انفاق واجب و سایر وظائف دینی و انسانی، خود را از بزرگ ترین سعادت ها محروم می سازند، و این اعمال آنها است که در آن جهان دامانشان را می گیرد و خداوند درباره آنها ستمی نکرده است.

ثانیاً - افراد کافر به اجتماعشان نیز ستم می کنند، و اصولاً کفر سرچشمه قساوت، سنگدلی، مادی گری و دنیا پرستی است و اینها همه سرچشمه های اصلی ظلم و ستم هستند.

یادآوری این نکته نیز لازم است که: کفر در این آیه، به قرینه این که بعد از دستور انفاق واقع شده، به معنی سرپیچی و گناه و تخلف از دستور خدا است و استعمال کفر به این معنی، در قرآن و احادیث اسلامی، نظایر بسیار دارد.

۲۵۵ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

ترجمه:

۲۵۵ - هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند. هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد؛ (و لحظه ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی ماند؛) آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آن اوست، کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! آنچه را در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سرشان است می داند؛ و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. تخت (حکومت) او، آسمان ها و زمین را در بر گرفته؛ و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین) او را خسته نمی کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.

اهمیت و فضیلت «آیه الكرسي»

در اهمیت و فضیلت این آیه، همین بس که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: از «أَبِي بِن كَعْب» سؤال کرد: کدام آیه برترین آیه کتاب الله است؟ عرض کرد: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، پیامبر (صلی الله علیه وآله) دست بر سینه او زد و فرمود: دانش بر تو گوارا باد، سوگند به کسی که جان محمد (صلی الله علیه وآله) در دست او است این آیه

دارای زبان و دو لب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می گوید. (۱)
 در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: سَيِّدُ
 الْقُرْآنِ الْبَقْرَةُ وَ سَيِّدُ الْبَقْرَةِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ. يَا عَلِيُّ! إِنَّ فِيهَا لَخَمْسِينَ كَلِمَةً، فِي كُلِّ كَلِمَةٍ خَمْسُونَ
 بَرَكَهً: «برگزیده قرآن سوره بقره و برگزیده بقره، آیه الکرسی است، در آن پنجاه کلمه است و
 در هر کلمه ای پنجاه برکت است». (۲)

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «هر کس آیه الکرسی را یک بار
 بخواند، خداوند هزار امر ناخوشایند از امور ناخوشایند دنیا، و هزار امر ناخوشایند از امور
 ناخوشایند آخرت را از او بر طرف می کند که آسان ترین ناخوشایند دنیا، فقر، و آسان ترین
 ناخوشایند آخرت، عذاب قبر است». (۳)

روایات در فضیلت این آیه شریفه بسیار زیاد است و در کتب علمای شیعه و اهل سنت نقل
 شده است، (۴) ما این بحث را با دو حدیث دیگر از رسول الله (صلی الله علیه وآله) پایان می
 دهیم، فرمود: أُعْطِيَتْ آيَةُ الْكُرْسِيِّ مِنْ كُنْزِ تَحْتِ الْعَرْشِ وَلَمْ يُؤْتَهَا نَبِيٌّ كَانَتْ قَبْلِي: «آیه الکرسی
 از گنجی زیر عرش الهی به من داده شده است و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده». (۵)
 در حدیث دیگری آمده است: دو برادر به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیده، عرض
 _____ ۱ - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۳۷ (چاپ آل البيت) -

«مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۲۶۸، ذیل آیه مورد بحث
 (دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ ق).

۲ - «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک»، جلد ۴، صفحات ۳۳۶ و ۳۳۷، حدیث
 ۴۸۲۵ - ۲۷ (چاپ آل البيت).

۳ - «مجمع البيان»، جلد ۱ و ۲، صفحات ۳۶۰ و ۳۶۱ (جلد ۲، صفحه ۱۵۷، مؤسسه الاعلمی
 للمطبوعات، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۳۹۶ (چاپ
 آل البيت) - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۳۷، حدیث ۴۸۲۷ - ۲۹ (چاپ آل البيت) - «بحار
 الانوار»، جلد ۸۹، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۷.

۴ - می توانید به «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحات ۲۶۲ به بعد، باب ۳۰: «فضائل سوره یذکر
 فیها البقره و آیه الکرسی و...» مراجعه فرمائید.

۵ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۲۴۵ - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۶۴، و جلد ۸۳،
 صفحه ۱۲۶ - «امالی شیخ طوسی»، صفحه ۵۰۸.

کردند: برای تجارت به «شام» می رویم، به ما تعلیم فرما چه بگوییم (تا از شرّ اشرار مصون بمانیم)؟

فرمود: هنگامی که به منزلگاهی رسیدید و نماز عشا را خواندید، موقعی که یکی از شما در بستر قرار می گیرد، تسبیح فاطمه زهراء (علیها السلام) بگوید و سپس آیه الکرسی بخواند، فَإِنَّهُ مَحْفُوظٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يُصْبِحَ: «مسلماً او از همه چیز تا صبح در امان خواهد بود».

سپس در ذیل این حدیث آمده است: در یکی از منزلگاه ها دزدان قصد هجوم به آنها را داشتند اما هر چه تلاش کردند موفق نشدند. (۱)

به یقین، این همه اهمیت که به آیه الکرسی داده شده است به خاطر محتوای مهم و برجسته آن است که ضمن تفسیر آن ملاحظه خواهیم کرد.

تفسیر:

مجموعه ای از صفات جمال و جلال او

این آیه ابتدا از ذات اقدس الهی و مسأله توحید اسماء حسنی و صفات او شروع می کند، می فرماید: «خداوند (ذات جامع الصفات است و) هیچ معبودی جز او نیست» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). «الله» نام مخصوص خداوند و به معنی ذاتی است که جامع همه صفات کمال، جلال و جمال است، او پدید آورنده جهان هستی است، به همین دلیل، هیچ معبودی شایستگی پرستش جز او را ندارد، و از آنجا که در معنی «الله» یگانگی افتاده است، جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» تأکیدی بر آن است.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحات ۲۴۶ و ۲۵۲، و جلد ۸۹، صفحه ۲۶۶ (با تلخیص) -

(وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۳۹۵ (آل البیت) - «محاسن برقی»، جلد ۲، صفحه ۳۶۸ (دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ هـ.ق).

پس از آن می افزاید: «خداوندی که زنده و قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر عالم، قائم به او هستند» (الْحَيُّ الْقَيُّومُ).

«حَی» از ماده «حیات» به معنی زندگی است، و این واژه مانند هر صفت مشبّهه دیگر، دلالت بر دوام و ثبات دارد و بدیهی است که حیات در خداوند حیات حقیقی است؛ چرا که حیاتش عین ذات او است، نه همچون موجودات زنده در عالم خلقت که حیات آنها عارضی است و لذا گاهی زنده اند و سپس می میرند، اما در خداوند چنین نیست، چنان که در آیه ۵۸ سوره «فرقان» می خوانیم: وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ: «توکل بر ذات زنده ای کن که هرگز نمی میرد». این از یکسو.

از سوی دیگر، حیات کامل، حیاتی است که آمیخته با مرگ نباشد، بنابراین، حیات حقیقی حیات او است که از ازل تا ابد ادامه دارد، اما حیات انسان، - به خصوص در این جهان که آمیخته با مرگ است - نمی تواند حیات حقیقی بوده باشد لذا در آیه ۶۴ سوره «عنکبوت» می خوانیم: وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ: «زندگی این جهان بازیچه ای بیش نیست و زندگی حقیقی (از نظری) زندگی سرای دیگر است!» روی این دو جهت، حیات و زندگی حقیقی، مخصوص خدا است.

و در ادامه آیه می افزاید: «هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد» و لحظه ای از تدبیر جهان غافل نمی شود (لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ).

«سِنَّةٌ» از ماده «وَسَنَ» به گفته بسیاری از مفسران به معنی سستی مخصوصی است که در آغاز خواب روی می دهد، یا به تعبیر دیگر، به معنی خواب سبک است، و «نَوْمٌ» به معنی خواب، یعنی حالتی است که قسمت عمده حواس انسان، از کار می افتد، در واقع، «سِنَّةٌ» خوابی است که به چشم عارض می شود، اما وقتی

عمیق تر شد و به قلب عارض شد، «نَوْمٌ» گفته می شود. جمله «لَا تَأْخُذُ سِنَّهُ وَ لَا نَوْمٌ» تأکیدی است بر حَى و قِيَوْم بودن خداوند؛ زیرا قیام کامل مطلق به تدبیر امور عالم هستی، در صورتی است که حتی یک لحظه غفلت در آن نباشد، و لذا هر چیز که با اصل قیومیت خداوند سازگار نباشد، خود به خود از ساحت مقدس او، منتفی است حتی ضعیف ترین عاملی که موجب سستی در کار او باشد، مانند خواب سبک که در ذات پاک او نیست.

اما این که: چرا «سِنَّهُ» بر «نَوْمٌ»، مقدم داشته شده - با این که قاعدتاً فرد قوی تر را جلوتر ذکر می کنند، و سپس به فرد ضعیف اشاره می نمایند - به خاطر این است که از نظر ترتیب طبیعی، نخست، «سِنَّهُ» (خواب سبک) دست می دهد و سپس عمیق تر شده تبدیل به «نَوْمٌ» می گردد. به هر حال، این جمله، اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است، و لحظه ای قطع نمی گردد، و همچون بندگان نیست که بر اثر خواب های سبک و سنگین، یا عوامل دیگر، غافل شود.

ضمناً تعبیر به لا تَأْخُذُ: «او را نمی گیرد» در مورد خواب، تعبیر جالبی است که چگونگی تسلط خواب را بر انسان مجسم می سازد، گوئی خواب همچون موجود قوی پنجه ای است که انسان را در چنگال خود اسیر و گرفتار می سازد، و ناتوانی قوی ترین انسان ها به هنگام بی تابی در برابر آن کاملاً محسوس است. (۱)

سپس به مالکیت مطلقه خداوند اشاره کرده، می فرماید: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست» (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ). و این در واقع پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده؛

۱ - درباره حقیقت خواب و نظرات مختلفی که در این زمینه است، در تفسیر سوره «یوسف» بحث مشروحی آمده است.

زیرا قبل از آن اشاره به توحید، حی و قیوم بودن، و عدم غلبه خواب بر ذات پاک او شده است.

این مالکیت، نتیجه همان قیومیت است؛ زیرا هنگامی که قیام به امور عالم و تدبیر آنها و همچنین خالقیت مخصوص ذات او باشد، مالکیت همه چیز، نیز از آن او است. بنابراین، آنچه انسان در اختیار دارد و از آن استفاده می کند، ملک حقیقی او نیست، تنها چند روزی این امانت با شرائطی که از ناحیه مالک حقیقی تعیین شده، به دست او سپرده شده و حق تصرف در آنها را دارد.

و به این ترتیب، مالکان معمولی موظف اند، شرائطی را که مالک حقیقی تعیین کرده، کاملاً رعایت کنند و گرنه مالکیت آنها باطل و تصرفاتشان غیر مجاز است، این شرائط همان احکامی است که خداوند برای امور مالی و اقتصادی تعیین کرده است.

ناگفته پیداست، توجه به این صفت که همه چیز مال خدا است، اثر تربیتی مهمی در انسان ها دارد؛ زیرا هنگامی که معتقد شوند آنچه دارند از خودشان نیست و چند روزی به عنوان عاریت، یا امانت به دست آنها سپرده شده، به طور مسلم، دست تجاوز به حقوق دیگران، استثمار، استعمار، احتکار، حرص، بخل و طمع دراز نمی کند. (۱)

در ششمین توصیف می فرماید: «کیست که در نزد او جز به فرمایش شفاعت کند؟! (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)».

این در واقع پاسخی است به ادعای واهی بت پرستان که می گفتند: ما اینها

۱ - تعبیر به «ما» در جمله «مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» که معمولاً برای موجودات غیر عاقل آورده می شود - در حالی که موجودات عاقل نیز مملوک او هستند - به خاطر تغلیب است؛ چرا که غلبه و اکثریت با موجودات غیر عاقل است.

(بت‌ها) را به خاطر آن می‌پرستیم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند همان گونه که در آیه ۳ سوره «زمر» آمده است: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى». در حقیقت با یک استفهام انکاری می‌گوید: هیچ کس بدون فرمان خدا نمی‌تواند در پیشگاه او شفاعت کند، و این جمله نیز تأکیدی است بر قیومیت خداوند و مالکیت مطلقه او نسبت به تمامی موجودات عالم.

یعنی: اگر می‌بینید کسانی در پیشگاه خدا شفاعت می‌کنند (مانند انبیاء و اولیاء) دلیل بر آن نیست که آنها مالک چیزی هستند و استقلال در اثر دارند، بلکه این مقام شفاعت را نیز خدا به آنها بخشیده، بنابراین، چون شفاعت آنان، به فرمان خدا است، دلیل دیگری بر قیومیت و مالکیت او محسوب می‌شود.

در هفتمین توصیف می‌فرماید: «آنچه را پیش روی آنها (بندگان) و پشت سر آنها است می‌داند و از گذشته و آینده آنان آگاه است» (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ). این جمله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل پیرامون شفاعت آمده بود، یعنی خداوند از گذشته و آینده شفیعیان آگاه است و آنچه بر خود آنها نیز پنهان است می‌داند، بنابراین، آنها نمی‌توانند موضوع تازه‌ای درباره کسانی که می‌خواهند از آنها شفاعت کنند به پیشگاه خدا عرضه بدارند تا توجه او را به شفاعت شدگان جلب کنند.

توضیح این‌که: در شفاعت‌های معمولی، شفاعت‌کننده از یکی از دو طریق وارد می‌شود: یا اطلاعاتی درباره شایستگی و لیاقت شفاعت‌شونده در اختیار آن شخص بزرگ می‌گذارد، و از وی می‌خواهد که در حکمش تجدید نظر کند.

یا رابطه شفاعت شونده را با شفاعت کننده بیان می دارد تا به خاطر علاقه ای که این شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد، حکمش را تغییر دهد.

روشن است هر یک از این دو موضوع، فرع بر این است که شفاعت کننده اطلاعاتی داشته باشد که آن اطلاعات نزد شخصی که در پیشگاه او شفاعت می شود وجود نداشته باشد، اما اگر او احاطه کامل علمی به همه چیز و همه کس داشته باشد، هیچ کس نمی تواند نزد او برای کسی شفاعت کند؛ زیرا هم لیاقت های افراد را می داند و هم ارتباط آنها را با یکدیگر، بنابراین تنها با اذن او شفاعت صحیح است.

اینها همه در صورتی است که ضمیر در «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ» به شفیعان یا شفاعت شدگان برگردد، ولی، این احتمال نیز داده شده است که بازگشت ضمیر به تمام موجودات عاقل که در آسمان ها و زمین قرار دارند باشد که در ضمن جمله «لَهُ ما فِي السَّمَوَاتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ» آمده بود، و تأکیدی است به قدرت کامله پروردگار بر همه چیز و عدم توانایی دیگران؛ زیرا آن کسی که از گذشته و آینده خود بی خبر است و از غیب آسمان ها و زمین آگاهی ندارد، قدرتش بسیار محدود است.

به عکس، کسی که از همه چیز در هر عصر و زمان در گذشته و آینده آگاه است قدرتش بی پایان می باشد و به همین دلیل، هر کاری حتی شفاعت، باید به فرمان او صورت گیرد.

و به این ترتیب میان هر دو معنی می توان جمع کرد.

در این که منظور از «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ» چیست؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند: بعضی گفته اند: منظور از «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»، امور دنیا است که در پیش روی

انسان قرار دارد، و «ما خَلَفَهُمْ» امور آخرت است که پشت سر انسان می باشد و بعضی به عکس معنی کرده اند.

بعضی نیز آن را اشاره به اجل انسان، یا اعمال خیر و شرّ او دانسته اند و یا اموری را که می دانند و نمی دانند.

اما با مراجعه به آیات قرآن، استفاده می شود که: این دو تعبیر، در بعضی از موارد در مورد مکان به کار رفته مانند آیه ۱۷ سوره «اعراف» که از قول شیطان نقل می کند: لَا تَبَيِّنْهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ: «من از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ آنها می روم».

واضح است این دو تعبیر در اینجا ناظر به مکان است، و لذا چپ و راست را نیز اضافه کرده است.

و گاه به معنی قبل و بعد زمانی است، مانند آنچه در آیه ۱۷۰ سوره «آل عمران» آمده، می فرماید: وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ: «شهیدان راه خدا به کسانی که هنوز پشت سر آنها قرار دارند و به آنان ملحق نشده اند بشارت می دهند» روشن است که در اینجا ناظر به زمان است.

ولی در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به معنی جامعی بوده باشد که هر دو را در برگیرد، یعنی خداوند آنچه در گذشته و آینده بوده و هست، و همچنین آنچه در پیش روی مردم قرار دارد، و از آن آگاه اند و آنچه در پشت سر آنها است و از آنان پوشیده و پنهان است، همه را می داند و از همه آگاه است.

و به این ترتیب، پهنه زمان و مکان، همه در پیشگاه علم او روشن است، پس هر کار - حتی شفاعت - باید به اذن او باشد.

در هشتمین توصیف، می فرماید: «آنها جز به مقداری که او بخواهد احاطه به

علم او ندارند» (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ)، (۱) و تنها بخش کوچکی از علوم را که مصلحت دانسته در اختیار دیگران گذارده است.

بر این اساس، علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان او است. این جمله نیز در حقیقت تأکیدی است بر جمله سابق، در جهت محدود بودن علم شفیعان در برابر علم پروردگار؛ زیرا آنها به معلومات خداوند احاطه ندارند، و تنها از آن مقدار که او اراده کند با خبر می شوند.

از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می شود:

نخست این که هیچ کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانش های بشری از ناحیه خدا است.

او است که تدریجاً پرده از اسرار حیرت انگیز جهان آفرینش بر می دارد و حقایق جدیدی را در اختیار انسان ها می گذارد، و معلومات آنان را گسترش می بخشد. دیگر این که: خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانی که می خواهد قرار دهد، و بنابراین پاسخی است به آنها که تصور می کنند، علم غیب برای بشر غیر ممکن است.

و نیز تفسیری است برای آیاتی که نفی علم غیب از بشر می کند، یعنی انسان ذاتاً چیزی از اسرار غیب نمی داند مگر به مقداری که خدا بخواهد، و به او تعلیم دهد. (۲) تعبیر به «لَا يُحِيطُونَ» نیز اشاره لطیفی است به حقیقت علم که آن یک نوع

۱ - بسیاری از مفسران، «علم» را در اینجا به معنی «معلوم» تفسیر کرده اند و تناسب معنی آیه و همچنین «مِنْ» تبعیضیه نیز همین را اقتضا می کند - «مجمع البیان»، تفسیر «کبیر»، «روح البیان» و «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - توضیح بیشتر و مشروح تر درباره این موضوع به خواست خدا، ذیل آیات مربوط به علم غیب مخصوصاً آیه ۲۶ سوره «جن» خواهد آمد.

احاطه است.

در نهمین و دهمین توصیف، می فرماید: «کرسی (حکومت) او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و حفظ و نگاهداری آسمان و زمین برای او گران نیست» (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا).

اشاره به این که آن کس که تمام آنچه در آسمان ها و زمین است ملک او است، و آن کسی که عملش سراسر عالم را شامل و قیوم همه آنها است، حکومتش آسمان ها و زمین را فرا گرفته و حفظ و نگاهداری آنها بر او سخت نیست که اساس حاکمیت، علم و دانش است و قدرت نیز زائیده آن.

و در یازدهمین و دوازدهمین، توصیف می گوید: «او است بلند مرتبه و با عظمت» (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ).

بدیهی است آن که مالکیت آسمان ها و زمین را دارد، و بر همه آنها محیط است، بلندمرتبه واقعی او است و عظمت و بزرگی حقیقی ویژه او، و دیگران آنچه دارند از او گرفته اند.

نکته ها:

۱ - مفهوم زنده بودن خداوند

در تعبیرات معمولی، موجود زنده به موجودی می گویند: که دارای نمو، تغذیه، تولید مثل و جذب و دفع و احیاناً دارای حسّ و حرکت باشد، ولی، باید به این نکته توجه داشت که: ممکن است افراد کوتاه بین، حیات را در مورد خداوند نیز چنین فرض کنند، با این که می دانیم او هیچ یک از این صفات را ندارد و این همان قیاسی است که بشر را درباره خداشناسی به اشتباه می اندازد؛ زیرا صفات خدا را با صفات خود مقایسه می کند.

حیات به معنی وسیع و واقعی کلمه، عبارت است از: «علم» و «قدرت».

بنابراین، وجودی که دارای علم و قدرت بی پایان است، حیات کامل دارد، حیات خداوند مجموعه علم و قدرت اوست و در حقیقت به واسطه علم و قدرت، موجود زنده از غیر زنده تشخیص داده می شود.

نمو، حرکت، تغذیه و تولید مثل از آثار موجوداتی است که ناقص و محدودند و دارای کمبودهایی هستند که به وسیله تغذیه، تولید مثل و حرکت آن را تأمین می کنند، اما آن کس که کمبودی ندارد، این امور هم درباره او مطرح نیست.

و اما «قَیُّوم» صیغه مبالغه از ماده «قیام» است، به همین دلیل، به وجودی گفته می شود که قیام او به ذات او است، و قیام همه موجودات به او می باشد، و علاوه بر این، قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می باشد.

روشن است قیام به معنی ایستادن است و در گفتگوهای روزمره، به هیئت مخصوصی گفته می شود که مثلاً انسان را به حالت عمودی بر زمین نشان می دهد، و از آنجا که این معنی درباره خداوند - که از جسم و صفات جسمانی منزّه است - مفهومی ندارد، به معنی انجام کار خلقت و تدبیر و نگهداری است؛ زیرا هنگامی که انسان می خواهد کاری را انجام دهد برمی خیزد. آری، او است که همه موجودات جهان را آفریده، تدبیر، نگاهداری و تربیت و پرورش آنها را بر عهده گرفته است و به طور دائم، و بدون هیچگونه وقفه قیام به این امور دارد.

از این بیان، روشن می شود: «قَیُّوم» در واقع، ریشه و اساس تمام صفات فعل الهی است (منظور از صفات فعل، صفاتی است که رابطه خدا را با موجودات جهان بیان می کند) مانند آفریدگار، روزی دهنده، زنده کننده، هدایت

کننده، و مانند اینها، اوست که روزی می دهد، اوست که زنده می کند و اوست که می میراند و اوست که هدایت می کند.

بنابراین صفات خالق و رازق و هادی و محیی و ممیت، همه در وصف قیوم جمع اند. و از اینجا روشن می شود این که: بعضی مفهوم آن را محدود به قیام به امر خلقت و یا فقط امر روزی دادن و مانند آن دانسته اند، در واقع اشاره به یکی از مصداق های قیام کرده اند، در حالی که مفهوم آن گسترده است و همه آنها را شامل می شود؛ زیرا همان گونه که گفتیم، به معنی کسی است که قائم به ذات است و دیگران قیام به او دارند و محتاج به اویند. در حقیقت «حی»، تمام صفات الهی مانند علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می شود و «قیوم»، نیاز تمام موجودات را به او بازگو می کند و لذا گفته اند: این دو با هم اسم اعظم الهی است.

۲ - شفاعت چیست؟

درباره شفاعت در جلد اول تفسیر، ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مشروحاً بحث کرده ایم لذا در اینجا به اشاره ای کوتاه قناعت می کنیم.

«شفاعت» عبارت است از کمک نمودن یک موجود قوی به موجود ضعیف تر، تا بتواند به آسانی مراحل رشد خود را با موفقیت طی کند.

البته معمولاً این کلمه (شفاعت) در مورد شفاعت از گناهکاران به کار می رود.

اما مفهوم شفاعت به معنی وسیع تر، تمام عوامل، انگیزه ها و اسباب عالم هستی را شامل می شود، مثلاً زمین و آب و هوا و نور آفتاب، چهار عامل

هستند که دانه گیاه را در رسیدن به مرحله یک درخت یا یک گیاه کامل شفاعت و هدایت می کند.

اگر شفاعت را در آیه فوق، به این معنی وسیع بگیریم نتیجه این می شود که وجود عوامل و اسباب مختلف عالم هستی، هرگز مالکیت مطلقه خداوند را محدود نمی کند، و چیزی از آن نمی کاهد؛ زیرا تأثیر همه این اسباب به فرمان او است و در حقیقت نشانه ای از قیومیت و مالکیت او می باشد.

اما بعضی چنین می پندارند که عنوان «شفاعت» در مفاهیم مذهبی، شبیه یک نوع توصیه بی دلیل اجتماعی و به اصطلاح «پارتی بازی» است و مفهوم آن این است که: افراد آنچه می توانند گناه کنند، هنگامی که از فرق تا قدم آلوده شدند، دست به دامن شفیع زنده و بگویند: آن دم که مردمان به شفیع زنده دست *** مائیم و دست و دامن اولاد فاطمه (علیها السلام)! ولی نه این ایراد کنندگان، منطق دین را در مسأله شفاعت در یافته اند و نه آن دسته از گنهکاران جسور و بی پروا؛ زیرا همان طور که در بالا اشاره شد، «شفاعت» که به وسیله بندگان خاص خدا انجام می گیرد، همانند «شفاعت تکوینی» است که به وسیله عوامل طبیعی صورت می گیرد.

یعنی همان طور که اگر در درون یک دانه گیاه عامل حیات و سلول زنده وجود نداشته باشد، تابش هزاران سال آفتاب و یا وزش نسیم و ریزش قطرات حیاتبخش باران هیچگونه تأثیری در نمو و رشد آن نخواهد کرد، شفاعت اولیای خدا نیز برای افراد نالایق بی اثر است، یعنی، اصولاً آنها برای این گونه اشخاص شفاعتی نخواهند داشت.

«شفاعت» نیازمند به یک نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت

شونده است و به این ترتیب، کسی که امید شفاعت را دارد موظف است در این جهان ارتباط معنوی با شخصی که انتظار دارد از او شفاعت کند، برقرار سازد و این ارتباط در حقیقت یک نوع وسیله تربیت برای شفاعت شونده خواهد بود، که او را به افکار و اعمال و مکتب شخص «شفاعت کننده» نزدیک می کند و در نتیجه شایسته شفاعت می شود.

به این ترتیب، شفاعت یک عامل تربیت است نه یک وسیله پارتی بازی و فرار از زیر بار مسئولیت، و از اینجا روشن می شود شفاعت تغییری در اراده پروردگار نسبت به گناهکار نمی دهد، بلکه این گناهکار است که با ارتباط معنوی با شفاعت کننده، نوعی تکامل و پرورش می یابد و به سرحدی می رسد که شایسته عفو خدا می گردد (دقت کنید!).

۳ - منظور از عرش و کرسی چیست؟

«کرسی» از نظر ریشه لغوی از «کُرس» (بر وزن ارث) گرفته شده که به معنی اصل و اساس می باشد و گاهی نیز به هر چیزی که بهم پیوسته و ترکیب شده است گفته می شود، و به همین جهت به تخت های کوتاه «کُرسی» می گویند و نقطه مقابل آن «عَرش» است که به معنی چیز «مَسْفَف»، یا خود سقف و یا تخت پایه بلند می آید.

و از آنجا که استاد و معلم به هنگام تدریس و تعلیم بر کرسی می نشیند گاهی کلمه کرسی کنایه از «علم» می باشد.

و نظر به این که «کرسی» تحت اختیار و زیر نفوذ و سیطره انسان است، گاهی به صورت کنایه از «حکومت»، «قدرت» و فرمانروایی بر منطقه ای به کار می رود.

در آیه بالا می خوانیم: کرسی خداوند همه آسمان ها و زمین را در بر می گیرد، کرسی در اینجا به چند معنی می تواند باشد:

الف: منطقه قلمرو حکومت - یعنی خداوند بر همه آسمان ها و زمین حکومت می کند و منطقه نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسی خداوند مجموعه عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشان ها و سحابی ها است.

طبیعی است «عرش» طبق این معنی باید مرحله ای بالاتر و عالی تر از جهان ماده بوده باشد (زیرا گفتیم عرش در لغت به معنی سقف و سایه بان و تخت های پایه بلند است به عکس کرسی) و در این صورت، معنی «عرش» عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراء طبیعت خواهد بود، البته، این در صورتی است که: عرش و کرسی در مقابل هم قرار گیرند که یکی به معنی «عالم ماده و طبیعت» و دیگری به معنی «عالم ماوراء طبیعت» است.

ولی چنان که در ذیل آیه ۵۴ سوره «اعراف» خواهد آمد عرش معانی دیگری نیز دارد و مخصوصاً اگر در مقابل کرسی ذکر نشود ممکن است به معنی مجموع عالم هستی بوده باشد.

ب: منطقه نفوذ علم - یعنی علم خداوند به جمیع آسمان ها و زمین احاطه دارد و چیزی از قلمرو نفوذ علم او بیرون نیست؛ زیرا همان طور که گفتیم کرسی گاهی کنایه از علم می باشد. در روایات متعددی نیز روی این معنی تکیه شده است از جمله «حفص بن غیاث» نقل می کند: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: منظور از «وَسِعَ كُرْسِيُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» چیست؟

فرمود: «منظور علم او است» (۱).

ج: موجودی وسیع تر از تمام آسمان ها و زمین - که از هر سو آنها را احاطه کرده است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: کرسی خداوند همه آسمان ها و زمین را در بر گرفته و آنها را احاطه کرده است.

این تفسیر در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده آنجا که می فرماید: الْكُرْسِيُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى:

«کرسی احاطه به زمین، آسمان ها و آنچه ما بین آنها و آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است، دارد» (۲).

حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود: کرسی به مراتب از آسمان ها و زمین وسیع تر است، به طوری که مجموعه آنها در برابر کرسی، همچون حلقه ای است که در وسط بیابانی قرار داشته باشد از جمله از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: مَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِنْدَ الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقَةٍ خَاتَمٍ فِي فَلَاةٍ وَمَا الْكُرْسِيُّ عِنْدَ الْعَرْشِ إِلَّا كَحَلْقَةٍ فِي فَلَاةٍ:

«آسمان ها و زمین در برابر کرسی، همچون حلقه انگشتی است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه ای است در وسط یک بیابان» (۳).

البته، معنی اول و دوم کاملاً مفهوم و روشن است ولی، معنی سوم چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بردارد؛ زیرا وجود چنان عالمی که آسمان ها و زمین را در بر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۵۹، حدیث ۱۰۳۶ - «بحار الانوار»، جلد ۴، صفحه ۸۹، و جلد ۵۵،

صفحه ۲۸ - «معانی الاخبار»، صفحه ۳۰ (انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ هـ ش) - تفسیر «المیزان»،

جلد ۲، صفحه ۳۳۹.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۶۰، حدیث ۱۰۴۲ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳۰ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۵۵، صفحه ۱۰.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۶۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۵، صفحه ۲.

جهان ما باشد، هنوز از طرق متداول علمی اثبات نشده است، در عین حال، هیچگونه دلیلی بر نفی آن نیز در دست نیست.

بلکه همه دانشمندان، معترف اند: وسعت آسمان و زمین در نظر ما با پیشرفت وسائل و ابزار مطالعات نجومی روز به روز بیشتر می شود و هیچ کس نمی تواند ادعا کند، وسعت عالم هستی به همین اندازه است که علم امروز موفق به کشف آن شده است بلکه، به احتمال قوی عوالم بی شمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسائل امروز ما بیرون است. ناگفته نماند که: تفسیرهای سه گانه بالا هیچ منافاتی با هم ندارد و جمله «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می تواند هم اشاره به نفوذ حکومت مطلقه و قدرت پروردگار در آسمان ها و زمین باشد، هم نفوذ علمی او و هم جهانی وسیع تر از این جهان که آسمان و زمین را در بر گرفته است.

و در هر صورت این جمله، جمله های ما قبل آیه را که درباره وسعت علم پروردگار بود، تکمیل می کند.

نتیجه این که: حکومت و قدرت پروردگار، همه آسمان ها و زمین را فرا گرفته و کرسی علم و دانش او به همه این عوالم احاطه دارد، و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علمی او بیرون نیست.

«يَوْمُودُ» در جمله «وَلَا يَوْمُودُ حِفْظُهُمَا» در اصل، از ریشه «أود» (بر وزن قول) به معنی ثقل و سنگینی می باشد، یعنی حفظ آسمان ها و زمین برای خداوند هیچگونه سنگینی و مشقتی ندارد؛ زیرا او همانند مخلوقات و بندگان خود نیست که قدرتش محدود باشد و گاهی از نگهداری چیزی خسته و ناتوان شوند، قدرت او نامحدود است و اصولاً برای یک قدرت نامحدود سنگینی و سبکی، مشقت و آسانی مفهومی ندارد، این مفاهیم همه در مورد قدرت

های

محدود صدق می کند!

از آنچه در بالا گفتیم، روشن می شود: ضمیر «يُؤدُّهُ» به خداوند بر می گردد جمله های سابق آیه، و جمله بعد، نیز گواه بر این معنی است زیرا ضمائر آنها نیز همه به خداوند بازگشت می کند، بنابراین احتمال بازگشت ضمیر به کرسی، به این معنی که «حفظ آسمان ها و زمین برای کرسی سنگین و ثقیل نیست» بسیار ضعیف به نظر می رسد.

جمله «وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» در حقیقت، دلیلی برای جمله های سابق است، یعنی خداوندی که برتر و بالاتر از شبیه و شریک و هر گونه کمبود و عیب و نقصان است، و خداوندی که عظیم و بزرگ و بی نهایت است، هیچ کاری برای او مشکل نیست و هیچ گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته، ناتوان، غافل و بی خبر نمی گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد.

۴ - آیا «آیه الكرسي» همین یک آیه است؟

آیا آیه الكرسي فقط همین یک آیه است که در بالا گفته شد که از «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» شروع می شود، و به «هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» ختم می گردد.

یا این که دو آیه بعد، نیز جزء آن است؟ بنابراین اگر در جایی مثل نماز لیلۃ الدفن دستور داده شده آیه الكرسي بخوانند، باید هر سه آیه خوانده شود.

قرائتی در دست است که نشان می دهد: همین یک آیه است، این قرائن عبارت است از:

الف - تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن تعبیر به آیه الكرسي کرده، همه نشان می دهد: یک آیه بیش نیست.

ب - تعبیر به «كرسي» فقط در آیه اول است و نام گذاری به آیه الكرسي نیز

مربوط به همین آیه است.

ج - در بعضی از احادیث به همین معنی تصریح شده، مانند: حدیثی که در «امالی شیخ» از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیه الكرسي، از «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» شروع فرمود تا، «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ». (۱)

د - «مستدرک سفینه البحار»، از مجمع نقل می کند: وَ آيَةُ الْكُرْسِيِّ مَعْرُوفَةٌ وَ هِيَ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ: «آیه الكرسي معروف است و آن تا و هو العلي العظيم است». (۲)

ه - در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: کسی که چهار آیه از اول سوره «بقره» و آیه الكرسي، و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر «بقره» را بخواند، هرگز ناخوشایندی در خودش و مالش نمی بیند و شیطان به او نزدیک نمی شود، و قرآن را فراموش نمی کند. (۳)

از این تعبیر نیز استفاده می شود که آیه الكرسي یک آیه است.

و - در بعضی از روایات وارد شده که آیه الكرسي پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است (۴) شمارش کلمات آیه نیز نشان می دهد: تا «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» پنجاه کلمه است.

۱ - «امالی شیخ طوسی»، صفحات ۵۰۸ و ۵۰۹ (انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۸۳، صفحه ۱۲۶.

۲ - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۹، صفحه ۱۰۱ (انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ هـ ق).

یادآوری می شود: در «مجمع البیان»، چنین مطلبی یافت نشد، بعید نیست منظور «مجمع البحرین» باشد، چنان که «آیه الله خوئی» در کتاب «الصلاة» جلد ۷، صفحه ۳۴۵ نقل کرده است (ناشر لطفی، چاپخانه علمیه، طبع ۱۴۰۷ هـ ق) - «مجمع البحرین»، جلد ۴، صفحه ۳۲، ماده «کرس».

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۶۵ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۲۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۵۰ (چاپ آل البيت) - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۲۵ (چاپخانه علمیه،

۱۳۸۰ هـ ق).

۴ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۶۱، ذیل آیه مورد بحث - «اعلام الدین»، صفحه ۳۶۹ (چاپ آل البيت، ۱۴۰۸ هـ ق) - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۲۷۰ - «بحار الانوار»، جلد ۹۰، صفحه ۳۵۰.

آری، در بعضی از روایات دستور داده شده است: تا «هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ» بخواند، بی آن که عنوان آیه الكرسی، مطرح باشد. (۱)

به هر حال، آنچه از قرائن بالا استفاده می شود این است که: آیه الكرسی یک آیه بیشتر نیست.

۵ - دلیل اهمیت آیه الكرسی

اهمیت فوق العاده آیه الكرسی، از این نظر است که: مجموعه ای از معارف اسلامی و صفات خداوند اعم از صفات ذات و فعل، مخصوصاً مسأله توحید در ابعاد مختلف را در بر گرفته،

این اوصاف، که به دوازده بخش بالغ می شود و هر کدام می تواند ناظر به یکی از مسائل تربیتی انسان باشد، قابل دقت است و به گفته «ابوالفتوح رازی» هر یک از این صفات، یکی از

مذاهب باطله را نفی می کند (و به این ترتیب، دوازده تفکر باطل و نادرست به وسیله آن

اصلاح می شود). (۲)

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۷۲ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۹، صفحه

۲۴۴.

۲ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۲، صفحه ۳۲۷، ذیل آیه مورد بحث.

۲۵۶ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ
وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۵۶ - در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

شأن نزول:

مفسر معروف اسلامی «طبرسی» در «مجمع البیان» در شأن نزول آیه نقل می کند: مردی از اهل «مدینه» به نام «ابو حصین» دو پسر داشت، برخی از بازرگانانی که به «مدینه» کالا وارد می کردند، هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آئین مسیح دعوت کردند، آن دو هم سخت تحت تأثیر قرار گرفته، به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به «شام» رهسپار گردیدند.

«ابو حصین» از این جریان سخت ناراحت شد، به پیامبر (صلی الله علیه وآله) اطلاع داد و از حضرت خواست آنان را به مذهب خود برگرداند و سؤال کرد:

آیا می تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش باز گرداند؟

آیه فوق، نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که: «در گرایش به مذهب

اجبار و اکراهی نیست» (۱).

در تفسیر «المنار» نقل شده: «ابو حصین» خواست دو فرزند خود را با اجبار به اسلام باز گرداند، آنان به عنوان شکایت نزد پیغمبر آمدند.
«ابو حصین» به پیامبر عرض کرد: من چگونه به خود اجازه دهم فرزندانم وارد آتش گردند و من ناظر آن باشم، آیه مورد بحث به همین منظور نازل شد. (۲)

تفسیر:

دین اجباری نیست

آیه الکرسی در واقع مجموعه ای از توحید و صفات جمال و جلال خدا بود که اساس دین را تشکیل می دهد، و چون در تمام مراحل با دلیل عقل، قابل استدلال است و نیازی به اجبار و اکراه نیست، در این آیه می فرماید: «در قبول دین هیچ اکراهی نیست (زیرا) راه درست، از بیراهه آشکار شده است» (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ).
«رُشْد» از نظر لغت، عبارت است از راه یابی و رسیدن به واقع، در برابر «غَيِّ» که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است.
از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد، و اساس و شالوده اش بر ایمان و یقین استوار است، خواه و ناخواه، راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد، و جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» در واقع اشاره ای به همین است.
به علاوه، همان گونه که از شأن نزول آیه استفاده می شود، بعضی از ناآگاهان

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۱۶ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «اسباب نزول الآيات» واحدی نیشابوری، صفحه ۵۲ (مؤسسه الحلبی و شرکائه، قاهره، ۱۳۸۸ هـ.ق).
۲ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خواستند: او همچون حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هر چند در ظاهر) کند، آیه فوق صریحاً به آنها پاسخ داد که دین و آئین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص این که در پرتو دلائل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

این آیه، پاسخ دندان شکنی است به آنها که تصور می کنند، اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته، و با زور، شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است.

جایی که اسلام اجازه نمی دهد، پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است، اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه، قبل از هر کس به پدر درباره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است.

و از اینجا روشن می شود: این آیه، تنها مربوط به اهل کتاب نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند، و همچنین حکم آیه، هرگز منسوخ نشده است آن چنان که بعضی دیگر گفته اند: بلکه حکمی است جاودانی و هماهنگ با منطق عقل.

سپس به عنوان یک نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید: «پس کسی که به طاغوت (بت و شیطان و انسان های طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیری محکمی دست زده است که گسستن برای آن وجود ندارد» (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا).

«طاغوت» صیغه مبالغه از ماده «طغیان» به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است، و به هر چیزی که سبب تجاوز از حد گردد، گفته می شود، از این رو

شیاطین، بتها، حکام جبار و مستکبر و هر معبودی غیر از پروردگار، و هر مسیری که به غیر حق منتهی می شود، همه، طاغوت است (باید توجه داشت این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع به کار می رود).

در این جمله، قرآن می گوید: هر کس به «طاغوت» کافر شود، از آن روی گرداند و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که هرگز گسسته نمی شود. در این که منظور از «طاغوت» در آیه چیست؟ مفسران سخنان بسیاری گفته اند: بعضی آن را به معنی شیطان. بعضی به معنی کاهنان.

و بعضی به معنی ساحران تفسیر کرده اند.

ولی چنین به نظر می رسد: منظور، همه آنها بلکه وسیع تر از آنها بوده باشد. یعنی همان مفهوم عامی که از کلمه طاغوت استفاده می شود که هر موجود طغیان گر و هر آئین و مسیر انحرافی و نادرست را، در بر می گیرد.

این قسمت از آیه در حقیقت دلیلی است برای جمله های سابق که در دین و مذهب نیازی به اکراه نیست؛ زیرا دین به سوی خدا که منبع هر خیر، برکت و هر سعادت است دعوت می کند.

در حالی که دیگران دعوت به سوی ویرانگری، انحراف و فساد می نمایند، و به هر حال دست زدن به دامن ایمان به خدا، همانند دست زدن به یک دستگیره محکم نجات است که هرگز امکان گسستن ندارد.

و در پایان می فرماید: «و خداوند شنوا و دانا است» (وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

اشاره به این که مسأله کفر و ایمان، چیزی نیست که با تظاهر انجام گیرد؛

زیرا خداوند سخنان همه را اعم از آنچه آشکارا می گویند: یا در جلسات خصوصی و نهانی، همه را می شنود، و همچنین از مکنون دل ها و ضمائر آگاه است، بنابراین، کفر یا ایمان هر کس، برای او روشن می باشد.

این جمله در حقیقت تشویقی است برای مؤمنان واقعی، و تهدیدی است برای منافقان که از پوشش ظاهری اسلام سوء استفاده می کنند.

* * *

نکته:

مذهب نمی تواند تحمیلی باشد

اصولاً، اسلام و هر مذهب حق از دو جهت نمی تواند جنبه تحمیلی داشته باشد:

الف - بعد از آن همه دلایل روشن، استدلال منطقی و معجزات آشکار، نیازی به این موضوع نیست، کسانی متوسل به زور و تحمیل می شوند که فاقد منطقی باشند، نه اسلام، با آن منطقی روشن و استدلال های نیرومند.

ب - اصولاً دین که از یک سلسله اعتقادات قلبی ریشه و مایه می گیرد ممکن نیست تحمیلی باشد، زور و شمشیر و قدرت نظامی در اعمال و حرکات جسمانی ما می تواند اثر بگذارد، نه در افکار و اعتقادات ما.

از آنچه گفته شد، پاسخ تبلیغات مسموم دشمنان اسلام، از جمله کلیسا روشن می شود؛ زیرا جمله ای صریح تر از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» که در متن قرآن آمده است در این زمینه نمی توان پیدا کرد.

البته آنها برای تحریف، به مجاهدات و جنگ های اسلامی متشبث می شوند در حالی که از بررسی جنگ های اسلامی به خوبی آشکار می شود قسمتی از این جنگ ها جنبه دفاعی داشته، و قسمت دیگری که جنبه جهاد ابتدائی داشته است

برای کشورگشائی و اجبار افراد به آئین اسلام نبوده، بلکه برای واژگون کردن نظامات غلط و ظالمانه و اجازه یافتن مردم برای مطالعه آزاد درباره مذهب و شیوه های زندگی اجتماعی بوده است.

شاهد گویای این سخن این است که: در تاریخ اسلام کراراً آمده، مسلمانان هنگامی که شهرها را فتح می کردند به پیروان مذاهب دیگر همانند مسلمان ها آزادی می دادند. و اگر مالیات مختصری به نام «جزیه» از آنان دریافت می شد، به خاطر تأمین امنیت و هزینه نیروهای حافظ امنیت بود؛ زیرا جان و مال و ناموس آنها در پناه اسلام محفوظ بود، و حتی مراسم عبادی خویش را آزادانه انجام می دادند.

تمام کسانی که با تاریخ اسلام سرو کار دارند این حقیقت را می دانند و حتی مسیحیانی که درباره اسلام کتاب نوشته اند، به این موضوع اعتراف کرده اند. مثلاً در کتاب «تمدن اسلام و عرب» می خوانیم: «رفتار مسلمانان با جمعیت های دیگر به قدری ملایم بود که رؤسای مذهبی آنان اجازه داشتند برای خود مجالس مذهبی تشکیل دهند».

و در پاره ای از تواریخ نقل شده: جمعی از مسیحیان که برای گزارش ها و تحقیقاتی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده بودند مراسم نیایش مذهبی خود را آزادانه در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «مدینه» انجام دادند.

اصولاً اسلام در سه مورد به قدرت نظامی توسل می جوید:

۱ - در مورد محو آثار شرک و بت پرستی؛ زیرا از نظر اسلام بت پرستی دین و آئین نیست بلکه انحراف، بیماری و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صددرصد غلط و خرافی، پیش روند و به سقوط کشانده شوند، لذا

اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به سوی توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زور شد، بتخانه ها را در هم کوبید و از هر گونه تظاهری به نام بت و بت پرستی جلوگیری کرد تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد، و آیات قتال با مشرکین مانند آیه ۱۹۳ سوره «بقره»: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ: «به کارزار با مشرکین ادامه دهید تا آن که شرک از روی زمین برافتد»، (۱) نظر به همین موضوع دارد و بنابراین، هیچگونه تباین و تضادی بین آیه مورد بحث و این آیات نیست تا سخن از نسخ پیش آید.

۲ - در برابر کسانی که نقشه نابودی و حمله به مسلمانان را می کشند دستور «جهاد دفاعی» و توسل به قدرت نظامی داده است و شاید بیشتر جنگ های اسلامی در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) از همین قبیل باشد به عنوان نمونه جنگ احد، احزاب، حنین، مته و تبوک را می توان نام برد.

۳ - برای کسب آزادی در تبلیغ؛ زیرا هر آیینی حق دارد به طور آزاد به صورت منطقی خود را معرفی کند و اگر کسانی مانع از این کار شوند می تواند با توسل به زور این حق را به دست آورد.

۲۵۷ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ
كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ترجمه:

۲۵۷ - خداوند، ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمت ها، به سوی نور بیرون می برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت ها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

نور ایمان و ظلمات کفر

با اشاره ای که در مسأله ایمان و کفر، و روشن بودن حق از باطل، و راه راست از مسیر انحرافی در آیه قبل آمد، در اینجا وضع مؤمنان و کافران را از نظر راهنما و رهبر مشخص می کند، می فرماید: «خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند» (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا).

و در پرتو این ولایت و رهبری «آنها را از ظلمت ها به سوی نور خارج می سازد» (يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

لغت «ولیّ» چنان که بعداً به طور مشروح در ذیل آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ

رَسُوْلُهُ...» (۱) خواهد آمد، در اصل، به معنی «نزدیکی و عدم جدائی» است، به همین جهت، به سرپرست و مربی و راهبر «ولی» گفته می شود، به دوستان و رفقای صمیمی نیز این واژه اطلاق می گردد، اما روشن است در آیه مورد بحث به معنی اول (سرپرست) است و لذا می فرماید:

«خداوند که ولی مؤمنان است آنها را از تاریکی ها به نور هدایت می کند».

ممکن است گفته شود: هدایت مؤمنان از ظلمت ها به نور تحصیل حاصل است، ولی با توجه به سلسله مراتب هدایت و ایمان، روشن می شود: چنین نیست؛ زیرا مؤمنان در مسیر هدایت و قرب الی الله، شدیداً محتاج راهنمایی های الهی در هر مرحله هستند، و نیازمند هدایت های او در هر قدم و در هر کار و برنامه اند، درست شبیه آنچه شبانه روز در نمازها می گوئیم: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: «خدایا! پیوسته ما را به راه راست هدایت فرما» (۲).

سپس می افزاید: «اما کسانی که کافر شدند، اولیاء آنها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و منحرف) هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برند» (وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوْلِيَآؤُهُمْ الطَّاغُوْتُ يُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنَ النُّوْرِ اِلَى الظُّلُمَاتِ).

«به همین دلیل، آنها اهل آتش اند و برای همیشه در آن خواهند بود» (اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ).

نکته ها:

۱ - تشبیه «ایمان» و «کفر» به «نور» و «ظلمت»، رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می رسد.

نور منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل

۱ - مائده، آیه ۵۵.

۲ - فاتحه، آیه ۶.

و جنبش و تحرک است.

نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است، در حالی که ظلمت، رمز سکوت و مرگ، خواب و نادانی، ضلالت و وحشت می باشد، ایمان و کفر نیز چنین هستند.

۲ - نکته دیگر این که: در این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید، ظلمت به صیغه «جمع» آورده شده (ظلمات) و نور به صیغه «مفرد» و این اشاره به آن است که در راه حق هیچگونه پراکندگی و دوگانگی وجود ندارد، بلکه سراسر وحدت و یگانگی است. مسیر حق مانند خط مستقیمی است که میان دو نقطه کشیده شود که همیشه یکی است و تعدد در آن ممکن نیست.

ولی باطل و کفر، مرکز انواع اختلاف ها و پراکندگی ها است، حتی اهل باطل در باطل خود هماهنگ نیستند و وحدت هدف ندارند، درست مانند خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه کشیده می شود، که تعداد آن در دو طرف «خط مستقیم» بی شمار و نامحدود است. این احتمال را نیز بعضی داده اند که صفوف باطل نسبت به اهل حق زیادتر است.

۳ - ممکن است گفته شود: کفار نوری ندارند که از آن خارج شوند، ولی با توجه به این که: نور ایمان در فطرت همه وجود دارد، این تعبیر کاملاً صحیح به نظر می رسد.

۴ - ناگفته پیدا است: خداوند، نه به اجبار، مؤمنان را از ظلمات (گناه و جهل و صفات رذیله و دوری از حق) به سوی نور خارج می کند و نه کفار را به اجبار از فطرت توحیدی بیرون می برد، بلکه اعمال آنها است که ایجاب چنین سرنوشتی را از سوی پروردگار می کند.

۲۵۸ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ
 إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
 فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ
 الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۲۵۸ - آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (نمرود) که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ هنگامی که ابراهیم گفت: «خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند». او گفت: «من نیز زنده می کنم و می میرانم!» (دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد؛ تو خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

تفسیر:

محاجّه ابراهیم با طاغوت زمان!

به دنبال آیه قبل، که از هدایت مؤمنان در پرتو ولایت و راهنمایی پروردگار و گمراهی کافران بر اثر پیروی از طاغوت سخن می گفت، خداوند چند نمونه ذکر می کند که یکی از آن نمونه های روشن، در آیه مورد بحث آمده است، و آن، ماجرای گفتگو و محاجّه ابراهیم (علیه السلام) قهرمان بت شکن، با جبار زمان خود

«نمرود» است، می فرماید: «آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجّه و گفتگو کرد؟» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ). و در یک جمله، اشاره به انگیزه اصلی این محاجّه می کند و می گوید: این «به خاطر این بود که خداوند به او حکومت داده بود» (أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ) و بر اثر کمی ظرفیت از باده کبر و غرور، سرمست شده بود.

و چه بسیارند کسانی که در حال عادی، انسان های معتدل، سر به راه، مؤمن و بیدارند، اما هنگامی که به مال، مقام و نوایی برسند، همه چیز را به دست فراموشی می سپارند، و مهم ترین مقدسات را زیر پا می نهند.

و در ادامه می افزاید: در آن هنگام که از ابراهیم (علیه السلام) پرسید: خدای تو کیست که به سوی او دعوت می کنی؟ «ابراهیم گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند» (إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ). در حقیقت بزرگ ترین شاهکار آفرینش، یعنی قانون حیات و مرگ را به عنوان نشانه روشنی از علم و قدرت پروردگار مطرح ساخت.

ولی «نمرود» جبار، راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود «گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم» و قانون حیات و مرگ در دست من است (قَالَ أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ).

و برای اثبات این مدعای دروغین، طبق روایت معروفی دست به حيله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد:

یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند، سپس رو به ابراهیم (علیه السلام) و حاضران کرده، گفت: «دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟» (۱)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۲، صفحه ۳۴ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

ولی ابراهیم(علیه السلام) برای ختنی کردن این توطئه، دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند، «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد (اگر تو راست می گویی که حاکم بر جهان هستی می باشی) خورشید را از طرف مغرب بیاور!» (قال إبراهيم فإن الله يأتي بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب). اینجا بود که: «آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد» (فبهت الذي كفر).

آری؛ «خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند» (والله لا يهدي القوم الظالمين).

و به این ترتیب، آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام، خاموش، مبهوت و ناتوان گشت و نتوانست در برابر منطق زنده ابراهیم(علیه السلام) سخنی بگوید، و این بهترین راه برای خاموش کردن این گونه افراد لجوج است.

با این که مسلم است: مسأله حیات و مرگ از جهاتی مهم تر از مسأله طلوع و غروب آفتاب است و سند گویاتری بر علم و قدرت پروردگار محسوب می شود - و به همین دلیل ابراهیم(علیه السلام) نخست به آن استدلال کرد که اگر افراد با فکر و روشن ضمیری در آن مجلس بودند، طبعاً با این دلیل قانع شدند؛ زیرا هر کس می داند مسأله آزاد کردن و کشتن یک زندانی، هیچگونه ربطی به مسأله حیات و مرگ طبیعی واقعی ندارد - ولی برای آن دسته که درک کافی نداشتند و ممکن بود تحت تأثیر سفسطه آن جبار حيله گر قرار گیرند، دست به استدلال دوم زد و مسأله طلوع و غروب خورشید را مطرح ساخت تا حق بر هر دو دسته روشن گردد. (۱)

۱ - این که استدلال دوم با «فاء» شروع شده، گویا اشاره به این است که استدلال دوم به معنی صرف نظر کردن از استدلال اول نیست، بلکه چیزی افزون بر آن است.

و چه خوب کرد ابراهیم(علیه السلام) که اول، مسأله حیات و مرگ را پیش کشید تا آن جبار، مدعی شرکت با پروردگار در تدبیر عالم گردد، سپس مسأله طلوع و غروب آفتاب را عنوان کرد که او در آن، به کلی وامانده شد.

ضمناً از جمله «وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» معلوم می شود: گر چه هدایت و ضلالت به دست خدا است، اما مقدمات آن از سوی بندگان فراهم می گردد، ظلم و ستم و گناه، همچون ابرهای تیره و تاری، بر آینه قلب سایه می افکند و اجازه درک حقایق به او نمی دهد.

نکته ها:

۱ - چه کسی با ابراهیم(علیه السلام) در این جلسه روبرو بود، و با او محاجه کرد؟ در قرآن تصریح به نام او نشده، ولی همین اندازه می فرماید: «أَنْ آتِيَهُ اللَّهُ الْمَلَكُ» یعنی به خاطر غروری که از حکومت خودکامه پیدا کرده بود با ابراهیم(علیه السلام) به محاجه برخاست.

ولی در روایتی که از علی(علیه السلام) در تفسیر «در المنثور» نقل شده و همچنین در تواریخ آمده است نام او «نمرود بن کنعان» بود.(۱)

۲ - گر چه در آیه فوق، زمان این بحث و گفتگو مشخص نشده، اما از قرائن بر می آید: این موضوع بعد از بت شکنی ابراهیم(علیه السلام) و نجات او از آتش بوده است؛ زیرا مسلم است که: قبل از به آتش افکندن ابراهیم(علیه السلام) مجالی برای این گفتگوها نبوده و اصولاً بت پرستان حق چنین مباحثه ای را به او نمی دادند، و آنها ابراهیم(علیه السلام) را یک مجرم و گنهگار می شناختند، که می باید هر چه زودتر به کیفر

۱ - «در المنثور»، جلد ۱، صفحه ۳۳۱ (دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق).

اعمال خود، و قیام بر ضد خدایان مقدس برسد، آنها در این موقع، تنها از علت اقدام به بت شکنی پرسش کردند و سپس با نهایت عصبانیت و خشونت دستور سوزاندن او را صادر نمودند.

اما هنگامی که او از آتش به طرز شگفت انگیزی نجات یافت، توانست به اصطلاح با «نمرود» رو به رو شود و با او به بحث و گفتگو نشیند.

۳- از آیه به خوبی بر می آید که «نمرود» هرگز از این بحث و گفتگو در جستجوی حقیقت نبود، بلکه می خواست گفتار باطل خود را به کرسی بنشانند و شاید به کار بردن کلمه «حاج» نیز به همین منظور باشد؛ زیرا این کلمه، غالباً در همین موارد به کار می رود.

۴- از آیه به خوبی بر می آید که: جبار آن زمان مدعی الوهیت بود، نه تنها به این معنی که او را پرستش کنند بلکه علاوه بر این خود را آفریدگار عالم هستی نیز معرفی می کرد، یعنی: هم خود را معبود می دانست، و هم خالق.

و جای تعجب هم نیست، هنگامی که مردم در برابر سنگ و چوب به سجده بیفتند و علاوه بر پرستش، آنها را در امور جهان مؤثر و سهیم بدانند، این فرصت برای یک «جبار اغفال گر» پیش می آید که از ساده لوحی مردم استفاده کند و آنها را به سوی خود دعوت نماید، و خود را همچون بتی جلوه دهد که هم او را بپرستند و هم به خالقیت او گردن نهند.

۵- تاریخچه بت پرستی

برای بت پرستی به زحمت می توان تاریخچه ای نشان داد و آغاز آن را تعیین

نمود، بلکه از قدیم ترین ایامی که امروز از آن آگاهی داریم این موضوع در میان افراد بشر که دارای افکاری منحط و در سطح پایین بوده اند، وجود داشته است. در حقیقت بت پرستی، یک نوع تحریف در عقیده خداپرستی است، همان عقیده ای که جزء فطرت و سرشت انسان است، و از آنجا که این سرشت همیشه در انسان بوده، تحریف آن در میان افراد منحط نیز همیشه وجود داشته است. و لذا می توان گفت: تاریخ بت پرستی با تاریخ پیدایش انسان، تقریباً همراه بوده است. توضیح این که:

انسان به مقتضای سرشت و خلقت خویش، متوجه نیروی ما فوق طبیعت بوده است، این سرشت، با استدلال های روشنی از نظام هستی که نشان دهنده وجود یک مبدأ عالم و قادر بوده است، تأیید می شده و انسان از این دو طریق (سرشت و عقل) همیشه کم و بیش با آن مبدأ هستی آشنائی داشته است.

ولی همان طور که اگر احساس گرسنگی در وجود کودک به موقع، رهبری نشود و غذای سالم در اختیار او قرار نگیرد، کودک دست خود را به چیزهایی مانند خاک دراز می کند و کم کم به آن خو می گیرد، و سلامت خود را از دست می دهد، انسان نیز اگر در مسیر فطرت و عقل، از نظر خداجوئی رهبری نشود، رو به خدایان ساختگی و انواع بت ها کرده و در برابر آنها سر تعظیم فرود می آورد، و صفات خدائی را برای آنها قائل می شود.

از یک سو احتیاج به تذکر ندارد که افراد کوتاه بین و سفیه سعی دارند همه چیز را در قالب حسی ببینند و اساساً فکر آنها از منطقه محسوسات گام بیرون نگذاشته، به همین دلیل، پرستش خدای نادیده برای آنها مشکل و سنگین است و میل دارند خدای خود را در یک قالب حسی بریزند، این جهل و بی خبری

هنگامی که با «سرشت خداپرستی» آمیخته شد، به شکل بت پرستی و خدای حسی خودنمایی می کند.

از سوی دیگر، گفته می شود: اقوام پیشین روی احترام خاصی که برای پیامبران و بزرگان مذهب قائل بودند بعد از وفات آنها مجسمه های یادبود آنها را می ساختند و روح قهرمان سازی که در افراد ضعیف و کم فکر است، آنها را وادار می کرد که برای آن بزرگان و سپس برای مجسمه های آنها مقامات و نفوذ فوق العاده ای قائل شوند و آنها را به سرحد الوهیت برسانند و این خود، سرچشمه دیگری برای بت پرستی بود.

یکی دیگر از سرچشمه های بت پرستی این بود که: یک سلسله از موجودات که منشأ برکات و فوایدی در زندگی انسان بودند مانند: ماه و خورشید و آتش و آب توجه او را به خود جلب می کردند، آنها به عنوان قدردانی در برابر این منابع سر تعظیم فرود می آورند بدون این که افق فکر خود را وسیع تر سازند و سبب نخستین و آفریدگار جهان را در ماورای آنها ببینند، این احترامات عظیم با گذشت زمان شکل بت پرستی به خود گرفت.

البته ریشه همه اشکال بت پرستی یک چیز است و آن انحطاط فکری و جهل و نادانی بشر و عدم رهبری صحیح او در مسائل خداجوئی و خداشناسی است که با تعلیم و تربیت و راهنمایی انبیاء به خوبی قابل پیشگیری می باشد.

۲۵۹ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۲۵۹ - یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف‌ها فرو ریخته بود، (او با خود) گفت: «چگونه خدا (اهل) این ویرانه‌ها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟! (در این هنگام)، خدا او را یک صد سال میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: «چه قدر درنگ کردی؟! گفت: «یک روز؛ یا بخشی از یک روز». فرمود: «نه، بلکه یک صد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که) هیچگونه تغییر نیافته است! ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای این که تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوان‌ها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می‌دهیم، و گوشت بر آن می‌پوشانیم!» هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: «می‌دانم خدا بر هر کاری تواناست».

تفسیر:

داستان شگفت انگیز «عُزَيْر»

این آیه که به صورت عطف بر آیه گذشته ذکر شده است، سرگذشت دیگری از یکی از انبیاء پیشین را بیان می کند، که مشتمل بر شواهد زنده ای بر مسائل معاد است و عطف این دو آیه به یکدیگر، ممکن است از این نظر باشد که: در آیه قبل سخن پیرامون توحید و شناسائی خدا بود و در این آیه، و آیه بعد از آن (آیه ۲۶۰) سخن درباره معاد و زندگی بعد از مرگ است. این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده است: که در ذیل آیه الکرسی سخن از هدایت الهی می گوید، سپس در آیاتی که بعد از آن آمده به یکی از طرق هدایت که بیان دلایل عقلی است، اشاره می کند (داستان ابراهیم علیه السلام) و نمود) و در آیه مورد بحث و آیه آینده، از دلایل حسّی استفاده شده است که مسأله را در جنبه های شهودی مطرح می کند. (۱) به هر حال، مناسب است قبلاً اجمالی از داستان این آیه را که در تواریخ اسلامی آمده از نظر بگذرانیم، آن گاه به تفسیر آیه بپردازیم.

آیه اشاره به سرگذشت کسی می کند که در اثنای سفر خود، در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت از کنار یک آبادی گذشت که به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود، و اجساد و استخوان های پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد، هنگامی که این منظره وحشت زا را دید گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟

البته این سخن از روی انکار و تردید نبود، بلکه از روی تعجب بود؛ زیرا قرائن موجود در آیه نشان می دهد: او یکی از پیامبران بوده که در ذیل آیه

۱ - «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث.

می خوانیم خداوند با او سخن گفته است و روایات نیز این حقیقت را تأیید می کند، (۱) چنان که بعداً اشاره خواهیم کرد.

در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد، او را زنده کرد و از او سؤال نمود، چقدر در این بیابان بوده ای؟

او که خیال می کرد: مدت کمی در آنجا درنگ کرده، فوراً در جواب عرض کرد: یک روز یا کمتر!

به او خطاب شد: یکصد سال در اینجا بوده ای! اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری بیفکن و ببین چگونه در طول این مدت، به فرمان خداوند هیچگونه تغییری در آن پیدا نشده است، ولی برای این که بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است، نگاهی به مرکب سواری خود کن و ببین از هم متلاشی و پراکنده شده، مشمول قوانین عادی طبیعت گشته، و مرگ، آن را از هم متفرق ساخته است. سپس نگاه کن و ببین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم.

او هنگامی که این منظره را دید گفت: می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است، یعنی هم اکنون آرامش خاطر یافته‌ام و مسأله رستاخیز مردگان در نظر من شکل حسّی به خود گرفت. درباره این که او کدامیک از پیامبران بوده، احتمالات گوناگونی داده شده است: بعضی او را «ارمیا» (علیه السلام) و بعضی «خضر» (علیه السلام) دانسته اند، ولی مشهور و معروف این است که «عزیر» (علیه السلام) بوده است و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز این موضوع تأیید شده است. (۲)

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۴۲ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه

۳۵۱ به بعد، باب ۲۵: «قصص ارمیا و دانیال و عزیر و بختنصر».

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۷۰، ذیل آیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۳۵۱ به

بعد.

همچنین درباره این که این آبادی کجا بوده است؟ بعضی آن را «بیت المقدس» دانسته اند که بر اثر حملات «بخت نصر» ویران و در هم کوبیده شد، اما این احتمال بعید به نظر می رسد... اکنون به تفسیر آیه بر می گردیم.

نخست می فرماید: «یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور می کرد، در حالی که دیوارهای آن به روی سقف ها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوان های اهل آن در هر سو پراکنده بود. او از روی تعجب با خود) گفت: چگونه خدا اینها را بعد از مرگ زنده می کند؟ (أَوْ كَأَلَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا).

«عُرُوش» جمع «عرش» در اینجا به معنی سقف است، و «خَاوِيَةٌ» در اصل به معنی خالی است و در اینجا کنایه از ویران شدن است؛ زیرا خانه های آباد معمولاً مسکونی است و خانه هایی که خالی می شود، یا به خاطر ویرانی است و یا بر اثر خالی بودن تدریجاً ویران خواهد شد، بنابراین جمله «وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» چنین معنی می دهد: خانه های آنان ویران شده بود، به این صورت که: نخست سقف آنها فرود آمده و سپس دیوارها به روی آنها افتاده بود، این نوع ویرانی، ویرانی کامل و تمام عیار است؛ زیرا به هنگام ویرانی معمولاً نخست سقف آن ویران می گردد و بعد دیوارها مدتی سر پا می ایستد، سپس روی ویرانه های سقف فرو می غلتند.

بعضی تصریح کرده اند: مفهوم «عُرُوش» با «سقف» متفاوت است، سقف تنها به قسمت بالای عمارت گفته می شود، ولی عرش عبارت از سقفی است که همراه با پایه ها باشد. از قرائن چنین استفاده می شود: در این ماجرا کسی همراه آن پیامبر نبوده، و

هنگامی که چشمش به استخوان های متلاشی شده اهل قریه افتاده، به آنها اشاره کرده و این سؤال را از خویشان نموده که: چگونه خداوند اینها را بعد از مرگشان زنده می کند؟ در ادامه آیه می فرماید: «خداوند او را یکصد سال میراند، سپس او را زنده کرد و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز، فرمود: (نه) بلکه یکصد سال درنگ کردی» (فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ).

اکثر مفسران از این جمله چنین فهمیده اند که: خداوند جان آن پیامبر (صلی الله علیه وآله) را گرفت و بعد از یکصد سال، از نو زنده کرد، و جمله «أَمَاتَهُ» که از ماده «موت» به معنی مرگ است، همین مفهوم را می بخشد.

ولی بعضی از مفسران به اصطلاح روشنفکر، مانند نویسنده «المنار» و همچنین «مراغی»، اصرار دارند آن را اشاره به یک نوع خواب و فقدان حس و حرکت بدانند، که دانشمندان امروز آن را «سبات» می نامند و آن این است که: موجودی زنده برای مدتی طولانی در یک نوع خواب عمیق فرو رود، اما شعله های حیات در او خاموش نشود.

سپس اضافه می کند: «آنچه تا کنون در مورد این خواب های طولانی اتفاق افتاده، بیش از چند سال نبوده، بنابراین رسیدن به یکصد سال، غیر عادی است، ولی مسلم است هنگامی که این موضوع تا چند سال امکان داشته باشد، تا یکصد سال نیز ممکن خواهد بود و آنچه در قبول امور خارق عادت لازم است این است که کار ممکن باشد نه محال عقلی» (۱). اما ظاهراً هیچگونه دلیلی در آیه بر این گفتار نیست، بلکه ظاهر آیه این

۱ - تفسیر «المنار» و «مراغی»، ذیل آیه مورد بحث.

است: پیامبر مزبور از دنیا رفت و پس از یکصد سال، زندگی را از سر گرفت، البته چنین مرگ و حیاتی یک موضوع کاملاً خارق العاده است، ولی در هر حال، محال نیست و از طرفی حوادث خارق العاده در قرآن نیز منحصر به این مورد نیست که بخواهیم آن را توجیه و یا تأویل کنیم.

آری، اگر منظور از ذکر خواب های طولانی چند ساله یا مثلاً آنچه درباره بسیاری از حیوانات به عنوان «زمستان خوابی» دیده می شود که سراسر زمستان را می خوابند و به هنگام گرم شدن هوا بیدار می شوند، و یا مثلاً مسأله انجماد طبیعی بعضی از حیوانات و یا انجماد مصنوعی بعضی از جانداران دیگر به دست بشر، برای یک مدت طولانی بدون این که بمیرند، این باشد که مسأله مرگ و زندگی پس از یکصد سال، امر ممکن شمرده شود، سخن خوبی به نظر می رسد و معنی این سخن چنین خواهد بود: «خدائی که می تواند جانداران را صدها سال در یک خواب طولانی یا حالت انجماد فرو برد و سپس بیدار کند و به حال اول باز گرداند، قادر است مردگان را پس از مرگ زنده کند».

اصولاً با قبول اصل معاد، و زنده شدن مردگان در رستاخیز، و همچنین با قبول خوارق عادات و معجزات پیامبران، این اصرار دلیلی ندارد که همه آیات قرآن را به یک سلسله مسائل عادی و طبیعی تفسیر کنیم، و مرتکب همه گونه خلاف ظاهر در آیات بشویم؛ زیرا این کار، نه صحیح است، و نه لزومی دارد! (۱)

و به گفته بعضی از مفسران، گویا ما فراموش کرده ایم که: در آغاز موجود بی جانی بودیم، سپس خداوند ما را زنده کرد، چه مانعی دارد نظیر آن مرگ و

۱ - علاوه بر این، مسأله بقای غذا و شراب در مدت یکصد سال، و نیز مسأله حمار که پیش چشم آن پیامبر زنده شد و استخوان های متلاشی شده اش به هم پیوند خورد و گوشت رویانید، دلیل آن است که برای مردن و زنده شدن او به سراغ خواب طولانی جهت توجیه نرویم.

حیات تکرار گردد؟!

جمله «كَيْثُ يَوْمًا وَبَعْضَ يَوْمٍ»، نشان می دهد: موقع مرگ و زنده شدن آن پیامبر در دو ساعت مختلف از روز بوده، مثلاً مرگ او پیش از ظهر بوده و زنده شدنش بعد از ظهر و لذا به شک افتاد که: آیا یک شبانه روز بر او گذشته یا تنها چند ساعتی از یک روز؟ به همین دلیل، با تردید گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز، ولی به زودی به او خطاب شد: نه، بلکه یکصد سال در اینجا مانده ای.

پس از آن برای این که آن پیامبر، اطمینان بیشتری به این مسأله پیدا کند، به او دستور داده شد که به غذا و نوشیدنی که همراه داشته و همچنین مرکب سواری اش نگاهی بیفکند که اولی کاملاً سالم مانده بود و دومی به کلی متلاشی شده بود، تا هم گذشت زمان را مشاهده کند، و هم قدرت خدا را بر نگهداری هر چه اراده داشته باشد.

می فرماید: به او گفته شد: «پس حالا نگاه کن به غذا و نوشیدنی ات! (که همراه داشتی ببین که با گذشت سال ها) هیچگونه تغییری نیافته» (فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ). (۱)
 «لَمْ يَتَسَنَّهْ» از ماده «سَنَه» به معنی سال است، یعنی سال بر آن نگذشته است ولی در اینجا کنایه از عدم تغییر و فاسد نشدن است، یعنی به آنها نگاه کن که با گذشت آن همه سال، گویی سال و زمانی بر آن نگذشته و تغییری در آن حاصل نشده، اشاره به این که: خدایی که می تواند غذا و نوشیدنی تو را که قاعدتاً باید زود فاسد گردد، به حال اول نگه دارد، زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست؛ زیرا ادامه حیات چنین غذای فاسدشدنی که عمر آن معمولاً بسیار کوتاه است،

۱ - در این که «لَمْ يَتَسَنَّهْ» از ماده «سَنَه» گرفته شده، بسیاری از مفسران مانند «طبرسی»، «فخر رازی»، «قرطبی»، «برسویی» در «روح البیان» و «ابوالفتوح رازی» متفق القول اند، «راغب» در «مفردات» در ماده «سَنَه» به این معنی اشاره کرده است، هر چند در ماده «سَنَنْ» طور دیگری آن را تفسیر نموده است.

در این مدت طولانی، ساده تر از زنده کردن مردگان نیست. (۱)

در این که این غذا و نوشیدنی چه بوده در آیه منعکس نیست، بعضی غذای او را انجیر و نوشیدنی او را یک نوع آب میوه ذکر کرده اند (۲) و می دانیم که هر دو بسیار زود فاسد می شوند، و بقای آنها در مدت طولانی موضوع مهمی است، بعضی هم آن را انگور و شیر ذکر کرده اند. (۳)

سپس می افزاید: «ولی نگاه به الاغ خود کن! (که چگونه از هم متلاشی شده آن را زنده می کنیم برای این که اطمینان به زندگی پس از مرگ پیدا کنی) و تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم» (وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ).

البته قرآن بیش از این چیزی درباره مرکب آن پیامبر نگفته، اما از جمله های بعد استفاده می شود: مرکب او با گذشت زمان به کلی متلاشی شده بود و تنها استخوان های پوسیده ای از آن باقی مانده بود؛ زیرا در غیر این صورت هیچگونه نشانه ای برای گذشت یکصد سال وجود نداشت و این خود عجیب است: حیوانی که امکان عمر نسبتاً طولانی دارد این چنین از هم متلاشی شود، اما میوه و آب میوه یا شیر که به سرعت باید فاسد شود کمترین تغییری در طعم و بوی آن حاصل نگردد، و این، نهایت قدرت نمائی خدا در امر حیات و مرگ است. به هر حال، در تکمیل همین مسأله می افزاید: «به استخوان ها نگاه کن! (که از مرکب سواریت باقی مانده) و ببین چگونه آنها را بر می داریم و به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم!» (وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ

۱ - باید توجه داشت جمله «لَمْ يَتَسَنَّه» اگر از ماده «سَنَه» باشد، «هاء» در آن اصلی است، و اگر از ماده «سَن» یا «سَنَو» باشد، «هاء» سکت است و به هر حال، فعل به صورت مفرد ذکر شده، در حالی که ضمیر مستتر در آن به طعام و شراب بر می گردد، و باید تشبیه باشد، اما چون منظور در اینجا جنس خوراکی و نوشیدنی است، همه، یک چیز حساب شده و به صورت مفرد آمده است.

۲ و ۳ - تفسیر «طبری»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه مورد بحث.

نَكْسُوها لَحْمًا).

«نَشْرُها» از ماده «نَشْر» به معنی مرتفع و بلند شدن است، و در اینجا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آنها به یکدیگر است، یعنی: نگاه کن که چگونه آنها را به هم پیوند می دهیم، گوشت به آنها می پوشانیم و زنده می کنیم!

و این که بعضی از مفسران احتمال داده اند: منظور استخوان های خود آن پیامبر است، بسیار عجیب و بعید به نظر می رسد؛ زیرا این گفتگوها بعد از زنده شدن او می باشد.

همچنین احتمال اراده استخوان های پوسیده اهل آن آبادی؛ (۱) زیرا قبل از این جمله، سخن از حمار و مرکب سواری بوده نه مردم قریه.

و در پایان آیه می فرماید: «هنگامی که با مشاهده این نشانه های واضح (همه چیز) برای او روشن شد، گفت: می دانم که خدا بر هر کاری قادر است» (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

یعنی: علم و آگاهی من کامل شد و به مرحله شهود رسید، و قابل توجه این که نگفت الآن دانستم (مانند گفتار زلیخا در مورد یوسف: الآن حَصَّحَصَّ الْحَقُّ: «الآن حق آشکار گشت» (۲)) بلکه گفت: می دانم، یعنی اعتراف به علم و آگاهی خود می کنم.

۱ - «کشاف»، جلد ۱، صفحه ۳۰۷.

۲ - یوسف، آیه ۵۱.

۲۶۰ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اغْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

۲۶۰ - و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟!» عرض کرد: «آری، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.» فرمود: «در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آنها را (پس از ذبح کردن)، قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز!) سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده؛ بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می آیند! و بدان خداوند قادر و حکیم است؛ (و توانایی بر جمع آنها دارد).»

تفسیر:

صحنه دیگری از معاد در این دنیا

به دنبال داستان «عزیر» در مورد مسأله معاد، داستان دیگری از ابراهیم (علیه السلام) در اینجا مطرح شده است، تا آن بحث کامل تر گردد.

بیشتر مفسران و نویسندگان تاریخ، در ذیل این آیه، داستان زیر را نقل کرده اند:
روزی ابراهیم (علیه السلام) از کنار دریائی می گذشت، مرداری را دید در کنار دریا

افتاده، که مقداری از آن داخل آب و مقداری در خشکی قرار داشت، و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آن را طعمه خود قرار داده اند حتی گاهی بر سر آن با یکدیگر نزاع می کردند، دیدن این منظره، ابراهیم (علیه السلام) را به فکر مسأله ای انداخت که همه می خواهند چگونگی آن را به طور تفصیل بدانند و آن: کیفیت زنده شدن مردگان پس از مرگ است.

او فکر می کرد: اگر نظیر این حادثه برای جسد انسانی رخ دهد، و بدن او جزء بدن جانداران دیگر شود، مسأله رستاخیز که باید با همین بدن جسمانی صورت گیرد، چگونه خواهد شد؟! ابراهیم (علیه السلام) گفت: پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند فرمود: مگر ایمان به این مطلب نداری؟

او پاسخ داد: ایمان دارم، لکن می خواهم آرامش قلبی پیدا کنم. خداوند به او دستور داد: چهار پرنده را بگیرد، آنها را ذبح نماید و گوشت های آنها را در هم بیامیزد، سپس آنها را چند قسمت کند و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذارد بعد آنها را بخواند تا صحنه رستاخیز را مشاهده کند، او چنین کرد و با نهایت تعجب دید، اجزای مرغان از نقاط مختلف جمع شده نزد او آمدند و حیات و زندگی را از سر گرفتند! (۱)

در برابر این نقل معروف، یکی از مفسران به نام «ابومسلم» نظر دیگری ابراز داشته که مفسر مشهور «فخر رازی» آن را در کتاب خود آورده است (۲) و از آنجا که نظریه «ابومسلم» با این که بر خلاف نظریه سایر مفسران است مورد

۱ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۰۵، حدیث ۴۷۳ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحات ۳۶ و ۴۱، و جلد ۱۲، صفحات ۶۱ و ۶۵ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۴۲ (چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق).

۲ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

تأیید یکی از مفسران معاصر (نویسنده تفسیر «المنار»)(۱) قرار گرفته به نقل آن می پردازیم. نامبرده می گوید: آیه هیچگونه دلالتی بر این موضوع ندارد که ابراهیم(علیه السلام) مرغانی را کشت و سپس به فرمان خدا زنده شدند، بلکه آیه، بیان یک مثال برای روشن شدن مسأله رستاخیز است، یعنی: «ای ابراهیم! چهار پرنده را بگیر و با خود مأنوس ساز، به طوری که هر وقت آنها را بخوانی به سوی تو آیند، اگر چه هر کدام را بر سر کوهی بگذاری، این کار چه اندازه برای تو آسان است مسأله زنده کردن مردگان و جمع کردن اجزاء پراکنده آنها از نقاط مختلف جهان برای خداوند به همین سادگی است!»

بنابراین منظور از فرمانی که خداوند به ابراهیم(علیه السلام) درباره پرندهگان چهارگانه داد این نبوده است که راستی دست به چنان کاری بزند، بلکه صرفاً به منظور بیان یک مثال و تشبیه است، درست مثل این که: کسی می خواهد به دیگری بگوید من فلان کار را با سهولت و سرعت انجام می دهم می گوید: تو یک جرعه آب بنوش من این کار را می کنم، یعنی به همین سادگی است نه این که واقعاً او موظف است جرعه آبی بنوشد!

پیروان نظریه دوم به کلمه «فَصْرُهِنَّ اِلَيْكَ» استدلال کرده، گفته اند: این جمله هنگامی که با کلمه «الی» متعدی شود، به معنی «تمایل دادن و مأنوس ساختن» است.

بنابراین، مفهوم جمله این می شود: «مرغان مزبور را با خود مأنوس کن!»

به علاوه، ضمیرهای «صُرُهِنَّ»، «مِنْهِنَّ» و «ادْعُهِنَّ» همه به مرغان باز می گردد، این در صورتی صحیح است که ما تفسیر دوم را بپذیریم، زیرا طبق

۱ - تفسیر «المنار»، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر اول بعضی از این ضمیرها به خود مرغان بر می گردد و بعضی به اجزای آنها و این مناسب به نظر نمی رسد.

پاسخ این استدلال را ضمن تفسیر آیه خواهیم گفت، اما آنچه اشاره به آن در اینجا لازم است این است که: آیه به روشنی این حقیقت را می فهماند که ابراهیم (علیه السلام) تقاضای مشاهده حسّی صحنه رستاخیز را کرده بود تا مایه آرامش قلب او گردد، بدیهی است ذکر یک مثال و تشبیه، نه صحنه ای را مجسم می سازد و نه مایه آرامش خاطر است، در حقیقت ابراهیم (علیه السلام) از طریق عقل و منطق به رستاخیز ایمان داشت ولی می خواست از طریق احساس و شهود نیز آن را دریابد.

اکنون به تفسیر آیه باز می گردیم، تا این حقیقت روشن تر شود.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاور! هنگامی را که ابراهیم (علیه السلام) گفت: خدایا به من نشان ده، چگونه مردگان را زنده می کنی؟» (وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى). از جمله اَرِنِي كَيْفَ...: «به من نشان ده چگونه...» به خوبی استفاده می شود او می خواست با رؤیت و مشاهده، ایمان خود را قوی تر کند، آن هم درباره چگونگی رستاخیز، نه درباره اصل آن، و لذا در آیات گذشته خواندیم: او با صراحت به نمرود گفت: «پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند».

به همین دلیل، در ادامه این سخن، هنگامی که خداوند «فرمود: آیا ایمان نیاورده ای؟» (قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ).

او در جواب عرض کرد: «آری، ایمان آورده ام ولی می خواهم قلبم آرامش یابد» (قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيطْمَئِنَّ قَلْبِي).

گوئی خدا می خواست، این تقاضای ابراهیم (علیه السلام) به عنوان تزلزل ایمان

محسوب نشود، لذا از او سؤال شد: مگر ایمان نیاورده ای؟ تا او در این زمینه توضیح دهد و سوء تفاهمی برای کسی به وجود نیاید.

ضمناً از این جمله استفاده می شود: استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است یقین بیاورد، اما آرامش خاطر نیاورد؛ زیرا استدلال، عقل انسان را راضی می کند، و چه بسا در اعماق دل و عواطف او نفوذ نکند (درست مثل این که استدلال به انسان می گوید: کاری از مرده ساخته نیست ولی با این حال بعضی از افراد از مرده می ترسند، مخصوصاً هنگام شب و تنهایی، نمی توانند در کنار مرده بمانند؛ زیرا استدلال فوق در اعماق وجودشان نفوذ نکرده اما کسانی که دائماً با مردگان سر و کار دارند و به غسل و کفن و دفن مشغول اند هرگز چنین ترسی را ندارند).

به هر حال آنچه عقل و دل را سیراب می کند، شهود عینی است، و این موضوع مهمی است که در جای خود باید شرح بیشتری پیرامون آن داده شود!

تعبیر به اطمینان و آرامش، نشان می دهد: افکار انسانی قبل از وصول به مرحله شهود، دائماً در حرکت و جولان و فراز و نشیب است، اما به مرحله شهود که رسید، آرام می گیرد و تثبیت می شود.

در اینجا به ابراهیم (علیه السلام) دستور داده می شود: برای رسیدن به مطلوبش دست به اقدام عجیبی بزند، آن گونه که قرآن در ادامه این آیه، بیان کرده، خداوند فرمود: «حال که چنین است چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن! (و در هم بیامیز!) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده! بعد آنها را بخوان! به سرعت به سوی تو می آیند» (قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنُكَ سَعِيًّا).

این را ببین! (و بدان خداوند توانا و حکیم است!) (وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حکیم).

هم تمام ذرات بدن مردگان را به خوبی می شناسد، و هم توانائی بر جمع آنها دارد. جمله «صُرْهَنَّ» در اصل از ریشه «صَوْر» (بر وزن غور) گرفته شده که به معنی «قطع کردن»، «متمایل نمودن» و «بانگ زدن» است، که از میان این سه معنی، در اینجا همان معنی نخست، منظور است، یعنی: چهار مرغ انتخاب کن و آنها را ذبح نموده و قطعه قطعه کرده در هم بیامیز! زیرا هدف این بوده: نمونه رستاخیز و زنده شدن مردگان را به هنگامی که اجزای بدن آنها متلاشی می شود، و هر ذره ای به گوشه ای می افتد، و با دیگر ذرات از بدن های دیگر می آمیزد، با چشم خود مشاهده کند.

آنها که جمله «صُرْهَنَّ اَلَيْك» را به معنی «مأنوس کردن» و متمایل کردن مرغان گرفته اند، گویا از مفهوم کلمه «جُزْءاً» و همچنین هدف اصلی این کار، غفلت کرده اند. ابراهیم(علیه السلام) این کار را کرد، و آنها را صدا زد، در این هنگام اجزای پراکنده هر یک از مرغان، جدا و جمع شده و به هم آمیختند و زندگی را از سر گرفتند و این موضوع، به ابراهیم(علیه السلام) نشان داد، که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیع تر، در رستاخیز انجام خواهد شد.

بعضی خواسته اند از کلمه «سَعِيًّا» استفاده کنند که مرغان پس از زنده شدن پرواز نکردند بلکه با پای خود به سوی ابراهیم(علیه السلام) دویدند؛ زیرا سعی معمولاً در لغت عرب به معنی «راه رفتن سریع» است، از «خلیل بن احمد»، ادیب معروف عرب نیز نقل شده است که: ابراهیم(علیه السلام) در حال راه رفتن بود که مرغان به سوی او

آمدند (یعنی «سَعِيًّا» حال از برای ابراهیم(علیه السلام) است نه مرغان). (۱)
ولی قرائن نشان می دهد «سَعِيًّا» در اینجا کنایه از پرواز سریع است.

نکته ها:

۱ - یک امر خارق العاده

بی شک این حادثه که در مورد مرغان روی داد، یک امر کاملاً خارق العاده بود، همان گونه که جریان قیامت و رستاخیز نیز خارق العاده است، و می دانیم: خدا حاکم بر قوانین طبیعت است، نه محکوم آنها، بنابراین انجام چنین کارهای خارق العاده ای برای او مسأله پیچیده ای نیست. و همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، اصرار بعضی از مفسران روشنفکر، بر این که تفسیر مشهور را در اینجا رها کنند و بگویند: مطلقاً نه ذبحی واقع شده و نه قطعه قطعه کردن، بلکه منظور این است: مرغان را در حال زنده بودن، به خود مأنوس و متمایل ساز، و سپس آنها را صدا بزن تا به سوی تو آیند، سخن بسیار ضعیف و سستی است که هیچ تناسبی نه با مسأله معاد دارد و نه با داستان ابراهیم(علیه السلام) و مشاهده صحنه کنار دریا، و سپس تقاضای مشاهده صحنه رستاخیز.

قابل توجه این که به گفته «فخر رازی» تمام مفسران اسلام، در مورد تفسیر مشهور، اتفاق نظر دارند جز «ابومسلم» که آن را انکار کرده است. (۲)

۲ - چهار مرغ مختلف

شکی نیست مرغان چهارگانه مزبور از چهار نوع مختلف بوده اند؛ زیرا در غیر

۱ - «بحر المحيط»، جلد ۲، صفحه ۳۰۰، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «کبیر»، جلد ۷، صفحه ۴۱، ذیل آیه مورد بحث.

این صورت هدف ابراهیم (علیه السلام) که بازگشت اجزای هر یک به بدن اصلی خود بوده است تأمین نمی شد، و طبق بعضی از روایات معروف این چهار مرغ «طاووس»، «خروس»، «کبوتر» و «کلاغ» بوده اند (۱) که از جهات گوناگون با هم اختلاف فراوان دارند و بعضی آنها را مظهر روحیات و صفات مختلف انسان ها می دانند.

طاووس مظهر خودنمائی، زیبایی و تکبر، خروس مظهر تمایلات شدید جنسی، کبوتر مظهر لهو و لعب و بازیگری، و کلاغ مظهر آرزوهای دور و دراز!

* * *

۳ - تعداد کوه ها

تعداد کوه هایی که ابراهیم اجزای مرغان را بر آنها گذارد در قرآن صریحاً نیامده است ولی در روایات اهل بیت (علیهم السلام) ده عدد معرفی شده اند (۲) و به همین دلیل، در روایات می خوانیم: اگر کسی وصیت کند جزئی از مال او را در موردی مصرف کنند و مقدار آن را معین نسازد دادن یک دهم کافی است. (۳)

* * *

۴ - زمان حادثه

در این که این حادثه چه موقع اتفاق افتاد؟ آیا به هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) در «بابل» بود؟ یا پس از ورود به «شام»؟

به نظر می رسد: پس از ورود به «شام» بوده است؛ زیرا سرزمین «بابل» کوهی ندارد.

* * *

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحات ۳۶ و ۴۱، و جلد ۱۲، صفحات ۶۱، ۶۵ و ۷۳ (با تفاوت).
 ۲ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۰۵ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحات ۳۶ و ۴۱، و

جلد ۱۱، صفحه ۷۹، و جلد ۱۲، صفحات ۵۸، ۶۱، ۶۳ و...

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحات ۲۷۸ و ۲۷۹ (مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق) - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۴۰ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۱۳.

۵ - معاد جسمانی

بیشتر آیاتی که در قرآن مجید درباره رستاخیز وارد شده توضیح و تشریحی برای «معاد جسمانی» است، اصولاً کسانی که با آیات معاد در قرآن سر و کار دارند، می دانند معاد در قرآن جز به شکل «معاد جسمانی» عرضه نشده است، به این معنی که به هنگام رستاخیز هم این «جسم» باز می گردد و هم «روح و جان»، و لذا در قرآن از آن به احیاء موتی: «زنده کردن مردگان» تعبیر شده است و اگر رستاخیز تنها جنبه روحانی داشت، زنده کردن اصلاً مفهومی نداشت.

آیه مورد بحث، نیز با صراحت تمام موضوع بازگشت اجزای پراکنده همین بدن را مطرح می کند، که ابراهیم (علیه السلام) با چشم خود نمونه آن را دید.

* * *

۶ - شبهه آکل و مآکول

از شرحی که سابقاً درباره انگیزه تقاضای ابراهیم (علیه السلام) نسبت به مشاهده صحنه زنده شدن مردگان ذکر کردیم (داستان افتادن مرده حیوانی در لب دریا و خوردن حیوانات دریا و خشکی از آن) استفاده می شود که بیشتر توجه ابراهیم (علیه السلام) در این تقاضا به این بوده که: چگونه بدن حیوانی که جزء بدن حیوانات دیگر شده، می تواند به صورت اصلی باز گردد؟ و این همان است که ما در علم عقاید از آن به عنوان «شبهه آکل و مآکول» نام می بریم. توضیح این که: در رستاخیز، خدا انسان را با همین بدن مادی باز می گرداند، و به اصطلاح هم جسم انسان و هم روح انسان بر می گردد.

اکنون این «سؤال» پیش می آید که: اگر بدن انسانی خاک شد، و به وسیله ریشه درختان جزء گیاه و میوه ای گردید، و انسان دیگری آن را خورده و جزء بدن او شد، یا فی المثل اگر در سال های قحطی، انسانی از گوشت بدن انسان

دیگری تغذیه کرد، به هنگام رستاخیز، اجزای خورده شده، جزء کدام یک از دو بدن خواهد گردید؟

اگر جزء بدن اول گردد، بدن دوم ناقص می شود و اگر به عکس جزء بدن دوم باقی بماند، اولی ناقص و یا نابود خواهد شد.

پاسخ:

از طرف فلاسفه و دانشمندان علم عقائد پاسخ های گوناگونی به این ایراد قدیمی داده شده است، که گفتگو درباره همه آنها در اینجا ضرورتی ندارد.

بعضی از دانشمندان که نتوانسته اند پاسخ قانع کننده ای برای آن بیابند آیات مربوط به معاد جسمانی را توجیه و تأویل کرده اند و شخصیت انسان را منحصر به روح و صفات روحی او دانسته اند، در حالی که نه شخصیت انسان تنها وابسته به روح است، و نه آیات مربوط به معاد جسمانی چنان است که بتوان آنها را تأویل کرد، بلکه همان طور که گفتیم صراحت کامل در این معنی دارد.

بعضی نیز یک نوع معاد به ظاهر جسمانی قائل شده اند که با معاد روحانی فرق چندانی ندارد. در حالی که در اینجا راه روشن تری با توجه به متون آیات وجود دارد که با علوم روز نیز کاملاً سازگار است و توضیح آن نیاز به چند مقدمه دارد:

۱ - می دانیم: اجزاء بدن انسان بارها از زمان کودکی تا هنگام مرگ عوض می شود، حتی سلول های مغزی با این که از نظر تعداد کم و زیاد نمی شوند باز از نظر اجزاء عوض می گردند؛ زیرا از یک طرف «تغذیه» می کنند و از سوی دیگر «تحلیل» می روند و این خود، باعث تبدیل کامل آنها با گذشت زمان است، خلاصه این که در مدتی کمتر از ده سال تقریباً، هیچ یک از ذرات پیشین بدن انسان باقی نمی ماند.

ولی باید توجه داشت ذرات قبلی به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند همه خواص و آثار خود را به سلول های نو و تازه می سپارند، به همین دلیل، خصوصیات جسمی انسان از رنگ و شکل و قیافه گرفته، تا بقیه کیفیات جسمانی، با گذشت زمان ثابت هستند، و این نیست مگر به خاطر انتقال صفات به سلول های تازه (دقت کنید).

بنابراین، آخرین اجزای بدن هر انسانی که پس از مرگ تبدیل به خاک می شود دارای مجموعه صفاتی است که در طول عمر کسب کرده و تاریخ گویائی است از سرگذشت جسم انسان در تمام عمر!

۲- درست است که اساس شخصیت انسان را روح انسان تشکیل می دهد، ولی باید توجه داشت که «روح» همراه «جسم» پرورش و تکامل می یابد، و هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و لذا همان طور که دو جسم از تمام جهت با هم شبیه نیستند، دو روح نیز از تمام جهات با هم شباهت نخواهند داشت.

به همین دلیل، هیچ روحی بدون جسمی که با آن پرورش و تکامل پیدا کرده نمی تواند فعالیت کامل و وسیع داشته باشد. و لذا در رستاخیز باید همان جسم سابق باز گردد، تا روح با پیوستن به آن فعالیت خود را در یک مرحله عالی تر از سر گیرد و از نتایج اعمالی که انجام داده بهره مند شود.

۳- هر یک از ذرات بدن انسان تمام مشخصات جسمی او را در بر دارد یعنی اگر راستی هر یک از سلول های بدن را بتوانیم پرورش دهیم تا به صورت یک انسان کامل در آید آن انسان تمام صفات شخصی را که این جزء از او گرفته شده دارا خواهد بود (دقت کنید). مگر روز نخست یک سلول بیشتر بود؟ همان یک «سلول نطفه» تمام صفات او را در بر داشت و تدریجاً از راه تقسیم، به دو سلول تبدیل شد، و دو

سلول، به چهار سلول و به همین ترتیب تمام سلول های بدن انسان به وجود آمدند. بنابراین، هر یک از سلول های بدن انسان، شعبه ای از سلول نخستین می باشد که اگر همانند او پرورش بیابد، انسانی شبیه به او از هر نظر خواهد ساخت که عین صفات او را دارا باشد. (۱)

اکنون با در نظر گرفتن مقدمات سه گانه فوق، به پاسخ اصل ایراد می پردازیم: آیات قرآن صریحاً می گوید: آخرین ذراتی که در بدن انسان در هنگام مرگ وجود دارد روز قیامت به همان بدن باز می گردد. (۲)

بنابراین، اگر انسان دیگری، از او تغذیه کرده، این اجزاء از بدن تغذیه کننده خارج شده و به بدن صاحب اصلی بر می گردد، تنها چیزی که در اینجا خواهد بود این است که: لابد بدن دوم ناقص می شود، ولی باید گفت در حقیقت ناقص نمی شود بلکه کوچک می شود؛ زیرا اجزای بدن اولی در تمام بدن دوم پراکنده شده بود، به هنگامی که از او گرفته شد به همان نسبت مجموع بدن دوم لاغر و کوچک تر می شود، مثلاً یک انسان شصت کیلوئی چهل کیلو از وزن بدن خود را که مال دیگری بوده از دست خواهد داد و تنها بدن کوچکی به اندازه کودکی از او باقی می ماند.

ولی آیا این موضوع می تواند مشکلی ایجاد کند؟ مسلماً نه؛ زیرا این بدن کوچک تمام صفات شخص دوم را بدون کم و کاست در بر دارد و به هنگام

۱ - و جالب این که امروز این مسأله مسلم شده که برای به وجود آوردن یک انسان می توان قسمتی از سلول بدن یک انسان را گرفت و پرورش داد و تبدیل به یک انسان مشابه ساخت. (این موضوع اخیراً آزمایش شده و پاسخ مثبت داده است. و نام آن «کلونینگ» یا «شبیه سازی» می باشد، تفصیل آن در مجلات و مقالات علمی منتشر شده است).

۲ - به آیاتی که می گوید: «مردم از قبور خود زنده می شوند» مراجعه شود.

رستاخیز همچون فرزندی که کوچک است و سپس بزرگ می شود پرورش می یابد، و به صورت انسان کاملی محشور می گردد، این نوع تکامل و پرورش به هنگام رستاخیز هیچ اشکال عقلی و نقلی ندارد.

آیا این پرورش هنگام رستاخیز فوری است یا تدریجی؟ بر ما روشن نیست، اما این قدر می دانیم: هر کدام باشد هیچ اشکالی تولید نمی کند و در هر دو صورت مسأله حل شده است. تنها در اینجا یک سؤال باقی می ماند و آن این که اگر تمام بدن انسانی از اجزاء دیگری تشکیل شده باشد، در آن صورت تکلیف چیست؟

پاسخ این سؤال نیز روشن است که: چنین چیزی اصولاً محال می باشد؛ زیرا مسأله «آکل و ماکول» فرع بر این است که بدنی اول موجود باشد و از بدن دیگر تغذیه کند و پرورش یابد، و با توجه به این موضوع، چگونه ممکن است تمام ذرات بدن اول از بدن دوم تشکیل گردد؟ باید بدنی قبلاً فرض کنیم تا از بدن دیگری بخورد، بنابراین بدن دیگر حتماً جزء او خواهد شد نه کل او (دقت کنید).

با توجه به آنچه گفتیم روشن می شود: مسأله معاد جسمانی با همین بدن هیچگونه اشکالی تولید نمی کند، و نیازی به توجیه آیاتی که صریحاً این مطلب را ثابت کرده است نداریم.

۲۶۱ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۶۱ - کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یک صد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست.

تفسیر:

آغاز آیات انفاق - انفاق مایه رشد آدمی است!
مسأله انفاق یکی از مهم ترین مسائلی است که اسلام روی آن تأکید دارد، و قرآن مجید تأکید فراوان روی آن نموده است، آیه فوق نخستین آیه از مجموعه آیاتی است که در سوره «بقره» پیرامون انفاق سخن می گوید، و شاید ذکر آنها پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت، انفاق و بخشش در راه خدا است. بعضی نیز گفته اند: این آیات، پیوندی با آیات جهاد، و انفاق در راه جهاد دارد که قبل از آیات مربوط به معاد و توحید، در همین سوره آمده بود.

نخست می فرماید: «مَثَلُ كَسَانِي كِه اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند» (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ).^۱

«و در هر خوشه ای یکصد دانه باشد» (فی کُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ) که مجموعاً از یک دانه هفتصد دانه بر می خیزد.

تازه پاداش آنها منحصر به این نیست، بلکه: «خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی در او بیابد و انفاق آنها را از نظر نیت، اخلاص، کیفیت و کمیت درست ببیند) دو یا چند برابر می کند» (وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ).

و این همه پاداش از سوی خدا عجیب نیست؛ «چرا که او (از نظر رحمت و قدرت) وسیع و از همه چیز آگاه است» (وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از انفاق در آیه فوق، تنها انفاق در راه جهاد است؛ زیرا این آیه، در واقع تأکیدی است بر آنچه در آیات گذشته قبل از داستان عزیر و ابراهیم و طالوت، آمده بود، ولی حق این است که مفهوم آیه گسترده است و حتی پیوند آن با آیات گذشته نیز نمی تواند دلیل بر تخصیص این آیه و آیات آینده شود؛ زیرا فی سبیل الله مفهوم وسیعی دارد که هر مصرف نیکی را شامل می شود.

به علاوه، آیات آینده نشان می دهد: بحث انفاق در اینجا مستقلاً دنبال می شود و در روایات اسلامی نیز به تعمیم معنی آیه اشاره شده است.^(۱)

نکته قابل توجه این که: در این آیه کسانی که در راه خدا انفاق می کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشاندن شود، تشبیه شده اند، در حالی که قاعداً باید عمل آنها تشبیه به این دانه شود، نه خود اینها، و لذا بسیاری از

۱ - مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» بعد از آن که گسترده بودن مفهوم آیه را شرح می دهد، می گوید: «وَ هُوَ الْمَرْوِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)» از امام صادق (علیه السلام) نیز همین نقل شده است (مجمع البیان، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۷۴ - جلد ۲، صفحه ۶۶۶، دار المعرفه، ۱۰ جلدی - جلد ۲، صفحه ۱۸۰، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق، ذیل آیه مورد بحث).

مفسران گفته اند: در آیه محذوفی وجود دارد مانند: کلمه «صَدَقَاتٍ» قبل از «الَّذِينَ»، یا کلمه «بِأَذْرِ» قبل از «حَبَّةً» و مانند آن.

ولی هیچگونه دلیلی بر حذف و تقدیر در آیه نیست، و تشبیه افراد انفاق کننده به دانه های پر برکت تشبیه جالب و عمیقی است، گویا قرآن می خواهد بگوید: عمل هر انسانی پرتوی از وجود او است، و هر قدر عمل گسترش یابد، در حقیقت وجود انسان توسعه یافته است. به تعبیر دیگر: قرآن عمل انسان را از وجود او جدا نمی داند و هر دو را اشکال مختلفی از یک حقیقت می شمرد، بنابراین هیچگونه حذف و تقدیری در آیه نیست و اشاره به این است که: انسان های نیکوکار در پرتو نیکی هایشان نمو و رشد معنوی پیدا می کنند، و این افراد، همچون بذره های پر ثمری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می گسترانند و همه جا را زیر شاخ و برگ خود می گیرند.

کوتاه سخن این که: در مورد هر تشبیهی علاوه بر ادات تشبیه سه چیز لازم است: «مُشَبَّه» و «مُشَبَّهٌ بِهِ» و «وجه تشبیه»، و در اینجا «مُشَبَّه» انسان انفاق کننده است و «مُشَبَّهٌ بِهِ» بذره های پر برکت، و «وجه تشبیه» نمو و رشد آن است، و ما معتقدیم انسان انفاق کننده، در پرتو عملش، رشد فوق العاده معنوی و اجتماعی پیدا می کند، و نیازی به هیچگونه تقدیر نیست. شبیه این معنی در آیه ۲۶۵ همین سوره آمده است.

این نکته نیز در میان مفسران مورد بحث است که تعبیر به «أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُؤْلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» که اشاره به دانه ای است که هفتصد دانه یا بیشتر، از آن به دست می آید، یک تشبیه فرضی است که وجود خارجی ندارد (زیرا در مورد دانه های گندم هرگز از یک دانه هفتصد دانه برنخاسته است).

و یا منظور دانه هائی همچون دانه های ذرت و ارزن است.

ولی جالب این که چند سال قبل که سال پر بارانی بود، در مطبوعات این خبر انتشار یافت که در بعضی از شهرهای جنوبی، در پاره ای از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده، که در بعضی موارد در یک بوته، حدود چهار هزار دانه گندم شمارش شده است، و این خود می رساند که تشبیه بالا، یک تشبیه کاملاً واقعی است نه خیالی.

جمله «يُضَاعِفُ» از ماده «ضِعْف» (بر وزن شعر) به معنی دو یا چند برابر است، و با توجه به آنچه در بالا اشاره شد که دانه هائی پیدا می شود که چند هزار دانه محصول می دهد، این تعبیر نیز یک تشبیه واقعی است.

* * *

نکته:

اتفاق مهم ترین طریق حل مشکل فاصله طبقاتی

از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده و هم اکنون - با تمام پیشرفت های صنعتی و مادی که نصیب بشر شده - نیز با آن مواجه است مشکل فاصله طبقاتی است، به این معنی که فقر، بیچارگی و تهیدستی در یک طرف و تراکم اموال در طرف دیگر، قرار گیرد. عده ای آن قدر ثروت بیندوزند که حساب اموالشان را نتوانند داشته باشند و عده دیگری از فقر و تهیدستی رنج برند، به طوری که تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد.

بدیهی است: جامعه ای که قسمتی از آن بر پایه غناء و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و گرسنگی بنا شود، قابل دوام نبوده و هرگز به سعادت واقعی نخواهد رسید. در چنین جامعه ای دلهره، اضطراب، نگرانی، بدبینی و بالاخره دشمنی و جنگ اجتناب ناپذیر است.

گر چه در گذشته این اختلاف در جوامع انسانی بوده است ولی باید گفت: متأسفانه در زمان ما این فاصله طبقاتی به مراتب بیشتر و خطرناک تر شده است؛ زیرا از یک سو، درهای کمک های انسانی و تعاون به معنی حقیقی، به روی مردم بسته شده و رباخواری که یکی از موجبات بزرگ فاصله طبقاتی است با شکل های مختلف به روی آنها باز است.

پیدایش کمونیسم و مانند آن، و خونریزی ها و جنگ های کوچک و بزرگ و وحشتناک که در قرن اخیر اتفاق افتاد و هنوز هم در گوشه و کنار جهان ادامه دارد و غالباً از ریشه اقتصادی مایه می گیرد و عکس العمل محرومیت اکثریت جوامع انسانی است، گواه این حقیقت است.

با این که دانشمندان و مکتب های اقتصادی جهان به فکر چاره و حل این مشکل بزرگ اجتماعی بوده اند و هر کدام راهی را انتخاب کرده اند، کمونیسم از راه الغای مالکیت فردی، و سرمایه داری از راه گرفتن مالیات های سنگین و تشکیل مؤسسات عام المنفعه (که به تشریفات، بیشتر شبیه است تا به حل فاصله طبقاتی) به گمان خود به مبارزه با آن برخاسته اند، ولی حقیقت این است که: هیچ کدام نتوانسته اند گام مؤثری در این راه بر دارند؛ زیرا حل این مشکل با روح مادی گری که بر جهان حکومت می کند، ممکن نیست.

با دقت در آیات قرآن مجید، آشکار می شود: یکی از اهداف اسلام این است: اختلافات غیر عادلانه ای که در اثر بی عدالتی های اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی توانند نیازمندی های زندگیشان را بدون کمک دیگران رفع کنند، بالا بیاید، و حداقل لوازم زندگی را داشته باشند.

اسلام برای رسیدن به این هدف، برنامه وسیعی در نظر گرفته است: تحریم

رباخواری به طور مطلق، و وجوب پرداخت مالیات های اسلامی از قبیل: زکات، خمس، صدقات و مانند آنها، تشویق به انفاق، وقف، قرض الحسنه و کمک های مختلف مالی، قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد، و از همه مهم تر، زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.

۲۶۲ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا
وَلَا أذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه:

۲۶۲ - کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ و نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.

تفسیر:

چه انفاقی با ارزش است؟

در آیه قبل، اهمیت انفاق در راه خدا به طور کلی بیان شد، ولی در آیه مورد بحث، بعضی از شرایط آن ذکر می شود. (ضمناً از تعبیرات این آیه، به خوبی استفاده می شود که تنها انفاق در جهاد، منظور نیست).

می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آنها، نزد پروردگارشان است» (الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ). (۱)
«علاوه بر این نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند» (وَلَا خَوْفٌ

۱ - «مَنًّا» در لغت به معنی همان وزنه سنگین است، سپس به معنای نعمت مهمی بخشیدن است. که اگر جنبه عملی داشته باشد کاری بسیار خوب (و مَنَّتْ هَی خُداوند از این قبیل است) و اگر جنبه لفظی و به رخ کشیدن داشته باشد، بسیار بد است و در آیه فوق منظور همین معنی است.

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

از این آیه، به خوبی استفاده می شود: انفاق در راه خدا در صورتی در پیشگاه پروردگار مورد قبول واقع می شود که، به دنبال آن منت و چیزی که موجب آزار و رنجش نیازمندان است نباشد.

بنابراین، کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند ولی به دنبال آن منت می گذارند، یا کاری که موجب آزار و رنجش است می کنند، در حقیقت با این عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند.

آنچه در این آیه بیشتر جلب توجه می کند این است که: قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است.

کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او می گذارد و یا با آزار خود او را دل شکسته می سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است؛ زیرا اگر سرمایه ای به او داده، سرمایه ای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکست های روحی به مراتب، بیش از مالی باشد که به او بخشیده است.

بنابراین، اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند، کاملاً طبیعی و عادلانه خواهد بود بلکه می توان گفت: چنین افرادی در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار؛ زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است.

نکته دیگر این که: منت گذاردن و اذیت کردن در آیه با کلمه «ثُمَّ» که معمولاً برای فاصله بین دو حادثه (و به اصطلاح برای تراخی) است ذکر شده، از این رو معنی آیه چنین می شود: کسانی که انفاق می کنند و بعداً منتی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آنها نزد پروردگار محفوظ است.

و این خود می‌رساند که: منظور قرآن تنها این نیست که پرداخت انفاق، مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد، بلکه در زمان‌های بعد نیز، نباید با یادآوری آن متنی بر گیرنده انفاق گذارده شود، و این، نهایت دقت اسلام را در خدمات خالص انسانی می‌رساند. باید توجه داشت: منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می‌شود، اختصاص به مستمندان ندارد، بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در راه خدا و کارهای عام المنفعه که احتیاج به بذل مال دارد، نیز رعایت این موضع لازم است.

جمله «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» به انفاق کنندگان اطمینان می‌دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است، تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند؛ زیرا چیزی که نزد خدا است، نه خطر نابودی دارد و نه نقصان، بلکه تعبیر رَبِّهِمْ: «پروردگارشان» ممکن است اشاره به این باشد که: خداوند آنها را پرورش می‌دهد و بر آن می‌افزاید.

جمله «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، اشاره به این است که: آنها هیچ نوع نگرانی نخواهند داشت؛ زیرا خوف، همان گونه که در سابق هم اشاره شد، نسبت به امور آینده است، و حزن و اندوه، نسبت به امور گذشته، بنابراین، با توجه به این که پاداش انفاق کنندگان در پیشگاه خدا محفوظ است، نه از آینده خود در رستخیز ترسی دارند، و نه از آنچه در راه خدا بخشیده‌اند، اندوهی به دل راه می‌دهند.

بعضی نیز گفته‌اند: آنها نه ترسی از فقر، کینه، بخل و مغبون شدن دارند و نه غمی از آنچه انفاق کرده‌اند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: مَنْ أُسْدِيَ إِلَى مُؤْمِنٍ مَعْرُوفًا ثُمَّ

أَذَاهُ بِالْكَلامِ أَوْ مَنْ عَلَيْهِ فَقَدْ أُبْطِلَ اللهُ صِدْقَتَهُ: «کسی که به فرد با ایمانی نیکی کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتی بر او بگذارد، خداوند انفاق او را باطل می کند.» (۱)

ولی آنها که چنین نکرده اند، بیمی از باطل شدن انفاق ها به خود راه نمی دهند، اسلام در این زمینه به قدری دقیق است که بعضی از علماء پیشین گفته اند: «هر گاه به کسی انفاق کنی و بدانی که سلام کردن تو به او، بر او سخت و گران است و یادآور خاطره بخشش تو است، بر او سلام نکن!» (۲)

* * *

-
- ۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۲۵۳، حدیث ۱ (صفحات ۵۴۲ و ۵۴۳، بنیاد بعثت، تهران، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲، حدیث ۸ (با اندکی تفاوت) - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۴۵۴ (چاپ آل البیت).
- ۲ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۲، صفحه ۳۶۴ (جلد ۴، صفحه ۵۰، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی).

۲۶۳ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ

ترجمه:

۲۶۳ - گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت های آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است؛ و خداوند، بی نیاز و بردبار است.

تفسیر:

برخورد خوب بهتر از انفاق با اذیت

این آیه در حقیقت، تکمیلی است نسبت به آیه قبل، در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق، می فرماید: «گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونت های آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است» (قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ).

این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشتن ذخیره می نمائید، «و خداوند (از آن) بی نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است» (وَ اللّٰهُ عَنِّي حَلِيمٌ).

نکته ها:

۱ - ارزش های اجتماعی اشخاص

آیه فوق منطق اسلام را در مورد ارزش های اجتماعی اشخاص، و حیثیت مردم روشن می سازد، و عمل آنهایی را که در حفظ این سرمایه های انسانی می کوشند و ارباب حاجت را با گفتار نیکو و احیاناً راهنمایی های لازم بهره مند

کرده، و هرگز اسرار آنها را فاش نمی سازند، از بخشش افراد خودخواه، و کوتاه نظری که در برابر کمک مختصری هزار گونه زخم زبان به افراد آبرومند می زنند و شخصیت آنها را در هم می شکنند، برتر و بالاتر می شمرد.

در حقیقت این گونه اشخاص همان طور که اشاره کردیم بیش از اندازه که نفع می رسانند، ضرر می زنند، و اگر سرمایه ای می دهند، سرمایه هائی را نیز بر باد می دهند.

از آنچه در بالا گفتیم، روشن می شود: «قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ» معنی وسیعی دارد و هر گونه سخن نیک، دلداری، دلجوئی و راهنمایی را شامل می شود.

بعضی نیز گفته اند: منظور از آن امر به معروف است (۱) ولی، این احتمال مناسب به نظر نمی رسد.

«مَغْفِرَةٌ» به معنی «عفو و گذشت» در برابر خشونت ارباب حاجت است.

آنها که بر اثر هجوم گرفتاری ها پیمانانه صبرشان لبریز شده و گاهی بدون هیچگونه تمایل درونی، سخنان خشونت آمیزی بر زبان جاری می سازند.

این افراد، در واقع از اجتماع ظالمی که حق آنها را نداده به این وسیله می خواهند انتقام بگیرند، و کمترین جبرانی که اجتماع و افراد متمکن در برابر محرومیت آنان می توانند بکنند، همین است که، سخنان آنها را که جرقه های آتش درون آنان است با تحمل بشنوند و با ملایمت خاموش سازند.

بدیهی است تحمل خشونت آنها و گذشت از برخوردهای زننده آنان از عقده هایشان می کاهد، از این رو اهمیت این دستور اسلامی روشن تر می گردد.

بعضی کلمه «مَغْفِرَةٌ» را در اینجا به معنی ریشه اصلی آن که پوشانیدن و مستور ساختن است گرفته اند، و این کلمه را اشاره به پرده پوشی بر اسرار

۱ - در تفسیر «البحر المحیط»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷، ذیل آیه مورد بحث به عنوان یک قول نقل شده.

حاجتمندان آبرومند دانسته اند.

اما این تفسیر، با آنچه در بالا گفتیم منافاتی ندارد؛ زیرا اگر مغفرت به معنی وسیع تفسیر شود، هم «عفو و گذشت» را در بر خواهد داشت، هم «پوشانیدن و مستور داشتن» اسرار نیازمندان را. در تفسیر «مجمع البیان» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) حدیثی نقل شده که گوشه ای از آداب انفاق را روشن ساخته می فرماید: إِذَا سَأَلَ السَّائِلُ فَلَا تَقْطَعُوا عَلَيْهِ مَسْأَلَتَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهَا، ثُمَّ رُدُّوا عَلَيْهِ بِوَقَارٍ وَ لَيْنٍ أَمَا بَدَلٌ يَسِيرٌ أَوْ رَدٌّ جَمِيلٌ فَإِنَّهُ قَدْ يَا تَيْبِكُمْ مَنْ لَيْسَ بِأَنْسٍ وَلَا جَانٌّ يَنْظُرُونَ كَيْفَ صَنِعْتُمْ فِيمَا خَوَّلَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى:

«هنگامی که حاجتمندی از شما چیزی بخواهد گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود خویش را شرح دهد، سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید، یا چیزی که در قدرت دارید در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایسته ای او را بازگردانید؛ زیرا ممکن است سؤال کننده فرشته ای باشد که مأمور آزمایش شما است، تا ببیند در برابر نعمت هائی که خداوند به شما ارزانی داشته چگونه عمل می کنید» (۱).

۲ - ارتباط جمله های آخر با محتوای آیه

جمله های کوتاهی که در آخر آیات، معمولاً ذکر شده است و صفاتی از صفات خداوند را بیان می کند، با مضمون همان آیات حتماً ارتباط دارد و با توجه

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۷۵ (جلد ۲، صفحه ۱۸۳، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۳۱۰، ذیل آیه مورد بحث، بانندکی تفاوت (مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، طبع ۱۴۰۵ هـ ق) - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۱۵، و جلد ۸، صفحه ۴۵، بانندکی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحات ۳۳۴ و ۳۵۴، و جلد ۹۳، صفحه ۱۷۴ (با تفاوت).

به این نکته، منظور از جمله **وَ اللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ**: «خدا بی نیاز و حلیم است» گویا این است که: چون بشر طبعاً طغیانگر است با رسیدن به مقام و ثروت خود را بی نیاز گمان می کند و این حالت گاهی موجب پرخاشگری و بد زبانی او نسبت به محرومان و مستمندان می شود، لذا می فرماید: **«غَنِيٌّ بِالذَّاتِ»** خدا است در حقیقت او است که از همه چیز بی نیاز است و بی نیازی بشر سرابی بیش نیست و نباید موجب غرور، طغیانگری و بی اعتنائی او نسبت به فقراء گردد.

به علاوه، خداوند در برابر ناسپاسی مردم حلیم است، افراد با ایمان نیز باید چنین باشند. و نیز ممکن است: جمله مزبور اشاره به این باشد که: خداوند از انفاق های شما بی نیاز است و آنچه انجام می دهید، به سود خود شما است، بنابراین، متّی بر کسی ندارید، به علاوه او در برابر خشونت های شما بردبار است و در عقوبت عجله نمی کند تا بیدار شوید و خود را اصلاح کنید.

۲۶۴ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ
 مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
 صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى
 شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
 ۲۶۵ وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ
 أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرْبُوهَ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ
 لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه:

۲۶۴ - ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار، باطل نسازید؛ همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد، (و) بذرهایی در آن افشاندن شود؛ و رگبار باران به آن برسد، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

۲۶۵ - و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و باران های درشت به آن برسد، و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است). و اگر باران درشت به آن نرسد، بارانی نرم به آن می رسد، و خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست.

تفسیر:

دو مثال جالب در مورد انگیزه های انفاق در دو آیه بالا، نخست اشاره به این حقیقت شده که: افراد با ایمان نباید انفاق های خود را به وسیله منت و آزار، باطل و بی اثر سازند. پس از آن دو مثال جالب برای انفاق های آمیخته با منت، آزار، ریاکاری، خودنمائی و همچنین انفاق هائی که از ریشه اخلاص، عواطف دینی و انسانی سرچشمه گرفته، بیان می کند. می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار باطل نسازید!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى).

آن گاه این عمل را تشبیه به انفاق هائی که توأم با ریاکاری و خودنمائی است می کند، می فرماید: «همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارد» (كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و بعد می افزاید: «مثل او همچون قطعه سنگ صافی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (بذرهایی در آن افشاندن شود) و باران درشت به آن برسد، (خاک و بذرها را بشوید) و آن را صاف رها سازد، آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند» (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا). (۱)

چه تعبیر لطیف، رسا و گویائی؟! قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که قشر رقیقی از خاک روی آن را پوشانده باشد و بذرها مستعدی نیز در آن خاک

۱ - «صَفْوَانٌ» به معنی قطعه سنگ بزرگ و صاف است که چیزی در آن نفوذ نمی کند، و چیزی بر آن قرار نمی گیرد، و «وَابِلٌ» به معنی باران سنگین دانه درشت است، و لذا به کارهای سخت و سنگین و مصیبت بار نیز اطلاق شده است، و «صَلْدًا» نیز به معنی سنگ صافی است که چیزی بر آن نمی روید.

افشانده شود و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرد، سپس باران دانه درشت پر برکتی بر آن ببارد، با این که تمام وسایل نمو و رشد در اینجا فراهم است، ولی به خاطر یک کمبود، همه چیز از بین می رود، و این باران کاری جز این نمی کند که آن قشر نازک را همراه بذرها می شوید و پراکنده می سازد، و سنگ سخت غیر قابل نفوذ را که هیچ گیاهی بر آن نمی روید، با قیافه خشونت بارش آشکار می سازد، چرا که بذرها در محل نامناسبی افشانده شده بود، ظاهری آراسته، اما درونی خشن و غیر قابل نفوذ داشت، و تنها قشر نازکی از خاک روی آن را گرفته بود، در حالی که پرورش گیاه و درخت، نیاز به خاک عمیقی دارد که برای پذیرش ریشه ها و ذخیره آب و تغذیه گیاه آماده باشد.

این گونه است اعمال ریاکارانه و انفاق های آمیخته با منت و آزار، که از دل های سخت و قساوتمند سرچشمه می گیرد، صاحبانش هیچ بهره ای از آن نمی برند و تمام زحماتشان بر باد می رود.

و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند» (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

اشاره به این که: خداوند، توفیق هدایت را از آنها می گیرد؛ چرا که با پای خود، راه کفر، ریا، منت و آزار را پویدند، و چنین کسانی شایسته هدایت نیستند، و به این ترتیب، انفاق های ریائی و آمیخته با منت و آزار، همه در یک ردیف قرار گرفته اند.

در آیه بعد، مثال زیبایی دیگری برای نقطه مقابل این گروه بیان می کند، آنها کسانی هستند که در راه خدا از روی ایمان و اخلاص، انفاق می کنند، می فرماید: «و مَثَلِ كَسَانِي كِه اموال خود را برای خشنودی خدا و استوار کردن (ملکات عالی

انسانی) در روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و باران های درشت و پی در پی به آن برسد (و به خاطر بلند بودن مکان، از هوای آزاد و نور آفتاب به حد کافی بهره گیرد و آن چنان رشد و نمو کند که) میوه خود را دو چندان دهد» (وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَتَّبِعَتْنَا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ).

سپس می افزاید: «و اگر باران درشتی بر آن نبارد، لا اقل باران های ریز و شبنم بر آن می بارد» و باز هم میوه و ثمر می دهد و شاداب و با طراوت است (فَإِنْ لَمْ يُمْصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ). (۱) و در پایان می فرماید: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). او می داند، آیا انفاق انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه است، آمیخته با منت و آزار است یا محبت و احترام.

نکته ها:

۱ - از جمله لا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى: «انفاق های خود را با منت و آزار باطل نکنید» استفاده می شود پاره ای از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد، و این همان مسأله احباط است که شرح آن در ذیل آیه ۲۱۷ همین سوره گذشت.

۲ - تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاک روی آن را

۱ - «طَلٌّ» به معنی باران دانه ریز است، که گاه، به صورت غبار به روی گیاهان می ریزد، و گاه، به شبنم نیز گفته می شود.

پوشانیده است، بسیار گویا است؛ زیرا افراد ریاکار باطن خشن و بی ثمر خود را با چهره ای از خیر خواهی و نیکوکاری می پوشانند، و اعمالی که هیچگونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد، انجام می دهند، اما حوادث زندگی به زودی پرده را کنار می زند و باطن آنها را آشکار می سازد.

۳ - جمله «اِئْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» انگیزه های انفاق صحیح و الهی را بیان می کند، و آن دو چیز است: «طلب خشنودی خدا» و «تقویت روح ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان».

این جمله می گوید: انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا، پرورش فضائل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود و همچنین پایان دادن به اضطراب و ناراحتی هائی که بر اثر احساس مسئولیت در برابر محرومان، در وجدان آنها پیدا می شود، اقدام به انفاق می کنند (بنابراین «مِنْ» در آیه به معنی «فِي» خواهد بود).

۴ - جمله «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» که در آخر آیه دوم ذکر شده، هشدار می دهد که همه کسانی که می خواهند عمل نیکی انجام دهند که مراقب باشند کوچک ترین آلودگی از نظر نیت یا طرز کار پیدا نکنند؛ زیرا خداوند کاملاً مراقب اعمال آنها است.

۲۶۶ أ يَوْذُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءُ
فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

ترجمه:

۲۶۶ - آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد، و برای او در آن (باغ)، از هر گونه میوه ای وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و) ضعیف دارد؛ (در این هنگام)، گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله‌ور گردد و بسوزد؟! این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید بیندیشید (و با اندیشه، راه حق را بیابید)!

تفسیر:

یک مثال جالب دیگر برای انفاق های آلوده در این آیه مثال گویای دیگری، برای مسأله انفاق آمیخته با ریاکاری، منت و آزار و این که چگونه این کارهای نکوهیده آثار آن را از بین می‌برد، بیان شده است، می‌فرماید: «آیا هیچ یک از شما دوست می‌دارد که باغی از درختان خرما و انواع انگور داشته باشد که از زیر درختانش نهرها جاری باشد، و برای او در آن باغ از تمام انواع میوه‌ها موجود باشد، و در حالی که به سن پیری رسیده و

فرزندانی (خردسال و) ضعیف دارد، ناگهان گرد بادی شدید که در آن آتش سوزانی است به آن برخورد کند، شعله‌ور گردد و بسوزد؟ (أَيُّوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ).

این مثال ترسیمی است بسیار زیبا از حال این گونه اشخاص که با ریا و منت و آزار، خط بطلان بر انفاق خویش می کشند، پیر مرد سالخورده ای را در نظر مجسم می کند که فرزندان خرد سال و کوچکی اطراف او را گرفته اند و تنها راه تأمین زندگی حال و آینده آنان، باغ سر سبز و خرمی است با درختان خرما و انگور و میوه های دیگر، درختانی که پیوسته آب جاری از کنارش می گذرد و زحمتی برای آبیاری ندارد، ناگهان گردباد آتشباری می‌وزد و آن را مبدل به خاکستر می کند، چنین انسانی چه حسرت و اندوه مرگباری دارد!! حال کسانی که اعمال نیکی انجام می دهند و سپس با ریا و منت و آزار آن را از بین می برند، چنین است، زحمت فراوانی کشیده اند، و در آن روز که نیاز به نتیجه آن دارند، همه را خاکستر می بینند؛ چرا که گرد باد آتشبار ریا و منت و آزار آن را سوزانده است.

و در پایان آیه، به دنبال این مثال بلیغ و گویا، می فرماید: «این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، شاید بیندیشید» و راه حق را از باطل تشخیص دهید (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ).

آری، سرچشمه بدبختی های انسان - مخصوصاً کارهای ابلهانه ای همچون منت گذاردن و ریا که سودش ناچیز و زیانش سریع و عظیم است - ترک اندیشه و تفکر است، و خداوند همگان را به آن دعوت می کند.

نکته ها:

۱ - این مثال های پی در پی که هر کدام از دیگری گویاتر و ظریف تر است، همه در ارتباط با مسائل زراعی است، چرا که نه تنها برای مردم «مدینه» که این آیات در آنجا نازل شد و مردمی زراعت پیشه بودند، بلکه برای تمام مردم دنیا که به هر حال بخشی از زندگی آنان را مسائل زراعی تشکیل می دهد آموزنده بوده و هست.

۲ - از جمله وَ أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ: «صاحب آن باغ، پیر و سالخورده باشد و فرزندان او کوچک و ناتوان داشته باشد» استفاده می شود: انفاق و بخشش در راه خدا و کمک به نیازمندان همچون باغ خرمی است که هم خود انسان از ثمرات آن بهره مند می شود و هم فرزندان او، در حالی که ریاکاری و منت و آزار، هم سبب محرومیت خود او می شود و هم نسل های آینده که باید از ثمرات و برکات اعمال نیک او بهره مند گردند، محروم خواهند شد، و این خود دلیل بر آن است که نسل های آینده در نتایج اعمال نیک نسل های گذشته سهیم هستند.

از نظر اجتماعی نیز چنین است؛ زیرا محبوبیت و اعتمادی که پدران بر اثر کار نیک در افکار عمومی پیدا می کنند، سرمایه بزرگی برای فرزندان آنها خواهد بود.

۳ - جمله اعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ: «گردبادی که در آن آتشی باشد» ممکن است اشاره به گردبادهای ناشی از بادهای «سَمُوم»، سوزان و خشک کننده باشد و یا گردبادی که از روی خرمن آتشی بگذرد، و طبق معمول - که گردباد هر چه را بر

سر راه خود بیابد با خود همراه می برد - آن را از زمین برداشته و به نقطه دیگری بپاشد، و ممکن است اشاره به گرد بادی باشد که به همراه صاعقه به نقطه ای اصابت کند و همه چیز را تبدیل به خاکستر نماید و در هر حال، اشاره به نابودی سریع و مطلق است. (۱)

۱ - «اغصار» در لغت به معنی گردباد است که به هنگام وزش باد از دو سوی مخالف تشکیل می گردد و به شکل عمودی است که یک سر آن به زمین چسبیده و سر دیگر آن در آسمان است و گاه بسیاری از اشیاء را با خود می برد.

۲۶۷ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ
مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا
أَنْ تُعْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ترجمه:

۲۶۷ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از قسمت های پاکیزه اموالی که به دست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! و برای انفاق، به سراغ قسمت های ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال)، حاضر نیستید آنها را بپذیرید؛ مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است.

شأن نزول:

از امام صادق(علیه السلام) نقل شده این آیه درباره جمعی نازل شد که ثروت هائی از طریق رباخواری در زمان جاهلیت جمع آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می کردند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد. و دستور داد از اموال پاک و حلال، در راه خدا انفاق کنند. (۱)

در تفسیر «مجمع البیان» پس از نقل این حدیث، از علی(علیه السلام) نقل می کند که فرمود: این آیه درباره کسانی نازل گردید که به هنگام انفاق خرماهای خشک، کم

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۴۸ (دار الکتب الاسلامیه) -
«وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحات ۴۶۵، ۴۶۶ و ۴۶۸، و جلد ۱۷، صفحه ۲۱۲ (چاپ آل البیت)
- «بحار الانوار»،

جلد ۹۳، صفحات ۲۷، ۱۶۷ و ۱۶۸ (با اندکی تفاوت).

گوشت و نامرغوب را با خرماى خوب مخلوط مى کردند و بعد انفاق مى نمودند به آنها دستور داده شد از این کار بپرهیزند. (۱)

این دو شأن نزول هیچگونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه در مورد هر دو دسته نازل شده باشد، که یکی ناظر به پاکی معنوی و دیگری ناظر به مرغوبیت مادی و ظاهری است. ولی باید توجه داشت: طبق آیه ۲۷۵ سوره «بقره» کسانی که در زمان جاهلیت اموالی از طریق رباخواری جمع آوری کرده بودند و پس از نزول آیه از ادامه رباخواری خودداری نمودند، اموال گذشته بر آنها حرام نبوده است یعنی این قانون شامل گذشته نمی شود، ولی مسلم است این مال در عین حلال بودن با اموال دیگر فرق داشت و در حقیقت، شبیه اموالی بود که از طرق مکروه به دست بیاید!

تفسیر:

از چه اموالی باید انفاق کرد؟

در آیات گذشته، ثمرات انفاق، صفات انفاق کنندگان و اعمالی که ممکن است این کار انسانی و خداپسندانه را آلوده کند و پاداش آن را از بین ببرد، بیان شد، در این آیه - که هفتمین آیه، در این سلسله است - سخن از چگونگی اموالی است که باید انفاق گردد.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از اموال پاکیزه ای که (از طریق تجارت) به دست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج کرده ایم

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «کافی»، جلد ۴، صفحه ۴۸، با اندکی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحات ۲۰۵، ۲۰۶ و ۲۰۷ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحات ۴۶، ۴۷، ۱۴۳ و ۱۴۵ (همه با تفاوت) - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۴۸ (با اندکی تفاوت).

(از منابع و معادن زیر زمینی و از کشاورزی و زراعت و باغ) انفاق کنید! (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ). جمله ما كَسَبْتُمْ: «آنچه کسب کرده اید» اشاره به درآمدهای تجاری است و جمله مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ: «از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم» اشاره به انواع درآمدهای زراعی و کشاورزی و همچنین معادن زیر زمینی است، بنابراین، انواع درآمدها را شامل می شود؛ زیرا سرچشمه تمام اموالی که انسان دارد، زمین و منابع گوناگون آن است حتی صنایع و دامداری و مانند آن، همه از زمین مایه می گیرد.

این تعبیر، ضمناً اشاره ای به این حقیقت است که ما منابع اینها را در اختیار شما گذاشتیم، بنابراین، نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه ها و «سرگل» آن، در راه خدا دریغ کنید. پس از آن برای تأکید هر چه بیشتر، می افزاید: «به سراغ قسمت های ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید در حالی که خود شما حاضر نیستید آن را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت» (وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ). (۱) از آنجا که بعضی از مردم عادت دارند، همیشه از اموال بی ارزش و آنچه تقریباً از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست انفاق کنند و این گونه انفاق ها علاوه بر این که سود چندانی به حال نیازمندان ندارد، یک نوع اهانت و تحقیر نسبت به آنها است، و موجب تربیت معنوی و پرورش روح انسانی نیز نمی باشد، در این جمله صریحاً مردم را از این کار نهی می کند و آن را

۱ - «تَيَمَّمُ» در اصل به معنی قصد چیزی کردن است، در اینجا نیز به همان معنی آمده است، و «تَيَمَّمُ» معروف را از این جهت «تَيَمَّمُ» گفته اند که انسان قصد می کند از خاک پاک زمین استفاده کند، چنان که قرآن می گوید: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» (نساء، آیه ۴۳ - مائده، آیه ۶).

با دلیل لطیفی همراه می سازد، و آن این که، شما خودتان حاضر نیستید این گونه اموال را بپذیرید مگر از روی کراهت و ناچاری، چرا درباره برادران مسلمان، و از آن بالاتر خدایی که در راه او انفاق می کنید و همه چیز شما از او است، راضی به این کار می شوید؟! در حقیقت، آیه به نکته لطیفی اشاره می کند که: انفاق در راه خدا، یک طرفش مؤمنان نیازمندند، و طرف دیگر خدا، و با این حال اگر اموال پست و بی ارزش انتخاب شود، از یک سو تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی رغم تهیدستی مقام بلندی از نظر ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود. و از سوی دیگر سوء ادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار.

جمله *لَا تَتَّبِعُوا*: «قصده نکنید!» ممکن است اشاره به این باشد که: اگر در لابلای اموالی که انفاق می کنید، بدون توجه چیز نامرغوبی باشد، مشمول این سخن نیست. سخن این است که از روی عمد اقدام به چنین کاری نکنید.

تعبیر به *طِّيبَاتٍ*: «پاکیزه ها» هم پاکیزگی ظاهری را شامل می شود، و ارزش داشتن برای مصرف، و هم پاکیزگی معنوی، یعنی اموال شبهه ناک و حرام؛ زیرا افراد با ایمان از پذیرش همه اینها کراهت دارند، و جمله *«إِلَّا أَنْ تُعْمِضُوا فِيهِ»* شامل همه می شود و این که بعضی از مفسران آن را منحصر به یکی از این دو دانسته اند صحیح به نظر نمی رسد. نظیر این آیه در سوره «آل عمران» آیه ۹۲ نیز آمده است آنجا که می فرماید: *لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ*: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید، مگر آن که از آنچه دوست دارید، انفاق کنید».

البته این آیه بیشتر روی اثرات معنوی انفاق تکیه می کند.

و در پایان آیه می فرماید: «بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ).

یعنی نه تنها نیازی به انفاق شما ندارد، و از هر نظر غنی است، بلکه تمام نعمت ها را او در اختیار شما گذارده، و لذا حمید و شایسته ستایش است.

بعضی احتمال داده اند: «حَمِيدٌ» در اینجا به معنی اسم فاعل باشد (ستایش کننده) نه به معنی محمود و ستایش شده، یعنی در عین این که از انفاق شما بی نیاز است شما را به خاطر اموال پاکیزه ای که انفاق می کنید، مورد ستایش قرار می دهد.

نکته:

تقرب با اموال خوب

شک نیست انفاق در راه خدا برای تقرب به ذات پاک او است و مردم هنگامی که می خواهند به سلاطین و شخصیت های بزرگ تقرب جویند، بهترین اموال خود را به عنوان تحفه و هدیه برای آنها می برند، در حالی که آنها انسان های ضعیفی همچون خودشانند.

چگونه ممکن است انسان به خداوند بزرگی که تمام عالم هستی از اوست، به وسیله اموال بی ارزش و از مصرف افتاده، تقرب جوید؟ و این که می بینیم در زکات واجب و حتی در قربانی نباید از نوع نامرغوب استفاده کرد، نیز در همین راستا است، به هر حال، باید این فرهنگ قرآنی در میان همه مسلمین زنده شود که برای انفاق، بهترین را انتخاب نمایند.

۲۶۸ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً
مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۶۸ - شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد؛ و به فحشا (و زشتی ها) امر می کند؛ ولی خداوند وعده «آمرزش» و «فرونی» به شما می دهد؛ و خداوند، قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست.

تفسیر:

مبارزه با موانع انفاق

در ادامه آیات انفاق، در اینجا به یکی از موانع مهم آن پرداخته، و آن وسوسه های شیطانی در زمینه انفاق است، که انسان را از فقر و تنگدستی می ترساند، به خصوص اگر اموال خوب و قابل استفاده را انفاق کند، و چه بسا این وسوسه های شیطانی مانع از انفاق های مستحبی در راه خدا و حتی انفاق های واجب مانند زکات و خمس گردد.

در این راستا می فرماید: «شیطان به هنگام انفاق، به شما وعده فقر و تهیدستی می دهد»
(الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ).

و می گوید: تأمین آینده خود و فرزندانان را فراموش نکنید، و از امروز فردا را ببینید و آنچه بر خویشتن روا است بر دیگری روا نیست و امثال این وسوسه های گمراه کننده، «به علاوه او شما را وادار به معصیت و گناه می کند» (وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ).

«فَحْشَاء» به معنی هر کار زشت و بسیار قبیح است، و در اینجا به تناسب بحث، به معنی بخل و ترک انفاق، که در بسیاری از موارد، نوعی معصیت و گناه است آمده (هر چند واژه فحشاء در مواردی به معنی گناه بی عفتی آمده، ولی در اینجا تناسب چندانی ندارد) حتی بعضی از مفسران تصریح کرده اند که: عرب به شخص بخیل، فاحش می گوید. (۱)

این احتمال نیز داده شده که: فحشاء در اینجا به معنی انتخاب اموال غیر قابل مصرف برای انفاق است.

و نیز گفته شده: منظور از آن هر معصیتی است؛ زیرا شیطان به وسیله ترس از فقر و تهیدستی انسان را وادار به کسب مال از انواع طرق نامشروع می کند.

تعبیر به امر کردن شیطان، اشاره به همان وسوسه های او است، و اصولاً هر نوع فکر منفی، بازدارنده و کوتاه بین، سرچشمه اش تسلیم در برابر وسوسه های شیطانی است، و در مقابل، هر گونه فکر مثبت، سازنده و آمیخته با بلندنظری، سرچشمه اش الهامات الهی و فطرت پاک خدادادی است.

در توضیح این سخن باید گفت: در نظر ابتدائی، انفاق و بذل مال، چیزی جز «کم کردن» مال نیست و این همان نظر کوتاه بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می بینیم: انفاق، ضامن بقای اجتماع، تحکیم عدالت اجتماعی، و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می کنند نیز، در رفاه و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقع بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می دهد که انفاق اگر به ظاهر، چیزی از

۱ - «روح البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۳۱، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، جلد ۳، صفحه ۵۷۹ (دار الحدیث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ.ق).

شما کم می کند در واقع چیزهایی بر سرمایه شما می افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

در دنیای امروز که نتیجه و اثر اختلافات طبقاتی و پایمال شدن ثروت ها به خاطر به هم خوردن تعادل تقسیم ثروت، به روشنی به چشم می خورد، درک معنی آیه فوق چندان مشکل نیست.

ضمناً از آیه استفاده می شود: یک نوع ارتباط میان «ترک انفاق» و «فحشاء» وجود دارد. البته اگر «فحشاء» به معنی بخل باشد ارتباط آن از این جهت است که ترک انفاق و بخشش های مالی، آرام آرام صفت «بخل» را که از بدترین صفات است در انسان ایجاد می کند و اگر «فحشاء» را به معنی مطلق گناه یا گناه جنسی بگیریم باز ارتباط آن با ترک انفاق بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان، و بی عفتی ها و خودفروشی ها، فقر و تهیدستی است، علاوه بر همه اینها، انفاق یک سلسله آثار و برکات معنوی دارد که جای انکار نیست.

سپس می افزاید: «خداوند از سوی خود آمرزش، فضل و بخشش را به شما وعده می دهد» (وَ اللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً).

در تفسیر «مجمع البیان» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا است و دو چیز از ناحیه شیطان، آنچه از جانب خداست: یکی «آمرزش گناهان» و دیگری «وسعت و افزونی اموال» و آنچه از طرف شیطان است یکی «وعده فقر» و تهیدستی و دیگری «امر به فحشاء» است. (۱)

بنابراین، منظور از «مغفرة»، آمرزش گناهان است و منظور از «فضل» همان

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «تبیان»، جلد ۲، صفحه ۳۴۶ - «جامع البیان»، جلد ۳، صفحه ۱۲۱ (با اندکی تفاوت).

طور که از «ابن عباس» نقل شده، زیاد شدن سرمایه ها در پرتو انفاق می باشد. جالب توجه این که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده: «هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید، به وسیله انفاق، با خدا معامله کنید» (انفاق کنید تا از تهیدستی نجات یابید). (۱)

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند قادر و توانا و عالم است» (وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ). اشاره به این حقیقت که: چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی پایان دارد، می تواند به وعده خویش عمل کند، بنابراین، باید به وعده او دلگرم بود، نه وعده شیطان «فریبکار» و «ناتوان» که انسان را به گناه می کشاند و چون از آینده آگاه نیست و قدرتی ندارد، وعده او جز گمراهی و تشویق به نادانی نخواهد بود.

۲۶۹ یُوْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

ترجمه:

۲۶۹ (خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی کنند، و) متذکر نمی گردند.

تفسیر:

برترین نعمت های الهی

با توجه به آنچه در آیه قبل گذشت، که به هنگام انفاق، وسوسه های شیطانی دائر به فقر، و جذب به های رحمانی درباره مغفرت و فضل الهی، آدمی را به این سو و آن سو می کشد، در آیه مورد بحث، سخن از حکمت و معرفت و دانش می گوید؛ چرا که تنها حکمت است که می تواند بین این دو کشش الهی و شیطانی فرق بگذارد، و انسان را به وادی مغفرت و فضل بکشاند، و از وسوسه های گمراه کننده ترس از فقر، برهاند. یا به تعبیر دیگر، خداوند به بعضی از افراد بر اثر پاکی و جهاد با نفس، نوعی علم و بیش می دهد که: آثار و فوائد اطاعت الهی و از جمله انفاق و نقش حیاتی آن در اجتماع را درک کند، و میان آن و وساوس شیطانی فرق بگذارد. می فرماید: «خداوند دانش را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد» (يُوْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ).

در تفسیر «حکمت» معانی زیادی ذکر شده از جمله «معرفت و شناخت اسرار جهان هستی»، «آگاهی از حقایق قرآن»، «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل»، «معرفت و شناسائی خدا» و «آن نور الهی که وسوسه های شیطانی را از الهامات الهی جدا می سازد».

و ظاهر این است: حکمت یک معنی وسیعی دارد که تمام این امور، حتی نبوت را که بعضی از معانی آن شمرده اند شامل می شود که آن نوعی از علم و آگاهی است، و در اصل از ماده «حکَم» (بر وزن حرف) به معنی منع گرفته شده، و از آنجا که علم، دانش و تدبیر، انسان را از کارهای خلاف باز می دارد، به آن حکمت گفته اند.

بدیهی است، منظور از جمله مَنْ يَشَاءُ: «هر کس را که بخواهد» این نیست که خداوند بدون هیچ علتی، حکمت و دانش را به این و آن می دهد، بلکه اراده و مشیت خداوند، همه جا، با شایستگی های افراد آمیخته است، یعنی هر کس را شایسته ببیند، از این سرچشمه زلال حیاتبخش سیراب می نماید، سپس می فرماید: «و هر کس که به او دانش داده شود، به او خیر فراوانی داده شده است» (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا).

و به گفته آن حکیم: «هر کس را که عقل دادی، چه ندادی؟ و هر کس را که عقل ندادی چه دادی؟!»

قابل توجه این که: بخشنده حکمت، خدا است در عین حال در این جمله نامی از او به میان نیامده، تنها می فرماید: «به هر کس حکمت داده شود خیر فراوانی داده شده است». این تعبیر گویا، اشاره به این است که: دانش و حکمت ذاتاً خوب است از هر جا و از ناحیه هر که باشد، تفاوتی در نیکی آن نیست.

قابل توجه این که: در این جمله می فرماید: به هر کس دانش و حکمت داده شد، خیر و برکت فراوان داده شده است، نه «خیر مطلق»؛ زیرا خیر و سعادت مطلق، تنها در دانش نیست، بلکه دانش تنها یکی از عوامل مهم آن است.

و در پایان آیه می فرماید: «تنها خردمندان متذکر می شوند» (وَ مَا يَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ).

«تذکر» به معنی «یادآوری» و نگاهداری علوم و دانش ها در درون روح است.

و «الباب» جمع «لب» به معنی «مغز» است و از آنجا که مغز هر چیز، بهترین و اساسی ترین قسمت آن است به «عقل» و «خرد»، «لب» گفته می شود.

این جمله می گوید: تنها صاحبان عقل و خرد، این حقایق را حفظ می کنند و به یاد می آورند و از آن بهره مند می شوند، اگر چه، همه افراد (جز مجانین و دیوانگان) صاحب عقل اند اما اُولُو الْأَلْبَابِ به همه آنها گفته نمی شود. بلکه منظور آنهایی هستند که عقل و خرد خود را به کار می گیرند و در پرتو این چراغ پر فروغ، راه زندگی و سعادت را می یابند.

این بحث را با سخن یکی از دانشمندان اسلامی، پایان می دهیم (که احتمالاً این سخن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شنیده است): «گاه می شود خداوند اراده عذاب و مجازات مردم روی زمین را می کند، ولی هنگامی که بشنود معلمی به کودکان حکمت می آموزد، به خاطر این عمل، عذاب را از آنها دور می سازد». (۱)

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۳۸، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۳، صفحه ۳۳۰، مؤسسه التاریخالعربی، طبع ۱۴۰۵ هـ ق) - «سنن دارمی»، جلد ۲، صفحات ۴۳۸ و ۴۳۹ (مطبعة الاعتدال، دمشق).

۲۷۰ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ

وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

۲۷۱ إِنْ تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ

فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

ترجمه:

۲۷۰ - و هر چیز را که انفاق می کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می داند. و ستمگران یابوری ندارند.

۲۷۱ - اگر انفاق ها را آشکار کنید، خوب است! و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است؛ و قسمتی از گناهان شما را می پوشاند؛ (و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد). و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

تفسیر:

چگونگی انفاق ها

به دنبال آیات گذشته که درباره انفاق و بخشش در راه خدا و انتخاب اموال خوب برای این کار، توأم با اخلاق و اخلاص بحث می کرد، در این دو آیه، سخن از چگونگی انفاق ها و علم خداوند نسبت به آن است.

در آیه نخست، می فرماید: «آنچه را که انفاق می کنید یا نذرهایی که (در این زمینه کرده اید) خداوند همه آنها را می داند» (وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ).

کم باشد یا زیاد، خوب باشد یا بد، از طریق حلال تهیه شده باشد، یا حرام، با اخلاص همراه باشد، یا توأم با ریا، همراه با منت و آزار باشد، یا بدون آن، از اموالی باشد که خداوند دستور انفاق آن را داده است، یا به وسیله نذر بر خود واجب کرده باشید، هر گونه باشد، خدا از تمام جزئیات آن آگاه است و جزای آن را از خوب و بد به تناسب آن خواهد داد.

و در پایان آیه می فرماید: «و ظالمان یاورى ندارند» (وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ). «ظالمان» در اینجا اشاره به ثروت اندوزان بخیل و انفاق کنندگان ریاکار، و منت گذاران و مردم آزاران است، که خداوند آنها را یاری نمی کند و انفاقشان نیز در دنیا و آخرت یاورشان نخواهد بود.

یا کسانی که به خاطر ترک انفاق به محرومان و تهیدستان، هم به آنها ظلم کردند، هم به جامعه و هم به خویشان.

یا کسانی که انفاق ها را در محل شایسته خود به کار نگرفتند؛ زیرا ظلم به معنی وسیع کلمه، به معنی هر گونه کاری است که در غیر مورد خود انجام گیرد، و از آنجا که منافاتی در میان این معانی سه گانه نیست، ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشد.

آری، آنها نه در دنیا یار و یاورى دارند، و نه در قیامت شفاعت کننده ای و این خاصیت ظلم و ستم، در هر چهره و به هر شکل است.

ضمناً از این آیه استفاده می شود که: نذر مشروعیت دارد، و باید به آن عمل کرد. و این از اموری بوده که قبل از اسلام وجود داشته، و اسلام بر آن صحه گذاشته است.

در دومین آیه، سخن از چگونگی انفاق از نظر آشکار و پنهان بودن است، می فرماید: «اگر انفاق ها را آشکار کنید، چیز خوبی است، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است» (إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ).

«و بخشی از گناهان شما را می پوشاند (و در پرتو این کار، بخشوده خواهید شد) و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است» (وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

نکته ها:

۱ - انفاق آشکار و پنهان

تردیدی نیست که انفاق علنی و آشکار در راه خدا و اختفای آن هر کدام اثر مفیدی دارد؛ زیرا هنگامی که انسان به طور آشکار و علنی مال خود را در راه خدا انفاق می کند اگر انفاق واجب باشد، گذشته از این که مردم تشویق به این گونه کارهای نیک می شوند، رفع این تهمت نیز از انسان می گردد که به وظیفه واجب خود عمل نکرده است.

و اگر انفاق مستحب باشد، در حقیقت یک نحوه تبلیغ عملی است که مردم را به کارهای خیر و حمایت از محرومان و انجام کارهای نیک اجتماعی و عام المنفعه تشویق می کند. و چنانچه انفاق به طور مخفی، و دور از انظار مردم انجام شود، به طور قطع ریا و خودنمایی در آن کمتر است، و خلوص بیشتری در آن خواهد بود، مخصوصاً درباره کمک به محرومان، آبروی آنها بهتر حفظ می شود، و لذا آیه فوق می گوید: «هر یک از دو کار در مورد خود خوب و شایسته است».

بعضی از مفسران گفته اند: این دستور تنها درباره انفاق های مستحبی است و انفاق های واجب از قبیل زکات و مانند آن بهتر است همیشه آشکار و علنی باشد. ولی مسلم است که هیچ یک از این دو دستور (اظهار و اخفای انفاق) جنبه عمومی و همگانی ندارد بلکه موارد مختلف است در پاره ای از موارد که اثر تشویقی آن بیشتر است و لطمه ای به اخلاص نمی زند، بهتر است اظهار گردد، و در مواردی که افراد آبرومندی هستند که حفظ آبروی آنها ایجاب می کند، انفاق به صورت مخفی انجام گیرد و بیم ریاکاری و عدم اخلاص می رود، مخفی ساختن آن بهتر خواهد بود.

در بعضی احادیث تصریح شده انفاق های واجب بهتر است اظهار گردد، و اما انفاق های مستحب بهتر است مخفیانه انجام گیرد. (۱)

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «زکات واجب را به طور آشکار از مال جدا کنید و به طور آشکار انفاق نمائید اما انفاق های مستحب اگر مخفی باشد بهتر است». (۲) این احادیث با آنچه در بالا گفتیم منافات ندارد؛ زیرا انجام وظائف واجب کمتر به ریا آمیخته می شود، چون وظیفه ای است که در محیط اسلامی هر کس ناچار است آن را انجام دهد و همچون یک مالیات قطعی است که باید همه پردازند.

بنابراین، اظهار آن بهتر است و اما انفاق های مستحبی چون جنبه الزامی ندارد،

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۰۹، باب ۵۴: «بابُ اسْتِحْبَابِ إِخْرَاجِ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ عَلَانِيَةً وَ...»، (چاپ آل البیت).

۲ - «الزَّكَاةُ الْمَفْرُوضَةُ تُخْرَجُ عَلَانِيَةً وَ تُدْفَعُ عَلَانِيَةً وَ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرُ الزَّكَاةِ إِنْ دَفَعْتَهُ سِرًّا فَهُوَ أَفْضَلُ» - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۱، صفحات ۹۲ و ۹۳ (مؤسسه دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ هـ ق) - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۱۱، با اندکی تفاوت (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۲۸۴ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

ممکن است اظهار آن به خلوص نیت لطمه بزند، لذا اختفای آن شایسته تر می باشد.

۲ - انفاق و آمرزش

از جمله «وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ» استفاده می شود: انفاق در راه خدا در آمرزش گناهان اثر عمیق دارد؛ زیرا بعد از دستور انفاق در این جمله می فرماید: «و گناهان شما را می پوشاند». البته، مفهوم این سخن آن نیست که بر اثر انفاق کوچکی، همه گناهان بخشوده خواهد شد، بلکه با توجه به کلمه «مِنْ» که معمولاً برای «تبعیض» به کار می رود استفاده می شود که انفاق، قسمتی از گناهان را می پوشاند. روشن است که آن قسمت بستگی به «مقدار انفاق» و «میزان اخلاص» دارد.

درباره این که انفاق سبب آمرزش می شود از طرق اهل بیت (علیهم السلام) و اهل تسنن روایات زیادی وارد شده است از جمله در حدیثی آمده است: «انفاق نهانی خشم خدا را فرو می نشاند، و همان طور که آب آتش را خاموش می کند گناه انسان را از بین می برد» (۱). و نیز در روایتی آمده است: «هفت کس هستند که خداوند آنها را در سایه لطف خود قرار می دهد، در روزی که سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر؛

جوانی که در بندگی پروردگار پرورش می یابد؛

کسی که قلب او با مسجد پیوسته است تا بار دیگر به سوی آن باز گردد؛

۱ - «صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ» - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۸۵ (جلد ۲، صفحه ۱۹۸، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «عوالی اللالی»، جلد ۲، صفحه ۷۱ (انتشارات سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۹۳، صفحات ۲۳ و ۲۴ (با تفاوت).

کسانی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند با محبت گرد هم آیند و با محبت متفرق شوند؛ کسی که زن زیبای صاحب مقامی او را به گناه دعوت کند و او بگوید من از خدا می ترسم؛ کسی که انفاق نهانی می کند به طوری که دست راست او از انفاقی که دست چپ او کرده آگاه نمی گردد!

و کسی که تنها به یاد خدا می افتد و قطره اشکی از گوشه های چشم او سرازیر می شود». (۱)

۳ - انفاق و نیت پاک

ضمناً مفهوم جمله «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» این است که: خدا عالم است به آنچه انفاق می کنید، چه آشکار باشد، و چه مخفی و همچنین او از نیت شما آگاه است که اظهار و اخفای انفاق را به چه منظور و هدفی انجام می دهید. در هر حال آنچه در انفاق مؤثر است نیت پاک و خلوص در عمل است، به علاوه، دانستن و ندانستن مردم اثری ندارد، و آنچه مهم است علم خداست؛ زیرا اوست که جزای اعمال انسان را می دهد و از نهان و آشکار آگاه است.

۱ - «سَبَعَةُ يُظِلُّهُمْ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الْإِمَامُ الْعَدْلُ، وَالشَّابُّ الَّذِي نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَرَجُلٌ قَلْبُهُ يَتَعَلَّقُ بِالْمَسَاجِدِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهَا، وَرَجُلَانِ تَحَابَّتا فِي اللَّهِ وَاجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصَبٍ وَجَمَالَ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ تَعَالَى، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَمْ تَعْلَمْ يَمِينُهُ مَا تُنْفِقُ شِمَالُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» -

«مجمع البيان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۸۵ (جلد ۲، صفحه ۱۹۸، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،

بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۱۹۹، با

تفاوت (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۲۶، صفحه ۲۶۱،

جلد ۶۶، صفحه ۳۷۷، و جلد ۷۱، صفحه ۳۵۳ (همه با تفاوت).

۲۷۲ لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
فَلَا تُفْسِدْكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
يُؤْفَاقُ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

ترجمه:

۲۷۲ - هدایت آنها بر تو نیست؛ (بنابراین، ترک انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست) ولی خداوند، هر که را بخواهد (و شایسته بداند)، هدایت می کند. و آنچه را از خوبی ها و اموال انفاق می کنید، برای خودتان است؛ (ولی) جز برای رضای خدا، انفاق نکنید! و آنچه از خوبی ها انفاق می کنید، (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می شود؛ و به شما ستم نخواهد شد.

شأن نزول:

در تفسیر «مجمع البیان» از «ابن عباس» نقل شده که: مسلمانان حاضر نبودند به غیر مسلمین انفاق کنند، آیه فوق نازل شد و به آنها اجازه داد که در مواقع لزوم این کار را انجام دهند. (۱) شأن نزول دیگری برای آیه فوق نقل شده که بی شباهت به شأن نزول اول نیست و آن این که: زن مسلمانی به نام «اسماء» در سفر «عمرة القضاء» در خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود، مادر و جده آن زن، به سراغ او آمدند و از او کمکی خواستند، و از آنجا که آن دو نفر مشرک و بت پرست بودند «اسماء» از کمک به

_____ ۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»،

ذیل آیه مورد بحث، و دیگر تفاسیر.

آنها امتناع ورزید، گفت: باید از پیامبر(صلی الله علیه وآله) اجازه بگیرم؛ زیرا شما پیرو آئین من نیستید، سپس نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد اجازه خواست، آیه مورد بحث نازل گردید.(۱)

تفسیر:

انفاق و کمک های انسانی به غیر مسلمانان در آیات قبل، مسأله انفاق و بخشش در راه خدا به طور کلی مطرح بود، و در این آیه سخن از جواز انفاق به غیر مسلمانان است، به این معنی که نباید انفاق بر بینوایان غیر مسلمان را ترک کنند، به منظور این که تحت فشار قرار گیرند و اسلام را اختیار کنند و هدایت شوند. می فرماید: «هدایت آنها (به طور اجبار) بر تو نیست» (لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ). بنابراین، ترک انفاق بر آنها برای اجبار آنها به اسلام صحیح نمی باشد، این سخن گر چه خطاب به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است، ولی در واقع همه مسلمانان را شامل می شود. پس از آن می افزاید: «ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می کند» (وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ). و بعد از این یادآوری، به ادامه بحث فوائد انفاق در راه خدا می پردازد، می فرماید: «آنچه را از خوبی ها انفاق کنید برای خودتان است» (وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ). «ولی جز برای خدا انفاق نکنید» (وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ). این در صورتی است که جمله به ظاهر خبریه «وَ مَا تُنْفِقُونَ» را به معنی نهی

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث (با تفاوت) -

تفسیر «فخررازی»، ذیل آیه مورد بحث.

بگیریم، یعنی انفاق شما در صورتی سود بخش است که به خاطر خدا انجام گیرد. این احتمال نیز وجود دارد که جمله، به همان معنی خبریه باشد، یعنی شما مسلمانان جز برای رضای خدا و جلب خشنودی او انفاق نمی کنید.

و در آخرین جمله باز به عنوان تأکید بیشتر می فرماید: «آنچه از خوبی ها انفاق می کنید به شما تحویل داده می شود، و هرگز ستمی بر شما نخواهد شد» (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظَلَمُونَ).

یعنی گمان نکنید که: از انفاق خود سود مختصری می برید، بلکه تمام آنچه را انفاق می کنید به طور کامل به شما باز می گرداند، آن هم در روزی که شدیداً به آن نیازمندید، بنابراین در انفاق های خود کاملاً دست و دل باز باشید.

ضمناً با توجه به این که: ظاهر این جمله این است که خود آنچه انفاق شده به انسان باز گردانده می شود (نه ثواب آن)، آیه می تواند دلیلی بر تجسم اعمال بوده باشد که در جای خود به طور مشروح خواهد آمد. (۱)

نکته ها:

۱ - انفاق یک کمک انسانی

آیه فوق می گوید: همان طور که بخشش های الهی و نعمت های او در این جهان، شامل حال همه انسان ها (صرف نظر از عقیده و آئین آنها) می شود، مؤمنان هم باید به هنگام انفاق های مستحبی و رفع نیازمندی های بینوایان در مواقع لزوم، رعایت حال غیر مسلمانان را نیز بکنند. البته این در صورتی است که انفاق بر غیر مسلمانان، به خاطر یک کمک

۱ - این مسأله، ذیل آیه ۳۰ سوره «آل عمران»، در همین جلد مورد بحث قرار خواهد گرفت.

انسانی باشد و موجب تقویت کفر و پیشبرد نقشه های شوم دشمنان نگردد، بلکه آنها را به روح انسان دوستی اسلام آگاه سازد.

۲ - اقسام هدایت

روشن است منظور از عدم وجوب هدایت مردم بر پیامبر، این نیست که او موظف به ارشاد و تبلیغ آنها نباشد؛ زیرا ارشاد و تبلیغ روشن ترین و اساسی ترین برنامه پیامبر است، بلکه منظور این است که: او موظف نیست آنها را تحت فشار قرار دهد و اجبار بر هدایت نماید.

آیا منظور از این هدایت، هدایت تکوینی است یا تشریحی؟ زیرا هدایت انواعی دارد:

الف - هدایت تکوینی - منظور از هدایت تکوینی، این است که: خداوند یک سلسله عوامل پیشرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان - اعم از انسان و سایر جانداران، حتی موجودات بی جان - آفریده، که آنها را به سوی تکامل می برد.

رشد و تکامل جنین، در شکم مادر، نمو و پیشرفت دانه های گیاهان در دل زمین، و حرکت کرات مختلف منظومه شمسی در مدار خود، و مانند آن، نمونه های مختلفی از هدایت تکوینی هستند، این نوع هدایت مخصوص خدا است و وسیله آن، عوامل و اسباب طبیعی و ماوراء طبیعی است.

قرآن مجید می گوید:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «خدائی که آفرینش ویژه هر موجودی را به او

بخشید، و سپس او را هدایت و رهبری کرد».(۱)

ب - هدایت تشریحی - منظور از این هدایت راهنمایی افراد از طریق تعلیم

و تربیت، و قوانین مفید و حکومت عادلانه و پند و اندرز و موعظه است. این نوع هدایت به وسیله پیامبران، امامان، افراد صالح و مربیان دلسوز انجام می شود و در قرآن به آن کراراً اشاره شده است.

قرآن مجید می گوید:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «این کتاب بزرگ تردیدی در آن نیست و وسیله هدایت پرهیزکاران است».(۱)

ج - هدایت به معنی فراهم ساختن وسیله - این نوع هدایت که گاهی از آن به عنوان «توفیق» یاد می شود، عبارت از این است که: وسائل لازم را در اختیار افراد بگذارند تا با میل و اراده خود از آن برای پیشرفت استفاده کنند، مثلاً ساختن مدرسه، مسجد، کانون های تربیتی، تهیه برنامه ها و کتاب های لازم و تربیت مبلغان و معلمان شایسته، همه، داخل در این قسم از هدایت هستند و در حقیقت این قسم از هدایت، برزخی است بین هدایت تکوینی و تشریحی. قرآن می گوید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: «و کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راه های خود هدایت می کنیم».(۲)

د - هدایت به سوی نعمت ها و پاداش ها - منظور از این هدایت، بهره مند ساختن افراد شایسته از نتیجه اعمال نیکشان در سرای دیگر است، این نوع هدایت، مخصوص افراد با ایمان و درستکار است، قرآن مجید می گوید: «سَيَهْدِيَهُمْ وَيُصَلِّحُ بِالْهَمِّ».

این جمله که بعد از ذکر فداکاری شهیدان راه خدا آمده است می گوید: «خداوند آنها را هدایت می کند و حال آنها را بهبودی می بخشد».(۳)

۱ - بقره، آیه ۲.

۲ - عنکبوت، آیه ۶۹.

۳ - محمد، آیه ۵.

بدیهی است این نوع هدایت تنها مربوط به برخورداری آنان از نتایج سودمند عملشان در جهان دیگر است.

اما در واقع این چهار نوع هدایت، مراحل مختلفی از یک «حقیقت» هستند که هر کدام بعد از دیگری قرار گرفته است؛ زیرا نخست، هدایت تکوینی خداوند به سراغ انسان می آید و عقل و فکر و قوای دیگر را در اختیار او می گذارد (هدایت تکوینی).

پس از آن هدایت و راهنمایی انبیاء شروع می شود و آنها مردم را به راه حق دعوت می کنند (هدایت به معنی ارشاد و تبلیغ).

و بعد از آن با ورود در مرحله عمل، توفیق پروردگار شامل حال آنها می شود و راه ها برای آنها هموار می گردد و مرحله سوم هدایت را به این طریق می پیمایند (هدایت به معنی توفیق). و در پایان در جهان دیگر از نتایج اعمال خود بهره مند می گردند (هدایت به سوی پاداش ها). از این چهار نوع هدایت یک قسم آن (ارشاد و تبلیغ) از وظائف حتمی پیامبران و امامان است و قسم دیگری از آن که هموار ساختن راه باشد به مقدار وسیعی جزء برنامه های حکومت الهی پیامبران و امامان است ولی بقیه مخصوص ذات خدا است.

بنابراین، هر جا در قرآن نفی هدایت از پیغمبر شده همانند آیه فوق، منظور این دو قسم (هدایت ارشاد و تبلیغ و هدایت هموار ساختن زمینه ها) نیست.

گر چه در جمله *وَ لَکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ* «خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند» این امر منوط به اراده خداوند شده اما این هدایت های پروردگار مسلماً بدون حساب و حکمت نمی باشد، یعنی بی جهت یکی را هدایت و

دیگری را محروم نمی کند، بلکه افراد باید قبلاً «شایستگی» خود را برای هدایت احراز کنند تا از آن بهره مند گردند.

به هر حال، از آیه فوق حقیقت دیگری را نیز می توان استفاده کرد و آن این که: اگر در میان مسلمانان افرادی بعد از این همه تأکید درباره دوری از ریا و منت و آزار، باز انفاق های خود را آلوده به این امور سازند، ناراحت نباش! وظیفه تو تنها بیان احکام و فراهم ساختن یک محیط اجتماعی سالم است و هرگز موظف نیستی آنها را مجبور به این امور سازی، روشن است که این تفسیر منافاتی با تفسیر سابق ندارد و ممکن است هر دو را از آیه استفاده کرد.

۳- اثر انفاق در زندگی کنندگان

جمله «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا يُنْفِكُمْ» می گوید: منافع انفاق به خود شما بازگشت می کند و به این وسیله انفاق کنندگان را به این عمل انسانی تشویق می نماید، مسلماً انسان، هنگامی که بداند نتیجه کار او به خود او باز می گردد، بیشتر به آن کار علاقه مند خواهد شد. ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که: منظور از بازگشت منافع انفاق به انفاق کننده، همان پاداش و نتایج اخروی آن باشد.

البته این معنی صحیح است، ولی نباید تصور کرد که سود انفاق تنها جنبه اخروی دارد، بلکه از نظر این دنیا نیز به سود آنها است، هم از جنبه «معنوی» و هم از جنبه «مادی»:
از نظر معنوی، روح گذشت و بخشش و فداکاری و نوع دوستی و برادری را در انفاق کننده پرورش می دهد و در حقیقت وسیله مؤثری برای تکامل روحی و پرورش شخصیت اوست.

و از نظر مادی وجود «افراد محروم و بینوا» در یک اجتماع، موجب انفجارهای خطرناک می گردد، همان انفجارهایی که گاهی تمام اصل مالکیت را در خود فرو می برد و تمام ثروت ها را می بلعد و نابود می سازد.

انفاق، فاصله طبقاتی را کم می کند، و خطراتی را که از این رهگذر، متوجه افراد اجتماع می شود از میان می برد.

انفاق آتش خشم و شعله های سوزان طبقات محروم را فرو می نشاند و روح انتقام و کینه توزی را از آنها می گیرد.

بنابراین، انفاق از نظر «امنیت اجتماعی»، «سلامت اقتصادی» و «جهت مختلف مادی و معنوی» به سود انفاق کنندگان نیز هست.

* * *

۴ - «وَجْهَ اللَّهِ» چه معنی دارد؟

«وَجْه» در لغت به معنی «صورت» است و گاهی به معنی «ذات» به کار برده می شود. بنابراین «وجه الله» یعنی ذات خدا. انفاق کنندگان باید نظرشان ذات پاک پروردگار باشد، پس ذکر کلمه «وجه» در این آیه و مانند آن، متضمن یک نوع تأکید است؛ زیرا هنگامی که گفته شود: «برای ذات خدا» تأکید آن از «برای خدا» بیشتر است، یعنی حتماً برای خدا باشد و نه دیگری! به علاوه، معمولاً صورت انسان، شریف ترین قسمت ظاهری بدن اوست؛ زیرا اعضای مهم بینائی و گویائی در آن قرار گرفته است به همین دلیل، هنگامی که کلمه «وجه» به کار برده شود، شرافت و اهمیت را می رساند، در اینجا هم به طور «کنایه» در مورد خداوند به کار برده شده است و در واقع یک نوع احترام و اهمیت از آن فهمیده می شود، بدیهی است خدا نه جسم است و نه صورت دارد.

* * *

۲۷۳ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْضَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي
الْأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ
لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۷۳ - (انفاق شما، باید) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و نمی توانند برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتی بزنند؛) نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند؛) و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ اما آنها را از چهره هایشان می شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند. (این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

شأن نزول:

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است: این آیه درباره اصحاب «صُفَّة» نازل شده است (اصحاب صُفَّة حدود چهارصد نفر از مسلمانان «مکه» و اطراف «مدینه» بودند که نه خانه ای در «مدینه» داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند از این جهت در مسجد پیامبر مسکن گزیده بودند و آمادگی خود را برای شرکت در میدان های جهاد اعلام داشته بودند). ولی چون اقامت آنها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود، دستور داده شد به صُفَّة (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند، آیه فوق نازل شد، و به مردم دستور داد به این دسته از برادران خود از کمک های

ممکن مضایقه نکنند، آنها هم چنین کردند. (۱)
 بعضی از مفسران تصریح کرده اند: آنها پاسداران پیامبر (صلی الله علیه وآله) و محافظان او بوده اند. (۲)

تفسیر:

بهترین مورد انفاق

باز در ادامه آداب و احکام انفاق، در این آیه، به بهترین مواردی که انفاق در آنجا باید صورت گیرد، اشاره شده است، یعنی کسانی که دارای صفات سه گانه در این آیه باشند.
 در بیان اولین وصف آنان می فرماید: انفاق شما به خصوص «باید برای کسانی باشد که در راه خدا، محصور شده اند» (لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ).
 یعنی کسانی که: به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر، از تلاش برای معاش و تأمین هزینه زندگی، باز مانده اند، که یک نمونه روشن آن، اصحاب صُفّه در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بودند. (۳)
 آن گاه برای تأکید می افزاید: «همانها که نمی توانند سفری کنند» و سرمایه ای به دست آورند (لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ).

۱ - «مجمع البیان»، «ابوالفتوح رازی»، «البحر المحیط»، «قرطبی»، «روح المعانی» و تفسیرهای دیگر، ذیل آیه مورد بحث (با تفاوت هائی در عبارت).

۲ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۴۶۲، ذیل آیه مورد بحث (دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع پنجم، ۱۳۸۶ هـ.ق).

۳ - «حصر» به معنی حبس و منع و تضییق است، و در اینجا به معنی تمام اموری است که انسان را از تأمین معاش باز می دارد.

تعبیر به «ضرب فی الارض» به جای سفر، به خاطر آن است که مسافران مخصوصاً آنها که برای هدف های مهمی پیاده به سفر می روند، پیوسته پای بر زمین می کوبند و پیش می روند. بنابراین، کسانی که می توانند تأمین زندگی کنند، باید مشقت و رنج سفر را تحمل کرده، از دسترنج دیگران استفاده نکنند، مگر این که کار مهم تری همچون جهاد در راه خدا یا فرا گرفتن علوم واجب، مانع از سفر گردد.

و در دومین توصیف از آنان، می فرماید: «کسانی که افراد نادان و بی اطلاع، آنها را از شدت عفاف غنی می پندارند» (يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ). ولی این سخن، به آن مفهوم نیست که این نیازمندان با شخصیت، قابل شناخت نیستند، لذا می افزاید: «آنها را از چهره هایشان می شناسی» (تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ).

«سیما» در لغت به معنی علامت و نشانه است (۱) و این که در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می برند، معنی تازه ای است و گرنه در مفهوم عربی آن، چنین معنایی ذکر نشده است، به هر حال منظور این است: آنها گر چه سخنی از حال خود نمی گویند، ولی در چهره هایشان نشانه هایی از رنج های درونی وجود دارد که برای افراد فهیمه آشکار است، آری، «رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ درون».

و در سومین توصیف از آنان می فرماید: آنها چنان بزرگوارند که: «هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی خواهند» (لَا يَسْتُلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا). (۲)

اصولاً آنها از مردم چیزی نمی خواهند، چه رسد به این که اصرار در سؤال

۱ - بعضی آن را از ماده «وَسَم» و بعضی آن را از ماده «سَوَم» گرفته اند.

۲ - «إلحاف» از همان ماده «لِحاف» به معنی آن پوشش خاص است، و اصرار در سؤال را از این جهت «إلحاف» گفته اند که قلب انسان یا طرف مقابل را می پوشاند.

داشته باشند، و به تعبیر دیگر: معمولِ نیازمندانِ عادی اصرار در سؤال است اما آنها یک نیازمند عادی نیستند.

بر این اساس اگر قرآن می گوید: «آنها با اصرار سؤال نمی کنند» مفهومی این نیست که بدون اصرار سؤال می کنند، بلکه مفهومی این است آنها فقیر عادی نیستند تا سؤال کنند؛ زیرا سؤال آنها معمولاً توأم با اصرار و الحاف است، به قرینه این که می گوید: «آنها را از سیمایشان باید شناخت» نه از سؤالشان و الا جمله «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» مفهومی نداشت. احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز هست، و آن این که آنها در حال عادی هرگز سؤال نمی کنند، و هر گاه اضطرار شدید، آنها را مجبور به اظهار حال خود کند، هرگز اصرار نمی ورزند. بعضی نیز گفته اند: منظور این است که آنها در ترک سؤال کردن اصرار دارند. (ولی این احتمال خلاف ظاهر آیه است).

و در پایان آیه، باز، همگان را به انفاق از هر گونه خیرات تشویق کرده، می فرماید: «و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید خداوند از آن آگاه است» (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ). این جمله، برای تشویق انفاق کنندگان است، خصوصاً انفاق به افرادی که دارای عزت نفس و طبع بلندند، و چه بسا در این موارد بخشش هایی در پوشش غیر انفاق، ولی در واقع به قصد انفاق، صورت می گیرد، تا طرف مقابل ناراحت نشود، مسلماً خداوند از این نیت پنهانی آگاه است، و آنها را به تناسب نیت و زحماتشان بهره مند می سازد.

نکته:

سؤال کردن بدون حاجت حرام است!

یکی از گناهان بزرگ تکدی، سؤال و تقاضای از مردم بدون نیاز است، و در روایات متعددی از این کار، نکوهش شده، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: لَا تَجِلُّ الصَّدَقَةُ لِغَنَى: «صدقات برای افراد بی نیاز حرام است». (۱)

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: مَنْ سَأَلَ وَ عِنْدَهُ مَا يُغْنِيهِفَأِنَّمَا يَسْتَكْثِرُ مِنْ جَمَرِ جَهَنَّمَ: «کسی که از مردم در خواست کند در حالی که به مقدار کفایت دارد، آتش دوزخ را برای خود افزون می سازد». (۲)

همچنین در روایات وارد شده که: «شهادت سائل به کف (کسی که دست گدائی به سوی مردم دراز می کند)، پذیرفته نیست». (۳)

-
- ۱ - «تهذیب»، جلد ۴، صفحه ۵۱ (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحات ۲۳۳، ۲۳۴
- و ۲۳۹ (چاپ آل البیت) - «مستدرک»، جلد ۷، صفحات ۱۰۴، ۱۰۹ و ۱۲۸ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»،
- جلد ۹۳، صفحات ۶۰، ۶۶ و ۷۱.
- ۲ - تفسیر «مراغی»، جلد ۳، صفحه ۵۰ - «در المنثور»، جلد ۱، صفحه ۳۶۰ (دار المعرفه، طبع اول،
- ۱۳۶۵ هـ ق) - «کنز العمال»، جلد ۶، صفحه ۶۲۵، حدیث ۱۶۱۳۴ (مؤسسه الرساله بیروت).
- ۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۱، کتاب الشهادات، باب ۳۵ (جلد ۲۷، صفحات ۳۸۲ و ۳۸۳، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۳۹۶ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۳۱۵.

۲۷۴ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه:

۲۷۴ - آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

شأن نزول:

در احادیث بسیاری آمده است که: این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده است؛ زیرا آن حضرت چهار درهم داشت، درهمی را در شب، درهمی را در روز، درهمی را آشکارا و درهمی را در نهن انفاق کرد و این آیه نازل شد. (۱)
ولی می دانیم نزول آیه در یک مورد خاص، مفهوم آن را محدود نمی کند، و شمول حکم نسبت به دیگران را، نفی نمی نماید.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱ (مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق) - نویسنده «درّ المثنور» آن را از «ابن عساکر»، «طبرانی»، «ابو حاتم»، «ابن جریر» و جمعی دیگر نقل کرده است («درّ المثنور»، جلد ۱، صفحه ۳۶۳، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق).

و به گفته بعضی، این آیه به اتفاق علمای شیعه و اکثر علمای اهل سنت در شأن علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده است...

از علمای اهل سنت: «واحدی»، «ثعلبی»، «خوارزمی»، «سدّی»، «کلبی»، «زمخشری»، «طافی»، «قشیری»، «ماوردی»، «ابن مغزلی»، «ابن ابی الحدید» و غیر آنها نیز این حدیث نقل شده است - به تفسیر «برهان» و تفسیر «اثنی عشری»، ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.
«وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحات ۳۹۴ و ۴۰۳ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۳۶، صفحه ۶۱،

جلد ۴۰، صفحه ۱۰۵، و جلد ۴۱، صفحات ۳۳، ۳۴ و ۳۵.

تفسیر:

انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است

باز در این آیه، سخن از مسأله دیگری در ارتباط با انفاق در راه خدا است و آن کیفیات مختلف و متنوع انفاق است، می فرماید: «آنها که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

ناگفته پیدا است انتخاب روش های مختلف، رعایت شرائط بهتر برای انفاق است، یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود به هنگام شب یا روز، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند.

آنجا که انفاق به نیازمندان موجبی برای اظهار ندارد، آن را مخفی سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود، و هم خلوص بیشتری در آن باشد.

و آنجا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق و ترغیب دیگران در کار است، و انفاق جنبه شخصی ندارد، تا هتک احترام کسی شود (مانند انفاق برای جهاد و بناهای خیر و امثال آن) و با اخلاص نیز منافات ندارد آشکارا انفاق نمایند.

بعید نیست مقدم داشتن شب، بر روز، و پنهان بر آشکار (در آیه مورد بحث) اشاره به این باشد که مخفی بودن انفاق بهتر است مگر موجبی برای اظهار باشد، هر چند باید در همه حال و به هر شکل، انفاق فراموش نشود.

مسئله دیگری که نزد پروردگار است (مخصوصاً با تکیه بر صفت ربوبیت که ناظر به پرورش و تکامل است) چیز کم، یا کم ارزشی نخواهد بود، و تناسب با الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت که هم برکات دنیا، و هم حسنات آخرت و قرب الی الله را شامل می شود.

پس از آن می افزاید: «نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند» (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

می دانیم: انسان چون برای ادامه و اداره زندگی خویش، خود را بی نیاز از مال و ثروت نمی داند، معمولاً هنگامی که آن را از دست می دهد اندوهناک می گردد و برای آینده خود نگران می شود؛ زیرا نمی داند در آینده وضع او چگونه خواهد بود، و همین امر، در بسیاری از مواقع مانع انفاق می گردد، مگر آنها که از یک سو به وعده های الهی ایمان داشته باشند. و از سوی دیگر آثار اجتماعی انفاق را بدانند، چنین افرادی از انفاق در راه خدا خوف و وحشتی از آینده ندارند، و به خاطر از دست دادن قسمتی از ثروت خود، اندوهگین نمی شوند؛ زیرا می دانند در مقابل چیزی که از دست داده اند، به مراتب بیشتر، از فضل پروردگار و از برکات فردی، اجتماعی و اخلاقی آن در این جهان و آن جهان بهره مند خواهند شد.

۲۷۵ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ
 مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ
 وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ
 إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 ۲۷۶ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ
 ۲۷۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
 لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه:

۲۷۵ - کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند). این، به خاطر آن است که گفتند: «داد و ستد هم مانند ربا است». در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است). و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق به دست آورده، مال اوست؛ و کار او به خدا واگذار می شود؛ اما کسانی که باز گردند، اهل آتشند؛ و همیشه در آن می مانند.

۲۷۶ - خداوند، ربا را نابود می کند؛ و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.

۲۷۷ - کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

تفسیر:

رباخواری نقطه مقابل انفاق

به دنبال بحث درباره انفاق در راه خدا و بذل مال برای حمایت از نیازمندان، در این آیات از مسأله رباخواری که درست بر ضد انفاق است، سخن می گوید و در حقیقت هدف آیات گذشته را تکمیل می کند؛ زیرا:

رباخواری موجب افزایش فقر در جامعه، تراکم ثروت در دست عده ای محدود و محرومیت اکثر افراد اجتماع، پیدایش بخل، کینه، نفرت و ناپاکی است. و انفاق سبب پاکی دل، طهارت نفوس و آرامش جامعه است.

این آیات با شدت تمام، ممنوعیت حکم ربا را شرح می دهد ولی از لحن آن پیدا است که قبل از آن درباره رباهای گفتگوهایی شده است و با توجه به تاریخ نزول سوره های قرآن، مطلب همین گونه است.

زیرا در سوره «روم» که طبق ترتیب نزول قرآن سی امین سوره ای است که در «مکه» نازل شده سخن از ربا به میان آمده و در هیچ یک از سوره های «مکی» غیر از آن، به مطلبی درباره ربا برخورد نمی کنیم ولی در آن سوره، کلام درباره ربا تنها به صورت اندرز اخلاقی آمده، می فرماید: رباخواری در پیشگاه پروردگار کار پسندیده ای نیست، وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوَا عِنْدَ اللَّهِ: «و آنچه به عنوان ربا می پردازید تا اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت»، (۱) از نظر افراد کومه بین ممکن است ثروت به وسیله رباخواری زیاد گردد اما در پیشگاه خداوند چیزی بر آن افزوده نخواهد شد.

و بعد از هجرت در سه سوره دیگر از سوره هایی که در «مدینه» نازل شده بحث از ربا به میان آمده است که به ترتیب عبارتند از سوره «بقره»، «آل عمران»

و «نساء».

گر چه سوره «بقره» قبل از «آل عمران» نازل شده، اما بعید نیست خصوص آیه ۱۳۰ سوره «آل عمران» که حکم صریح تحریم ربا را بیان می کند قبل از سوره «بقره» و آیات فوق نازل شده باشد.

به هر حال این آیه و سایر آیات مربوط به ربا، هنگامی نازل شد که رباخواری با شدت هر چه تمام تر در «مکه» و «مدینه» و جزیره عربستان رواج داشت، و یکی از عوامل مهم زندگی طبقاتی و ناتوانی شدید طبقه زحمتکش و طغیان اشراف بود و لذا مبارزه قرآن با ربا بخش مهمی از مبارزات اجتماعی اسلام را تشکیل می دهد.

با توجه به این نکته به تفسیر آیه می پردازیم:

نخست در یک تشبیه گویا و رسا، حال رباخواران را مجسم می سازد، می فرماید: «کسانی که ربا می خورند، (در قیامت از جای) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان با او، دیوانه شده» نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاه به زمین می خورد و گاه بر می خیزد (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ).^(۱)

در این جمله شخص رباخوار، تشبیه به آدم مصروع یا دیوانه بیمار گونه ای شده که به هنگام راه رفتن قادر نیست تعادل خود را حفظ کند و به طور صحیح گام بردارد. آیا منظور ترسیم حال آنان در قیامت و به هنگام ورود در صحنه رستاخیز است؟ یعنی آنها به هنگام ورود در عرصه محشر به شکل دیوانگان و مصروعان محشور می شوند؟

۱ - «يَتَخَبَّطُهُ» از ماده «خَبَطَ» به معنی عدم حفظ تعادل بدن به هنگام راه رفتن یا برخاستن است.

اکثر مفسران این احتمال را پذیرفته اند.

ولی بعضی می گویند: منظور تجسم حال آنها در زندگی این دنیا است؛ زیرا عمل آنها همچون دیوانگان است، آنها فاقد تفکر صحیح اجتماعی هستند و حتی نمی توانند منافع خود را در نظر بگیرند، و مسائلی مانند تعاون، همدردی، عواطف انسانی، نوع دوستی برای آنها، مفهومی ندارد و پرستش ثروت آن چنان چشم عقل آنها را کور کرده که نمی فهمند استثمار طبقات زیر دست، و غارت کردن دسترنج آنان بذر دشمنی را در دل های آنها می پاشد، و به انقلاب ها و انفجارهای اجتماعی که اساس مالکیت را به خطر می افکند، متتهی می شود، و در این صورت، امنیت و آرامش در چنین اجتماعی وجود نخواهد داشت، بنابراین او هم نمی تواند راحت زندگی کند، پس مشی او مشی دیوانگان است.

اما از آنجا که وضع انسان در جهان دیگر، تجسمی از اعمال او در این جهان است، ممکن است آیه اشاره به هر دو معنی باشد، آری، رباخواران که قیامشان در دنیا بی رویه، غیر عاقلانه و آمیخته با «ثروت اندوزی جنون آمیز» است، در جهان دیگر نیز بسان دیوانگان محشور می شوند.

جالب این که در روایات معصومین (علیهم السلام) به هر دو قسمت اشاره شده است در روایتی در تفسیر آیه می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) فرمود: *أَكَلُ الرَّبَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ*: «رباخوار از دنیا بیرون نمی رود مگر این که به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد» (۱).

و در روایت دیگر برای مجسم ساختن حال رباخواران شکمباره که تنها به

۱ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۵۲، حدیث ۵۰۳ (چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ هـ ق) - «بحار الأنوار»،

جلد ۹۷، صفحه ۱۲۰، دار الکتب الاسلامیه (جلد ۱۰۰، صفحه ۱۲۰، مؤسسه الوفاء بیروت) - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۳۰۱ (مکتبه الصدر، تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق) - تفسیر «کنز الدقائق»، جلد ۱، صفحه ۶۶۴ (انتشارات جامعه مدرسین، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۱۲۴، با تفاوت (چاپ آل البيت).

فکر منافع خویش اند و ثروتشان وبال آنها خواهد شد، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: «هنگامی که به معراج رفتم دسته ای را دیدم به حدی شکم آنان بزرگ بود که هر چه جدیت می کردند برخیزند و راه روند، برای آنان ممکن نبود، و پی در پی به زمین می خوردند، از جبرئیل سؤال کردم اینها چه افرادی هستند و جرمشان چیست؟
جواب داد: اینها رباخواران هستند.» (۱)

حدیث اول، حالت آشفتگی انسان را در این جهان منعکس می سازد و حدیث دوم، حالات رباخواران در صحنه قیامت را بیان می کند و هر دو مربوط به یک حقیقت است، همان طور که افراد پرخور، فربهی زننده و بی رویه ای پیدا می کنند، ثروتمندانی که از راه رباخواری فربه می شوند، نیز زندگی اقتصادی نا سالمی دارند که وبال آنها است.

آیا سرچشمه جنون، شیطان است؟

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است: آیا سرچشمه جنون و صرع از شیطان است که در آیه بالا به آن اشاره شده است، با این که می دانیم صرع و جنون از بیماری های روانی هستند و غالباً عوامل شناخته شده ای دارند.

پاسخ:

جمعی معتقد هستند: تعبیر «مسّ شیطان» کنایه از بیماری روانی و جنون است و این تعبیر در میان عرب معمول بوده نه این که واقعاً شیطان تأثیری در روح انسان بگذارد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۹۱، حدیث ۱۱۵۷ (مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق) - «جواهر الکلام»، جلد ۲۳، صفحه ۳۳۳ (دار الکتب الاسلامیه، طبع هشتم، ۱۳۶۵ هـ ش) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۱۲۳ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۱۶ - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۹۳، و جلد ۲، صفحه ۷ (مؤسسه دار الکتب، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق).

ولی هیچ بعید نیست بعضی از کارهای شیطانی و اعمال بی رویه و نادرست، سبب یک نوع جنون شیطانی گردد، یعنی به دنبال آن اعمال، شیطان در شخص اثر بگذارد و تعادل روانی او را بر هم زند از این گذشته، اعمال شیطانی و نادرست هنگامی که روی هم مترکم گردد اثر طبیعی آن از دست رفتن حسن تشخیص صحیح و قدرت بر تفکر منطقی می باشد.

پس از آن به گوشه ای از منطق رباخواران اشاره کرده، می فرماید: «این به خاطر آن است که آنها گفتند: بیع هم مانند ربا است» و تفاوتی میان این دو نیست (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا).

یعنی هر دو از انواع مبادله است که با رضایت طرفین انجام می شود.

ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید: چگونه این دو ممکن است یکسان باشد؟ «حال آن که خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام» (وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا).

مسئله این تفاوت، دلیل و فلسفه ای داشته که خداوند حکیم، به خاطر آن چنین حکمی را صادر کرده است، قرآن در این باره توضیح بیشتری نداده و شاید به خاطر وضوح آن بوده است، زیرا:

اولاً - در خرید و فروش معمولی، هر دو طرف به طور یکسان در معرض سود و زیان هستند، گاهی هر دو سود می کنند و گاهی هر دو زیان، گاهی یکی سود و دیگری زیان می کند در حالی که در «معاملات ربوی» رباخوار هیچ گاه زیان نمی بیند و تمام زیان های احتمالی بر دوش طرف مقابل سنگینی خواهد کرد و به همین دلیل است که مؤسسات ربوی روز به روز وسیع تر و سرمایه دارتر می شوند و در برابر تحلیل رفتن طبقات ضعیف بر حجم ثروت آنها دائماً افزوده می شود.

ثانیاً - در تجارت و خرید و فروش معمولی، طرفین در مسیر «تولید و مصرف» گام بر می دارند، در صورتی که رباخوار هیچ عمل مثبتی در این زمینه ندارد.

ثالثاً - با شیوع رباخواری سرمایه ها در مسیرهای ناسالم می افتد و پایه های اقتصاد که اساس اجتماع است متزلزل می گردد، در حالی که تجارت صحیح موجب گردش سالم ثروت است. رابعاً - رباخواری منشأ دشمنی ها و جنگ های طبقاتی است، در حالی که تجارت صحیح چنین نیست و هرگز جامعه را به زندگی طبقاتی و جنگ های ناشی از آن سوق نمی دهد. سپس راه را به روی توبه کاران باز گشوده، می فرماید: «هر کس اندرز الهی به او رسد و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از حکم تحریم ربا) به دست آورده مال او است و کار او به خدا واگذار می شود» و گذشته او را خدا خواهد بخشید (فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتَّبَعَهَا فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ).

«اما کسانی که (به خیره سری ادامه دهند) و به رباخواری باز گردند (و این گناه را همچنان ادامه دهند) آنها اهل دوزخ اند و جاودانه در آن می مانند» (وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

در جمله قبل تصریح شده بود، این قانون مانند هر قانون دیگر گذشته را شامل نمی شود، و به اصطلاح عطف به ما سبق نمی گردد؛ زیرا اگر قانون بنخواهد زمان قبل از تشریح خود را شامل شود، مشکلات فراوانی در زندگی مردم به وجود می آید، به همین دلیل، همیشه قوانین از زمانی که رسمیت می یابد، اجرا می شود.

البته معنی این سخن آن نیست که اگر رباخواران طلب هایی از افراد داشتند

می توانستند بعد از نزول آیه چیزی بیش از سرمایه خود از آنها بگیرند، بلکه منظور این است سودهایی که قبل از نزول آیه گرفته اند بر آنها مباح شده است.

جمله «وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ» گر چه ظاهرش این است که آینده این گونه افراد از نظر عفو و مجازات روشن نیست، بلکه بسته به لطف الهی است، ولی با توجه به جمله قبل از آن (فَلَهُ مَا سَلَفَ)، معلوم می شود منظور همان عفو است، گویا اهمیت گناه ربا سبب شده است که حتی حکم عفو درباره کسانی که قبل از نزول آیه دست به این کار زده اند به طور صریح گفته نشود.

در معنی این جمله، احتمالات دیگری نیز داده اند که چون بر خلاف ظاهر بود از نقل آن صرف نظر شد. (۱)

در پایان این آیه، اشاره به عذاب جاویدان شده بود، با این که می دانیم چنین عذابی مخصوص کفار است، نه افراد با ایمان گنهکار، گویا این تعبیر اشاره به آن است: رباخواری که اصرار بر خوردن ربا دارند، ایمان درستی ندارند؛ چرا که با این قانون مسلم الهی که مخالفت با آن، همچون جنگ با خداوند است به مخالفت برخاسته اند.

و یا این که رباخواری مستمر و دائم سبب می شود آنها بدون ایمان از دنیا بروند و عاقبتشان تیره و تار گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که: خلود در اینجا مانند آیه ۹۳ سوره «نساء» که حکم عذاب جاودان و خلود را درباره قاتلان افراد بی گناه ذکر کرده، به معنی مجازات طولانی باشد نه ابدی و جاویدان.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۱۱۶۹ (جلد ۳، صفحه ۳۶۱، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، طبع ۱۴۰۵ هـ.ق)، ذیل آیه مورد بحث - در اینجا چهار تفسیر ذکر کرده است. و در «مجمع البیان» نیز ذیل آیه مورد بحث، احتمالات متعددی ذکر شده است.

در آیه بعد، مقایسه ای بین ربا و انفاق در راه خدا می کند، می فرماید: «خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد» (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ). آن گاه می افزاید: «خداوند هیچ انسان بسیار ناسپاس گنهکار را (که آن همه برکات انفاق را فراموش کرده و به سراغ آتش سوزان رباخواری می رود) دوست نمی دارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ).

«مَحَقُّ» به معنی نقصان و نابودی تدریجی است، و «رِبا» نمو و رشد تدریجی است. از آنجا که رباخوار به وسیله ثروتی که در دست دارد حاصل دسترنج طبقه زحمتکش را جمع می کند و گاه با این وسیله به هستی و زندگی آنان خاتمه می دهد و یا لاقلاً بذر دشمنی و کینه در دل آنان می پاشد به طوری که تدریجاً تشنه خون رباخوار می گردند، و جان و مالش را در معرض خطر قرار می دهند؛

قرآن می گوید: «خدا سرمایه های ربوی را به نابودی سوق می دهد» این نابودی تدریجی که برای افراد رباخوار هست برای اجتماع رباخوار نیز می باشد. (۱)

در مقابل، کسانی که با عواطف انسانی و دلسوزی در اجتماع گام می نهند و از سرمایه و اموالی که تحت اختیار دارند انفاق کرده و در رفع نیازمندی های مردم می کوشند، با محبت و عواطف عمومی مواجه می گردند، و سرمایه آنها نه تنها در معرض خطر نیست، که با همکاری عمومی، رشد طبیعی خود را می نماید این است که قرآن می گوید: «و انفاق ها را افزایش می دهد».

۱ - به نظر می رسد اگر یک مؤسسه اقتصادی یا مذهبی آماری از رباخواران گذشته و حال با بررسی پرونده های قضائی تهیه نماید، به اینجا خواهد رسید که رباخواری در همین دنیا نیز سبب نابودی است. به امید آن روز...

این حکم در فرد و اجتماع یکی است، در اجتماعی که به نیازمندی های عمومی رسیدگی شود، قدرت فکری و جسمی طبقه زحمتکش و کارگر که اکثریت اجتماع را تشکیل می دهد به کار می افتد، و به دنبال آن یک نظام صحیح اقتصادی که بر پایه همکاری عمومی و بهره گیری عموم استوار است به وجود می آید.

«كُفَّار» از ماده «كُفُّور» (بر وزن فجور) به کسی گویند که بسیار ناسپاس و کفران کننده باشد، و «أَثِيم» کسی است که گناه زیاد مرتکب می شود.

جمله فوق می گوید: رباخواران نه تنها با ترک انفاق و قرض الحسنه و صرف مال در راه نیازمندی های عمومی شکر نعمتی که خداوند به آنها ارزانی داشته به جا نمی آورند، بلکه آن را وسیله هرگونه ظلم، ستم، گناه و فساد قرار می دهند و طبیعی است که خدا چنین کسانی را دوست نمی دارد.

و در آخرین آیه مورد بحث، سخن از گروه با ایمانی می گوید که درست نقطه مقابل رباخوارانند، می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و زکات را پرداختند، اجر و پاداششان نزد خدا است، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می شوند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

در برابر رباخواران ناسپاس و گنهکار، کسانی که در پرتو ایمان، خودپرستی را ترک گفته، عواطف فطری خود را زنده کرده، علاوه بر ارتباط با پروردگار و بر پا داشتن نماز، به کمک و حمایت نیازمندان می شتابند و از این راه از تراکم ثروت و به وجود آمدن اختلافات طبقاتی، و به دنبال آن هزار گونه جنایت، جلوگیری می کنند پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر

دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره مند می شوند.
طبیعی است دیگر عوامل اضطراب و دلهره، برای این دسته به وجود نمی آید خطری که در راه سرمایه داران مفت خوار بود، و لعن و نفرین هائی که به دنبال آن نثار آنها می شد، برای این دسته نیست.
و بالاخره از «آرامش کامل» برخوردار بوده هیچگونه اضطراب و غمی نخواهند داشت همان گونه که در پایان آیه آمده: «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

- ۲۷۸ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ
- ۲۷۹ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِن تَبُتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ
- ۲۸۰ وَ إِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أُنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
- ۲۸۱ وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

ترجمه:

- ۲۷۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید!
- ۲۷۹ - اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماست (اصل سرمایه، بدون سود) نه ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود.
- ۲۸۰ - و اگر (بدهکار)، قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید! و (در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد)، برای خدا به او ببخشید بهتر است؛ اگر بدانید!
- ۲۸۱ - و از روزی بپرهیزید که در آن روز، شما را به سوی خدا باز می گردانند؛ سپس به هر کس (پاداش) آنچه را انجام داده، باز پس داده می شود؛ و به آنها ستم نخواهد شد.

شأن نزول:

در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است: پس از نزول آیات ربا، شخصی به نام «خالد بن ولید» خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) حاضر شده عرضه داشت: پدرم چون با «طائفه ثقیف» معاملات ربوی داشت و مطالباتش را وصول نکرده بود وصیت کرده است مبلغی از سودهای اموال او که هنوز پرداخت نشده است، تحویل بگیرم آیا این عمل برای من جایز است؟

آیات فوق نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی کرد. (۱)

در روایت دیگری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از نزول این آیه فرمود: *أَلَا إِنَّ كُلَّ رَبٍّ مِنْ رَبِّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَأَوَّلُ رَبٍّ أَضَعُهُ رَبُّ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ*: «آگاه باشید! تمام مطالبات ربوی که در زمان جاهلیت مردم از یکدیگر داشته اند، همگی باید فراموش شود و نخستین مطالبات ربوی که من آن را به دست فراموشی می سپارم مطالبات عباس بن

عبدالمطلب است». (۲)

از این جمله، به خوبی استفاده می شود که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به هنگامی که قلم سرخ بر مطالبات ربوی زمان جاهلیت می کشید از بستگان خود شروع کرد، و اگر در میان آنها افراد ثروتمندی مانند عباس بودند که در زمان جاهلیت همچون دیگر ثروتمندان آلوده بودند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) نخست، مطالبات آنها را الغاء کرد.

و نیز در روایات آمده است که: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بعد از نزول این آیات، به

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۱، صفحه ۹۳ (مؤسسه دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ هـ ق) -

«مستدرک»، جلد ۱۳، صفحه ۳۳۴ (چاپ آل البیت) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۱۳۱

(چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۱۸.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۳۹۲ (جلد ۲، صفحه ۲۱۱، مؤسسه الاعلمی

للمطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، ذیل آیات مورد بحث - «در المثور»، جلد ۲، صفحه ۱۰۹

(جلد ۱، صفحه ۳۶۷، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق)، با اندکی تفاوت - «مستدرک»، جلد

۱۳، صفحه ۳۴۵ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»،

جلد ۲۱، صفحه ۴۰۵، جلد ۳۷، صفحه ۱۱۳، و جلد ۷۳، صفحه ۳۴۹.

فرماندار «مکه» دستور داد: اگر «آل مغیره» که از رباخواران معروف بودند دست از کار خود بر ندارند با آنها بجنگد. (۱)

تفسیر:

رباخواری گناهی عظیم است

در آیه نخست، خداوند افراد با ایمان را مخاطب قرار داده و برای تأکید بیشتر در مسأله تحریم ربا می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بپرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید اگر ایمان دارید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ). جالب این که: آیه فوق هم با ایمان به خدا شروع شده و هم با ایمان ختم شده است. و در واقع تأکیدی است بر این معنی که رباخواری با روح ایمان سازگار نیست، بنابراین، هنگامی ایمان برای آنها حاصل می شود که تقوا را پیشه کنند و باقی مانده ربا یعنی مطالباتی که در این زمینه دارند را رها سازند.

منظور این نیست که رباخواران کافرند آن گونه که خوارج در مورد گناهان کبیره به طور کلی می پنداشتند، بلکه، با ایمان راسخ و ثمر بخش سازگار نیست.

در آیه بعد، لحن سخن را تغییر داده و پس از اندرزهایی که در آیات پیشین گذشت، با شدت با رباخواران برخورد کرده، هشدار می دهد: اگر به کار خود همچنان ادامه دهند و در برابر حق و عدالت تسلیم نشوند، و به مکیدن خون

۱ - «درّ المنثور»، جلد ۲، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸ (جلد ۱، صفحات ۳۶۴ و ۳۶۶، دار المعرفه،

طبع اول،

۱۳۶۵ هـ ق) - «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، جلد ۲، صفحات ۶۶۷ و ۶۶۸ (دار الحدیث،

طبع اول،

۱۴۱۹ هـ ق) - «اسباب النزول» نیشابوری، صفحه ۵۸ (مؤسسه حلبی و شرکاه، قاهره، طبع

۱۳۸۸ هـ ق).

مردم محروم مشغول باشند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ناچار است با توسل به جنگ، جلو آنها را بگیرد، می فرماید: «اگر چنین نمی کنید، بدانید: خدا و رسول او با شما پیکار خواهند کرد» (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ). این همان جنگی است که طبق قانونِ فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ: «با گروهی که متجاوز است پیکار کنید تا به فرمان خدا گردن نهد» (۱) انجام می گیرد. لذا در روایتی می خوانیم: هنگامی که امام صادق (علیه السلام) شنید، شخص رباخواری با نهایت جرأت ربا می خورد و نام آن را «لِبا» (شیر آغاز یا آغوز) می نهد. فرمود: «اگر دست بر او یابم، او را به قتل می رسانم» (۲). البته از این حدیث استفاده می شود: حکم قتل در مورد کسانی است که منکر تحریم ربا هستند.

«فَأْذَنُوا» از ماده «اذن» هر گاه با «لام» متعدی شود به معنی اجازه دادن است و هر گاه با «باء» متعدی گردد به معنی علم و آگاهی است، بنابراین «فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ» مفهومی این است: آگاه باشید! که خدا و رسولش با شما رباخواران، پیکار خواهد کرد، و در واقع اعلان جنگ از سوی خدا و رسول، به این گروه خیره سر است. بنابراین، آنچه در سخنان بعضی معروف است که در ترجمه آیه می گویند:

۱ - حجرات، آیه ۹.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۴۲۹، باب ثبوت القتل و الکفر باستحلال الربا، حدیث ۱ (جلد ۱۸، صفحه ۱۲۵، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۴۷ (دار الکتب الاسلامیه) - «جواهر الکلام»، جلد ۲۳، صفحه ۳۳۳ (دار الکتب الاسلامیه، چاپخانه حیدری، طبع هشتم، ۱۳۶۵ هـ.ش).

«اعلان جنگ با خدا بدهید» درست نیست. (۱)

در هر حال، از آیه بالا بر می آید که حکومت اسلامی می تواند با توسل به زور جلو رباخواری را بگیرد. (ضمناً آمدن حرب به صورت نکره دلیل بر اهمیت جنگ است). سپس می افزاید: «و اگر توبه کنید سرمایه های شما از آن شما است نه ستم می کنید، و نه ستم بر شما می شود» (وَإِنْ تَبْتِغُوا فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ). یعنی اگر توبه کنید و دستگاه رباخواری را برچینید حق دارید سرمایه های اصلی خود را که در دست مردم دارید (به استثنای سود) از آنها جمع آوری کنید و این قانون، کاملاً عادلانه است؛ زیرا که هم از ستم کردن شما بر دیگران جلوگیری می کند و هم از ستم وارد شدن بر شما، و در این صورت نه ظالم خواهید بود و نه مظلوم.

جمله «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» گر چه در مورد رباخواران آمده ولی در حقیقت یک شعار وسیع پر مایه اسلامی است که می گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری پرهیزند، از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند، اصولاً اگر ستمکش نباشد ستمگر کمتر پیدا می شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند، کسی نمی تواند به آنها ستم کند باید پیش از آن که به ظالم بگوییم: ستم مکن به مظلوم بگوییم: تن به ستم مده.

در آیه بعد می فرماید: «اگر (بدهکار) دارای سختی و گرفتاری باشد او را تا

۱ - تفسیر «فَأَذْنُوا» به «فَأَعْلَمُوا» را غالب مفسران مانند «طبرسی» در «مجمع البیان»، «ابوالفتوح رازی»، «فخر رازی»، «آلوسی» در «روح المعانی» و «علامه طباطبائی» در «المیزان» و غیر آنها ذکر کرده اند.

هنگام توانایی مهلت دهید» (وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ). (۱) در اینجا یکی از حقوق بدهکاران را بیان می‌فرماید که: اگر آنها از پرداختن اصل بدهی خود (نه سود) نیز عاجز باشند، نه تنها نباید به رسم جاهلیت سود مضاعفی بر آنها بست و آنها را تحت فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی نیز به آنها مهلت داده شود، و این یک قانون کلی درباره تمام بدهکاران است.

حتی در قوانین اسلام که در واقع تفسیری است برای آیه فوق، تصریح شده: هیچ‌گاه نمی‌توان خانه و وسائل زندگی ضروری افراد را به خاطر بدهی آنها توقیف کرد یا از آنها گرفت، بلکه طلبکاران تنها از مازاد آن می‌توانند حق خود را بگیرند و این حمایت روشنی است از حقوق قشرهای ضعیف جامعه.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و (چنانچه قدرت پرداخت ندارند به او) ببخشید برای شما بهتر است اگر بدانید» (وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ). این در واقع گامی فراتر از مسائل حقوقی است، یک مسأله اخلاقی و انسانی است که بحث حقوقی سابق را تکمیل می‌کند و به طلبکاران می‌گوید: در این گونه موارد که بدهکاران سخت در مضیقه اند اگر بدهی آنان بخشوده شود، از هر نظر برای شما بهتر است، احساس کینه توزی و انتقام را به محبت و صمیمیت مبدل می‌سازد، و افراد ضعیف جامعه را به فعالیت مجددی که نتیجه اش عاید همگان می‌شود، وامی‌دارد، و اضافه بر اینها صدقه و انفاقی در راه خدا محسوب می‌شود که ذخیره روز بازپسین است.

۱ - «كَانَ» در جمله فوق، ممکن است تامه باشد که نیاز به خبر ندارد و یا ناقصه باشد و در تقدیر چنین است: «إِنْ كَانَ هُنَاكَ ذُو عُسْرَةٍ».

و در آخرین آیه مورد بحث، با یک هشدار شدید، مسأله ربا را پایان می دهد و می فرماید: «از روزی بپرهیزید که در آن به سوی خدا باز می گردید» (وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ). «سپس به هر کس آنچه را انجام داده به طور کامل باز پس داده می شود» (ثُمَّ تُوفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ).

«و به آنها ستمی نخواهد شد» بلکه هر چه می بینند نتیجه اعمال خودشان است (وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

معمول قرآن مجید این است که: پس از بیان ریزه کاری های احکام و برنامه های اسلامی در بسیاری از موارد، یک تذکر کلی و عمومی و جامع برای تأکید و تحکیم آنچه قبلاً گفته شده است بیان می دارد، تا احکام و برنامه های پیشین کاملاً در فکر و جان نفوذ کند. لذا در این آیه، مردم را متوجه رستاخیز و کیفر اعمال بدکاران ساخته و به آنها هشدار می دهد: توجه داشته باشند، روزی در پیش است که همه اعمال انسان بدون کم و کاست به او داده می شود، و تمام آنچه را که در بایگانی عالم هستی نگهداری شده، یک جا به دست وی می سپارند آن گاه است که از نتایج شوم آنها وحشت می کند اما این محصول، چیزی است که خود او کشته است و کسی به او ستم نکرده بلکه این خود او است که به خویش ستم روا داشته است «وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ».

ضمناً این آیه یکی دیگر از شواهد تجسم اعمال انسان در جهان دیگر می باشد.

نکته ها:

۱ - آخرین آیه نازل شده

جالب توجه این که در تفسیر «الدرّ المنثور» از چندین طریق نقل شده که این آیه آخرین آیه ای است که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نازل شده است (۱) و با توجه به مضمون آن، هیچ بعید به نظر نمی رسد و اگر سوره «بقره» آخرین سوره ای که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل گردیده نیست، منافاتی با این موضوع ندارد؛ زیرا می دانیم گاهی آیاتی که بعداً نازل شده به فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در سوره های قبل قرار گرفته است.

۲ - زیان های رباخواری

الف - رباخواری تعادل اقتصادی را در جامعه ها به هم می زند و ثروت ها را در یک قطب اجتماع جمع می کند؛ زیرا جمعی بر اثر آن، فقط سود می برند و زیان های اقتصادی همه متوجه جمعی دیگر می گردد، و اگر می شنویم فاصله میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان، روز به روز بیشتر می گردد یک عامل آن همین است و به دنبال آن بروز جنگ های خونین است.

ب - رباخواری یک نوع تبادل اقتصادی ناسالم است که عواطف و پیوندها را سست می کند و بذر کینه و دشمنی را در دل ها می پاشد و در واقع رباخواری بر این اصل استوار است که رباخوار فقط سود پول خود را می بیند و هیچ توجهی به ضرر و زیان بدهکار ندارد. اینجا است که بدهکار چنین می فهمد: رباخوار پول را وسیله بیچاره ساختن

۱ - «درّ المنثور»، جلد ۱، صفحات ۳۶۵ و ۳۷۰ (دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق) - «فتح القدیر»، جلد ۱، صفحات ۲۹۶ و ۲۹۹ (عالم الکتب، ۵ جلدی) - «صحیح بخاری»، جلد ۳، صفحه ۱۲، و جلد ۵، صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵ (دار الفکر بیروت، طبع ۱۴۰۱ هـ.ق) - «بحار الأنوار»، جلد ۲۲، صفحات ۴۷۱ و ۴۷۲ - «مناقب آل ائمه» ابن شهر آشوب مازندرانی، جلد ۱، صفحه ۲۳۴ (مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ هـ.ق).

او و دیگران قرار داده است.

ج - درست است که ربا دهنده در اثر احتیاج تن به ربا می دهد اما هرگز این بی عدالتی را فراموش نخواهد کرد، و حتی کار به جائی می رسد که فشار پنجه رباخوار را هر چه تمام تر بر گلوی خود احساس می کند، این موقع است که سراسر وجود بدهکار بیچاره، به رباخوار لعن و نفرین می فرستد، تشنه خون او می شود و با چشم خود می بیند که هستی و درآمدی که به قیمت جانش تمام شده به جیب رباخوار ریخته می شود.

در این شرایط بحرانی است که ده ها جنایت وحشتناک رخ می دهد، بدهکار گاهی دست به انتحار و خودکشی می زند، گاهی در اثر شدت ناراحتی طلبکار را با وضع فجیعی می کشد و گاه به صورت یک بحران اجتماعی و انفجار عمومی و انقلاب همگانی درمی آید.

این گسستگی پیوند تعاون و همکاری در میان ملت ها و کشورهای ربا دهنده و ربا گیرنده نیز آشکارا به چشم می خورد، ملت هائی که می بینند ثروتشان به عنوان ربا به جیب ملت دیگری ریخته می شود با بغض و کینه و نفرتی خاص به آن ملت می نگرند و در عین این که نیاز به قرض داشته اند منتظرند روزی عکس العمل مناسبی از خود نشان دهند.

این است که می گوئیم: رباخواری از نظر اخلاقی اثر فوق العاده بدی در روحیه وام گیرنده به جا می گذارد، کینه او را در دل خودش می یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملت ها سست می کند. (۱)

د - در روایات اسلامی در ضمن جمله کوتاه و پر معنایی به اثر سوء اخلاقی ربا اشاره شده است در کتاب «وسائل الشیعه» در مورد علت تحریم ربا از قول

۱ - به کتاب «رباخواری یا استعمار اقتصادی» مراجعه شود.

«هشام بن سالم» می خوانیم که: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: *إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الرَّبَّاءَ لِكَيْلَا يَمْتَنِعَ النَّاسُ مِنْ اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ*: «خداوند ربا را حرام کرده تا مردم از کار نیک امتناع نورزند». (۱) - (۲)

-
- ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، ابواب ربا، باب ۱، صفحه ۴۲۲ (جلد ۱۸، صفحه ۱۱۸، آل البيت) - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۱۴۶ (دار الکتب الاسلامیه) - «تهذیب»، جلد ۷، صفحه ۱۷ (دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ ش) - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۹۲، حدیث ۱۱۶۲ (مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق).
- ۲ - شرح بیشتر درباره زیان های رباخواری را در کتاب «خطوط اساسی اقتصاد اسلامی» داده ایم.

۲۸۲ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ
وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ
فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ
شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ
يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ
فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ
تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا
وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ
اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً
تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا
تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ
وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۸۲ - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید! و باید نویسنده ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسد! و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند! پس باید بنویسد، و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند؛ و از خدا که پروردگار اوست بپرهیزد؛ و چیزی را فروگذار ننماید! و اگر

کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا ضعیف است، یا (به خاطر لال بودن)، توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولیّ او (به جای او)، با رعایت عدالت، املا کند. و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرند! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن، باید با هم شاهد قرار گیرند)، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یاد آوری کند. و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند. و از نوشتن (بدهی خود)، چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید). این، در نزد خدا به عدالت نزدیک تر، و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می‌باشد؛ مگر این که داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید! و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حقگویی)، زبانی برسد! و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده اید. از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می‌دهد؛ خداوند به همه چیز داناست.

تفسیر:

تنظیم اسناد تجاری در طولانی‌ترین آیه قرآن بعد از بیان احکامی که مربوط به انفاق در راه خدا و همچنین مسأله رباخواری بود، در این آیه که طولانی‌ترین آیه قرآن است، احکام و مقررات دقیقی برای امور تجاری و اقتصادی بیان کرده، تا سرمایه‌ها هر چه بیشتر رشد طبیعی خود را پیدا کنند و بن بست و اختلاف و نزاعی در میان مردم رخ ندهد.

در این آیه نوزده دستور مهم در مورد داد و ستد مالی به ترتیب ذیل بیان

شده است. (۱)

۱ - در نخستین حکم می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری (به خاطر وام دادن یا معامله) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدَيْنَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ).

ضمناً از این تعبیر، هم مسأله مجاز بودن قرض و وام روشن می شود و هم تعیین مدت برای وام ها.

قابل توجه این که در آیه، کلمه «دین» به کار برده شده، نه «قرض»؛ زیرا قرض تنها در مبادله دو چیز که مانند یکدیگرند به کار می رود، مثل این که چیزی را وام می گیرد که بعداً همانند آن را برگرداند ولی «دین» هر گونه بدهکاری را شامل می شود، خواه از طریق قرض گرفتن باشد یا معاملات دیگر، مانند اجاره و صلح و خرید و فروش، که یکی از طرفین چیزی را به ذمه بگیرد.

بنابراین آیه مورد بحث، شامل عموم بدهی هایی می شود که در معاملات وجود دارد، مانند سلف و نسیه، در عین این که قرض را هم شامل می شود.

و این که بعضی آن را مخصوص بیع سلف دانسته اند کاملاً بی دلیل است، هر چند ممکن است شأن نزول آن بیع سلف باشد.

۲ و ۳ - پس از آن برای این که جلب اطمینان بیشتری شود، و قرارداد از مداخلات احتمالی طرفین سالم بماند، می افزاید: «باید نویسنده ای از روی عدالت (سند بدهکاری را) بنویسد» (وَ لِيَكْتُبُ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ).

بر این اساس، این قرار داد باید به وسیله شخص سومی تنظیم گردد و آن شخص، عادل باشد.

۱ - البته بعضی از احکام نیز به طور ضمنی (نه به دلالت مطابقی) از آن استفاده می شود که اگر آنها را بر احکام نوزده گانه فوق بیفزائیم، بالغ بر بیست و یک حکم یا بیشتر خواهد شد.

گر چه ظاهر این جمله و جمله سابق این است که نوشتن چنین قراردادهائی واجب است؛ زیرا امر، دلالت بر وجوب دارد، و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنت، این کار را واجب می دانند.

ولی مشهور میان بزرگان علمای شیعه و اهل سنت به خاطر دلایل دیگر، استحباب آن است. (یا این که امر، جنبه ارشادی و راهنمایی برای پیشگیری از نزاع و درگیری دارد) از آیه بعد که می فرماید: *فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي ائْتَمِنَ أَمَانَتَهُ*: «اگر به یکدیگر اطمینان داشته باشید آن کس که حقی بر گردن او است باید به موقع حق را بپردازد (گو این که نوشته ای در کار نباشد)» استفاده می شود: این حکم مربوط به جایی است که اطمینان کامل در بین نباشد و احتمال بروز اختلافاتی باشد.

این نکته نیز، قابل ملاحظه است که: عدالت در عبارت فوق، وصفی برای کتابت است، ولی از آن معلوم می شود که باید نویسنده عادل باشد تا نوشتنش از روی عدالت صورت گیرد.

۴ - «کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن خودداری کند و همان طور که خدا به او تعلیم داده است باید بنویسد» (وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ).
یعنی به پاس این موهبتی که خدا به او داده، نباید از نوشتن قرارداد شانه خالی کند، بلکه باید طرفین معامله را در این امر مهم، کمک نماید (مخصوصاً در محیط هائی - مانند محیط نزول آیه - که افراد با سواد کم باشند).

جمله «كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» مطابق تفسیر فوق، برای تأکید و تشویق بیشتر است، ولی احتمال دارد اشاره به حکم دیگری باشد، و آن رعایت نهایت امانت در نوشتن است، یعنی آن چنان که خدا به او تعلیم داده، سند را دقیقاً تنظیم نماید.

اما آیا قبول دعوت برای تنظیم اسناد و جوب عینی دارد؟ مسلماً نه؛ زیرا با انجام بعضی، از دیگران ساقط می شود، به همین دلیل، بعضی از فقهاء حکم به وجوب کفائی آن کرده اند. ولی بسیاری گفته اند: این کار نیز مستحب است و نوعی تعاون بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى: «کمک در انجام نیکی ها» (۱) محسوب می شود، و از جمله های آینده این آیه، نیز ممکن است پاره ای از شواهد بر استحباب به دست آورد، به هر حال تا آنجا که نظام جامعه اسلامی ایجاب می کند، این کار واجب است، و در فراسوی آن، مستحب می باشد.

و این که آیا نویسنده می تواند اجرتی بگیرد؟ و هزینه دوات و کاغذ و قلم بر عهده کیست؟ شاید بعضی تصور کرده اند: همه اینها بر عهده کاتب است و حق اجرت را نیز ندارد، ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا گرفتن اجرت بر این گونه واجبات اشکالی ندارد و هزینه ها نیز به کسی تعلق می گیرد که کار برای او انجام می شود.

۵ - «و آن کس که حق بر ذمه او است باید املاء کند» (وَ لِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ).

مسلماً یکی از طرفین معامله باید صورت قرارداد را بگوید تا کاتب بنویسد اما کدام یک از طرفین؟

آیه می گوید: آن کس که حق بر گردن او است باید املاء کند، اصولاً همیشه امضای اصلی در اسناد، امضای بدهکار است و هنگامی که با املائی او انجام بگیرد، جلو هر گونه انکاری را خواهد گرفت. (۲)

۱ - مائده، آیه ۲.

۲ - «وَلِيُمْلِلِ» در اصل از ماده «مَلَأَ» به معنی دین و احکام الهی است، و بعضی گفته اند: از ماده «مَلَل» است، و چون در املاء کردن تکرار ملالت انگیز می باشد به آن گفته می شود (گاهی به صورت املاء و گاهی به صورت املال).

۶ - «بدهکار باید از خدا بپرهیزد و چیزی را فروگذار نکند» (وَلْتَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا).

۷ - «هر گاه کسی که حق بر ذمه او است (بدهکار) سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) باشد و یا (به خاطر لال بودن) توانائی بر املاء کردن ندارد، باید ولی او املاء کند» (فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ وَلِيُّهُ). بنابراین، در مورد سه طایفه، «ولی» باید املاء کند: کسانی که سفیه اند و نمی توانند ضرر و نفع خویش را تشخیص دهند، و امور مالی خویش را سر و سامان بخشند (هر چند دیوانه نیستند). کسانی که از نظر فکری ضعیف اند یا مانند کودکان کم سن و سال و پیران فرتوت و کم هوش یا دیوانه ها و افراد گنگ و لال.

و یا کسانی که توانایی املاء کردن را ندارند هر چند گنگ نباشند. از این جمله، احکام دیگری نیز به طور ضمنی استفاده می شود، از جمله ممنوع بودن تصرفات مالی سفیهان و ضعیف العقل ها و همچنین مسأله جواز دخالت ولی در این گونه امور. ۸ - «ولی» نیز باید در املاء و اعتراف به بدهی کسانی که تحت ولایت او هستند، «عدالت را رعایت کند» (بِالْعَدْلِ).

نه چیزی بیش از حق آنها بگوید و نه به زیان آنها گام بردارد.

۹ - سپس اضافه می کند: «علاوه بر این، دو شاهد بگیرید» (وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ). (۱)

۱ - بعضی گفته اند: تفاوت میان «شاهد» و «شاهد» این است: شاهد به کسی گفته می شود که در واقعه حضور پیدا می کند تا بتواند گواه بر آن باشد، و شهید کسی است که ادای شهادت می کند (کنز العرفان، جلد ۲، صفحه ۵۰).

- ۱۰ و ۱۱ - این دو شاهد باید «از مردان شما باشند» (مِنْ رِجَالِكُمْ). هم بالغ، هم مسلمان باشند (تعبیر به رجال، بالغ بودن را می‌رساند و اضافه کردن آن به ضمیر «کُمْ» اسلام را، زیرا مخاطب در اینجا گروه مسلمین است).
- ۱۲ - «و اگر دو مرد نباشند کافی است یک مرد و دو زن شهادت دهند» (فَإِنْ لَمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ).
 ۱۳ - «از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما باشند» (مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ).
 از این جمله، مسأله عادل بودن و مورد اعتماد و اطمینان بودن شهود، استفاده می‌شود که در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به آن اشاره شده است. (۱)
 ضمناً بعضی، از این تعبیر استفاده کرده اند که شاهد باید متهم نباشد (مانند کسی که در آن دعوا منافع خاصی دارد).
- ۱۴ - در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند هر کدام می‌توانند مستقلاً شهادت بدهند، اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند، باید آن دو زن به اتفاق یکدیگر اداء شهادت کنند «تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند» (أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى).
- زیرا زنان به خاطر عواطف قوی، ممکن است تحت تأثیر واقع شوند، و به هنگام اداء شهادت به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح را طی نکنند، و لذا یکی، دیگری را یادآوری می‌کند، البته، این احتمال درباره مردان نیز هست، ولی در حدی پایین تر و کمتر.
- ۱۵ - یکی دیگر از احکام این باب این است که: «هر گاه، شهود را (برای

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحات ۳۹۱ و ۳۹۹، باب ۴۱: «بَابُ مَا يَعْتَبَرُ فِي الشَّاهِدِ مِنَ الْعِدَالَةِ».

تحمل شهادت) دعوت کنند، خود داری نمایند» (وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا). بنابراین، تحمل شهادت به هنگام دعوت، برای این کار، واجب است. این احتمال نیز داده شده که هم پذیرفتن دعوت برای تحمل شهادت (دیدن واقعه) لازم است، و هم برای ادای شهادت.

۱۶ - بدهی کم باشد یا زیاد، باید آن را نوشت؛ چرا که سلامت روابط اقتصادی مورد نظر اسلام ایجاب می کند در قراردادهای مربوط به بدهکاری های کوچک نیز از نوشتن سند کوتاهی نشود، و لذا در جمله بعد می فرماید: «و از نوشتن (بدهی) کوچک یا بزرگی که دارای مدت است ملول و خسته نشوید!»

(وَ لَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَىٰ أَجَلِهِ). (۱)

سپس می افزاید: «این در نزد خدا به عدالت نزدیک تر و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از شک و تردید بهتر است» (ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا). در واقع این جمله، اشاره به فلسفه احکام فوق در مورد نوشتن اسناد معاملاتی است، می گوید: تنظیم اسناد و دقت در آن از یک سو، ضامن اجرای عدالت.

از سوی دیگر، موجب تقویت و اطمینان شهود به هنگام ادای شهادت.

و از سوی سوم، مانع ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه می شود.

این جمله به خوبی نشان می دهد: اسناد تنظیم شده می تواند به عنوان شاهد و مدرکی مورد توجه قضات قرار گیرد، هر چند متأسفانه جمعی از فقهاء اعتناء

۱ - مقدم داشتن «صغیر» بر «کبیر» به خاطر آن است که بی اعتنائی مردم به معاملات کوچک یا سبب می شود که مقید به نوشتن آن نباشند، و همین امر منشأ کشمکش هائی می شود، و یا این که ممکن است مردم خیال کنند نوشتن مسائل کوچک دلیل خسیس بودن است که قرآن آن را به این وسیله نفی می کند.

چندان‌ی به آن نکرده اند.

۱۷ - آن گاه یک مورد را از این حکم استثناء کرده، می فرماید: «مگر این که داد و ستد نقدی باشد که (جنس و قیمت را) در میان خود دست به دست کنید، در آن صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید» (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا).

«تِجَارَةً حَاضِرَةً» به معنی معامله نقد است، و جمله تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ: «در میان خود دست به دست بگردانید» تأکیدی بر نقد بودن معامله است.

ضمناً از کلمه فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ: «مانعی ندارد» استفاده می شود که در صورت معامله نقدی هم، اگر سندی تنظیم کنند به جا است؛ زیرا بسیار می شود در معاملات نقدی نیز کشمکش هائی در مسأله پرداختن وجه معامله و مقدار آن، یا مسائل مربوط به خيارات پیدا می شود که اگر سند کتبی در میان باشد به آنها پایان می دهد.

۱۸ - در معامله نقدی گر چه تنظیم سند و نوشتن آن لازم نیست، ولی شاهد گرفتن برای آن بهتر است؛ زیرا جلوی اختلافات احتمالی آینده را می گیرد، لذا می فرماید: «هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می کنید، شاهد بگیرید» (وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور شاهد گرفتن در تمام معاملات است خواه نقدی باشد یا نسیه و به هر حال فقهای شیعه و اهل سنت - جز گروه اندکی - این دستور را یک امر استحبابی می دانند نه وجوبی، در آیه بعد نیز شاهی بر این مسأله وجود دارد. و مسلم است که معاملات بسیار کوچک روزانه، (مثل خریدن نان و غذا و مانند آن) را شامل نمی شود.

۱۹ - در آخرین حکمی که در این آیه ذکر شده، می فرماید: «هیچ گاه نباید نویسنده سند و شهود (به خاطر بیان حق و عدالت) مورد ضرر و آزار قرار گیرند» (وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ).

«که اگر چنین کنید از فرمان خدا خارج شده اید» (وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ).

و به این ترتیب، قرآن به کاتبان و شاهدان، مصونیت و امنیت می دهد، و مؤکداً از مردم می خواهد که: متعرض این اقامه کنندگان حق و عدالت نشوند.

از آنچه گفتیم، روشن شد: جمله «وَلَا يُضَارُّ» به صورت فعل مجهول است یعنی این گروه نباید آزار ببینند، نه این که به صورت فعل معلوم باشد، به معنی این که نباید تحریف کنند و آزار دهند - چنان که جمعی از مفسران ذکر کرده اند -

و در پایان آیه بعد از ذکر آن همه احکام، مردم را «دعوت به تقوا و پرهیزکاری و اطاعت فرمان خدا می کند» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ).

و سپس یادآوری می نماید که «خداوند آنچه مورد نیاز شما در زندگی مادی و معنوی است به شما تعلیم می دهد» (وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهَ).

«و او از همه مصالح و مفاسد مردم آگاه است و آنچه خیر و صلاح آنان است برای آنها مقرر می دارد» (وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

نکته ها:

۱ - اهتمام به نظم و امور اقتصادی مسلمین

احکام دقیقی که در این آیه در مورد تنظیم سند، برای معاملات ذکر شده است، آن هم با ذکر جزئیات در تمام مراحل، در طولانی ترین آیه قرآن مجید، بیانگر توجه عمیقی است که قرآن، نسبت به امور اقتصادی مسلمین و نظم کار

آنها دارد، مخصوصاً با توجه به این که این کتاب آسمانی در جامعه عقب مانده ای نازل گشت که حتی سواد خواندن و نوشتن در آن، بسیار کم بود، و حتی آورنده این قرآن، درسی نخوانده بود و به مکتب نرفته بود، و این خود دلیلی است بر عظمت قرآن از یک سو، و اهمیت نظام اقتصادی مسلمین از سوی دیگر.

«علی بن ابراهیم» در تفسیر معروفش می گوید: در خبر آمده است: در سوره «بقره» پانصد حکم اسلامی است و در این آیه پانزده حکم به خصوص وارد شده است. (۱) همان گونه که دیدیم تعداد احکام این آیه به نوزده حکم می رسد، بلکه اگر احکام ضمنی آن را نیز در نظر بگیریم، عدد بیش از این خواهد بود تا آنجا که «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» بیست و یک حکم، به اضافه فروع متعدد دیگری از آن استفاده کرده، بنابراین، سخن مذکور که تعداد احکام این آیه را پانزده شمرده، به خاطر ادغام کردن بعضی از آنها در یکدیگر است.

۲ - رابطه علم و تقوا

جمله های «وَاتَّقُوا اللَّهَ»، «وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» گر چه به صورت جمله های مستقل عطف بر یکدیگر آمده است، ولی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر نشانه ای از پیوند میان آن دو است، و مفهوم آن این است که تقوا، پرهیزکاری و خداپرستی اثر عمیقی در آگاهی، روشن بینی و فزونی علم و دانش دارد، آری

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، جلد ۱، صفحه ۹۴ (مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۴۰۴ هـ ق) -

«مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۲۲۳ (مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ

ق) - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۳۰۸ (مکتبه الصدر، تهران، چاپخانه مؤسسه الهادی، طبع

هشتم، ۱۴۱۶ هـ ق) - «مستدرک»،

جلد ۱۷، صفحه ۴۲۱ (چاپ آل البيت).

هنگامی که قلب انسان به وسیله تقوا صیقل یابد، همچون آینه، حقایق را روشن می سازد، این معنی کاملاً جنبه منطقی دارد؛ زیرا صفات زشت و اعمال ناپاک حجاب هائی بر فکر انسان می اندازد، و به او اجازه نمی دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند، هنگامی که به وسیله تقوا، حجاب ها کنار رفت، چهره حق آشکار می شود.

حقیقت سرائی است آراسته هوا و هوس گرد برخاسته

نبینی که جائی که برخاست گرد *** نبیند نظر گر چه بینا است مرد

ولی پاره ای از صوفیان جاهل از این معنی سوء استفاده کرده و آن را دلیل بر ترک تحصیل علوم رسمی گرفته اند. در حالی که چنین سخنی مخالف بسیاری از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی است.

حق این است که قسمتی از علوم را از طریق تعلیم و تعلم رسمی باید فرا گرفت و بخش

دیگری از علوم الهی را از طریق صفای دل و شستشوی آن با آب معرفت و تقوا فراهم

ساخت، و این همان نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد و لایق ببیند می اندازد

«الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ». (۱)

۱ - «مصباح الشریعه»، صفحه ۱۶، باب السداس (مؤسسه اعلمی بیروت، طبع اول، ۱۴۰۰ هـ - ق) - «منیة المرید»، صفحات ۱۴۹ و ۱۶۷ (مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ - ق) - «دعائم الاسلام»، جلد ۱، صفحه ۱۵۲ (دار المعارف، ۱۳۸۳ هـ - ق) - «شرح اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۷۹ (۱۲ جلدی) - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۲۲۵ (با تفاوت)، و جلد ۶۷، صفحه ۱۴۰.

۲۸۳ وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ
بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ
لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ

ترجمه:

۲۸۳ - اگر در سفر بودید، و نویسنده ای نیافتید، گروگان بگیرید. (گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد). و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید، (گروگان لازم نیست، و) باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان) امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد؛ و از خدایی که پروردگار اوست، بپرهیزد! و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است. و خداوند، به آنچه انجام می دهید، داناست.

تفسیر:

ادامه سخن در تنظیم اسناد تجاری

این آیه در حقیقت، با ذکر چند حکم دیگر در رابطه با مسأله تنظیم اسناد تجاری مکمل آیه قبل است، و آنها عبارت اند از:

۱ - «هر گاه در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید (تا اسناد معامله را برای شما تنظیم کند و قرارداد را بنویسد) چیزی را به عنوان رهن بگیرید» (وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ).

گر چه از ظاهر آیه در بدو نظر چنین استفاده می شود که: تشریح «قانون

رهن» مخصوص سفر است، ولی با توجه به جمله «وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا: «نویسنده ای پیدا نکنید» به خوبی استفاده می شود که: منظور مواردی است که تنظیم کننده سند پیدا نشود. بنابراین، هر گاه در وطن هم دسترسی به تنظیم کننده سند، کار مشکلی باشد اکتفا کردن به گروگان مانعی ندارد، هدف این است که: معاملات بر پایه و اساس محکمی باشد، خواه اطمینان از نظر تنظیم سند و گرفتن شاهد حاصل شود، یا از طریق رهن و گروگان. در تفاسیر اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این حقیقت اشاره شده، از جمله در منابع معروف حدیث شیعه، و همچنین اهل سنت آمده است پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) زره خود را در «مدینه» به عنوان گروگان نزد شخص غیر مسلمانی گذاشت و مبلغی به عنوان وام از او گرفت. (۱)

ضمناً از این آیه استفاده می شود: سواد خواندن و نوشتن در آن محیط به قدری کم بود که بسیار می شد در سفرها در تمام قافله یک باسواد وجود نداشت. ۲ - گروگان حتماً باید قبض شود و در اختیار طلبکار قرار گیرد، تا اثر اطمینان بخشی را داشته باشد، لذا می فرماید: «گروگانی گرفته شده» (فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ). در تفسیر «عیاشی» از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: لَا رَهْنَ إِلَّا مَقْبُوضًا: «رهنی وجود ندارد مگر آن که طلبکار آن را تحویل بگیرد». (۲)

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۲، صفحه ۴۲۰ (جلد ۴، صفحه ۱۴۰، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶ - ۱۳۷۴ هـ ش)، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «مراغی»، ذیل آیه مورد بحث - «مستدرک»، جلد ۱۳، صفحات ۳۸۸، ۴۱۷ و ۴۱۸، و جلد ۱۶، صفحه ۱۹۸ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸، جلد ۱۶، صفحات ۲۱۹ و ۲۳۹، جلد ۱۷، صفحه ۲۹۷، و جلد ۴۳، صفحه ۷۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۳۲۲ (چاپ آل البیت).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۰۱ (مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق) - ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۳۸۳ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۹ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۵۶، حدیث ۵۲۵ (چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ ق) - «تهذیب الاحکام»، جلد ۷، صفحه ۱۷۶ (دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ ق).

۳ - پس از آن به عنوان یک استثنا در احکام فوق می فرماید: «اگر بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می تواند بدون نوشتن سند و رهن با او معامله کند و امانت خویش را به او بسپارد) در این صورت کسی که امین شمرده شده است باید امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار او است بپرهیزد» (فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ). آری، همان گونه که طلبکار به او اعتماد کرده، او هم باید اعتماد و اطمینان او را محترم بشمرد، حق را بدون تأخیر ادا کند و تقوا را فراموش ننماید. قابل توجه این که: در اینجا طلب طلبکار به عنوان یک امانت، ذکر شده که خیانت در آن، گناه بزرگی است.

۴ - سپس، همه مردم را مخاطب ساخته و یک دستور جامع در زمینه شهادت بیان می کند، می فرماید: «شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است» (وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ). بنابراین، کسانی که از حقوق دیگران آگاهند، موظف اند به هنگام دعوت برای ادای شهادت آن را کتمان نکنند، بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم بدون دعوت نیز، باید ادای شهادت کرد.

روشن است: ادای شهادت، واجب کفائی است، یعنی اگر بعضی اقدام بر آن کنند، به گونه ای که حق با آن ثابت شود، از گردن دیگران ساقط خواهد شد. و از آنجا که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن، به وسیله دل و روح انجام می شود، آن را به عنوان یک گناه قلبی معرفی کرده، می گوید: «کسی که

چنین کند قلب او گناهکار است» (۱).
 و باز در پایان آیه برای تأکید و توجه بیشتر، نسبت به حفظ امانت و ادای حقوق یکدیگر، و
 عدم کتمان شهادت هشدار داده، می فرماید: «خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید دانا است»
 (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

ممکن است مردم ندانند چه کسی قادر بر ادای شهادت است و چه کسی نیست؟ و نیز ممکن
 است مردم ندانند در آنجا که اسناد و گروگانی وجود ندارد، چه کسی طلبکار و چه کسی
 بدهکار است؟ اما خداوند همه اینها را می داند و هر کس را طبق اعمالش جزا می دهد.

۱ - منظور از «قلب» در آیات قرآن، همان روح و عقل است، شرح بیشتر درباره این موضوع را
 در جلد اول، ذیل آیه ۷ سوره «بقره» ملاحظه کنید.

۲۸۴ لِّلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ
أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۲۸۴ - آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن خداست. و اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می کند. سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، می بخشد؛ و هر کس را بخواهد، مجازات می کند. و خداوند به همه چیز قدرت دارد.

تفسیر:

همه چیز از آن او است

این آیه در حقیقت، آنچه را که در جمله آخر آیه قبل آمد، تکمیل می کند، می گوید: «آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خدا است و (به همین دلیل) اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان کنید، خداوند شما را مطابق آن محاسبه می کند» (لِّلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ). «سپس هر کس را که بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) مجازات می کند» (فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ). یعنی تصور نکنید: اعمالی همچون کتمان شهادت، و گناهان قلبی دیگر بر او مخفی می ماند کسی که حاکم بر جهان هستی و زمین و آسمان است، هیچ چیز

بر او مخفی نخواهد بود، بنابراین، تعجب نکنید، اگر گفته شود: خداوند گناهان پنهانی را نیز محاسبه می کند و کیفر می دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که: آیه فوق اشاره به تمام احکامی باشد که در آیات مختلف پیشین آمد، مانند انفاق های خالصانه و انفاق های آمیخته با ریا و همچنین منت و آزار و نیز نماز و روزه و سایر احکام و عقاید.

و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند بر هر چیز قادر است» (وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). هم نسبت به همه چیز این جهان آگاهی دارد، هم قادر است لیاقت ها و شایستگی ها را مشخص کند و هم متخلفان را کیفر دهد.

نکته ها:

۱ - گاه تصور می شود: این آیه با احادیث فراوانی که می گوید: نیت گناه، گناه نیست، مخالفت دارد.

ولی، پاسخ آن روشن است؛ زیرا آن احادیث، مربوط به گناهیانی است که عمل خارجی دارد، و نیت، مقدمه آن است مانند: ظلم، دروغ و غصب حقوق، نه گناهیانی که ذاتاً جنبه درونی دارند و عمل قلبی محسوب می شود، (مانند شرک و ریا و کتمان شهادت).

تفسیر دیگری نیز، برای این آیه وجود دارد و آن این که یک عمل ممکن است به صورت های مختلف انجام شود، مثلاً انفاق، گاه برای خدا است و گاه برای ریا و شهرت طلبی، آیه می گوید:

اگر نیت خود را آشکار سازید و یا پنهان کنید، خداوند از آن با خبر است، و بر طبق آن، به شما جزا می دهد و در واقع به همان مضمون روایت: لَا عَمَلَ إِلَّا

بَيِّنَةٌ: «هیچ عملی جز به نیت نیست» (۱) اشاره دارد.

۲ - روشن است این که می فرماید: هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند، خواستن بی دلیل نیست، بلکه بخشش او نیز دلیلی دارد و دلیلش شایستگی عفو در شخص مورد بخشش است، و همچنین عدم بخشش و عذاب کردن.

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱، صفحه ۳۳ (جلد ۱، صفحات ۴۶، ۴۷، و ۴۸، و جلد ۶، صفحه ۵، چاپ آل البیت) - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۷۰، و جلد ۲، صفحه ۸۴ (دار الکتب الاسلامیه) - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۲۰۷، جلد ۲، صفحه ۲۶۱، و جلد ۶۷، صفحات ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۰۹ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱، صفحه ۸۹، چاپ آل البیت.

۲۸۵ - آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ
وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

ترجمه:

۲۸۵ - پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است؛ و همه مؤمنان
(نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتاب ها و فرستادگانش، ایمان آورده اند؛ (و می گویند): «ما در
میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذاریم» و گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم.
پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم)؛ و بازگشت (ما) به سوی توست».

تفسیر:

راه و رسم ایمان

سوره بقره با بیان بخشی از معارف اسلامی و اعتقادات حق آغاز شد، و با همین معنی نیز که
در آیه فوق و آیه بعد از آن است، پایان می یابد، و به این ترتیب، آغاز و پایان آن هماهنگ
است.

بعضی از مفسران نیز، شأن نزولی برای این آیه ذکر کرده اند و آن این که: هنگامی که آیه سابق
نازل شد - که اگر چیزی در دل پنهان دارید یا آشکار کنید خداوند حساب آن را می رسد -
گروهی از اصحاب ترسان شدند (و می گفتند: هیچ کس از ما خالی از وسوسه های باطنی و
خطورات قلبی نیست، و همین معنی را خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عرض کردند)
آیه فوق نازل شد و راه و رسم

ایمان و تضرع به درگاه خداوند و اطاعت و تسلیم را به آنان آموخت. (۱)
 نخست، می فرماید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنچه از طرف پروردگارش نازل شده است ایمان آورده» (آَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ).
 و این از امتیازات انبیای الهی است که عموماً به مرام و مکتب خویش ایمان قاطع داشته، و هیچگونه تزلزلی در اعتقاد خود نداشته اند، قبل از همه خودشان مؤمن بودند، و بیش از همه استقامت و پایمردی داشتند.

در آیه ۱۵۸ سوره «اعراف» این موضوع را یکی از صفات ویژه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) شمرده می گوید: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ: «به خدا و پیامبر و رسولش - همان پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و کلمات او دارد - ایمان بیاورید».

پس از آن می افزاید: «مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او، کتاب ها و فرستادگان وی همگی ایمان آورده اند و (می گویند): ما در میان پیامبران او هیچگونه فرقی نمی گذاریم» و به همگی ایمان داریم (وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ). (۲)

آری، مؤمنان بر خلاف «کسانی که می خواهند بین خدا و پیامبرانش جدائی بیفکنند و می گویند: به بعضی ایمان می آوریم و بعضی را انکار می کنیم» (وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ) (۳) هیچگونه تفاوتی میان رسولان الهی نمی گذارند، همه را از سوی خدا می دانند، و همگی را محترم می شمرند.

۱ - اقتباس از «بحر المحيط»، جلد ۲، صفحه ۳۶۳، ذیل آیه مورد بحث - همین معنی در تفسیر «اثنی عشری» و «قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث آمده است.

۲ - جمله «وَ الْمُؤْمِنُونَ...» می تواند یک جمله مستأنفه و جداگانه باشد همان گونه که در بالا تفسیر شد، و می تواند عطف به «الرَّسُولُ» بوده باشد، و تفاوت زیادی ندارد، هر چند معنی اول مناسب تر است.

۳ - نساء، آیه ۱۵۰.

روشن است این موضوع، منافاتی با نسخ ادیان پیشین به وسیله ادیان بعد ندارد؛ زیرا همان گونه که سابقاً اشاره شد، تعلیمات انبیاء، همچون تعلیمات مراحل مختلف تحصیلی از ابتدائی و راهنمائی و دبیرستانی و دانشگاهی است، گر چه اصول آن یکی است ولی در سطوح مختلفی پیاده می شود، و به هنگام ارتقاء به مرحله بالاتر، برنامه های پیشین کنار می رود، در عین این که احترام همه آنها محفوظ است.

سپس می افزاید: مؤمنان علاوه بر این ایمان راسخ و جامع، در مقام عمل نیز «گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم) و بازگشت (همه ما) به سوی تو است» (وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ).

«سَمِعْنَا» در بعضی از موارد به معنی فهمیدیم و تصدیق کردیم آمده است که یک نمونه اش همین آیه است، یعنی دعوت پیامبرانت را با تمام وجود خود پذیرفتیم و در مقام اطاعت و پیروی در آمدیم.

ولی خداوند! بالاخره ما انسانیم و گاه غرائز و هوس ها بر ما چیره می شود و دچار لغزش می شویم، از تو انتظار آمرزش داریم و می دانیم سرانجام کار ما به سوی تو است. (۱)
و به این ترتیب، ایمان به مبدأ و معاد و رسولان الهی با التزام عملی به تمام دستورات الهی، همراه و هماهنگ می گردد.

۱ - بسیاری از مفسران گفته اند: در جمله اخیر فعل محذوفی است، و در تقدیر «نَسْتُلُكَ» یا «تُرِيدُ غُفْرَانَكَ» بوده است.

۲۸۶ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ
 رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيصْرًا كَمَا
 حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ
 وَ اغْفِرْ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا إِنَّتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
 الْكَافِرِينَ

ترجمه:

۲۸۶ - خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی کند. (انسان،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می گویند:) «پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان،) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!

تفسیر:

چند تقاضای مهم

همان گونه که در تفسیر آیه قبل گذشت، این دو آیه ناظر به کسانی است که از شنیدن این جمله که: اگر چیزی را در دل پنهان دارید، و آشکار سازید خداوند آن را محاسبه کرده و مطابق آن جزا می دهد، نگران شدند و گفتند: هیچ یک از ما

از وسوسه ها و خطورات قلبی خالی نیست.

این آیه می گوید: «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند» (لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

«وُسْع» از نظر لغت به معنی گشایش و قدرت است، بنابراین، آیه، این حقیقت عقلی را تأیید می کند، که وظایف و تکالیف الهی هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت و توانائی افراد نیست و لذا باید گفت: تمام احکام، با همین آیه تفسیر و تقيید می گردد، و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می یابد.

بدیهی است: یک قانون گزار حکیم و دادگر، نمی تواند غیر از این قانون وضع کند، ضمناً جمله فوق، بار دیگر این حقیقت را تأیید می کند که هیچ گاه احکام شرعی از احکام عقلی و فرمان عقل و خرد جدا نمی گردد، و این دو در همه مراحل دوش به دوش یکدیگر، پیش می روند.

آن گاه می افزاید: «(هر کس) هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است» (أَلَمْ يَكْسِبْ وَأَعْلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ).

آری، هر کسی محصول عمل نیک و بد خود را می چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبرو خواهد شد.

آیه فوق، با این بیان، مردم را به مسئولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر، اقبال، طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده اند، خط بطلان می کشد.

قابل توجه این که: در آیه شریفه در مورد اعمال نیک «كَسَبَتْ» گفته شده و در مورد اعمال بد «اِكْتَسَبَتْ»، شاید تفاوت در تعبیر به خاطر این باشد که «كَسَب» درباره اموری گفته می شود که انسان با تمایل درونی و بدون تکلف آن را انجام می دهد و موافق فطرت او است، در حالی که «اِكْتَسَبَتْ» نقطه مقابل آن

است، یعنی: کارهائی که بر خلاف فطرت و نهاد آدمی می باشد و این خود می رساند که اعمال نیک مطابق فطرت و نهاد آدمی است و اعمال شرّ ذاتاً بر خلاف فطرت است. «راغب» در «مفردات» در تفاوت این دو تعبیر، مطلب دیگری گفته است که آن هم قابل دقت می باشد، و آن این که: «کَسَب» مخصوص کارهائی است که فایده آن منحصر به خود انسان نیست بلکه دیگران را هم در بر می گیرد. (مانند اعمال خیر که نتیجه آن تنها شخص انجام دهنده را شامل نمی شود، بلکه ممکن است بستگان، نزدیکان و دوستان او هم در آن سهیم باشند)، در حالی که «اِکْتِسَاب» در مواردی گفته می شود که اثر کار، تنها دامنگیر خود انسان می گردد و این در مورد گناه است. (البته باید توجه داشت که این تفاوت ها در صورتی است که «کَسَب» و «اِکْتِسَاب» در مقابل هم قرار گیرند).

و به دنبال این دو اصل اساسی، (تکلیف به مقدار قدرت است و هر کسی مسئول اعمال خویش است) از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می کند که: در واقع آموزشی است برای همگان، که چه بگویند و چه بنمایند.

نخست می گوید: «پروردگار! اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم ما را مؤاخذه مکن!» (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا).

آنها چون می دانند مسئول اعمال خویش اند لذا با تضرعی مخصوص، خدا را به عنوان ربّ و کسی که لطف ویژه ای در پرورششان داشته و دارد، می خوانند و می گویند: زندگی به هر حال خالی از فراموشی، خطا و اشتباه نیست، ما می کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها و لغزش ها را تو بر ما ببخش.

بحثی که در اینجا مطرح می گردد این است که: مگر امکان دارد پروردگار

کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجه سرچشمه گرفته، مجازات نماید؟ تا زمینه ای برای این درخواست بماند؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: گاهی فراموشی نتیجه سهل انگاری خود انسان است، مسلم است که این گونه فراموشی ها از انسان سلب مسئولیت نمی کند مانند این که: در قرآن آمده است: فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: «بچشید عذاب خدا را در برابر آن که این روز را فراموش کردید». (۱)

بنابراین، فراموشکاری هائی که زاییده سهل انگاری است قابل مجازات است. موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که: «نسیان» و «خطا» با یکدیگر فرق روشنی دارد.

«خطا» معمولاً به کارهائی گفته می شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می زند، مثل این که کسی به هنگام شکار تیری می اندازد، به انسانی، بدون قصد، اصابت می کند و او را مجروح می نماید. ولی «نسیان» در جائی گفته می شود که انسان با توجه دنبال کار می رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده، مثل این که کسی بی گناهی را مجازات کند به گمان این که گناهکار است؛ زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است. پس از آن به بیان دومین درخواست آنان پرداخته، می گوید: «پروردگارا! بار سنگینی بر دوش ما قرار مده! آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهان و طغیانشان) قرار دادی» (رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا).

«إِصْرًا» در اصل، به معنی نگهداری و محبوس ساختن است، و به هر کار

سنگین که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، گفته می‌شود، و نیز به عهد و پیمان‌ها که آدمی را محدود می‌سازد، اطلاق می‌گردد.

به همین دلیل، مجازات و کیفر را نیز گاهی «إِصْر» می‌گویند، در این جمله مؤمنان از خداوند تقاضا دارند، از تکالیف سنگین، که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می‌گردد، آنها را معاف دارد. و این همان چیزی است که درباره دستورات اسلام از زبان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده: بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ: «من به آیینی مبعوث شده‌ام که عمل به آن برای همه سهل و آسان است». (۱)

در اینجا ممکن است سؤال شود: اگر آسان بودن شریعت و آئین خوب است پس چرا در اقوام پیشین نبوده؟

در پاسخ باید گفت: همان طور که از آیات قرآن استفاده می‌شود: تکالیف شاق برای امم پیشین، در اصل شریعت نبوده، بلکه پس از نافرمانی‌ها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است. همان طور که بنی اسرائیل به خاطر نافرمانی‌های پی‌درپی، از خوردن پاره‌ای از گوشت‌های حلال محروم شدند. (۲)

در سومین درخواست می‌گویند: «پروردگارا! مجازات‌هایی که طاقت تحمل آن را نداریم برای ما مقرر مدار!» (رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ). این جمله ممکن است اشاره به آزمایش‌های طاقت فرسا یا مجازات‌های سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد، و شاید تعبیر به «لَا تُحْمِلْ» در جمله قبل و «لَا تُحْمَلْ» (با تشدید) در این جمله، به خاطر همین است؛ زیرا تعبیر اول، اشاره

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۳۰، صفحه ۵۴۸، جلد ۶۴، صفحه ۱۳۶، جلد ۲۲، صفحه ۳۶۴، جلد

۶۵

صفحات ۳۱۹ و ۳۶۴، جلد ۷۹، صفحه ۲۳۳، و جلد ۸۷، صفحه ۳۴۳ - «کافی»، جلد ۵، صفحه ۴۹۴، با تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۱۱۶، و جلد ۲۰، صفحه ۱۰۷ (چاپ آل‌البیت).

۲ - انعام، آیه ۱۴۶ - نساء، آیه ۱۶۰.

به مسائل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسائل طاقت فرسا است. و در چهارمین و پنجمین و ششمین تقاضا می گویند: «ما را ببخش! و گناهان ما را بپوشان! و مشمول رحمت خود قرار ده» (وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا). «عَفُو» در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است، و غالباً به معنی محو آثار گناه می آید، که هم شامل آثار طبیعی آن می شود، و هم شامل مجازات آن. در حالی که مغفرت تنها به معنی پوشاندن گناه است. بنابراین، مؤمنان هم از خدا می خواهند: گناهانشان را بپوشاند، هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان بزداید و هم کیفر آن را از آنان بردارد، و سپس، از او می خواهند رحمت و اسعه اش که همه چیز را در بر می گیرد، شامل حال آنان شود. و بالاخره در هفتمین و آخرین درخواست می گویند: «تو مولی و سرپرست مائی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان!» (أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). و به این ترتیب، تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزی های فردی، اجتماعی، عفو، بخشش و رحمت الهی می گردد، و این تقاضائی است بسیار جامع.

نکته ها:

۱ - هماهنگی دل و زبان

از آنجا که در این دو آیه خلاصه ای از تمام سوره «بقره» آمده است، و روح تسلیم در برابر آفریدگار جهان را به ما می آموزد، این نکته خاطرنشان شده که:

اگر مؤمنان از خدا می خواهند که از لغزش های آنان درگذرد و در برابر دشمنان گوناگون پیروشان گردانند، باید برنامه «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» را انجام دهند و بگویند: «ما ندای منادیان را از جان و دل پذیرفتیم و در صدد پیروی از آن بر آمدیم» و در این راه از هر گونه تلاش و کوشش باز نایستند و سپس، از خداوند خواستار پیروزی بر موانع و دشمنان گردند. تکرار نام خدا به عنوان «رَبَّنَا» و کسی که لطف خاصی در پرورش آنان دارد این حقیقت را تکمیل می کند.

لذا رهبران اسلام در ضمن احادیث متعددی، مسلمین را به خواندن این دو آیه ترغیب کرده و ثواب های گوناگونی برای آن بیان داشته اند (۱) که اگر زبان و دل در تلاوت این آیات هماهنگ گردند، و تنها سخن نباشد بلکه برنامه زندگی گردد، خواندن همین دو آیه، می تواند کانون دل را با آفریدگار جهان پیوند دهد، روح و روان را صفا بخشد و عامل تحرک و فعالیت گردد.

۲ - تکلیف ما لا يُطاق

از این آیه به خوبی استفاده می شود: «تکلیف ما لا یطاق» وجود ندارد، نه در اسلام و نه در ادیان دیگر و اصل، آزادی اراده است؛ زیرا می گوید: هر کس در گرو اعمال نیک و بد خویش است، هر کار نیکی انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی انجام دهد به زیان خود کرده است، تقاضای عفو و بخشش و مغفرت نیز شاهد این مدعا است. و این امر، هماهنگ با منطق عقل و مسأله حسن و قبح است؛ چرا که

۱ - «مستدرک»، جلد ۳، صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲، و جلد ۴، صفحات ۴۰۱ و ۴۰۲ (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۸۴، صفحات ۲۳۴، ۲۴۰ و ۲۴۱، جلد ۸۶، صفحه ۳۱۸، جلد ۹۰، صفحه ۲۷۲، و جلد ۹۴، صفحات ۱۷۱، ۲۱۵، ۲۷۲، ۳۳۶ و...

خداوند حکیم هرگز چنین کاری را نمی کند و این خود دلیلی است بر نفی مسأله «جبر»، چگونه ممکن است خداوند بندگان را بر گناه مجبور سازد و در عین حال نهی از گناه کند؟ ولی تکالیف شاق و مشکل، امر محالی نیست همانند تکالیف شاقی که در مورد بنی اسرائیل وجود داشته و آن هم مولود اعمال خودشان و کیفر خیره سری های آنها بوده است.

پایان سوره بقره (۱)

۱۳۷۲ / ۲ / ۱۶

۱ - پروردگارا! توفیق فراگیری و عمل به دستوراتی که در این سوره آمده است را به ما عنایت فرما!

بار الها! ما را آن چنان مورد لطف خود قرار ده که چون بنی اسرائیل بهانه جو نباشیم! خداوندا! ما را از مصادیق آیاتِ آخرینِ این سوره قرار ده!

آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ ۱۵ / ۶ / ۱۳۸۳

سوره آل عمران

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۲۰۰ آیه است

(از آیه ۱ تا ۹۱)

محتوای سوره آل عمران

به گفته بعضی از مفسران مشهور، به نظر می رسد: این سوره در خلال سال های جنگ بدر و جنگ احد (سال های دوم و سوم هجرت) نازل شده است و بخشی از طوفانی ترین دوران های زندگی مسلمین را در صدر اسلام منعکس می کند.^(۱)

روی هم رفته محورهای اصلی بحث های این سوره، محورهای زیر است:

- ۱ - بخش مهمی از آن از توحید، صفات خداوند، معاد و معارف اسلامی بحث می کند.
- ۲ - بخش دیگری پیرامون جهاد و دستورات مهم و ظریفی در این زمینه و همچنین درس های عبرتی که در دو غزوه مهم اسلامی (بدر و احد) بود سخن می گوید، و همچنین شرح امدادهای الهی نسبت به مؤمنان و حیات جاویدان شهیدان راه خدا.
- ۳ - در قسمتی از این سوره، به یک سلسله احکام اسلامی در زمینه لزوم وحدت صفوف مسلمین، و خانه کعبه و فریضه حج و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری (دوستی با دوستان حق و دشمنی با دشمنان حق) و مسأله امانت، و انفاق در راه خدا و ترک دروغ و مقاومت و پایداری در مقابل دشمن و صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات و آزمایش های مختلف الهی و ذکر خداوند در هر حال، اشارات پر معنایی شده است.

۱ - در آیه ۱۳، اشاره کوتاهی به جنگ «بدر» شده و از آیه ۱۲۱ تا ۱۲۸، اشارات بیشتری هم به غزوه «بدر» و هم «أحد» آمده است و در آیات ۱۳۹ تا ۱۴۴، باز این مسأله را تعقیب می کند، در آیات بعد از آن نیز اشاراتی به آن دارد.

۴ - برای تکمیل این بحث ها، بخشی از تاریخ انبیاء از جمله: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء (علیهم السلام) و داستان مریم و مقامات این زن بزرگ و توطئه های پیروان متمرّد حضرت موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) در برابر اسلام، نیز ذکر شده است. مطالب این سوره چنان به هم مربوط و هماهنگ است که گوئی همه آنها یک جا نازل شده است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ آلِ عِمْرَانَ أُعْطِيَ بِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا أَمَانًا عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ. «هر کس سوره آل عمران را بخواند به تعداد آیات آن، امانی بر پل دوزخ به او می دهند.» (۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَ آلَ عِمْرَانَ جَاءَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُظِلُّانِهِ عَلَى رَأْسِهِ مِثْلَ الْعَمَامَتَيْنِ: «کسی که سوره بقره و آل عمران را بخواند، در روز قیامت همچون دو ابر بر سر او سایه می افکنند.» (۲)

* * *

-
- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۰۵ (جلد ۲، صفحه ۲۳۲، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق)، فضل سوره «آل عمران» - «مصباح کفعمی»، صفحات ۴۳۸ و ۴۳۹ (انتشارات رضی، ۱۴۰۵ هـ ق) - تفسیر «جوامع الجامع»، جلد ۱، صفحه ۲۶۲، ابتدای تفسیر سوره «آل عمران» (انتشارات جامعه مدرسین، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق) - تفاسیر «أبی السعود»، «بیضاوی»، «آلوسی» و «کشاف»، پایان سوره «آل عمران» (آیه ۲۰۰).
 - ۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۰۹ (مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق) - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۴۹، با اندکی تفاوت (چاپ آل البیت) - «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۳۲، با اندکی تفاوت (چاپ آل البیت) - «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۶۵، با اندکی تفاوت - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحات ۲۵ و ۱۶۱، با اندکی تفاوت (چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ هـ ق) - «ثواب الاعمال»، صفحه ۱۰۴ (انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴ هـ ش).

- ۱ الم
- ۲ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
- ۳ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ
وَالْإِنْجِيلَ
- ۴ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ
عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - الم.

۲ - معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگه دارنده، نیست.

۳ - (همان کسی که) کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه های کتب پیشین، منطبق

است؛ و «تورات» و «انجیل» را.

۴ - پیش از آن، برای هدایت مردم فرستاد؛ و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می سازد،

نازل کرد؛ کسانی که به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند؛ و خداوند (برای کیفر

بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام است.

شأن نزول:

بعضی از مفسران می گویند: هشتاد و چند آیه از این سوره، درباره فرستادگان و مسیحیان نجران (۱) که به نمایندگی از طرف آنان برای تحقیق درباره اسلام به «مدینه» آمده بودند، نازل شده است.

فرستادگان، شصت نفر بودند که چهارده نفر آنان از اشراف و برجستگان «نجران» محسوب می شدند، سه نفر از این چهارده نفر، سمت ریاست داشتند و مسیحیان آن سامان در کارها و مشکلات خود، به آن سه نفر مراجعه می کردند، یکی از آنان «عاقب» بود که او را «عبد المسیح» نیز می گفتند.

وی امیر و رئیس قوم خود محسوب می شد، و قوم او هیچ گاه با نظریه و رأی او مخالفت نمی کردند.

دیگری «سید» نام داشت که او را «أَيْهَم» نیز می گفتند، وی سرپرست تشریفات و تنظیم برنامه سفر و مورد اعتماد مسیحیان بود.

نفر سوم، «ابو حارثه» نام داشت که مردی دانشمند و صاحب نفوذ بود، و کلیساهای متعددی به نام او ساخته بودند، او تمام کتب دینی مسیحیان را حفظ داشت.

این گروه شصت نفری در لباس مردان قبیله «بنی کعب» به «مدینه» آمدند و به مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) وارد شدند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) نماز عصر را با مسلمانان خوانده بود، این شصت نفر لباس های زیبا و پر زرق و برق و جالب پوشیده بودند که به گفته یکی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) «هرگز ندیده ایم فرستادگانی به این زیبایی باشند!» موقعی که آنها وارد مسجد شدند، هنگام نمازشان بود، طبق مراسم خود،

۱ - «نجران» محلی است در کوهستان های شمالی یمن به فاصله ده منزلی «صنعاء» و اراضی آن متعلق به قبیله «همدان» بوده و این قبیله در دوره جاهلیت بتی داشتند که آن را «یَعُوق» می نامیده اند، و به گفته «یاقوت حموی» در «معجم البلدان»: نجران نام چند محل بوده است.

ناقوس را نواختند و به طرف مشرق ایستاده، مشغول نماز شدند، گروهی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) خواستند مانع شوند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: به آنها کاری نداشته باشید!

پس از نماز، «عاقب» و «سید» خدمت پیامبر رسیدند و با او آغاز سخن کردند پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها پیشنهاد کرد: «به آئین اسلام درآیید و در پیشگاه خداوند تسلیم گردید».

عاقب و سید گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده ایم! پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «شما چگونه بر آئین حق هستید، با این که اعمالتان حاکی است که تسلیم خداوند نیستید، چه این که برای خدا فرزند قائلید و عیسی (علیه السلام) را پسر خدا می دانید، و صلیب را عبادت و پرستش می کنید و گوشت خوک می خورید، با این که تمام این امور مخالف آئین حق است!»

عاقب و سید گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست، پس پدرش که بوده است؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟» گفتند: آری.

فرمود: «آیا اینطور نیست که خدای ما به هر چیزی، احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با اوست؟»

گفتند: آری همین طور است.

فرمود: «آیا عیسی این اوصاف را داشت؟»

گفتند: نه.

فرمود: «آیا می دانید که هیچ چیزی در آسمان و زمین بر خدا مخفی نیست و خداوند به همه آنها داناست؟»

گفتند: آری می دانیم.

فرمود: «عیسی غیر از آنچه که خدا به او یاد داده، از پیش خود چیزی می دانست»؟ گفتند: نه.

فرمود: «آیا می دانید که خدای ما همان است که مسیح را در رحم مادرش همان طور که می خواست، صورتگری کرد»؟ گفتند: همین طور می باشد.

فرمود: «آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد، و بعد همچون مادرهای دیگر، او را به دنیا آورد؟ و عیسی پس از ولادت، چون اطفال دیگر غذا می خورد»؟ گفتند: آری چنین بود.

فرمود: «پس چگونه عیسی پسر خدا است با این که هیچگونه شباهتی به پدرش ندارد»؟! سخن که به اینجا رسید، همگی خاموش شدند، در این هنگام، هشتاد و چند آیه از اوایل این سوره برای توضیح معارف و برنامه های اسلام نازل گردید. (۱)

تفسیر:

کشف مفهوم حروف مقطعه قرآن با کامپیوتر

باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه برخورد می کنیم «الف - لام - میم» (الم).

-
- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۰۶ (جلد ۲، صفحه ۲۳۴، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ذیل آیات مورد بحث - «المیزان»، جلد ۳، صفحه ۱۵، انتشارات جامعه مدرسین - «جامع البیان»، جلد ۳، صفحه ۲۲۰، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۳۷۶، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق - «اسباب النزول» واحدی نیشابوری، صفحه ۶۱، مؤسسه الحلبي و شرکا، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۳، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

درباره حروف مقطعه قرآن، در اول سوره «بقره»، توضیحات لازم گفته شد، که نیازی به تکرار آن نیست، تنها چیزی که ذکر آن را در اینجا لازم می دانیم نظریه ای است که یک دانشمند مصری اخیراً ابراز داشته، که از نظر اهمیت موضوع، فشرده آن را در اینجا می آوریم. البته قضاوت درباره صحت و سقم آن نیازمند بررسی فراوانی است که شاید بر عهده آیندگان باشد و ما آن را فقط به عنوان یک «نظر» ذکر می کنیم.

* * *

چندی قبل، مجله معروف مصری «آخر ساعه» که از بزرگ ترین مجله های مصور خاورمیانه محسوب می گردد، گزارشی درباره تحقیقات یک دانشمند مسلمان مصری در مورد تفسیر حروف مقطعه قرآن مجید به کمک مغزهای الکترونیکی منتشر ساخت که اعجاب همگان را در نقاط مختلف جهان برانگیخت.

ما در چاپ های سابق تفسیر، نتیجه این تحقیقات را که از سوی دکتر «رشاد خلیفه» دانشمند شیمیدان مصری بود، منتشر ساختیم.

بعد از مدتی از سوی جمعی از محققان نظرات او مورد انتقاد قرار گرفت و تردیدهایی در صحت آن پدید آمد.

به علاوه متأسفانه این مرد دانشمند در این اواخر بر اثر آلودگی محیط آمریکاتمایل به بعضی از فرق ضاله پیدا کرد و از دایره مسلمین خارج شد.

ولی ما این نظریه را به طور فشرده برای روشن ساختن سیر تاریخی مسأله در اینجا می آوریم، بی آن که آن را تأیید یا تکذیب کنیم.

* * *

«رشاد» می گوید: می دانیم قرآن مجید ۱۱۴ سوره دارد که از میان آنها ۸۶

سوره در «مکه» نازل گردیده و ۲۸ سوره در «مدینه»، و از میان مجموع سوره های قرآن ۲۹ سوره است که در آغاز آنها «حروف مقطعه» آمده است.

جالب این که این حروف مجموعاً درست نصف حروف بیست و هشت گانه الفبای عربی را تشکیل می دهد و این حروف مقطعه عبارتند از: (ا - ح - ر - س - ص - ط - ع - ق - ک - ل - م - ن - ه - ی) که گاهی آنها را «حروف نورانی» نیز می نامند.

او می گوید: سال ها بود که من می خواستم بدانم معنی این «حروف به ظاهر از هم بریده» در آغاز سوره های قرآن چیست؟ و هر قدر به تفاسیر مفسران بزرگ و آراء مختلفی که در این زمینه داده بودند مراجعه کردم قانع نشدم، از خداوند بزرگ یاری جستیم و به مطالعه دست زدم، ناگهان به این فکر افتادم که شاید میان این حروف، و حروف همان سوره ای که آنها در آغازش قرار گرفته است رابطه ای وجود داشته باشد.

اما بررسی تمام حروف چهارده گانه نورانی در ۱۱۴ سوره قرآن و تعیین نسبت هر یک از آنها و محاسبات فراوان دیگری که می باید در این زمینه بشود چیزی نبود که بدون استخدام کامپیوتر امکان پذیر باشد. لذا قبلاً تمام حروف مزبور در ۱۱۴ سوره قرآن را به طور جداگانه و همچنین مجموع حروف هر سوره را دقیقاً تعیین کرده، با شماره هر سوره، به کامپیوتر (برای انجام محاسبات بعدی) سپردم این کار و مقدمات دیگر در مدت دو سال عملی شد.

سپس این مغز الکترونیکی را یک سال تمام برای انجام محاسباتی که به آن اشاره شد به کار گرفتم. نتیجه این محاسبات بسیار درخشان بود و برای نخستین بار در تاریخ اسلام پرده از حقایق شگفت انگیزی برداشت که اعجاز قرآن را از نظر ریاضی (علاوه بر جنبه های دیگر) کاملاً روشن می ساخت.

مغز الکترونیکی با محاسبات خود برای ما روشن ساخت که میزان هر یک از حروف چهارده گانه در هر سوره از ۱۱۴ سوره قرآن به نسبت مجموع حروف آن سوره، چند درصد است. فی المثل، پس از محاسبه می یابیم نسبت حرف قاف که یکی از حروف نورانی قرآن (حروف مقطعه) است در سوره «فلق» بزرگ ترین رقم را دارد (۶ / ۷۰۰ درصد) و در درجه اول در میان سوره های قرآن است (البته به استثنای سوره «ق»!) بعد از آن سوره «قیامت» قرار دارد که تعداد قاف های آن نسبت به حروف سوره مزبور (۳ / ۹۰۷ درصد) می باشد و پس از آن سوره «الشمس» است (۳ / ۹۰۶ درصد).

و همان طور که ملاحظه می کنیم تفاوت سوره «قیامت» و «الشمس» فقط یک هزارم درصد است!

و به همین ترتیب این نسبت را در تمام ۱۱۴ سوره قرآن به دست می آوریم (نه تنها درباره این یک حرف بلکه درباره تمام حروف چهارده گانه نورانی) و به این ترتیب نسبت مجموع حروف هر یک از سوره ها با یکایک این حروف روشن می گردد.

اکنون به نتایج جالبی که از این محاسبات به دست آمده توجه فرمائید:

۱ - نسبت حرف (ق) در سوره «ق» از تمام سوره های قرآن بدون استثناء بیشتر است یعنی آیاتی که در طی ۲۳ سال، دوران نزول قرآن، در ۱۱۳ سوره دیگر قرآن آمده آن چنان است که حرف قاف در آنها کمتر به کار رفته است، و این راستی حیرت آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هر یک از حروف سخنان خود در طول ۲۳ سال باشد، و در عین حال آزادانه مطالب خود را بدون

کمترین تکلفی بیان کند. مسلماً چنین کاری از عهده یک انسان بیرون است، حتی محاسبه آن برای بزرگ ترین ریاضی دان ها بدون کمک مغزهای الکترونیکی ممکن نیست.

اینها همه نشان می دهد که نه تنها سوره ها و آیات قرآن بلکه «حروف قرآن» نیز روی حساب و نظام ریاضی خاصی است که فقط خداوند، قادر بر حفظ آن می باشد.

همچنین محاسبات نشان داد که حرف (ص) در سوره «ص» نیز همین حال را دارد. یعنی مقدار آن به تناسب مجموع حروف سوره، از هر سوره دیگر قرآن بیشتر است.

و نیز حرف (ن) در سوره «ن و القلم» بزرگ ترین رقم نسبی را در ۱۱۴ سوره قرآن دارد. تنها استثنائی که در این زمینه وجود دارد، سوره «حجر» است که تعداد نسبی حرف (ن) در آن بیشتر از سوره (ن و القلم) است، اما جالب این است که سوره حجر یکی از سوره هائی است که آغاز آن (الر) می باشد و بعداً خواهیم دید این سوره ها که آغاز آنها (الر) است باید همگی در حکم یک سوره محسوب گردد، و اگر چنین کنیم نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد یعنی نسبت تعداد (ن) در مجموع اینها از سوره (ن و القلم) کمتر خواهد شد!

۲ - چهار حرف (المص) را در آغاز سوره «اعراف» در نظر بگیرید، اگر الف ها، میم ها، و صادهائی که در این سوره وجود دارد با هم جمع کنیم، و نسبت آن را با حروف این سوره بسنجیم، خواهیم دید که از تعداد مجموع آن در هر سوره دیگر قرآن بیشتر است!

همچنین چهار حرف (الم) در آغاز سوره «رعد» همین حال را دارد، و نیز پنج حرف (کهیص) در آغاز سوره «مریم» اگر روی هم حساب شوند، از

مجموع این پنج حرف در هر سوره دیگر قرآن فزونی دارند!

در اینجا به چهره تازه تری از مسأله برخورد می کنیم که نه تنها یک جداگانه در این کتاب آسمانی روی حساب و نظم خاصی گسترده شده، بلکه حروف متعدد آن نیز چنین وضع حیرت آوری را دارد (دقت کنید).

۳- تا کنون بحث درباره حروفی بود که تنها در آغاز یک سوره قرآن قرار داشت، اما حروفی که در آغاز چند سوره قرار دارد (مانند المر و الم) شکل دیگری به خود می گیرد، و آن این که بر طبق محاسبات کامپیوتری مجموع این سه حرف مثلاً (ا - ل - م) اگر در مجموع سوره هائی که با «الم» آغاز می گردد حساب شود، و نسبت آن با مجموع حروف این سوره ها به دست آید، از میزان آن در هر یک از سوره های دیگر قرآن بیشتر است.

در اینجا باز مسأله صورت جالب تری به خود گرفته و آن این که نه تنها حروف هر سوره قرآن تحت ضابطه و حساب معینی است، بلکه مجموع حروف سوره های مشابه نیز ضابطه و نظام واحدی دارند.

ضمناً نکته این موضوع نیز روشن می شود که از چه رو چند سوره مختلف قرآن با «الم» یا با «المر» آغاز شده و این یک موضوع تصادفی و بی دلیل نیست. (دکتر رشاد سپس محاسبات پیچیده تری روی سوره های مشتمل بر «حم» انجام داده است که برای اختصار از آن صرف نظر می کنیم).

استاد مزبور معتقد است ضمن این مطالعات به نکات دیگری نیز دست یافته که به ضمیمه نکات تازه ای که می توان از آن استنتاج کرد از نظر خوانندگان می گذرانیم:

۱ - رسم الخط اصلی قرآن را حفظ کنید

او می گوید تمام این محاسبات در صورتی صحیح است که به رسم الخط اصلی و قدیمی قرآن دست نزنیم (مثلاً اسحق و زکوة و صلوة را به همین صورت بنویسیم، نه اسحاق و زکات و صلاة) در غیر این صورت محاسبات ما به هم خواهد خورد!

۲ - دلیل دیگری بر عدم تحریف قرآن

این تحقیقات نشان می دهد که در قرآن مجید حتی یک حرف هم کم و زیاد نشده، و الا به طور مسلم محاسبات ما روی قرآن کنونی صحیح از آب در نمی آید.

۳ - اشارات پر معنی

در بسیاری از سوره های قرآن که با حروف مقطعه آغاز می شود پس از ذکر این حروف، اشاره به حقانیت و عظمت قرآن شده مانند:

«الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (۱)

و امثال آن. و این خود اشاره لطیفی به ارتباط حروف مزبور با اعجاز قرآن است.

نتیجه بحث - از مجموع بحث فوق چنین نتیجه می گیریم که حروف قرآن مجید که در طی ۲۳ سال بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده حساب بسیار دقیق و منظمی دارد و هر یک از حروف الفبا با مجموع حروف هر سوره دارای یک نسبت ریاضی کاملاً دقیق است که حفظ و نگهداری چنین نسبتی برای بشر - بدون استفاده از مغزهای الکترونیکی - امکان پذیر نیست. شک نیست که بررسی های دانشمند مزبور چون در آغاز راه است خالی از

نقایصی نیست، به همین دلیل ما هیچگونه تضمینی بر صحت و سقم (درستی و نادرستی) آن نمی دهیم تا مطالعات بیشتری روی آن انجام شود. اکنون به ادامه تفسیر آیات سوره می پردازیم:

در دومین آیه می فرماید: «خداوند، هیچ معبودی جز او یگانه، زنده که قائم به ذات خویش و نگهدارنده است وجود ندارد» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ). شرح و تفسیر این آیه، در سوره «بقره»، آیه ۲۵۵ گذشت.

در آیه بعد، خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید: خداوندی که پاینده و قیوم است «قرآن را به حق بر تو نازل کرد که با نشانه های کتب آسمانی پیشین، کاملاً تطبیق می کند و نیز تورات و انجیل را» (نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ). (۱)

و می افزاید: «(تورات و انجیل را) پیش از آن برای هدایت مردم و همچنین قرآن را که حق را از باطل جدا می سازد نازل فرمود» (مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ). و بعد از اتمام حجت و نزول آیات از سوی خداوند، و گواهی فطرت و عقل بر صدق دعوت پیامبران، راهی جز مجازات نیست، و لذا در آیه فوق - به دنبال اشاره به حقانیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و قرآن مجید - می فرماید: «کسانی که به آیات خدا کافر شدند کیفر شدیدی دارند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ).

۱ - شرح جمله «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» را در جلد اول، ذیل آیه ۴۱ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

و برای این که تصور نشود، توانائی خداوند بر تهدیداتش جای تردید است، می افزاید:

«خداوند توانا و صاحب انتقام است» (وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ). (۱)

«عَزِيزٌ» در لغت، به معنی هر چیز مشکل غیر قابل نفوذ، و غالب می باشد. لذا زمینی که عبور از آن به سختی انجام می گیرد «عَزَاز» نامیده می شود.

و نیز هر چیز که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد «عزیز» نامیده می شود. همچنین افراد نیرومند و توانا که غلبه بر آنها «مشکل» یا «غیر ممکن» است «عزیز» هستند و هر کجا کلمه «عزیز» بر خدا اطلاق می شود به همین معنی است یعنی هیچکس قادر بر غلبه بر او و شکست او نیست و همه در برابر اراده و مشیت او محکوم اند.

در جمله بالا برای این که کافران بدانند این تهدید کاملاً جدی است می فرماید: خداوند قادر است و به همین دلیل کسی نمی تواند در برابر تحقق یافتن تهدیدهای او مقاومت کند؛ زیرا همان طور که او در جای خود فوق العاده «رحیم و مهربان» است در برابر آنها که شایسته رحمت نیستند «عذاب شدید و انتقام دردناک دارد».

البته «انتقام» در اصطلاح امروز بیشتر در مواردی به کار می رود که اشخاص بر اثر عدم گذشت در برابر خلافتکاری ها یا اشتباهات دیگران، دست به عمل متقابل می زنند و حتی مصلحت خود را در عفو و گذشت در نظر نمی گیرند، این صفت مسلماً صفت پسندیده ای نیست؛ زیرا انسان در بسیاری از موارد باید عفو و گذشت را بر مقابله به مثل، مقدم بدارد.

۱ - بعضی از مفسران گفته اند: «ذُو» معنی رساتری از «صاحب» دارد، لذا در صفات خداوند در هیچ مورد تعبیر به «صاحب» نمی بینیم در حالی که تعبیر به «ذُو» فراوان است (البحر المحيط، جلد ۲، صفحه ۳۷۹)، ذیل آیه مورد بحث.

ولی «انتقام» در اصل لغت، به این معنی نیست، بلکه به معنی «کیفر دادن گناهکار» است و مسلم است مجازات گناهکاران گردنکش و ستمگر، نه تنها کار پسندیده ای است بلکه صرف نظر کردن از آنها مخالف عدالت و حکمت است.

نکته ها:

۱ - حق چیست؟

«حق» در اصل، به معنی «مطابقت و هماهنگی» است و به همین دلیل به آنچه با واقعیت موجود، تطبیق می کند، «حق» گفته می شود، و این که به خداوند «حق» می گویند، به خاطر آن است که: ذات مقدس او بزرگ ترین واقعیت غیر قابل انکار در عالم هستی است، و به عبارت روشن تر: حق یعنی موضوع ثابت و پایرجائی که باطل به آن راه ندارد. در آیه مورد بحث، باء «بِالْحَقِّ» به اصطلاح برای «مصاحبت» است، یعنی ای پیامبر! خداوند، قرآن را که همراه با نشانه های واقعیت است بر تو فرو فرستاد.

۲ - معرفی تورات

«تورات» در اصل یک لغت عبری است که به معنی «شریعت و قانون» می باشد، (۱) و سپس به کتابی که از طرف خداوند بر موسی بن عمران (علیه السلام) نازل گردید گفته شده، گاهی به مجموعه کتب «عهد عتیق» و گاهی به «اسفار پنجگانه» آن نیز گفته می شود. توضیح این که: مجموعه کتب یهود که «عهد عتیق» نامیده شده، مرکب از

۱ - «معجم لغة الفقهاء» محمد قلعجی، صفحه ۱۵۰، واژه التورات - تفسیر «المیزان»، جلد ۳، صفحه ۹، ذیل آیه مورد بحث - انتشارات جامعه مدرسین.

«تورات» و چندین کتاب دیگر می باشد، «تورات» دارای پنج بخش است که به نام های: سِفْرِ «پیدایش»، سِفْرِ «خروج»، سِفْرِ «لاویان»، سِفْرِ «اعداد»، و سِفْرِ «تثنیه» نامیده شده است، این قسمت از کتب عهد قدیم، شرح پیدایش جهان و انسان و مخلوقات دیگر و قسمتی از زندگی انبیاء پیشین و موسی بن عمران و بنی اسرائیل و احکام این آئین می باشد.

کتب دیگر این مجموعه، که در واقع نوشته های مورخان بعد از موسی (علیه السلام) است شرح حالات پیامبران، ملوک، پادشاهان و اقوامی است که بعد از موسی بن عمران (علیه السلام) به وجود آمده اند.

ناگفته پیدا است غیر از اسفار پنجگانه تورات، هیچ یک از این کتب، کتب آسمانی نیستند و خود یهود نیز چنین ادعائی را ندارند و حتی «زبور» داود (علیه السلام) که آن را به عنوان «مزامیر» می نامند، شرح مناجات ها و اندرزهای داود است.

و اما در مورد اسفار پنجگانه تورات، قرائن روشنی در آنها وجود دارد که نشان می دهد اینها نیز کتب آسمانی نیستند، بلکه کتاب های تاریخی هستند که بعد از موسی بن عمران (علیه السلام) نوشته شده است؛ زیرا در آنها شرح وفات موسی (علیه السلام) و چگونگی تدفین او و پاره ای از حوادث بعد از وفات موسی (علیه السلام) نیز آمده است، مخصوصاً در باب سی و چهارم (آخرین باب) سِفْرِ پنجم (سفر تثنیه) به وضوح ثابت می کند که این کتاب، مدت ها بعد از وفات موسی بن عمران (علیه السلام) به رشته تحریر در آمده است. (۱)

به علاوه، محتویات این کتب که آمیخته با خرافات فراوان و نسبت های ناروا به انبیاء، پیامبران الهی و بعضی سخنان کودکانه می باشد، گواه دیگری بر ساختگی بودن آنها است.

۱ - به کتاب «مقدس، عهد عتیق»، صفحه ۳۳۰، به همت انجمن پخش کتب مقدسه مراجعه فرمائید.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که: تورات اصلی از میان رفت و بعداً پیروان موسی بن عمران (علیه السلام)، این کتاب ها را به رشته تحریر در آوردند. (۱)

۳ - معرفی انجیل

«انجیل» در اصل، کلمه یونانی است به معنی «بشارت» یا «آموزش جدید» (۲) و نام کتابی است که بر حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شده است، قابل توجه این که قرآن در آیه مورد بحث، و هر جا که از کتاب عیسی (علیه السلام) نام برده «انجیل» را به صورت مفرد آورده است، و نزول آن را از طرف خدا معرفی می کند.

بنابراین، اناجیل بسیاری که بین مسیحیان متداول است، حتی معروف ترین آنها یعنی انجیل های چهارگانه (لوقا، مرقس، متی و یوحنا) وحی الهی، نیستند، همان گونه که خود مسیحیان نیز انکار نمی کنند که این انجیل های موجود، همه به دست شاگردان، یا شاگرد شاگردان، حضرت مسیح (علیه السلام) و مدت ها بعد از او نوشته شده است، منتها آنان ادعا می کنند شاگردان مسیح، این اناجیل را با الهام الهی نوشته اند.

در اینجا مناسب است بررسی فشرده ای درباره «عهد جدید» و اناجیل نموده و با نویسندگان آنها آشنا شویم:

مهم ترین کتاب مذهبی مسیحیان که تکیه گاه عموم فرق مسیحی می باشد و همچون کتاب آسمانی روی آن تکیه می کنند، مجموعه ای است که آن را «عهد جدید» می نامند.

- ۱ - برای توضیح بیشتر به کتاب های: «الهدی الی دین المصطفی» (عربی)، «الرحلة المدرسیة» (عربی)، «رهبر سعادت» (فارسی) و «قرآن و آخرین پیامبر» (فارسی)، مراجعه فرمائید.
- ۲ - «نور البراهین» سید نعمت الله جزایری، جلد ۱، صفحه ۱۶۱، انتشارات جامعه مدرسین، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق - تفسیر «المیزان»، جلد ۳، صفحه ۹، ذیل آیه و صفحه ۱۹۸ و جلد ۵، صفحه ۳۴۶، انتشارات جامعه مدرسین.

- «عهد جدید» که مجموع آن بیش از یک سوم «عهد قدیم» نیست از ۲۷ کتاب و رساله پراکنده در موضوعات کاملاً مختلف تشکیل یافته، به این ترتیب:
- ۱ - انجیل مَتّی (۱) این انجیل به وسیله «مَتّی» یکی از شاگردان دوازده گانه مسیح (علیه السلام) در سال ۳۸ میلادی و به عقیده بعضی دیگر بین سال های ۵۰ تا ۶۰ میلادی نگارش یافته است. (۲)
 - ۲ - انجیل مرقس (۳) طبق تصریح «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۷۹۲، «مرقس» از حواریون نبوده ولی انجیل خود را زیر نظر «پطرس» تصنیف نموده است. «مرقس» در سال ۶۸ میلادی کشته شد.
 - ۳ - انجیل لوقا، «لوقا» رفیق و همسفر «پولس» رسول بود، «پولس» مدتی پس از عیسی (علیه السلام) به دین مسیح گروید و در زمان وی، یهودی متعصبی بود، وفات «لوقا» را در حدود سنه ۷۰ میلادی نوشته اند و به گفته نویسنده «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۷۷۲: «تاریخ نگارش انجیل لوقا به زعم عمومی تخمیناً ۶۳ میلادی است».
 - ۴ - انجیل یوحنا، «یوحنا» از شاگردان مسیح و از رفقا و همسفرهای «پولس» می باشد. و به گفته نویسنده مزبور، به شهادت اغلب نقادین (محققین) تألیف آن را به اواخر قرن اول نسبت می دهند. (۴)
- از مندرجات این اناجیل، که عموماً داستان به دار آویختن مسیح و حوادث بعد از آن را شرح می دهند، به خوبی ثابت می شود که همه این اناجیل، سال ها

۱ - «مَتّی» (بر وزن حتی) در اصل به معنی خدا بخش بوده است.

۲ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۷۸۲.

۳ - «مرقس» (بر وزن هرمز) یا (بر وزن مردم) هر دو گفته شده است.

۴ - «قاموس کتاب مقدس»، صفحه ۹۶۶.

بعد از مسیح نگاشته شده اند و هیچ کدام کتاب آسمانی نازل شده بر مسیح (علیه السلام) نیستند.

۵ - اعمال رسولان (اعمال حواریان و مبلغان صدر اول).

۶ - چهارده رساله از نامه های «پولس» به اقوام و افراد مختلف.

۷ - رساله یعقوب (بیستمین رساله از کتب و رساله های بیست و هفتگانه عهد جدید).

۸ - نامه های پطرس (رساله ۲۱ و ۲۲ عهد جدید).

۹ - نامه های یوحنا (رساله ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ عهد جدید).

۱۰ - نامه یهودا (رساله ۲۶ عهد جدید).

۱۱ - مکاشفه یوحنا (آخرین قسمت عهد جدید).

بنابراین، طبق تصریح مورخان مسیحی، و طبق گواهی صریح اناجیل و سایر کتب و رساله های عهد جدید، هیچ یک از اینها، کتاب آسمانی نیستند و عموماً کتاب هائی هستند که بعد از مسیح (علیه السلام) نگاشته شده اند، از این بیان، چنین نتیجه می گیریم که انجیل، کتاب آسمانی مسیح از میان رفته و امروز در دست نیست، تنها قسمت هائی از آن را شاگردان مسیح در اناجیل خود، آورده اند که متأسفانه آن نیز آمیخته با خرافاتی شده است.

اما این که بعضی می گویند: مسلمانان نباید در صحت اناجیل و تورات موجود، تردید کنند؛ چرا که قرآن مجید آنها را تصدیق کرده است و به صحت آنها گواهی داده؛ پاسخ آن را در جلد اول، صفحه ۲۱۰، در ذیل آیه «وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ» (۱) مشروحاً خاطر نشان کردیم.

۴ - منظور از فرقان

پس از ذکر «تورات و انجیل» چنان که دیدیم به نزول قرآن اشاره شده است آن هم به عنوان «فرقان» اما این که چرا قرآن، «فرقان» نامیده شده؟ به خاطر این است که «فرقان» در لغت به معنی «وسیله تمیز حق از باطل» است و به طور کلی هر چیزی که حق را از باطل، مشخص سازد، «فرقان» نام دارد و لذا روز جنگ بدر در قرآن به عنوان «یوم الفرقان» (۱) نامیده شده؛ زیرا در آن روز ارتش کوچکی که فاقد هر گونه ساز و برگ جنگی بود بر ارتش نسبتاً بزرگ و نیرومندی که از هر جهت بر او برتری داشت، پیروز شد، همچنین به معجزات ده گانه موسی (علیه السلام) نیز «فرقان» اطلاق شده است. (۲)

* * *

۱ - انفال، آیه ۴۱.

۲ - بقره، آیه ۵۳.

۵ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
 ۶ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ
 الْحَكِيمُ

ترجمه:

۵ - هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی ماند. (بنابراین، تدبیر آنها بر او مشکل نیست).

۶ - او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آن چنان که می خواهد تصویر می کند. معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست.

تفسیر:

علم و قدرت بی پایان خداوند

این آیات در حقیقت، تکمیل آیات قبل است؛ زیرا در آیات گذشته خواندیم: خداوند حی و قیوم است و تدبیر جهان هستی به دست او است، و کافران لجوج و سرسخت را (هر چند کفر و بی ایمانی خود را آشکار نکنند) کیفر می دهد، مسلماً این کار نیاز به علم و قدرت فوق العاده ای دارد، به همین دلیل، در نخستین آیه مورد بحث، اشاره به علم او، و در آیه دوم، اشاره به توانائی او می کند.

نخست می فرماید: «هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ).

چگونه ممکن است چیزی بر او مخفی بماند در حالی که او در همه جا

حاضر و ناظر است و به حکم این که وجودش از هر نظر بی پایان و نامحدود است جائی از او خالی نیست و به ما از خود ما نزدیک تر است؟
 بنابراین، در عین این که محل و مکانی ندارد به همه چیز احاطه دارد، این احاطه و حضور او نسبت به همه چیز و در همه جا به معنی علم و آگاهی او بر همه چیز است آن هم «علم حضوری»، نه «علم حصولی». (۱)

سپس به گوشه ای از علم و قدرت خود که در حقیقت یکی از شاهکارهای عالم آفرینش و از مظاهر بارز علم و قدرت خدا است، اشاره کرده، می فرماید: «او کسی است که شما را در رحم (مادران) آن گونه که می خواهد تصویر می کند» (هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ).
 «آری هیچ معبودی جز خداوند عزیز و حکیم نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).
 صورت بندی انسان در شکم مادر، و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک ظلمانی، آن هم نقش های بدیع و عجیب و پی در پی، راستی شگفت آور است، مخصوصاً با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادهای متفاوت و صفات و غرایز مختلف وجود دارد.

و اگر می بینیم معبودی جز او نیست به خاطر همین است، که شایسته عبودیت جز ذات پاک او نمی باشد، بنابراین، چرا باید مخلوقاتی همچون مسیح (علیه السلام) مورد عبادت قرار گیرند؟ گویی این تعبیر اشاره به شأن نزولی است که

۱ - منظور از «علم حضوری» آن است که ذات معلوم نزد عالم حاضر باشد و او بر آن احاطه داشته باشد، و حقیقت علم به طور کامل چیزی جز این نیست، ولی در «علم حصولی» صورت و نقش معلوم نزد عالم حاضر است، مثلاً علم ما به ذات خودمان و به تصورات و تصدیقات ذهنی مان، علم حضوری است، زیرا اینها نزد ما حاضر است اما نسبت به اشیاء و موجودات خارجی، علم حصولی داریم، زیرا هرگز ذات آنها در ذهن ما حاضر نیست، بلکه تنها نقش و صورت آنها حاضر است.

در آغاز سوره ذکر شده که مسیحیان خودشان قبول دارند، مسیح (علیه السلام) در رحم مادری همچون «مریم» تربیت شده پس او مخلوق است، نه خالق، از این رو، چگونه ممکن است معبود واقع شود؟

نکته ها:

۱ - نشانه های قدرت و عظمت خدا در مراحل جنین

امروز عظمت مفهوم این آیه با توجه به پیشرفت های «علم جنین شناسی» از هر زمانی آشکارتر است چه این که «جنین» که در آغاز به صورت یک موجود تک سلولی است، هیچگونه شکل، اندام، اعضاء و دستگاه مخصوصی در آن دیده نمی شود و با سرعت عجیبی در مخفی گاه رحم هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد. گویا جمعی نقاش ماهر و چیره دست در کنار آن نشسته، و شب و روز روی آن کار می کنند، و از این ذره ناچیز در مدت بسیار کوتاهی انسانی می سازند که ظاهرش بسیار آراسته و در درون وجودش دستگاههایی بسیار ظریف، پیچیده، دقیق و حیرت انگیز دیده می شود. اگر از مراحل جنین عکس برداری شود (همان طور که شده است) و از مقابل چشم انسان این عکس ها یکی بعد از دیگری عبور کند، انسان به عظمت آفرینش و قدرت آفریدگار آشنائی تازه ای پیدا می کند و بی اختیار این شعر معروف را زمزمه خواهد کرد:

زبینه ستایش، آن آفریدگاری استکآرد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طین
و عجیب این است که تمام این نقش ها بر روی آب - که معروف است

نقشی به خود نمی گیرد - زده می شود: «که کرده است در آب صورتگری»؟! قابل توجه این است: هنگامی که عمل لقاح انجام شد، و جنین به صورت نخستین خود در آمد، خیلی سریع با تقسیم و افزایش تصاعدی، به شکل یک دانه میوه توت که دانه های آن به هم متصل است می شود که آن را «مرولا» می نامند، همزمان با این پیشرفت، لخته خونی به نام جفت در کنار آن در حال تکامل است.

جفت از یک طرف با دو شریان و یک ورید به قلب مادر اتصال دارد و از طرف دیگر با جنین از راه بند ناف ارتباط داشته و جنین از تمام مواد غذایی که در خون جفت موجود است تغذیه می نماید.

کم کم بر اثر تغذیه و تکامل و روی آوردن سلول ها به خارج، «مرولا» تو خالی می شود که آن را «بلاستولا» می نامند.

طولی نمی کشد که شماره سلول های «بلاستولا» زیاد شده تشکیل یک کیسه دو دیواره می دهد و سپس فرورفتگی پیدا می کند و در نتیجه جنین به دو ناحیه «سینه» و «شکم» تقسیم می شود.

جالب این که: تا این مرحله تمام سلول ها به یکدیگر شبیه هستند و از نظر ظاهر اختلافی ندارند، ولی از این مرحله به بعد صورتگری جنین آغاز می شود و در اجزای آن به تناسب کارهایی که در آینده باید انجام بدهند، تغییراتی صورت می گیرد، بافت ها و دستگاه های مختلف ظاهر می شوند و هر گروه از سلول ها عهده دار ساختن یکی از دستگاه های بدن، مانند: دستگاه اعصاب، گردش خون، گوارش و... می شوند، در نتیجه، جنین پس از این مراحل در مخفی گاه رحم، به صورت انسانی موزون صورتگری می شود (شرح تکامل جنین و مراحل مختلف آن به خواست خداوند در ذیل آیه ۱۲ سوره «مؤمنون» خاطر

نشان خواهد شد). (۱)

۲ - «أَرْحَام» جمع «رحم» (بر وزن خشن) در اصل به معنی محلی است از شکم مادر که بچه در آن پرورش می یابد، سپس به تمام نزدیکانی که در اصل از یک مادر متولد شده اند اطلاق شده است. و از آنجا که در میان آنها پیوند و محبت و دوستی است، این واژه به هر گونه عطوفت و محبت اطلاق گردیده.

بعضی نیز عقیده ای بر عکس این دارند و می گویند: مفهوم اصلی آن همان رقت قلب و عطوفت و محبت است و از آنجا که خویشاوندان نزدیک دارای چنین عطوفتی نسبت به یکدیگر هستند به محل پرورش فرزند، رحم گفته شده است.

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۴، ذیل آیه ۱۲ سوره «مؤمنون» مراجعه فرمائید.

۷ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ
 مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ
 ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ
 وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ
 إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

ترجمه:

۷- او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد؛ که قسمتی از آن، آیات «محکم»
 (صریح و روشن) است؛ که اساس این کتاب می باشد؛ و قسمتی از آن، «متشابه» است. اما آنها
 که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه
 سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان
 در علم، نمی دانند. (آنها که به دنبال درک اسرار آیات قرآن اند) می گویند: «ما به همه آن
 ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست». و جز صاحبان عقل، متذکر نمی شوند.

شأن نزول:

در تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۳۱۳ از کتاب «معانی الاخبار» از امام باقر(علیه
 السلام) حدیثی به این مضمون نقل شده: چند نفر از یهود به اتفاق «حیی بن اخطب» و
 برادرش، خدمت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) آمدند و حروف مقطعه «الم» را دست آویز
 خود قرار داده، گفتند: طبق حساب ابجد، «الف» مساوی یک و «لام»

مساوی ۳۰ و «میم» مساوی ۴۰ می باشد و به این ترتیب خبر داده ای که دوران بقای امت تو بیش از هفتاد و یک سال نیست!

پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای جلوگیری از سوء استفاده آنها فرمود: شما چرا تنها «الم» را محاسبه کرده اید، مگر در قرآن «المص و الر» و سایر حروف مقطعه نیست، اگر این حروف اشاره به مدت بقاء امت من باشد، چرا همه را محاسبه نمی کنید؟! (در صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است) آیه فوق در این مورد نازل شد. (۱)

در تفسیر «فی ظلال القرآن» شأن نزول دیگری نیز برای آیه نقل شده که از نظر نتیجه با شأن نزول فوق هم آهنگ است و آن این که جمعی از نصارای «نجران» خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمدند و تعبیر قرآن درباره مسیح «وَ كَلِمَتُهُ... وَ رُوحٌ مِنْهُ» (۲) را دستاویز خود قرار داده، می خواستند برای مسأله «تثلیث» و «خدائی» مسیح (علیه السلام) از آن سوء استفاده کنند و آن همه آیاتی که با صراحت تمام هر گونه شریک و شبیه را از خداوند نفی می کند نادیده انگارند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ قاطع داد. (۳)

۱ - «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۱۲ و ۱۳، انتشارات جامعه مدرسین - تفسیر «قمی»، جلد ۱، صفحه ۲۲۳، مؤسسه دارالکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۲۰۹ و جلد ۸۹، صفحه ۳۷۴ - «در المنثور»، جلد ۱، صفحه ۲۳ و جلد ۲، صفحه ۵، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۷، ۳۱۳ و ۳۱۴ و جلد ۲، صفحه ۳ و ۴، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «معانی الاخبار»، صفحه ۲۳، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ هـ ش.

۲ - نساء، آیه ۱۷۱.

۳ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، جلد ۱، صفحه ۵۴۲، ذیل آیه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع پنجم، ۱۳۸۶ هـ ق - «جامع البیان» ابن جریر طبری، جلد ۳، صفحه ۲۴۱، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۶، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

تفسیر:

محکم و متشابه در قرآن

در آیات پیشین، سخن از نزول قرآن به عنوان یکی از دلایل آشکار نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به میان آمده بود، و در این آیه یکی از ویژگی های قرآن و چگونگی بیان مطالب در این کتاب بزرگ آسمانی آمده است.

نخست می فرماید: «او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات «محکم» (صریح و روشن) است که اساس و شالوده این کتاب است، (و آیات پیچیده دیگر را تفسیر می کند) و بخشی از آن متشابه است» آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا جهات دیگر، در آغاز پیچیده به نظر می رسد (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ).

این آیات متشابه محکی است برای آزمایش افراد، یعنی عالمان راستین و فتنه گران لجوج را از هم جدا می سازد، لذا به دنبال آن می فرماید: «اما کسانی که در قلوبشان انحراف است از متشابهات آن پیروی می کنند تا فتنه انگیزی کنند و تفسیر (نادرستی بر طبق امیال خود) برای آن می طلبند (تا مردم را گمراه سازند) در حالی که تفسیر آن را جز خدا و راسخان در علم (آنها که در پی درک اسرار قرآنند) نمی دانند» (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ). (۱)

سپس می افزاید: آنها هستند که بر اثر درک صحیح معنی محکومات و متشابهات «می گویند: ما به همه آنها ایمان آورده ایم (چرا که) همه از سوی پروردگار ما است» (يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا).

۱ - «زَيْغٌ» در اصل، به معنی انحراف از حالت مستقیم و مایل شدن به یک طرف است و بودن «زَيْغٌ» در قلب، به معنی انحراف اعتقادات از راه راست، به طرق انحرافی است.

«(آری) جز صاحبان فکر و خردمندان متذکر نمی شوند» (وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ).

نکته ها:

در این آیه، مباحث مهمی است که باید هر یک به طور مستقل مورد بحث قرار گیرد.

۱ - منظور از آیات محکم و متشابه چیست؟

واژه «محکم» در اصل از «احکام» به معنی ممنوع ساختن، گرفته شده است و به همین دلیل، به موجودات پایدار و استوار، «محکم» می گویند؛ زیرا عوامل انحرافی را می زدایند.

و نیز سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلاف را از خود دور می سازد محکم می

گویند: «راغب» در «مفردات» می گوید: حکم (و حکمه) در اصل به معنی منع است.

و دانش را از این جهت حکمت می گویند: که انسان را از بدی ها باز می دارد.

بنابراین، مراد از «آیات مُحْكَمَاتٌ» آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای

گفتگو و بحث در آن نیست، آیاتی همچون: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ: «بگو او است خدای یگانه!» (۱)

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ: «هیچ چیز همانند او نیست.» (۲)

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ: «خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است.» (۳)

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ: «سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است.» (۴)

۱ - اخلاص، آیه ۱.

۲ - شوری، آیه ۱۱.

۳ - زمر، آیه ۶۲ - انعام، آیه ۱۰۲ - رعد، آیه ۱۶ - غافر، آیه ۶۲.

۴ - نساء، آیه ۱۱ و آیه ۱۷۶.

و صدها آیه مانند آنها درباره عقاید، احکام، مواعظ و تواریخ، همه از محکّمات می باشند. این آیات (محکّمات) در قرآن «أُمُّ الْكِتَابِ» نامیده شده، یعنی اصل، مرجع، مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است.

واژه «متشابه» در اصل، به معنی چیزی است که قسمت های مختلف آن، شبیه یکدیگر باشد، به همین جهت به جمله ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف درباره آن داده می شود، «متشابه» می گویند.

و منظور از متشابهات قرآن همین است، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می رود، اگر چه با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن است.

گرچه درباره «محکم و متشابه»، مفسران احتمالات زیادی داده اند (۱) ولی آنچه ما در بالا گفتیم هم با معنی اصلی این دو واژه کاملاً مناسب است، و هم با شأن نزول آیه، هم با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، و هم با خود آیه مورد بحث، سازگارتر می باشد. زیرا در ذیل آیه فوق می خوانیم: افراد مغرض، همیشه آیات متشابه را دستاویز خود قرار می دهند، بدیهی است آنها از آیاتی سوء استفاده می کنند که در بدو نظر تاب تفسیرهای متعددی دارد و این خود می رساند که «متشابه» به آن معنی است که در بالا گفته شد. برای نمونه آیات متشابه، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می توان ذکر کرد، مانند: **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**: «دست خدا بالای

۱ - مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» پنج تفسیر برای آن ذکر کرده، و «فخر رازی» چهار قول و مرحوم «علامه» در «المیزان» شانزده قول و بالاخره در «البحر المحیط» حدود بیست قول در تفسیر آن آمده است.

دست های آنها است» (۱) که درباره قدرت خداوند می باشد.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: «خداوند شنوا و دانا است» (۲) که اشاره به علم خدا است.

و مانند وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ: «ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرار می دهیم» (۳) که درباره وسیله سنجش اعمال سخن می گوید.

بدیهی است: نه خداوند دست (به معنی عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنی) و نه ترازوی سنجش اعمال، شبیه ترازوهای ماست، بلکه اینها اشاره به مفاهیم کلی قدرت، علم و وسیله سنجش می باشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که «محکم و متشابه»، به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، در اول سوره «هود» می خوانیم «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» در این آیه تمام آیات قرآن، محکم قلمداد شده است، و منظور از آن ارتباط و به هم پیوستگی آیات قرآن است. و در آیه ۲۳ سوره «زمر» می خوانیم: «كِتَابًا مُتَشَابِهًا...» یعنی کتابی که تمام آیات آن، متشابه است، «متشابه» در اینجا یعنی همانند یکدیگر از نظر درستی و صحت و حقانیت.

از آنچه درباره محکم و متشابه گفتیم معلوم شد یک انسان واقع بین و حقیقت جو، برای فهم کلمات پروردگار، راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد، و اگر در ظواهر پاره ای از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد.

در حقیقت، «آیات محکم» از یک نظر همچون شاهراه های بزرگ و «آیات متشابه» همانند جاده های فرعی هستند.

۱ - فتح، آیه ۱۰.

۲ - بقره، آیه ۲۲۴.

۳ - انبیاء، آیه ۴۷.

روشن است اگر انسان در جاده های فرعی، احياناً سرگردان شود، سعی می کند خود را به نخستین شاهراه برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند. تعبیر، از محکمت، به «ام الكتاب» نیز مؤید همین حقیقت است، زیرا واژه «أم» در لغت، به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اگر «مادر» را «أم» می گویند: به خاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می باشد. و به این ترتیب، محکمت، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می گردد.

۲ - چرا بخشی از آیات قرآن، متشابه اند؟

با این که قرآن، نور، روشنائی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده، چرا آیات متشابه دارد؟

چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است که موجب سوء استفاده فتنه انگیزها شود؟ این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان دقت است، به طور کلی ممکن است جهات ذیل، فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن باشد:

الف - الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسان ها به کار می رود تنها برای نیازمندی های روزمره به وجود آمده، و به همین دلیل، به محض این که از دایره زندگی محدود مادی بشر خارج می شویم، و مثلاً سخن درباره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است، به میان می آید، به روشنی می بینیم الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی را به کار بریم که از جهات مختلفی نارسائی دارد،

همین نارسایی های کلمات، سرچشمه قسمت قابل توجهی از متشابهات قرآن است، آیات «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۱) یا «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۲) یا «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (۳) که تفسیر هر کدام در جای خود خواهد آمد، از این نمونه است.

و نیز تعبیراتی همچون «سمیع» و «بصیر» همه از این قبیل می باشد که با مراجعه به آیات محکم، تفسیر آنها به خوبی روشن می شود.

ب - بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر، یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است، و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آنها نیستیم، این نارسایی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است، مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن.

و این درست به آن می ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید، ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند؛ زیرا شنونده در آن شرایط، توانائی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

ج - یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن، به کار انداختن افکار، اندیشه ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است، و این، درست به مسائل فکری پیچیده ای می ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان، طرح می شود تا بیشتر به تفکر، اندیشه، دقت و بررسی در مسائل پردازند.

د - نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) آن را تأیید می کند، این است که وجود این گونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم را

۱ - فتح، آیه ۱۰.

۲ - طه، آیه ۵.

۳ - قیامت، آیه ۲۳.

به پیشوایان الهی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اوصیای او روشن می سازد، و سبب می شود مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند، و رهبری آنها را عملاً به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنمایی های مختلف آنان نیز استفاده کنند، و این درست به آن می ماند که در پاره ای از کتب درسی، شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می شود، تا شاگردان، رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند، و در واقع قرآن، مصداق وصیت معروف پیامبر(صلی الله علیه وآله) است که فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّفَلُّينِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ: «دو چیز گرانبمایه را در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم و این دو، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من برسند».(۱)

هـ - مسأله آزمایش افراد و شناخته شدن فتنه انگیزان از مؤمنان راستین نیز فلسفه دیگری است که در آیه به آن اشاره شده است.

* * *

۳ - تأویل چیست؟

درباره معنی «تأویل»، سخن بسیار گفته اند، آنچه به حقیقت نزدیک تر است این است که تأویل در اصل لغت به معنی «بازگشت دادن چیزی» است. بنابراین، هر کار و یا سخنی را که به هدف نهایی برسانیم تأویل نامیده

-
- ۱ - «مستدرک حاکم»، جلد ۳، صفحه ۱۴۸، طبع دار المعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۳۴، چاپ آل البیت - «مستدرک الوسائل»، جلد ۷، صفحه ۲۵۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، ۲۲۶ و ۲۸۵ و جلد ۵، صفحه ۲۱ و جلد ۲۳، صفحه ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۳ و ۱۳۶ و جلد ۳۱، صفحه ۳۷۶ و جلد ۳۵، صفحه ۷۱۴ - «مسند احمد»، جلد ۳، صفحه ۱۴ و ۱۷، دار صادر بیروت - «مجمع الزوائد هیثمی»، جلد ۹، صفحه ۱۶۳، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع ۱۴۰۸ هـ ق - «خصائص امیر المؤمنین(علیه السلام)» نسائی، صفحه ۹۳، مکتبه نینوی الحدیثه - «کنز العمال» متقی هندی، جلد ۱، صفحه ۱۸۶ و ۱۸۷، مؤسسه الرساله، بیروت، و بسیاری از منابع دیگر اهل سنت.

می شود، مثلاً اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد، و در پایان آن را مشخص کند این کار را «تأویل» می گویند، همان طور که در سرگذشت موسی (علیه السلام) و آن مرد دانشمند می خوانیم که او کارهایی در سفر خود انجام داد که هدف آن روشن نبود (مانند شکستن کشتی) و به همین دلیل موسی (علیه السلام) ناراحت و متوحش گردید، اما هنگامی که هدف خود را در پایان کار و به هنگام جدائی برای او تشریح کرد و گفت منظورش نجات کشتی از چنگال سلطان غاصب و ستمگری بوده است، اضافه کرد: ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا: «این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر و تحمل نداشتی». (۱) همچنین، اگر انسان خوابی می بیند که نتیجه آن روشن نیست سپس با مراجعه به کسی، یا مشاهده صحنه ای تفسیر آن خواب را دریابد به آن «تأویل» گفته می شود، همان طور که یوسف (علیه السلام) پس از آن که خواب مشهورش در خارج تحقق یافت و به اصطلاح به نهایت بازگشت، گفت: هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ: «این تفسیر و نتیجه و پایان خوابی است که دیدم». (۲)

و نیز هر گاه انسان، سخن بگوید و مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد که هدف نهایی آن سخن را تشکیل دهد به آن تأویل می گویند.

در آیه مورد بحث، منظور از تأویل، همین معنی است، یعنی در قرآن آیاتی است که اسرار و معانی عمیقی دارد، متنها افرادی که افکارشان منحرف است، و اغراض فاسدی دارند از پیش خود، تفسیر و معنی نادرستی برای آن ساخته و برای اغفال خود یا دیگران، روی آن تکیه می کنند.

بنابراین، منظور از جمله «وَ اِتِّغَاءَ تَأْوِيلِهِ» این است که آنها می خواهند تأویل آیات را به شکلی غیر از آنچه هست منعکس سازند (وَ اِتِّغَاءَ تَأْوِيلِهِ عَلَيَّ

۱ - کهف، آیه ۸۲.

۲ - یوسف، آیه ۱۰۰.

خِلَافِ الْحَقِّ).

مانند آنچه در شأن نزول آیه خواندیم که: جمعی از یهود، از حروف مقطعه قرآن، سوء استفاده کرده، آن را به معنی کوتاه بودن مدت آئین اسلام تفسیر کرده بودند و یا مسیحیان کلمه «رُوحٌ مُنَّه» را دستاویز قرار داده و برای الوهیت عیسی (علیه السلام) به آن استدلال کرده بودند، تمام اینها از قبیل «تأویل به غیر حق» و بازگشت دادن آیه به هدفی غیر واقعی و نادرست محسوب می شود.

۴ - «راسخون در علم» چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید، در دو مورد، این تعبیر به کار رفته است یکی در اینجا و دیگری در سوره «نساء» آیه ۱۶۲ آنجا که می فرماید:

لَكِنَّ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْكَ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ:

«دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب، به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده است، ایمان می آورند».

همان طور که از معنی لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن، کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب نظرند.

البته مفهوم این کلمه، یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد، ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعاً در درجه اول، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود، قبل از همه نظرها متوجه آنان می شود.

و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی «راسخون فی العلم» به پیامبر

گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) تفسیر شده، (۱) روی همین نظر است؛ زیرا بارها گفته ایم که آیات و کلمات قرآن، مفاهیم وسیعی دارد که در میان مصادیق آن افراد نمونه و فوق العاده ای دیده می شود که گاهی در تفسیر آنها تنها از آنان نام می برند. در «اصول کافی» از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) نقل شده است که فرمود: «پیامبر خدا بزرگ ترین راسخان در علم بود و تمام آنچه را خداوند بر او نازل کرده بود از تأویل و تنزیل قرآن می دانست، خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تأویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه اینها را می دانستند.» (۲)

روایات فراوان دیگری در کتاب «اصول کافی» و سایر کتب حدیث در این زمینه آمده است که نویسندگان تفسیر «نور الثقلین» و تفسیر «برهان» در ذیل این آیه آنها را جمع آوری نموده اند و همان طور که اشاره شد، تفسیر «راسخون فی العلم» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا از «ابن عباس» نقل شده که می گفت:

من هم از راسخان در علم هستم. (۳)

منتها هر کس به اندازه وسعت دانشش از اسرار و تأویل آیات قرآن، آگاه می گردد، و آنان که علمشان از علم بی پایان پروردگار سرچشمه می گیرد، طبعاً به

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۸۶، ۲۱۳ و ۴۱۵، دار الکتب الاسلامیه - «تهذیب»، جلد ۴، صفحه ۱۳۲، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ ش - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۹، ۱۹۶، ۱۹۸ و ۲۰۰، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۷، صفحه ۲۹۹ و جلد ۱۷، صفحه ۳۳۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۸ و ۲۹۱ و جلد ۸۹، صفحه ۹۲ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۶۴، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ هـ ق و...

۲ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۳، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۹، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۱۳۰ و جلد ۲۳، صفحه ۱۹۹ و جلد ۸۹، صفحه ۹۲.

۳ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۴۰۵، دار احیاء الکتب العربیه - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

همه اسرار و تأویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می دانند.

۵ - «راسخان در علم» از معنی متشابهات آگاهند

در اینجا بحث مهمی در میان مفسران و دانشمندان دیده می شود که آیا «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» آغاز جمله مستقلی است و یا عطف بر «إِلَّا اللَّهُ» می باشد؟

و به عبارت دیگر، آیا معنی آیه این است که: «تأویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند»؟

و یا معنی آن این است که: «تأویل قرآن را فقط خدا می داند، اما راسخون در علم می گویند: گرچه تأویل آیات متشابه را نمی دانیم، اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار ما است»؟

طرفداران هر یک از این دو نظر، برای اثبات عقیده خود شواهدی آورده اند، اما آنچه با قرائن موجود در آیه و روایات مشهور هماهنگ می باشد، آن است که «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف بر «اللَّهُ» است زیرا:

اولاً - بسیار بعید به نظر می رسد در قرآن آیتی باشد که اسرار آن را جز خدا نداند. مگر این آیات برای تربیت و هدایت مردم نازل نشده است؟

چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنی و تأویل آن بی خبر باشد؟! این درست به آن می ماند که شخصی کتابی بنویسد که مفهوم بعضی از جمله های آن را جز خودش هیچکس نداند!

ثانیاً - همان طور که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: هیچ گاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث درباره

تفسیر آیه ای خودداری کنند، و بگویند: این آیه، از آیاتی است که جز خدا معنی نهایی آن را نمی داند، بلکه، دائماً برای کشف اسرار و معانی قرآن همگی تلاش و کوشش داشته اند. ثالثاً - اگر منظور این باشد که راسخون در علم در برابر آنچه نمی دانند، تسلیم هستند، مناسب تر این بود که گفته شود: راسخون در ایمان چنین هستند؛ زیرا راسخ در علم بودن متناسب با دانستن تأویل قرآن است، نه با ندانستن و تسلیم بودن. رابعاً - روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده، همگی تأیید می کند که راسخون در علم، تأویل آیات قرآن را می دانند، بنابراین، باید عطف بر کلمه «اللّه» باشد. تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است: از جمله ای در خطبه «اشباح» از «نهج البلاغه» استفاده می شود که «راسخون» در علم تأویل آیات را نمی دانند، و به عجز و ناتوانی خود معترفند، می فرماید:

وَاعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْعُيُوبِ الْإِقْرَارُ بِجَمَلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْعَيْبِ الْمَحْجُوبِ:

«بدان راسخان در علم، کسانی هستند که، اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند، آنان را از کاوش در پیرامون آنها بی نیاز ساخته است.» (۱)

ولی علاوه بر این که این جمله، با بعضی از روایاتی که از خود آن حضرت نقل شده - که راسخون در علم را بر «اللّه» معطوف دانسته و آنها را آگاه از تأویل

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۹۱.

قرآن معرفی نموده - (۱) سازگار نیست، با دلایل فوق نیز تطبیق نمی کند، بنابراین باید این جمله از «خطبه اشباح» را چنان توجیه و تفسیر کرد که با مدارک دیگری که در دست ما است منافات نداشته باشد.

۶ - نتیجه سخن در تفسیر آیه

از مجموع آنچه درباره تفسیر آیه فوق گفته شد، چنین استفاده می شود که آیات قرآن بر دو دسته هستند:

مفهوم قسمتی از آیات آن چنان روشن است که جای هیچگونه انکار، توجیه و سوء استفاده در آن نیست، و آنها را «محکومات» گویند.

و قسمتی به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا گفتگو درباره عوالمی که از دسترس ما بیرون است مانند عالم غیب، جهان رستاخیز و صفات خدا، چنان هستند که معنی نهایی و اسرار و کنه حقیقت آنها نیاز به سرمایه خاص علمی دارد که آنها را «متشابهات» گویند.

افراد منحرف معمولاً می کوشند این آیات را دستاویز قرار داده و تفسیری بر خلاف حق برای آنها درست کنند، تا در میان مردم، فتنه انگیزی نمایند، و آنها را از راه حق گمراه سازند.

اما خداوند و راسخان در علم، اسرار این آیات را می دانند و برای مردم تشریح می کنند، آنها در پرتو علم وسیعشان آیات متشابه را همانند آیات محکم درک می کنند و به همین دلیل، در مقابل همه تسلیم اند و می گویند: همه آیات از طرف پروردگار ما است، چه این که: همه آنها اعم از محکم و متشابه در پرتو علم و دانش آنان، روشن است چنان که در متن آیه آمده است:

«يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ

۱ - به «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۱۵ مراجعه شود (مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ.ق).

مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا».

و به این ترتیب، رسوخ در علم سبب می شود که انسان هر چه بیشتر از اسرار قرآن آگاه گردد. و البته آنها که از نظر علم و دانش در ردیف اولند (همچون پیامبر(صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی(علیهم السلام)) از همه اسرار آن آگاهند، در حالی که دیگران هر یک به اندازه دانش خود از آن چیزی می فهمند، و همین حقیقت است که مردم حتی دانشمندان را به دنبال معلمان الهی برای درک اسرار قرآن می فرستند.

۷ - جمله «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» که در پایان آیه آمده، اشاره به این است که: این حقایق را تنها اندیشمندان می دانند.

آنها هستند که می فهمند: چرا قرآن باید آیات محکم و متشابه داشته باشد؟ و آنها هستند که می فهمند: باید آیات متشابه را در کنار آیات محکم چید و اسرار آنها را کشف نمود، و لذا از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نقل شده که فرمود:

مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدًى إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ: «کسی که آیات متشابه را به آیات محکم باز گرداند به راه راست هدایت شده است».(۱)

۱ - تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۱۱۵، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۱۷، صفحه ۳۴۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۱۸۵ و جلد ۸۹، صفحه ۳۷۷ - «عیون اخبار الرضا(علیه السلام)»، جلد ۱، صفحه ۲۹۰، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ.ق.

۸ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ

۹ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

ترجمه:

۸ - (می گویند:) «پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق)

منحرف مگردان! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای!

۹ - پروردگارا! تو مردم را، برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا

خداوند از وعده خود، تخلف نمی‌کند. (ما به تو و رحمت، و به وعده رستاخیز ایمان داریم).

تفسیر:

رهائی از لغزش‌ها

از آنجا که آیات متشابه و اسرار نهانی آن، ممکن است لغزشگاهی برای افراد گردد، و از کوره این امتحان، سیه روی درآیند، راسخون در علم و اندیشمندان با ایمان، علاوه بر به کار گرفتن سرمایه‌های علمی خود در فهم معنی این آیات، به پروردگار خویش پناه می‌برند.

دو آیه مورد بحث که از زبان راسخون در علم، می‌باشد روشنگر این حقیقت است، آنها می

گویند: «پروردگارا! دل‌های ما را بعد از آن که ما را هدایت نمودی، منحرف مگردان! و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش؛ زیرا تو بسیار بخشنده‌ای!» (رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا

مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ

الْوَهَابُ).

بسیارند دانشمندانی که غرور علمی، آنان را از پای در می آورد و یا وسوسه های شیاطین و هوای نفس، آنها را به بیراهه ها می کشاند، اینجا است که باید خود را به خدا سپرد و از او هدایت خواست.

حتی در بعضی از روایات آمده است: شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز خود را به خدا می سپرد، و بسیار این دعا را تکرار می کرد: یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ: «ای کسی که دل ها را می گردانی قلب من را بر دین خودت ثابت بدار!» (۱)

و از آنجا که عقیده به معاد، و توجه به روز رستاخیز، از هر چیز برای کنترل امیال و هوس ها مؤثرتر است، راسخون در علم به یاد آن روز می افتند، و می گویند: «پروردگارا! (ما ایمان داریم!) تو مردم را در آن روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی کند» (رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ). و به این ترتیب، از هوا و هوس ها و احساسات افراطی که موجب لغزش می گردد، خود را بر کنار می دارند.

آری، این گونه افراد هستند که: می توانند آیات خدا را آن چنان که هست بفهمند و از انحراف در امان بمانند (در حقیقت آیه اول اشاره به ایمان کامل آنها به مبدأ است، و آیه دوم اشاره به ایمان راسخ آنها به معاد).

۱ - «الأمالی سیّد مرتضی»، جلد ۲، صفحه ۲، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، طبع اول، ۱۳۲۵ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۳، صفحه ۱۱۲ و ۲۵۷ و جلد ۶، صفحه ۹۱، ۲۵۱، ۲۹۴، ۳۰۲ و ۳۱۵ - «سنن ترمذی»، جلد ۳، صفحه ۳۰۴ و جلد ۵، صفحه ۱۹۹، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۳ هـ ق، طبع دوم - «سنن کبرای نسائی»، جلد ۴، صفحه ۴۱۴ و جلد ۶، صفحه ۸۳، دار الحامون للتراث، دار الثقافة العربیة - «درّ المنثور»، جلد ۲، صفحه ۸، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۱۰ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً
وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ
۱۱ كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ترجمه:

۱۰ - ثروت ها و فرزندان کسانی که کافر شدند، نمی تواند آنان را از (عذاب) خداوند باز دارد؛ (و از کیفر، رهایی بخشد). و آنان خود، آتشگیره دوزخند.
۱۱ - (عادت آنان در انکار و تحریف حقایق)، همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند؛ آیات ما را تکذیب کردند، و خداوند آنها را به (کیفر) گناهانشان گرفت؛ و خداوند، سخت کیفر است.

تفسیر:

در آیات گذشته، وضع مؤمنان و غیر مؤمنان در برابر آیات محکم و متشابه بیان شده بود، در ادامه این بحث، از وضع دردناک کافران در روز قیامت پرده بر می دارد و عواقب شوم اعمالشان را برای آنها مجسم می سازد، می فرماید: «کسانی که کافر شدند اموال، ثروت ها و فرزندانشان، آنها را از خداوند بی نیاز نمی کند (و در برابر عذاب الهی به آنان کمک نمی نماید) و آنها آتشگیره دوزخند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ).

اگر تصور می کنند: فزونی ثروت و نفرات و فرزندان، می تواند آنها را از

عذاب الهی در این جهان، یا در آخرت حفظ کند سخت در اشتباهند. بعضی از مفسران، این آیه را اشاره به یهود بنی نضیر و بنی قریظه دانسته اند که به اموال و فرزندان خود افتخار می کردند. مسلماً آنها یکی از مصادیق این آیه بوده اند، اما مفهوم آیه چنان گسترده است که کفار دیروز و امروز را شامل می شود.

«وَقُودٌ» - چنان که در سابق نیز اشاره شد - به معنی «آتشگیره» و چیزی که آتش را با آن می افروزند (مانند هیزم) می باشد، نه آتش زنه (مانند کبریت) و تعبیر «وَأُولَئِكَ هُمُوقُودُ النَّارِ:» و آنها هیزم آتش دوزخند»، می رساند که آتش دوزخ از درون وجود خود آنها زبانه می کشد، و وجود آنها است که آنها را آتش می زند.

البته در بعضی از آیات داریم که آتشگیره دوزخ، علاوه بر گنهکاران، سنگ ها نیز می باشند که ظاهراً منظور از آن بت هائی است که از سنگ می ساختند، بنابراین، آتش دوزخ از درون وجود خودشان و اعمال و معبودهای خودشان شعلهور می گردد.

پس از آن به یک نمونه روشن از اقوامی که دارای ثروت و نفرات فراوان بودند ولی به هنگام نزول عذاب، این امور نتوانست مانع نابودی آنان گردد، اشاره کرده، می فرماید: «وضع اینها همچون وضع آل فرعون و کسانی است که قبل از آنها بودند، آیات ما را تکذیب کردند (و به فزونی اموال و نفرات و فرزندان مغرور شدند اما) خداوند آنها را به کیفر گناهانشان گرفت و کیفر خداوند شدید است» (كَدَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

«دَاب» در اصل، به معنی ادامه سیر و حرکت است و به معنی «هر کار و

عادت مستمر» نیز می آید. در آیه فوق، حال کافران معاصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عادت مستمر و سیره نادرست آل فرعون و اقوام پیش از آنها تشبیه شده است که آیات خدا را تکذیب کردند، و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت و در همین جهان به مجازات سختی گرفتار شدند.

این، در حقیقت هشدار است به همه کافران لجوج که سرنوشت فرعونیان و اقوام پیشین را به خاطر بیاورند و مراقب اعمال خود باشند.

درست است که: خداوند أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ است، ولی، به موقع خود برای تربیت بندگان، شَدِيدٌ الْعِقَابِ نیز می باشد و هرگز نباید رحمت واسعه پروردگار باعث غرور کسی شود.

ضمناً از کلمه «دَاب» استفاده می شود: این برنامه غلط، یعنی لجاجت در برابر حقیقت، و تکذیب آیات پروردگار، خوی و عادت آنها شده و به همین جهت به مجازات شدید تهدید شده اند؛ زیرا تا زمانی که «گناه و خلاف» به صورت عادت و سنت، و راه و رسم در نیامده، بازگشت از آن آسان، و مجازاتش نسبتاً خفیف است ولی، هنگامی که در وجود انسان نفوذ کرد، هم بازگشت از آن مشکل است و هم مجازات آن سنگین، پس چه بهتر که کافران و گناهکاران تا دیر نشده از راه نادرست باز گردند.

۱۲ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلُبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ

ترجمه:

۱۲ - به آنها که کافر شدند بگو: (از پیروزی خود در جنگ اُحُد، شاد نباشید!) به زودی مغلوب خواهید شد؛ و (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم، محشور خواهید شد. و چه بد جایگاهی است!

شأن نزول:

پس از «جنگ بدر» و پیروزی مسلمانان، جمعی از یهود گفتند: آن پیامبر امی که ما وصف او را در کتاب دینی خود (تورات) خوانده ایم که در جنگ مغلوب نمی شود، همین پیغمبر است. بعضی دیگر گفتند: عجله و شتاب نکنید تا نبرد و واقعه دیگری واقع شود آن گاه قضاوت کنید.

هنگامی که «جنگ احد» پیش آمد، و ظاهراً به شکست مسلمانان پایان یافت گفتند: نه، به خدا سوگند آن پیامبری که در کتاب ما بشارت به آن داده شده این نیست و به دنبال این واقعه، نه تنها مسلمان نشدند، که بر خشونت و فاصله گرفتن از پیامبر و مسلمانان افزودند، حتی پیمانی را که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد عدم تعرض داشتند، پیش از پایان مدت نقض کردند.

شصت نفر سوار به اتفاق «کعب اشرف» به سوی «مکه» رهسپار شدند و با مشرکان برای مبارزه با اسلام هم پیمان گردیده به «مدینه» مراجعت کردند.

در این هنگام آیه فوق نازل شد و پاسخ دندان شکنی به آنها داد که نتیجه را

در پایان کار حساب کنید و بدانید بزودی همگی مغلوب خواهید شد. (۱)

تفسیر:

انتظارات غلط

با توجه به شأن نزول فوق، معلوم می شود کفاری که به اموال، ثروت ها و فرزندان و نفراتشان مغرور بودند، انتظار شکست اسلام را داشتند، ولی قرآن در این آیه با صراحت می گوید: یقین داشته باشند به زودی مغلوب خواهند شد، لذا روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «به کافران بگو: به زودی مغلوب خواهید شد (در این دنیا خوار و بی مقدار و در قیامت) به سوی جهنم محشور و رانده خواهید گردید و چه بد جایگاهی است دوزخ» (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمِهَادُ). (۲)

نکته:

یک پیشگویی روشن

در قرآن مجید اخبار غیبی فراوانی است که از ادله عظمت و اعجاز قرآن است و یک نمونه آن را در آیه فوق می خوانیم.
در این آیه، خداوند صریحاً به پیامبر خود بشارت می دهد که: بر همه دشمنان پیروز خواهد شد، و به کافران می گوید: علاوه بر این که در این جهان شکست خواهید خورد و مغلوب خواهید شد، در جهان دیگر نیز سرانجام

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۱۳، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۰۵ و جلد ۲۰، صفحه ۱۵۸ - «اسباب نزول الآیات»، صفحه ۶۲، مؤسسه حلبی و شرکاء، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۱، صفحه ۳۰۴، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

۲ - «مهاد» به گفته «راغب» به معنی مکان آماده و مهیا است، و در اصل از ماده «مَهَد» به معنی گاهواره و محل استراحت کودک گرفته شده است.

شومی در پیش خواهید داشت.

با توجه به شأن نزول آیه، و این که: بعد از جنگ احد نازل شده، در حالی که مسلمانان از نظر ظاهر، قدرت و نفوذ خود را از دست داده بودند و دشمنان اسلام با پیوستن به یکدیگر و هم پیمان شدن، قدرت و نیروی چشمگیری پیدا کرده بودند، چنین پیشگویی صریح، آن هم درباره آینده نزدیک که از جمله سَتُّغْلِبُونَ: «به زودی شکست خواهید خورد» استفاده می شود، موضوع جالبی است.

از این رو می توان آیه را از آیات اعجاز قرآن به شمار آورد؛ زیرا خبر صریح از امور مربوط به آینده در آن است، در شرایطی که نشانه های پیروزی مسلمانان بر کفار و یهود روشن نبود. اما طولی نکشید که مضمون آیه تحقق یافت، «یهودیان مدینه» (بنی قریظه و بنی نضیر) در هم شکسته شدند و در غزوه خیبر، مهم ترین مرکز قدرت آنان از هم متلاشی شد، و مشرکان نیز در فتح مکه برای همیشه مغلوب گشتند.

۱۳ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

ترجمه:

۱۳ - در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر)، با هم رو به رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد می کردند؛ و جمع دیگری که کافر بودند، (در راه شیطان و بت)، در حالی که آنها (گروه مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد). و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تأیید می کند. در این، عبرتی است برای بینایان.

شأن نزول:

این آیه، در مورد چگونگی جنگ «بدر» نازل شده است، چنان که مفسران گفته اند: در جنگ بدر تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود، ۷۷ نفر آنها از مهاجران و ۲۳۶ نفر آنها از انصار بودند. پرچم مهاجران در دست علی (علیه السلام) و سعد بن عباده پرچمدار انصار بود، آنان تنها با داشتن هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر، در این نبرد بزرگ شرکت کرده بودند.

با این که سپاه دشمن بیش از هزار نفر با اسلحه کافی بودند و یکصد اسب داشتند، مسلمانان با دادن بیست و دو نفر شهید (۱۴ نفر از مهاجران و ۸ نفر از

انصار) به دشمن، که هفتاد کشته و هفتاد اسیر داد غالب شدند، و با پیروزی کامل به «مدینه» مراجعت کردند، این آیه گوشه ای از ماجرای بدر را بازگو می کند. (۱)

تفسیر:

جنگ بدر نمونه روشنی بود

این آیه در حقیقت بیان نمونه ای است از آنچه در آیات قبل آمده است و به کافران هشدار می دهد: به اموال و ثروت و کثرت نفرات مغرور نشوند که سودی به حالشان ندارد، یک شاهد زنده این موضوع جنگ بدر است، که دشمنان اسلام با فزونی تجهیزات جنگی و نفرات و اموال، به شکست سختی مبتلا شدند، می فرماید: «در آن دو جمعیت (که در میدان جنگ بدر) با هم روبرو شدند نشانه و درس عبرتی برای شما بود» (قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِ الْتَقَاتِ). «یک گروه در راه خدا نبرد می کرد، و گروه دیگر کافر بود» و در راه شیطان و بت (فِيئَةُ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْآخِرَىٰ كَافِرَةٌ).

چرا عبرت نگیرید، در حالی که یک ارتش کوچک و تقریباً فاقد ساز و برگ جنگی اما با ایمان استوار، و محکم بر ارتش که چند برابر او بود، از نظر وسایل

- ۱ - آنچه در بالا آمد از «مجمع البیان» (ذیل آیه مورد بحث) نقل شده است ولی در «کامل ابن اثیر»، جلد ۳، صفحه ۱۳۶ (جلد ۱، صفحه ۵۳۹، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق) و در برخی از منابع ذیل آمده است: وَ كَانَ جَمِيعٌ مِّنْ قَتْلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بَبَدْرٍ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا سَنَّهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ ثَمَانِيَةً مِنَ الْأَنْصَارِ: «جمع کسانی که از مسلمانان در بدر کشته شدند، چهارده نفر بوده اند، شش نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار».
- «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۲۰۵، ۲۰۶ و ۳۶۰ - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۳۰۰، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۹ هـ ق - «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۱۷۱، مؤسسه اعلمی مطبوعات - «البدایة و النهایة»، جلد ۳، صفحه ۳۶۶، دار احیاء التراث العربی، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۲۰ و ۴۰۹، مؤسسه اسماعیلیان - تفسیر «ابن کثیر»، ذیل آیه - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۱۰، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

جنگی و تعداد نفرات، پیروز گشت.

اگر تنها فزونی نفرات و امکانات می توانست کارگشا باشد، باید در جنگ بدر، ظاهر شده باشد، در حالی که نتیجه معکوس بود، پس از آن می افزاید: «أَنهَا (مشرکان) این گروه (مؤمنان) را با چشم خود دو برابر آنچه بودند مشاهده می کردند» (يَرَوْنَهُمْ مِّنْأَيْمَانِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ). یعنی اگر مؤمنان ۳۱۳ نفر بودند، در چشم کفار بیش از ۶۰۰ نفر جلوه می کردند تا بر وحشت آنها بیفزاید، و این خود یکی از عوامل شکست کفار شد.

این موضوع علاوه بر این که یک امداد الهی بود، از جهتی طبیعی نیز به نظر می رسد؛ زیرا وقتی نبرد شروع شد، و ضربات کوبنده مسلمانان که از نیروی ایمان مایه می گرفت بر پیکر لشکر دشمن وارد شد، چنان مرعوب و متوحش شدند که فکر می کردند نیروی دیگری همانند آنان به آنها پیوسته است و با دو برابر قدرت اول، صحنه جنگ را در اختیار گرفته اند، در حالی که قبل از شروع جنگ مطلب بر عکس بود، آنها چنان با دیده حقارت به مسلمانان نگاه می کردند که تعدادشان را کمتر از آنچه بود، تصور می کردند.

یا به تعبیر دیگر، خدا می خواست قبل از شروع جنگ، تعداد مسلمانان در نظر آنان کم جلوه کند، تا با غرور و غفلت وارد جنگ شوند، و پس از شروع جنگ دو برابر جلوه کند، تا وحشت و اضطراب، آنها را فرا گیرد و منتهی به شکست آنان گردد، به عکس خداوند عدد دشمنان را در نظر مسلمانان، کم جلوه داد تا بر قدرت و قوت روحیه آنها بیفزاید.

این همان چیزی است که در آیه ۴۴ سوره «انفال» نیز به آن اشاره شده است می فرماید: وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أُغْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَيَقَلُّكُمْ فِي أُغْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولاً: «به یاد آرید، هنگامی را که با دشمن در میدان جنگ

روبرو شدید، خداوند آنها را در نظر شما کم جلوه می داد (تا روحیه شما برای نبرد ضعیف نشود) و شما را در نظر آنها کم جلوه می داد (تا از شروع به جنگی که سرانجامش شکست آنها بود منصرف نشوند) تا خداوند کاری را که می بایست انجام گیرد، صورت بخشد. یعنی شما نترسید و با کمال قدرت وارد جنگ شوید، آنها نیز در آغاز با غرور و بی اعتنائی وارد جنگ شوند، و سپس صحنه دگرگون گردد، و مسلمانان بیش از آنچه بودند، در نظر دشمنان جلوه کنند و به شکست آنان در این نبرد سرنوشت ساز منتهی گردد. (۱)

در بعضی از روایات آمده است: یکی از مسلمانان می گوید: قبل از جنگ بدر به دیگری گفتم: آیا فکر می کنی، کفار هفتاد نفر باشند.

گفت: گمان می کنم صد نفرند، ولی هنگامی که در جنگ پیروز شدیم، و اسیران فراوانی از آنها گرفتیم به ما خبر دادند که آنها هزار نفر بودند. (۲)

سپس می افزاید: «خداوند هر کس را بخواهد با یاری خود تقویت می کند» (وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ).

همان گونه که بارها گفته ایم، خواست و مشیت خدا بی حساب نیست و همواره آمیخته با حکمت او است، و تا شایستگی هایی در افراد نباشد آنها را تأیید و تقویت نمی کند. قابل توجه این که: تأیید و پیروزی خداوند در این حادثه تاریخی، نسبت به

۱ - تفسیری که در بالا گفته شد، روی این نظر است که در آیه مورد بحث، مرجع ضمیر «يُرَوْنَ» کفار و مرجع ضمیر «هُمْ» مسلمانان باشد، و این روشن ترین تفسیر آیه است که با آیه ۴۴ سوره «انفال» نیز سازگار است، اگر چه مفسران احتمالات دیگری درباره مرجع ضمیرهای فوق داده اند. شرح بیشتر درباره این موضوع، ذیل آیات ۴۱ تا ۴۵ سوره «انفال»، در جلد هفتم به خواست خدا خواهد آمد.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۲، صفحه ۱۲۶۸، ذیل آیه مورد بحث - تفسیر «ابن کثیر»، ذیل آیات مورد بحث تفسیر «جامع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

مسلمانان دو جانبه بود، هم یک «پیروزی نظامی» بود و هم یک «پیروزی منطقی». از این نظر پیروزی نظامی بود که ارتش کوچکی با نداشتن امکانات کافی بر ارتشی که چند برابر او بود و از امکانات فراوانی بهره می گرفت پیروز شد. و اما پیروزی منطقی از این نظر بود که: خداوند صریحاً این پیروزی را قبل از آغاز جنگ، به مسلمانان وعده داده بود، و این دلیلی بر حقانیت اسلام شد. در پایان آیه، می فرماید: «در این، عبرتی است برای صاحبان چشم و بینش» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ).

آری، آنها که چشم بصیرت دارند، و حقیقت را آن چنان که هست می بینند از این پیروزی همه جانبه افراد با ایمان درس عبرت می گیرند، و می دانند سرمایه اصلی پیروزی ایمان است و ایمان. (۱)

۱ - «عِبْرَةٌ» در اصل از ماده «عبور» گرفته شده است که به معنی گذشتن از حالی به حال دیگر، یا از جایی به جای دیگر است، و به اشک چشم «عِبْرَةٌ» (بر وزن حسرت) می گویند؛ زیرا از چشم عبور می کند و به کلمات که از زبان ها و گوش ها می گذرد نیز عبارت می گویند، و عبرت گرفتن از حوادث نیز به خاطر آن گفته می شود که انسان از آنچه می بیند می گذرد، و از حقایقی در پشت سر آن آگاه می شود.

۱۴ زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
 الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ
 وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآءِ

ترجمه:

۱۴ - محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست.

تفسیر:

جاذبه زینت های مادی

در آیات گذشته سخن از کسانی بود که تکیه بر اموال و فرزندانشان در زندگی دنیا داشتند و به آن مغرور شدند و خود را از خدا بی نیاز دانستند، این آیه در حقیقت تکمیلی است بر آن سخن، می فرماید: «محبت (امور مادی، از جمله) زنان، فرزندان، اموال هنگفت از طلا و نقره، اسب های ممتاز، چهارپایان، زراعت و کشاورزی در نظر مردم جلوه داده شده است» تا به وسیله آن آزمایش شوند (زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ). (۱)

۱ - «شَهَوَات» جمع «شهوت» به معنی علاقه شدید به چیزی است، ولی در آیه بالا «شهوات» به معنی «مُشْتَهَات» (اشیاء مورد علاقه) به کار رفته است.

«ولی اینها سرمایه های زندگی دنیا است، (و هرگز نباید هدف اصلی انسان را تشکیل دهد) و سرانجام نیک (و زندگی جاویدان) نزد خدا است» (ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ).

درست است که بدون این وسایل، نمی توان زندگی کرد، و حتی پیمودن راه معنویت و سعادت نیز بدون وسایل مادی غیر ممکن است، اما استفاده کردن از آنها در این مسیر مطلبی است، و دلبستگی فوق العاده و پرستش آنها و هدف نهایی بودن مطلب دیگر.

نکته ها:

۱ - چه کسی این امور مادی را زینت داده؟

جمله «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» که به صورت فعل مجهول ذکر شده می گوید: علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروت ها در نظر مردم زینت داده شده است، در اینجا این سؤال پیش می آید که زینت دهنده چه کسی است؟

بعضی از مفسران معتقدند: این هوس های شیطانی است که آنها را در نظرها زینت می دهد و به آیه ۲۴ سوره «نمل»: «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ:» (و شیطان اعمال آنها را در نظرشان جلوه داده است) و امثال آن استدلال کرده اند. (۱)

ولی این استدلال، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا آیه مورد بحث، درباره «اعمال» سخن نمی گوید، بلکه درباره اموال و زنان و فرزندان سخن می گوید.

آنچه در تفسیر آیه، صحیح به نظر می رسد این است که زینت دهنده خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی.

زیرا خدا است که عشق به فرزندان، مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده

۱ - انفال، آیه ۴۸ - عنکبوت، آیه ۳۸.

تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش برد همان طور که قرآن می گوید: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: «ما آنچه را در روی زمین هست زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدامیک عملشان بهتر است» (۱).
یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و سازندگی بهره گیرند نه در مسیر فساد و ویرانگری.

جالب این که: در آیه مورد بحث نخستین موضوعی که ذکر شده است همسران و زنان می باشند و این همان است که روانکاوان امروز می گویند که: «غریزه جنسی از نیرومندترین غرایز انسان است، تاریخ معاصر و گذشته نیز تأیید می کند که سرچشمه بسیاری از حوادث اجتماعی طوفان های ناشی از این غریزه بوده است».

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه مورد بحث، و سایر آیات مشابه آن هیچ گاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش نمی کند؛ زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادی ممکن نیست.

به علاوه قانون شریعت هرگز بر ضد قانون خلقت و آفرینش نمی تواند باشد، آنچه مورد نکوهش است عشق و علاقه افراطی و به عبارت دیگر «پرستش» این موضوعات است.

۲ - منظور از «القَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ» و «الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» چیست؟
واژه «قناطیر» جمع «قنطار» به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می کنیم «پل» را «قَنْطَرَه» و اشخاص باهوش را

«قِنطِر» می گویند، به خاطر استحکام در بنا یا در تفکر آنها است و «مُقَنْطِرَه» اسم مفعول از همان ماده به معنی مضاعف و مکرر آن می باشد و ذکر این دو کلمه پشت سر هم برای تأکید است، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می گویند: «فلان کس صاحب «آلاف» و «ألوف» می باشد، یعنی ثروت زیادی دارد.

بعضی برای «قِنطار» حدّ معینی تعیین کرده اند و گفته اند: «قِنطار» هفتاد هزار دینار طلا است. بعضی صد هزار.

بعضی دوازده هزار درهم دانسته اند.

و بعضی دیگر، «قِنطار» را یک کیسه پر از سکه طلا یا نقره دانسته اند.

در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده که: «قِنطار»، مقدار طلائی است که پوست یک گاو را پر کند. (۱)

ولی در حقیقت همه اینها مصداق یک مفهوم وسیع و آن مال زیاد است.

«خَیْل» اسم جمع است و به معنی «اسب ها» یا «اسب سواران» هر دو است البته در آیه مورد بحث منظور همان معنی اول است.

کلمه «مُسَوَّمَه» در اصل، به معنی «نشاندار» است و نشان داشتن آن، یا به خاطر برازندگی اندام و مشخص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است.

بنابراین، آیه مورد بحث، به شش چیز از سرمایه های مهم زندگی که عبارت اند از: زن، فرزند، پول های نقد، مرکب های ممتاز، چهارپایانی که در

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۵ و جلد ۳، صفحه ۱۲۷ و جلد ۹، صفحه ۲۴۵ و جلد ۱۷، صفحه ۲۱۱ و جلد ۲۶، صفحه ۲۲۸ و جلد ۵۶، صفحه ۳۸۷ - «اعلام الوری»، صفحه ۴۱، دار الکتب الاسلامیه، تهران - تفسیر «قمی»، جلد ۲، صفحه ۳۹۴، مؤسسه دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.

دامداری مورد استفاده هستند (انعام) و زراعت ها (حرث) اشاره می کند که ارکان زندگی مادی انسان را تشکیل می دهند.

۳ - منظور از متاع حیات دنیا چیست؟

«متاع» به چیزی می گویند: که انسان از آن بهره مند می شود و «حیات دنیا» به معنی «زندگی پایین و پست» است، بنابراین، معنی جمله «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» چنین می شود: اگر کسی تنها به این امور شش گانه به عنوان هدف نهایی عشق ورزد و از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره نگیرد، چنین کسی تن به زندگی پستی داده.

در حقیقت، جمله الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: «زندگی پایین» اشاره به سیر تکاملی حیات و زندگی است که زندگی این جهان، نخستین مرحله آن محسوب می گردد، لذا در پایان آیه اشاره ای اجمالی به آن زندگی عالی تر که در انتظار بشر می باشد کرده، می فرماید: وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآبِ: «یعنی سرانجام نیک در نزد خداوند است».

۴ - همان گونه که اشاره شد در میان نعمت های مادی زنان را مقدم داشته چرا که در مقایسه با دیگر نعمت ها نقش مهم تری در جلب افکار دنیا پرستان و اقدام آنها بر جنایات هولناک

دارد!

۱۵ قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ
وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

۱۶ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قَنَا عَذَابَ النَّارِ

۱۷ الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ
بِالْأَسْحَارِ

ترجمه:

۱۵ - بگو: «آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه های مادی)، بهتر است؟» برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده اند، (و از این سرمایه ها، در راه مشروع استفاده می کنند)، در نزد پروردگارشان باغ هایی است که نهرها از پای درختانش می گذرد؛ همیشه در آن خواهند بود؛ و همسرانی پاکیزه، و خشنودی خداوند (نصیب آنهاست). و خدا به (امور) بندگان، بیناست.

۱۶ - همان کسانی که می گویند: «پروردگارا! ما ایمان آورده ایم؛ پس گناهان ما را بیامرز، و ما را از عذاب آتش، نگاهدار!»

۱۷ - همانها که (در برابر مشکلات، و در مسیر اطاعت و ترک گناه)، استقامت می ورزند؛ راستگو هستند؛ (در برابر خدا) خضوع، و (در راه او) انفاق می کنند؛ و در سحرگاهان، استغفار می نمایند.

تفسیر:

پاداش پرهیزگاران

با توجه به آنچه در آیه قبل، درباره اشیاء مورد علاقه انسان، در زندگی مادی دنیا آمده بود، در اینجا در یک مقایسه، اشاره به مواهب فوق العاده خداوند در جهان آخرت و بالاخره قوس صعودی تکامل انسان کرده، می فرماید: «بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه های مادی) بهتر است» (قُلْ أَأُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ؟).

آن گاه به شرح آن پرداخته، می افزاید: «برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند در نزد پروردگارشان باغ هایی از بهشت است که نهراها از زیر (درختانش) جاری است، همیشه در آن خواهند بود، و همسرانی پاکیزه و (از همه بالاتر) خشنودی خداوند نصیب آنها می شود، و خدا به بندگان بیبا است» (لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ). آری، این باغ های بهشتی بر خلاف غالب باغ های این جهان، هرگز آب روان از پای درختانش قطع نمی شود.

و بر خلاف مواهب مادی این جهان، که بسیار زودگذر و ناپایدار است جاودانی و ابدی است. همسران آن جهان، بر خلاف بسیاری از زیبارویان این جهان، هیچ نقطه تاریک و منفی در جسم و جان آنها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه اند، همه اینها در یک طرف. و مسأله خشنودی خداوند (رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ) که برترین نعمت های معنوی است یک طرف.

آری، این نعمت معنوی ما فوق تصور نیز در انتظار مؤمنان پرهیزکار است. قابل توجه این که: این آیه با جمله «أَنْبِئُكُمْ: «آیا شما را آگاه کنم» آغاز شده، که یک جمله استفهامیه است و برای گرفتن پاسخ از فطرت های بیدار و عقل و خرد انسانی، مطرح شده، تا نفوذش در شنونده عمیق تر باشد.

از سوی دیگر، این جمله از ماده «انباء» گرفته شده که معمولاً در مورد خبرهای مهم و قابل توجه به کار می رود.

در واقع، قرآن مجید در این آیه، به افراد با ایمان اعلام می کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند، و از لذات نامشروع و هوس های سرکش و ظلم و ستم به دیگران پرهیزند، خداوند لذاتی برتر و بالاتر در جهت مادی و معنوی که از هر گونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیب آنها خواهد کرد.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: آیا در بهشت، لذات مادی هم وجود دارد؟ بعضی چنین می پندارند: لذا لذت مادی منحصر به این جهان است، و در آن جهان اثری از این لذت نیست، و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن درباره باغ های بهشتی و انواع میوه ها، آب های جاری و همسران خوب آمده کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب: «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ: «با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو» (۱) به این صورت تعبیر شده است.

ولی در برابر این پندار باید گفت: هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم «معاد جسمانی» را قبول کردیم باید برای هر دو قسمت (جسم و روح) موهبت هائی به تناسب آنها، منتها در سطحی عالی تر وجود داشته باشد و

۱ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۲۳ و جلد ۸، صفحه ۲۶۸، دار الکتب الاسلامیه - «بحار الانوار»، جلد ۱، صفحه ۸۵ و ۱۰۶ و جلد ۴، صفحه ۴۶ و جلد ۱۶، صفحه ۲۸۰ و جلد ۱۸، صفحه ۱۶۱ و جلد ۲۵، صفحه ۳۸۴.

اتفاقاً در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده، هم آنچه شایسته «معاد جسمانی» است و هم آنچه شایسته روح و «رستاخیز ارواح» می باشد.

در واقع آنها که تمام نعمت های مادی آن جهان را کنایه از نعمت های معنوی می گیرند تحت تأثیر مکتب های التقاطی قرار گرفته، علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تأویل کرده معاد جسمانی و لوازم آن را به کلی فراموش نموده و منکر شده اند.

و شاید جمله وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ: «خداوند به وضع بندگان خود بینا است» که در آخر آیه آمده، اشاره به همین حقیقت باشد، یعنی او است که می داند جسم و جان آدمی در جهان دیگر هر کدام چه خواسته هائی دارند و این خواسته ها را در هر دو جنبه به نحو احسن تأمین می کند.

* * *

در دو آیه بعد، به معرفی بندگان پرهیزکار که در آیه قبل به آن اشاره شده بود پرداخته و شش صفت ممتاز برای آنها بر می شمرد.

۱ - نخست این که: آنان با تمام دل و جان متوجه پروردگار خویش اند و ایمان، قلب آنها را روشن ساخته، و به همین دلیل، در برابر اعمال خویش به شدت احساس مسئولیت می کنند، می فرماید: «همان کسانی که می گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم، گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نگاهدار» (الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ).

* * *

۲ - «آنها که صبر و استقامت دارند» و در برابر حوادث سخت که در مسیر اطاعت پروردگار پیش می آید، و همچنین در برابر گناهان و به هنگام پیش آمدن شدائد، و گرفتاری های فردی و اجتماعی، شکیبائی و ایستادگی به خرج می دهند

(الصَّابِرِينَ).

۳ - «آنها که راستگو و درست کردارند» و آنچه در باطن به آن معتقدند در ظاهر به آن عمل می کنند و از نفاق، دروغ، تقلب و خیانت دورند (وَ الصَّادِقِينَ).

۴ - «آنها که خاضع و فروتن هستند» و در طریق بندگی و عبودیت خدا بر این کار مداومت دارند (وَ الْقَانِتِينَ). (۱)

۵ - «آنها که در راه خدا انفاق می کنند» نه تنها از اموال، بلکه از تمام مواهب مادی و معنوی که در اختیار دارند به نیازمندان می بخشند (وَ الْمُتَّقِينَ).

۶ - «و آنها که سحرگاهان، استغفار و طلب آمرزش می کنند» (وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ).

در آن هنگام که چشم های غافلان و بی خبران در خواب است و غوغای جهان مادی فرو نشسته و به همین دلیل، حالت حضور قلب و توجه خاص به ارزش های اصیل در قلب مردان خدا زنده می شود، به پا می خیزند، در پیشگاه با عظمتش سجده می کنند و از گناهان خود آمرزش می طلبند و محو انوار جلال کبریائی او می شوند، و تمام ذرات وجودشان زمزمه توحید سر می دهد، و همان گونه که با طلوع صبح، ظلمت شب برچیده می شود و فیض عام پروردگار بر صفحه جهان می نشیند، آنها نیز به دنبال زمزمه های عاشقانه سحرگاهان همراه با طلوع صبح، پرده های ظلمت غفلت و گناه از دل هایشان برچیده می شود و انوار رحمت و مغفرت و معرفت الهی بر دل هایشان فرو می نشیند.

۱ - «قَانِتِينَ» از ماده «قنوت» به معنی خضوع در برابر پروردگار و هم به معنی مداومت بر اطاعت و بندگی تفسیر شده است.

نکته ها:

۱ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه اخیر می خوانیم، که فرمود: «هر کس در نماز وتر (آخرین رکعت نماز شب) هفتاد بار بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» و تا یک سال این عمل را ادامه دهد، خداوند او را از «استغفار کنندگان در سحر» (الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ) قرار می دهد و او را مشمول عفو و رحمت خود می سازد». (۱)

۲ - واژه «سَحَر» (بر وزن بشر) در اصل، به معنی «پوشیده و پنهان بودن» است و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حکومت می کند، نام آن سحر گذاشته شده است لغت «سِحْر» (بر وزن شعر) نیز از همین ماده است؛ زیرا شخص ساحر دست به کارهایی می زند که اسرار آن از دیگران پوشیده و پنهان است عرب به ریه و شش نیز گاهی سحر (بر وزن بشر) می گوید و این هم به خاطر پوشیده بودن درون آن می باشد. اما چرا در میان اوقات شبانه روز، تنها به وقت «سَحَر» اشاره شده است در حالی که استغفار و بازگشت به سوی خدا در هر حال مطلوب است؟

این برای آن است که سحر به خاطر آرامش، سکوت و تعطیل کارهای مادی و نشاطی که بعد از استراحت و خواب به انسان دست می دهد، آمادگی بیشتری برای توجه به خداوند به او می بخشد و این معنی را به آسانی با تجربه می توان دریافت، حتی بسیاری از دانشمندان برای حل مشکلات علمی از آن وقت

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۲۷۳ - «من لا يحضره الفقيه»، جلد ۱، صفحه ۴۸۹، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ هـ ق - «وسائل الشيعه»، جلد ۶، صفحه ۲۷۹، چاپ آل البيت - «بحار الانوار»، جلد ۸۴، صفحه ۱۲۰، ۲۰۵، ۲۲۴ و ۲۲۵ - «الميزان»، جلد ۳، صفحه ۱۱۹ و جلد ۶، صفحه ۳۳۲، انتشارات جامعه مدرسین - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۶۵، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

استفاده می کردند؛ زیرا چراغ فکر و روح انسان در آن وقت از هر زمان پرفروغ تر و درخشان تر است و از آنجا که روح عبادت، استغفار، توجه و حضور دل می باشد، عبادت و استغفار در چنین ساعتی از همه ساعات گران بهاتر خواهد بود.

۱۸ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

۱۸ - خداوند، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (به گونه ای) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

تفسیر:

گواهی همه بر وحدانیتش

به دنبال بحثی که درباره مؤمنان راستین در آیات قبل آمده بود، در این آیه اشاره به گوشه ای از دلایل توحید و خداشناسی و بیان روشنی این راه نموده، می گوید: «خداوند (با ایجاد نظام شگرف عالم هستی) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست» (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). «و نیز فرشتگان و صاحبان علم و دانشمندان (هر کدام به گونه ای و با استناد به دلیل و آیه ای) بر این امر گواهی می دهند» (وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ).

«این در حالی است که خداوند قیام به عدالت در جهان هستی فرموده که این عدالت نیز نشانه بارز وجود او است» (قَائِمًا بِالْقِسْطِ).

آری: با این اوصاف که گفته شد، «هیچ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

بنابراین، شما هم با خداوند و فرشتگان و دانشمندان هم صدا شوید و نغمه

توحید سر دهید.

نکته ها:

۱ - شهادت خداوند بر یگانگی خویش چگونه است؟

منظور از شهادت خداوند، شهادت عملی و فعلی است نه قولی، یعنی: خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می کند، قوانین آن در همه جا یکسان، و برنامه آن یکی است، و در واقع «یک واحد به هم پیوسته» و «یک نظام یگانه» است، عملاً نشان داده که: آفریدگار و معبود، در جهان یکی بیش نیست، و همه از یک منبع، سرچشمه می گیرند، بنابراین، ایجاد این نظام واحد، شهادت و گواهی خدا است بر یگانگی ذاتش.

اما شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان، جنبه قولی دارد، چه این که آنها هر کدام با گفتاری شایسته خود، اعتراف به این حقیقت می کنند و این گونه تفکیک در آیات قرآن فراوان است مثلاً در آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ: «خدا و فرشتگان بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) درود می فرستند»(۱) درود از ناحیه خدا چیزی است و از ناحیه فرشتگان چیز دیگر، از ناحیه خدا، فرستادن رحمت است و از ناحیه فرشتگان تقاضای رحمت.

البته گواهی فرشتگان و دانشمندان، جنبه عملی نیز دارد؛ زیرا آنها تنها او را می پرستند و در برابر هیچ معبود دیگر، سر تعظیم فرود نمی آورند.

۲ - قیام به قسط چیست؟

جمله «قَائِماً بِالْقِسْطِ» به اصطلاح ادبی، حالِ فاعلِ «شَهِدَ» است که «اللَّهُ»

۱ - احزاب، آیه ۵۶.

باشد، یعنی خداوند گواهی به یکتایی خود می دهد در حالی که قیام به عدالت در جهان هستی دارد.

این جمله در واقع دلیلی است بر شهادت او؛ زیرا حقیقت عدالت، انتخاب طریق میانه و مستقیم و دوری از هر گونه افراط، تفریط و انحراف است و می دانیم طریق میانه و مستقیم، همواره یکی است و بیش از یکی نیست، چنان که در آیه ۱۵۳ سوره «انعام» می خوانیم: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ: «و این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه های پراکنده (و انحرافی) تبعیت نکنید، که شما را از راه حق دور می سازد».

در این آیه «راه خدا» یکی معرفی شده، و راه های منحرف و بیگانه از خدا، متعدد و پراکنده؛ زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد، و طرق انحرافی به صورت جمع آورده شده است. نتیجه این که: «عدالت» همیشه، همراه با «نظام واحد» است و نظام واحد، نشانه «مبدأ واحد»، بنابراین عدالت به معنی واقعی در عالم آفرینش، دلیل بر یگانگی آفریدگار خواهد بود. (دقت کنید)

۳ - موقعیت دانشمندان

در این آیه، دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته اند و این خود امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می کند، و نیز از آیه استفاده می شود، امتیاز دانشمندان از این نظر است که: در پرتو علم خود، به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ ترین حقیقت است، معترف اند.

روشن است: آیه، همه دانشمندان را شامل می شود و اگر در بعضی از

روایات که در ذیل این آیه وارد شده «أُولُوا الْعِلْمِ» به ائمه اطهار(علیهم السلام) تفسیر شده از این نظر است که آنان، روشن ترین مصداق «أُولُوا الْعِلْمِ» هستند. (۱)

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» ضمن تفسیر آیه از «جابر بن عبدالله انصاری» از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) نقل می کند که فرمود:

سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ يَتَكَيُّ عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي عِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ سَبْعِينَ عَامًا؛

«یک ساعت از زندگی دانشمندی که بر بستر خود تکیه کرده و در اندوخته های علمی خود می اندیشد، بهتر از هفتاد سال عبادت عابد است!» (۲)

* * *

۴ - در ذیل آیه، جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» تکرار شده است، این تکرار، گویا اشاره به این است، همان طور که در آغاز آیه، شهادت خداوند، فرشتگان و دانشمندان آمده است، هر کس این گواهی را می شنود، باید او هم، با شهادت آنها هم صدا گردد و گواهی بر وحدت معبود بدهد. و از آنجا که جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» به عنوان ادای حق تعظیم خداوند و اظهار توحید است، با دو اسم «عزیز» و «حکیم» (توانا و دانا) ختم شده است؛ زیرا قیام به عدالت، نیازمند به قدرت و حکمت است، تنها خداوندی که بر هر چیز قادر و به همه چیز آگاه است، می تواند، عدالت را در جهان هستی برقرار سازد.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۰۴ و جلد ۳۶، صفحه ۱۳۲ - تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - تفسیر «فرات»، صفحه ۷۷ و ۷۸، مؤسسه چاپ نشر، ۱۴۱۰ هـ ق - «مناقب»، جلد ۱، صفحه ۲۸۵، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ هـ ق - تفسیر «عسکری»، جلد ۱، صفحه ۶۲۵، مدرسه امام مهدی(علیه السلام)، قم، ۱۴۰۹ هـ ق.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۲، صفحه ۲۳ - «جامع الاخبار»، صفحه ۳۷، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ هـ ش - «روضه الواعظین»، جلد ۱، صفحه ۱۲، انتشارات رضی - «کنز العمال»، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۴، مؤسسه الرساله بیروت، ۱۶ جلدی - «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۲۵۸، مؤسسه اعلمی مطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق، ذیل آیه (در بعضی از روایات به جالی «عَلِمِهِ»، «عَمَلِهِ» آمده است).

* * *

۵ - این آیه از آیاتی است که همواره مورد توجه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بوده و کراراً در مواقع مختلف آن را تلاوت می فرمود: «زبیر بن عوام» می گوید: «شب عرفه در خدمت رسول خدا بودم، شنیدم که مکرراً این آیه را می خواند». (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۴۲۱ (جلد ۲، صفحه ۲۵۹، مؤسسه اعلمی مطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ذیل آیه - تفسیر «ابن کثیر»، ذیل آیه - تفسیر «شوکانی»، ذیل آیه - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، دار صادر بیروت - «مجمع الزوائد هیشمی»، جلد ۶، صفحه ۳۲۵، دار الکتب العلمیه، طبع ۱۴۰۸ هـ ق - «درّ المثور»، جلد ۲، صفحه ۱۲، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۱۹ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

ترجمه:

۱۹ - دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد: زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

تفسیر:

روح دین، همان تسلیم در برابر حق است! بعد از بیان یگانگی معبود، به یگانگی دین پرداخته، می فرماید: «دین در نزد خدا، اسلام است» (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). واژه «دین» در لغت در اصل، به معنی جزا و پاداش است، و به معنی اطاعت و پیروی از فرمان نیز آمده است، و در اصطلاح مذهبی، عبارت از مجموعه قواعد و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آنها می تواند به خدا نزدیک شود و به سعادت دو جهان برسد و از نظر اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بردارد. واژه «اسلام» به معنی تسلیم است، بنابراین معنی جمله «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» این است که: آئین حقیقی در پیشگاه خدا، همان تسلیم در برابر فرمان

او است.

در واقع روح دین در هر عصر و زمان، چیزی جز تسلیم در برابر حق نبوده و نخواهد بود، منتها از آنجا که آئین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، آخرین و برترین آئین ها است نام «اسلام» برای آن انتخاب شده است و گر نه، از یک نظر همه ادیان الهی، اسلام است، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد، اصول ادیان آسمانی نیز یکی است هر چند با تکامل جامعه بشری، خداوند ادیان کامل تری را برای آنها فرستاده تا به مرحله نهایی تکامل که دین خاتم پیامبران، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است رسیده.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در گفتاری که در کلمات قصار «نهج البلاغه» از او نقل شده این حقیقت را ضمن بیان عمیقی روشن فرموده است:

لَا تُسَبَّنُ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي: الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ:

«در این عبارت امام (علیه السلام) نخست می فرماید: می خواهم اسلام را آن چنان تفسیر کنم که هیچ کس پیش از من تفسیر نکرده باشد، سپس شش مرحله برای اسلام بیان فرموده است: نخست می فرماید: «اسلام همان تسلیم در برابر حق است»، آن گاه اضافه می کند: «تسلیم همان یقین است» و بدون یقین ممکن نیست؛ زیرا تسلیم بدون یقین، تسلیم کورکورانه است نه عالمانه.

بعد می فرماید: «یقین هم، تصدیق است»، یعنی تنها علم و دانائی کافی نیست، بلکه به دنبال آن، اعتقاد و تصدیق قلبی لازم است.

سپس می فرماید: «تصدیق همان اقرار است»، یعنی کافی نیست ایمان تنها

در منطقه قلب و روح انسان باشد، بلکه با شهامت و قدرت باید آن را اظهار داشت. پس از آن می افزاید: «اقرار، همان انجام وظیفه است»، یعنی اقرار، تنها گفتگوی زبانی نیست، بلکه تعهد و قبول مسئولیت است.

و در پایان می فرماید: «انجام مسئولیت همان عمل است»، عمل به فرمان خدا و انجام برنامه های الهی؛ زیرا تعهد و مسئولیت چیزی جز عمل نمی تواند باشد، و آنها که نیروی خود را در گفتگوها، طرح ها، جلسات و انجمن ها و مانند آن صرف می کنند و فقط حرف می زنند، نه تعهدی را پذیرفته اند و نه مسئولیتی و نه از روح اسلام آگاهی دارند» (۱).

این روشن ترین تفسیری است که برای اسلام در تمام جنبه ها می توان بیان کرد. آن گاه به بیان سرچشمه اختلاف های مذهبی که علی رغم وحدت حقیقی دین الهی به وجود آمده می پردازد و می فرماید: «آنها که کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، در آن اختلاف نکردند، مگر بعد از آن که آگاهی و علم به سراغشان آمد و این اختلاف به خاطر ظلم و ستم در میان آنها بود» (وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ). بنابراین، ظهور اختلاف، اولاً - بعد از علم و آگاهی بود و ثانیاً - انگیزه ای جز طغیان و ظلم و حسد نداشت.

یهود در مورد جانشین موسی بن عمران (علیه السلام) به اختلاف و نزاع پرداختند و خون های زیادی ریختند، و مسیحیان در امر توحید و آلوده ساختن آن به شرک و

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۲۵ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۵، با کمی تفاوت (دار الکتب الاسلامیه) - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۸۳، چاپ آل البیت - «معانی الاخبار»، صفحه ۱۸۵ (با اندکی تفاوت)، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ هـ ش - «بحار الانوار»، جلد ۶۵، صفحه ۳۰۹ و ۳۱۱.

تثلیث، راه اختلاف پوییدند و هر دو در مورد دلایل پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که در کتب آنها آمده بود، تخم اختلاف پاشیدند، گروهی پذیرا شدند و گروهی انکار کردند. کوتاه سخن این که: ادیان آسمانی همواره با مدارک روشن و معجزات انبیاء همراه بوده و برای حقیقت جوین ابهامی باقی نمی گذاشته، مثلاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) علاوه بر معجزات آشکار، از جمله، قرآن مجید و دلایل روشنی که در متن این آئین آمده، اوصاف و مشخصاتش در کتب آسمانی پیشین - که بخش هائی از آن در دست یهود و نصاری وجود داشت - بیان شده بود و به همین علت، دانشمندان آنها قبل از ظهور او بشارت ظهورش را با شوق و تأکید فراوان می دادند، اما همین که مبعوث شد، چون منافع خود را در خطر می دیدند از روی طغیان و ظلم و حسد همه را نادیده گرفتند.

به همین دلیل، در پایان آیه سرنوشت آنها و امثال آنها را بیان کرده، می گوید: «هر کس به آیات خدا کفر ورزد (خدا حساب او را می رسد؛ زیرا) خداوند حسابش سریع است» (وَمَنْ يُكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ). آری، کسانی که آیات الهی را بازیچه هوس های خود قرار دهند، نتیجه کار خود را در دنیا و آخرت می بینند، خداوند به سرعت به حساب اعمال آنها رسیدگی می کند و به هر کدام جزا و کیفر مناسب می دهد (در تفسیر جمله «سَرِيعُ الْحِسَابِ» ذیل آیه ۲۰۲ سوره «بقره»، بحث کافی کرده ایم).

منظور از «آیاتِ اللَّهِ» در اینجا تمام آیات الهی، براهین او و کتاب های آسمانی است، و حتی احتمالاً آیات تکوینی الهی را نیز در عالم هستی شامل می شود. و این که بعضی از مفسران، آن را به خصوص «تورات» یا «انجیل» و یا مانند آن تفسیر کرده اند، هیچ دلیلی ندارد.

نکته:

سرچشمه اختلاف های مذهبی موضوع جالبی که از آیه استفاده می شود این است که: سرچشمه اختلاف ها و کشمکش های مذهبی، معمولاً از جهل و بی خبری نیست، بلکه بیشتر به خاطر بغی، ظلم، انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی است، اگر مردم مخصوصاً طبقه دانشمندان تعصب، کینه توزی، تنگ نظری ها، منافع شخصی و تجاوز از حدود و حقوق خود را کنار بگذارند و با واقع بینی و روح عدالتخواهی احکام خدا را بررسی نمایند، جاده حق بسیار روشن خواهد بود و اختلافات به سرعت حل می شود.

این آیه، در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که می گویند: «مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده است و خونریزی های فراوانی در طول تاریخ به بار آورده». این ایراد کنندگان «مذهب» را با «تعصبات مذهبی» و افکار انحرافی اشتباه کرده اند؛ زیرا هنگامی که دستورهای مذاهب را مورد بررسی قرار دهیم می بینیم همه، یک هدف را تعقیب می کنند و همه برای سعادت انسان آمده اند، اگر چه با گذشت زمان تکامل یافته اند. در واقع ادیان آسمانی همچون دانه های باران هستند که از آسمان نازل می گردد دانه های باران همه حیاتبخش هستند، ولی، هنگامی که روی زمین های آلوده می ریزند که یکی شور است و دیگری تلخ به رنگ ها و طعم های مختلف درمی آیند این اختلافات مربوط به باران نیست بلکه مربوط به این زمین های آلوده است، منتها روی اصل تکامل، آخرین آنها کامل ترین آنها است.

۲۰ فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

ترجمه:

۲۰ - اگر با تو، به گفتگو و ستیز برخیزند، بگو: «من و پیروانم، در برابر خداوند (و فرمان او)، تسلیم شده ایم». و به آنها که اهل کتاب هستند (یهود و نصاری) و بی سوادان (مشرکان) بگو: «آیا شما هم تسلیم شده اید؟ اگر (در برابر فرمان و منطوق حق)، تسلیم شوند، هدایت می یابند؛ و اگر سرپیچی کنند، (نگران مباش؛ زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است؛ و خدا نسبت به (اعمال و عقاید) بندگان، بیناست.

تفسیر:

از جدال و ستیز پرهیز

در این آیه به دنبال بیان سرچشمه اختلافات دینی، به گوشه ای از این اختلاف که همان بحث و جدال یهود و نصاری با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود، اشاره می کند، می فرماید: «اگر با تو به گفتگو و ستیز برخیزند (با آنها) مجادله نکن و بگو: من و پیروانم در برابر خداوند، تسلیم شده ایم» (فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ). «حاجُّوكَ» از ماده «مُحَاجَّه» در لغت به معنی بحث، گفتگو، استدلال و دفاع از یک عقیده یا یک مسأله است.

طبیعی است طرفداران هر آیینی در مقام دفاع از عقیده خود برمی آیند و

خود را حق به جانب معرفی می کنند، از این رو، قرآن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می گوید: ممکن است اهل کتاب (یهود و نصاری) با تو بحث کنند و بگویند ما در برابر حق تسلیم هستیم، و حتی در این باره پافشاری کنند - چنان که مسیحیان «نجران» در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین بودند - .

خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می دهد: از بحث و مجادله با آنها دوری کن و به جای آن برای راهنمایی و قطع مخاصمه، «بگو: به آنها که اهل کتاب هستند (یهود و نصاری) و همچنین درس نخوانده ها (مشرکان) آیا شما هم (همچون من که تسلیم فرمان حقم) تسلیم شده اید» (وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ).

«اگر به راستی تسلیم شوند هدایت یافته اند، و اگر روی گردان شوند و سرپیچی کنند وظیفه تو ابلاغ (رسالت) است» و تو مسئول اعمال آنها نیستی (فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ).

بدیهی است منظور تسلیم زبانی و ادعائی نیست، بلکه منظور، تسلیم حقیقی و عملی در برابر حق است، اگر آنها در برابر سخنان حقیقی سر تسلیم فرود آورند، - با توجه به این که دعوت تو آشکار، آمیخته با منطق و دلیل روشن است - مسلماً ایمان می آورند، و اگر ایمان نیاورند تسلیم حق نیستند و تنها دعوی اسلام و تسلیم در برابر فرمان حق دارند.

کوتاه سخن این که: وظیفه تو ابلاغ رسالت است، آمیخته با دلیل و برهان، اگر روح حق جویی در آنها باشد پذیرا می شوند، و اگر نشوند تو وظیفه خود را انجام داده ای.

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند به اعمال و افکار بندگان خود بینا است» (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ).

او مدعیان دروغین تسلیم را از راستگویان می شناسد و نیات محاجّه کنندگان را که برای چه هدفی بحث و گفتگو می کنند می داند، و اعمال همه را از نیک و بد می بیند و به هر کس جزای مناسب می دهد.

نکته ها:

۱- از این آیه به طور ضمنی استفاده می شود که از ادامه بحث و محاجّه با مردم لجوجی که تسلیم منطق صحیح نیستند، باید پرهیز کرد.

۲- منظور از اُمّیّین: «کسانی که نوشتن و خواندن نمی دانند» در این آیه مشرکان می باشند، علت این که از مشرکان در برابر اهل کتاب (یهود و نصاری) به این نام تعبیر شده، به خاطر این است که مشرکان کتاب آسمانی نداشتند تا مجبور به فرا گرفتن، خواندن و نوشتن شوند.

۳- از این آیه به خوبی روشن می شود که روش پیامبر(صلی الله علیه وآله) هرگز تحمیل فکر و عقیده نبوده است، بلکه کوشش و مجاهدت داشته که حقایق بر مردم روشن شود، سپس آنان را به حال خود وامی گذاشته که خودشان تصمیم لازم را در پیروی از حق بگیرند.

۲۱ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ
وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
۲۲ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ
نَاصِرِينَ

ترجمه:

۲۱ - کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!
۲۲ - آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ)، در دنیا و آخرت تباه شده، و یاور و مددکار (و شفاعت کننده ای) ندارند.

تفسیر:

نشانه های سرکشی آنان

در تعقیب آیه گذشته که به طور ضمنی نشان می‌داد، یهود و نصاری و مشرکانی که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به گفتگو و ستیز برخاسته بودند، تسلیم حق نبودند، در این آیه به بعضی از نشانه های این مسأله اشاره می‌کند، می‌فرماید: «کسانی که به آیات خدا کافر می‌شوند، و پیامبران را به ناحق می‌کشند و (همچنین) کسانی از مردم که امر به عدل و داد می‌کنند را به قتل می‌رسانند، آنها را به مجازات دردناک (الهی) بشارت بده» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ

يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ).
 در این آیه، نخست به سه گناه بزرگ آنها اشاره شده (کفر ورزیدن به آیات پروردگار، کشتن پیامبران به ناحق، و کشتن کسانی که از برنامه های پیامبران دفاع می کنند و مردم را به عدالت دعوت می نمایند، و هر یک از این گناهان به تنهایی کافی بود که ثابت کند، آنها تسلیم فرمان حق نیستند، بلکه صدای حق گویان را در گلو خفه می کنند.
 تعبیر به «يَكْفُرُونَ» و «يَقْتُلُونَ» به صورت «فعل مضارع» اشاره به این است که کفر ورزیدن و کشتن انبیاء و آمران به عدالت، گوئی جزئی از برنامه زندگی آنها شده بود، و مستمراً آن را انجام داده و می دهند (توجه داشته باشید که فعل مضارع دلیل بر استمرار است).
 البته، این اعمال، بیشتر روش یهود بود که امروز نیز، در اشکال دیگری ادامه دارد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که مفهوم آیه عمومیت داشته باشد.

سپس در دنباله این آیه و آیه بعد، به سه کیفر و سرنوشت شوم آنها اشاره می کند: نخست، عذاب الیم و دردناک بود که در بالا گذشت.
 دیگر این که می فرماید: «أَنَّهُمْ كَسَانِي هَسْتَنْد كَه اَعْمَالِ نِيكْشَانِ دَر دُنْيَا وَ آخِرْتِ نَابُودِ گَشْتَه» و اگر اعمال نیکی انجام داده اند تحت تأثیر گناهان بزرگ آنان اثر خود را از دست داده است (أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).
 سوم این که «أَنَّهُمْ دَر بَرَابَرِ مَجَازَاتِ هَايِ سَخْتِ اِهْيِ هِيچِ يَارِ وَ يَاوَرِ (وَ شَفَاعَتِ كَنْنَدِه اِي) نِدَارَنْد» (وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

همان گونه که در ذیل آیه ۶۱ سوره «بقره» گفته شد، تاریخ پر ماجرای یهود نشان می دهد: آنها علاوه بر انکار آیات الهی در کشتن پیامبران و منادیان حق، فوق العاده جسور بودند، و مجاهدانی را که به حمایت آنها برمی خاستند از دم شمشیر می گذرانند، مسلّم است مجازات های سه گانه بالا که درباره آنها گفته شد در مورد همه کسانی که اعمال شبیه آنها دارند جاری است.

نکته ها:

۱ - آمران به عدالت، هم ردیف انبیاء

در آیه اول آمران به عدالت و دعوت کنندگان به معروف و حق در ردیف پیامبران شمرده شده اند، و کفر به خداوند، کشتن پیامبران و کشتن این گونه افراد در یک سطح قرار گرفته است و این نهایت اهتمام اسلام را به مسأله بسط عدالت در اجتماع، روشن می سازد. از آیه دوم شدت مجازات کسانی که اقدام به قتل چنین مردم صالحی بکنند به خوبی روشن می شود؛ زیرا سابقاً گفته ایم «حَبْطُ» درباره همه گناهان نیست بلکه در مورد گناهان شدیدی است که اعمال نیک را نیز از میان می برد (۱) و از همه گذشته، نفی شفاعت از این اشخاص، نشانه دیگری بر شدت گناه آنها است.

۲ - منظور از «بَغْيِرِ حَقٍّ» این نیست که می توان پیامبران را به حق کشت، بلکه منظور این است قتل پیامبران همیشه به غیر حق و ظالمانه بوده است و به اصطلاح «بَغْيِرِ حَقٍّ» قید توضیحی است که برای تأکید آمده.

۱ - برای توضیح و بررسی درباره مسأله «حَبْطُ» به ذیل آیه ۲۱۷ سوره «بقره» مراجعه فرمائید.

۳ - رضایت به عمل دیگران

از جمله فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: «آنها را به عذاب شدید بشارت بده!» استفاده می شود که کافران معاصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز مشمول این آیه بوده اند در حالی که می دانیم آنها قاتل هیچ یک از انبیاء نبوده اند و این به خاطر آن است که هر کس راضی به برنامه و مکتب و اعمال جمعیتی باشد در اعمال نیک و بد آنها سهیم است، و چون این دسته از کفار (مخصوصاً یهود) نسبت به برنامه های پیشینیان خود و اعمال خلاف آنها سخت وفادار بودند، مشمول سرنوشت آنها خواهند بود.

۴ - کلمه «بشارت» در اصل، به معنی خبرهای نشاط انگیز است که اثر آن در «بَشْرَه» و صورت انسان آشکار می گردد، به کار بردن کلمه بشارت در مورد عذاب در این آیه و بعضی دیگر از آیات قرآن در واقع یک نوع تهدید و استهزاء به افکار گنهکاران محسوب می شود، و این شبیه سخنی است که در میان ما نیز متداول است که اگر کسی کار بدی را انجام داد در مقام تهدید و استهزاء به او می گوئیم: «مزد و پاداش تو را خواهیم داد!».

۵ - در حدیثی از «ابو عبیده جراح» می خوانیم که می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدم: کدامیک از مردم عذابش در روز قیامت از همه شدیدتر است؟ فرمود: «کسی که پیامبری را به قتل برساند، یا مردی را که امر به معروف و نهی از منکر می کند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ».

سپس افزود: «ای ابا عبیده! بنی اسرائیل ۴۳ پیامبر را در آغاز روز در یک

ساعت کشتند، در این حال ۱۱۲ نفر از عابدان بنی اسرائیل قیام کردند و قاتلین را امر به معروف و نهی از منکر نمودند، آنها نیز در همان روز کشته شدند، و این همان است که خداوند می فرماید: **فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۲۳ (جلد ۲، صفحه ۲۶۲، مؤسسه اعلمی مطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ذیل آیات - «فتح القدر» شوکانی، جلد ۱، صفحه ۳۲۸، عالم الکتب، ۵ جلدی - «در المنتور»، جلد ۲، صفحه ۱۳، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «مجمع الزوائد هیشمی»، جلد ۷، صفحه ۲۷۲، دار الکتب العملیه، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق.

۲۳ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ
لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ
۲۴ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي
دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
۲۵ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

ترجمه:

۲۳ - آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با آگاهی)، روی می گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟!
۲۴ - این عمل آنها، به خاطر آن است که می گفتند: «آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی رسد». این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند).
۲۵ - پس چگونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که (روز رستاخیز) شکی در آن نیست جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، به طور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد.

شان نزول:

در تفسیر «مجمع البیان» از «ابن عباس» نقل شده که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) زن

و مردی از یهود خیبر مرتکب زناى محصنه شدند با این که در «تورات» دستور مجازات سنگباران درباره این چنین اشخاص داده شده بود، چون آنها از طبقه اشراف بودند، یهود از اجرای این دستور در مورد آنها سر باز زدند، و پیشنهاد شد که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مراجعه کرده داوری بطلبند، به این امید که مجازات خفیف تری از طرف او درباره آنها تعیین شود. هنگامی که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مراجعه کردند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: همین «تورات» فعلی میان من و شما داوری می کند، آنها پذیرفتند و «ابن صوریاء» را که از دانشمندان آنان بود از «فدک» به «مدینه» دعوت کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را شناخت فرمود: تو «ابن صوریاء» هستی؟! عرض کرد: بلی.

فرمود: تو اعلم علمای یهود می باشی؟

گفت: این چنین فکر می کنند!

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد قسمتی از «تورات» را که آیه «رَجْم» (سنگباران) در آن بود، پیش روی او بگذارند، او که قبلاً از جریان آگاه شده بود، هنگامی که به این قسمت رسید، دست روی آن گذاشت و جمله های بعد را خواند «عبدالله بن سلام» که قبلاً از دانشمندان یهود بود و سپس اسلام اختیار کرده بود، حضور داشت فوراً متوجه پرده پوشی «ابن صوریاء» شد، برخاست و دست او را از روی این جمله برداشت و آن را از متن «تورات» قرائت کرده، گفت: «تورات» می گوید: بر یهود لازم است هر گاه زن و مردی مرتکب زناى محصنه شوند، هنگامی که مدرک کافی بر جرم آنها وجود داشته باشد، سنگ باران شوند. سپس پیامبر دستور داد: مجازات مزبور طبق آئین آنها در مورد این دو مجرم اجرا شود، جمعی از یهود خشمناک شدند، این آیه درباره وضع آنها نازل

گردید. (۱)

تفسیر:

چرا تسلیم حق نیستند؟

به دنبال آیات گذشته، که سخن از محاجه و بحث و گفتگوهای لجوجانه گروهی از اهل کتاب به میان بود، در این آیات، روشن می‌سازد که آنها تسلیم پیشنهادهای منطقی نبودند، و انگیزه‌های این عمل و نتایج آن را نیز بازگو می‌کند.

در آیه نخست می‌فرماید: «آیا مشاهده نکردی کسانی را که بهره‌ای از کتاب آسمانی داشتند و دعوت به سوی کتاب الهی شدند تا در میان آنها داوری کند، ولی عده‌ای از آنها روی

گردانیدند و از قبول حق اعراض نمودند؟» این در حالی بود که کتاب آسمانی آنها حکم الهی را بازگو کرده بود و آنها از آن آگاهی داشتند (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ).

آری، آنها به همان حکم موجود در کتاب مذهبی خویش نیز گردن نمی‌نهادند و با بهانه جوئی و مطالب بی‌اساس از اجرای حدود الهی سرپیچی می‌کردند.

ضمناً، از جمله «أَوْتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ» بر می‌آید که «تورات» (و

۱ - در تورات فعلی در «سِفْر لایوان»، فصل بیستم، جمله ۱۰ چنین می‌خوانیم: «و کسی که با زن غیر زنا کند یعنی با زن همسایه خود (مثلاً) زنا نماید، البته زانی و زانیه کشته شوند». در عبارت فوق گرچه حکم سنگباران صریحاً نیامده، ولی اصل مجازات اعدام آمده است، ممکن است نسخه‌های «تورات» که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وجود داشته، دارای این عبارت نیز بوده است.

«مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۶۹ - «الصحيح من السیره»، جلد ۷، صفحه ۹۱ (با تلخیص)، دار الهادی، ۱۴۱۵ هـ ق - «مجمع الزوائد هیثمی»، جلد ۶، صفحه ۲۷۱، دار الکتب العلمیه بیروت ۱۴۰۸ هـ ق - «زاد المسیر»، جلد ۱، صفحه ۳۱۳، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

انجیلی) که در دست یهود و نصاری در آن عصر بود، تمام «تورات و انجیل» اصلی نبود، بلکه تنها قسمتی از آن بود، احتمالاً و قسمت بیشتر از این دو کتاب آسمانی، از میان رفته یا تحریف شده بود.

آیات دیگری از قرآن مجید نیز این معنی را تأیید می کند و شواهد و علائم تاریخی نیز مؤید آن است که اینجا جای شرح آن نیست.

در آیه بعد، دلیل مخالفت و سرپیچی آنها را شرح می دهد که آنها بر اساس یک فکر باطل، معتقد بودند: از نژاد ممتازی هستند (همان گونه که امروز نیز چنین فکر می کنند و نوشته ها و اعمال آنها گواه بر نژاد پرستی شدید آنها است).

آنها معتقد بودند: ارتباط ویژه ای با پروردگار دارند تا آنجا که خود را فرزندان خدا می نامیدند و می گفتند: نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ: «ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم». (۱) و به همین دلیل، برای خود مصونیتی در مقابل مجازات الهی قایل بودند، لذا قرآن در این آیه می گوید: این اعمال و رفتار به خاطر آن است که گفتند: «جز چند روزی آتش دوزخ به ما نمی رسد» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ) و اگر مجازاتی داشته باشیم بسیار محدود است.

«مَعْدُود» یعنی قابل شمارش، و معمولاً به اشیاء کم گفته می شود؛ زیرا اشیاء زیاد قابل شمارش نیستند یا شمارش آنها مشکل است.

منظور از «أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ»، یا همان چهل روزی است که آنها در غیاب موسی (علیه السلام) گوساله پرستی کردند، و این گناه عظیمی بود که حتی خودشان نمی توانستند آن را انکار کنند.

و یا منظور روزهای معدودی از عمرشان بود که به گناهان فوق العاده صریح دست زده بودند، تا آنجا که خودشان هم قادر به انکار، یا توجیه و پرده پوشی بر آن نبودند. سپس می افزاید: آنها این امتیازات دروغین را به خدا نسبت می دادند «و این افترا و دروغی را که به خدا بسته بودند آنها را در دینشان مغرور ساخته بود» (وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

* * *

اما قرآن مجید در سومین و آخرین آیه مورد بحث، خط بطلان بر تمام این ادعاهای واهی و خیالات باطل می کشد و می فرماید: «پس چگونه خواهد بود هنگامی که آنها را در روزی که در آن شکی نیست جمع کنیم، و به هر کس آنچه را به دست آورده، داده شود، و به آنها ستم نخواهد شد»؟ (فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

آری، در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد، هر کس نتیجه کشته خود را درو می کند، و اعمال هر کس به او تسلیم می شود و مجازات آنها هر چه باشد هرگز ظالمانه نیست؛ زیرا محصول اعمال خود آنها است، و آن روز است که می فهمند، هیچ امتیازی بر دیگران ندارند و عدل الهی همه را شامل می شود.

ضمناً از جمله «ما کَسَبَتْ» به روشنی این معنی به دست می آید که پاداش و کیفر قیامت و نجات و بدبختی در جهان دیگر، تنها بستگی به اعمال خود انسان دارد نه به پندارهای واهی و خیالات باطل.

* * *

نکته ها:

۱ - فریب وجدان

آیا ممکن است انسان دروغی بگوید و یا افترائی به خدا ببندد و بعد خودش تحت تأثیر آن واقع گردد، و به آن مغرور شود، آن چنان که قرآن در آیات فوق درباره یهود نقل می کند؟ آیا این باورکردنی است؟

پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست؛ زیرا مسأله «فریب وجدان» از مسائل مسلم روان شناسی امروز است که گاهی دستگاه فکر و اندیشه در پی اغفال وجدان برمی آید، و چهره حقیقت را در نظر وجدان خویش دگرگون می سازد.

بسیار دیده ایم افراد آلوده به گناهان بزرگی همچون قتل و سرقت، و یا اعتیادهای گوناگون با این که زشتی اعمال خود را به خوبی درک می کنند برای به دست آوردن آرامش کاذب وجدان، می کوشند مردم را مستحق این گونه اعمال، جلوه دهند و یا این که برای توجیه اعتیادهای زیان بار خود گرفتاری های زندگی و مشکلات طاقت فرسای اجتماعی را بهانه می کنند، تا پناه بردن خویش را به مواد مخدر توجیه نمایند.

به علاوه، این گونه افتراءات و امتیازات دروغین را نسل های پیشین اهل کتاب درست کرده بودند و تدریجاً برای نسل های آینده که از واقعیت آگاهی چندان نداشتند، (و برای کشف حقیقت به خود زحمت نمی دادند) به صورت عقیده مسلمی در آمده بود.

۲ - مسلمانان و اعتقاد به کیفر محدود

ممکن است گفته شود: اعتقاد به «عذاب و کیفر محدود» در میان ما مسلمانان نیز هست زیرا ما معتقدیم که مسلمانان برای همیشه در عذاب الهی

نمی مانند، و بالاخره ایمان آنها موجب نجات آنان می شود.

ولی باید به این نکته توجه داشت که: ما هرگز معتقد نیستیم یک مسلمان گنهکار و آلوده به انواع جنایات فقط چند روزی عذاب الهی می بیند، بلکه ما معتقدیم سالیان دراز که مدت آن را جز خدا نمی داند گرفتار مجازات خواهد بود، ولی، مجازات او به خاطر ایمانش ابدی و جاویدان نمی باشد و اگر در میان مسلمانان راستی افرادی پیدا شوند که چنین امتیازی برای خود قایل باشند و معتقد گردند که: در پناه نام اسلام و ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام)، مجازند هر گناهی را مرتکب شوند و مجازات آنها چند روزی بیش نخواهد بود، سخت در اشتباه اند و از روح اسلام و تعلیمات آن بر کنار می باشند.

گذشته از این ما امتیازی در این مسأله برای مسلمانان قایل نیستیم بلکه معتقدیم پیروان هر امتی در عصر و زمان خود که به پیامبر عصر خود ایمان داشته و ضمناً مرتکب گناهی شده اند مشمول این قانون هستند از هر نژادی که باشند، در حالی که یهود این امتیاز را برای نژاد اسرائیل قایل بودند، نه برای اقوام دیگر.

قرآن به این امتیاز دروغین آنها پاسخ گفته و در سوره «مائده» آیه ۱۸ می گوید: **بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ: «شما هم بشری همچون سایر افراد بشر هستید».**

۲۶ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۲۷ تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

ترجمه:

۲۶ - بگو: «بار الها! ای مالک حکومت ها! به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می کنی. تمام خوبی ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.

۲۷ - شب را در روز داخل می کنی، و روز را در شب؛ و زنده را از مرده بیرون می آوری، و مرده را از زنده؛ و به هر کس بخواهی، بدون حساب، روزی می بخشی.

شأن نزول:

مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» دو شأن نزول برای آیه اول ذکر کرده است که هر دو یک حقیقت را تعقیب می کنند:

۱ - هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) «مکه» را فتح نمود، به مسلمانان نوید داد که: به زودی کشورهای ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهند گرفت، منافقان که دل هایشان به نور ایمان روشن نشده بود، و روح اسلام را درک نکرده بودند، این مطلب را اغراق آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند: محمد (صلی الله علیه وآله) به

«مدینه» و «مکه» قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم دارد در این هنگام، آیه اول نازل شد. (۱)

۲ - هنگامی که پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله) به اتفاق مسلمانان مشغول حفر خندق در اطراف «مدینه» بود و با نظم خاصی مسلمانان، گروه، گروه با سرعت و جدیت، مشغول حفر خندق بودند تا پیش از رسیدن سپاه دشمن، این وسیله دفاعی، تکمیل گردد، ناگهان در میان خندق سنگ سفید بزرگ و سختی پیدا شد که مسلمانان از شکستن و حرکت دادن آن عاجز ماندند.

«سلمان» به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و جریان را عرض کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد خندق شد، کلنگ را از «سلمان» گرفت و محکم بر سنگ فرود آورد، از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه ای جستن کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکبیر فتح و پیروزی گفت.

مسلمانان نیز با او هم صدا شده و آهنگ تکبیر در همه جا پیچید. بار دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کلنگ را بر سر سنگ فرود آورد و مجدداً جرقه ای جستن کرد و قسمتی از سنگ شکست و صدای تکبیر پیروزی پیامبر و مسلمانان، فضای اطراف را پر کرد.

برای سومین بار، کلنگ را بلند کرد و بر بقیه سنگ محکم کوبید، مجدداً از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه ای جستن نمود و اطراف خود را روشن ساخت، و بقیه سنگ درهم شکسته شد، و برای سومین بار صدای تکبیر در خندق پیچید.

«سلمان» عرض کرد: امروز وضع عجیبی از شما مشاهده کردم! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: در میان جرقه ای که بار اول جستن کرد، کاخ های حیره و مدائن را دیدم و برادرم جبرئیل به من بشارت داد آنها در زیر پرچم اسلام قرار

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۱۶۹ و ۱۷۰ و جلد ۲۰، صفحه ۱۸۸ و ۱۸۹.

خواهند گرفت!

در درون جرقه دوم کاخ های روم را دیدم، و هم او به من خبر داد که در اختیار پیروانم قرار خواهد گرفت.

در سومین جرقه، کاخ های صنعاء و سرزمین یمن را دیدم و او به من بشارت داد که مسلمانان بر آن پیروز می شوند و من در آن حال، تکبیر پیروزی گفتم، ای مسلمانان به شما مژده باد!... مسلمانان راستین از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند و خدا را شکر می کردند. اما منافقان، چهره در هم کشیده و با ناراحتی و به صورت اعتراض، گفتند: چه آرزوی باطل و چه وعده محالی؟! اینها از ترس جان خود، حالت دفاعی به خویش گرفته اند و مشغول حفر خندق هستند و با آن دشمن محدود، یارای جنگ ندارند، خیال فتح کشورهای بزرگ جهان را در سر می پروراند، در این موقع آیات مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت. (۱)

تفسیر:

همه چیز به دست اوست!

در آیات قبل، سخن از امتیازاتی بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) برای خود قایل بودند و خود را از خاصان خداوند می پنداشتند (علاوه بر این مدعی بودند حاکمیت و مالکیت نیز از آن آنها است) خداوند در این دو آیه، ادعای باطل آنان را با این بیان جالب رد می کند، می فرماید: «بگو: بارالها! مالک ملک ها توئی، تو هستی که به هر کس بخواهی و شایسته بدانی حکومت می بخشی و از

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۱۷، صفحه ۱۷۰ و ۱۷۱ و جلد

۲۰، صفحه ۱۸۹ و ۱۹۰.

هر کس بخواهی حکومت را می ستانی» (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ).

«هر کس را بخواهی بر تخت عزت می نشانی، و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی» (وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ).

و در یک جمله «کلید تمام خوبی ها به دست توانای تو است، زیرا تو بر هر چیز توانائی» (بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

ناگفته پیدا است منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل، چیزی را به کسی می بخشد و یا از او می گیرد، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است، گاه این حکومت ها به خاطر شایستگی ها است، و گاه حکومت ظالمان هماهنگ ناشایستگی امت ها است. این نکته نیز قابل توجه است که لفظ «خَيْرٌ» افعال التفضیل است و معادل فارسی آن «بهتر»، و برای برتری چیزی بر چیز دیگر ذکر می شود ولی، در بسیاری از موارد، به معنی خوب (بدون مفهوم صفت تفضیلی) نیز به کار می رود و ظاهر این است که در آیه مورد بحث، به معنی دوم است. یعنی سرچشمه تمام خوبی ها از او و به دست او است.

جمله «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» با توجه به الف و لام استغراق در «الْخَيْرُ» و مقدم شدن خبر بر مبتدا (بِيَدِكَ الْخَيْرُ، نه الْخَيْرُ بِيَدِكَ) نشان می دهد که تمام خیرها، برکات، نیکی ها و خوبی ها، در دست خدا است، و ضمناً از این جمله استفاده می شود که هم عزت، خیر است و هم ذلت، هم بخشیدن حکومت و هم گرفتن آن، هر کدام در جای خود خیر است و بر طبق قانون عدالت، و شری وجود ندارد، جانپان و بدکاران، خیرشان در آن است که در زندان باشند، و نیکوکاران با ایمان، خیرشان

در آزادی است.

به تعبیر دیگر، در جهان هستی شری وجود ندارد، این ما هستیم که خیرات را مبدل به شر می کنیم و اگر می گوید: خیر تنها به دست تو است و از شر سخنی نمی گوید، به خاطر آن است که شری از ذات پاک او صادر نمی شود.

جمله «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» در واقع دلیلی است بر تمام آنچه در این آیه آمده؛ زیرا وقتی او بر هر چیز قادر است، حکومت و عزت و خیرات به دست او است.

سؤال:

آیا او به ستمگران حکومت می بخشد؟

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن این که ممکن است کسانی از آیه فوق چنین نتیجه بگیرند که: هر کس به حکومتی می رسد و یا از حکومت، سقوط می کند، خواست خدا بوده،

و نتیجه این سخن، امضای تمام حکومت های جباران و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و... می باشد، و اتفاقاً در تاریخ نیز می خوانیم که «یزید بن معاویه» هم، برای توجیه حکومت ننگین و ظالمانه خود به این آیه استدلال کرد.^(۱)

به همین جهت، در کلمات مفسران، برای حل این اشکال توضیحاتی درباره آیه دیده می شود از جمله این که:

آیه مخصوص به حکومت های الهی است و یا مخصوص به حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پایان دادن به حکومت جباران قریش است.

ولی حق این است که آیه یک مفهوم کلی و عمومی دارد که طبق آن، تمام

۱ - «المیزان»، جلد ۳، صفحه ۱۴۳، انتشارات جامعه مدرسین، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الأنوار»، جلد ۴۵، صفحه ۱۳۱ - «العوالم الامام الحسين (عليه السلام)» شیخ عبدالله بحرانی، صفحه ۴۳۲، مدرسه امام مهدی (علیه السلام)، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ. ق.

حکومت های خوب و بد بر طبق مشیت خداست، با این توضیح که: خداوند یک سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان آفریده است، و استفاده از آثار این اسباب، همان مشیت خدا است. بنابراین، خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است: حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی (همچون چنگیز و یزید و فرعون و مانند اینها) از آن وسایل استفاده کردند و ملت هائی ضعیف و زبون و ترسو، به آن تن در دادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند، این نتیجه اعمال خود آنها است، که گفته اند: «هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد!»

و اگر ملت ها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به دست صالحان دادند، و حکومت های عادلانه ای به وجود آوردند، باز نتیجه اعمال آنها است که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد.

در حقیقت آیه، بیدار باشی برای همه افراد و جوامع انسانی است که به هوش باشند، و از وسایل پیروزی بهره گیرند و پیش از آن که افراد ناصالح بر آنها چیره شوند و موفقیت و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند، آنها بکوشند و سنگرها را به تصرف آورند. کوتاه سخن این که: خواست خداوند همان است که در عالم اسباب آفریده، تا چگونه ما از عالم اسباب استفاده کنیم.

در آیه بعد، برای تکمیل این معنی و نشان دادن حاکمیت خداوند بر تمام عالم هستی، می افزاید: «شب را در روز داخل می کنی و روز را در شب، و موجود زنده را از مرده خارج می سازی، و مرده را از زنده، و به هر کس اراده کنی بدون حساب روزی می بخشی» (تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ

الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تَخْرُجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).
و به این ترتیب، مسأله تغییر تدریجی شب و روز، کوتاه شدن شب در نیمی از سال، که از آن تعبیر به داخل شدن شب در روز شده است و بلند شدن شب ها در نیم دیگر (دخول روز در شب) و همچنین خارج شدن موجودات زنده از مرده، و موجودات مرده از زنده، و روزی های فراوانی که نصیب بعضی از افراد می شود، هر یک نشانه بارزی از قدرت مطلقه اوست.

* * *

نکته ها:

۱ - تغییرات شب و روز

«وَلُوج» در لغت به معنی «دخول» است، این آیه می گوید: خداوند، شب را در روز و روز را در شب داخل می کند (در هشت مورد دیگر قرآن نیز، به این معنی اشاره شده است).
منظور از این جمله همان تغییر تدریجی محسوسی است که در شب و روز، در طول سال، مشاهده می کنیم، این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین، نسبت به مدار آن که کمی بیش از ۲۳ درجه است و تفاوت زاویه تابش خورشید می باشد، لذا می بینیم: در بلاد شمالی (نقاط بالای خط استوا) در ابتدای زمستان، روزها کم کم بلند و شب ها، کوتاه می شود تا اول تابستان، سپس به عکس، شب ها بلند و روزها کوتاه می شود و تا اول زمستان ادامه دارد. اما در بلاد جنوبی (نقاط پایین خط استوا) درست به عکس است.
بنابراین، خداوند دائماً، شب و روز را در یکدیگر داخل می کند، یعنی از یکی کاسته به دیگری می افزاید.

ممکن است گفته شود: در خط حقیقی استوا و همچنین در نقطه اصلی

قطب شمال و جنوب، شب و روز در تمام سال مساوی هستند و هیچگونه تغییری پیدا نمی کند، شب و روز در خط استوا در تمام سال هر کدام دوازده ساعت و در نقطه قطب در تمام سال، یک شب ۶ ماهه و یک روز به همان اندازه است، بنابراین آیه جنبه عمومی ندارد. در پاسخ این سؤال باید گفت: خط استوای حقیقی، یک خط موهوم بیش نیست و همیشه زندگی واقعی مردم یا این طرف خط استوا است یا آن طرف، و همچنین نقطه قطب، نقطه بسیار کوچکی بیش نیست و زندگی ساکنان مناطق قطبی (اگر ساکنانی داشته باشد) حتماً در مکانی وسیع تر از نقطه حقیقی قطب است، بنابراین، هر دو دسته اختلاف شب و روز دارند. گذشته از این، ممکن است آیه علاوه بر معنی فوق، معنی دیگری را هم در بر داشته باشد و آن این که شب و روز در کره زمین به خاطر وجود طبقات «جو» در اطراف این کره به صورت ناگهانی ایجاد نمی شود، بلکه روز، به تدریج از فجر و فلق شروع شده و گسترده می گردد و شب از شفق و سرخی طرف مشرق به هنگام غروب آغاز، و تدریجاً تاریکی همه جا را می گیرد.

تدریجی بودن تغییر شب و روز، به هر معنی که باشد آثار سودمندی در زندگی انسان و موجودات کره زمین دارد؛ زیرا پرورش گیاهان و بسیاری از جانداران در پرتو نور و حرارت تدریجی آفتاب، صورت می گیرد، به این معنی که از آغاز بهار (در هر جا) که نور و حرارت، روز به روز، افزایش می یابد، گیاهان و بسیاری از حیوانات هر روز مرحله تازه ای از تکامل خود را طی می کنند و چون با گذشت زمان، نور و حرارت بیشتری لازم دارند و این موضوع به وسیله تغییرات تدریجی شب و روز تأمین می گردد، می توانند به نقطه نهایی تکامل خود برسند.

هر گاه شب و روز همیشه یکسان بود، نمو و رشد بسیاری از گیاهان و حیوانات، دچار اختلال می شد و فصول چهارگانه که لازمه «اختلاف شب و روز» و «چگونگی زاویه تابش آفتاب» است از بین می رفت و طبعاً انسان از فواید اختلاف فصول بی بهره می ماند.

همچنین اگر معنی دوم در تفسیر آیه را در نظر بگیریم که آغاز شب و روز، تدریجی است نه ناگهانی، و حتماً شفق و بین الطلوعین در میان این دو است، روشن می شود که این تدریجی بودن شب و روز، برای ساکنان زمین نعمت بزرگی است، زیرا کم کم با تاریکی یا روشنایی آشنا می شوند و نیروهای جسمی و زندگی اجتماعی آنان بر آن منطبق می گردد، در غیر این صورت، مسلماً ناراحتی هایی به وجود می آمد.

۲ - زنده از مرده و مرده از زنده

جمله «تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» و شبیه آن در چندین آیه از قرآن مجید به چشم می خورد که می گوید: «خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد».

منظور از بیرون آوردن «زنده» از «مرده»، همان پیدایش حیات از موجودات بی جان است؛ زیرا می دانیم آن روز که زمین آماده پذیرش حیات شد، موجودات زنده از مواد بی جان به وجود آمدند، از این گذشته دائماً در بدن ما و همه موجودات زنده عالم، مواد بی جان، جزو سلول ها شده، تبدیل به موجود زنده می گردند.

پیدایش مردگان از موجودات زنده، نیز دائماً در مقابل چشم ما مجسم است. در حقیقت آیه، اشاره به قانون تبادل دائمی مرگ و حیات است که

عمومی ترین و پیچیده ترین و در عین حال جالب ترین قانونی است که بر ما حکومت می کند.

برای این آیه، تفسیر دیگری نیز هست که با تفسیر گذشته، منافاتی ندارد و آن مسأله زندگی و مرگ معنوی است، چه این که می بینیم، گاهی افراد با ایمان، که «زندگان حقیقی» هستند از افراد بی ایمان که «مردگان واقعی» محسوب می شوند به وجود می آیند و گاهی به عکس، افراد بی ایمان از افراد با ایمان متولد می شوند.

قرآن زندگی و مرگ معنوی را در آیات متعددی به «کفر» و «ایمان» تعبیر کرده است. مطابق این تفسیر، قرآن مسأله به هم ریختن قانون «توارث» را که بعضی از دانشمندان آن را از قوانین قطعی طبیعت می دانند، اعلام می دارد؛ زیرا انسان به خاطر داشتن آزادی اراده مانند موجودات بی جان طبیعت نیست که تحت تأثیر اجباری عوامل مختلف باشد، و این خود یکی از قدرت نمائی های خدا است که آثار کفر را از وجود فرزندان کافر (آنها که می خواهند واقعاً مؤمن باشند) می شوید، و آثار ایمان را از وجود فرزندان مؤمن (آنها که می خواهند واقعاً کافر باشند) از بین می برد، و این استقلال اراده، که حتی می تواند بر زمینه های مساعد و نامساعد ارثی پیروز گردد از ناحیه اوست.

همین معنی در روایتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به ما رسیده است چنان که در تفسیر «الدرّ المنتور» از «سلمان فارسی» نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در تفسیر آیه «تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ...» فرمود: یعنی مؤمن را از صلب کافر و کافر را از صلب مؤمن خارج می سازد. (۱)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۵۶ و جلد ۶۴، صفحه ۸۸، ۹۲ و ۹۳ - «درّ المنتور»، جلد

۲، صفحه ۲

۱۵، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۵، دار الکتب الاسلامیه - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه. توجه داشته باشید روایاتی که این معنی را می رساند به عبارت «یخرج الحی من المیت... و مخرج الحی...» اشاره کرده، نه «تخرج الحی...» گر چه در کتاب «درّ المنتور» در ذیل همین آیه بالا نقل شده است.

* * *

۳ - بخشش روزی بدون حساب

جمله «و تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» به اصطلاح از قبیل ذکر «عام» بعد از «خاص» است؛ زیرا در جمله های قبل، نمونه هایی از روزی های خداوند به بندگان، بیان شده است و در این جمله مسأله، به صورت کلی و عمومی تر در تمام مواهب و ارزاق ذکر گردیده یعنی نه تنها عزت و حکومت، و حیات و مرگ به دست خدا است، که هر نوع روزی و موهبتی از ناحیه او است.

جمله بِغَيْرِ حِسَابٍ: «بدون حساب» اشاره به این است که دریای مواهب الهی آن قدر وسیع و پهناور است که هر قدر به هر کس ببخشد کمترین تأثیری برای او نمی کند و نیاز به «نگاه داشتن حساب» ندارد؛ زیرا حساب را آنها نگه می دارند که سرمایه محدودی دارند، و بیم تمام شدن یا کمبود سرمایه درباره آنها می رود، چنین اشخاصی هستند که دائماً در عطایای خود حسابگرند. مبادا سرمایه آنها از دست برود، اما خداوندی که دریای بی پایان هستی و کمالات است، نه بیم کمبود دارد، و نه کسی از او حساب می گیرد، و نه نیازی به حساب دارد. از آنچه گفته شد، روشن می شود: این جمله، با آیاتی که بیان تقدیر الهی و اندازه گیری، لیاقت و شایستگی افراد و حکمت و تدبیر آفرینش را بیان می کند، منافاتی ندارد.

* * *

۴ - آزادی انسان و ارتباط آن با بودن همه چیز در اختیار خدا
سؤال دیگری در اینجا مطرح است و آن این که: از نظر قانون آفرینش، حکم عقل و دعوت
انبیاء، هر کسی در کسب سعادت و خوشبختی، عزت و ذلت، تلاش و کوشش برای کسب
روزی خویش مختار و آزاد است، پس چگونه در آیه فوق، همه اینها به خداوند نسبت داده
شده است؟!

پاسخ این سؤال این است: سرچشمه اصلی عالم آفرینش و تمام مواهب و قدرت هائی که افراد
دارند، خداست، اوست که همه امکانات را برای تحصیل عزت و خوشبختی در اختیار بندگان،
قرار داده؛ و اوست که قوانینی در این عالم وضع کرده که اگر پشت پا به آن بزنند، نتیجه آن،
ذلت است؛ و به همین دلیل همه اینها را می توان به او نسبت داد؛ ولی این نسبت هرگز
منافات با آزادی اراده بشر ندارد؛ زیرا انسان است که از این قوانین و مواهب، از این قدرت ها
و نیروها، حسن استفاده، یا سوء استفاده می کند.

۲۸ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ
نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

ترجمه:

۲۸ - افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد؛ مگر این که از آنها بپرهیزد (و به خاطر هدف های مهم تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست.

تفسیر:

با دشمنان طرح دوستی نریزید
در آیات گذشته سخن از این بود که عزت و ذلت و تمام خیرات به دست خدا است، و در این آیه به همین مناسبت مؤمنان را از دوستی با کافران شدیداً نهی می کند؛ زیرا اگر این دوستی ها به خاطر کسب قدرت و ثروت و عزت است، همه اینها به دست خدا است.
می فرماید: «افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان (یعنی) کافران را دوست، ولی و حامی خود انتخاب کنند» (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ). (۱)

۱ - «أولياء» جمع «ولی» و در اینجا به معنی دوست، حامی، هم پیمان و یار و یاور است.

«و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد» و پیوند خود را به کلی از پروردگارش گسسته است (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ).

این آیه، در زمانی نازل شد که روابطی در میان مسلمانان و مشرکان با یهود و نصاری وجود داشت، و چون ادامه این ارتباط، برای مسلمین زیانبار بود، مسلمانان از این کار نهی شدند. این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی، اجتماعی به مسلمانان می دهد که بیگانگان را هرگز به عنوان دوست و حامی و یار و یاور نپذیرند، و فریب سخنان جذاب و اظهار محبت های به ظاهر صمیمانه آنها را نخورند؛ زیرا ضربه های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد با ایمان و با هدف واقع شده، در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است.

تاریخچه استعمار می گوید: همیشه ظالمان استثمارگر در لباس دوستی و دلسوزی و عمران و آبادی ظاهر شده اند.

فراموش نباید کرد (واژه استعمار که به معنی اقدام به عمران و آبادی است نیز از همین جا گرفته شده) آنها به نام عمران و آبادی وارد می شدند و هنگامی که جای پای خود را محکم می کردند، بی رحمانه بر آن جامعه می تاختند و همه چیز آنها را به یغما می بردند.

جمله «مَنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» اشاره به این است که: در زندگی اجتماعی، هر کس نیاز به دوستان و یاورانی دارد، ولی افراد با ایمان، باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند، و با وجود آنان چه نیازی به کفار بی رحم و ستمگر است، و تکیه بر وصف ایمان و کفر، اشاره به این است که: این دو از یکدیگر بیگانه و آشتی ناپذیرند.

جمله «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» اشاره به این است: افرادی که با دشمنان

خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند، ارتباطشان با خداوند و خدا پرستان گسسته می شود.

سپس به عنوان یک استثناء از این قانون کلی می فرماید: «مگر این که از آنها بپرهیزید و تقیه کنید» (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً).

همان تقیه ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و سرانجام پیروزی بر دشمن است.

در چنین موردی، جایز است مسلمانان با افراد بی ایمان، به خاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند.

و در پایان آیه، هشدار می دهد، همه مسلمانان داده، می فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می دارد، و بازگشت (همه شما) به سوی خداست» (وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ).

این دو جمله، بر مسأله تحریم دوستی با دشمنان خدا تأکید می کند، از یک سو می گوید: از مجازات و خشم و غضب خداوند بپرهیزید، و از سوی دیگر می فرماید: «اگر مخالفت کنید بازگشت همه شما به سوی او است و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت».

۲۹ قُلْ إِنْ تُخَفُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۲۹ - بگو: «اگر آنچه را در سینه های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می داند؛ و (نیز) از آنچه در آسمان ها و زمین است، آگاه می باشد؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست».

تفسیر:

در آیه قبل، دوستی و همکاری با کافران و دشمنان خدا، و تکیه کردن بر آنان - جز در موارد تقیه - شدیداً مورد نهی واقع شده. و از آنجا که ممکن است بعضی همین استثناء را بهانه ای برای برگزیدن کافران به دوستی و تن در دادن به ولایت و حمایت آنها قرار دهند، و با سوء استفاده از عنوان تقیه با دشمنان اسلام رابطه برقرار سازند در این آیه، به آنها هشدار داده، می فرماید: «بگو: آنچه را که در سینه های شماست، چه پنهان سازید یا آشکار کنید، خداوند آن را می داند» (قُلْ إِنْ تُخَفُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبَدُّوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ).
نه تنها اسرار درون شما را می داند بلکه «آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است (نیز) می داند (و علاوه بر این آگاهی وسیع) خداوند بر هر چیزی توانا است» (وَعَلَّمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).
بنابراین، او با علم بی پایانش که پهنه زمین و آسمان را فرا گرفته، از نیات

همه شما با خبر است، و قدرت بر کیفر دادن گنهکاران را نیز دارد.

نکته ها:

۱ - تقیّه یک سپر دفاعی است

درست است که گاهی انسان به خاطر هدف های عالی تر، به خاطر حفظ شرافت، و به خاطر تقویت حق و کوییدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی می تواند بگوید جایز است انسان بدون هدف مهمی جان خود را به خطر اندازد؟ اسلام صریحاً اجازه داده انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است و اظهار حق، هیچگونه نتیجه و فایده مهمی ندارد، موقتاً از اظهار آن خودداری کند، و به وظیفه خود به طور پنهانی عمل نماید. چنان که قرآن در آیه فوق خاطر نشان ساخته و با تعبیر دیگر در آیه ۱۰۶ سوره «نحل» می فرماید: *إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ*: «مگر کسی که از روی اجبار چیزی بر خلاف ایمان اظهار می کند و قلب او با ایمان مطمئن و آرام است».

تواریخ و کتب حدیث اسلامی نیز سرگذشت «عمار» و پدر و مادرش را فراموش نکرده که در چنگال بت پرستان گرفتار شدند، آنها را شکنجه دادند که از اسلام بیزاری بجویند، پدر و مادر «عمار» از این کار خودداری کردند و به دست مشرکان کشته شدند، ولی «عمار» آنچه را که آنها می خواستند با زبان اظهار داشت و سپس گریه کنان از ترس خداوند بزرگ، به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) شتافت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: *إِنْ عَادُوا لَكَ فَعَدُوٌّ لَهُمْ*: «اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می خواهند بگو».(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۵ و ۶، صفحه ۳۸۸ (جلد ۶، صفحه ۲۰۳، مؤسسه اعلمی مطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ذیل آیه ۱۰۶ سوره «نحل» - «بحار الانوار»، جلد ۱۹، صفحه ۳۵ و ۹۰ و جلد ۲۹، صفحه ۴۰۵ و جلد ۶۶، صفحه ۳۷ و جلد ۷۲، صفحه ۳۹۳، ۴۱۲ و ۴۳۰ - «عوالی اللئالی»، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۵ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۸۹ و ۹۰، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ هـ ق.

و به این وسیله، اضطراب، وحشت و گریه او را آرام ساخت.
 نکته ای که باید کاملاً به آن توجه داشت این است: تقیه در همه جا یک حکم ندارد بلکه گاهی واجب، گاهی حرام و زمانی مباح می باشد.
 وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده مهمی جان انسان به خطر بیفتد، اما در موردی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد، حرام و ممنوع است.

روی این اساس، تمام ایراداتی که در این زمینه شده پاسخ داده خواهد شد در حقیقت اگر خرده گیران در این باره تحقیق می کردند، واقف می شدند که شیعه در این عقیده تنها نیست بلکه مسأله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است. (۱)
 زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان، هنگامی که خود را بر سر دو راهی ببینند که یا باید از اظهار عقیده باطنی خود چشم پوشند، و یا با اظهار عقیده خود جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند، تحقیق می کنند اگر اظهار عقیده در موردی باشد که ارزش برای فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد، اقدام به این فداکاری را صحیح می شمارند و اگر اثر قابل ملاحظه ای در آن نبینند از اظهار عقیده چشم می پوشند.

۲ - تقیه یا تغییر شکل مبارزه

در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمان هائی پیش می آید که

۱ - اقتباس از کتاب «آئین ما» (ترجمه و توضیح «اصل الشیعه و اصولها»)، صفحه ۳۶۴.

مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند، هم خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می شود، و یا لاقلاً در معرض مخاطره قرار می گیرد مانند وضع شیعیان علی(علیه السلام) در زمان حکومت غاصب بنی امیه، در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند، و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه دست بزنند، و در حقیقت تقیه برای این گونه مکتب ها و پیروان آنها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می شود، که می تواند آنها را از نابودی نجات دهد، و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند.

کسانی که بر تقیه به طور درست قلم بطلان می کشند معلوم نیست برای این گونه موارد چه طرحی دارند؟

آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی؟

راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی تواند آن را تجویز کند. از آنچه گفتیم روشن شد، تقیه یک اصل مسلم قرآنی است ولی در موارد معین و حساب شده که ضابطه آن در بالا آمد.

و این که می بینیم بعضی از ناآگاهان تقیه را از ابداعات پیروان اهل بیت(علیهم السلام) می شمروند، دلیل بر این است که با آیات قرآن آشنائی زیادی ندارند.

۳۰ یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ
تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ
بِالْعِبَادِ

ترجمه:

۳۰ - روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد. خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، بر حذر می دارد، و (در عین حال)، خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است.

تفسیر:

حضور اعمال انسان ها در قیامت

این آیه تکمیلی است بر آنچه در آیه قبل آمد، و از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می دارد، می فرماید: «به یاد آورید روزی را که هر کس هر کار نیکی را انجام داده حاضر می بیند و همچنین هر کار بدی را که انجام داده است» (یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ). (۱)
«در حالی که دوست می دارد میان او و آن اعمال بد فاصله زمانی زیادی باشد» (تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا).

نمی گوید آرزو می کند اعمال بدش نابود شود؛ زیرا می داند چیزی در جهان

۱ - «یَوْمَ» در جمله بالا، مفعول فعل مقدری است مانند: «وَ اذْكُرُوا» یا «وَ اخذوا». احتمالات دیگری نیز داده شده که بعید به نظر می رسد.

نابود نمی شود، بلکه آرزو می کند با آن فاصله بگیرد.

«أمد» در لغت به معنی زمان محدود است، و تفاوت آن با «أبد» این است که: «أبد»، زمان نامحدود را می گویند، و غالباً «أمد» توجه به انتهای زمانی و سررسید مدت دارد، هر چند به معنی زمان محدود (در برابر نامحدود) نیز به کار می رود.

آری، گناهکاران، و نیکوکاران همگی اعمال خود را در آن روز حاضر می بینند، با این تفاوت که نیکوکاران از مشاهده اعمال خویش خوشحال و مسرور می شوند، و بدکاران از مشاهده اعمال خود چنان در وحشت فرو می روند که آرزو می کنند از آن فاصله بگیرند، نه فاصله مکانی، که فاصله زمانی دور و دراز که برای ابراز تنفر از فاصله مکانی رساتر است؛ زیرا در فاصله مکانی احتمال حضور نزد او وجود دارد.

ولی در فاصله زمانی به هیچ وجه امکان پذیر نیست. مثلاً کسی که در مناطق دور دستی از صحنه جنگ جهانی زندگی می کرد، باز کم و بیش، احساس اضطراب و نگرانی داشت؛ زیرا ممکن بود دامنه جنگ به آنجا کشیده شود ولی ما که امروز ده ها سال از زمان جنگ فاصله گرفته ایم، هیچگونه احساس نگرانی نداریم که آن جنگ ها ما را هم فرا بگیرد (ممکن است جنگ جهانی دیگری روی بدهد) ولی سرایت آن جنگ های پیشین به امروز معنی ندارد. بعضی از مفسران احتمال داده اند: «أمد» در اینجا فاصله مکانی باشد (همان گونه که «مجمع البیان» از بعضی نقل کرده است) ولی، این واژه ظاهراً در لغت، جز به معنی زمان یا سررسید زمان نیامده است.

و در پایان آیه، باز برای تأکید بیشتر می فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خویش بر حذر می دارد و در عین حال خدا نسبت به همه بندگان مهربان است» (وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ).

در واقع، این جمله معجونی است از بیم و امید.
 از یک سو، اعلام خطر می کند و هشدار می دهد.
 و از سوی دیگر، بندگان را به لطفش امیدوار می سازد تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل
 مهم تربیت انسان است برقرار شود.
 این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله تأکید بر یکدیگر باشد، یعنی به این می ماند که
 کسی به دیگری بگوید من تو را از این کار خطرناک بر حذر می دارم و من نسبت به تو
 مهربانم که اعلام خطر می کنم.

نکته ها:

۱ - حضور اعمال و تجسم آن در قیامت

قرآن مجید در آیه مورد بحث و آیات زیاد دیگری، از این حقیقت پرده بر می دارد که در
 قیامت اعمال نیک و بد انسان، هر کدام در شکلی تجسم یافته و در عرصه محشر حاضر می
 شود.

واژه «تَجَدَّ» از ماده وجدان: «یافتن» ضد فقدان و نابودی است و کلمه «خیر» و «سوء» که به
 صورت نکره آمده، در اینجا مفید عموم است، یعنی هر انسانی در آن روز، تمام اعمال خوب و
 بد خود را - هر چند کم باشد - در نزد خود می یابد.

گرچه، جمعی از مفسرین اصرار دارند این آیه، و آیات مانند آن را توجیه کنند و بگویند:
 منظور از حاضر شدن اعمال، حضور پاداش و کیفر آنها است و یا این که منظور حضور نامه
 عمل است که تمام اعمال آدمی از نیک و بد در آن ثبت شده است.
 ولی پیدا است این توجیهات، با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا این آیه به

روشنی می گوید: انسان در روز رستاخیز، «خودِ عمل» را می یابد، و در ذیل آیه می خوانیم: گناهکار آرزو دارد بین او و عمل زشتی که انجام داده جدائی بیفتد، و در اینجا نیز خودِ عمل، مورد بحث آیه است، نه نامه عمل و نه کیفر و پاداش آنها.

گواه دیگر این که: در آیه مورد بحث می خوانیم: گناهکار دوست می دارد میان او و عملش فاصله زیادی بیفتد، اما هرگز آرزوی از بین رفتن عمل خود را نمی کند. این نشان می دهد که: نابودی اعمال امکان پذیر نیست و به همین دلیل، تمنای آن را نمی نماید.

آیات فراوان دیگری نیز این مطلب را تأیید می کند، مانند آیه ۴۹ سوره «کهف»: وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يُظَلِّمُ رَبُّكَ أَحَدًا: «گناهکاران در روز رستاخیز، تمام اعمال گذشته خود را در برابر خود حاضر می بینند و خداوند به هیچ کس، ستم نمی کند».

و آیات ۷ و ۸ سوره «زلزله»: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ: «هر کس اندکی کار نیک یا بد انجام دهد، خود آن را خواهد دید».

همان طور که گفتیم، گاهی بعضی از مفسران، لفظ «جزاء» را در این آیات تقدیر گرفته اند، و این خلاف ظاهر آیات است.

از بعضی آیات به دست می آید: این جهان کشتزار جهان دیگر است و عمل انسان بسان دانه ای است که کشاورز در دل خاک می افشاند، سپس همان دانه رشد و نمو کرده، همان دانه را با مقادیر زیادتری برداشت می کند، اعمال انسان نیز با تبدلات و تغییرات بیشتری که لازمه سرای رستاخیز است، به خود انسان باز می گردد، چنان که خداوند در سوره «شوری» آیه ۲۰ می فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ: «هر کس کشت آخرت را بخواهد کشته او را افزایش می دهیم».

از بعضی از آیات دیگر به دست می آید که کارهای نیک این جهان در جهان دیگر، به صورت نور و روشنایی در می آیند، منافقان از مؤمنان مطالبه این نور را می کنند، و می گویند: انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ: «صبر کنید تا ما از نور شما بهره گیریم».

و به آنها گفته می شود: ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا: «بازگردید، این نور را از دنیا طلب کنید».(۱)

این آیات و ده ها آیه دیگر می رساند ما، در روز رستاخیز عین عمل را به صورت کامل تر می یابیم و این همان تجسم اعمال است که دانشمندان اسلامی به آن قائل اند. روایات بسیاری نیز از پیشوایان بزرگ اسلام بر این مطلب گواهی می دهند که در اینجا به یک نمونه اکتفا می کنیم:

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود، فرمود: وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَتُدْفِنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَيْمًا أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَلَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحًا فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ أَنْسَتَ بِهِ، وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ فِعْلُكَ:

«ای قیس! ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ، همراه تو دفن می شود، او زنده است ولی تو که با او دفن می شوی مرده، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می دارد و هر گاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می کند، او با کسی جز

تو محشور نمی شود، و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی آئی، و از تو درباره غیر آن سؤالی نمی شود، بنابراین، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی؛ زیرا اگر آن، شایسته باشد، با او انس می گیری و گر نه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن «عمل» تو است». (۱)

برای روشن شدن این بحث لازم است، چگونگی پاداش و کیفر اعمال را مورد بررسی قرار دهیم.

۲ - چگونگی پاداش و کیفر الهی

دانشمندان درباره پاداش و کیفر اعمال، عقاید گوناگونی دارند:

۱ - دسته ای از آنها معتقدند: جزاء اعمال، مانند پاداش و کیفرهای این جهان، روی قرارداد است یعنی چنان که در این جهان برای هر کار بدی کیفری از طرف قانونگذاران تعیین شده است، خداوند بزرگ برای هر عملی، کیفر و یا پاداش خاصی معین نموده است، این نظریه، همان نظریه اجر و مزد، و کیفرهای مقرراتی است.

۲ - دسته دیگری معتقدند: تمام کیفرها و پاداش ها، مخلوق نفس و روح انسانی است که روح انسانی بی اختیار در آن جهان آنها را خلق می کند، به این بیان که: اعمال نیک و بد در این جهان در روح انسانی، ملکاتی خوب و بد، ایجاد می نماید، و این ملکات، خمیره انسان و جزء ذات او می گردند، و هر یک از این ملکات، صورتی مناسب خویش، از نعمت و عذاب ایجاد می کند.

اشخاص خوش باطن در این جهان با یک سلسله از افکار و تصورات نیک

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۲۸ و جلد ۶۸، صفحه ۱۷۱ و جلد ۷۴، صفحه ۱۱۳ و ۱۷۸

- «امالی صدوق»، صفحه ۳، انتشارات کتابخانه اسلامیة - «معانی الاخبار»، صفحه ۲۳۳،

انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ هـ. ش.

سر و کار دارند، و افراد ناپاک در خواب و بیداری، با افکار باطل و تصورات بد خویش مشغول اند.

این ملکات در روز رستاخیز، خلاق نعمت‌ها، شکنجه‌ها، دردها، آرامش و عذابند، و به عبارت دیگر، آنچه درباره نعمت‌های بهشت و مجازات‌های دوزخ می‌خوانیم، همان مخلوقات صفات خوب و بد انسان است، نه چیز دیگر.

۳- دسته دیگری از دانشمندان بزرگ اسلام، راه دیگری را انتخاب نموده و شواهد زیادی از آیات و روایات را برای آن آورده‌اند و خلاصه آن این است:

هر کرداری از ما، خواه خوب و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد، که ما آن را مشاهده می‌نماییم و یک صورت اخروی، که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولاتی که در آن رخ می‌دهد، شکل دنیوی خود را از دست داده و با شکل روز رستاخیز جلوه می‌کند و باعث آرامش و راحتی عمل‌کننده یا آزار او می‌گردد. از میان نظرات فوق، نظر اخیر، با ظواهر بسیاری از آیات قرآن کاملاً تطبیق می‌کند، بنابراین، اعمال انسان که اشکال مختلفی از انرژی‌ها هستند، طبق قانون «بقاء ماده و انرژی» هیچ‌گاه از میان نمی‌روند و همواره در این جهان باقی خواهند بود، گرچه، ما با مطالعه سطحی چنین می‌پنداریم که از میان رفته‌اند.

بقای این اعمال و ابدیت آنها از یک سو سبب می‌شود که در رستاخیز، به هنگام محاسبه اعمال، هر کسی تمامی اعمال خود را ببیند و جایی برای انکار باقی نماند.

و از سوی دیگر، سبب می‌شود که در میان اعمال خود، در رستاخیز زندگی کند، رنج ببرد و یا آرامش بیابد، گرچه وسایل انسانی هنوز قادر نیست حوادث

گذشته را جز آنچه مربوط به چند لحظه قبل است کشف کند. (۱)
ولی مسلم است اگر دستگاهی کامل تر به وجود آید و یا «دید» و «درکی» کامل تر داشته باشیم می توانیم همه آنچه را که در گذشته روی داده است، احساس و درک کنیم (البته مانعی ندارد که قسمتی از پاداش و کیفرها هم جنبه قراردادی داشته باشد).

۳- تجسم اعمال از نظر علم روز

برای اثبات امکان تجسم اعمال گذشته، می توان از اصول مسلم «فیزیک» امروز استفاده کرد؛ زیرا از نظر علم فیزیک مسلم است ماده، تبدیل به انرژی (جسم، تبدیل به نیرو) می شود، چه این که آخرین نظریه درباره ماده و انرژی این است که: «ماده» و «نیرو» دو مظهر از یک حقیقت هستند و ماده، انرژی متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو مبدل می گردد، گاهی انرژی نهفته در یک گرم ماده، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است.

نتیجه این که: ماده و انرژی، جلوه هائی از یک حقیقت هستند و با توجه به عدم فنای انرژی و ماده، هرگز مانعی نخواهد داشت که نیروها و انرژی های پخش شده، بار دیگر به حالت تراکم در آیند و حالت جرمی و جسمی به خود بگیرند و نیروهائی که در راه اصلاح و درستکاری یا در راه جور و ستم به کار برده شده اند، به حالت فشرده در آیند و به صورت جسمانی خاص در روز

۱- اخیراً دانشمندان ما دوربینی به نام «اینفراروت» اختراع کرده اند که می تواند (از چند لحظه) از گذشته عکس بگیرد، این دستگاه جدید با یک سیستم حرارتی کار می کند، به این معنی که امواج صادره از اجسام را جذب کرده و به وسیله ترموگرام مخصوصی، آنها را به دو نوع سرد و گرم تقسیم می کند، و سپس به صورت تصاویر روشن یا تیره در می آورد (نقل از کیهان، شماره ۷۸۸۸، سال ۱۳۴۸).

به این وسیله می توان به وقوع و چگونگی جنایت پی برد، و تصویر کردار گذشته جنایتکاران را در چشم اندازشان قرار داد و دروغ آنها را فاش ساخت.

رستاخیز مجسم گردند و در صورتی که اعمال نیکی باشند به صورت نعمت های جالب و زیبای مادی و اگر اعمال بد و شرّی باشند، در قیافه وسایل شکنجه و عذاب مجسم گردند.

۳۱ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ۳۲ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ

ترجمه:

۳۱ - بگو: «اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است».
 ۳۲ - بگو: «از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد».

شأن نزول:

درباره آیات فوق، دو شأن نزول در تفسیر «مجمع البیان» و «المنار»، آمده است: نخست این که جمعی در حضور پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ادعای محبت پروردگار کردند، در حالی که «عمل» به برنامه های الهی در آنها کمتر دیده می شد، آیات فوق نازل گردید و به آنها پاسخ گفت. (۱)

دیگر این که: جمعی از مسیحیان «نجران» در «مدینه» به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند و ضمن سخنان خود، اظهار داشتند ما اگر مسیح (علیه السلام) را فوق العاده احترام می گذاریم، به خاطر محبتی است که به خدا داریم، آیات فوق نازل شد و به آنها

_____ ۱ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه - «در المثنور»، جلد ۲، صفحه ۱۷، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

پاسخ گفت. (۱)

تفسیر:

محبت واقعی این است!

همان گونه که در شأن نزول خواندیم گروهی بودند: که دم از دوستی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یا سایر انبیاء می زدند، آیات فوق، مفهوم دوستی واقعی را تبیین می کند و فرق آن را با محبت کاذب و دروغین، روشن می سازد.

نخست می فرماید: «بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد که خدا آمرزنده مهربان است» (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

یعنی محبت، تنها یک علاقه قلبی ضعیف و خالی از هر گونه اثر نیست، بلکه باید آثار آن، در عمل انسان منعکس باشد.

کسی که مدعی عشق و علاقه به پروردگار است، نخستین نشانه اش این است که از پیامبر و فرستاده او پیروی کند.

در حقیقت این، یک اثر طبیعی محبت است که انسان را به سوی «محبوب» و خواسته های او می کشاند، البته ممکن است، محبت های ضعیفی یافت شود که شعاع آن، از قلب به بیرون نیفتد، اما این گونه محبت ها به قدری ناچیز است که نمی توان نام محبت بر آن گذاشت.

یک محبت اساسی، حتماً آثار عملی دارد، حتماً دارنده آن را با محبوب

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه - «در المثنور»، جلد ۲، صفحه ۱۷، دارالمعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.

پیوند می دهد، و در مسیر خواست های او به تلاش پرتنرم و امی دارد. دلیل این موضوع روشن است؛ زیرا عشق و علاقه انسان به چیزی حتماً به خاطر این است که: کمالی در آن یافته است، هرگز انسان به موجودی که هیچ نقطه قوتی در آن نیست، عشق نمی ورزد، بنابراین، عشق انسان به خدا به خاطر این است که: او منبع و سرچشمه اصلی هر نوع کمال است، مسلماً چنین وجودی، تمام برنامه ها و دستورهایش نیز کامل است، با این حال چگونه ممکن است انسانی که عاشق تکامل و پیشرفت است از آن برنامه ها، سرباز زند، و اگر سرباز زد، آیا نشانه عدم واقعیت عشق و محبت او نیست؟ این آیه، نه تنها به مسیحیان نجران، یا مدعیان محبت پروردگار در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ می گوید، بلکه یک اصل کلی در منطق اسلام برای همه اعصار و قرون است، آنها که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبت پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان می زنند اما در عمل، کمترین شباهتی به آنها ندارند، مدعیان دروغینی بیش نیستند.

آنها که سر تا پا آلوده گناه اند، با این حال قلب خود را مملو از عشق خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امیر مؤمنان (علیه السلام) و پیشوایان بزرگ می دانند، و یا عقیده دارند ایمان و عشق و محبت تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد، از منطق اسلام به کلی بیگانه اند. در کتاب «معانی الاخبار» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که: ما أَحَبَّ اللّٰهَ مَنْ عَصَاهُ: «کسی که گناه می کند، خدا را دوست نمی دارد».

سپس این شعر معروف را قرائت فرمود:

تَخْصِي الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظَهِّرُ حُبَّهُ هَذَا لَعَمْرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعَنَهُ *** إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ

«معصیت پروردگار می کنی، با این حال اظهار محبت او می نمایی - به جانم سوگند، این کار عجیبی است! اگر محبت تو صادقانه بود، اطاعت فرمان او می کردی - زیرا کسی که دیگری را دوست می دارد، از فرمان او پیروی می کند» (۱).

قرآن در جمله «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» می گوید: اگر محبت خدا داشتید و اثرات آن در عمل و زندگی شما آشکار شد، خداوند هم شما را دوست می دارد و به دنبال این دوستی، اثراتش در مناسبات او با شما آشکار می گردد، گناهانتان را می بخشد و شما را مشمول رحمتش می کند.

دلیل دوستی متقابل خداوند نیز روشن است؛ زیرا او وجودی است از هر نظر کامل و بی پایان و به هر موجودی که در مسیر تکامل گام بر دارد بر اثر سنخیت، پیوند محبت خواهد داشت. از این آیه، ضمناً روشن می شود: محبت یک طرفه، نمی تواند وجود داشته باشد؛ زیرا هر محبتی دارنده آن را دعوت می کند که عملاً در راه خواسته های واقعی محبوب گام بردارد، و در چنین حالی به طور قطع، «محبوب» نیز به او علاقه پیدا می کند.

ممکن است در اینجا سؤال شود: اگر شخص «مُحِبِّ» همواره اطاعت فرمان محبوب کند، دیگر گناهی برای او باقی نمی ماند که بخشوده شود، پس جمله «يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» موضوع نخواهد داشت.

در پاسخ باید گفت:

اولاً - ممکن است این جمله اشاره به بخشش گناهان سابق باشد.

ثانیاً - شخص مُحِبِّ استمرار بر معصیت محبوب نمی کند، ولی ممکن است

- ۱ - «بحار الانوار»، جلد ۴۷، صفحه ۲۴ و جلد ۷۵، صفحه ۱۷۴ - «تحف العقول»، صفحه ۲۹۴ - «المناقب» ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه ۲۷۵، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۸، چاپ آل البیت - «امالی صدوق»، صفحه ۴۸۹، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ هـ ش.

بر اثر طغیان و غلبه شهوات، گاهی لغزشی از او سرزند که در پرتو اطاعت های مستمر او بخشوده خواهد شد.

در آیه بعد، بحثی را که در آیه قبل آمده بود تعقیب کرده، می فرماید: «بگو: خدا و فرستاده او را اطاعت کنید» (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ). بنابراین، چون شما مدعی محبت او هستید باید با اطاعت از فرمان او و پیامبرش این محبت را عملاً اثبات کنید.

سپس می افزاید: «اگر آنها سرپیچی کنند، خداوند کافران را دوست ندارد» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ).

سرپیچی آنها نشان می دهد که محبت خدا را ندارند، بنابراین، خدا هم آنها را دوست ندارد؛ زیرا محبت یک طرفه بی معنی است.

ضمناً از جمله «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» استفاده می شود که اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) از هم جدا نیستند، به همین دلیل، در آیه قبل تنها سخن از پیروی و اطاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود و در اینجا سخن از هر دو است.

نکته:

دین و محبت

در روایات متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده که: دین چیزی جز محبت نیست، از جمله در کتاب «خصال» و «کافی» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي: «آیا دین جز محبت است، و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود» (۱).

۱ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۸۰، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۷۱، حدیث ۲ ۲۱۲۶۵، چاپ آل البیت - «مستدرک»، جلد ۱۲، صفحه ۲۱۹، چاپ آل البیت - «بحار الأنوار»، جلد ۲۷، صفحه ۹۴، ۹۵ و ۱۲۲ و جلد ۶۶، صفحه ۲۳۷ و ۲۳۸ و جلد ۱۰۱، صفحه ۱۳۰.

منظور، از این روایت، این است که: روح و حقیقت دین، همان ایمان و عشق به خدا است، ایمان و عشقی که شعاع آن، تمام وجود انسان را روشن می کند و همه اعضاء و دستگاه های تن، تحت تأثیر آن قرار می گیرند، و اثر بارز و روشن آن پیروی از فرمان خدا است.

۳۳ - إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

۳۴ - ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۳۳ - خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

۳۴ - آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست.

تفسیر:

نیاکان مریم

این آیات، سرآغازی است برای بیان سرگذشت «مریم» و اشاره ای به مقامات اجداد او و نمونه بارزی است از محبت واقعی به پروردگار و ظهور آثار این محبت در عمل، که در آیات گذشته به آن اشاره شده بود.

نخست می فرماید: «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان

برگزید» (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ).

«اصْطَفَىٰ» از ماده «صَفُو» (بر وزن عفو) به معنی خالص شدن چیزی است و «صَفُوَّة» به معنی خالص هر چیزی است، سنگ صاف را در لغت عرب از این نظر «صفا» می گویند: که دارای خلوص و پاکی است، بنابراین، «اصْطَفَاء» به معنی انتخاب کردن قسمت خالص چیزی است.

آیه فوق می گوید: «ما آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را برگزیدیم» ممکن است این گزینش، تکوینی باشد و یا تشریحی، به این معنی که خداوند آفرینش آنها را از آغاز، آفرینش ممتازی قرار داد، هر چند با داشتن آفرینش ممتاز، هرگز مجبور به انتخاب راه حق نبودند، بلکه با اراده و اختیار خود این راه را پیمودند، سپس به خاطر اطاعت فرمان خدا، تقوا، پرهیزکاری و کوشش در راه هدایت انسان ها، امتیازهای جدیدی کسب کردند که با امتیاز ذاتی آنها آمیخته شد و به صورت انسان هایی برگزیده درآمدند.

و در آیه بعد، می افزاید: «آنها فرزندان و دودمانی بودند که بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند» (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ). (۱)

این برگزیدگان الهی، از نظر اسلام، پاکی، تقوا و مجاهده برای راهنمایی بشر همانند یکدیگر بودند، همچون نسخه های متعدد از یک کتاب که هر یک از دیگری اقتباس شده باشد. و در پایان آیه اشاره به این حقیقت می کند که خداوند مراقب کوشش ها و تلاش های آنها بوده، سخنانشان را شنیده است و از اعمالشان آگاه است می فرماید: «خداوند شنوا و دانا است» (وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

در آیات فوق، علاوه بر آدم، به تمام پیامبران اولو العزم اشاره شده است، نام نوح، صریحاً آمده، و آل ابراهیم، هم خود او و هم موسی و عیسی و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را شامل می شود، و ذکر آل عمران اشاره مجددی به مریم و حضرت مسیح (علیه السلام) است و تکرار آن برای این است که مقدمه ای برای شرح حال آنان در

۱ - «ذُرِّيَّةٌ» در اصل به معنی فرزندان کوچک می باشد، ولی گاه به همه فرزندان اعم از کوچک و بزرگ بلاواسطه و با واسطه نیز گفته شده. این واژه از ماده «ذَرَأَ» (بر وزن ابر) به معنی آفرینش و خلقت است.

آیات آینده باشد.

نکته ها:

۱ - امتیازات پیامبران

در اینجا سؤالی پیش می آید که: این امتیاز ذاتی اگر چه آنها را مجبور به پیمودن راه حق نمی کرد، و با مسأله اختیار و اراده منافات نداشت، ولی باز یک نوع تبعیض محسوب می شود. در پاسخ باید گفت: یک آفرینش آمیخته با نظام صحیح چنین تفاوتی را ایجاد می کند (دقت کنید).

مثلاً بدن انسان یک آفرینش منظم است و برای تأمین این نظام تفاوت هائی در میان اعضا باید باشد، اگر تمام سلول های تن انسان به ظرافت سلول های شبکیه چشم. یا به استحکام و قدرت سلول های استخوان ساق پا. یا به حساسیت سلول های مغز.

یا به تحرک سلول های قلب باشد، مسلماً سازمان بدن به هم می ریزد بلکه باید سلول هائی همچون مغز در بدن باشد، و رهبری عضلات و اعضا بدن را بر عهده بگیرد و سلول های محکم استخوانی استقامت بدن را حفظ کند، سلول های ظریف و حساس از کوچک ترین حوادث آگاه گردد، و سلول های متحرک جنبش بیافریند.

هیچ کس نمی تواند بگوید: چرا همه بدن مغز نیست، و یا مثلاً در گیاه چرا همه سلول ها به ظرافت و لطافت و زیبایی گلبرگ ها نمی باشند؛ زیرا چنین وضعی ساختمان گیاه را به کلی دستخوش فنا و نیستی می کند.

ولی نکته قابل توجه اینجا است که: این امتیاز ذاتی که برای ایجاد یک سازمان منظم نهایت لزوم را دارد ساده نیست. بلکه توأم با یک مسئولیت عظیم به اندازه این «امتیاز» می باشد. وجود این مسئولیت سنگین، تعادل کفه های ترازوی خلقت آنها را تأمین خواهد کرد. یعنی به همان نسبت که پیامبران و رهبران بشر امتیاز دارند، همان اندازه مسئولیت نیز دارند و دیگران که امتیاز متفاوتی دارند مسئولیت کمتری خواهند داشت. از اینها گذشته، امتیازات ذاتی برای نزدیکی انسان به خدا هرگز کافی نیست بلکه باید با امتیازات اکتسابی همراه باشد.

* * *

۲ - آیه در صدد بیان همه برگزیدگان خدا نیست، بلکه تنها اشاره به جمعی از آنها می کند و اگر بعضی از پیامبران که از این دودمان نیستند، در آن ذکر نشده اند دلیل بر عدم برگزیدن آنها نمی باشد. ضمناً، باید توجه داشت که «آل ابراهیم» موسی بن عمران (علیه السلام) و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و برگزیدگان خاندان او را نیز شامل می شود؛ زیرا همه آنها از دودمان ابراهیم (علیه السلام) هستند.

* * *

۳ - به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» کلمه «آل» از «اهل» گرفته شده و تنها تفاوتی که با «اهل» دارد این است که «آل»، معمولاً به نزدیکان افراد بزرگ و شریف گفته می شود. ولی «اهل»، معنی وسیعی دارد و بر همه اطلاق می گردد، همچنین «آل» به افراد انسان اضافه می شود ولی کلمه «اهل» به زمان و مکان و هر چیز دیگر نیز

اضافه می گردد، مثلاً می گویند: اهل فلان شهر اما نمی گویند آل فلان شهر.

۴ - ناگفته پیداست: منظور از برگزیدگان آل ابراهیم و آل عمران این نیست که تمام فرزندان ابراهیم و عمران، از برگزیدگان هستند؛ زیرا ممکن است در میان آنها حتی افراد کافری وجود داشته باشند، بلکه منظور این است: جمعی از «دودمان» آنها برگزیده شده اند.

۵ - «عمران» در آیه فوق، همان پدر «مریم» است نه پدر «موسی»؛ زیرا هر کجا در قرآن نام «عمران» برده شده اشاره به پدر «مریم» می باشد و آیات بعد که شرح حال «مریم» را بیان می کند نیز گواه این مطلب است.

۶ - در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده است به این آیه برای معصوم بودن انبیاء و امامان استدلال شده است؛ (۱) زیرا خداوند هرگز افراد گنهکار و آلوده به شرک و کفر و فسق را انتخاب نمی کند، بلکه آنهایی را برمی گزیند که از آلودگی ها برکنار و معصوم باشند (البته مراحل از عصمت را می توان از آیه استفاده کرد).

۷ - بعضی از نویسندگان اخیر، به این آیه برای مسأله تکامل انواع استدلال کرده اند و معتقدند: آیه دلالت بر این دارد که «آدم»، نخستین انسان نبود، بلکه در زمان آدم انسان های بسیاری وجود داشتند که خداوند آدم را از میان آنها برگزید

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۵۹، ۶۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰ و ۳۳۱، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۷۲، ۷۸ و ۱۶۴.

و نسلی ممتاز از فرزندان او به وجود آورد.

و تعبیر به «عَلَى الْعَالَمِينَ» در آیه فوق را گواه بر این معنی می دانند، و می گویند: در عصر آدم، عالمیان یعنی «جامعه انسانی» وجود داشته.

بنابراین، مانعی ندارد که انسان نخستین که میلیون ها سال قبل به وجود آمده از حیوانات دیگر تکامل یافته و «آدم» تنها یک انسان برگزیده بوده باشد!

ولی در برابر این سخن، باید گفت: هیچگونه دلیلی در دست نیست که منظور از «عالمین» در اینجا انسان های معاصر آدم بوده باشند، بلکه، ممکن است، مراد مجموع جامعه انسانیت در تمام طول تاریخ بوده باشد، و بر این اساس، معنی آیه چنین می شود:

«خداوند از میان تمام جامعه بشریت در طول تاریخ، انسان هائی را برگزید که نخستین آنها آدم و سپس نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران بود».

و از آنجا که این برگزیدگان، هر کدام در عصر و زمانی می زیسته اند می فهمیم منظور از عالمین تمام جامعه انسانی در همه اعصار و قرون بوده است.

بنابراین، لزومی ندارد معتقد باشیم در عصر آدم انسان های زیادی وجود داشته اند که آدم از میان آنها برگزیده شده باشد (دقت کنید)!

۳۵ إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 ۳۶ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِيسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

ترجمه:

۳۵ (به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: «خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «مُحَرَّر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی».

۳۶ - ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: «خداوندا! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاه تر بود - و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد). من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندان او از (وسوسه های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم».

تفسیر:

عمران و دخترش مریم

به دنبال اشاره ای که به عظمت آل عمران در آیات قبل آمده بود، در این آیات سخن از «عمران» و دخترش «مریم» به میان می آورد، و به طور فشرده

چگونگی تولد، پرورش و بعضی از حوادث مهم زندگی این بانوی بزرگ را بیان می کند. توضیح این که:

از تواریخ و اخبار اسلامی و گفته مفسران استفاده می شود که «حَنَّة» و «أشباع» دو خواهر بودند که اولی به همسری «عمران» از شخصیت های برجسته بنی اسرائیل در آمد و دومی را «زکریا» پیامبر خدا به همسری انتخاب کرد.^(۱)

سال ها گذشت که از همسر «عمران»، «حَنَّة» فرزندی متولد نشد، روزی زیر درختی نشسته بود، پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد، مشاهده این محبت مادرانه، آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت و از صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزندی کرد و چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید و باردار شد.

از بعضی از روایات استفاده می شود: خداوند به «عمران» وحی فرستاده بود پسری پر برکت که می تواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خدا حیات بخشد به او خواهد داد که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می شود.

او این جریان را با همسر خود «حَنَّة» در میان گذاشت، لذا هنگامی که او باردار شد، تصور کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد، بی خبر از این که جنینی که در رحم او است مادر آن فرزند (مریم) می باشد.

و به همین دلیل، نذر کرد پسر را خدمتگزار خانه خدا «بیت المقدس»،

۱ - از پاره ای از روایات استفاده می شود: «عمران» نیز پیامبر بود و به او وحی فرستاده می شد، و باید توجه داشت که این «عمران» غیر از «عمران» پدر موسی (علیه السلام) است و میان آنها ۱۸۰۰ سال فاصله است («مجمع البیان» و تفسیر «مراغی»، ذیل آیه مورد بحث - «البدایه و النهایه»، جلد ۲، صفحه ۶۷، دار احیاء التراث العربی، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق - «قصص الانبیاء» ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۳۶۹، دار الکتب الحدیثه، طبع اول، ۱۳۸۸ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲ و ۲۰۳).

نماید اما به هنگام تولد، مشاهده کرد دختر است، نگران شد که با این وضع چه کند؟. زیرا خدمتکاران بیت المقدس از میان پسران انتخاب می شدند، و سابقه نداشت دختری به این عنوان انتخاب گردد، (۱) این توضیح.

و اما تفسیر آیه:

در نخستین آیه می فرماید: به یاد آرید «هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم که محرر (و آزاد برای خدمت خانه تو) باشد، آن را از من بپذیر که تو شنوا و دانائی» (إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). (۲)

در این آیه، اشاره به نذر همسر «عمران» به هنگام بارداری شده، او تصور می کرد فرزندش (با توجه به بشارت خداوند) پسر است، و از این رو واژه «مُحَرَّرًا» (یا معادل دیگر در زبان دیگر) را به کار برد، نه «مُحَرَّرَةٌ» و از خدا خواست که نذر او را بپذیرا شود.

واژه «مُحَرَّرًا» از ماده «تحریر» گرفته شده که به معنی آزاد ساختن است.

و در اصطلاح آن زمان به فرزندان گفته می شد که: به خدمت معبد و خانه خدا در می آمدند، تا نظافت و سایر خدمات را بر عهده گیرند و به هنگام فراغت مشغول عبادت پروردگار شوند. از آنجا که آنها از هر گونه خدمت به پدر و مادر آزاد بودند، به آنها «مُحَرَّرٌ»

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه - «البدایة و النهایة»، جلد ۲، صفحه ۶۵ و ۶۷، دار احیاء التراث العربی، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق - «قصص الانبیاء» ابن کثیر، جلد ۲، صفحه ۳۶۹، دار الکتب الحدیثه، طبع اول، ۱۳۸۸ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲ و ۲۰۳ - «قصص الانبیاء» راوندی، صفحه ۲۱۶، مؤسسه الهادی، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

۲ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «تَقَبَّلَ» قبول چیزی است به صورتی که پاداش و ثوابی داشته باشد (بنابراین با ماده قبول تفاوت دارد).

گفته می شد، و یا از این جهت که خالص از هر گونه تلاش و کوشش دنیوی بوده اند، به آنها «مُحَرَّر» می گفتند.

بعضی گفته اند: این دسته از کودکان از موقعی که توانائی بر این خدمات داشتند تا سن بلوغ، وظایف خود را زیر نظر پدران و مادران انجام می دادند و پس از رسیدن به سن بلوغ، تعیین سرنوشتشان به دست خودشان بود، اگر می خواستند به کار در معبد پایان داده و بیرون می رفتند و اگر تمایل داشتند بمانند، می ماندند.

بعضی گفته اند: اقدام همسر «عمران» به نذر، دلیل بر آن است، که «عمران» در همان حال بارداری او از دنیا رفته بود، و گر نه، بعید بود او مستقلاً چنین نذری کند.

پس از آن می افزاید: «هنگامی که فرزند خود را به دنیا آورد (و او را دختر یافت) گفت:

پروردگارا! من او را دختر آوردم» (فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا اُنْثٰی).

البته «خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه تر بود» (وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ).

سپس افزود: «تو می دانی که دختر و پسر (برای هدفی که من نذر کرده ام) یکسان نیستند» (وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی).

دختر، پس از بلوغ، عادت ماهانه دارد و نمی تواند در مسجد بماند، به علاوه نیروی جسمی آنها یکسان نیست، و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری و وضع حمل ادامه این خدمت را برای دختر مشکل می سازد و لذا همیشه پسران را نذر می کردند.

از قرائن موجود در آیه و روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است، استفاده

می شود: وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى: «پسر همانند دختر نیست» از زبان مادر مریم است، هر چند بعضی احتمال داده اند: از کلام خدا باشد ولی بعید به نظر می رسد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مادر مریم، قاعدتاً می بایست بگوید: وَ لَيْسَتِ الْأُنْثَى كَالذَّكَرِ: «این دختر همانند پسر نیست»؛ زیرا او دختر آورده بود، نه پسر و لذا گفته اند: جمله تقدیم و تأخیری دارد همان گونه که در بسیاری از عبارات عرب معمول است، و چه بسا ناراحتی ناگهانی که هنگام وضع حمل به او دست داد سبب شد، سخن خود را این چنین ادا کند؛ چرا که او علاقه داشت صاحب پسری شود، تا خدمتگزار بیت المقدس باشد، همین علاقه سبب شد که بی اختیار به هنگام سخن گفتن، نام پسر را مقدم دارد.

سپس افزود: «من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندان او را از (وسوسه های) شیطان رجیم و رانده شده (از درگاه خدا) در پناه تو قرار می دهم» (وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

«مریم» در لغت، به معنی «زن عبادتکار و خدمتگزار» است و از آنجا که این نامگذاری به وسیله مادرش، بعد از وضع حمل انجام شد، نهایت عشق و علاقه این مادر با ایمان را برای وقف فرزندش در مسیر بندگی و عبادت خدا نشان می دهد.

و نیز، به همین دلیل بود که، او پس از نامگذاری، نوزادش و فرزندان او را که در آینده از او به وجود می آیند، در برابر وسوسه های شیطانی به خداوند سپرد.

* * *

۳۷ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا
دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ
هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

ترجمه:

۳۷ - خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته ای، او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده ای؟! گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد».

تفسیر:

پرورش مریم در سایه عنایت الهی
این آیه، ادامه بحث آیه گذشته درباره سرگذشت مریم است، می فرماید: «پروردگارش او را به طرز نیکویی پذیرفت و به طور شایسته ای (گیاه وجود) او را رویانید و پرورش داد» (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً).
مادر مریم باور نمی کرد، او به عنوان خدمتگزار خانه خدا (بیت المقدس) پذیرفته شود، به همین دلیل، آرزو داشت فرزندش پسر باشد؛ زیرا سابقه نداشت دختری برای این کار، انتخاب گردد.
ولی طبق آیه فوق خداوند این دختر پاک را برای نخستین بار، جهت این خدمت روحانی و معنوی پذیرفت.

بعضی از مفسران گفته اند: نشانه پذیرش او این بود که مریم بعد از بلوغ در دوران خدمتگزاری بیت المقدس هرگز عادت ماهانه ندید، تا مجبور گردد از این مرکز روحانی دور شود.

یا این که: حضور غذاهای بهشتی در برابر محراب او دلیلی بر این پذیرش بود. این احتمال نیز وجود دارد که: قبولی این نذر و پذیرش مریم، به صورت الهام به مادرش اعلام شده باشد.

تعبیر به «أُنْبَتَهَا» از ماده «انبات» به معنی رویانیدن در مورد پرورش مریم اشاره به جنبه های تکامل معنوی، روحانی و اخلاقی مریم است.

ضمناً این جمله، اشاره به نکته لطیفی دارد و آن این که کار خداوند، انبات و رویانیدن است یعنی همان گونه که در درون بذر گل ها و گیاهان استعدادهایی نهفته است که زیر نظر باغبان پرورش می یابد و آشکار می شود، در درون وجود آدمی و اعماق روح و فطرت او نیز، همه گونه استعدادهای عالی نهفته شده است که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی که باغبان های باغستان جهان انسانیت اند قرار دهد، به سرعت پرورش می یابد، و آن استعدادهای خدا داد آشکار می شود، و «انبات» به معنی واقعی کلمه صورت می گیرد.

و به دنبال آن می افزاید: «خداوند زکریا را سرپرست و کفیل او قرار داد» (وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا). «كَفَّلَهَا» از ماده «كَفَّالت» در اصل، به معنی «ضمیمه کردن چیزی به دیگری» است و به همین مناسبت به افرادی که سرپرستی کودک را به عهده می گیرند «کافل» یا «کفیل» گفته می شود؛ زیرا در حقیقت او را ضمیمه وجود خود می کنند.

این ماده هر گاه به صورت ثلاثی مجرد (كَفَّلَ بدون تشدید) استعمال شود به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است.

و هنگامی که به صورت ثلاثی مزید (كَفَّلَ با تشدید) استعمال شود، به معنی برگزیدن و قرار دادن کفیل برای دیگری است.

در تاریخ آمده است، پدر مریم (عمران) قبل از تولد او چشم از جهان فرو بست و مادرش او را بعد از تولد به بیت المقدس نزد دانشمندان و علمای یهود آورده، گفت:

این کودک هدیه به بیت المقدس است، سرپرستی او را یک نفر از شما بر عهده بگیرد، و چون آثار عظمت در چهره او نمایان بود، و در خاندان شایسته ای متولد شده بود، گفتگو در میان دانشمندان بنی اسرائیل در گرفت، و هر یک می خواست افتخار سرپرستی مریم، نصیب او شود.

سرانجام طی مراسم خاصی که شرح آن در تفسیر آیه ۴۴ همین سوره خواهد آمد، «زکریا» کفالت او را بر عهده گرفت.

هر چه بر سن مریم افزوده می شد، آثار عظمت و جلال در وی نمایان تر می گشت و به جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه درباره او می گوید: «هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای جالب خاصی نزد او می یافت» (كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا). «محراب» محل ویژه ای است که در معبد برای امام آن معبد، یا افراد خاصی در نظر گرفته می شود، و برای نامگذاری آن، به این اسم جهاتی ذکر کرده اند که از همه بهتر، سه جهت زیر است:

نخست این که از ماده «حَرْب» به معنی جنگ، گرفته شده است چون مؤمنان، در این محل، به مبارزه با شیطان و هوس های سرکش بر می خیزند.

دیگر این که: «محراب» اصولاً به معنی بالای مجلس است و چون محل محراب را در بالای معبد قرار می دهند به این نام نامیده شده است.

در ضمن باید توجه داشت وضع محراب در میان بنی اسرائیل چنان که گفته اند: با وضع محراب های ما تفاوت داشت آنها محراب را از سطح زمین بالاتر می ساختند به طوری که چند پله می خورد و اطراف آن مانند دیوارهای اطاق آن را محفوظ می کرد به طوری که افرادی که در داخل محراب بودند، از بیرون کمتر دیده می شدند.

سوم این که: محراب به معنی تمام معبد است که جایگاه مبارزه با هوای نفس و شیطان بوده است.

مریم تحت سرپرستی «زکریا» بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت و بندگی خدا بود که به گفته «ابن عباس» هنگامی که نُه ساله شد، روزها را روزه می گرفت و شب ها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزگاری و معرفت و شناسائی پروردگار پیش رفت که از احبار و دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت. (۱)

هنگامی که «زکریا» در کنار محراب او قرار می گرفت، و برای دیدار او می آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده می کرد که از آن به تعجب می افتاد روزی «به او گفت: این غذا را از کجا آوردی؟» (قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا).

مریم در جواب «گفت: این از طرف خدا است و اوست که هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد» (قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۴۳۶ (جلد ۲، صفحه ۲۸۳، مؤسسه اعلمی مطبوعات، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ذیل آیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۱۹۶.

بَعَثَ حِسَابَ).

اما این غذا چه نوع غذایی بوده؟ و از کجا برای مریم آمده؟ در آیه شرح داده نشده است، ولی از روایات متعددی که در تفسیر «عیاشی» و غیر آن از کتب «شیعه» و «اهل تسنن» آمده استفاده می شود: آن یک نوع میوه بهشتی بوده که در غیر فصل، در کنار محراب مریم به فرمان پروردگار حاضر می شده است و این موضوع جای تعجب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرائی کند. (۱)

این که منظور از «رِزْقاً» غذای بهشتی باشد از قرائنی که در گوشه و کنار آیه هست نیز استفاده می شود؛ زیرا:

اولاً - کلمه «رِزْقاً» به صورت نکره، نشانه آن است که روزی خاص و ناشناسی برای «زکریا» بوده است.

ثانیاً - پاسخ مریم که: «این از طرف خدا است» (هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) نشانه دیگری برای این مطلب می باشد.

ثالثاً - به هیجان آمدن زکریا و تقاضای فرزندی از طرف پروردگار که در آیه بعد به آن اشاره شده، قرینه دیگری برای این معنی محسوب می شود.

ولی بعضی از مفسران (مانند نویسنده «المنار») معتقدند: منظور از «رِزْقاً» همین غذاهای معمولی دنیا بوده؛ زیرا از «ابن جریر» نقل شده که: بنی اسرائیل گرفتار قحطی شدند و زکریا قادر بر تأمین زندگی مریم نبود، در این موقع قرعه ای زدند که به نام مرد نجاری افتاد و او افتخاراً از درآمد کسب خود، غذای مریم را تهیه می کرد و به هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می گرفت، از وجود چنان غذایی در آن شرایط سخت تعجب می کرد و مریم در پاسخ سؤال او می گفت: «این از طرف خداست» یعنی خداوند، مرد با ایمانی را علاقه مند به این

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴ و...

خدمت در آن شرایط سخت، ساخته است.

اما همان طور که گفتیم: این تفسیر، نه با قرائنی که در آیه است سازگار می باشد و نه با روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است. از جمله روایات رسیده، روایتی است از امام باقر(علیه السلام) که مضمون آن بدین قرار است:

امور خانه بین علی و فاطمه(علیها السلام) تقسیم شده بود، کارهای بیرون بر عهده علی(علیه السلام) و امور داخل خانه به عهده فاطمه(علیها السلام).

روزی علی(علیه السلام) از فاطمه(علیها السلام) پرسید: آیا غذایی در منزل موجود است؟ عرض کرد: خیر. سه روز است که غذایی در منزل نیست، آنچه بوده به خدمت تو آورده ایم و شما را بر خود مقدم داشته ایم.

فرمود: چرا مرا آگاه نساختی؟

عرض کرد: سفارش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود.

علی(علیه السلام) از خانه بیرون رفت و مبلغی را برای تهیه غذا قرض گرفت، در بین راه به «مقداد» برخورد کرد.

پرسید: در این وقت برای چه از خانه خارج شده ای؟

عرض کرد: گرسنگی.

فرمود: من مبلغی را قرض گرفته ام، ولی تو را بر خود مقدم می دارم.

علی(علیه السلام) دست خالی به خانه بازگشت، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را در خانه دید و مشاهده کرد که فاطمه(علیها السلام) مشغول نماز است، ظرف سرپوشیده ای را نیز ملاحظه کرد که در جلوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرار دارد.

وقتی سرپوش از ظرف برداشته شد، معلوم شد غذای مخصوص و زیادی است، از

فاطمه(علیها السلام) پرسید: این غذا از کجا رسیده؟ (أَنْتِ لَكِ هَذَا).

عرض کرد: «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

در اینجا بود که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: این جریان همانند جریان زکریا است که در کنار محراب مریم آمد و غذای مخصوصی در آنجا دید و از او پرسید: ای مریم! این غذا از کجا است، او گفت: از ناحیه خدا است. (۱)

درباره جمله «بَغْيِرِ حِسَابٍ» در ذیل آیه ۲۱۲ سوره «بقره» و در این سوره ذیل آیه ۲۷ بحث کرده ایم.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۳۳، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق -
تفسیر «عیاشی»، جلد ۱، صفحه ۱۷۱، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد
۱۴، صفحه ۱۹۸ و جلد ۴۳، صفحه ۲۹، ۳۱، ۶۰ و ۳۱۱ و جلد ۳۷، صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵.

۳۸ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ

۳۹ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

۴۰ قَالَ رَبِّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

ترجمه:

۳۸ - در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم)، پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: «خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می شنوی!»

۳۹ - و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: «خدا تو را به «یحیی» بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا (مسیح) را تصدیق می کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوس های سرکش بر کنار، و پیامبری از صالحان است.»

۴۰ - او عرض کرد: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازا است؟!» فرمود: «بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد.»

تفسیر:

زکریا و مریم (علیهما السلام)

این آیات، گوشه ای از زندگی پیامبر الهی، زکریا را در ارتباط با داستان مریم بیان می کند. سابقاً گفتیم، همسر زکریا و مادر مریم خواهر یکدیگر بودند و اتفاقاً هر دو در آغاز، نازا و عقیم.

هنگامی که مادر «مریم» از لطف پروردگار، صاحب چنین فرزند شایسته ای شد، و زکریا اخلاص و سایر ویژگی های شگفت آور او را دید، آرزو کرد او هم صاحب فرزندی پاک و با تقوا همچون مریم شود.

فرزندی که چهره اش آیت و عظمت خداوند گردد، و با این که سالیان درازی از عمر او و همسرش گذشته بود، و از نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می رسید که صاحب فرزندی شود.

ولی ایمان به قدرت پروردگار و مشاهده وجود میوه های تازه در غیر فصل، در کنار محراب عبادت مریم، قلب او را لبریز از امید ساخت که شاید در فصل پیری، میوه فرزند بر شاخسار وجودش آشکار شود.

به همین دلیل، هنگامی که مشغول نیایش بود از خداوند تقاضای فرزند کرد، و آن گونه که قرآن در نخستین آیه فوق می گوید: «در این هنگام زکریا پروردگار خویش را خواند و گفت: پروردگارا! فرزند پاکیزه ای از سوی خودت به من (نیز) عطا فرما که تو دعا را می شنوی» و اجابت می کنی (هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ). (۱)

۱ - «ذُرِّيَّةً» چنان که (ذیل آیه ۳۴) گفتیم، در اصل به معنی فرزندان کوچک است، گاه به اولاد بزرگ نیز گفته می شود، این واژه هر چند در اصل معنی جمعی دارد، ولی بر مفرد هم اطلاق می گردد (مفردات راغب) ضمناً «طَيِّبَةً» به صورت مؤنث آمده با این که حضرت زکریا

تقاضای پسر کرده بود، این به خاطر ۲

مراعات ظاهر لفظ «ذُرِّيَّةً» است.

* * *

«در این موقع، فرشتگان به هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، وی را صدا زدند که خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد، در حالی که کلمه خدا (حضرت مسیح) را تصدیق می کند و آقا و رهبر خواهد بود، و از هوی و هوس بر کنار و پیامبری از صالحان است» (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ).

نه تنها خداوند اجابت دعای او را به وسیله فرشتگان خبر داد، بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت:

نخست این که او به «كَلِمَةً مِنَ اللَّهِ» یعنی حضرت مسیح (علیه السلام) ایمان می آورد، و با ایمان و حمایت از او سبب تقویت مسیح (علیه السلام) می گردد (توجه داشته باشید که منظور از «كَلِمَةً» در اینجا به قرینه آیه ۴۵ همین سوره و ۱۷۱ سوره «نساء»، حضرت مسیح (علیه السلام) است و سبب این تعبیر به زودی روشن خواهد شد).

همان گونه که در تاریخ آمده است، «یحیی» شش ماه از عیسی (علیه السلام) بزرگ تر بود و نخستین کسی بود که نبوت او را تصدیق کرد، و به سوی او دعوت نمود، و چون در میان مردم به زهد و پاکدامنی، اشتها تام داشت، گرایش او به مسیح (علیه السلام) اثر عمیقی در توجه مردم به او گذاشت.

دوم این که او مقام سیادت و رهبری از نظر علم و عمل خواهد داشت (سَيِّدًا). سوم این که او خود را از هوی و هوس های سرکش و آلودگی به دنیاپرستی حفظ می کند، این معنی از واژه «حَصُورًا» استفاده می شود.

واژه «حَصُور» از «حَصْر» به معنی «حبس» گرفته شده است، و در اینجا به معنی کسی است که خود را از هوی و هوس، منع کرده است، این واژه، گاه به معنی کسی که خودداری از ازدواج می کند نیز آمده، به همین دلیل جمعی از مفسران آن را به همین معنی تفسیر کرده اند، و در پاره ای از روایات نیز به آن اشاره شده است. (۱)

چهارم و پنجم این که او پیامبر بزرگی خواهد بود (توجه داشته باشید که «نَبِیًّا» به صورت نکره آمده که در اینجا برای عظمت است) و از صالحان و شایستگان خواهد بود.

* * *

زکریا از شنیدن این بشارت، به وسیله فرشتگان، غرق شادی و سرور شد و در عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند، «عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که پیری به من رسیده و همسرم نازاست؟» (قَالَ رَبُّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ).

و خداوند به او پاسخ داده، فرمود: «این گونه خداوند هر کاری را که بخواهد انجام می دهد» (قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

و با این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده و مشیت الهی داشت، زکریا قانع شد.

* * *

نکته ها:

۱ - آیا ترک ازدواج فضیلت است؟

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می آید، این است که اگر «حَصُوراً» به معنی

۱ - «مستدرک»، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۶، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۹،

«ترک کننده ازدواج» باشد، آیا این عمل برای انسان امتیازی محسوب می شود که درباره

«یحیی» آمده است؟

در پاسخ باید گفت:

اولاً - هیچگونه دلیل قاطعی بر این که منظور از «حَصُّور» در آیه «ترک کننده ازدواج» است در دست نیست. و روایتی که در این زمینه نقل شده از نظر سند مسلّم نمی باشد. و هیچ بعید نیست که «حَصُّور» در آیه به معنی ترک کننده شهوات، هوس ها، دنیا پرستی و صفتی همانند زهد بوده باشد.

ثانیاً - ممکن است یحیی (علیه السلام) نیز همانند عیسی (علیه السلام) بر اثر شرایط خاص زندگی و اجبار به سفرهای متعدد، برای تبلیغ آئین خدا ناچار به مجرد زیستن بوده است. این، یک قانون کلی برای همه نمی تواند باشد و اگر خداوند او را به این صفت می ستاید به خاطر این است که او بر اثر شرایط خاصی ازدواج نکرد، ولی، در عین حال توانست خود را از گناه حفظ کند، و به هیچ وجه آلوده نشود.

به طور کلی قانون ازدواج، یک قانون فطری است و در هیچ آیینی ممکن نیست حکمی بر خلاف این قانون فطری، تشریح گردد، بنابراین، نه در آئین اسلام و نه در هیچ آئین دیگری ترک ازدواج، کار خوبی نبوده است.

۲ - یحیی و عیسی (علیهما السلام)

واژه «یحیی» از ماده «حیات» به معنی «زنده می ماند» است، که به عنوان نام برای این پیامبر بزرگ انتخاب شده است و منظور از زندگی، هم زندگی مادی و هم معنوی در پرتو ایمان و مقام نبوت و ارتباط با خدا است و چنان که از این آیه و آیه ۷ سوره «مریم» استفاده می شود، این نام را خداوند پیش از تولد، برای او

انتخاب کرد: یا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا: «ای زکریا ما تو را بشارت به فرزندی می دهیم که نامش یحیی است و پیش از او همنامی برایش قرار ندادیم». ضمناً از جمله اخیر، استفاده می شود: نام مزبور نام بی سابقه ای بوده است. همان طور که از آیات گذشته استفاده شد، تقاضای تولد یحیی بعد از مشاهده پیشرفت های سریع معنوی مریم به وسیله زکریا انجام شد.

و جالب توجه این که بر اثر این دعا خداوند فرزندی به زکریا داد که از جهات زیادی شباهت به فرزند مریم، عیسی داشت: از جهت نبوت در کودکی، و از جهت مفهوم اسم (عیسی و یحیی هر دو از نظر لغت به معنی «زنده می ماند» است) و از نظر درود فرستادن خداوند بر آنها در مراحل سه گانه «تولد، مرگ و حشر» و از جهات دیگر.

۳ - به سمت پیری رفتن یا...

در آیات فوق، زکریا به هنگام شرح پیری خود می گوید: وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ: «پیری به سراغ من آمده» ولی در آیه ۸ سوره «مریم» از قول او می خوانیم: وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا: «من به آخرین مرحله پیری رسیده ام».

این اختلاف در تعبیر، به خاطر آن است، همان طور که انسان به سوی پیری می رود گویا پیری و مرگ هم از مقابل به سراغ او می آید، چنان که علی (علیه السلام) می فرماید: إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ وَالْمَوْتِ فِي إِقْبَالِ فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى: «چون که تو به سوی پایان عمر می روی و مرگ به سوی تو می آید چه زود به یکدیگر خواهید رسید». (۱)

۱ - «نهج البلاغه»، حکمت ۲۹ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲، صفحه ۴۳۹، چاپ آل البیت - «بحار الأنوار»، ۲

جلد ۶، صفحه ۱۳۶ و جلد ۷۰، صفحه ۱۲۸ و جلد ۷۵، صفحه ۶۷.

* * *

۴ - «غلام» از نظر لغت، به معنی پسر جوان است. و «عاقِرٌ» از واژه «عُقُرٌ» به معنی «ریشه و اساس» یا به معنی «حبس» است و این که به زنان نازا عاقِر می گویند، یا به خاطر آن است که کار آنان به پایان رسیده و یا این که از نظر تولد فرزند محبوس گشته اند.

* * *

۵ - تعجب زکریا از چه بود؟

در اینجا سؤالی پیش می آید که تعجب و شگفتی زکریا با توجه به قدرت بی پایان پروردگار برای چه بود؟

ولی با توجه به آیات دیگر قرآن، پاسخ آن روشن می گردد: او می خواست بداند که از یک زن نازا که حتی سال ها پیش دوران قاعدگی را پشت سر گذاشته بود، چگونه ممکن است، فرزندی متولد شود؟

چه تغییراتی در وجود او پیدا می شود، آیا بار دیگر همچون زنان جوان و میان سال عادت ماهانه می بیند؟ یا به طرز دیگر آماده پرورش فرزند می شود؟

به علاوه، ایمان به قدرت خداوند غیر از «شهود و مشاهده» است. او در حقیقت می خواست در اینجا ایمانش به مرحله شهود برسد و همانند ابراهیم (علیه السلام) که ایمان به معاد داشت و تقاضای شهود می کرد، می خواست به چنین مرحله ای از اطمینان نایل گردد، و این طبیعی است که هر انسانی هنگامی که با مسأله ای بر خلاف قوانین طبیعت مواجه می شود، در فکر فرو می رود و تمایل پیدا می کند یک نشانه حسی برای آن بیابد.

* * *

۴۱ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا
وَأَذْكُرُ رَبِّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحُ بِالعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ

ترجمه:

۴۱ - (زکریا) عرض کرد: «پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» گفت: «نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (و زبان تو، از کار می افتد). پروردگار خود را بسیار یاد کن! و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو!

تفسیر:

بشارت تولد یحیی

سخن از زکریا(علیه السلام) و درخواست فرزندی از سوی او از پیشگاه خدا و بشارت به تولد یحیی(علیه السلام) بود.

در اینجا زکریا از خداوند تقاضای نشانه ای بر این بشارت بزرگ می کند و چنان که گفتیم، نه به خاطر عدم اعتماد بر وعده های الهی، بلکه، برای تأکید بیشتر و این که ایمان او به این مطلب ایمان شهودی گردد، تا قلبش مالا مال از اطمینان شود، همان گونه که ابراهیم خلیل(علیه السلام) تقاضای مشاهده صحنه معاد برای آرامش هر چه بیشتر قلب می نمود.

زکریا عرضه داشت: «پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده!» (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً).

در پاسخ، خداوند به او «گفت: نشانه تو آن است که سه روز با مردم جز به اشاره و رمز، سخن نخواهی گفت» و زبان تو بدون هیچ عیب و علت برای

گفتگوی با مردم از کار می افتد (قال آیتک ألا تُکَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا). «ولی پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت) بسیار یاد کن و هنگام شب و صبحگاهان او را تسبیح گوی!» (وَ اذْکُرْ رَبَّكَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْاِیْکَارِ). از این جمله، استفاده می شود در حالی که زبان او به طور موقت، برای سخن گفتن با مردم از کار افتاده بود، قادر بر تسبیح و ذکر خدا بود، تا هم وظیفه شکرگذاری را نسبت به این موهبت عظیم که خدا به او عنایت کرده بود، انجام دهد و هم نشانه روشنی از خداوند بزرگ بر گشودن موضوعات بسته باشد.

یا به تعبیر دیگر، بریدن از مردم و پیوستن به حق در این سه روز، او را به خدا نزدیک تر کند و آیت و نشانه روشنی از قدرت خدا باشد. (۱)

«رَمْز» در اصل، اشاره کردن با لب ها را گویند، به صدای آهسته نیز «رَمْز» گفته می شود، این واژه در گفتگوهای معمولی، معنی وسیع تری پیدا کرده و به هر سخن و اشاره و نشانه ای که مطلبی را مخفیانه یا به طور غیر صریح، برساند، رمز می گویند.

به هر حال، خداوند در خواست زکریا را پذیرفت و سه شبانه روز زبان او بدون هیچ عامل طبیعی از سخن گفتن با مردم باز ماند، در حالی که به ذکر خدا مترنم بود.

این وضع عجیب، نشانه ای از قدرت پروردگار بر همه چیز بود، خدایی که می تواند زبان بسته را به هنگام ذکرش بگشاید، قادر است از رحم عقیق و بسته، فرزندی با ایمان که مظهر یاد پروردگار باشد، به وجود آورد، و از اینجا رابطه این نشانه با آنچه زکریا می خواست، روشن می شود.

بعضی از مفسران گفته اند: احتمال دارد که این خودداری از سخن گفتن با

۱ - این احتمال نیز وجود دارد که چون «ذکر» توجه درونی است و «ورد» جنبه لسانی دارد، در اینجا مأمور به توجه و یاد خدا در دل بوده باشد.

مردم جنبه اختیاری داشته، و زکریا به فرمان خدا مأمور بوده که در این سه روز، زبان جز به ثنای الهی نگشاید و به اصطلاح مأمور به روزه سکوت بوده، که در بعضی از امم پیشین وجود داشته است.

«فخر رازی» این قول را از «ابومسلم» نقل می کند، و آن را تفسیر زیبا و معقولی می شمرد. (۱) ولی روشن است این تفسیر با محتوای آیه سازگار نیست؛ زیرا زکریا درخواست آیه و نشانه ای برای بشارت الهی کرد، و سکوت اختیاری هیچگونه دلیلی بر این معنی نمی تواند باشد. واژه «عَشِيَّة» معمولاً به ساعات آخر روز گفته می شود همان گونه که «إِبْكَار» به ساعات آغاز روز می گویند.

بعضی معتقدند: از ابتدای ظهر تا غروب آفتاب «عَشِيَّة» نام دارد، و از ابتدای طلوع صبح تا هنگام ظهر، «إِبْكَار» است. (۲)

اما «راغب اصفهانی» در کتاب «مفردات» می گوید: «عَشِيَّة» از هنگام ظهر است تا صبح فردا، و «إِبْكَار» از طلوع صبح است تا ظهر، بنابراین عَشِيَّة و إِبْكَار، مجموع شبانه روز را شامل می شود، ولی، همان طور که گفتیم این دو واژه معمولاً در دو معنی اول به کار می رود.

نکته:

سازگاری مقام تبلیغ و سکوت

در اینجا سؤالی پیش می آید که: آیا بسته شدن زبان پیامبر، با مقام نبوت و

۱ - تفسیر «کبیر»، جلد ۸، صفحه ۴۱، ذیل آیه - «بحر المحيط»، ذیل آیه.

۲ - «المُصْحَفُ الْمُفَسَّرُ»، نوشته «فرید وجدی»، ذیل آیه مورد بحث.

وظیفه تبلیغی او سازگار است؟

پاسخ این سؤال، چندان مشکل نیست؛ زیرا این موضوع، در صورتی با وظیفه نبوت سازگار نمی باشد که طولانی باشد، اما برای یک مدت کوتاه، مدتی که پیامبر می تواند در آن مدت از قوم و جمعیت خود غایب گردد، و به عبادت خدا پردازد مانعی نخواهد داشت. به علاوه در همین مدت او می توانست با ایماء و اشاره مطالب لازم را به اطلاع آنها برساند و یا با تلاوت آیات پروردگار، که ذکر خدا محسوب می شد، حقایق را به آنها تفهیم کند و اتفاقاً همین کار را کرد و با اشاره، مردم را به ذکر خداوند هدایت نمود!

* * *

۴۲ وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ
عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

۴۳ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ

ترجمه:

۴۲ - و هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.
۴۳ - ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده به جا آور! و با رکوع کنندگان، رکوع کن!»

تفسیر:

مریم بانوی برگزیده الهی این آیات، بار دیگر، به داستان مریم باز می‌گردد، از دوران شکوفایی و برومندی او سخن می‌گوید، و مقامات والای او را بر می‌شمرد.
نخست از گفتگوی فرشتگان با مریم، بحث می‌کند، می‌فرماید: به یاد آور: «هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است» (وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ). (۱)

چه افتخاری از این برتر که انسانی با فرشتگان هم سخن شود، آن هم

۱ - منظور از پاکی مریم، یا پاکی از عادت ماهانه است که به او اجازه می‌داد همواره خدمت بیت المقدس کند و یا پاکی از هرگونه آلودگی اخلاقی و معنوی و گناه.

سخنی که بشارت برگزیدگی او از سوی خدا و طهارت و برتری او بر تمام زنان جهان باشد، و این نبود، جز در سایه تقوا و پرهیزگاری و ایمان و عبادت او، آری، او برگزیده شد تا پیامبری همچون عیسی مسیح (علیه السلام) را به دنیا آورد.

جالب توجه این که جمله «اصْطَفَيْكَ» در آیه تکرار شده، یک بار برای بیان برگزیدگی او به طور مطلق، و بار دوم برای برگزیدگی او نسبت به تمام زنان جهان.

این آیه گواه بر این است که مریم بزرگ ترین شخصیت زن در جهان خود بوده است. و این موضوع با آنچه درباره بانوی بزرگ اسلام فاطمه (علیها السلام) رسیده است که او برترین بانوی جهان است، منافات ندارد؛ زیرا در روایات متعددی از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده:

إِنَّ مَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَكَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِكَ وَ عَالَمِهَا وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ: «مریم بانوی زنان زمان خود بود، و خداوند عزوجل تو را بانوی زنان زمان خودت و زنان زمان مریم از اولین و آخرین قرار داده است». (۱)

کلمه «العالمین» هیچگونه منافات با این سخن ندارد؛ زیرا این کلمه در قرآن و عبارات معمولی به معنی مردمی که در یک عصر و زمان زندگی می کنند آمده است چنان که درباره «بنی اسرائیل» می خوانیم: وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ: «و من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم». (۲)

بدیهی است منظور، برتری مؤمنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۳۷ و ۳۳۸، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق -

«بحار الانوار»، جلد ۳۷، صفحه ۸۵ و جلد ۴۳، صفحه ۲۱، ۲۴، ۳۷ و ۷۸ و جلد ۱۴، صفحه

۲۰۶ و جلد ۲۹، صفحه ۳۴۵ (برخی با تفاوت).

۲ - بقره، آیات ۴۷ و ۱۲۲.

در آیه بعد، سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است، می گویند: «ای مریم! (به شکرانه این نعمت های بزرگ، که از سوی خداوند برگزیده شده ای و بر زنان جهان عصر خود برتری یافته ای، و از هر نظر پاک و پاکیزه گشته ای) برای پروردگارت خضوع و سجده کن و همراه رکوع کنندگان رکوع نما!» (یا مَرِيْمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِيْنَ). در اینجا سه دستور از طرف فرشتگان به مریم داده شده:

نخست، «قنوت» در برابر پروردگار و این واژه همان طور که سابقاً اشاره کردیم به معنی خضوع و دوام اطاعت است.

دیگر، «سجود» که آن نیز نوعی از «خضوع کامل» در برابر خدا است.

و سوم، «رکوع» که آن هم نوع دیگری از خضوع و تواضع می باشد.

جمله وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِيْنَ: «با رکوع کنندگان رکوع کن!» ممکن است اشاره به نماز جماعت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به پیوستن به جمعیت نمازگزاران و خاضعان در برابر خدا باشد.

یعنی همان طور که دیگر بندگان خالص خدا برای او رکوع به جا می آورند، تو نیز رکوع کن! در این آیه، نخست اشاره به سجده و سپس اشاره به رکوع شده است، و این نه به خاطر آن است که در نماز آنها سجده قبل از رکوع انجام می گرفته، بلکه، منظور انجام هر دو عبادت است و نظری به ترتیب آنها نیست، مثل این است که بگوییم: نماز بخوان و وضو بگیر و پاکیزه باش، یعنی همه این وظایف را انجام بده؛ زیرا عطف کردن با «واو» دلالتی بر ترتیب ندارد. به علاوه، رکوع و سجود در اصل به معنی تواضع و خضوع است و رکوع و سجود معمولی یکی از مصادیق آن محسوب می شود.

۴۴ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُتْلُونَ أَقْلَامَهُمْ
أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

ترجمه:

۴۴ - (ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلم های خود را (برای قرعه کشی) به آب می افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود، و (نیز) به هنگامی که با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی؛ (و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد).

تفسیر:

سرپرستی مریم

این آیه اشاره به گوشه دیگری از داستان مریم نموده، می فرماید: «آنچه را درباره سرگذشت مریم و زکریا برای تو بیان کردیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم» (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ).

زیرا این داستان ها به این صورت (صحیح و خالی از هر گونه خرافه) در هیچ یک از کتب پیشین که تحریف یافته است، وجود ندارد و سند آن تنها وحی آسمانی قرآن است. آن گاه در ادامه این سخن، می گوید: «در آن هنگام که آنها قلم های خود را برای (قرعه کشی و) تعیین سرپرستی مریم، در آب افکندند، تو حاضر نبودی و نیز هنگامی که (علمای بنی اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند حضور نداشتی» و ما همه اینها را از طریق وحی به تو گفتیم (وَ

مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ). همان گونه که در تفسیر آیات قبل گفته شد، مادر مریم پس از وضع حمل، نوزاد خود را در پارچه ای پیچیده، به معبد آورد، و به علما و بزرگان بنی اسرائیل خطاب کرد: این نوزاد برای خدمت خانه خدا نذر شده است، سرپرستی او را بر عهده بگیرید و از آنجا که مریم از خانواده ای بزرگ و معروف به پاکی و درستی بود (خانواده عمران)، عابدان بنی اسرائیل، برای سرپرستی او بر یکدیگر پیشی می گرفتند، و به همین جهت، چاره ای جز قرعه نیافتند، به کنار نهی آمدند و قلم ها و چوب هایی که به وسیله آن قرعه می زدند، حاضر کردند و نام هر یک را به یکی از آنها نوشتند، هر قلمی در آب فرو می رفت برنده قرعه نبود، تنها قلمی که روی آب باقی ماند، قلمی بود که نام زکریا بر آن نوشته شده بود. و به این ترتیب، سرپرستی زکریا نسبت به مریم مسلم شد و در واقع از همه سزاوارتر بود؛ زیرا علاوه بر دارا بودن مقام نبوت، شوهر خاله مریم بود.

* * *

قُرْعَهٗ اٰخِرِيْنَ رَاہِ حَلِّ اِخْتِلَافِ

از این آیه و آیاتی که در سوره «صافات» درباره یونس آمده، استفاده می شود: برای حل مشکل و یا در هنگام مشاجره و نزاع، و هنگامی که کار به بن بست کامل می رسد، و هیچ راهی برای پایان دادن به نزاع دیده نمی شود، می توان از قرعه استمداد جست. همین آیات، به ضمیمه روایات پیشوایان اسلام (۱) سبب شده که «قاعده

۱ - «التهدیب»، جلد ۶، صفحه ۲۳۳، باب ۹۰: باب... و حکم القرعه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ هـ ش - «من لا یحضره الفقیه»، جلد ۳، صفحه ۸۹، باب الحکم بالقرعه، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ هـ ق - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۲۵۷، باب ۱۲: باب الحکم بالقرعه فی القضا یا المشکلہ...، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۰۱، صفحه ۳۲۳، باب ۶: القرعه.

قرعه» به عنوان یکی از «قواعد فقهی» در کتب اسلامی شناخته شود و از آن بحث گردد. اما همان طور که در بالا اشاره شد، قرعه مشروط به وجود بن بست کامل است، بنابراین، هر گاه طریق دیگری برای حل مشکل پیدا شود، از قرعه نمی توان استفاده کرد. طرز قرعه کشی در اسلام صورت خاصی ندارد، بلکه می توان از چوبه های تیر یا سنگ ریزه، یا کاغذ و مانند آن طوری استفاده کرد که تبانی و زدوبند در آن راه نداشته باشد. روشن است: در اسلام از طریق قرعه کشی نمی توان برد و باخت کرد؛ زیرا این موضوع مشکلی نبوده که برای حل آن متوسل به قرعه شویم و چنان درآمدی مشروع نیست. این نکته نیز، لازم به یادآوری است که قرعه مخصوص منازعات و اختلافات میان مردم نیست، بلکه بن بستهای دیگر را نیز می توان با آن گشود، مثلاً همان طور که در احادیث وارد شده، اگر انسان منحرفی با گوسفندی آمیزش جنسی کند، سپس آن را در میان گله گوسفندان رها نماید و شناخته نشود، باید به قید قرعه یکی از آنها را خارج ساخت و از خوردن گوشت آن اجتناب نمود؛ زیرا کنار گذاشتن همه آنها زیان بزرگی است و استفاده از گوشت همه آنها نیز جایز نمی باشد. در اینجا «قرعه» حل مشکل می کند.

* * *

٤٥ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ
٤٦ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ

ترجمه:

٤٥ - هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای (وجود با عظمتی) از طرف خودش بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقربان (الهی) است.
٤٦ - با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میان سال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است.»

تفسیر:

بشارت تولد مسیح

از این آیه به بعد، به بخش مهم دیگری از زندگی مریم، یعنی جریان تولد فرزندش حضرت مسیح (علیه السلام) می پردازد و نکات مهمی را در این رابطه شرح می دهد، نخست می فرماید: به یاد آور «هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای (وجود با عظمتی) از سوی خودش، بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی (علیه السلام) پسر مریم است» (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ

يُشْرِكُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ). (۱)

«در حالی که هم در این جهان و هم در جهان دیگر، آبرومند و با شخصیت و از مقربان (درگاه خدا) خواهد بود» (وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

توجه به نکات ذیل در تکمیل تفسیر آیه، مفید به نظر می رسد:

۱ - در این آیه و دو آیه دیگر از «مسیح» به عنوان «کَلِمَةٌ» یاد شده است این تعبیر در کتب «عهد جدید» نیز دیده می شود.

درباره این که چرا به عیسی «کَلِمَةٌ» گفته شده در میان مفسران سخن بسیار است اما بیشتر به نظر می رسد علت آن همان تولد فوق العاده مسیح (علیه السلام) می باشد که مشمول «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۲) است و یا به خاطر این است که قبل از تولد، خداوند بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود.

و نیز ممکن است علت این تعبیر این باشد که «کَلِمَةٌ» در اصطلاح قرآن به معنی مخلوق به کار می رود مانند: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا. «بگو: اگر دریاها به صورت مرکب برای نوشتن کلمات پروردگار من شوند آنها تمام می شوند پیش از آن که کلمات پروردگار من تمام گردد هر چند همانند دریاها را بر آن بیفزاییم». (۳)

در این آیه، منظور از «کلمات خدا» همان مخلوقات او است، و از آنجا که مسیح (علیه السلام) یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است، اطلاق کلمه بر او شده که در ضمن، پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی (علیه السلام) نیز بوده باشد.

۱ - قابل توجه این که ضمیر در «اسْمُهُ» به «کَلِمَةٌ» بر می گردد، در عین حال به صورت مذکر آمده؛ زیرا نظر به معنی و مصداق آن دارد که حضرت مسیح (علیه السلام) بوده است.

۲ - یس، آیه ۸۲.

۳ - کهف، آیه ۱۰۹.

۲ - اطلاق «مسیح» به معنی «مسح کننده» یا «مسح شده» بر عیسی (علیه السلام) ممکن است از این نظر باشد که: او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیر قابل علاج، آنها را به فرمان خدا شفا می داد و چون این افتخار از آغاز برای او پیش بینی شده بود، خدا نام او را قبل از تولد «مسیح» گذاشت.

و یا به خاطر آن است که: خداوند او را از ناپاکی و گناه مسح کرد و پاک گردانید.

۳ - قرآن در این آیه، و آیات متعدد دیگر، صریحاً عیسی (علیه السلام) را فرزند مریم معرفی کرد، تا پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی (علیه السلام) باشد؛ زیرا کسی که از مادر متولد می شود و مشمول تمام تغییرات دوران جنین و تغییرات و تحولات جهان ماده است، چگونه می تواند خدا باشد؟ خدائی که از تمام تغییرات و دگرگونی ها بر کنار است.

در آیه بعد، به یکی از فضائل و معجزات حضرت مسیح (علیه السلام)، اشاره می کند، می گوید: «او با مردم در گهواره، و در حال کهولت (میان سال شدن) سخن خواهد گفت و او از صالحان است» (وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ).

همان گونه که در سوره «مریم» خواهد آمد، مریم برای رفع اتهام از خودش که فرزندی بدون پدر به دنیا آورده بود، به فرمان خدا اشاره به گاهواره نوزادش عیسی (علیه السلام) کرد، او در همان حال به سخن در آمد، و با زبان فصیح و گویا مقام بندگی خویش را در مقابل خدا، و همچنین مقام نبوت خود را آشکار ساخت.

و از آنجا که غیر ممکن است پیامبری این چنین با عظمت از رحم آلوده ای بیرون آید، پاکدامنی مادرش را با این اعجاز اثبات نمود.

باید توجه داشت: کلمه «مَهْد» به معنی محلی است که برای خواب و استراحت نوزاد آماده می کنند، و نزدیک به معنی «گهواره» در فارسی است، با این تفاوت که در گهواره، مفهوم جنبش و حرکت افتاده است در حالی که «مَهْد» مفهوم عامی دارد و هر گونه محلی را که برای نوزاد آماده کنند، شامل می شود.

ظاهر آیات سوره «مریم» این است که او در همان روزهای آغاز تولدش، زبان به سخن گشود، کاری که برای هیچ نوزادی عادتاً ممکن نیست و این خود یک معجزه بزرگ بود، ولی سخن گفتن در حال میان سالی و کهولت (۱) یک امر کاملاً عادی است و ذکر این دو با هم در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان گونه سخن می گفت که، در موقع رسیدن به کمال عمر، سخنانی سنجیده و پر محتوا و حساب شده، نه سخنانی کودکانه. این احتمال نیز وجود دارد که: این تعبیر، اشاره به این حقیقت باشد که مسیح (علیه السلام) از آغاز تولد، تا زمانی که به سن کهولت رسید، همواره سخن حق می گفت و در راه ارشاد و تبلیغ خلق گام بر می داشت.

به علاوه، این تعبیر درباره عیسی (علیه السلام)، گویا یک نوع پیشگویی و اشاره به آینده عمر او است؛ زیرا می دانیم طبق تواریخ، حضرت مسیح (علیه السلام) هرگز در این جهان و در میان مردم به سن پیری نرسید، بلکه در سن ۳۳ سالگی از میان مردم بیرون رفت، و خدا او را به آسمان برد، و مطابق روایات متعددی در عصر ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) به میان مردم باز می گردد. (۲) (و با آنها سخن می گوید، همان گونه که در آغاز عمر سخن می گفت).

۱ - «كَهْل» به معنی شخص یا چیزی است که به سرحد کمال رسیده است، و از آنجا که انسان در سی سالگی تا چهل یا پنجاه سالگی به حد تکامل می رسد، این سال ها را سال های کهولت می نامند، و کمتر از آن را «شَبَاب» (جوانی) و بیشتر از آن را «شَبَب» (پیری) می گویند.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۳۴۹ و جلد ۵۲، صفحه ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۲۶

تعبیر به «مِنَ الصَّالِحِينَ» نشان می دهد که صالح و شایسته بودن از بزرگ ترین افتخاراتی است که نصیب انسان می شود، و گویی همه ارزش های انسانی در آن جمع است.

۴۷ قَالَتْ رَبِّ أَلَيْسَ لِي وَلَدٌ وَكَمْ يَمَسُّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

ترجمه:

۴۷ - (مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟! فرمود: «خداوند، این گونه هر چه را بخواهد می آفریند! هنگامی که چیزی را مقرر دارد. فقط به آن می گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می شود.

تفسیر:

چگونه بدون همسر فرزند می آورم؟!

باز در این آیه، داستان مریم (علیها السلام) ادامه می یابد، او هنگامی که بشارت تولد عیسی (علیه السلام) را شنید، چنین «گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که هیچ انسانی با من تماس نگرفته؟! و هرگز همسری نداشته ام؟! (قالت رب الیس لی ولد و کم یمسنی بشر).

می دانیم این جهان، جهان اسباب است، و خداوند آفرینش را چنان قرار داده که هر موجودی به دنبال یک سلسله عوامل و اسباب، پا به دایره وجود می گذارد، مثلاً برای تولد یک فرزند، آمیزش جنسی و ازدواج و ترکیب «اسپرم» و «اوول» لازم است، بنابراین، جای تعجب نیست که مریم با شنیدن این بشارت که به زودی صاحب فرزندی خواهد شد در شگفتی فرو رود. ولی خداوند به این شگفتی پایان داده، «فرمود: این گونه خدا هر چه را

بخواهد می آفریند» (قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ).

نظام عالم طبیعت مخلوق خدا و محکوم فرمان او است، و هر گاه بخواهد می تواند این نظام را دگرگون سازد و به وسیله اسباب و عوامل غیر عادی موجوداتی را بیافریند. سپس برای تکمیل این سخن، می فرماید: «هنگامی که چیزی را مقرر کند (و فرمان وجود آن را صادر نماید) تنها به آن می گوید: موجود باش! آن نیز فوراً موجود می شود» (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

بدیهی است تعبیر به «کُن» (باش!) در حقیقت بیان اراده قطعی خدا است، و گر نه نیازی به سخنی نیست، یعنی به مجرد این که اراده او بر چیزی تعلق گرفت و فرمان آفرینش صادر شد، فوراً لباس هستی بر آن پوشانده می شود.

قابل توجه این که: درباره آفرینش عیسی (علیه السلام) در این آیه، جمله یَخْلُقُ: «می آفریند» به کار رفته، در حالی که درباره آفرینش «یحیی» در چند آیه قبل، تعبیر به يَفْعَلُ: «انجام می دهد» شده است، شاید این تفاوت تعبیر، اشاره به تفاوت خلقت این دو پیامبر بوده باشد، که یکی از مجرای عادی و دیگری از مجرای غیر عادی به وجود آمده اند.

این نکته نیز قابل توجه است که: در آغاز این آیات، مریم با فرشتگان سخن می گوید ولی در اینجا می بینیم او با خدای خود سخن می گوید، و از او پاسخ می شنود، گویا چنان مجذوب ذات پاک حق شد، که واسطه ها را از میان برداشت و یکپارچه با مبدأ عالم هستی پیوند گرفت، و بی هیچ واسطه ای آنچه می خواست گفت و آنچه می بایست شنید - البته سخن گفتن غیر پیامبران با خدا هر گاه به صورت وحی نبوت نباشد اشکال ندارد.

۴۸ وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ
 ۴۹ وَ رَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ
 لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ
 وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا
 تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
 مُؤْمِنِينَ

ترجمه:

۴۸ - و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، می آموزد.

۴۹ - و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می گوید): من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و از آنچه می خورید، و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم؛ مسلماً در اینها، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.

تفسیر:

سایر اوصاف مسیح

به دنبال صفات چهارگانه ای که در آیات قبل برای حضرت مسیح (علیه السلام) بیان شد، (آبرومند در دنیا و آخرت بودن، از مقربان بودن، سخن گفتن در گاهواره و

از صالحان بودن) به دو وصف دیگر از اوصاف آن پیامبر بزرگ که هر کدام نیز ترکیبی از مجموعه اوصاف مهمی است، اشاره می کند.

در آغاز، می فرماید: «خداوند به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می آموزد» (وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ).

نخست، به تعلیم کتاب و حکمت و دانش به طور کلی اشاره می کند و بعد دو مصداق روشن این کتاب و حکمت، یعنی تورات و انجیل را بیان می نماید. بدیهی است افرادی که به عنوان رهبر جامعه بشریت از سوی خداوند تعیین می شوند، باید در درجه اول از علم و دانش کافی برخوردار باشند و آئین و قوانین زنده و سازنده ای با خود بیاورند.

و در درجه بعد، دلایل و اسناد روشنی برای ارتباط خود با خدا ارائه دهند و با این دو وسیله، مأموریت هدایت مردم را تکمیل و تثبیت کنند، در آیات فوق به این دو معنی اشاره شده است. در آیه اول سخن از علم و دانش و کتاب آسمانی حضرت مسیح (علیه السلام) است. و در آیه دوم اشاره به معجزات متعدد او است.

در آیه بعد می فرماید: «و (خداوند) او را رسول و فرستاده ای به سوی بنی اسرائیل قرار می دهد» (وَ رَسُوْلًا اِلٰی بَنِي اِسْرَائِيْلَ). (۱)

ممکن است از این جمله در ابتدا چنین استفاده شود که: مأموریت حضرت مسیح (علیه السلام) تنها دعوت بنی اسرائیل بوده است، همانها که در آن زمان گرفتار انواع خرافات، آلودگی های اخلاقی، عقیدتی و اختلافات شدید شده بودند و این با اولوا العزم بودن حضرت مسیح (علیه السلام) منافات ندارد؛ زیرا پیامبر اولوا العزم، کسی

۱ - در این جمله، فعلی در تقدیر است، مانند: «يَجْعَلُهُ». احتمالات دیگری نیز در این تقدیر داده شده است.

است که دارای آئین جدید باشد، خواه مأموریت او جهانی باشد یا نباشد (در تفسیر «نور الثقلین» نیز روایتی درباره منحصر بودن مأموریت حضرت مسیح (علیه السلام) به بنی اسرائیل نقل شده است). (۱)

ولی بعضی از مفسران گفته اند: دعوت حضرت مسیح (علیه السلام) جهانی بوده نه منحصر به بنی اسرائیل، هر چند بنی اسرائیل در صف اول کسانی که او مأموریت هدایت آنها را داشت، قرار گرفته بودند.

مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار»، اخباری در تفسیر اولوا العزم نقل می کند که: مفهوم آنها جهانی بودن دعوت این پیامبران است. (۲)

پس از آن می افزاید: او مأمور بود به آنها بگوید: «من نشانه ای از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام» (أَنْتُمْ قَدْ جِئْتُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ). (۳) نه یک نشانه، بلکه نشانه های متعدد (بنابراین تنوین در اینجا برای بیان عظمت این نشانه است نه بیان وحدت).

و ادامه می دهد: «من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای می گردد» (أَنْتُمْ أَخْلَقْتُمْ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ). از آنجا که دعوت انبیاء، در حقیقت به سوی حیات و زندگی حقیقی است در آیه فوق هنگام شرح معجزات حضرت مسیح (علیه السلام)، نخست، اشاره به ایجاد حیات و زندگی در موجودات بی جان به فرمان خدا می کند.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۴۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۳۳۷ - «قصص الانبیاء» جزایری، صفحه ۸ و ۴۱۰، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۵۲ و جلد ۱۴، صفحه ۲۵۰ - «کمال الدین»، جلد ۱، صفحه ۲۲۰، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ هـ ق.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۲۸، ۳۲ و ۳۳ به بعد - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۷۵ و ۲۲۴ و جلد ۲، صفحه ۱۷، دار الکتب الاسلامیه.

۳ - در اینجا نیز جمله ای محذوف است و در تقدیر چنین می باشد: «كَلَّمَهُمْ بِأَنْتِي».

مسأله ایجاد حیات در موجودات جهان، هر گاه به صورت تدریجی باشد چیز عجیبی نیست؛ زیرا می دانیم همه موجودات زنده کنونی از همین آب و خاک به وجود آمده اند. معجزه آن است که خداوند همان عوامل را که طی هزاران یا میلیون ها سال رخ داده یک جا جمع کند و به سرعت، مجسمه کوچکی به شکل پرنده، مبدل به موجود زنده ای شود، و این می تواند نشانه ای از صدق دعوی آورنده آن در مورد ارتباط با جهان ماوراء طبیعت و قدرت بی پایان پروردگار باشد.

آن گاه به بیان دومین معجزه یعنی درمان بیماری های صَعْبُ الْعَلَاَجِ یا غیر قابل علاج - از طرق عادی - پرداخته: می گوید: «من کور مادرزاد و مبتلا به برص (پسی) را بهبودی می بخشم» (وَ أُبْرِئُ الْأُكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ). (۱) شک نیست که این موضوعات مخصوصاً برای پزشکان و دانشمندان آن زمان معجزات غیر قابل انکاری بوده است.

در سومین مرحله، اشاره به معجزه دیگری می کند و آن این که: «من مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم» (وَ أَحْيِي الْمَوْتِي بِإِذْنِ اللَّهِ). چیزی که در هر عصر و زمانی جزء معجزات و کارهای خارق العاده است. و در مرحله چهارم موضوع خبر دادن از اسرار نهانی مردم را مطرح می کند؛ زیرا هر کس معمولاً در زندگی فردی و شخصی خود، اسراری دارد که دیگران از آن آگاه نیستند. اگر کسی بدون هیچ سابقه ای مثلاً از غذاهایی که اشخاص خورده اند یا آنچه را که ذخیره کرده اند دقیقاً خبر دهد، دلیل بر این است که از یک منبع غیبی الهام

۱ - «أُكْمَه» را بعضی به معنی نابینا تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی شخصی که در شب نمی بیند، ولی بیشتر مفسران و اهل لغت آن را به معنی کور مادرزاد گرفته اند و بعضی از این فراتر رفته به معنی کسی که اصلاً محل چشم او صاف و خالی از هرگونه اثر چشم است دانسته اند.

گرفته است، مسیح (علیه السلام) می گوید: «من شما را از آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید خبر می دهم» (وَ أَنْبَأَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ).
و در پایان به تمام این چهار معجزه اشاره کرده، می گوید: «مسلماناً در اینها نشانه ای است برای شما اگر ایمان داشته باشید» و در جستجوی حقیقت باشید (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

نکته ها:

۱ - آیا معجزات مسیح عجیب است؟

بعضی از مفسران (مانند نویسنده «المنار») اصرار دارند: کارهای اعجاز آمیز فوق را که قرآن صریحاً برای مسیح ذکر کرده، به نوعی توجیه کنند، مثلاً بگویند: عیسی (علیه السلام) تنها ادعا کرد که من می توانم به فرمان خدا چنین کاری را انجام دهم ولی عملاً هرگز انجام نداد، در حالی که اگر فرضاً این احتمال در این آیه قابل گفتگو باشد در آیه ۱۱۰ از سوره «مائده»: «وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...» هیچگونه جای گفتگو نیست؛ زیرا در این آیه صریحاً می گوید: «یکی از نعمت های خداوند بر تو (عیسی) این بود که پرنده ای از گل می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان خدا زنده می شد».

به علاوه، اصرار و پافشاری در این گونه توجیهات، هیچ موجب و دلیلی ندارد؛ زیرا اگر منظور انکار اعمال خارق العاده پیامبران باشد قرآن در موارد بسیاری به این موضوع تصریح کرده و به فرض که یکی یا چند مورد را توجیه کنیم، بقیه چه خواهد شد؟
از این گذشته، هنگامی که ما خدا را حاکم بر قوانین طبیعت می دانیم نه محکوم آن، چه مانعی دارد که قوانین عادی طبیعت به فرمان او در موارد استثنائی

تغییر شکل داده و از طرق غیر عادی حوادثی به وجود آید؟
و اگر تصور می کنند این موضوع با توحید افعالی خداوند و خالقیت او و نفی شریک سازگار نیست قرآن پاسخ آن را گفته؛ زیرا در همه جا وقوع این حوادث را مشروط به «فرمان خدا» می کند، یعنی هیچکس به اتکاء نیروی خود، نمی تواند دست به چنین کارهائی بزند، مگر این که به فرمان خداوند و استمداد از قدرت بی پایان او باشد و این عین توحید است نه شرک.

۲- ولایت تکوینی

از مفاد آیه فوق و آیات مشابه آن که در ذیل هر یک به خواست خدا اشاره خواهیم کرد، استفاده می شود: فرستادگان و اولیای خدا به فرمان و اذن او می توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی، حوادثی به وجود آورند؛ زیرا جمله های اُبْرِئِءُ: «بهبودی می بخشم» و اُحْیِ الْمَوْتِی: «مردگان را زنده می کنم» و مانند آن، که به صورت فعل متکلم ذکر شده، دلیل بر صدور این گونه کارها از خود پیامبران است و تفسیر این عبارات، به دعا کردن پیامبران و این که کار آنها تنها دعا برای تحقق این امور بوده نه غیر آن، تفسیر بی دلیلی است، بلکه ظاهر این عبارات این است که: آنان در جهان تکوین تصرف می کردند و این حوادث را به وجود می آوردند.

منتهی برای این که کسی تصور نکند پیامبران و اولیای خدا استقلال از خود دارند و در مقابل دستگاه آفرینش، دستگاهی بر پا ساخته.

نیز برای این که احتمال هر گونه شرک و دوگانه پرستی در خلقت و آفرینش بر طرف گردد، در چندین مورد از این آیات روی کلمه «بِإِذْنِ اللَّهِ» و مانند آن

تکیه شده است (در آیه مورد بحث دو بار و در آیه ۱۱۰ سوره «مائده» چهار بار کلمه «بِأذْنِي» تکرار گردیده) و منظور از ولایت تکوینی، نیز، چیزی جز این نیست که پیامبران یا امامان به هنگام لزوم و ضرورت، تصرفاتی در جهان خلقت به اذن پروردگار انجام دهند، و این چیزی بالاتر از ولایت تشریحی یعنی سرپرستی مردم از نظر حکومت، نشر قوانین، دعوت و هدایت به راه راست است.

از آنچه گفته شد، پاسخ کسانی که ولایت تکوینی مردان خدا را منکر می‌شوند و آن را یک نوع شرک می‌دانند، به خوبی روشن می‌گردد؛ زیرا هیچ کس برای پیامبران و یا امامان دستگاه مستقلی در مقابل خداوند قایل نیست، آنها همه این کارها را به فرمان و اجازه او انجام می‌دهند.

ولی منکران ولایت تکوینی می‌گویند: کار پیامبران منحصرأً تبلیغ احکام و دعوت به سوی خدا است و احیاناً برای انجام گرفتن پاره‌ای از امور تکوینی از دعا استفاده می‌کنند، و بیش از این کاری از آنها ساخته نیست، در حالی که آیه فوق و آیات مشابه آن غیر از این را می‌گوید. ضمناً از آیه بالا استفاده می‌شود: لاقلاً بسیاری از معجزات پیغمبران اعمالی است که به وسیله خود آنها انجام می‌شود، گرچه به فرمان خدا و استمداد از نیروی الهی است، در واقع می‌توان گفت: معجزه، هم کار پیامبران است (زیرا به وسیله آنها انجام می‌شود) و هم کار خدا است؛ زیرا با استمداد از نیروی پروردگار و اذن او انجام می‌گردد.

۳- قابل توجه این که تکیه بر اذن خداوند در این آیه تکرار شده، تا بهانه‌ای برای مدعیان الوهیت مسیح(علیه السلام) باقی نماند و مردم او را خدا نپندارند و اگر در مسأله اخبار به غیب تکرار نشده، به خاطر وضوح آن است.

۵۰ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا جِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُمْ بآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا
 ۵۱ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

ترجمه:

۵۰ - و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می کنم؛ و (آمده ام) تا پاره ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه)، بر شما حرام شده، (مانند گوشت بعضی از چهار پایان و ماهی ها)، حلال کنم؛ و نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام؛ پس از خدا بترسید، و مرا اطاعت کنید!

۵۱ - خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست؛ او را بپرستید (نه من، و نه چیز دیگر را)، این است راه راست!

تفسیر:

این است راه راست

این آیات نیز، ادامه سخنان حضرت مسیح (علیه السلام) است، و در واقع بخشی از اهداف بعثت خود را شرح می دهد، می گوید: «من آمده ام تورات را تصدیق کنم و مبانی و اصول آن را تحکیم بخشم» (وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ).
 «و نیز آمده ام تا پاره ای از چیزهایی که (بر اثر ظلم و گناه) بر شما تحریم شده بود (مانند ممنوع بودن گوشت شتر و پاره ای از چربی های حیوانات و بعضی از پرندگان و ماهی ها) بر شما حلال کنم» (وَ لَا جِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ).
 این جمله اشاره به چیزی است که در آیه ۱۶۰ از سوره «نساء» آمده است که

می فرماید: فَبَطَلُمْ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ: «به خاطر ظلم و ستم یهود، پاره ای از نعمت های پاکیزه را که بر آنها حلال شده بود، تحریم کردیم» ولی با ظهور حضرت مسیح(علیه السلام) و به شکرانه ایمان به این پیامبر بزرگ، آن ممنوعیت ها برداشته شد. پس از آن می افزاید: «من نشانه ای از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام» (وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ).

این تأکیدی است بر آنچه در آیه قبل، از زبان حضرت مسیح(علیه السلام) درباره معجزات او خواندیم، و اجمالی است از آن تفصیل. و در پایان آیه چنین نتیجه گیری می کند: «بنابراین از (مخالفت) خداوند بترسید و مرا اطاعت کنید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

در آیه بعد، از زبان حضرت مسیح(علیه السلام) برای رفع هر گونه ابهام و اشتباه، و برای این که تولد استثنائی او را دستاویزی برای الوهیت او قرار ندهند، چنین نقل می کند: «مسلماً خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید (نه من و نه چیز دیگر را) این راه راست» راه توحید و یکتاپرستی، نه راه شرک و دوگانه و چندگانه پرستی (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

در آیات دیگر قرآن نیز، کراراً می خوانیم که حضرت مسیح(علیه السلام) روی مسأله عبودیت و بندگی خود در پیشگاه خدا، تکیه می فرمود، و بر خلاف انجیل های تحریف یافته کنونی - که نقل می کند: مسیح(علیه السلام) غالباً کلمه پدر را درباره خدا به کار می برد - قرآن مجید کلمه «رَبِّ» (پروردگار) و مانند آن را از او نقل می کند، که دلیلی است بر نهایت توجه او نسبت به مبارزه با شرک، و یا دعوی الوهیت

حضرت مسیح(علیه السلام)، و لذا تا زمانی که حضرت مسیح(علیه السلام) در میان مردم بود هیچ کسی جرأت پیدا نکرد، او را یکی از خدایان معرفی کند و حتی آثار تعلیمات مسیح(علیه السلام) در زمینه توحید، به منحرفان اجازه نداد تا دو قرن بعد از او نیز، عقاید شرک آلود خود را ظاهر سازند و به اعتراف محققان مسیحی مسأله تثلیث و اعتقاد به خدایان سه گانه از قرن سوم میلادی پیدا شد (شرح بیشتر در این زمینه در جلد چهارم، ذیل آیه ۱۷۱ سوره «نساء» خواهد آمد).

- ۵۲ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ
الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بَأَنَّا مُسْلِمُونَ
- ۵۳ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ
- ۵۴ وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

ترجمه:

- ۵۲ - هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: «کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آئین او) گردد؟» حواریان (شاگردان مخصوص او) گفتند: «ما یاوران خداییم؛ به خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم.
- ۵۳ - پروردگارا! به آنچه نازل کرده ای، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم؛ ما را در زمره گواهان بنویس.»
- ۵۴ - و (دشمنان مسیح، برای نابودی او) نقشه کشیدند؛ و خداوند (برای حفظ او و آیینش)، چاره جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره جویان است.

تفسیر:

- پایداری حواریون مسیح (علیه السلام)
- این آیات، همچنان بحث های مربوط به دعوت مسیح (علیه السلام) و سرگذشت زندگی او را ادامه می دهد.
- مطابق پیشگویی و بشارت موسی (علیه السلام)، جمعیت یهود، قبل از آمدن عیسی (علیه السلام) منتظر ظهور او بودند، اما هنگامی که ظاهر گشت و منافع نامشروع جمعی از

منحرفان بنی اسرائیل به خطر افتاد، تنها گروه محدودی گرد مسیح (علیه السلام) را گرفتند، و کسانی که احتمال می دادند: پیروی از آئین او موقعیت و مقام و منافع آنها را به خطر می اندازند، از پذیرفتن آن سرپیچی کردند.

آیه نخست ناظر به همین معنی است، می گوید: «هنگامی که عیسی (علیه السلام) احساس کفر (و مخالفت) از آنها کرد، گفت: چه کسانی یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آئین او) خواهند بود؟ (فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ). (۱)

در اینجا تنها گروه اندکی به این دعوت پاسخ مثبت دادند، اینها همان افراد پاکی بودند که قرآن از آنان به عنوان «حَوَارِيُّونَ» نام برده است، «حواریون (شاگردان ویژه مسیح) گفتند: ما یاوران (آئین) خدا هستیم، به او ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما اسلام آورده و تسلیم آئین حق شده ایم» (قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ). قابل توجه این که «حواریون» در پاسخ عیسی (علیه السلام) نگفتند: ما یاور توایم، بلکه برای این که نهایت توحید و اخلاص خود را اثبات کنند و سخن آنان هیچگونه بوی شرک ندهد گفتند:

ما یاوران خدائیم، آئین او را یاری می کنیم و تو را بر این حقیقت گواه می گیریم، گویا آنها نیز احساس می کردند در آینده افراد منحرفی ادعای الوهیت مسیح (علیه السلام) خواهند کرد، و باید به آنها دستاویزی نداد.

ضمناً تعبیر به «اسلام» در آیه فوق، دلیل بر این است که اسلام آئین تمام انبیاء بوده است.

۱ - تعبیر به «احساس»، با این که کفر یک امر باطنی است، ممکن است به خاطر این باشد که آنها آن قدر در ابراز کفر خود پافشاری کردند که گوئی به صورت یک امر حسّی در آمد (المیزان، ذیل آیه مورد بحث).

و در اینجا بود که حضرت مسیح(علیه السلام) صف دوستان خالص خود را از دشمنان و منافقان جدا ساخت، تا برنامه ریزی او دقیق و منسجم باشد همان کاری که پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) در بیعت عقبه، انجام داد.

در آیه بعد، جمله هائی نقل شده که بیانگر نهایت اخلاص «حواریون» است، آنها پس از قبول دعوت مسیح(علیه السلام) و اعلام آمادگی برای همکاری و کمک به او، ایمان خویش را به پیشگاه خداوند عرضه داشته، گفتند: «پروردگارا! ما به آنچه نازل کرده ای ایمان آوردیم و از فرستاده (تو حضرت مسیح) پیروی نمودیم، پس ما را در زمره گواهان بنویس!» (رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ).

آنها نخست ایمان خود را به آنچه نازل شده بود اظهار داشتند، ولی چون ایمان به تنهایی کافی نبود، مسأله عمل به دستورهای آسمانی و پیروی از مسیح(علیه السلام) را که گواه زنده ایمان راسخ آنها بود، پیش آوردند؛ زیرا هنگامی که ایمان در روح و جان انسان رسوخ کند، حتماً در عمل او انعکاس می یابد، و بدون عمل ممکن است تنها یک ایمان پنداری باشد، نه واقعی، سپس، از خدا تقاضا کردند نام آنها را در زمره شاهدان و گواهان که در این جهان، مقام رهبری امت ها را دارند و در جهان دیگر مقام شفاعت و گواهی بر اعمال را، ثبت نماید.

پس از شرح ایمان «حواریون»، در سومین آیه، اشاره به نقشه های شیطانی یهود کرده، می گوید: «آنها (یهود و سایر دشمنان مسیح برای نابودی او و آیینش) نقشه کشیدند و خداوند (برای حفظ او و آیینش) چاره جویی کرد، و خداوند بهترین چاره جویان است» (وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

بدیهی است، نقشه های خدا بر نقشه های همه پیشی می گیرد؛ چرا که آنها معلوماتی اندک و محدود دارند و علم خداوند بی پایان است، آنها برای پیاده کردن طرح های خود قدرت ناچیزی دارند، در حالی که قدرت او بی پایان است.

نکته ها:

۱ - حَوَارِیُّونَ چه کسانی بودند؟

«حواریون» جمع «حواری» از ماده «حَوَرَ» به معنی شستن و سفید کردن است و گاهی به هر چیز سفید نیز اطلاق می شود، و لذا غذاهای سفید را عرب «حواری» می گوید، و حوریان بهشتی را نیز به این جهت حوری می گویند: که سفید پوست اند یا سفیدی چشمانشان درخشنده (و سیاهی آن کاملاً سیاه است).
 درباره علت نامگذاری شاگردان مسیح(علیه السلام) به این نام، احتمالات متعددی داده شده، ولی آنچه نزدیک تر به ذهن می رسد و در احادیث پیشوایان بزرگ دینی آمده است، این است که: آنها علاوه بر این که قلبی پاک و روحی با صفا داشتند در پاکیزه ساختن و روشن نمودن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی و گناه کوشش فراوان داشتند.
 در «عیون اخبار الرضا» از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نقل شده: از آن حضرت سؤال کردند: «چرا حواریون به این نام نامیده شدند؟»
 امام(علیه السلام) فرمود: «جمعی از مردم چنین تصور می کنند که آنها شغل لباسشویی داشته اند ولی در نزد ما علت آن این بوده که آنها، هم خود را از آلودگی به گناه پاک کرده بودند، و هم برای پاک کردن دیگران کوشش داشتند.»(۱)

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۲۸۵ (جلد ۱، صفحه ۶۲۷، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ - ق) ذیل آیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۲، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷۲ و جلد ۷۰، صفحه ۱۱ - «علل الشرایع»، جلد ۱، صفحه ۸۰، انتشارات مکتبه الداوری قم - «عیون اخبار الرضا»، ۲
 جلد ۲، صفحه ۷۹، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ.ق.

* * *

۲ - حواریون از نظر قرآن و انجیل

قرآن در سوره «صف» آیه ۱۴ درباره «حواریون» سخن گفته و ایمان آنان را متذکر شده است، ولی از جمله هائی که «انجیل» درباره «حواریون» دارد استفاده می شود که آنان درباره مسیح همگی لغزش هائی داشته اند.

در انجیل متی و لوقا باب ۶، اسامی حواریون چنین آمده است:

۱ - پطرس، ۲ - اندریاس، ۳ - یعقوب، ۴ - یوحنا، ۵ - فیلوپس، ۶ - برتولولما، ۷ - توما، ۸ - متی، ۹ - یعقوب ابن حلفا، ۱۰ - شمعون، ملقب به غیور، ۱۱ - یهودابراذر یعقوب، ۱۲ - یهودای اسخریوطی که به مسیح خیانت کرد.

مفسر معروف مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل می کند: «حواریون» به همراه عیسی در سفرها به راه می افتادند و هر گاه تشنه یا گرسنه می شدند به فرمان خداوند غذا و آب برای آنها آماده می شد، آنها این جریان را افتخار بزرگی برای خود دانستند و از مسیح پرسیدند: آیا کسی بالاتر از ما پیدا می شود؟ او گفت: آری، أَفْضَلُ مِنْكُمْ مَنْ يَعْمَلُ بِيَدِهِ وَيَأْكُلُ مِنْ كَسْبِهِ: «از شما بالاتر کسی است که زحمت بکشد و از دست رنج خودش بخورد»... و به دنبال این جریان آنها به شستشوی لباس و گرفتن اجرت در برابر آن مشغول شدند (و عملاً به همه مردم درسی دادند که کار و کوشش ننگ و عار نیست). (۱)

* * *

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۴۸، ذیل آیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷۶ و جلد ۷۰، صفحه ۱۱ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۱۳، صفحه ۲۳، چاپ آل البیت - «مستدرک سفینه البحار»، جلد ۹، صفحه ۱۱۱، انتشارات جامعه مدرسین، طبع ۱۴۱۹ هـ.ق.

۳ - منظور از «مکر الهی» چیست؟

«مکر» در لغت عرب با آنچه در فارسی امروز از آن می فهمیم تفاوت بسیار دارد «در فارسی امروز مکر» به نقشه های شیطانی و زیان بخش گفته می شود، در حالی که در لغت عرب هر نوع چاره اندیشی را «مکر» می گویند که گاهی خوب و گاهی زیان آور است. در کتاب «مفردات راغب» می خوانیم: الْمَكْرُ صَرْفُ الْعَيْرِ عَمَّا يَقْصِدُهُ: «مکر این است که کسی را از منظورش باز دارند» (اعم از این که منظورش خوب باشد یا بد). در قرآن مجید نیز گاهی «ماکر» با کلمه «خیر» ذکر شده مانند: وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: «خداوند بهترین چاره جویان است».

و گاهی «مکر» با کلمه «سئیء» آمده است مانند: وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ: «نقشه و اندیشه بد جز به صاحبش احاطه نخواهد کرد».(۱)

بنابراین، منظور از آیه مورد بحث، و آیات متعدد دیگری که «مکر» را به خدا نسبت می دهد این است که: دشمنان «مسیح» با طرح های شیطانی خود می خواستند جلو این دعوت الهی را بگیرند اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیشرفت آیینش تدبیر کرد، و نقشه های آنها نقش بر آب شد و همچنین در موارد دیگر.

۵۵ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي كَفَرُوا بِكَ وَارْتَفِعْ إِلَيْهِ وَطَهِّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

ترجمه:

۵۵ - هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: «من تو را بر می گیرم و به سوی خود، بالا می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم؛ و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می دهم؛ سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری می کنم.

تفسیر:

بازگشت مسیح به سوی خداوند

این آیه، همچنان ادامه آیات مربوط به زندگی حضرت مسیح (علیه السلام) است، معروف در میان مفسران اسلام، به استناد آیه ۱۵۷ سوره «نساء» این است که مسیح (علیه السلام) هرگز کشته نشد، (و از توطئه ای که یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانتکار برای او چیده بودند، رهایی یافت) و خداوند او را به آسمان برد. هر چند مسیحیان طبق انجیل های موجود می گویند: مسیح کشته شد و دفن گردید و سپس از میان مردگان برخاست، مدت کوتاهی در زمین بود و بعد به آسمان صعود کرد. (۱)

۱ - «انجیل مرقس»، باب ۱۵ و ۱۶، «انجیل متی»، باب ۲۷ و ۲۸، «انجیل لوقا»، باب ۲۴.

آیه فوق، ناظر به همین معنی است، می فرماید: به یاد آرید: «هنگامی را که خدا به عیسی گفت: من تو را بر می گیرم و به سوی خود بالا می برم» (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مَتَوَفَّيْكَ وَارْفَعِكَ إِلَيَّ).

بعضی تصور کرده اند واژه «مَتَوَفَّيْكَ» از ماده «وفات» به معنی «مرگ» است، به همین دلیل، چنین می پندارند: با عقیده معروف میان مسلمانان درباره عدم مرگ حضرت عیسی و زنده بودن او، منافات دارد.

در حالی که چنین نیست، زیرا ماده «فَوْتُ» به معنی از دست رفتن است ولی «تَوَفَّى» (بر وزن ترقی) از ماده «وفی» به معنی تکمیل کردن چیزی است و این که عمل به عهد و پیمان را «وفا» می گویند، به خاطر تکمیل کردن و به انجام رسانیدن آن است.

و نیز به همین دلیل، اگر کسی طلب خود را به طور کامل از دیگری بگیرد، عرب می گوید: تَوَفَّى دَيْنَهُ: «یعنی طلب خود را به طور کامل گرفت».

در آیات قرآن نیز «تَوَفَّى» به معنی گرفتن به طور مکرر به کار رفته است مانند: وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ: «او کسی است که روح شما را در شب می گیرد و از آنچه در روز انجام می دهید آگاه است».(۱)

در این آیه، مسأله خواب به عنوان «تَوَفَّى» روح ذکر شده، همین معنی در آیه ۴۲ سوره «زمر» و آیات دیگری از قرآن نیز آمده است، درست است که واژه «تَوَفَّى» گاهی به معنی مرگ آمده و «مَتَوَفَّى» به معنی مرده است، ولی حتی در این گونه موارد نیز حقیقتاً به معنی مرگ نیست، بلکه به معنی تحویل گرفتن روح می باشد، و اصولاً مرگ در معنی «تَوَفَّى» نیفتاده، و ماده «فَوْتُ» از ماده «وفی» به کلی جدا است.

با توجه به آنچه گفته شد، معنی آیه مورد بحث روشن می شود که خداوند می فرماید: «ای عیسی! تو را بر می گیرم و به سوی خود می برم» (البته اگر «تَوَفَّی» تنها به معنی گرفتن روح باشد، لازمه آن مرگ جسم است).

پس از آن می افزاید: «و تو را از کسانی که کافر شدند پاک می سازم» (وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

منظور از این پاکیزگی، یا نجات او از چنگال افراد پلید و بی ایمان است، و یا از تهمت های ناروا و توطئه های ناجوانمردانه، که در سایه پیروزی آئین او، حاصل شد، همان گونه که در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در سوره «فتح»، آیات ۱ و ۲ می خوانیم: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ: «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم * تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد».

یعنی از گناهانی که به تو در گذشته نسبت می دادند و زمینه آن را برای آینده نیز فراهم ساخته بودند پاک سازد.

و نیز ممکن است، منظور از پاک ساختن او، بیرون بردن مسیح (علیه السلام) از آن محیط آلوده باشد.

سپس می افزاید: «ما پیروان تو را تا روز رستاخیز بر کافران برتری می دهیم» (وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

این بشارتی است که خدا به مسیح و پیروان او داد، تا مایه دلگرمی آنان در مسیری که انتخاب کرده بودند گردد.

این آیه یکی از آیات اعجاز آمیز و از پیشگویی ها و اخبار غیبی قرآن است که می گوید: پیروان مسیح (علیه السلام) همواره بر یهود که مخالف مسیح (علیه السلام) بودند، برتری خواهند داشت.

در دنیای کنونی، این حقیقت را با چشم خود می بینیم که: یهود و صهیونیست ها بدون وابستگی و اتکاء به مسیحیان، حتی یک روز نمی توانند به حیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دهند، روشن است که منظور از «الَّذِينَ كَفَرُوا»، جماعتی از یهود می باشند که به مسیح (علیه السلام) کافر شدند.

و در پایان آیه می فرماید: «سپس بازگشت همه شما به سوی من است، و من در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می کنم» (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ). یعنی آنچه از پیروزی ها گفته شد، مربوط به این جهان است محاکمه نهایی و گرفتن نتیجه اعمال، چیزی است که در آخرت خواهد آمد.

نکته:

آیا آئین مسیح (علیه السلام) تا پایان جهان باقی خواهد بود؟ در اینجا سؤالی پیش می آید که: طبق این آیه، یهود و نصاری تا دامنه قیامت در جهان خواهند بود، و همواره این دو مذهب به زندگی خود ادامه خواهند داد، با این که در اخبار و روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) می خوانیم، او همه ادیان را زیر نفوذ خود در می آورد.

پاسخ این سؤال از دقت در روایات مزبور روشن می شود؛ زیرا در روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) می خوانیم: هیچ خانه ای در شهر و بیابان نمی ماند مگر این که توحید در آن نفوذ می کند، یعنی اسلام به صورت یک آئین رسمی، همه جهان را فرا خواهد گرفت، و حکومت به صورت یک حکومت اسلامی در می آید، و غیر از قوانین اسلام چیزی بر جهان حکومت نخواهد داشت، ولی هیچ مانعی ندارد که اقلیتی از یهود و نصاری، در پناه حکومت

حضرت مهدی(علیه السلام) با شرایط «اهل ذمه» وجود داشته باشند.
زیرا می دانیم حضرت مهدی(علیه السلام) مردم را از روی اجبار به اسلام نمی کشاند، بلکه با منطق پیش می رود، و توسل او به قدرت و نیروی نظامی برای بسط عدالت، برانداختن حکومت های ظلم و قرار دادن جهان در زیر پرچم عدالت اسلام است، نه برای اجبار به پذیرفتن این آئین، و گر نه آزادی و اختیار مفهومی نخواهد داشت.

۵۶ فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ

مِنْ نَاصِرِينَ

۵۷ وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ

لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

۵۸ ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ

ترجمه:

۵۶ - اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند)، در دنیا و آخرت، آنان

را مجازات دردناکی خواهم کرد؛ و برای آنها، یاورانی نیست.

۵۷ - اما آنها که ایمان آوردند، و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را به طور کامل

خواهد داد؛ و خداوند، ستمکاران را دوست نمی دارد.

۵۸ - اینها را که بر تو می خوانیم، از نشانه ها (ی حقانیت تو) است، و یادآوری حکیمانه

است.

تفسیر:

سرنوشت پیروان و مخالفان مسیح(علیه السلام)

آیه اول و دوم دنباله خطاب به حضرت مسیح(علیه السلام) است که در آیه قبل درباره پیروان

و مخالفان او آمده بود، و سومین آیه، خطاب به شخص رسول الله(صلی الله علیه وآله) است.

در آیه نخست، می فرماید: بعد از آن که مردم به سوی خدا بازگشتند و او در

میان آنان داوری کرد، صفوف از هم جدا می شود «اما کسانی که کافر شدند (حق را شناختند و انکار کردند) آنها را مجازات شدیدی در دنیا و آخرت خواهم کرد و یاورانی ندارند» (فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعْدَبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ). در این آیه، علاوه بر عذاب آخرت که نتیجه داوری پروردگار در قیامت است، به مجازات شدید آنها در دنیا نیز اشاره شده است که دامنگیر افراد کافر، و مخالفان حق و عدالت خواهد شد، در حالی که هیچ کس توانایی حمایت از آنها را نخواهد داشت.

آن گاه به گروه دوم اشاره کرده، می فرماید: «اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنها را به طور کامل خواهد داد» (وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ).

و باز تأکید می کند: «خداوند هرگز ستمگران را دوست ندارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ). مقدم داشتن سرنوشت کافران بر مؤمنان، به خاطر آن است: کسانی که نسبت به مسیح (علیه السلام) کافر شدند اکثریت را داشتند.

ضمناً از این که در آیه نخست، اشاره به عذاب دنیا نیز شده به خوبی استفاده می شود که کافران (منظور در اینجا یهود است) گرفتار مجازات های دردناکی در همین جهان نیز خواهند شد، و تاریخ ملت یهود شاهد این مدعاست.

جالب این که: در آیه اول تنها تکیه بر کفر شده، ولی در آیه دوم ایمان و عمل صالح هر دو با هم آمده است، اشاره به این که کفر به تنهایی می تواند منشأ عذاب الهی گردد، ولی ایمان به تنهایی برای بهره کامل از نعمت های الهی کافی

نیست، بلکه عمل صالح نیز می‌طلبد.

در ضمن جمله «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» گویا ناظر به این نکته است که تمام شعب کفر و اعمال سوء، در ظلم به معنی وسیع آن، خلاصه می‌شود، و مسلم است خدایی که ظالمان را دوست ندارد، هرگز در حق بندگان ستم نخواهد کرد و اجر آنها را به طور کامل خواهد داد.

در آخرین آیه، پس از شرح داستان مسیح(علیه السلام)، و گوشه ای از تاریخ پر ماجرای او، در آیات پیشین، روی سخن را به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) کرده، می‌گوید: «اینها را که بر تو می‌خوانیم از نشانه های حقانیت تو و یادآوری حکیمانه است» که به صورت آیات قرآن بر تو نازل گردیده و خالی از هر گونه باطل و خرافه است (ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ).

این در حالی است که دیگران سرگذشت این پیامبر بزرگ را به هزار گونه افسانه دروغین، خرافات و بدعت ها آلوده اند.

۵۹ - إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

۶۰ - الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

ترجمه:

۵۹ - مَثَلِ عِيسَىٰ در نزد خدا، همچون آدم است، که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست).

۶۰ - اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنابراین، از تردید کنندگان مباش.

شأن نزول:

همان طور که در آغاز سوره، مشروحاً بیان شد، مقدار زیادی از آیات این سوره در پاسخ گفتگوهای مسیحیان نجران، نازل شده است، چون آنها در یک هیأت شصت نفری به اتفاق چند نفر از رؤسا و بزرگان خود به عنوان نمایندگی برای گفتگو با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به «مدینه» وارد شده بودند.

از جمله مسائلی که در این گفتگو مطرح شد این بود که: آنها از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: ما را به چه چیز دعوت می کنی؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: به سوی خداوند یگانه، و این که از طرف او رسالت خلق را دارم و مسیح (علیه السلام) بنده ای از بندگان او است، و حالات بشری داشت و مانند دیگران غذا می خورد.

آنها این سخن را نپذیرفتند و به ولادت عیسی (علیه السلام) بدون پدر اشاره کرده و آن

را دلیل بر الوهیت او خواندند، آیات فوق، نازل شد و به آنها پاسخ داد و چون حاضر به قبول پاسخ نشدند، آنها را دعوت به «مباهله» کرد که شرح آن به زودی خواهد آمد. (۱)

تفسیر:

نفی الوهیت مسیح (علیه السلام)

همان گونه که در شأن نزول آمد، این آیات، ناظر به کسانی است که ولادت حضرت مسیح (علیه السلام) بدون پدر را، دلیل بر فرزندی او نسبت به خدا، و یا الوهیتش می گرفتند، آیه نخست می گوید:

«مَثَلُ عِيسَى نَزْدَ خَدَا هَمَّ مِثْلَ مَثَلِ آدَمَ اسْتِ كِهْ اُو رَا اَز خَاكِ اَفْرِيْدِ، سِپِسْ بِهْ اُو فَرْمُوْد: مَوْجُوْدْ بَاشْ، اُو نِيْزْ بِلَا فَاوْصَلَهْ مَوْجُوْدْ شُدْ!» (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

و با این استدلال کوتاه و روشن، به ادعای آنها پاسخ می گوید که اگر مسیح (علیه السلام) بدون پدر به دنیا آمد، جای تعجب نیست، و دلیل بر فرزندی خدا یا عین خدا بودن نمی باشد؛ زیرا موضوع آفرینش آدم (علیه السلام)، از این هم شگفت انگیزتر بود، او بدون پدر و مادر به دنیا آمد، سپس به غافلان می فهماند: هر کاری در برابر اراده حق، سهل و آسان است تنها کافی است بفرماید: «موجود باش! آن هم موجود می شود!»

اصولاً مشکل و آسان نسبت به مخلوقات است که قدرت محدودی دارند و اما آن کس که قدرتش نامحدود است، تقسیم کارها به مشکل و آسان، برای او مفهومی ندارد، برای او آفریدن یک برگ، یا آفرینش یک جنگل در هزاران

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۲۷۷، ۳۴۵ و ۳۴۸.

کیلومتر یکسان است، و آفرینش یک ذره خاک با منظومه شمسی، مساوی است.

در دومین آیه، برای تأکید آنچه در آیات قبل آمد، می فرماید: «اینها را (که درباره حضرت مسیح(علیه السلام) و چگونگی ولادت او و مقاماتش) بر تو می خوانیم حقی است از سوی پروردگارت، و چون حق است، هرگز از تردید کنندگان در آن مباش!» (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ).

در مورد جمله «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» مفسران دو احتمال داده اند:

نخست این که: جمله مرکب از مبتدا و خبر باشد (الْحَقُّ «مبتدا»، مِنْ رَبِّكَ «خبر») بنابراین معنی آن چنین می شود: «حق همواره از طرف پروردگار خواهد بود»؛ زیرا حق به معنی واقعیت است، و واقعیت عین هستی است، و هستی ها همه از وجود او می جوشد، باطل، عدم و نیستی است و با ذات او بیگانه است.

دیگر این که: جمله مزبور خبر مبتدای محذوفی است که «ذَلِكَ الْأَخْبَارُ» بوده باشد، یعنی: «این خبرهایی که به تو داده شد، همگی حقایقی است از طرف پروردگار» و هر دو معنی با آیه سازگار است.

۶۱ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

ترجمه:

۶۱ - هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به ستیز برخیزند، بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

شان نزول:

گفته اند: این آیه و آیات قبل از آن درباره هیأت نجرانی مرکب از «عاقب» و «سید» و گروهی که با آنها بودند نازل شده است، آنها خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده، عرض کردند: آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولد شود؟ در این هنگام آیه «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ...» نازل شد و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را به مباحله (۱)

۱ - «مباحله» در اصل از ماده «بَهَلَ» (بر وزن اهل) به معنی رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن است، و به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند، و پستان آن را در کیسه قرار ندهند، تا نوزادش بتواند به آزادی شیر بنوشد، به آن «باهل» می گویند، و «إِثْهَال» در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است. و اگر آن را گاهی به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا گرفته اند نیز به خاطر این است که رها کردن و واگذار کردن بنده به حال خود این نتایج را به دنبال می آورد، این بود معنی «مباحله» از نظر ریشه لغت.

و از نظر مفهوم متداول که از آیه فوق گرفته شده، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است، بدین ترتیب، افرادی که با هم گفتگو درباره یک مسأله مهم مذهبی دارند در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.

دعوت کرد. آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه، به شخصیت های نجران، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت:

«شما فردا به محمد(صلی الله علیه وآله) نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده اش برای مباحله آمد، از مباحله با او بترسید، و اگر با یارانش آمد با او مباحله کنید؛ زیرا چیزی در بساط ندارد». فردا که شد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد در حالی که دست علی بن ابیطالب(علیه السلام) را گرفته بود و حسن و حسین(علیهما السلام) در پیش روی او راه می رفتند، و فاطمه(علیها السلام) پشت سرش بود، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود، هنگامی که نگاه کرد، دید پیامبر(صلی الله علیه وآله) با آن چند نفر آمدند، درباره آنها سؤال کرد، به او گفتند: «این پسر عمو و داماد او و محبوب ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی(علیه السلام) هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه(علیها السلام) است که عزیزترین مردم نزد او، و نزدیک ترین افراد به قلب او است...».

«سید» به اسقف گفت: «برای مباحله قدم پیش گذار».

گفت: نه، من مردی را می بینم که نسبت به مباحله با کمال جرأت اقدام می کند و من می ترسم راستگو باشد، و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمی گذرد که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نخواهد داشت.

اسقف به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: «ای ابوالقاسم! ما با تو مباحله نمی کنیم، بلکه مصالحه می کنیم، با ما مصالحه کن، پیامبر(صلی الله علیه وآله) با آنها مصالحه کرد که دو هزار خُله (یک قواره پارچه خوب لباس) که حداقل قیمت هر خُله ای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره، و سی عدد نیزه، و سی رأس اسب، در صورتی که در سرزمین یمن، توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) ضامن این عاریت ها خواهد بود، تا آن را بازگرداند، و عهد نامه ای در

این زمینه نوشته شد.

و در روایتی آمده است: اسقف مسیحیان به آنها گفت: «من صورت هائی را می بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند: کوه ها را از جا برکنند، چنین خواهد کرد هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد، و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین نخواهد ماند.» (۱)

تفسیر:

مباحله با مسیحیان نجران

این آیه، به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح (علیه السلام) شده بود، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: «هر گاه بعد از علم و دانش که (درباره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجه و ستیز برخاستند، به آنها بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می نمایم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود (کسانی که به منزله ما جان هستند) دعوت می کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، سپس مباحله می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

ناگفته پیدا است منظور از «مباحله» این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده شوند؛ زیرا چنین عملی به تنهایی هیچ فایده ای

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث، با کمی تلخیص. این شأن نزول با تفاوت های مختصری در تفاسیر دیگر مانند «ابوالفتوح رازی» و تفسیر «کبیر» و غیر آن نیز آمده است، و «فخر رازی» ادعا می کند: این روایت در میان علمای تفسیر و حدیث، مورد اتفاق است. «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵ و... - «ارشاد شیخ مفید»، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۶۸، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ. ق.

ندارد، بلکه منظور این است: این نفرین مؤثر گردد، و با آشکار شدن اثر آن، دروغگویان به عذاب گرفتار شوند و شناخته گردند.

به تعبیر دیگر، گرچه در این آیه، به تأثیر و نتیجه مباحثه تصریح نشده اما از آنجا که این کار به عنوان آخرین «حربه»، بعد از اثر نکردن «منطق و استدلال»، مورد استفاده قرار گرفته، دلیل بر این است که: منظور، ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین است نه تنها یک نفرین ساده.

نکته ها:

۱ - دعوت به مباحثه دلیل روشن حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آیه فوق، خداوند به پیامبر خود دستور می دهد: هر گاه پس از استدلالات روشن پیشین، کسی درباره عیسی (علیه السلام) با تو گفتگو کند، و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد «مباحثه» کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنید تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.

مسأله «مباحثه» به شکل فوق، شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت، و راهی بود که صد در صد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کرد.

چگونه ممکن است، کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد، وارد چنین میدانی گردد؟ و از مخالفان خود دعوت کند: بیایید با هم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد، و شما به سرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات می کند؟

مسئلاً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است؛ زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نشود، نتیجه ای جز رسوائی

دعوت کننده نخواهد داشت.

چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده ای بدون اطمینان به نتیجه، در چنین مرحله ای گام بگذارد؟

از اینجا است که گفته اند: دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مباحله، یکی از نشانه های صدق دعوت و ایمان قاطع او است، قطع نظر از نتایجی که بعداً از مباحله به دست آمد. در روایات اسلامی وارد شده هنگامی که پای مباحله به میان آمد نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند، تا در این باره بیندیشند، و با بزرگان خود به شور بنشینند، نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روان شناسی سرچشمه می گرفت این بود: به نفرات خود دستور دادند: اگر مشاهده کردید محمد(صلی الله علیه وآله) با سر و صدا و جمعیت و جار و جنجال به مباحله آمد با او مباحله کنید و نترسید؛ زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است.

و اگر با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد، بدانید او پیامبر خداست و از مباحله با او بپرهیزید که خطرناک است!

آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند، ناگاه دیدند پیامبر فرزندانش حسن و حسین(علیهما السلام) را در پیش رو دارد، و علی(علیه السلام) و فاطمه(علیها السلام) همراه او هستند و به آنها سفارش می کند هر گاه من دعا کردم شما «آمین» بگویید.

مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند، سخت به وحشت افتادند، و از اقدام به مباحله خودداری کرده، حاضر به «مصالحه» شدند و به شرایط «ذمه» و پرداختن مالیات (جزیه) تن در دادند.

۲ - «مباهله» سند زنده ای برای عظمت اهل بیت (علیهم السلام)

غالب مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده اند: آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده است و پیامبر تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد، فرزندانش حسن و حسین (علیهم السلام) و دخترش فاطمه (علیها السلام) و علی (علیه السلام) بودند.

بنابراین، منظور از «أُتِنَا» در آیه، منحصرأً حسن و حسین (علیهم السلام) هستند، همان طور که منظور از «نِسَاءَنَا» فاطمه (علیها السلام)، و منظور از «أَنْفُسَنَا» تنها علی (علیه السلام) بوده است و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است. (۱)

ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملاً در اقلیت هستند کوشیده اند: ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند.

مثلاً نویسنده تفسیر «المنار» در ذیل آیه می گوید: «این روایات همگی از طرق شیعه است، و هدف آنها مشخص است، و آنها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده اند که موضوع را، حتی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته اند!!»

اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می دهد: علی رغم پندارهای تعصب آلود نویسنده «المنار» بسیاری از طرق این احادیث به «شیعه و کتب شیعه» هرگز منتهی نمی شود، و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم، سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد.

برای روشن شدن این حقیقت، قسمتی از روایات آنان را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می آوریم:

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۱ و ۳۵۰ و جلد ۲۱، صفحه ۳۴۶ و جلد ۲۵، صفحه

۲۲۳ و جلد ۳۱، صفحه ۴۳۹ و جلد ۳۵، صفحه ۲۵۷ و ...

«قاضی نور الله شوشتری» در جلد سوم از کتاب نفیس «احقاق الحق» طبع جدید، صفحه ۴۶ چنین می گوید:

«مفسران در این مسأله اتفاق نظر دارند که «أُبْنَاءَنَا» در آیه فوق اشاره به حسن و حسین (علیهما السلام) و «نِسَاءَنَا» اشاره به فاطمه (علیها السلام) و «أَنْفُسَنَا» اشاره به علی (علیه السلام) است.» و (در پاورقی کتاب مزبور) در حدود شصت نفر از «بزرگان اهل سنت» ذکر شده اند که تصریح نموده اند: آیه مباحله درباره اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده است و نام آنها و مشخصات کتب آنها را در همان صفحه ۴۶ تا ۷۶ مشروحاً آورده است.

از جمله شخصیت های سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده افراد زیر هستند:

- ۱ - «مسلم بن حجاج نیشابوری» صاحب «صحیح» معروف که از کتب شش گانه مورد اعتماد اهل سنت است. (۱)
- ۲ - «احمد بن حنبل» در کتاب «مسند». (۲)
- ۳ - تفسیر «طبری» در تفسیر معروفش در ذیل همین آیه. (۳)
- ۴ - «حاکم» در کتاب «مستدرک». (۴)
- ۵ - «حافظ ابو نعیم اصفهانی» در کتاب «دلائل النبوة». (۵)
- ۶ - «واحدی نیشابوری» در کتاب «اسباب النزول». (۶)
- ۷ - «فخر رازی» در تفسیر معروفش. (۷)

-
- ۱ - جلد ۷، صفحه ۱۲۰، چاپ محمد علی صبیح - مصر.
 - ۲ - جلد ۱، صفحه ۱۸۵، چاپ مصر.
 - ۳ - جلد سوم، صفحه ۱۹۲، چاپ میمنیه - مصر.
 - ۴ - جلد سوم، صفحه ۱۵۰، چاپ حیدر آباد دکن.
 - ۵ - صفحه ۲۹۷، چاپ حیدر آباد.
 - ۶ - صفحه ۷۴، چاپ الهندیه مصر.
 - ۷ - جلد ۸، صفحه ۸۵، چاپ البهیه مصر.

- ۸ - «ابن اثیر» در کتاب «جامع الاصول». (۱)
- ۹ - «ابن جوزی» در «تذکره الخواص». (۲)
- ۱۰ - «قاضی بیضاوی» در تفسیرش. (۳)
- ۱۱ - «ألوسی» در تفسیر «روح المعانی». (۴)
- ۱۲ - «طنطاوی» مفسر معروف در تفسیر «الجواهر». (۵)
- ۱۳ - «زمخشری» در تفسیر «کشاف». (۶)
- ۱۴ - «حافظ احمد بن حجر عسقلانی» در کتاب «الاصابه». (۷)
- ۱۵ - «ابن صباغ» در کتاب «الفصول المهمه». (۸)
- ۱۶ - «علامه قرطبی» در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن». (۹)
- در کتاب «غایه المرام» از «صحیح مسلم» در باب «فَضَائِلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» نقل شده: روزی «معاویه» به «سعد بن ابی وقاص» گفت: چرا ابو تراب (علی علیه السلام) را سب و دشنام نمی گویی؟! گفت: «از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره علی (علیه السلام) فرمود افتادم، از این کار صرف نظر کردم... (یکی از آنها این بود: هنگامی که آیه مباحله نازل گردید، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی (علیهم السلام) دعوت کرد و سپس فرمود: اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلِيْ: «خدایا! اینها خاصان نزدیک من اند». (۱۰)

- ۱ - جلد ۹، صفحه ۴۷۰، طبع السنه المحمديه - مصر.
- ۲ - صفحه ۱۷، چاپ نجف.
- ۳ - جلد ۲، صفحه ۲۲، چاپ مصطفی محمد مصر.
- ۴ - جلد سوم، صفحه ۱۶۷، چاپ منیریه مصر.
- ۵ - جلد دوم، صفحه ۱۲۰، چاپ مصطفی البابی الحلبي - مصر.
- ۶ - جلد ۱، صفحه ۱۹۳، چاپ مصطفی محمد - مصر.
- ۷ - جلد ۲، صفحه ۵۰۳، چاپ مصطفی محمد - مصر.
- ۸ - صفحه ۱۰۸، چاپ نجف.
- ۹ - جلد ۳، صفحه ۱۰۴، چاپ مصر، سال ۱۹۳۶.
- ۱۰ - «کشف الغمه»، جلد ۱، صفحه ۱۰۷ و ۱۴۹، دار الأضواء، بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۵ هـ ق - «صحیح مسلم»، جلد ۷، صفحه ۱۲۰، دار الفکر بیروت - «الغدیر»، جلد ۳، صفحه ۲۰۰ و جلد ۶، صفحه ۳۳۷ و جلد ۱۰، صفحه ۲۵۷، دار الکتب العربی، طبع اول، ۱۳۹۷ هـ ق - «سنن ترمذی»، جلد ۵، صفحه ۳۰۱، دار الفکر ۲ بیروت، ۱۴۰۳ هـ ق و...

نویسنده تفسیر «کشاف» که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می گوید: «این آیه قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند».

مفسران، محدثان و مورخان شیعه نیز عموماً در نزول این آیه درباره اهل بیت (علیهم السلام) اتفاق نظر دارند، در تفسیر «نور الثقلین» روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است. (۱) از جمله به نقل از کتاب «عیون اخبار الرضا» درباره مجلس بحثی که «مأمون» در دربار خود تشکیل داده بود، این چنین می نویسد:

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) فرمود: «خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباحله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داده: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...» و به دنبال نزول این آیه، پیامبر، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» (علیهم السلام) را با خود به مباحله برد... این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت (علیهم السلام) پیشی نگرفته، و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده، و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است». (۲)

۳ - پاسخ به سؤال

در اینجا سؤال معروفی است که «فخر رازی» و بعضی دیگر درباره نزول آیه در حق اهل بیت (علیهم السلام) ذکر کرده اند:

چگونه ممکن است منظور از «أبنائنا» (فرزندان ما) حسن و حسین (علیهما السلام)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۴۸، ۳۴۹ و ۳۵۰، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۲۸۹ (جلد ۱، صفحه ۶۳۵، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) - تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۲۵، جلد ۲۵، صفحه ۲۲۳، چاپ آل البيت - «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، جلد ۱، صفحه ۲۲۹ الی ۲۳۱.

باشد؟ در حالی که «أبناء» جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی شود؟
و چگونه ممکن است «نِسائنا» که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه (علیها السلام)
اطلاق گردد؟

و اگر منظور از «أَنْفُسَنَا» تنها علی (علیه السلام) است، چرا به صیغه جمع آمده است؟!
پاسخ:

اولاً - همان طور که قبلاً به طور مشروح ذکر شد، اجماع علمای اسلام و احادیث فراوانی که
در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در
مورد اهل بیت (علیهم السلام)، به ما رسیده است و در آنها تصریح شده پیغمبر (صلی الله علیه
وآله) غیر از علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن و حسین (علیهمما السلام) کسی
را برای مباحله نبرد، قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود؛ زیرا می دانیم از جمله قرائنی
که آیات قرآن را تفسیر می کند، سنت و شأن نزول قطعی است.
بنابراین، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ
گویند.

ثانیاً - اطلاق «صیغه جمع» بر «مفرد» یا بر «تثنیه» تازگی ندارد، و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات
عرب و حتی غیر عرب شواهد بسیاری دارد.
توضیح این که:

بسیار می شود به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه
جمع آورده می شود، و مثلاً در عهدنامه چنین می نویسند: مسئول اجرای آن امضاء کنندگان
عهدنامه و فرزندان آنها هستند، در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند
داشته باشد، این موضوع هیچگونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت «جمع» ندارد.
خلاصه این که: ما دو مرحله داریم، «مرحله قرارداد» و «مرحله اجرا»، در

مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می شود تا بر همه مصادیق تطبیق کند، ولی در مرحله اجرا، ممکن است مصداق، منحصر به یک فرد باشد، و این انحصار در مصداق، منافات با کلی بودن مسأله ندارد.

به عبارت دیگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) موظف بود طبق قراردادی که با نصاری نجران بست، همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و تمام کسانی را که به منزله جان او بودند، همراه خود به مباحله ببرد، ولی مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت (دقت کنید).

اضافه بر این، در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است: مثلاً در همین سوره آیه ۱۷۳ می خوانیم: **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ**: «کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده اند از آنها بترسید».

که منظور از «النَّاسُ» (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران «نعیم بن مسعود» است که از «ابو سفیان» اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند! (۱) و همچنین در آیه ۱۸۱ می خوانیم: **لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ**: «خداوند گفتار کسانی را که می گفتند: خدا فقیر است و ما بی نیازیم (و لذا از ما مطالبه زکات کرده است!) شنید».

در حالی که منظور از «الَّذِينَ» در آیه، طبق تصریح جمعی از مفسران «حیی بن اخطب» یا «فینحاص» است. (۲)

۱ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه ۱۷۳ سوره «آل عمران» - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه ۱۷۳ سوره «ال عمران» - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه ۱۷۳ سوره «آل عمران».

۲ - تفسیر «طبری»، جلد ۴، صفحه ۱۲۹، ذیل آیه ۱۸۱ سوره «آل عمران» - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه ۲۱۸۱ سوره «آل عمران» - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۵۵، ذیل آیه ۱۸۸ سوره «آل عمران».

گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می شود، همان طور که درباره ابراهیم می خوانیم: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ: «ابراهیم امتی بود خاضع در پیشگاه خدا»** (۱) در اینجا کلمه «أمت» که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است.

۴ - نوه های دختری، فرزندان ما هستند

ضمناً از آیه مباحثه استفاده می شود: به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می شود، بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می دانستند، و می گفتند:

بُنُونَا بَنُو أَبْنَائِنَا وَ بَنَاتُنَا بَنَاتُ بَنَاتِنَا أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ: «ابراهیم امتی بود خاضع در پیشگاه خدا» (۱) در اینجا کلمه «أمت» که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است.

یعنی: «فرزندان ما تنها پسرزاده های ما هستند اما دخترزاده های ما - فرزندان مردم بیگانه محسوب می شوند نه فرزندان ما!» (۲)

این طرز تفکر مولود همان سنت غلطی بود که در جاهلیت عرب، دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می پنداشتند!

چنان که شاعر آنها می گوید:

وَ إِنَّمَا أُمَّهَاتُ النَّاسِ أَوْعِيَةٌ مَسْتَوْدَعَاتٌ وَ لِلْأَنْسَابِ آبَاءٌ

۱ - نحل، آیه ۱۲۰.

۲ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، جلد ۱۱، صفحه ۲۸، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق - «فتح الباری»، جلد ۱۲، صفحه ۴۲، دار المعرفه للطباعة و النشر، طبع دوم - «المیزان»، جلد ۴، صفحه ۳۱۲ و جلد ۷، صفحه ۲۶۲ و جلد ۱۸، صفحه ۴۴، انتشارات جامعه مدرسین - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۶، صفحه ۷۹، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۰۵ هـ ق، ذیل آیه ۲۸ سوره «زخرف» - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۶۰، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

یعنی: «مادران مردم، حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند - و برای نسب تنها پدران شناخته می شوند!» (۱)

ولی اسلام، این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسر و دختری یکسان جاری ساخت.

در سوره «انعام» آیات ۸۴ و ۸۵ درباره فرزندان ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم:

وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ

«از فرزندان (ابراهیم)، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم * و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از صالحان بودند».

در این آیه حضرت مسیح (علیه السلام) از فرزندان ابراهیم شمرده شده، در حالی که فرزند دختری بود و اصولاً پدری نداشت.

در روایاتی که از طرق شیعه و سنی درباره امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) وارد شده اطلاق کلمه *ابن رسول الله*: «فرزند پیغمبر» کراراً دیده می شود.

در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می خوانیم: *وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ*: «یعنی همسران پسران شما» (۲) در میان فقهای اسلام این مسأله مسلم است که همسران پسرها و نوه ها، چه دختری باشند و چه پسر و بر شخص حرام است و مشمول آیه فوق می باشند.

۱ - «دیوان علی»، صفحه ۲۴، انتشارات پیام اسلام، ۱۳۶۹ هـ ش - با این تفاوت که در اینجا «لِلْأَحْسَابِ» آمده. «مغنی المحتاج»، جلد ۴، صفحه ۵۳۸، با این تفاوت که در اینجا «لِلْأَبَاءِ أَبْنَاءِ» آمده است، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ هـ ق - «مبسوط سرخسی»، جلد ۷، صفحه ۵۳ و جلد ۱۷، صفحه ۱۵۹، دار المعرفه بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق - «المیزان»، جلد ۱۸، صفحه ۴۴ و جلد ۴، صفحه ۳۱۲، انتشارات جامعه مدرسین.

۲ - نساء، آیه ۲۳.

۵ - آیا مباحله یک حکم عمومی است؟

شکی نیست آیه فوق یک دستور کلی برای دعوت به مباحله به مسلمانان نمی دهد، بلکه روی سخن در آن، تنها به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباحله در برابر مخالفان، یک حکم عمومی باشد و افراد با ایمان که از تقوا و خداپرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالات آنها در برابر دشمنان بر اثر لهجاست به جایی نرسد از آنها دعوت به مباحله کنند.

از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده نیز، عمومیت این حکم استفاده می شود: در تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۵۱ حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباحله دعوت کنید!»

راوی می گوید: سؤال کردم چگونه مباحله کنم؟

فرمود: «خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن!»

و گمان می کنم فرمود: روزه بگیر و غسل کن، و با کسی که می خواهی مباحله کنی به صحرا برو، سپس انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو:

خداوند! تو پروردگار آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه ای و آگاه از اسرار نهان

هستی، و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد بلائی از

آسمان بر او بفرست، و او را به عذاب دردناکی مبتلا ساز!

و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو:

اگر این شخص حق را انکار کرده و ادعای باطلی می کند بلائی از آسمان بر او بفرست و او را

به عذابی مبتلا کن!

سپس فرمود: «چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد، به خدا سوگند! هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباحله کند».(۱)

ضمناً از این آیه، معلوم می شود بر خلاف حملات بی رویه افرادی که می گویند: «اسلام عملاً آئین مردان است و زنان در آن به حساب نیامده اند»، زنان در مواقع حساس به سهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن می ایستاده اند، صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسلام(علیها السلام) و دخترش زینب کبری(علیها السلام) و زنان دیگری که در تاریخ اسلام، گام بر جای گام های آنها نهاده اند، گواه این حقیقت است.

* * *

۱ - «جواهر الکلام»، جلد ۵، صفحه ۴۰، دار الکتب الاسلامیه، چاپخانه خورشید - «المیزان»، جلد ۴، صفحه ۴۱۰، انتشارات جامعه مدرسین - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۵۱۳ و ۵۱۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۱۳۴، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۳۴۹ - «عدّة الداعی»، صفحه ۲۱۴ و ۲۱۵، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۵۱، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۶۲ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ

۶۳ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ

ترجمه:

۶۲ - این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است). و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست؛ و خداوند توانا و حکیم است.

۶۳ - اگر (با این شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند؛ و) خداوند از مفسده جوین، آگاه است.

تفسیر:

داستان های راستین

در آیات فوق، پس از شرح زندگی مسیح (علیه السلام) به عنوان تأکید هر چه بیشتر می فرماید: «اینها سرگذشت واقعی مسیح است» نه ادعاهائی همچون الوهیت مسیح یا فرزند خدا بودنش (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ).

نه مدعیان خدائی او سخن حقی می گفتند، و نه آنهایی که - العیاذ باللّٰه - فرزند نامشروعش می خوانند، حق آن است که تو آوردی و تو گفتی او بنده خدا و پیامبر بود که با یک معجزه الهی از مادری پاک، بدون پدر تولد یافت.

باز برای تأکید بیشتر می افزاید: «و هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست» (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ).

«و خداوند یگانه قدرتمند و توانا و حکیم است» و تولد فرزندی بدون پدر در برابر قدرتش مسأله مهمی نیست (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). آری، چنین کسی سزاوار پرستش است نه غیر او. واژه «فَصَّصَ» مفرد است و به معنی قصه می باشد و در اصل از ماده «فَصَّصَ» (بر وزن صف) به معنی جستجوی چیزی کردن گرفته شده، مثلاً در داستان موسی بن عمران (علیه السلام) می خوانیم: وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ: «مادر موسی به خواهرش گفت: به جستجوی موسی بپرداز». (۱) و این که تلافی خون را «قصاص» می گویند به خاطر آن است که جستجوی حق صاحب خون در آن می شود سرگذشت ها و تاریخ پیشینیان را که حالات و ماجراهای زندگی آنها را جستجو می کند، نیز قصه می گویند. از آنچه در بالا گفته شد معلوم شد مشار الیه در «هذا» سرگذشت مسیح (علیه السلام) است نه قرآن مجید یا مجموعه تاریخ انبیاء.

در آیه بعد، کسانی را که از پذیرش این حقایق سر باز می زنند، مورد تهدید قرار داده، می فرماید: «اگر (با این همه دلایل و شواهد روشن باز هم) روی برگردانند (بدان که در جستجوی حق نیستند و فاسد و مفسدند) زیرا خداوند از مفسدان آگاه است» و کاملاً آنها را می شناسد (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ). مسلم است جمعیتی که پس از آن همه استدلالات منطقی قرآن درباره مسیح، و همچنین عقب نشینی از دعوت به مباحله تسلیم حق نشوند، و باز هم به گفتگوهای لجوجانه خود ادامه دهند (حق جو) نیستند بلکه (مفسده جویانی) هستند که هدف آنها تخدیر عقاید صحیح مردم است، و مسلماً خداوند آنها را می شناسد و از نیاتشان با خبر است و به موقع آنان را کیفر خواهد داد.

۶۴ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ
إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ
اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ

ترجمه:

۶۴ - بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد». هر گاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگویند: «گواه باشید که ما مسلمانیم!»

تفسیر:

دعوت به سوی وحدت

قرآن نخستین بار، در ضمن آیات گذشته مسیحیان را دعوت به استدلال منطقی کرد، و پس از مخالفت، دعوت به مباحله نمود و چون دعوت به مباحله به مقدار کافی در روحیه آنها اثر گذاشت، به دلیل این که حاضر به مباحله نشدند و شرایط ذمه را پذیرفتند، بار دیگر از این آمادگی روحی استفاده کرده، مجدداً شروع به استدلال می کند، ولی این استدلال با استدلالات سابق تفاوت فراوان دارد.

در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با تمام خصوصیات بود ولی در این آیه دعوت به نقطه های مشترک میان اسلام و آئین های اهل کتاب است.

روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی

را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را - غیر از خداوند یگانه - به خدائی نپذیرد» (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ).

در واقع قرآن با این طرز استدلال، به ما می آموزد: اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس، با شما همکاری کنند، بکوشید لافل در اهداف مهم مشترک همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایه ای برای پیشبرد اهداف مقدسستان قرار دهید.

آیه فوق، یک ندای وحدت در برابر تمام مذاهب آسمانی است، به مسیحیان می گوید: شما مدعی «توحید» هستید و حتی می گوئید مسأله «تثلیث» (اعتقاد به خدایان سه گانه) منافاتی با «توحید» ندارد، و لذا قائل به وحدت در تثلیث می باشید .

و همچنین یهود در عین سخنان شرک آمیز که «عزیر» را فرزند خدا پنداشتند، مدعی توحید بوده و هستند.

قرآن به همه آنها اعلام می کند: ما و شما در اصل توحید مشترکیم، بیاید دست به دست هم داده این اصل مشترک را بدون هیچ پیرایه ای زنده کنیم و از تفسیرهای نابه جا که نتیجه آن شرک و دوری از توحید خالص است خودداری نمائیم.

جالب این که: در این آیه، با سه تعبیر مختلف روی مسأله یگانگی خدا تأکید شده است: اول با جمله أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ: «جز خدا را نپرستیم».

و بعد با جمله لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا: «کسی را شریک او قرار ندهیم».

و سومین بار با جمله وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ: «بعضی از

ما بعضی دیگر را - به جز خدای یگانه - به خدائی نپذیرد». ضمناً جمله اخیر، اشاره لطیفی به این حقیقت است که مسیح (علیه السلام) یکی از افراد انسان و هم نوع ما است نباید او را به خدائی شناخت. این احتمال نیز وجود دارد که: بعضی از علمای منحرف اهل کتاب، از مقام خود سوء استفاده می کردند و حلال و حرام خدا را به دلخواه خویش تغییر می دادند و دیگران از آنها پیروی می کردند.

توضیح این که:

از آیات قرآن استفاده می شود در میان علمای اهل کتاب جمعی بودند که احکام خدا را طبق «منافع» یا «تعصب های» خود تحریف می کردند، و از نظر منطق اسلام کسی که از چنین افرادی دانسته بدون قید و شرط پیروی کند، یک نوع عبودیت و پرستش نسبت به آنها انجام داده است.

دلیل این موضوع روشن است؛ زیرا قانونگذاری و تشریح حلال و حرام مربوط به خدا است، هر کس دیگری را در این موضوع صاحب اختیار بداند، او را شریک خدا قرار داده است. مفسران در ذیل این آیه، چنین نقل کرده اند: «عُدَیّ بن حاتم» که قبلاً مسیحی بود، سپس اسلام آورد، بعد از نزول این آیه، از کلمه «أرباباً» (خدایان) این چنین فهمید که قرآن می گوید: اهل کتاب بعضی از علمای خود را می پرستند، لذا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: ما هیچ گاه در زمان سابق، علمای خود را عبادت نمی کردیم! پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا می دانستید که آنها به میل خود احکام خدا را تغییر می دهند و شما از آنها پیروی می کردید؟ «عُدَیّ» گفت: آری.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: این همان پرستش و عبودیت است! (۱) در حقیقت، اسلام بردگی و استعمار فکری را یک نوع «عبودیت و پرستش» می داند و به همان شدتی که با شرک و بت پرستی مبارزه می کند، با استعمار فکری که شبیه بت پرستی است نیز، می جنگد.

ولی باید توجه داشت که «أرباب» صیغه جمع است، بنابراین نمی توان تنها از این آیه نهی از پرستش عیسی(علیه السلام) را استفاده کرد ولی ممکن است منظور از آیه هم نهی از عبودیت مسیح(علیه السلام) باشد و هم از عبودیت دانشمندان منحرف! سپس در پایان آیه می فرماید: «اگر آنها (بعد از این دعوت منطقی به سوی نقطه مشترک توحید باز) سر برتابند و رویگردان شوند بگویند: گواه باشید که ما مسلمانیم» و تسلیم حق هستیم و شما نیستید (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ). بنابراین، دوری شما از حق در روح ما کمترین اثری نمی گذارد و ما همچنان به راه خود یعنی راه اسلام ادامه خواهیم داد، تنها خدا را می پرستیم و تنها قوانین او را به رسمیت می شناسیم و بشر پرستی به هر شکل و صورت در میان ما نخواهد بود.

نکته:

نامه های پیامبر(صلی الله علیه وآله) به زمامداران جهان از تواریخ اسلامی استفاده می شود پیامبر(صلی الله علیه وآله) هنگامی که اسلام در سرزمین

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «متشابه القرآن»، جلد ۱، صفحه ۴۵، انتشارات بیدار، ۱۳۲۸ هـ ش - تفسیر «صافی»، جلد ۱، صفحه ۳۴۵، مکتبه الصدر، تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۵۲، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «کنز الدقائق»، جلد ۲، صفحه ۱۱۶، انتشارات جامعه مدرسین، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - «الاحکام» ابن حزم، جلد ۶، صفحه ۸۴۸ (با اندکی تفاوت)، ناشر: زکریا علی یوسف، چاپخانه العاصمه.

«حجاز» به اندازه کافی نفوذ کرد (مخصوصاً بعد از نزول آیه فوق و دعوت به همکاری در امر توحید که قدر مشترک همه ادیان آسمانی است) نامه های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر، فرستاد و در قسمتی از این نامه ها مخصوصاً روی آیه فوق، تکیه فرمود که: ذیلاً به دو مورد از این نامه ها - از نظر اهمیت موضوع و چگونگی دعوت به این اصل مشترک - اشاره می شود.

۱ - نامه به مَقْوَس^(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى الْمُقَوَّسِ عَظِيمِ الْقَبْطِ، سَلَامٌ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمُ تَسْلِمًا، يُؤْتِيكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ إِثْمُ الْقَبْطِ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»:

«به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

از محمد فرزند عبدالله، به مقوقس بزرگ قبطیان. درود بر پیروان حق باد، من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم، اسلام آور تا سالم بمانی، و خداوند به تو دو بار پاداش دهد (یکی برای ایمان آوردن خودت، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان می آورند). و اگر از پذیرش اسلام سر باز زنی گناه قبطیان (۲) بر تو خواهد بود: «ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم، به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم، و کسی را شریک او قرار

۱ - «مَقْوَس» (به ضم میم و فتح هر دو قاف) زمامدار مصر از طرف «هَرَقِل» پادشاه روم بود.

۲ - قبطی ها نژادی بودند که در مصر زندگی می کردند.

ندهیم، و بعضی از ما بعض دیگر را به خدایی نپذیرد، و هر گاه آنان از آئین حق سر برتابند بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم» (۱).

هنگامی که «مقوقس» پست زمامداری مصر را بر عهده داشت و پیامبر اسلام برای زمامداران و بزرگان جهان نامه می فرستاد، و آنها را به سوی اسلام دعوت می کرد، از جمله «حاطب بن ابی بلتعنه» را مأمور ساخت تا نامه ای به «مقوقس» رهبر مصر برساند.

سفیر پیامبر رهسپار مصر شد، و اطلاع پیدا کرد که زمامدار مصر در اسکندریه است، مأمور پیامبر (صلی الله علیه وآله) با وسایل مسافرتی آن روز، وارد اسکندریه شد، خود را به کاخ «مقوقس» رسانید و نامه را به او داد.

«مقوقس» نامه را باز کرد، خواند و مقداری فکر کرد سپس گفت: اگر راستی محمد فرستاده خدا است، چرا مخالفان او توانستند وی را از زادگاه خود بیرون کنند؟ و ناچار شد در «مدینه» سکونت گیرند؟

چرا به آنها نفرین نکرد تا نابود شوند؟

فرستاده پیامبر در جواب چنین گفت: عیسی (علیه السلام) رسول خدا بود و شما نیز به حقانیت او گواهی می دهید، هنگامی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند، چرا درباره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را هلاک کند؟!

«مقوقس» در برابر این منطق شروع به تحسین نموده، گفت: أَحْسَنْتَ أَنْتَ حَكِيمٌ مِنْ عِنْدِ حَكِيمٍ: «آفرین بر تو! مرد فهمیده ای هستی که از طرف شخص فهمیده ای آمده ای».

«حاطب» سپس چنین اضافه کرد: پیش از شما کسی (یعنی فرعون) در این

۱ - «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، جلد ۱، صفحه ۹۷ (جلد ۲، صفحه ۴۱۶ و ۴۱۷، دار الحدیث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق) - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۸۳ (در پاورقی).

کشور حکومت می کرد که مدت‌ها به مردم خدائی می فروخت، خدا او را نابود ساخت تا زندگی وی برای شما مایه عبرت گردد، ولی شما کوشش کنید که زندگیتان برای دیگران موجب عبرت نگردد!

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ما را به آئین پاکی دعوت نمود و قریش با او سرسختانه مبارزه کردند، جمعیت یهود با کینه تیزی خاص با او به مقابله برخاستند. نزدیک ترین افراد به اسلام مسیحیان هستند، به جانم سوگند! همان طور که موسی (علیه السلام) به نبوت حضرت مسیح (علیه السلام) بشارت داد، حضرت مسیح نیز، مبشر محمد (صلی الله علیه وآله) بود.

ما شما را به سوی اسلام دعوت می کنیم همان طور که شما پیروان تورات را به انجیل دعوت نمودید.

هر ملتی که دعوت پیامبر حقی را بشنود باید از او پیروی کند، من ندای محمد (صلی الله علیه وآله) را به سرزمین شما رسانیدم شایسته است که شما و ملت مصر به این دعوت پاسخ گوئید. «حاطب بن ابی بلتعنه» مدتی توقف کرد تا پاسخ نامه رسول الله (صلی الله علیه وآله) را دریافت دارد.

چند روز گذشت، روزی «مقوقس»، «حاطب» را به کاخ خود فرا خواند، از او خواست تا توضیح بیشتری درباره اسلام در اختیار او بگذارد.

«حاطب» در پاسخ او گفت: محمد (صلی الله علیه وآله) ما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند، و دستور می دهد، مردم شبانه روز پنج بار با پروردگار خود از نزدیک ارتباط پیدا کنند، نماز بگذارند، و یک ماه را در سال روزه بدارند و خانه خدا (مرکز توحید) را زیارت کنند، به پیمان خود وفادار باشند، و از خوردن خون و مردار دوری کنند، و مقداری از خصوصیات زندگی پیامبر

اسلام (صلی الله علیه وآله) را نیز برای او شرح داد.

«مقوقس» گفت: اینها نشانه های خوبی است، من تصور می کردم خاتم پیامبران از سرزمین «شام» که سرزمین پیامبران است ظهور خواهد کرد، اکنون بر من روشن شد که او از سرزمین «حجاز» برانگیخته شده است.

سپس به نویسنده خود دستور داد: نامه ای به عربی به این مضمون برای پیامبر بنویسد:
 «به محمد فرزند عبدالله از مقوقس بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم، و حقیقت دعوت تو را دریافتم، من می دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور می نمودم او از منطقه شام برانگیخته می شود، من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم، سپس در نامه به هدایائی که برای پیامبر فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با جمله «سلام بر تو» ختم نمود» (۱).

در تواریخ آمده «مقوقس» حدود یازده نوع هدیه برای پیامبر فرستاد که خصوصیات آن در تاریخ اسلام ثبت است.

از جمله یک طبیب هم خدمت پیامبر فرستاد تا بیماران مسلمانان را معالجه کند. پیامبر هدایا را قبول کرد، ولی طبیب را نپذیرفت و فرمود: ما مردمی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمی خوریم، و قبل از سیر شدن دست از طعام بر می داریم، و این امر، برای سلامت و بهداشت ما کافی است (۲) (و شاید علاوه بر این دستور بزرگ بهداشتی، پیامبر از شخص طبیب که قاعدتاً مسیحی متعصبی

۱ و ۲ - «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، جلد ۱، صفحه ۱۰۰ (جلد ۲، صفحه ۴۲۱ به بعد، دار الحدیث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق) - «موسوعه التاريخ الاسلامی»، جلد ۲، صفحه ۶۶۳، مجمع الفکر الاسلامی، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

بود ایمن نبود و نخواست جان خود و مسلمانان را به دست او بسپارد).

این که: «مقوقس» سفیر پیامبر را گرامی داشت و هدایائی برای حضرت فرستاد و نام محمد (صلی الله علیه و آله) را در نامه بر نام خود مقدم نمود، همگی حاکی از این است که او دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود، و یا حداقل تمایل به اسلام پیدا کرد ولی به خاطر این که موقعیت او متزلزل نگردد از اظهار تمایل به اسلام به طور آشکار خودداری می کرد.

۲ - نامه برای قیصر روم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى هِرْقُلِ عَظِيمِ الرُّومِ، سَلَامٌ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

أَمَّا بَعْدُ فَأَنْتَ أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمْتَ تَسْلَمَ، يُؤْتِيكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ إِثْمُ الْأَرِيسِيِّنَ «يا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»: «به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

از محمد فرزند عبدالله به هرقل، بزرگ و پادشاه روم درود بر آنها که پیروی از حق کنند، تو را به اسلام دعوت می کنم اسلام آور تا در امان و سلامت باشی و خداوند به تو دو پاداش دهد. (یکی پاداش ایمان خود و دیگر پاداش کسانی که به پیروی تو ایمان می آورند).

اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه اریسیان (نژاد رومی و جمعیت کارگران) نیز بر تو خواهد بود. «ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم که غیر از خدا را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم، بعضی از ما

بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد، هر گاه آنان از آئین حق سر برتابند بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانییم» (۱).

مأمور ابلاغ رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «قیصر»، مردی به نام «دحیه کلبی» بود. سفیر پیامبر عازم روم شد، ولی پیش از آن که به «قسطنطنیه» به مرکز حکومت قیصر برسد اطلاع پیدا کرد قیصر به قصد زیارت بیت المقدس، «قسطنطنیه» را ترک گفته است لذا با استاندار «بصری»، «حارث بن ابی شمر» تماس گرفت و مأموریت خود را برای او شرح داد. ظاهراً پیامبر هم اجازه داده بود که «دحیه» نامه را به حاکم «بصری» بدهد تا او نامه را به قیصر برساند.

پس از آن که سفیر پیامبر با حاکم تماس گرفت استاندار، «عَدِیَ بن حاتم» را خواست و او را مأمور کرد تا همراه «دحیه» به سوی بیت المقدس برود و نامه را به حضور قیصر برساند. ملاقات سفیر با قیصر در شهر «حِمَص» صورت گرفت، اما قبل از این که ملاقات صورت گیرد، کارپردازان دستگاه گفتند: باید در مقابل قیصر سجده کنی و در غیر این صورت به تو اعتنائی نخواهد کرد.

«دحیه» آن مرد هوشیار گفت: من برای کوبیدن این سنت های نا به جا این همه راه آمده ام. من از طرف صاحب این نامه آمده ام تا به قیصر ابلاغ کنم: بشرپرستی باید از میان برود و جز خدای یگانه کسی پرستش نشود، با این عقیده چگونه ممکن است برای غیر خدا سجده کنم؟!؟

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۸۶ - «محلّی ابن حزم»، جلد ۱، صفحه ۸۳، دار الفکر، بیروت - «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، جلد ۲، صفحه ۳۹۰، دار الحدیث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق - «مسند احمد»، جلد ۱، صفحه ۲۶۳، دار صادر بیروت.

منطق نیرومند فرستاده پیامبر(صلی الله علیه وآله) مورد اعجاب آنها قرار گرفت، یک نفر از درباریان گفت: بنابراین می توانی نامه را روی میز مخصوص سلطان بگذاری و برگردی کسی جز قیصر دست به نامه های روی میز نمی زند، «دحیه» از او تشکر کرد و نامه را روی میز گذارد و بازگشت.

قیصر نامه را گشود ابتدای نامه که با بسم الله شروع شده بود توجه او را به خود جلب کرده، گفت: من غیر از نامه «سلیمان» تا کنون چنین نامه ای ندیده ام! بعد مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند.

زاممدار «روم» احتمال داد، نویسنده نامه همان پیامبر موعود انجیل و تورات باشد، در صدد بر آمد تا از خصوصیات زندگی وی اطلاعاتی به دست آورد، دستور داد تا سراسر «شام» را گردش کنند شاید نزدیکان محمد(صلی الله علیه وآله) و یا کسی که از اوضاع وی اطلاع دارد بیابند.

اتفاقاً در همان ایام «ابو سفیان» و دسته ای از قریش برای تجارت به «شام» که جزء «روم شرقی» بود، رفته بودند، مأمور قیصر با آنها تماس گرفت و آنها را به بیت المقدس برد. قیصر از آنها سؤال کرد: آیا در میان شما کسی هست که با محمد(صلی الله علیه وآله) پیوند خویشاوندی داشته باشد؟

ابو سفیان گفت: من با محمد(صلی الله علیه وآله) از یک طایفه هستیم و در جد چهارم به هم می رسیم، سپس قیصر از او سؤالاتی کرد و او به ترتیب پاسخ گفت:

۱ - حسب و نسب محمد چگونه است؟

ابو سفیان گفت: از خانواده ای اصیل و شریف است.

۲ - در نیاکان او کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟

- نه.

۳ - آیا پیش از آن که ادعای نبوت کند از دروغ پرهیز داشت؟

- بلی محمد مردی راستگو بود.

۴ - چه طبقه ای با او مخالف اند و چه جمعیتی از او طرفداری می کنند؟

- طبقه اشراف با او مخالف اند افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند.

۵ - از پیروان او کسی مرتد شده و از آئین او بازگشته است؟

- نه.

۶ - آیا پیروان او رو به فزونی هستند؟

- آری.

پس از آن قیصر به «ابو سفیان» و همراهان او گفت: اگر این گزارش ها صحیح باشد حتماً او پیامبر موعود است.

من اطلاع داشتم چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمی دانستم از قریش خواهد بود، من حاضر در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام پای او را شستشو دهم (یکی از احترامات که در آن زمان معمول بوده است).

من پیش بینی می کنم، آئین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

آن گاه «قیصر»، «دحیه» را خواست، او را احترام کرد، و پاسخ نامه پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نوشت، هدیه ای نیز همراه آن، برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در آن نامه منعکس نمود. (۱)

۱ - «مکاتیب الرسول» احمدی میانجی، جلد ۱، صفحه ۱۰۹ (جلد ۲، صفحه ۴۰۰ به بعد، دار الحدیث، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ ق) - «الخرائج و الجرائح» قطب راوندی، جلد ۱، صفحه ۱۳۱، مؤسسه الامام المهدی (علیه السلام)، قم - «بحار الانوار»، جلد ۲۰، صفحه ۳۷۸، ۳۷۹ و...

- ۶۵ یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ
وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
- ۶۶ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ
لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
- ۶۷ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا
كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
- ۶۸ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا
وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

- ۶۵ - ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می کنید (و هر کدام، او را پیرو آئین خودتان معرفی می نمائید)؟! در حالی که تورات و انجیل، بعد از او نازل شده است! آیا اندیشه نمی کنید؟!
- ۶۶ - شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید، گفتگو و ستیز کردید؛ چرا درباره آنچه آگاه نیستید، گفتگو می کنید؟! و خدا می داند، و شما نمی دانید.
- ۶۷ - ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود.
- ۶۸ - سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.

شان نزول:

در اخبار اسلامی آمده است: دانشمندان یهود و نصاری نجران نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) به گفتگو و نزاع درباره حضرت ابراهیم (علیه السلام) برخاستند. یهود می گفتند: او تنها یهودی بوده و نصاری می گفتند: او فقط نصرانی بود (به این ترتیب هر کدام مدعی بودند که او از ما است تا امتیاز بزرگی برای خود ثابت کنند؛ زیرا ابراهیم (علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا در میان تمام پیروان مذاهب به عظمت شناخته می شد) آیات فوق نازل شد و آنها را در این ادعاهای بی اساس تکذیب کرد. (۱)

تفسیر:

گفتگوی اهل کتاب درباره ابراهیم (علیه السلام) در ادامه بحث های مربوط به اهل کتاب، در این آیات روی سخن را به آنها کرده، می فرماید: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم به گفتگو و نزاع می پردازید (و هر کدام او را از خود می دانید) در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل شده (و دوران او قبل از موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) بود) آیا اندیشه نمی کنید؟»
 (يا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).
 آیا چنین چیزی معقول است که پیامبر پیشین پیرو آئین های بعد از خود باشد؟

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۰ و جلد ۱۲، صفحه ۱ و ۲ - «احکام القرآن» جصاص، جلد ۲، صفحه ۲۰ - «جامع البیان» طبری، جلد ۳، صفحه ۲۱۵، ذیل آیه - تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۲، صفحه ۴۹، ذیل آیات - «در المنثور»، جلد ۲، صفحه ۴۰، دار المعرفه، ۱۳۶۵ هـ ق.

در آیه بعد، از طریق دیگری آنها را مورد سرزنش قرار داده، می فرماید: «شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاهی داشتید بحث و گفتگو کردید، ولی چرا درباره آنچه به آن آگاهی ندارید، بحث و گفتگو می کنید؟ (ها أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

اشاره به این که: شما در مسائل مربوط به مذهب خودتان که از آن آگاهی داشتید بحث و گفتگو کردید و دیدید که حتی در این مباحث گرفتار چه اشتباهات بزرگی شده اید، و چه اندازه از حقیقت دور افتاده اید (و در واقع علم شما جهل مرکب بود). با این حال، چگونه در چیزی که از آن اطلاع ندارید بحث و گفتگو می کنید و در نتیجه سخنی می گوئید که با هیچ تاریخی سازگار نیست.

سپس برای تأکید مطالب گذشته و آماده ساختن برای بحث آینده می گوید: «خدا می داند و شما نمی دانید» (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). آری، او می داند که در چه تاریخی آئین خود را بر ابراهیم (علیه السلام) نازل کرده، نه شما که در زمان های بعد به وجود آمده اید، و بدون اطلاع و مدرک، در این باره قضاوت می کنید.

پس از آن، با صراحت تمام، به این مدعیان پاسخ می گوید که: «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحد خالص، و مسلمان (پاک نهادی) بود» (مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا).

باید توجه داشت واژه «حَنِيفًا» از ماده «حَنَفَ» (بر وزن انف) به معنی شخصی یا چیزی است که تمایل به سوئی پیدا کرده، و در زبان قرآن به کسی گفته می شود که: از آئین های باطل به سوی آئین حق متمایل شده است.

در اینجا خداوند ابراهیم(علیه السلام) را به عنوان «حنیف» توصیف نموده؛ زیرا او بود که پرده های تقلید و تعصب را درید، و در زمان و محیطی که غرق بت پرستی بود هرگز در برابر بت سجده نکرد.

ولی از آنجا که بت پرستان زمان جاهلیت عرب، نیز خود را بر دین حنیف ابراهیم(علیه السلام) معرفی می کردند، و این سخن به قدری شایع شده بود که یهود و نصاری آنها را «حَنَفَاء» می گفتند (به این ترتیب حنیف درست معنایی بر ضد معنای اصلیش پیدا کرده بود، و با بت پرستی مرادف شده بود) خداوند پس از توصیف ابراهیم(علیه السلام) به عنوان «حنیف و مسلم»، می فرماید: «او هرگز از مشرکان نبود» (وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). تا هر گونه ارتباطی میان ابراهیم(علیه السلام) و بت پرستان عرب را نفی کند.

سؤال:

ممکن است گفته شود: اگر ابراهیم(علیه السلام) را نتوانیم پیرو آئین موسی(علیه السلام) و مسیح(علیه السلام) معرفی کنیم به طریق اولی نمی توانیم او را مسلمان بدانیم؛ زیرا او هزاران سال قبل از ظهور اسلام و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بوده است؟ پس چرا قرآن او را به عنوان مُسْلِم معرفی کرده است؟

پاسخ این سؤال از نکته ای که قبلاً نیز به آن اشاره کرده ایم روشن می شود که «مُسْلِم» در اصطلاح قرآن به معنی خصوص پیروان پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نیست، بلکه اسلام به معنی وسیع کلمه، همان تسلیم در برابر فرمان حق و توحید کامل و خالی از هر گونه شرک و بت پرستی است، که ابراهیم(علیه السلام) پرچمدار آن بود.

بر این اساس، معلوم شد ابراهیم(علیه السلام) پیرو هیچ یک از این آئین ها نبوده، تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است: چه کسانی می توانند رابطه و پیوند

خود را با مکتب ابراهیم(علیه السلام) - به عنوان یک سند افتخار - اثبات کنند؟
و به تعبیر دیگر چگونه می توان خود را پیرو این پیامبر بزرگ، که همه پیروان ادیان الهی برای
او عظمت قائل هستند دانست؟

در آخرین آیه مورد بحث، به این معنی پرداخته، می گوید: «سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها
هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر (پیامبر اسلام) و کسانی که به او ایمان آورده اند می
باشند» (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا).
بنابراین، مسأله قرابت و خویشاوندی و یا مسأله نژاد، که پیروان ادیان مختلف برای اثبات پیوند
خود با ابراهیم(علیه السلام) ذکر می کردند، هیچگونه ارزشی ندارد و ولایت و ارتباط با
پیامبران، تنها از طریق ایمان خالص به خداوند و پیروی از مکتب آنها است و به این طریق،
ثابت می شود که پیوند واقعی، پیوند مکتبی است، چه کسانی که در زمان او زندگی داشتند و
از او پیروی کردند (لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ).

و چه کسانی که بعد از او به مکتب و برنامه او وفاداری نشان دادند، مانند «این پیامبر
اسلام(صلی الله علیه و آله) و پیروان او» (وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا).
اهل کتاب، با عقائد شرک آمیز خود که اساسی ترین اصل دعوت ابراهیم(علیه السلام) یعنی
توحید را زیر پا گذارده اند.

و یا بت پرستان عرب که درست در نقطه مقابل آئین ابراهیم(علیه السلام) قرار گرفته اند،
چگونه می توانند خود را پیرو ابراهیم(علیه السلام) و در خط او بدانند؟
آری، باید اعتراف کنیم که نزدیک ترین افراد به ابراهیم(علیه السلام)، پیامبر اسلام(صلی الله
علیه و آله) و پیروان او هستند که در اصول و فروع اسلام به او وفادار ماندند.
و در پایان آیه به آنها که پیرو واقعی مکتب پیامبران بزرگ خدا بودند

بشارت می دهد که «خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است» (وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ).

نکته:

مهمترین پیوند، پیوند مکتبی است

در آیه فوق، ضمناً این حقیقت بیان شده است که: هیچ رابطه ای بالاتر از رابطه مکتبی نیست، بلکه ارتباط با مردان خدا و اولیاء الله تنها از همین طریق است.

بنابراین، هیچ کس نمی تواند، ادعای ارتباط با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) کند، مگر از همین طریق.

در روایات اسلامی نیز روی این موضوع، با صراحت تکیه شده است از جمله در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْمَلُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ...) وَ قَالَ إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنْ بَعُدَتْ لِحَمَّتُهُ وَ إِنْ عَدُوٌّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنْ قَرُبَتْ قَرَّبَتْهُ:**

«سزاوارترین مردم به پیامبران، آنها هستند که به دستورهای آنها بیش از هر کس عمل می کنند - سپس آیه فوق را تلاوت فرمود - و افزود: دوست محمد کسی است که اطاعت از فرمان خدا کند - هر چند نسبش از او دور باشد - و دشمن محمد (صلی الله علیه وآله) کسی است که نافرمانی او کند - هر چند قرابت و خویشاوندیش با او نزدیک باشد -» (۱).

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۵۸ (جلد ۲، صفحه ۳۱۸، مؤسسه اعلمی مطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ذیل آیه (در بعضی از نسخه ها «أَعْمَلُهُمْ» و در بعضی از نسخه ها «أَعْمَلُهُمْ» نقل شده و در تفسیر «نور الثقلین» که از «مجمع» نقل کرده «أَعْمَلُهُمْ» آمده است، «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۵۳، ۲ مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «بحار الأنوار»، جلد ۶۴، صفحه ۲۵ و جلد ۶۵، صفحه ۸۳ و جلد ۶۸، صفحه ۱۸۹ - «تأویل الآیات»، صفحه ۱۱۹، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ هـ ق - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، جلد ۱۸، صفحه ۲۵۲، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق - «نهج البلاغه»، صفحه ۴۸۴، کلمات قصار، حکمت ۹۶.

۶۹ وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ
وَمَا يَشْعُرُونَ

ترجمه:

۶۹ - جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می کردند) شما را گمراه کنند؛
آنها گمراه نمی کنند مگر خودشان را، و نمی فهمند!

شان نزول:

بعضی از مفسران نقل کرده اند: جمعی از یهود کوشش داشتند افراد سرشناس و مبارزی از
مسلمانان پاکدل چون «معاذ» و «عمار» و بعضی دیگر را به سوی آئین خود دعوت کنند و با
وسوسه های شیطانی از اسلام بازگردانند، آیه فوق نازل شد و به همه مسلمانان در این زمینه
اخطار کرد! (۱)

تفسیر:

وسوسه های یهود

همان گونه که در شان نزول گفته شد، دشمنان اسلام مخصوصاً یهود برای دور ساختن تازه
مسلمانان از اسلام، از هیچگونه کوشش فروگذار نبودند، و

_____ ۱ - این شان نزول با اختلاف مختصری در تفسیر

«ابوالفتوح»، «روح المعانی»، تفسیر «کبیر»، تفسیر «قرطبی»، «بحر المحیط»، تفسیر «فخر رازی»
و غیر اینها (ذیل آیه مورد بحث) آمده است.

حتی در یاران مخصوص پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین طمعی داشتند که: بتوانند آنها را از اسلام بازگردانند، و بی شک اگر می توانستند در یک یا چند نفر از یاران نزدیک آن حضرت نفوذ کنند، ضربه بزرگی بر اسلام وارد می شد، و زمینه برای تزلزل دیگران نیز فراهم می گشت.

آیه فوق ضمن افشای این نقشه دشمنان، به آنها یادآور می شود: دست از کوشش بیهوده خود بر دارند، می فرماید: «جمعی از اهل کتاب دوست داشتند شما را گمراه کنند» (وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ). (۱) - (۲)

غافل از این که تربیت مسلمانان در مکتب پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اندازه ای حساب شده و آگاهانه بود که احتمال بازگشت وجود نداشت.

آنها اسلام را با تمام هستی خود دریافته بودند و به آن عشق می ورزیدند، بنابراین، دشمنان نمی توانستند آنها را گمراه سازند.

بلکه به گفته قرآن در ادامه این آیه، «آنها تنها خودشان را گمراه می کنند و نمی فهمند» (وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ).

زیرا آنها با القاء شبهات و نسبت دادن خلاف ها به اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآله) روح بدبینی را در روح خود پرورش می دادند؛ زیرا کسی که در صدد عیب جویی و خرده گیری است، نقطه های قوت را نمی بیند و گاه بر اثر تعصب و لجاجت، نقاط نورانی و قوت در نظرش تاریک و منفی جلوه می کند، و به همین دلیل، روز به روز بیشتر از حق فاصله می گیرد.

جمله وَمَا يَشْعُرُونَ: «آنها متوجه نیستند و نمی فهمند» گویا اشاره به همین

۱ - «لَوْ» در جمله «لَوْ يُضِلُّوكُمْ» به معنی «أَنْ» مصدریه است، و از آنجا که «لَوْ» معنی تمنی را در این گونه موارد می رساند، به جای «أَنْ» نشسته تا رساتر باشد.

۲ - «طَائِفَةٌ» از ماده «طواف» به معنی حرکت دور چیزی است، و از آنجا که در گذشته برای مسائل ایمنی و امنیتی، به صورت دسته جمعی، مسافرت می کردند، واژه «طَائِفَةٌ» بر آنها اطلاق شد و سپس به هر گروه و جمعیتی «طَائِفَةٌ» گفتند.

نکته روانی است که انسان ناخودآگاه تحت تأثیر سخنان خویش است. و به هنگامی که سعی دارد دیگران را با سفسطه، دروغ و تهمت گمراه کند خودش از آثار آن بر کنار نخواهد بود و این خلاف گوئی ها کم کم در روح و جان او چنان اثر می گذارد که به صورت یک عقیده راسخ در می آید، و آنها را باور می کند و برای همیشه گمراه می شود.

۷۰ یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ
 ۷۱ یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ
 تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۷۰- ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می شوید، در حالی که (به درستی آن) گواهی می دهید؟!
 ۷۱- اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می آمیزید و) مشتبه می کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می دارید در حالی که می دانید؟!

تفسیر:

چرا کتمان حق می کنید؟

در ادامه گفتگو درباره فعالیت های تخریبی اهل کتاب، که در آیه سابق به آن اشاره شد، در این دو آیه روی سخن را به آنان کرده، و به خاطر کتمان حق و عدم تسلیم در برابر آن، آنها را شدیداً مورد سرزنش قرار می دهد:
 نخست می فرماید: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می شوید در حالی که (به صحت و صدق آن) گواهی می دهید» (یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ). (۱)

۱- جمله «تَشْهَدُونَ» طبق تفسیری که در بالا ذکر شد، به معنی علم و آگاهی است - همان گونه که در «مجمع البیان» و غیر آن آمده است - این علم و آگاهی از ذکر اوصاف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در «تورات» و «انجیل» سرچشمه می گرفت.
 ولی بعضی گفته اند: منظور از آن، علم و آگاهی به کفایت معجزات برای اثبات نبوت پیامبر اسلام است. ۲.

و بعضی گفته اند: منظور این است که شما در ظاهر انکار می کنید، ولی در جلسات خصوصی شهادت به صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حقانیت او می دهید.

شما نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را در «تورات» و «انجیل» خوانده اید و نسبت به آن آگاهی دارید، چرا راه انکار را در پیش می گیرید؟

در آیه دوم بار دیگر آنها را مخاطب ساخته، می گوید: «ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل می آمیزید و مشتبه می کنید؟ (تا مردم را به گمراهی بکشانید و خودتان نیز گمراه شوید) و چرا حق را پنهان می دارید در حالی که می دانید؟» (یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

در حقیقت در آیه قبل، خود آنها را به انحراف از راه حق که با علم و آگاهی صورت می گرفته مؤاخذه می کند، و در آیه دوم به منحرف ساختن دیگران.

در ذیل آیه ۴۲ سوره «بقره» که همین مضمون را در بر داشت، بحث های دیگری در این زمینه گذشت.

- ۷۲ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَجَهَّ النَّهَارَ وَ أَكْفَرُوا آخِرَةَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
- ۷۳ وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدًا
مِثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنْ أَلْفُضِلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
- ۷۴ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ترجمه:

- ۷۲ - و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: «(بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید؛ و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید)! شاید آنها (از آئین خود) باز گردند! (و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد).
- ۷۳ - و جز به کسی که از آئین شما پیروی می کند، ایمان نیاورید! بگو: «هدایت، هدایت الهی است! (تصور نکنید) به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده می شود، یا این که می توانند در پیشگاه پروردگارتان، با شما بحث کنند»، بگو: «فضل به دست خداست؛ و به هر کس بخواهد (و شایسته بداند)، می دهد؛ و خداوند، دارای مواهب گسترده و آگاه (از موارد شایسته آن) است.
- ۷۴ - هر کس را بخواهد، ویژه رحمت خود می کند؛ و خداوند، دارای مواهب عظیم است.

شأن نزول:

بعضی از مفسران پیشین نقل کرده اند: دوازده نفر از دانشمندان یهود خیبر و نقاط دیگر، نقشه ای ماهرانه برای متزلزل ساختن بعضی از مؤمنان طرح نموده و با یکدیگر تباخی کردند که: صبحگاهان خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برسند و ظاهراً ایمان بیاورند و مسلمان شوند، ولی در آخر روز از این آئین برگردند و هنگامی که از آنها سؤال شود، چرا چنین کرده اند بگویند:

ما صفات محمد (صلی الله علیه وآله) را از نزدیک مشاهده کردیم و هنگامی که به کتب دینی خود مراجعه نموده و یا با دانشمندان دینی خود مشورت کردیم، دیدیم صفات و روش او با آنچه در کتب ما است تطبیق نمی کند و لذا برگشتیم. تا این موضوع سبب شود که: عده ای بگویند اینها به کتب آسمانی از ما آگاهترند، لابد آنچه را می گویند: راست گفته اند: و به این وسیله متزلزل می گردند. (۱)

شأن نزول دیگری نیز درباره آیه نقل شده اما آنچه در بالا گفته شد به معنی آیه نزدیک تر است. (۲)

تفسیر:

یک توطئه خطرناک!

آیات فوق، پرده از روی یکی دیگر از نقشه های ویرانگر یهود بر می دارد و نشان می دهد: آنها برای متزلزل ساختن ایمان مسلمانان از هر وسیله ای استفاده

- ۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۰ و جلد ۱۷، صفحه ۱۷۱ - «اسباب نزول الآیات» واحدی نیشابوری، صفحه ۷۱، مؤسسه حلبی و شرکاء قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - تفسیر «طبری»، جلد ۳، صفحه ۲۲۱، ذیل آیه و دیگر تفاسیر.
- ۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیه - «اسباب النزول» واحدی نیشابوری، صفحه ۷۱ و ۷۲، مؤسسه حلبی و شرکاء، قاهره، ۱۳۸۸ هـ ق - «بحر المحيط»، ذیل آیه - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه و دیگر تفاسیر.

می کردند، تهاجم نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و آیات فوق، اشاره به بخشی از تهاجم فرهنگی آنها دارد.

می فرماید: «گروهی از اهل کتاب گفتند: (بروید و ظاهراً) به آنچه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز کافر شوید (و کفر خود را آشکار سازید) شاید آنها - مؤمنان - (نیز متزلزل شده)، باز گردند» (وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

شاید منظور از آغاز و پایان روز، این باشد که فاصله میان ایمان و کفر شما کوتاه باشد، این کوتاهی فاصله، سبب خواهد شد که بگویند: آنها اسلام را چیز مهمی خیال می کردند، ولی از نزدیک چیز دیگری یافتند و لذا، به سرعت از آن بازگشتند.

این توطئه در افراد ضعیف النفس اثر قابل ملاحظه ای خواهد داشت به خصوص این که عده مزبور از دانشمندان یهود بودند، و همه می دانستند آنها نسبت به کتب آسمانی و نشانه های آخرین پیامبر، آشنایی کامل دارند، و این امر لاقلاً پایه های ایمان تازه مسلمانان را متزلزل می سازد، جمله «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» نشان می دهد آنها امیدوار به تأثیر این نقشه بودند.

ولی برای این که پیروان خود را از دست ندهند، تأکید کردند: ایمان شما باید تنها جنبه صوری داشته باشد «شما جز به کسی که (واقعاً) از آئینتان پیروی می کند، ایمان نیاورید» (وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ).

از بعضی از تفاسیر بر می آید «یهود خیبر»، به «یهود مدینه» این توصیه را کردند مبادا آنها که نزدیک تر به پیامبرند، تحت تأثیر او قرار گرفته ایمان بیاورند؛ زیرا گروهی از آنها عقیده داشتند نبوت تنها در نژاد یهود خواهد بود، و اگر

پیامبری ظهور کند باید از یهود باشد.

بعضی از مفسران، جمله «لَا تُؤْمِنُوا» را از ماده «ایمان» به معنی اطمینان و اعتماد گرفته اند (این ماده به این معنی نیز آمده است).

بنابراین، منظور از جمله بالا این است که این توطئه باید کاملاً محرمانه باشد و آن را جز به افراد یهود، به دیگران - حتی مشرکان - بازگو نکنید، مبادا این سر فاش گردد و نقشه، نقش بر آب شود؛ ولی خداوند عالم و آگاه پرده از رازشان برداشت و آنها را رسوا ساخت، تا درس عبرتی برای مؤمنان باشد و وسیله هدایتی برای کافران.

آن گاه در یک جمله معترضه که از کلام خداوند است، می فرماید: «به آنها بگو: هدایت، تنها هدایت الهی است» (قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ) و این توطئه های شما در برابر آن بی اثر است. در این جمله به اصطلاح معترضه که در لابلای سخنان یهود قرار گرفته، خداوند، پاسخ پر معنی و کوتاهی به آنها می دهد که:

اولاً - هدایت از ناحیه خدا است و در انحصار نژاد و قوم خاصی نیست و هیچ لزومی ندارد که پیامبر(صلی الله علیه و آله) تنها از یهود باشد.

ثانیاً - آنها که مشمول هدایت الهی شده اند، با این توطئه ها متزلزل نخواهند شد.

بار دیگر، به ادامه سخنان یهود باز می گردد، و می فرماید: آنها گفتند: «هرگز باور نکنید به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده شود، (بلکه نبوت مخصوص شما است) و همچنین

تصور نکنید آنها می توانند در پیشگاه پروردگارتان با شما بحث و گفتگو کنند» (أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ

يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ). (۱)

به این ترتیب، روشن می شود: آنها گرفتار خود برترینی عجیبی بودند خود را بهترین نژادهای جهان می پنداشتند و نبوت و همچنین عقل و درایت و منطق و استدلال را از آن خود فکر می کردند، و با این منطق واهی می خواستند در هر دو جنبه برای خود مزیتی بر دیگران قائل شوند.

در پایان آیه، خداوند جواب محکمی به آنها می دهد و با بی اعتنایی به آنها روی سخن را به پیامبر کرده، می فرماید: «بگو: فضل و موهبت به دست خدا است و به هر کس بخواهد و شایسته ببیند، می دهد و خداوند واسع (دارای مواهب گسترده) و آگاه (از موارد شایسته) می باشد» (قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).
یعنی، بگو: مواهب الهی، اعم از مقام والای نبوت و همچنین موهبت عقل و منطق و افتخارات دیگر، همه از ناحیه او است، و به شایستگان می بخشد.
هیچ کس عهد و پیمانی از او نگرفته و هیچ کس قرابت و خویشاوندی با او ندارد، و هرگز مواهب خویش را در انحصار گروهی قرار نداده است.

و در آخرین آیه، برای تأکید بیشتر می افزاید: «خداوند هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) ویژه رحمت خود می کند، و خداوند دارای فضل عظیم است» و هیچ کس نمی تواند مواهب او را محدود سازد (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ). (۲)

۱ - در آغاز این جمله، جمله ای در تقدیر است و آن «وَلَا تُصَلِّتُوا» (تصدیق نکنید) بوده است، یا جمله «وَلَا تُؤْمِنُوا» (ایمان نیاورید)، یعنی باور نکنید کتاب آسمانی همانند شما به کسی داده شده باشد.

۲ - «فَضْلٌ» به معنی هر چیزی است که بیش از مقدار لازم از مواهب و نعمت ها بوده باشد و این یک مفهوم مثبت و ارزنده دارد، ولی گاه معنی مذموم و نکوهیده ای دارد و به معنی خارج شدن از حد اعتدال و ۲

رفتن به سوی افراط است و غالباً به صورت فُضُول (جمع فضل) به کار می رود مانند «فُضُولُ الْكَلَامِ» یعنی حرف های زیادی.

ضمناً از این جمله استفاده می شود: اگر فضل و موهبت الهی شامل بعضی می شود، نه بعضی دیگر، به خاطر محدود بودن آن نیست بلکه به خاطر تفاوت شایستگی ها است.

نکته:

توطئه های قدیمی!

آیات فوق که در حقیقت از آیات اعجاز آمیز قرآن بود، و پرده از روی اسرار یهود و دشمنان اسلام بر می داشت، نقشه ماهرانه آنها را برای متزلزل ساختن مسلمانان صدر اول، فاش کرد آنها در پرتو آن بیدار شدند و از وسوسه های اغواگر دشمن بر حذر گردیدند.

ولی اگر دقت کنیم می بینیم: در عصر و زمان ما نیز همان طرح ها به اشکال دیگری اجرا می شود، وسائل تبلیغاتی دشمن که از مجهزترین و نیرومندترین وسائل تبلیغاتی جهان است در این قسمت به کار گرفته شده و کوشش می کنند پایه های عقائد اسلامی را در افکار مسلمین، مخصوصاً نسل جوان ویران سازند.

آنها در این راه از هر گونه وسیله و هر کس در لباس های «دانشمند، خاورشناس، مورخ، عالم علوم طبیعی، روزنامه نگار و حتی بازیگران سینما» استفاده می کنند.

آنها این حقیقت را مکتوم نمی دارند که هدفشان از این تبلیغات این نیست که مسلمانان به آئین مسیح یا یهود در آیند، بلکه هدف آنها متزلزل ساختن پایه های عقائد اسلامی در افکار جوانان و بی علاقه ساختن آنها نسبت به مفاخر آئین و سنتشان است، قرآن، امروز هم به مسلمانان در برابر این جریان هشدار می دهد.

۷۵ وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

۷۶ بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

ترجمه:

۷۵ - و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می گردانند؛ و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی گردانند؛ مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی. این به خاطر آن است که می گویند: «ما در برابر امیین (غیر یهود) مسئول نیستیم». و بر خدا دروغ می بندند؛ در حالی که می دانند (این سخن دروغ است).

۷۶ - آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می دارد؛ زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

شأن نزول:

این آیه، درباره دو نفر از یهود نازل گردیده که یکی امین و درستکار، و دیگری خائن و پست بود نفر اول «عبدالله بن سلام» بود که مرد ثروتمندی ۱۲۰۰ اوقیه (۱) طلا نزد او به امانت گذارد، عبدالله همه آن را به موقع به صاحبش

۱ - «أوقیه» یک دوازدهم «رطل»، معادل هفت مثقال است و جمع آن «أواق و أواقی» است.

رد کرد و به واسطه امانت داری خداوند او را در آیه فوق می ستایید.
 نفر دوم «فناص بن عازورا» است که مردی از قریش یک دینار به او امانت سپرد، «فناص»
 در آن خیانت کرد، خداوند او را به واسطه خیانت در امانت نکوهش می کند. (۱)
 بعضی گفته اند: منظور در جمله اول، جمعی از نصاری بودند و اما کسانی که خیانت در امانت
 نمودند یهود می باشند. (۲)
 اگر هر دو هم مراد باشد مانعی ندارد؛ زیرا می دانیم، گرچه غالب آیات قرآن در مورد خاص
 نازل شده اما جنبه عمومی دارد و به اصطلاح مورد مخصص نخواهد بود.

تفسیر:

خائنان و امینان اهل کتاب

آیات فوق، چهره دیگری از اهل کتاب را مشخص می کند؛ زیرا جمعی از یهود عقیده داشتند:
 مسئول حفظ امانتهای دیگران نیستند، حتی حق دارند امانات آنها را تملک کنند، منطق آنها این
 بود: ما اهل کتابیم، و پیامبر الهی و کتاب آسمانی او در میان ما بوده است، بنابراین اموال
 دیگران برای ما احترامی ندارد، ولی همه اهل کتاب با این طرز تفکر غیر انسانی موافق نبودند،
 بلکه گروهی از آنان خود را موظف به پرداخت حقوق دیگران می دانستند.
 در نخستین آیه مورد بحث، قرآن به هر دو گروه اشاره کرده، حق هر کدام را

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۱ - تفسیر

«قرطبی»، ذیل آیه - «بحر المحيط»، ذیل آیه - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه - تفسیر «کشاف»،
 ذیل آیه.

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۱ - «بحر المحيط»،

ذیل آیه - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه - تفسیر «کشاف»، ذیل آیه.

ادا می کند، می فرماید: «در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری به تو باز می گردانند (و به عکس) کسانی هستند که اگر یک دینار به عنوان امانت به آنها بسپاری به تو باز نمی گردانند، مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی» (وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا).

«قِنطَار» همان گونه که در تفسیر آیه ۱۴ همین سوره گفته شد، در اصل به معنی چیز محکم است سپس به مال زیاد نیز گفته شده، پل را به خاطر استحکامش «قِنطَرَه»، و اشخاص با هوش را «قِنطِر» می گویند، چون دارای تفکر محکمی هستند.

منظور از «قِنطَار» در این آیه همان مال فراوان است، و منظور از دینار، مال اندک. به هر حال، قرآن مجید به خاطر خلافتکاری گروهی از آنها، همه آنها را محکوم نمی کند، و این یک درس مهم اخلاقی به همه مسلمین است.

ضمناً نشان می دهد آن گروهی که خود را در تصرف و غصب اموال دیگران مجاز و مأذون می دانستند، هیچ منطقی جز منطق زور، و سلطه را پذیرا نیستند، و نمونه آن را به طور گسترده در دنیای امروز در صهیونیست ها مشاهده می کنیم، آری این گروه از یهود چنان هستند که در پرداخت حقوق دیگران هیچ اصلی را جز اصل قدرت، به رسمیت نمی شناسند، تصویب نامه های جهانی، افکار عمومی مردم دنیا، و مفاهیمی از قبیل حق و عدالت برای آنها معنی ندارد و این در حقیقت از مسائل جالبی است که در قرآن مجید در آیه فوق پیشگویی شده، و به همین دلیل، مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آنان، هیچ راهی

جز کسب قدرت ندارند.

پس از آن در ادامه همین آیه، منطبق این گروه را در مورد غصب اموال دیگران بیان می کند، می فرماید: «این به خاطر آن است که آنها می گویند: ما در برابر اُمّیین (غیر اهل کتاب) مسئول نیستیم» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ).

«اُمّیین» به معنی افراد درس نخوانده و بی سواد است، ولی منظور آنها مشرکان عرب و اعراب بود که معمولاً از خواندن و نوشتن آگاهی نداشتند، و یا این که منظور آنها تمام کسانی بود که از خواندن تورات و انجیل بی بهره بودند.

آری، آنها با این خود برتری و امتیاز دروغین، به خود حق می دادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان، تملک کنند.

بی شک این منطبق از اصل خیانت آنها در امانت، به مراتب بدتر و خطرناک تر بود؛ زیرا اگر افراد خائن، کار خود را غلط بدانند، لاقلاً مرتکب یک گناه اند اما اگر در این کار، خود را صاحب حق بدانند گناه بزرگ تری مرتکب شده اند.

قرآن مجید در پاسخ آنها در پایان همین آیه با صراحت می گوید: «آنها بر خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند» (وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ).

آنها به خوبی می دانستند که در کتب آسمانیشان به هیچ وجه اجازه خیانت در امانت های دیگران به آنان داده نشده، در حالی که آنها برای توجیه اعمال ننگین خویش چنین دروغ هایی را می ساختند و به خدا نسبت می دادند.

آیه بعد، ضمن نفی کلام اهل کتاب که می گفتند: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ

سَبِيلُ: «خوردن اموال غیر اهل کتاب برای ما حرام نیست» و به همین دلیل، برای خود آزادی عمل قائل بودند، همان آزادی که امروز هم در اعمال بسیاری از آنها می بینیم که هر گونه تعدی و تجاوز به حقوق دیگران را، برای خود مجاز می دانند، می فرماید: «آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد؛ زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد» (بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

یعنی معیار برتری انسان، و مقیاس شخصیت و ارزش آدمی، وفای به عهد، عدم خیانت در امانت، و تقوا و پرهیزکاری به طور عام است، آری، خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نه دروغگویان خائنی که هر گونه غصب حقوق دیگران را برای خود مجاز می دانند، بلکه آن را به خدا نسبت می دهند.

* * *

نکته ها:

۱ - سؤال:

در اینجا ممکن است ایراد شود: در اسلام نیز همین حکم نسبت به اموال بیگانگان دیده می شود؛ زیرا اسلام اجازه می دهد: مسلمانان اموال آنها را تملک کنند.

پاسخ:

چنین نسبتی به اسلام دادن بدون تردید «تهمت» است؛ زیرا از جمله احکام قطعی اسلام که در روایات متعددی به آن اشاره شده این است که: خیانت در امانت جایز نیست، خواه این امانت مربوط به مسلمانان باشد یا غیر آنها، و حتی مشرکان و بت پرستان، در حدیث معروفی از امام سجاد(علیه السلام) نقل شده که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي

الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) اَتْتَمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لِأَدَائِهِ إِلَيْهِ: «ادای امانت بر همه شما لازم است، سوگند به خدائی که محمد (صلی الله علیه وآله) را به حق مبعوث کرده است اگر قاتل پدرم حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) همان شمشیری را که با آن مرتکب قتل او شد، به رسم امانت به من می سپرد (و من از او می پذیرفتم) امانت او را ادا می کردم». (۱)

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
 إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ مُؤَدَّاءً إِلَى الْبَرِّ وَالْأَفْجَرِ: «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که «راستگوئی» و «ادای امانت» جزء برنامه های او بود، که هم درباره نیکان و هم بدان باید رعایت گردد». (۲)
 بنابراین، آنچه در آیه فوق در مورد اقدام یهود بر خیانت در امانت و منطوق آنها برای توجیه این خیانت گفته شد به هیچ وجه درباره مسلمانان اجازه داده نشده است و آنها موظف اند در امانات مردم - بدون هیچگونه استثناء - خیانت نکنند. (۳)

۲ - کلمه «بلی» در لغت عرب، برای اثبات مطلبی است ولی معمولاً در

- ۱ - «امالی صدوق»، صفحه ۱۴۹، («امالی مترجم»، صفحه ۲۴۶، حدیث ۶، مجلس ۴۳) -
 «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۷۶، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۲۷۸ (با اندکی تفاوت) و جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴.
 ۲ - «سفینه البحار»، ماده «أمن» - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، دار الکتب الاسلامیه - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۹، صفحه ۷۳، چاپ آل البیت - «مستدرک الوسائل»، جلد ۸، صفحه ۴۵۵، چاپ آل البیت - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۶۷، و جلد ۶۸، صفحه ۲ و جلد ۷۲، صفحه ۱۱۶ - «مشکوٰۃ الانوار»، صفحه ۴۶، ۵۲ و ۱۷۱، کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۰ هـ.ق.
 ۳ - و اگر گفته شده مال کفار حربی حلال است به خاطر این که در حال نبرد و جنگ است و به هنگام جنگ در هیچ مکتبی زیان به طرف مقابل ممنوع نیست.

مواردی ذکر می گردد که سؤال به صورت منفی طرح شود، مانند این که خداوند می فرماید: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ: «آیا من پروردگار شما نیستم» قَالُوا بَلَى: «گفتند: آری». (۱)

همچنان که کلمه «نَعَمْ» در جواب سؤال اثباتی ذکر می گردد مانند: فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ: «آیا آنچه را پروردگار شما وعده داده بوده به حقیقت یافتید؟ گفتند: آری». (۲)

۱ - اعراف، آیه ۱۷۲.

۲ - اعراف، آیه ۴۴.

۷۷ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ترجمه:

۷۷ - کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنها بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت؛ و خداوند با آنها سخن نمی‌گوید و به آنان در قیامت نمی‌نگرد و آنها را (از گناه) پاک نمی‌سازد؛ و عذاب دردناکی برای آنهاست.

شأن نزول:

جمعی از دانشمندان یهود مانند «ابی رافع»، «حیی بن اخطب» و «کعب بن اشرف» به هنگامی که موقعیت اجتماعی خود را در میان یهود در خطر دیدند کوشش کردند نشانه‌هایی که در «تورات» درباره آخرین پیامبر وجود داشت و شخصاً در نسخی از «تورات» با دست خود نگاشته بودند، تحریف نمایند و حتی سوگند یاد کنند: آن جمله‌های تحریف شده از ناحیه خدا است! به همین جهت آیه فوق، نازل گردید و شدیداً به آنها اخطار کرد. (۱)
جمعی از مفسران نیز گفته‌اند: این آیه درباره «اشعث بن قیس» نازل گردید که به دروغ می‌خواست، زمین دیگری را تملک کند، هنگامی که آماده ادای

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۱ و جلد ۶۶، صفحه

۱۱۸ - تفسیر «طبری»، ذیل آیه - «بحر المحيط»، ذیل آیه - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه.

سوگند برای ادعای خود شد، آیه فوق نازل گردید و در این هنگام «اشعث بن قیس» ترسید و اعتراف به حق کرد و زمین را به صاحبش بازگرداند. (۱)

تفسیر:

تحریف کنندگان حقایق

در ادامه بحث های مربوط به خلاف کاری های یهود و اهل کتاب در این آیه به بخش دیگری از کارهای خلاف آنها اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را (به نام مقدس او) با بهای کمی معامله می کنند، بهره ای در آخرت نخواهند داشت» (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ).

البته آیه به صورت کلی ذکر شده، هر چند شأن نزول آن، گروهی از علمای اهل کتاب است که پیمان های الهی و سوگندهای خود را با درآمد مادی ناچیزی مبادله می کردند. قرآن در این آیه پنج مجازات برای آنها ذکر می کند، نخست همان است که در قسمت بالا ذکر شد و آن این که آنها از مواهب بی پایان عالم دیگر بهره ای نخواهند داشت. (۲) دیگر این که: «خداوند در قیامت با آنها سخن نخواهد گفت» (وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ). سوم این که: «نظر لطف خود را در آن روز از آنها بر می گیرد و نگاهی به آنها

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»،

جلد ۹، صفحه ۷۱ و جلد ۶۶، صفحه ۱۱۸ - تفسیر «طبری»، ذیل آیه - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه - تفسیر «ألوسی»، ذیل آیه.

۲ - «خَلَقَ» از ماده «خُلِقَ» به معنی نصیب و بهره است، به خاطر این که انسان آن را به وسیله اخلاق خود به دست می آورد (اشاره به این که آنها اخلاق برجسته ای نداشته اند که بتوانند بهره ای برای خود به دست آورند).

نمی کند» (وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

از این تعبیرات روشن می شود: خداوند در آن روز (به طور مستقیم یا به وسیله فرشتگان) با بندگان مؤمن خود سخن می گوید، سخنانی که مایه سرور و خوشحالی آنها است و دلیل بر اعتنا و توجه به آنان است و همچنین نظر کردن خداوند به آنان، اشاره به توجه و عنایت خاص او است، نه نگاه با چشم جسمانی، آن چنان که بعضی از ناآگاهان پنداشته اند. ولی آنها که آیات الهی را به بهای مادی مبادله می کنند، نه مشمول این عنایت اند و نه مخاطب به آن سخنان.

و نیز روشن است منظور از سخن گفتن خداوند، سخن گفتن با زبان نیست؛ زیرا خداوند از جسم و جسمانیات پاک و منزّه است، بلکه منظور سخن گفتن از طریق الهام قلبی و یا ایجاد امواج صوتی در فضا است همانند سخنانی که موسی (علیه السلام) از شجره طور شنید. تعبیر به ثَمَنًا قَلِيلًا: «بهای کم» مفهومی این نیست که اگر عهد الهی را با قیمت زیادی مبادله کنند، کار خوبی است بلکه منظور این است که: هر گونه بهای مادی در برابر این گناهان بزرگ به دست آید، قلیل و ناچیز است حتی اگر سلطنت و حکومت گسترده ای باشد. و بالاخره مجازات چهارم و پنجم آنان این است: «خداوند آنان را (از گناه) پاک نمی کند و برای آنها عذاب دردناکی است» (وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). و از اینجا روشن می شود گناه پنهان ساختن آیات الهی و شکستن عهد و پیمان او، و استفاده از سوگندهای دروغین، تا چه حد سنگین است که تهدید به این همه مجازات های روحانی، جسمانی و محرومیت کامل از الطاف و عنایات الهی شده است.

* * *

نکته:

نکته ای که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که: عواقب پنجگانه ای که در برابر «پیمان شکنی» و «سوگندهای دروغ» در این آیه ذکر شده، گویا اشاره به مراحل تدریجی «قرب و بُعد» از خدا است.

کسی که به خداوند نزدیک می شود، و بر بساط قرب او گام می نهد، نخست مشمول یک سلسله مواهب معنوی می گردد.

هنگامی که نزدیک تر شد، خدا با او سخن می گوید، باز نزدیک تر می شود، خدا بر او نظر رحمت می افکند.

هنگامی که از آن هم نزدیک تر شد، او را از آثار لغزش های گناه پاک می سازد و در نتیجه از عذاب دردناک نجات می یابد و غرق در نعمت های او می شود، ولی کسانی که در مسیر پیمان شکنی و استفاده های نادرست از نام پروردگار قرار گیرند، از همه این مواهب و برکات محروم می شوند، و مرحله، به مرحله عقب نشینی می کنند در ذیل آیه ۱۷۴ سوره «بقره» که از جهاتی شبیه به این آیه بود نیز توضیحاتی درباره معنی آیه آمده است.

* * *

۷۸ وَ إِنِّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ
وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۷۸ - در میان آنها (یهود) کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید (آنچه را می خوانند)، از کتاب (خدا) است؛ در حالی که از کتاب (خدا) نیست! (و با صراحت) می گویند: «آن از طرف خداست!» با این که از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند!

شأن نزول:

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از بعضی، نقل می کند: این آیه نیز درباره گروهی از علماء یهود نازل شده که با دست خود چیزهایی بر خلاف آنچه در «تورات» آمده بود، درباره صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می نوشتند و آن را به خدا نسبت می دادند (و با زبان خود حقائق تورات را تحریف می کردند) «ابوالفتوح رازی» نام «کعب بن اشرف» و «حیی بن اخطب» و بعضی دیگر از علمای آنها را در اینجا به خصوص ذکر می کند. (۱)

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۱ - تفسیر «ابن کثیر»،
ذیل آیه - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه - «بحر المحیط»، ذیل آیه - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه.

تفسیر:

رسوایی تحریف گران

باز در این آیه سخن از بخش دیگری از خلاف کاری های بعضی از علمای اهل کتاب است، می فرماید: «بعضی از آنها زبان خود را به هنگام تلاوت کتاب خدا چنان می گردانند و منحرف می کنند که گمان کنید آنچه را می خوانند از کتاب خدا است در حالی که از کتاب الهی نیست» (وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ). «یَلُؤُونَ» از ماده «لئ» (بر وزن حی) به معنی پیچیدن و کج کردن است و این تعبیر، در اینجا کنایه جالبی از تحریف سخنان الهی است گویا آنها هنگام تلاوت «تورات» وقتی به صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) - که بشارت ظهورش در آیات «تورات» آمده بود - می رسیدند، در همان حال آن را تغییر می دادند و چنان ماهرانه این عمل انجام می گرفت، که شنونده گمان می کرد آنچه را می شنود متن آیات الهی است.

آنها به این کار نیز قناعت نمی کردند، بلکه صریحاً «می گفتند: این از سوی خدا نازل شده در حالی که از سوی خدا نبود» (وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ). سپس قرآن بر این امر تأکید می کند، که این کار به خاطر این نبود که گرفتار اشتباهی شده باشند، بلکه «به خدا دروغ می بندند در حالی که عالم و آگاهند» (وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ).

تمام اینها به خاطر این بود که: منافع مادی خود را در خطر می دیدند و به خاطر آن، دست به هر گناهی می زدند، در حالی که اگر افق فکر خود را بالا می گرفتند و خلوص نیتی نشان می دادند، خداوند قادر متعال، هم زندگی معنوی آنها را تأمین می کرد و هم جنبه های مادی آنها را.

ضمناً از این آیه و آیات قبل، خطر مهم علما، و دانشمندان منحرف برای یک امت و ملت روشن می شود؛ زیرا این تشدید مجازات ها دلیل بر اهمیت موقعیت علما و خطراتی است که از ناحیه انحراف آنها حاصل می شود.

۷۹ ما كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ
 لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا
 كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ
 ۸۰ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ
 بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

ترجمه:

۷۹ - برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد
 سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا، مرا پرستش کنید!» بلکه (سزاوار مقام او، این است که
 بگوید: مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می آموزختید و درس می خواندید! (و غیر
 از خدا را پرستش نکنید!)
 ۸۰ - و نه این که به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید.
 آیا شما را، پس از آن که مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟!

شأن نزول:

درباره این دو آیه دو شأن نزول ذکر کرده اند:
 در شأن نزول نخست آمده: کسی نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) رسید و اظهار داشت ما
 به تو همانند دیگران «سلام» می کنیم در حالی که به نظر ما چنین احترامی کافی نیست تقاضا
 داریم به ما اجازه دهی امتیازی برایت قائل شویم و تو را سجده کنیم!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «سجده برای غیر خدا جایز نیست، پیامبر خود را تنها به عنوان یک بشر احترام کنید ولی حق او را بشناسید و از او پیروی نمائید!»(۱)

دوم این که: یکی از یهودیان به نام «ابو رافع» به اتفاق سرپرست هیئت اعزامی «نجران» در «مدینه» روزی خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده، اظهار داشتند: آیا مایل هستی تو را پرستش کنیم و مقام الوهیت برای تو قائل شویم؟! (شاید آنها می پنداشتند: مخالفت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) با الوهیت مسیح به خاطر این است که خود او سهمی از این موضوع ندارد، بنابراین اگر او را به مقام الوهیت همچون مسیح بپذیرند، از مخالفت خود دست بر می دارد و شاید هم این پیشنهاد توطئه ای برای بد نام کردن پیامبر(صلی الله علیه وآله) و منحرف ساختن افکار عمومی از او بود).

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: مَعَاذَ اللَّهِ: «پناه بر خدا» که من اجازه دهم کسی جز پروردگار یگانه مورد پرستش قرار گیرد، خداوند هرگز مرا برای چنین امری مبعوث نکرده است!(۲)

تفسیر:

دعوت به پرستش غیر خدا ممکن نیست
این آیات، همچنان افکار باطل گروهی از اهل کتاب را نفی و اصلاح

-
- ۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۱ و جلد ۲۵، صفحه ۲۶۲ - «درّ المنثور»، جلد ۲، صفحه ۴۷، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «اسباب النزول الآیات» واحدی نیشابوری، صفحه ۷۴، مؤسسه حلبی و شرکاء، ۱۳۸۸ هـ ق.
 - ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۴۶۶، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۱ و جلد ۲۵، صفحه ۲۶۲ - تفسیر «طبری»، ذیل آیه - تفسیر «ابن کثیر»، ذیل آیه - «بحر المحيط»، ذیل آیه - «اسباب النزول» واحدی نیشابوری، صفحه ۷۴، مؤسسه حلبی و شرکاء، ۱۳۸۸ هـ ق - «درّ المنثور»، جلد ۲، صفحه ۴۰، ۴۱ و ۴۶، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

می کند، مخصوصاً به مسیحیان گوشزد می نماید: هرگز مسیح (علیه السلام) ادعای الوهیت نکرد و آنچه درباره او در این زمینه گفته شده، همه نسبت های ناروایی است که بعداً به او داده اند.

و نیز به درخواست کسانی که می خواستند این گونه ادعاها را درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) (به عللی که در شأن نزول آمد) تکرار کنند، صریحاً پاسخ می گوید می فرماید: «برای هیچ بشری سزاوار نیست (و چنین حقی وجود نداشته) که خداوند کتاب آسمانی و حکم و نبوت را به او دهد، سپس او به مردم بگوید: شما بندگان من باشید و غیر از خدا مرا پرستش کنید» (ما كان لبشر أن يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ).

نه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، و نه هیچ پیغمبر دیگری، حق ندارد چنین سخنی را بگوید و این گونه نسبت ها که به انبیاء داده شده، همه ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور از تعلیمات آنها است.

چگونه ممکن است این مقامات بزرگ را از سوی خدا پیدا کنند و در عین حال به سوی شرک دعوت نمایند؟.

سپس می افزاید: «بلکه (سزاوار مقام او این است که بگوید: افرادی باشید الهی، آن گونه که کتاب الهی به شما تعلیم داده شده و درس خوانده اید» و هرگز غیر خدا را پرستش نکنید (وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ).

آری، فرستادگان الهی هیچ گاه از مرحله بندگی و عبودیت تجاوز نکردند و همیشه بیش از هر کسی در برابر خداوند خاضع بودند، بنابراین، امکان ندارد از جاده توحید خارج شوند و مردم را به شرک دعوت کنند.

«رَبَّانِيِّينَ» جمع «رَبَّانِيٍّ» به کسی گفته می شود که: ارتباط او با «رب»

(پروردگار) قوی باشد(۱) و از آنجا که واژه «رب» درباره کسی گفته می شود که به اصلاح و تربیت دیگران پردازد، مفهوم این واژه در آیه بالا آن است که: هرگز سزاوار پیامبران نیست که مردم را به پرستش خویش دعوت کنند آنچه برای آنها سزاوار است این است که: مردم را در پرتو تعلیم آیات الهی و تدریس حقایق دینی، به صورت دانشمندان الهی و ربّانی در آورند، افرادی که جز خدا نپرستند و جز به سوی علم و دانش دعوت نکنند.

از جمله مزبور استفاده می شود: هدف انبیاء تنها پرورش افراد نبوده، بلکه هدف تربیت معلمان، مربیان و رهبران مردم بوده است یعنی کسانی که بتوانند محیطی را با علم و ایمان خود روشن سازند.

در آیه فوق، نخست به مسأله تعلیم «یاد دادن» و سپس به مسأله تعلّم و «درس خواندن» اشاره شده، تفاوت این دو کلمه از این نظر است که «تعلیم» معنی وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه یاد دادن از طریق گفتار و کردار نسبت به افراد با سواد و بی سواد را شامل می شود، ولی درس خواندن به فراگیری هائی گفته می شود که از روی کتاب و دفتری باشد و به اصطلاح نسبت میان این دو عموم و خصوص مطلق است.

و به این ترتیب، هدف انبیاء پرورش عالمان ربّانی و مصلحان اجتماعی و افراد دانشمند و آگاه و مدیر و مدبر بوده است.

آیه بعد، تکمیلی است نسبت به آنچه در آیه قبل آمد، می گوید: همان طور که پیامبران مردم را به پرستش خویش دعوت نمی کردند، به پرستش فرشتگان و سایر پیامبران هم دعوت نمی نمودند می فرماید: «و سزاوار نیست (و چنین حقی

۱ - هنگامی که «باء» نسبت به «رب» ضمیمه شود «الف» به آن اضافه می گردد و «ربّانی» گفته می شود.

ندارد) که به شما دستور دهد، فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود انتخاب کنید» (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا).

این جمله، از یک سو، پاسخی است به مشرکان عرب، که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و نوعی ربوبیت برای آنها قایل بودند و با این حال خود را پیرو آئین ابراهیم (علیه السلام) معرفی می کردند.

و از سوی دیگر، پاسخی است به «صابئان» که خود را پیرو یحیی (علیه السلام) می دانستند ولی مقام فرشتگان را تا سر حد پرستش بالا می بردند.

و نیز پاسخی است به یهود و نصارا که عَزَّيْر (علیه السلام) یا مسیح (علیه السلام) را فرزند خدا معرفی می کردند و سهمی از ربوبیت را برای آنها قایل بودند.

آیه، در پاسخ همه آنها می گوید: هرگز ممکن نیست پیامبری با آن علم و آگاهی الهی، مردم را به ربوبیت غیر خدا دعوت کند.

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می افزاید: «آیا شما را به کفر دعوت می کند پس از آن که مسلمان شدید» (أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

آیا ممکن است پیامبر خدا به کفر دعوت کند و به شما اجازه دهد خود او یا فرشتگان و پیامبران را پرستش کنید؟

ناگفته پیدا است که اسلام در اینجا مانند بسیاری از موارد دیگر به معنی وسیع کلمه یعنی تسلیم در برابر فرمان خدا و ایمان و توحید به کار رفته است.

یعنی چگونه ممکن است پیامبری پیدا شود، نخست مردم را به ایمان و توحید دعوت کند، سپس راه شرک را به آنها نشان دهد؟

و یا این که: چگونه ممکن است پیامبری نتایج زحمات پیامبران دیگر را که به اسلام دعوت کرده اند، بر باد دهد و آنها را متوجه کفر و شرک سازد؟!

آیه ضمناً اشاره سربسته ای به معصوم بودن پیامبران و عدم انحراف آنها از

مسیر فرمان خدا می کند. (۱)

نکته:

بشر پرستی ممنوع!

آیات فوق، با صراحت تمام هر گونه پرستش غیر خدا و مخصوصاً بشرپرستی را محکوم می سازد، و روح آزادگی و استقلال شخصیت را در انسان پرورش می دهد، همان روحی که بدون آن، شایسته نام انسان نخواهد بود.

در طول تاریخ، افراد زیادی را می شناسیم پیش از آن که به قدرت برسند چهره ای معصومانه داشتند، و مردم را به حق، عدالت و حریت، آزادگی و ایمان دعوت می کردند.

اما هنگامی که پایه های قدرت آنها در اجتماع محکم شد کم کم مسیر خود را تغییر داده و گرایش به فرد پرستی و دعوت به سوی خویش کردند.

در حقیقت، یکی از طرق شناسائی «داعیان حق» و «داعیان باطل» همین است: داعیان حق که در رأس آنها پیامبران و امامان قرار داشتند در آن روز که بزرگ ترین قدرت ها را در اختیار می گرفتند همانند نخستین روزهای دعوت خود، مردم را دعوت به سوی اهداف مقدس دینی و انسانی از جمله توحید، یگانه پرستی و آزادگی می نمودند، ولی داعیان باطل به هنگام قدرت و پیروزی نخستین مطلبی که در مغز آنها جوانه می زند، دعوت به سوی خویش و تشویق مردم به یک نوع عبودیت بوده است، تملق ها و چاپلوسی های افراد بی مایه ای که

۱ - در قرائت معروفی که متن قرآن فعلی طبق آن است جمله «وَلَا يَأْمُرُكُمْ» به صورت منصوب (با فتح راء) خوانده شده و در حقیقت عطف به جمله «يُؤْتِيَهُ اللَّهُ» در آیه قبل است و «لا» به عنوان تأکید «ما» نافیه که در آیه قبل می باشد ذکر شده، بنابراین جمله چنین می شود: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا».

معمولاً اطراف آنها را می گرفتند، با غرور و کم ظرفیتی آنها توأم شده، چنین پدیده ای را به بار می آورد.

حدیث جالبی که از علی (علیه السلام) نقل شده، روشنگر چهره واقعی و روحانی آن حضرت، و شاهی برای این بحث است:

روزی که امام (علیه السلام) به سرزمین «أنبار» (یکی از شهرهای مرزی عراق) رسید جمعی از دهقانان (کدخدایان) در برابر آن حضرت طبق سنتی که به آن خو گرفته بودند از مرکب هایشان پیاده شدند و به سرعت به سوی او شتافتند (و شاید سجده کردند) امام (علیه السلام) نه تنها به این کار رضایت نداد، بلکه شدیداً برآشفته و بر آنها فریاد زده:

مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟

فَقَالُوا: خُلِقْنَا مِنْ نِعْمَتِكَ يَا أَمْرَأَنَا.

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرَأُكُمْ وَإِنِّكُمْ لَتَشَقُّونَ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَتَشَقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ.

وَمَا أُخْسِرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ وَارْتَبِحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ:

«این چه کاری بود که شما انجام دادید؟»

عرض کردند: این آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم.

امام فرمود: به خدا سوگند! زمامداران شما از این کار بهره ای نمی گیرند و شما خود را در دنیا به رنج، و در آخرت به بدبختی گرفتار می سازید!

چه زیانبار است رنجی که به دنبال آن کیفر خدا باشد!! و چه سودمند است آرامش و آزادگی که در پی آن ایمنی از آتش دوزخ قرار گیرد!! (۱)

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، حکمت ۳۷ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۲۸، چاپ

آل البیت (با اندکی تفاوت) - «بحار الانوار»، جلد ۳۲، صفحه ۳۹۷ و جلد ۴۱، صفحه ۵۵ و

جلد ۷۳ صفحه ۶۲ و ۶۳ - «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۶، کتابخانه

آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ ق ۲ - «مناقب ابن شهر آشوب»، جلد ۲، صفحه ۱۰۴،

مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ هـ ق.

۸۱ وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

۸۲ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

ترجمه:

۸۱ - و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکد گرفت، که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! سپس (خداوند) به آنها گفت: «آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟» گفتند: «آری» اقرار داریم! (خداوند به آنها) گفت: «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم».

۸۲ - پس کسی که بعد از این (پیمان محکم)، روی گرداند، فاسق است.

تفسیر:

پیمان مقدس

به دنبال اشاراتی که در آیات پیشین درباره وجود نشانه های روشن پیامبر اسلام، در کتب انبیاء قبل آمده بود، در این آیات اشاره به یک اصل کلی در این رابطه می کند و آن این که: پیامبران پیشین (و به دنبال آنها پیروانشان) با خدا پیمان

بسته بودند که در برابر پیامبرانی که بعد از آنها می آیند سر تعظیم و تسلیم فرود آورند می فرماید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از پیامبران (و پیروان آنها) گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند (و نشانه های او موافق چیزی است که با شما است) حتماً به او ایمان بیاورید و او را یاری کند» (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ). (۱)

در حقیقت همان طور که پیامبران و امت های بعد موظف اند نسبت به پیامبران گذشته و آئین آنها احترام بگذارند، و اصول آنها را محترم بشمرند، پیامبران و امت های پیشین نیز نسبت به پیامبران بعد از خود چنین وظیفه ای داشته اند، در آیات قرآن کراراً اشاره به وحدت هدف پیغمبران خدا شده است و این آیه نمونه زنده ای از آن است.

فراموش نکنیم «ميثاق» در اصل از ماده «وُثِقَ» به معنی اطمینان و اعتماد گرفته شده، به همین دلیل، به پیمان های مؤکد که مایه اطمینان است «ميثاق» گفته می شود.

البته گرفتن پیمان از پیامبران، همراه با گرفتن پیمان از پیروان آنها است و موضوع پیمان این بوده که: اگر پیامبری بیاید که دعوت او هماهنگ با دعوت آنان، و نشانه های او با آنچه در کتب آسمانی آنها آمده موافق باشد (و به این ترتیب حقانیت او ثابت گردد) نه تنها باید به او ایمان بیاورند بلکه موظف اند به

۱ - درباره ترکیب جمله «لَمَا آتَيْتُكُمْ...» بعضی «ما» را موصوله و مبتدا دانسته و «لام» را برای توطئه قسم و جمله «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» را خبر دانسته اند.

و جمعی «ما» را «شرطیه زمانیه» دانسته اند و جزای آن را «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» ذکر کرده اند. احتمال دوم با معنی آیه سازگارتر و با آنچه در غالب موارد دیده می شود که قسم در جزای شرط می آید هماهنگ تر می باشد (تفسیری که در بالا ذکر شد نیز بر همین اساس است).

یاری اش برخیزند.

سپس برای تأکید می افزاید: خداوند به آنها فرموده: «آیا اقرار به این موضوع دارید؟ و پیمان مؤکد مرا بر آن گرفتید؟ گفتند: آری اقرار داریم فرمود: بر این پیمان گواه باشید و من هم با شما گواهم» (قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ). (۱)

در آیه بعد، قرآن مجید پیمان شکنان را مورد مذمت و تهدید قرار می دهد و می گوید: «سپس هر کس (بعد از این همه پیمان های مؤکد و میثاق های محکم) سرپیچی کند و روی گرداند (و به پیامبری همچون پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که بشارت ظهورش همراه نشانه های او در کتب پیشین آمده، ایمان نیاورد) فاسق و خارج از اطاعت فرمان خداست» (فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

و می دانیم خداوند این گونه فاسقان لجوج و متعصب را هدایت نمی کند همان گونه که در آیه ۸۰ سوره «توبه» آمده است: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ». (۲)
و کسی که مشمول هدایت الهی نشد، سرنوشتش دوزخ و عذاب شدید الهی است.

نکته ها:

۱ - پیمان بر تصدیق پیامبران

آیا آیه فوق تنها درباره بشارت انبیاء پیشین و پیمان آنها نسبت به پیامبر

۱ - «إِصْر» در اصل به معنی گره زدن چیزی و یا نگهداری آن با قهر و غلبه است و به اموری که انسان را از کارهای مهم باز می دارد «إِصْر» گفته می شود و به همین مناسبت، به پیمان مؤکد، این واژه اطلاق شده؛ زیرا شکستن آن انسان را از ثواب و خیرات، محروم و ممنوع می سازد.

۲ - مائده، آیه ۱۰۸ - توبه، آیه ۲۴ - صف، آیه ۵.

اسلام (صلی الله علیه وآله) است؟

یا هر پیامبری را که بعد از پیامبر دیگری مبعوث شده در بر می گیرد؟
ظاهر تعبیرات آیه یک مسأله کلی و عمومی است، اگر چه خاتم پیامبران (صلی الله علیه
وآله) مصداق بارز آن است و با روح مفاهیم قرآن نیز همین معنی وسیع و گسترده مناسب
است.

بنابراین، اگر می بینیم در اخباری تصریح شده که منظور از آن پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله
علیه وآله) است از قبیل تفسیر آیه و تطبیق آن بر یک مصداق روشن محسوب می گردد، نه
این که معنی آن انحصار بوده باشد.

«فخر رازی» در تفسیر خود از امام علی (علیه السلام) نقل می کند: هنگامی که خداوند آدم و
سایر انبیاء (علیهم السلام) را آفرید از آنها عهد و پیمان گرفت که هر گاه محمد (صلی الله علیه
وآله) مبعوث شد به او ایمان آورند و یاری اش کنند. (۱) - (۲)

۲ - ظهور پیامبری در عصر پیامبر دیگر

با توجه به مضمون آیه این سؤال پیش می آید: مگر ممکن است پیامبر اولوا العزمی در زمان
پیامبر اولوا العزم دیگری مبعوث گردد، تا موظف به پیروی از او باشد؟
در پاسخ این سؤال باید گفت: همان طور که در تفسیر آیه اشاره شد، پیمان تنها از خود
پیامبران گرفته نشده، بلکه از پیروان آنها نیز گرفته شده و در حقیقت منظور از پیمان گرفتن از
انبیاء، پیمان گرفتن از امت های آنان و نسل هائی که بعد

۱ - تفسیر «کبیر»، جلد ۸، صفحه ۱۱۵، ذیل آیه - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۱۳ - «فتح
الباری» ابن حجر، جلد ۶، صفحه ۳۱۰، دار المعرفه للطباعة و النشر، بیروت، طبع دوم - «کنز
العمال»، جلد ۲، صفحه ۳۷۷، مؤسسه الرساله، بیروت - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.
۲ - و می تواند اشاره به مضمون آیه ۳۵ سوره «اعراف» و ۳۸ «بقره» باشد.

از آنها به وجود می آیند و عصر پیغمبر بعد را درک می کنند می باشد.
به علاوه خود پیامبران نیز اگر (فرضا) پیامبران آینده را درک کنند، ایمان خواهند آورد یعنی هرگز پیغمبران خدا در هدف ها و دعوت های خود از یکدیگر جدا نیستند و با هم جنگ و ستیزی ندارند. (۱)

۳- در گواهی، جانشینان انبیاء چون انبیایند

سخن دیگر درباره آیه این است که: آیه مزبور گرچه درباره پیامبران است ولی بدیهی است در مورد جانشینان آنها نیز صادق می باشد؛ زیرا جانشینان راستین آنها از آنان جدا نیستند و همه یک هدف را تعقیب می کنند و همیشه پیامبران، جانشینان خود را معرفی کرده و نسبت به آنها بشارت داده و مردم را به ایمان آوردن و یاری آنها دعوت نموده اند و اگر می بینیم در روایاتی که در ذیل آیه در کتب تفسیر یا حدیث ما نقل شده جمله «وَلَتَنْصُرُنَّهُ» درباره علی (علیه السلام) تفسیر شده و مسأله ولایت را مضمول آن دانسته اند در حقیقت اشاره به همین معنی است.

ناگفته نماند آیه فوق، از نظر چگونگی ترکیب نحوی در میان مفسران و اهل ادب مورد بحث و گفتگو واقع شده است.

۴- تعصب های مزاحم

تاریخ نشان داده پیروان یک آئین، به آسانی حاضر نیستند دست از آئین خود بردارند و در برابر پیامبران جدید که از طرف خداوند مبعوث می شوند،

۱- در اعصار گذشته انبیاء متعدد در یک زمان بوده اند که موظف به قبول نبوت یکدیگر و هماهنگ عمل نمودن بوده اند.

تسلیم گردند بلکه با جمود و سرسختی خاصی روی آئین قدیم ایستاده و از آن دفاع می کنند، گویا آن را از خود و خود را از آن می دانند و رها ساختن آن را فناى ملیت خویش می پندارند.

لذا به زحمت، به قبول آئین نو، تن در می دهند و سرچشمه بسیاری از جنگ های مذهبی که در طول تاریخ واقع شده و از دردناک ترین حوادث تلخ تاریخ است همین تعصب خشک و جمود بر آئین های کهن بوده است.

در حالی که قانون تکامل می گوید: باید آئین ها یکی پس از دیگری بیایند و بشر را در مسیر خداشناسی و حق، عدالت، ایمان، اخلاق، انسانیت و فضیلت پیش ببرند تا به آخرین آئین که «خاتم ادیان» است برسند و همچون طفلی که مدارج تحصیلی را یکی پس از دیگری پیموده تا فارغ التحصیل شده، این راه را بییماید.

بدیهی است: اگر شاگردان دبستانی آن چنان نسبت به محیط دبستان علاقه و تعصب پیدا کنند که از حضور در دبیرستان خودداری نمایند، جز رکود و عقب ماندگی از قافله ترقی، نتیجه ای نخواهند داشت، اصرار و تأکیدی که در آیه بالا درباره گرفتن عهد و پیمان مؤکد از انبیاء و امت های پیشین نسبت به انبیای آینده شده است گویا برای اجتناب و احتراز از همین تعصب ها، جمودها و لجاجت ها بوده که با نهایت تأسف پس از این همه تأکید باز می بینیم پیروان آئین های کهن به آسانی در برابر حقایق جدید تسلیم نمی شوند.

ضمناً درباره این که: چرا و چگونه اسلام خاتم مذاهب و آخرین ادیان است؟ در ذیل آیه ۴۰ سوره «احزاب» - به خواست خدا - مشروحاً سخن خواهیم گفت. (۱)

۱ - به تفسیر «نمونه»، جلد ۱۷، ذیل آیه ۴۰ سوره «اعراف» مراجعه فرمائید.

۸۳ أ فَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَ لَهُ أُسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا
وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

۸۴ قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ
وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

۸۵ وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ
مِنَ الْخَاسِرِينَ

ترجمه:

۸۳ - آیا آنها غیر از آئین خدا می طلبند؟! (آئین او همین اسلام است) و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند؛ و همه به سوی او باز گردانده می شوند.

۸۴ - بگو: «به خدا ایمان آوردیم؛ و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده؛ و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم».

۸۵ - و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است.

تفسیر:

برترین آئین الهی اسلام است

تاکنون بحث های مشروعی در آیات گذشته، درباره مذاهب پیشین آمد، در این آیات، بحث درباره اسلام آغاز می شود، و توجه اهل کتاب و پیروان ادیان گذشته را به آن جلب می کند. در آیه نخست می فرماید: «آیا آنها غیر از آئین خدا می طلبند؟» آئین او همین اسلام است (أَفَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ).

آن گاه می افزاید: «تمام کسانی که در آسمان ها و زمین اند چه از روی اختیار یا اجبار اسلام آورده اند (و در برابر فرمان او تسلیم شده اند) و همه به سوی او باز گردانده می شوند» (وَلَهُ أُسِّلِمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ) بنابراین اسلام آئین همه جهان هستی و عالم آفرینش است.

قرآن مجید در اینجا اسلام را به معنی وسیعی تفسیر کرده و می گوید: تمام کسانی که در آسمان و زمین اند و تمام موجوداتی که در آنها وجود دارند مسلمان اند یعنی در برابر فرمان او تسلیم اند؛ زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است، منتهی گروهی از روی اختیار (طَوْعًا) در برابر «قوانین تشریحی» او تسلیم اند و گروهی بی اختیار (كَرْهًا) در برابر «قوانین تکوینی» او.

توضیح این که:

خداوند دو گونه فرمان در عالم هستی دارد یک سلسله از فرمان های او به صورت قوانین طبیعی و ما فوق طبیعی است که بر موجودات مختلف این جهان حکومت می کند، و همه آنها مجبورند در برابر آن زانو زنند و لحظه ای از این قوانین سرپیچی نکنند، و اگر فرضاً سرپیچی کنند، ممکن است محو و نابود گردند، این یک نوع «اسلام و تسلیم» در برابر فرمان خدا است، بنابراین اشعه

آفتاب که به دریاها می تابد و بخار آب که از دریا بر می خیزد و قطعات ابر که به هم می پیوندند دانه های باران که از آسمان فرو می ریزد، درختانی که بر اثر آن نمو می کنند و گل ها که در پرتو آن شکفته می شوند همه مسلمان اند؛ زیرا هر کدام در برابر قانونی که آفرینش برایش تعیین کرده است تسلیم اند.

نوع دیگری از فرمان خدا هست که فرمان تشریحی نامیده می شود یعنی قوانینی که در تشریح آسمانی و تعلیمات انبیاء وجود داشته است، تسلیم در برابر آنها جنبه «اختیاری» دارد و تنها افراد با ایمان هستند که به خاطر تسلیم در مقابل آنها شایسته نام «مسلمان» می باشند. البته سرپیچی از این قوانین نیز، بالمال دست کمی از سرپیچی از قوانین آفرینش ندارد که این هم باعث انحطاط و عقب ماندگی و یا نابودی است.

و از آنجا که جمله «أَسْلَمَ» در آیه فوق اشاره به معنی وسیع اسلام است که هر دو قسمت را در بر می گیرد، لذا می فرماید: جمعی از روی اختیار تسلیم می شوند (طَوَّعاً) مانند مؤمنان و جمعی از روی اجبار (کَرْهاً) مانند کافران نسبت به قوانین تکوینی.

بنابراین معنی آیه این است: کافران با این که از قبول اسلام در برابر بخشی از فرمان های خدا سرباز زده اند ناچار به قبول بخش دیگر شده اند، پس چرا آنها در برابر همه قوانین الهی و دین و آئین حق یک باره تسلیم نمی شوند؟

احتمال دیگری که در تفسیر آیه می باشد و بسیاری از مفسران آن را ذکر کرده اند و در عین حال منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد، این است که:

افراد با ایمان در حال رفاه و آرامش از روی رغبت و اختیار به سوی خدا می روند، اما افراد بی ایمان تنها به هنگام گرفتاری و مشکلات طاقت فرسا به سوی او می شتابند و او را می خوانند و با این که در حال معمولی شریک هائی

برای او قایل می شوند در آن لحظات سخت و حساس، جز او کسی را نمی شناسند و نمی خوانند.

از آنچه گفته شد، معلوم شد «مَنْ» در جمله «مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» هم شامل موجودات عاقل می شود و هم غیر عاقل (و به اصطلاح این واژه که مخصوص موجودات عاقل است به عنوان تغلیب به معنی گسترده تری اطلاق شده است) و «طَوْعاً» اشاره به موجودات عاقل و مؤمن است و «كَرْهًا» اشاره به کافران و موجودات غیر عاقل.

در آیه بعد، خداوند به پیامبر(صلی الله علیه وآله) (و همه پیروان او) دستور می دهد: نسبت به همه تعلیمات انبیاء و پیامبران پیشین - علاوه بر آنچه بر پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) نازل شده - ایمان داشته باشند، می فرماید: «بگو: ما به خدا ایمان آوردیم و به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط(علیهم السلام) (پیامبران تیره های بنی اسرائیل) نازل شده، و آنچه به موسی و عیسی(علیهما السلام) و همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است نیز ایمان آوردیم ما در میان آنها فرقی نمی گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم»

(قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

آری، ما هیچ فرقی میان آنها از نظر حقانیت قایل نیستیم، همه را به رسمیت می شناسیم، همه، رهبران الهی بوده اند و همگی برای هدایت خلق مبعوث شده اند و ما در برابر فرمان خدا از هر نظر، تسلیم هستیم و بنابراین دست تفرقه اندازان را به این وسیله کوتاه می کنیم.

و بالاخره در آخرین آیه، به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «هر کس غیر از اسلام آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است» (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

جمله «يَبْتَغِ» از ماده «ابتغاء» به معنی تلاش و کوشش است که هم در موارد شایسته و هم ناشایسته به کار می رود، و در هر مورد تابع قرائنی است که در آن مورد وجود دارد. به این ترتیب، از مفهوم عام اسلام، به عنوان یک اصل کلی که همان تسلیم در مقابل حق است به مفهوم خاص آن یعنی آئین اسلام منتقل می شود که نمونه کامل و اکمل آن است و می گوید: امروز جز آئین اسلام از هیچ کس پذیرفته نیست و در عین احترام به همه ادیان الهی، برنامه امروز، اسلام است.

همان گونه که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدائی، راهنمایی و دبیرستان و دوره لیسانس خوانده اند تنها درسی را که باید دنبال کنند همان دروس سطح بالای مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن جز زیان و خسران چیزی نخواهد داشت و آنها که با تقلید نا به جا و تعصب جاهلی و مسائل نژادی و خرافات خود ساخته، پشت به این آئین کنند بدون شک گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تأسف و ندامت از سرمایه های عمر و حیات که بر باد داده اند نتیجه ای نخواهند گرفت.

جمعی از مفسران گفته اند: این آیه درباره دوازده نفر از منافقان نازل شده که اظهار ایمان کرده، سپس مرتد شدند و از «مدینه» به «مکه» بازگشتند آیه نازل شد

و به آنها اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد زیانکار است. (۱)

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: روز قیامت اعمال را یک به یک (در دادگاه الهی) می آورند هر کدام خود را معرفی می کند یکی می گوید: من نمازم، دیگری می گوید من روزه ام و... و سپس اسلام را می آورند و می گوید: پروردگارا! تو سلامی و من اسلام، خداوند می فرماید:... امروز به واسطه (مخالفت با) تو مؤاخذه می کنم و به واسطه موافقت با تو پاداش می دهم. خداوند در کتابش می فرماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (۲)

درباره تفاوت میان اسلام و ایمان، و ویژگی های هر کدام و جمع میان این آیه و آیات مربوط به ایمان، در سوره «حجرات» ذیل آیه ۱۴ به خواست خدا بحث خواهد شد.

-
- ۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۳، صفحه ۱۰۰ (جلد ۴، صفحه ۴۱۸، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ هـ ق) - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه - «بحر المحیط»، ذیل آیه.
- ۲ - تفسیر «درّ المنتور»، جلد ۲، صفحه ۴۸، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص)، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق - «مجمع الزوائد» هیثمی، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۵، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق - «فتح القدير» شوکانی، جلد ۱، صفحه ۳۵۸، عالم الکتب.

- ۸۶ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ
وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
- ۸۷ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
- ۸۸ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ
- ۸۹ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۸۶ - چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!

۸۷ - کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست.
۸۸ - همواره در این لعن (و طرد و نفرین) می ماندند؛ مجازاتشان تخفیف نمی یابد؛ و به آنها مهلت داده نمی شود.

۸۹ - مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند؛ (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند)؛ زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است.

شأن نزول:

یکی از انصار (مسلمانان مدینه) به نام «حارث بن سوید» دستش به خون بی گناهی به نام «محذر بن زیاد» آلوده گشت، از ترس مجازات، از اسلام

برگشت و به «مکه» فرار کرد (و یازده نفر از پیروان او که مسلمان شده بودند نیز مرتد شدند) پس از ورود به «مکه» از کار خود سخت پشیمان گشت، و در اندیشه فرو رفت که در برابر این جریان چه کند؟

بالاخره فکرش به اینجا رسید که یک نفر را به سوی خویشان خود به «مدینه» بفرستد تا از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) سؤال کند:

آیا برای او راه بازگشتی وجود دارد یا نه؟

آیات فوق نازل شد، و قبولی توبه او را با شرایط خاصی اعلام داشت، «حارث بن سوید» خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید و مجدداً اسلام آورد و تا آخرین نفس به اسلام وفادار ماند (ولی یازده نفر دیگر از پیروان او که از اسلام برگشته بودند به حال خود باقی ماندند). (۱) در تفسیر «درّ المنتور» و بعضی تفاسیر دیگر، شأن نزول های دیگری برای آیات فوق نقل شده که تفاوت های زیادی با آنچه نقل کردیم ندارد. (۲)

تفسیر:

کیفر ارتداد

در آیات گذشته، سخن از آئین اسلام بود که تنها آئین مقبول الهی است در این آیات، سخن از کسانی است که اسلام را پذیرفته و سپس از آن برگشته اند که در اصطلاح «مُرتَد» نامیده می شوند.

می فرماید: «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و

- ۱ - «مجمع البیان»، جلد ۲، صفحه ۴۷۱، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۷۲ و جلد ۲۲، صفحه ۱۷ - «کنز الدقائق»، جلد ۲، صفحه ۱۵۲، انتشارات جامعه مدرسین، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۳۶۳، مؤسسه اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - «درّ المنتور»، جلد ۲، صفحه ۴۹، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.
- ۲ - «درّ المنتور»، جلد ۲، صفحه ۴۹، دار المعرفه، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

گواهی به حقانیت رسول، و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟ و خدا جمعیت ستمکاران را هدایت نمی کند! (كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

چرا خداوند آنها را هدایت نمی کند؟ دلیل آن روشن است، آنها پیامبر را با نشانه های روشن شناخته اند و به رسالت او گواهی داده اند، بنابراین، در بازگشت و عدول از اسلام در واقع ظالم و ستمگرند، و کسی که آگاهانه ظلم و ستم می کند لایق هدایت الهی نیست، او زمینه های هدایت را در وجود خود از میان برده است.

منظور از «بَيِّنَات» در آیه فوق، قرآن مجید و سایر معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است و منظور از «ظالم» در اینجا کسی است که در درجه اول، به خود ظلم کرده و راه ارتداد را پیش گرفته و در درجه بعد، سبب گمراهی دیگران شده است.

پس از آن می افزاید: «أَنَّهُا كَيْفَرُ شَانِ أَيْنِ اسْتِ كِه لَعْنِ خِداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها است» (أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ).

«لَعْن» در اصل، به معنی طرد و دور ساختن آمیخته با خشم و غضب است و در مورد خداوند، به معنی دور ساختن از رحمت خویش می باشد، و اما در مورد فرشتگان و مردم به معنی خشم و تنفر و طرد معنوی یا تقاضا از خداوند درباره دور ساختن این گونه افراد از رحمت است.

آری، این مرتدان ظالم و ستمگر که آگاهانه این راه را پیموده اند چنان در فساد و گناه فرو می روند که مورد نفرت همه افراد عاقل و با هدف عالم، اعم از انسان و فرشتگان، بلکه از آن بالاتر مورد خشم و غضب پروردگار قرار می گیرند.

* * *

و در آیه بعد، به کیفیت و مدت این عذاب اشاره کرده، می فرماید: «این در حالی است که آنها همواره در این لعن و طرد و نفرت می مانند، مجازات آنها تخفیف نمی یابد و به آنها مهلت داده نمی شود» (خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون). در واقع اگر این لعن و طرد جاودانی نبود، یا جاودانی بود و تدریجاً تخفیف می یافت، و یا حداقل مهلتی به آنها داده می شد، تحملش آسان تر بود ولی هیچ یک از اینها درباره آنها نیست، عذابشان دردناک، جاودانی، غیر قابل تخفیف و بدون هیچگونه مهلت است، در واقع نه از آغاز بریده می شود، نه از پایان و نه شدت آن کاهش می یابد.

* * *

در آخرین آیه راه بازگشت را به روی این افراد می گشاید و به آنان اجازه توبه می دهد؛ چرا که هدف قرآن در همه جا، اصلاح و تربیت است و یکی از مهم ترین اسباب اصلاح و تربیت، گشودن راه بازگشت به روی بدکاران و آلودگان است می فرماید: «مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند و در مقام جبران بر آیند (که توبه آنان پذیرفته می شود) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). این آیه، مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن، پس از طرح مسأله توبه با جمله «وَأَصْلَحُوا» این حقیقت را می فهماند که توبه، تنها ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک گناه در آینده نیست، بلکه، شرط قبولی توبه آن است که با اعمال نیک خود در آینده، اعمال زشت پیشین را جبران کند، و لذا در بعضی از آیات قرآن بعد از ذکر توبه، اشاره به ایمان و عمل صالح شده است مانند آیه فوق و آیه ۶۰ سوره

«مریم» که می فرماید: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا**: «مگر کسی که توبه کند، ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد» در غیر این صورت، توبه، یک توبه کامل نیست. بلکه از این تعبیر استفاده می شود گناه، نقصی در ایمان انسان ایجاد می کند که بعد از توبه، باید تجدید ایمان کند تا این نقص بر طرف گردد.

نکته:

آیا توبه «مرتد» پذیرفته می شود؟

«مرتد» یعنی کسی که اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته.

«مرتد» بر دو قسم است: «مرتد فطری» و «مرتد ملی».

«مرتد فطری» به کسی گفته می شود که: از پدر و یا مادر مسلمان تولد یافته و یا به قول بعضی در حالی که نطفه او منعقد شده پدر و یا مادرش مسلمان بوده اند و سپس او اسلام را پذیرفته و بعداً از آن برگشته است.

ولی «مرتد ملی» به کسی گفته می شود که: از پدر و مادر مسلمان تولد نیافته بلکه خود بعد از بلوغ، اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته است.

توبه مرتد ملی پذیرفته می شود و در حقیقت مجازات او خفیف است؛ زیرا او مسلمان زاده نیست ولی در مورد «مرتد فطری» حکم از این شدیدتر و سخت تر است یعنی اگر ارتداد او در دادگاه اسلام ثابت شود، محکوم به اعدام خواهد شد و اموال او به عنوان ارث به ورثه مسلمان او می رسد و همسر او از او جدا خواهد شد و حتی توبه کردن او نمی تواند جلو این احکام شدید را بگیرد، گر چه اگر واقعاً توبه کند در پیشگاه خداوند قبول می شود و برای جهان آخرت او مفید است.

باید توجه داشت این سختگیری تنها در مورد مرتد فطری آن هم در صورتی است که مرد باشد.

ممکن است کسانی از این سختگیری تعجب کنند و آن را یک نوع خشونت شدید غیر قابل انعطاف، بدانند که با روح اسلام سازگار نیست.

ولی این حکم یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ جبهه داخلی کشور اسلامی و جلوگیری از متلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است؛ زیرا ارتداد در واقع یک نوع قیام بر ضد رژیم کشور اسلامی است که در بسیاری از قوانین دنیای امروز، نیز مجازات آن اعدام است. اگر به افراد اجازه داده شود، هر روز مایل بودند خود را مسلمان معرفی کنند، و هر روز مایل نبودند استعفا دهند به زودی جبهه داخلی اسلام از هم متلاشی خواهد شد، و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آنها باز خواهد شد، و هرج و مرج شدیدی در سراسر جامعه اسلامی پدید خواهد آمد.

بنابراین، حکم مزبور، در واقع یک حکم سیاسی است که برای حفظ حکومت و جامعه اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه ضروری است.

از این گذشته، کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند، و به سوی آئین های دیگری برود معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، و بنابراین، درخور مجازات های سنگین است و اگر می بینیم این حکم، درباره زنان خفیف تر است به خاطر این است که: همه مجازات ها در مورد آنها تخفیف می یابد.

۹۰. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ

۹۱. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مَلَأُ الْأَرْضِ
ذَهَابًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

ترجمه:

۹۰ - کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، و هیچ گاه توبه آنان، (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می گیرد)، قبول نمی شود؛ و آنها گمراهان (واقعی) اند.

۹۱ - کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگر چه روی زمین پر از طلا باشد، و آن را به عنوان فدیة (و كفارة اعمال بد خویش) بپردازند، هرگز از هیچ یک آنها قبول نخواهد شد؛ و برای آنان، مجازات دردناک است؛ و یاورانی ندارند.

شأن نزول:

بعضی گفته اند: آیه اول، در مورد اهل کتاب که قبل از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به او ایمان آورده بودند، اما پس از مبعث به او کفر ورزیدند، نازل شده. (۱) و بعضی دیگر گفته اند: در مورد «حارث بن سوید» و یازده نفر از یاران او که از اسلام برگشته بودند نازل شده، ولی «حارث» پشیمان شد، توبه کرد و چنان که در شأن نزول آیه قبل نیز اشاره شد یازده نفر از همراهان او به حال خود باقی

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۲، صفحه ۱۷ - تفسیر «طبری»، ذیل آیه - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه - تفسیر «آلوسی»، ذیل آیه.

ماندند و باز نگشتند و در پاسخ دعوت «حارث» به او گفتند:
 ما در «مکه» می مانیم و به کار خود بر ضد محمد(صلی الله علیه وآله) ادامه می دهیم و انتظار شکست او را داریم، اگر مقصود ما حاصل شد، چه بهتر، و در غیر این صورت راه توبه باز است و هر گاه برگردیم (او ما را می پذیرد و) درباره ما همان چیزی که درباره تو نازل شد، نازل می گردد.
 هنگامی که رسول الله(صلی الله علیه وآله) «مکه» را فتح کرد، بعضی از آنها وارد اسلام شدند و توبه آنها پذیرفته شد و اما در مورد کسانی که در حال کفر از دنیا رفته بودند آیه دوم نازل گردید. (۱) - (۲)

تفسیر:

توبه بی فایده

در آیات قبل، سخن از کسانی در میان بود که از راه انحرافی خود پشیمان شده و توبه حقیقی نموده بودند، و لذا توبه آنها قبول شد، ولی در این آیه، سخن از کسانی است که توبه آنها پذیرفته نیست، اینها کسانی هستند که، نخست ایمان آورده سپس کافر شده و در کفر پافشاری و اصرار دارند و به همین دلیل، هیچ گاه حاضر به پیروی از دستورات حق نیستند، مگر این که کار بر آنها مشکل شود و راهی جز اطاعت و توبه و تسلیم نبینند، یقیناً خداوند توبه این گونه افراد را قبول نخواهد کرد.

می فرماید: «کسانی که بعد از ایمان آوردن کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند (و در این راه اصرار ورزیدند) هیچ گاه توبه آنان قبول نمی شود (به دلیل

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱ و ۲، صفحه ۴۷۲، ذیل آیه مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۲۲،

صفحه ۱۷ - تفسیر «آلوسی»، جلد ۳، صفحه ۲۱۸، ذیل آیات.

۲ - توجه داشته باشیم توبه «حارث» و یاران او، توبه «مرتد ملی» بوده است.

این که از روی ناچاری صورت می گیرد) و آنها گمراهان اند» چرا که هم راه خدا را گم کرده اند و هم راه توبه را (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ).

توبه آنها ظاهری است؛ زیرا وقتی پیروزی طرفداران حق را ببینند از روی ناچاری اظهار پشیمانی و توبه می کنند، و طبیعی است چنین توبه ای پذیرفته نشود. احتمال دیگری که در تفسیر این آیه داده شده، این است: این گونه اشخاص زمانی پشیمان می شوند و توبه می کنند که خود را در آستانه مرگ و پایان عمر ببینند و می دانیم: در آن ساعت درهای توبه بسته می شود و چنان توبه ای پذیرفته نخواهد شد.

در واقع این آیه، شبیه همان چیزی است که در سوره «نساء» آیه ۱۸ آمده که می فرماید: «کسانی که اعمال بد انجام می دهند و به هنگامی که مرگشان فرا می رسد، توبه می کنند توبه آنها پذیرفته نیست».

تفسیر سومی، برای آیه ذکر شده که: منظور از آن، توبه از گناهان معمولی در حال کفر است. مثلاً کسی در کفر خود اصرار داشته باشد، ولی از گناهی مانند ظلم و غیبت و فحشاء توبه کند، توبه او بی فایده است؛ چرا که شستن آلودگی های سطحی از جان و دل با وجود آلودگی های شدید و عمیق، مؤثر نخواهد بود.

لازم به یادآوری است تفسیرهای سه گانه فوق منافاتی با هم ندارد و ممکن است آیه، ناظر به تمام این توبه های بیهوده باشد، هر چند تفسیر اول با آیات گذشته و شأن نزول این آیات سازگارتر است.

در آیه بعد، به دنبال اشاره ای که در آیه گذشته به توبه های بیهوده شد، سخن از کفار بیهوده می گوید: می فرماید: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد، و آن را به عنوان «فدیه» (و کفار اعمال زشت خویش) بپردازند هرگز از آنها پذیرفته نخواهد شد» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ).

روشن است، کفر، تمام اعمال نیک انسان را بر باد می دهد و اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد و در راه خدا انفاق کنند پذیرفته نخواهد شد و صد البته اگر چنین چیزی در قیامت در اختیار آنها باشد و بدهند پذیرفته نیست.

بدیهی است: منظور از این تعبیر (تمام روی زمین پر از طلا باشد و انفاق کنند) این است که انفاق آنها هر قدر زیاد هم باشد، با وجود آلودگی روح و جان و دشمنی با حق، بی فایده است و گرنه معلوم است: اگر مجموع زمین پر از طلا گردد در آن موقع ارزش طلا با خاک یکسان خواهد بود.

بنابراین، جمله بالا کنایه ای برای بیان وسعت دایره انفاق و بخشش است. در این که منظور، انفاق در این جهان یا جهان دیگر است، مفسران دو احتمال داده اند ولی، ممکن است آیه، ناظر به هر دو باشد، چه تمام دنیا را در حال حیات خود انفاق کنند و چه در قیامت به عنوان فدیة بدهند، پذیرفته نیست هر چند ظاهر آیه نشان می دهد مربوط به جهان دیگر است.

زیرا می گوید: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند. یعنی پس از مرگ و در حال کفر، اگر فرضاً بزرگ ترین ثروت های جهان در اختیارشان باشد، و تصور کنند همانند این جهان می توانند با استفاده از ثروت، مجازات الهی را از خود دور سازند، سخت در اشتباه اند، و این جریمه مالی و «فدیه» به هیچ وجه، در مجازات آنها اثر نخواهد داشت.

در واقع مضمون آیه، شبیه چیزی است که در آیه ۱۵ سوره «حدید» آمده است که می گوید:

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا: «امروز نه از شما (منافقان) و نه از کافران، فدیة و غرامتی گرفته (و پذیرفته) نمی شود».

و در پایان آیه به نکته دیگری اشاره فرموده، می گوید: «آنها کسانی هستند که مجازات دردناک دارند و یاوری ندارند» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

یعنی نه تنها «فدیة و انفاق» به حال آنها سودی ندارد، بلکه شفاعتِ شفاعت کنندگان نیز، شامل حال آنها نمی شود؛ زیرا شفاعت، شرایطی دارد که یکی از مهم ترین آنها ایمان به خدا است و به همین دلیل، اگر تمام شافعان روز قیامت جمع شوند تا برای فرد بی ایمانی شفاعت کنند، پذیرفته نخواهد شد.

و اصولاً چون شفاعت به اذن خدا است، آنها هرگز از چنین افراد نالایقی شفاعت نمی کنند که شفاعت نیز لیاقتی لازم دارد، چرا که اذن الهی شامل افراد نالایق نمی شود.

اساساً آنها به خدا کافرند و جای اذن برای آنها باقی نمی ماند.

پروردگارا! توفیقی مرحمت فرما که پیش از بسته شدن درهای توبه، توبه کنیم و به سوی تو باز گردیم.

خداوندا! لیاقتی مرحمت کن که مشمول شفاعت پاکان و نیکان شویم.
خداوندا! حسن عاقبت که از برترین نعمت های تو است از ما دریغ مدار.

آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد دوم با تجدید نظر و اضافات فراوان (۱)

۸ / محرم الحرام / ۱۴۱۴

۸ / تیرماه / ۱۳۷۲

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۷۶۵
- * ۲ - موضوعی ۷۸۹
- * ۳ - احادیث ۸۴۱
- * ۴ - اعلام ۸۴۳
- * ۵ - کتب ۸۴۹
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۸۵۴
- * ۷ - قبایل و... ۸۵۶
- * ۸ - اشعار ۸۵۷
- * ۹ - لغات ۸۵۸

(فهرست مطالب)

صفحه	موضوع
ق	چرا جلد دوم بازنویسی و تکمیل شد؟ ۵۱...
ج	آغاز جلد دوم ۹...
	خطوط اصلی اقتصاد اسلامی ۱۱۳...
	نکته:
	رشوه خواری، بلای بزرگ جامعه ها! ۱۵۶...
	تقویم طبیعی ۱۹۹...
	نکته ها:
	۱ - سؤالات مختلف از شخص پیامبر ۲۳۱۳...
	۲ - تقویم و نظام زندگی ۲۴۱۴...
	فرمان جنگ با ستمکاران ۲۸۱۸...
	نکته ها:
	۱ - مسأله جهاد در اسلام ۳۶۲۵...
	۲ - اهداف جهاد در اسلام: ۳۷۲۶...
	الف - جهاد برای خاموش کردن فتنه ها ۳۸۲۷...

موضوع	صفحه
	ق ج
ب - جهاد دفاعی ... ۲۷ ۳۸	
ج - جهاد برای حمایت از مظلومان ... ۲۸ ۳۹	
د - جهاد برای محو شرک و بت پرستی ... ۲۹ ۴۰	
۳ - چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟ ... ۳۰ ۴۱	
احترام ماه های حرام و مقابله به مثل ... ۳۱ ۴۳	
انفاق و رهائی از تنگناها ... ۳۱ ۴۷	
نکته ها:	
۱ - انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه ها ... ۳۷ ۵۰	
۲ - سوء استفاده از مضمون آیه ... ۳۸ ۵۱	
۳ - منظور از «احسان» چیست؟ ... ۳۹ ۵۲	
قسمتی از احکام مهم حج ... ۴۱ ۵۵	
نکته ها:	
۱ - اهمیت حج در میان وظایف اسلامی! ... ۴۷ ۶۱	
۲ - اقسام حج و فهرست اعمال حج تمتع ... ۴۸ ۶۲	
۳ - چرا بعضی حج تمتع را به فراموشی سپرده اند؟ ... ۵۰ ۶۴	
بهترین زاد و توشه ... ۵۳ ۶۷	

موضوع	صفحه
	ق ج
نکته‌ها:	
۱ - نخستین موقف حج ... ۵۹ ۷۴	
۲ - مشعر الحرام - دومین موقف حج ... ۶۰ ۷۶	
۳ - درس یگانگی و اتحاد ... ۶۱ ۷۶	
۴ - ارتباط آیات ... ۶۲ ۷۸	
حج، رمز وحدت مسلمین جهان است ... ۶۴ ۸۰	
آخرین سخن درباره حج ... ۶۹ ۸۷	
سرنوشت مفسدان در زمین ... ۷۳ ۹۲	
فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت ... ۷۸ ۹۷	
اسلام آئین صلح و صفاست ... ۸۱ ۱۰۱	
انتظار بی جا و نامعقول ... ۸۵ ۱۰۵	
نکته:	
رؤیت خداوند غیر ممکن است! ... ۸۸ ۱۰۸	
تبدیل نعمت به عذاب ... ۸۹ ۱۱۰	
کافران دنیاپرست ... ۹۱ ۱۱۳	
راه وصول به وحدت ... ۹۴ ۱۱۵	

موضوع	صفحه
-------	------

نکته ها:	ق ج
----------	-----

۱ - دین و اجتماع ۱۱۸ ۹۷... ۱

۲ - آغاز پیدایش شریعت ۱۱۹ ۹۸... ۲

۳ - خاورمیانه مرکز پیدایش مذاهب بزرگ ۱۱۹ ۹۸... ۳

۴ - پایان دادن به اختلافات، از مهمترین اهداف ۱۲۰ ۹۸... ۴

۵ - دلیلی بر عصمت پیامبران ۱۲۱ ۹۹... ۵

بدون امتحان وارد بهشت نمی شوید! ۱۲۳ ۱۰۰... ۵

از چه چیز باید انفاق کرد؟ ۱۲۶ ۱۰۳... ۵

نکته:

هماهنگی سؤال و جواب در آیه ۱۲۸ ۱۰۵... ۵

بذل جان و مال ۱۳۰ ۱۰۶... ۵

نکته ها:

۱ - چگونه جهاد ناخوشایند است؟ ۱۳۲ ۱۰۸... ۵

۲ - یک قانون کلی ۱۳۳ ۱۰۸... ۵

جنگ در ماه های حرام ۱۳۶ ۱۱۱... ۵

مسأله «احباط» و «تکفیر» ۱۳۹ ۱۱۳... ۵

موضوع	صفحه
	ق ج
پاسخ به چهار سؤال ۱۴۳ ۱۱۸...	
نکته ها:	
۱ - رابطه احکام چهارگانه بالا ۱۴۹ ۱۲۳...	
۲ - زیان های نوشابه های الکلی: ۱۵۰ ۱۲۴...	
الف - اثر الکل در عمر ۱۵۰ ۱۲۴...	
ب - اثر الکل در نسل ۱۵۱ ۱۲۴...	
ج - اثر الکل در اخلاق ۱۵۱ ۱۲۵...	
د - زیان های اجتماعی الکل ۱۵۱ ۱۲۵...	
هـ - زیان های اقتصادی مشروبات الکلی ۱۵۲ ۱۲۵...	
۳ - آثار شوم قمار: ۱۵۳ ۱۲۶...	
الف - قمار بزرگ ترین عامل هیجان ۱۵۳ ۱۲۶...	
ب - رابطه قمار با جنایت ۱۵۴ ۱۲۷...	
ج - ضررهای اقتصادی قمار ۱۵۴ ۱۲۷...	
د - زیان های اجتماعی قمار ۱۵۵ ۱۲۸...	
۴ - اعتدال در مسأله انفاق ۱۵۶ ۱۲۹...	
۵ - اندیشه در همه چیز ۱۵۷ ۱۳۰...	

موضوع	صفحه
	ق ج
ازدواج با مشرکان ممنوع است ... ۱۳۲ ۱۵۹	
نکته ها:	
۱ - فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان ... ۱۳۳ ۱۶۱	
۲ - مشرکان چه اشخاصی هستند؟ ... ۱۳۴ ۱۶۲	
۳ - این آیه منسوخ نشده است ... ۱۳۴ ۱۶۲	
۴ - تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد ... ۱۳۵ ۱۶۳	
حکم زنان در عادت ماهیانه ... ۱۳۷ ۱۶۷	
نکته ها:	
۱ - رفتار اقوام پیشین با زنان ... ۱۷۳	
۲ - جمع بین طهارت و توبه ... ۱۷۴	
تا می توانید سوگند نخورید ... ۱۴۵ ۱۷۶	
نکته:	
سوگندهای بی اعتبار ... ۱۴۸ ۱۷۹	
مبارزه با یک رسم زشت جاهلی ... ۱۴۹ ۱۸۰	
نکته ها:	
۱ - ایلاء یک حکم استثنائی است ... ۱۵۱ ۱۸۲	

موضوع	صفحه
	ق ج
۲ - مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب ... ۱۵۱ ۱۸۳	
۳ - اوصاف الهی در پایان هر آیه ... ۱۵۲ ۱۸۳	
عده، یا حریم ازدواج؟ ... ۱۵۳ ۱۸۵	
نکته ها:	
۱ - عده، وسیله ای برای صلح و بازگشت ... ۱۵۹ ۱۹۲	
۲ - عده، وسیله حفظ نسل ... ۱۵۹ ۱۹۲	
۳ - حق و وظیفه، جدائی ناپذیرند ... ۱۶۰ ۱۹۳	
۴ - سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ ... ۱۶۰ ۱۹۴	
۵ - مرحله نوین در زندگی زن ... ۱۶۲ ۱۹۵	
۶ - مساوات یا عدالت؟ ... ۱۶۳ ۱۹۷	
یا زندگی زناشویی معقول یا جدائی شایسته! ... ۱۶۷ ۲۰۰	
نکته ها:	
۱ - لزوم تعدد مجالس طلاق ... ۱۷۰ ۲۰۳	
۲ - مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مسأله طلاق ... ۱۷۰ ۲۰۴	
۳ - مرزهای الهی ... ۱۷۱ ۲۰۵	
جدائی مشروط! ... ۱۷۲ ۲۰۷	

موضوع

صفحه

ق ج

نکته:

مُحَلَّل یک عامل بازدارنده در برابر طلاق ... ۱۷۴ ۲۰۸

باز هم محدودیت های دیگر طلاق ... ۱۷۷ ۲۱۲

شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان ... ۱۸۲ ۲۱۷

هفت دستور درباره شیر دادن نوزادان ... ۱۸۵ ۲۲۱

خرافاتى که زنان را بیچاره می کرد! ... ۱۹۳ ۲۲۸

چگونگی ادای مهر ... ۱۹۸ ۲۳۵

اهمیت نماز، مخصوصاً نماز «وسطی» ... ۲۰۶ ۲۴۲

نکته:

نقش نماز در تقویت روحیه ها ... ۲۰۹ ۲۴۶

بخش دیگری از احکام طلاق ... ۲۱۱ ۲۴۸

نکته:

آیا این آیه نسخ شده است؟ ... ۲۱۳ ۲۵۳

چگونه مُردند و چگونه زنده شدند؟ ... ۲۱۹ ۲۵۷

نکته ها:

۱ - آیا این ماجرا یک حادثه تاریخی بوده یا تمثیل است؟ ... ۲۲۰ ۲۵۹

موضوع	صفحه
	ق ج
۲ - درس عبرت ... ۲۲۲ ۲۶۰	
۳ - مسأله «رَجَعَتْ» و بازگشت به دنیا ... ۲۲۲ ۲۶۱	
جهاد با جان و مال ... ۲۲۴ ۲۶۳	
نکته:	
چرا تعبیر به «قَرَضُ»؟ ... ۲۲۶ ۲۶۵	
قبل از تفسیر بخوانید ... ۲۷۰	
«طالوت» کیست؟ ... ۲۳۱ ۲۷۱	
«طالوت» زمام کشور را به دست گرفت! ... ۲۳۳ ۲۷۳	
درخواست فرمانده ... ۲۷۵	
نکته ها:	
۱ - تابوت یا صندوق عهد؟ ... ۲۳۹ ۲۸۷	
۲ - منظور از حمل کردن فرشتگان؟ ... ۲۴۱ ۲۸۹	
۳ - مسأله تنازع بقاء ... ۲۹۰	
آغاز جزء سوم قرآن مجید ... ۲۹۳	
نقش پیامبران در زندگی انسان ها ... ۲۵۱ ۲۹۵	
سرچشمه اختلاف پیروان ادیان ... ۲۵۵ ۲۹۹	

موضوع	صفحه
	ق ج
انفاق از مهم ترین اسباب نجات در قیامت! ... ۲۵۷ ۳۰۲	
اهمیت و فضیلت «آیة الکرسی» ... ۲۶۰ ۳۰۵	
مجموعه ای از صفات جمال و جلال او ... ۲۶۲ ۳۰۷	
نکته ها:	
۱ - مفهوم زنده بودن خداوند ... ۲۶۳ ۳۱۵	
۲ - «شفاعت» چیست؟ ... ۲۶۷ ۳۱۷	
۳ - منظور از «عرش» و «کرسی» چیست؟ ... ۲۷۲ ۳۱۹	
۴ - آیا «آیة الکرسی» همین یک آیه است؟ ... ۲۷۶ ۳۲۳	
۵ - دلیل اهمیت آیة الکرسی ... ۲۷۷ ۳۲۵	
دین اجباری نیست ... ۲۷۹ ۳۲۷	
نکته:	
مذهب نمی تواند تحمیلی باشد ... ۲۸۱ ۳۳۰	
نور ایمان و ظلمات کفر ... ۲۸۴ ۳۳۳	
مواجهه ابراهیم با طاغوت زمان! ... ۲۸۷ ۳۳۷	
تاریخچه بت پرستی ... ۳۴۱	
داستان شگفت انگیز «عزیر» ... ۲۹۴ ۳۴۵	

موضوع	صفحه
	ق ج
صحنه دیگری از معاد در این دنیا ... ۳۰۱ ۳۵۳	
نکته ها:	
۱ - یک امر خارق العاده ... ۳۰۶ ۳۵۹	
۲ - چهار مرغ مختلف ... ۳۰۶ ۳۵۹	
۳ - تعداد کوه ها ... ۳۰۷ ۳۶۰	
۴ - زمان حادثه ... ۳۰۷ ۳۶۰	
۵ - معاد جسمانی ... ۳۱۲ ۳۶۱	
۶ - شبهه آکل و مأكول ... ۳۱۵ ۳۶۱	
آغاز آیات انفاق - انفاق مایه رشد آدمی است! ... ۳۱۷ ۳۶۶	
نکته:	
انفاق مهم ترین طریق حل مشکل فاصله طبقاتی ... ۳۱۵ ۳۶۹	
چه انفاقی با ارزش است؟ ... ۳۱۷ ۳۷۲	
برخورد خوب بهتر از انفاق با اذیت ... ۳۲۰ ۳۷۶	
نکته ها:	
۱ - ارزش های اجتماعی اشخاص ... ۳۷۶	
۲ - ارتباط جمله های آخر با محتوای آیه ... ۳۷۸	

موضوع	صفحه
	ق ج
دو مثال جالب در مورد انگیزه های انفاق ... ۳۸۱ ۳۲۴	
یک مثال جالب دیگر برای انفاق های آلوده ... ۳۸۵ ۳۲۸	
از چه اموالی باید انفاق کرد؟ ... ۳۹۰ ۳۳۲	
نکته:	
تقرّب با اموال خوب ... ۳۹۳	
مبارزه با موانع انفاق ... ۳۹۴ ۳۳۶	
برترین نعمت های الهی ... ۳۹۸ ۳۴۰	
چگونگی انفاق ها ... ۴۰۱ ۳۴۳	
نکته ها:	
۱ - انفاق آشکار و پنهان ... ۴۰۳	
۲ - انفاق و آمرزش ... ۴۰۵	
۳ - انفاق و نیت پاک ... ۴۰۶	
انفاق و کمک های انسانی به غیر مسلمانان ... ۴۰۸ ۳۴۸	
نکته ها:	
۱ - انفاق یک کمک انسانی ... ۴۰۹ ۳۵۰	
۲ - اقسام هدایت ... ۴۱۰ ۳۵۰	

موضوع	صفحه
	ق ج
۳- اثر انفاق در زندگی انفاق کنندگان	۴۱۳ ۳۵۳...
۴- «وَجْهَ اللَّهِ» چه معنی دارد؟	۴۱۴ ۳۵۴...
بهترین مورد انفاق	۴۱۶ ۳۵۶...
نکته:	
سؤال کردن بدون حاجت حرام است!	۴۱۹ ۳۵۸...
انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است	۴۲۱ ۳۶۰...
رباخواری نقطه مقابل انفاق	۴۲۴ ۳۶۴...
رباخواری گناهی عظیم است	۴۳۶ ۳۷۵...
نکته ها:	
۱- آخرین آیه نازل شده	۴۴۱ ...
۲- زیان های رباخواری	۴۴۱ ۳۷۹...
تنظیم اسناد تجاری در طولانی ترین آیه قرآن	۴۴۵ ۳۸۲...
نکته ها:	
۱- اهتمام به نظم و امور اقتصادی مسلمین	۴۵۳ ...
۲- رابطه علم و تقوا	۴۵۴ ...
ادامه سخن در تنظیم اسناد تجاری	۴۵۶ ۳۹۲...

موضوع	صفحه
	ق ج
همه چیز از آن او است ... ۳۹۵ ۴۶۰	
راه و رسم ایمان ... ۳۹۷ ۴۶۳	
چند تقاضای مهم ... ۴۰۰ ۴۶۶	
۱- هماهنگی دل و زبان ... ۴۷۱	
۲- تکلیف ما لایطاق ... ۴۷۲	
پایان سوره «بقره» ... ۴۰۶ ۴۷۳	
* * *	
«سوره آل عمران» ... ۴۰۷ ۴۷۵	
محتوای سوره آل عمران ... ۴۰۸ ۴۷۷	
فضیلت تلاوت سوره آل عمران ... ۴۰۸ ۴۷۸	
کشف مفهوم حروف مقطعه قرآن با کامپیوتر ... ۴۱۳ ۴۸۲	
۱- رسم الخط اصلی قرآن را حفظ کنید ... ۴۱۸ ۴۸۸	
۲- دلیل دیگری بر عدم تحریف قرآن ... ۴۱۸ ۴۸۸	
۳- اشارات پر معنی ... ۴۱۹ ۴۸۸	
نکته ها:	
۱- حق چیست؟ ... ۴۹۱	

موضوع	صفحه
	ق ج
۲ - معرفی تورات ... ۴۹۱	
۳ - معرفی انجیل ... ۴۹۳	
۴ - منظور از فرقان ... ۴۹۶	
علم و قدرت بی پایان خداوند ... ۴۲۶ ۴۹۷	
نکته ها:	
۱ - نشانه های قدرت و عظمت خدا در مراحل جنین ... ۴۲۸ ۴۹۹	
۲ - معنی و مفهوم «ارحام» ... ۵۰۱	
محکم و متشابه در قرآن ... ۴۳۱ ۵۰۴	
نکته ها:	
۱ - منظور از آیات محکم و متشابه چیست؟ ... ۴۳۲ ۵۰۵	
۲ - چرا بخشی از آیات قرآن، متشابه اند؟ ... ۴۳۵ ۵۰۸	
۳ - تأویل چیست؟ ... ۴۳۷ ۵۱۰	
۴ - «راسخون در علم» چه کسانی هستند؟ ... ۴۳۹ ۵۱۲	
۵ - «راسخان در علم» از معنی تشابهات آگاهند ... ۴۴۰ ۵۱۴	
۶ - نتیجه سخن در تفسیر آیه ... ۴۴۲ ۵۱۶	
رهائی از لغزش ها ... ۴۴۴ ۵۱۸	

موضوع

صفحه

ق ج

انتظارات غلط ... ۴۵۰ ۵۲۴

نکته:

یک پیشگوئی روشن ... ۴۵۰ ۵۲۴

جنگ بدر نمونه روشنی بود ... ۴۵۳ ۵۲۷

جاذبه زینت های مادی ... ۴۵۶ ۵۳۱

نکته ها:

۱ - چه کسی این امور مادی را زینت داده؟ ... ۴۵۷ ۵۳۲

۲ - منظور از «القناطر المقتطره» و «الخیل المسومه» چیست؟ ... ۴۵۸ ۵۳۳

۳ - منظور از متاع حیات دنیا چیست؟ ... ۴۵۹ ۵۳۵

پاداش پرهیزگاران ... ۵۳۷

گواهی همه بر وحدانیتش ... ۴۶۶ ۵۴۳

نکته ها:

۱ - شهادت خداوند بر یگانگی خویش چگونه است؟ ... ۴۶۷ ۵۴۴

۲ - قیام به قسط چیست؟ ... ۴۶۷ ۵۴۴

۳ - موقعیت دانشمندان ... ۴۶۸ ۵۴۵

روح دین، همان تسلیم در برابر حق است! ... ۴۷۰ ۵۴۸

موضوع	صفحه
	ق ج
نکته:	
سرچشمه اختلاف های مذهبی ... ۴۷۳ ۵۵۲	
از جدال و ستیز پرهیز ... ۴۷۵ ۵۵۳	
نشانه های سرکشی آنان ... ۴۷۸ ۵۵۶	
نکته ها:	
آمران به عدالت، هم ردیف انبیاء ... ۵۵۸	
رضایت به عمل دیگران ... ۵۵۹	
چرا تسلیم حق نیستند؟ ... ۴۸۴ ۵۶۳	
نکته ها:	
۱ - فریب وجدان ... ۵۶۶	
۲ - مسلمانان و اعتقاد به کیفر محدود ... ۵۶۶	
همه چیز به دست اوست! ... ۴۹۰ ۵۷۰	
نکته ها:	
۱ - تغییرات شب و روز ... ۵۷۴	
۲ - زنده از مرده و مرده از زنده ... ۵۷۶	
۳ - بخشش روزی بدون حساب ... ۵۷۸	

موضوع	صفحه
	ق ج
۴ - آزادی انسان و ارتباط آن با بودن همه چیز در اختیار خدا ... ۵۷۹	
با دشمنان طرح دوستی نریزید ... ۴۹۸ ۵۸۰	
نکته ها:	
۱ - تقیه یک سپر دفاعی است ... ۵۰۰ ۵۸۴	
۲ - تقیه یا تغییر شکل مبارزه ... ۵۰۲ ۵۸۵	
حضور اعمال انسان ها در قیامت ... ۵۰۴ ۵۸۷	
نکته ها:	
۱ - حضور اعمال و تجسم آن در قیامت ... ۵۰۶ ۵۸۹	
۲ - چگونگی پاداش و کیفر الهی ... ۵۰۸ ۵۹۲	
۳ - تجسم اعمال از نظر علم روز ... ۵۱۰ ۵۹۴	
محبت واقعی این است! ... ۵۱۲ ۵۹۷	
دین و محبت ... ۵۱۵ ۶۰۰	
نیاکان مریم ... ۵۱۷ ۶۰۲	
نکته:	
امتیازات پیامبران ... ۵۱۹ ۶۰۴	
عمران و دخترش مریم ... ۵۲۲ ۶۰۸	

موضوع	صفحه
ق	ج
پرورش مریم در سایه عنایت الهی ... ۵۲۷ ۶۱۳	
زکریا و مریم ... ۵۳۲ ۶۲۱	
نکته ها:	
۱ - آیا ترک ازدواج فضیلت است؟ ... ۵۳۵ ۶۲۳	
۲ - یحیی و عیسی ... ۵۳۶ ۶۲۴	
۳ - به سمت پیری رفتن یا ... ۶۲۵ ...	
۴ - معنی «غلام» و «عاقِر» ... ۶۲۶ ...	
۵ - تعجب زکریا از چه بود؟ ... ۶۲۶ ...	
بشارت تولد یحیی ... ۵۳۸ ۶۲۷	
نکته:	
سازگاری مقام تبلیغ و سکوت ... ۶۲۹ ...	
مریم بانوی برگزیده الهی ... ۵۴۱ ۶۳۱	
سرپرستی مریم ... ۵۴۴ ۶۳۴	
قُرْعَه آخرین راه حل اختلاف ... ۵۴۵ ۶۳۵	
بشارت تولد مسیح ... ۵۴۷ ۶۳۷	
چگونه بدون همسر فرزند می آورم؟! ... ۵۵۱ ۶۴۲	

موضوع	صفحه
	ق ج
سایر اوصاف مسیح ... ۵۵۳ ۶۴۴	
نکته ها:	
۱ - آیا معجزات مسیح عجیب است؟ ... ۵۵۷ ۶۴۸	
۲ - ولایت تکوینی ... ۵۵۷ ۶۴۹	
این است راه راست ... ۵۶۰ ۶۵۱	
پایداری حواریون مسیح ... ۵۶۲ ۶۵۴	
نکته ها:	
۱ - حواریون چه کسانی بودند؟ ... ۵۶۵ ۶۵۷	
۲ - حواریون از نظر قرآن و انجیل ... ۵۶۵ ۶۵۸	
۳ - منظور از «مکر الهی» چیست؟ ... ۵۶۶ ۶۵۹	
بازگشت مسیح به سوی خداوند ... ۵۶۸ ۶۶۰	
نکته:	
آیا آئین مسیح تا پایان جهان باقی خواهد بود؟ ... ۵۷۱ ۶۶۳	
سرنوشت پیروان و مخالفان مسیح ... ۵۷۲ ۶۶۵	
نفی الوهیت مسیح ... ۵۷۶ ۶۶۹	
مباهله با مسیحیان نجران ... ۵۸۰ ۶۷۳	

موضوع

صفحه

ق ج

نکته ها:

- ۱ - دعوت به مباحله دلیل روشن حقانیت پیامبر اسلام ... ۵۸۱ ۶۷۴
- ۲ - «مباحله» سند زنده ای برای عظمت اهل بیت ... ۵۸۲ ۶۷۶
- ۳ - پاسخ به سؤال ... ۵۸۶ ۶۷۹
- ۴ - نوه های دختری، فرزندان ما هستند ... ۵۸۸ ۶۸۲
- ۵ - آیا مباحله یک حکم عمومی است؟ ... ۵۸۹ ۶۸۴
- داستان های راستین ... ۵۹۱ ۶۸۶
- دعوت به سوی وحدت ... ۵۹۳ ۶۸۸

نکته:

- نامه های پیامبر به زمامداران جهان ... ۵۹۶ ۶۹۱
- ۱ - نامه به «مقوقس» ... ۵۹۶ ۶۹۲
 - ۲ - نامه برای «قیصر روم» ... ۶۰۰ ۶۹۶
- گفتگوی اهل کتاب درباره ابراهیم ... ۶۰۴ ۷۰۱

نکته:

- مهمترین پیوند، پیوند مکتبی است ... ۶۰۷ ۷۰۵
- وسوسه های یهود ... ۶۰۹ ۷۰۶

موضوع	صفحه
	ق ج
چرا کتمان حق می کنید؟ ... ۶۱۱ ۷۰۹	
یک توطئه خطرناک! ... ۶۱۴ ۷۱۲	
نکته:	
توطئه های قدیمی! ... ۶۱۷ ۷۱۶	
خائنان و امینان اهل کتاب ... ۶۲۰ ۷۱۸	
تحریف کنندگان حقایق ... ۶۲۶ ۷۲۵	
رسوایی تحریف گران ... ۶۲۹ ۷۲۹	
دعوت به پرستش غیر خدا ممکن نیست ... ۶۳۲ ۷۳۲	
نکته:	
بشر پرستی ممنوع! ... ۶۳۵ ۷۳۶	
پیمان مقدس ... ۶۳۷ ۷۳۸	
نکته ها:	
۱ - پیمان بر تصدیق پیامبران ... ۷۴۰	
۲ - ظهور پیامبری در عصر پیامبر دیگر ... ۷۴۱	
۳ - در گواهی، جانشینان انبیاء چون انبیایند ... ۷۴۲	
۴ - تعصب های مزاحم ... ۷۴۲	

صفحه	موضوع
ق ج	برترین آئین الهی اسلام است ... ۷۴۵
	کیفر ارتداد ... ۶۴۸ ۷۵۱
	نکته:
	آیا توبه «مرتد» پذیرفته می شود؟ ... ۶۵۰ ۷۵۴
	توبه بی فایده ... ۶۵۳ ۷۵۷
	پایان جلد دوم ... ۶۵۶ ۷۶۱
	* * *

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(موانع شناخت)

* حب دنیا

گروهی فقط زندگی دنیا را می طلبند ۸۱...

مقیاس ارزش ها در نظر کفار ۱۱۴...

* نفاق

خوش ظاهر و بد باطن ۹۱...

توطئه و شهادت مبلغان اسلام «سریه رجیع» ۹۲...

دشمنان سرسخت ولی خوش زبان ۹۲...

اظهار دوستی اما فساد در زمین ۹۳...

لجاجت و نخوت بعضی خوش زبانان ۹۴...

پنج صفت افراد خوش ظاهر و بد باطن ۹۵...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

نیکی، تقوا و ورود به هر کار، از طریق صحیح آن است ۲۱...

از خدا بترسید ۶۹...

تقوا و بشارت ۱۷۲...

موعظه پروردگار ۲۱۵...

تقوا پیشه کنید ۲۱۵...

رعایت تقوا در املاء متن سند ۴۴۹...

تأثیر تقوا در علم و آگاهی ۴۵۳...

رابطه علم و تقوا ۴۵۴...

تقوا، بهتر از امور مادی دنیا ۵۳۷...

شش صفت ممتاز پرهیزکاران ۵۳۹...

تقوا و اطاعت، دستور صریح مسیح ۵۶۱...

* ایمان

حکومت واحد جهانی در پرتو ایمان ۱۰۲...

ایمان و استغفار ۵۳۹...

خالق

(ادله وجود)

* برهان نظم

تقویم و نظام زندگی ۲۴...

* تطورات جنین

تصویر انسان در رحم ۴۹۸...

چگونگی تشکیل جنین در رحم، از نشانه های قدرت خدا ۴۹۹...

(صفات)

* صفات ذات:

* علم:

کار نیک در محضر خدا انجام می گیرد ۶۹...

خداوند از اعمال خیر آگاه است ۱۲۷...

خداوند مصلح و مفسد را می شناسد ۱۴۹...

خداوند به همه چیز آگاه است ۲۱۵...

- اسرار احکام را خدا می داند ۲۱۸...
 خداوند به اعمال انسان ها آگاه است ۲۲۶...
 خداوند از اعمال شما مطلع است ۲۲۹...
 خداوند از نیات انسان آگاه است ۲۳۳...
 خداوند از اعمال انسان آگاه است ۲۳۹...
 مرحمت و علم خدا نامحدود است ۳۶۷...
 خداوند قادر و دانا ۳۹۷...
 رابطه علم و تقوا ۴۵۴...
 خداوند از کردار انسان ها آگاه است ۴۵۹...
 علم بی پایان خداوند ۴۹۷...
 علم حضوری و حصولی ۴۹۸...
 سوء استفاده از تقيه ممنوع، او از همه چیز آگاه است ۵۸۳...
 از هر چه در آسمان و زمین است اطلاع دارد ۵۸۳...
 خدا شنوا و دانا است ۶۰۳...

* سمیع

خدا شنوا و دانا است ۶۰۳...

* بصیر

خداوند به اعمال شما بصیر است، مراقب انگیزه عمل باشید ۳۸۴...

* حکیم

نعمت بزرگ حکمت الهی ۳۹۸...

* توحید:

- خداوند آگاه است و انسان بی خبر ۱۳۱...
 مجموعه ای از صفات جلال و جمال ۳۰۷...
 خدائی جز او نیست ۴۹۸...

- گواهی خداوند، فرشتگان و دانشمندان بر وحدانیت خدا ۵۴۳...
 دلیل شهادت بر یگانگی خدا ۵۴۴...
 موقعیت دانشمندان در گواهی بر یگانگی خدا ۵۴۴...
 تکرار «لا اله الا هو» در آیه ۵۴۶...
 مسیح و اعلام توحید و یکتاپرستی ۶۵۲...
 توحید راه راست ۶۵۲...
 بشر پرستی ممنوع ۷۳۶...
 هر کس در آسمان و زمین است تسلیم خدا است ۷۴۵...
 تسلیم قوانین تکوینی و قوانین تشریحی ۷۴۵...
 * توحید عبادت
 معبودی جز خدای یگانه نیست ۶۸۶...
 * توحید افعال:
 * توحید خالقیت
 اسباب خلقت در اختیار خدا است ۶۳۴...
 فرمان موجود باش ۶۶۹...
 * توحید مالکیت
 فرمان مرگ و فرمان حیات ۲۵۸...
 فرمان تکوینی خداوند ۲۵۸...
 مالکیت همه عالم از اوست ۳۰۹...
 آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خدا است ۴۶۰...
 همه خوبی ها در اختیار او است ۵۷۱...
 اعطاء ملک و گرفتن آن و عزت و ذلت در دست او است ۵۷۰...
 فضل و موهبت در اختیار خدا است ۷۱۵...
 هر کس شایسته باشد فضل خداوند به او می رسد ۷۱۵...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

فرمان تکوینی خداوند ۲۵۸...

آمرزش و کیفر با خداست ۴۶۰...

* قدرت

خداوند قادر و دانا ۳۹۷...

خداوند بر هر چیزی قادر است ۵۸۳...

* دیگر صفات

رؤیت خدا در دنیا غیر ممکن است ۱۰۸...

خداوند به صراط مستقیم رهنمون می شود ۱۱۸...

دانش هر کس به مقداری است که او عنایت کرده ۳۱۴...

خدا ولی مؤمنان است ۳۳۳...

حق با خدا است ۶۷۰...

خداوند قدرتمند و حکیم است ۶۸۷...

* صفات فعل

خداوند سریع الحساب است ۸۵...

خداوند عزیز و حکیم است ۱۹۱...

خداوند وهاب است ۵۱۸...

خداوند «ارحم الراحمین» و «شدید العقاب» است ۵۲۲...

یاری خداوند هر کس را که بخواهد ۵۲۹...

* غفار

خدا غفور و حلیم است ۲۳۳...

* حلیم

خدا غفور و حلیم است ۲۳۳...

* عادل

خدا عادل است و همین دلیل یگانگی او ۵۴۴...

انسان

(صفات و ویژگی های انسان)

- ۱۱۵... هفت مرحله زندگی بشر
- ۱۱۶... مرحله امت واحده، وحدت
- ۱۱۶... مرحله دوم زندگی بشر شروع زندگانی جمعی
- ۱۱۶... اختلافات از روی جهل مرحله سوم
- ۱۱۶... بعثت انبیاء برای رفع اختلافات ناشی از جهل، مرحله چهارم
- ۱۱۷... مرحله پنجم مرحله پایان اختلافات با ظهور انبیاء
- ۱۱۷... مرحله ششم اختلافات از روی هوا و هوس آگاهانه
- ۱۱۸... هدایت الهی برای رفع اختلافات مرحله هفتم
- ۱۳۱... خداوند آگاه است و انسان بی خبر
- ۴۱۷... رنگ رخساره از وضع زندگی خبر می دهد
- ۵۳۲... تزیین امور مادی در انسان
- ۴۹۷... ارتباط آزادی و همه چیز در اختیار خدا بودن
- ۷۳۰... خطر دانشمندان منحرف

(حالات انسان)

۵۶۶... فریب وجدان

(کردار انسان)

۸۴... هر کس به قدر تلاش خود سود می برد

(آراء و افکار انسان)

ارزش های اجتماعی اشخاص ۳۷۶...

(معیار ارزش افکار و کردار انسان)

* عمل صالح

شرایط سخت نگهداری ایتام ۱۴۲...

تفکر در امور دنیا و آخرت ۱۴۷...

پرسش درباره ایتام ۱۴۸...

اصلاح امور ایتام خیر است ۱۴۸...

ایتام برادران شما هستند ۱۴۸...

آنچه باید از پیش فرستاد ۱۷۱...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق

* ایمان

* ایمان

خداوند کسی را اجبار به ایمان نمی کند ۲۹۹...

دستگیره محکم، کفر به طاغوت، و ایمان به خدا ۳۲۸...

* آثار ایمان

شش صفت ممتاز پرهیزکاران ۵۳۹...

نتیجه محبت خدا ۵۹۷...

* ایمان و عمل صالح

مؤمنان در مقام عمل: سمعنا و اطعنا ۴۶۵...

ایمان و عمل صالح وسیله بهره کامل از نعمت ها ۶۶۶...

* مؤمنین

- ۸۲... گروهی نیکی دنیا و آخرت و نجات از عذاب را خواهانند
- ۹۸... دعوت از مؤمنان برای شرکت در معامله ممتاز
- ۱۲۳... تحمل و پایداری سخت مؤمنان گذشته
- ۴۱۷... عفت در تقاضای کمک به گونه ای که...
- ۴۲۲... کسانی که به هنگام انفاق غم و اندوهی ندارند
- ۴۳۲... آرامش کامل گروه مؤمن مقابل رباخواران
- ۴۶۴... باورهای مؤمنان
- ۴۶۴... ایمان به خدا، فرشتگان و ...
- ۴۶۵... درخواست اصلی مؤمنان: غفران و آمرزش
- ۴۶۸... هفت درخواست مؤمنان
- ۴۶۸... درخواست عدم مجازات در برابر خطا و نسیان
- ۴۶۹... تقاضای عدم تکالیف سنگین
- ۴۷۰... تقاضای عدم تکلیف غیر قابل تحمل
- ۴۷۱... تقاضای عفو، غفران و مرحمت
- ۴۷۱... تقاضای پیروزی بر کفار
- ۴۷۱... هماهنگی دل و زبان
- ۵۱۸... درخواست ثبات و بقاء در ایمان
- ۵۳۹... شش صفت ممتاز پرهیزکاران

* کفر و شرک

- ۲۷... نبرد اسلام با کفر
- ۱۳۹... مسأله احباط و تکفیر
- ۳۲۸... دستگیره محکم کفر به طاغوت و ایمان به خدا
- ۵۵۶... کفر، قتل انبیاء و قتل آمران به عدل در یک ردیف

* آثار کفر و شرک

کفر به آیات خدا کیفر دارد ۵۵۱...

* کافر و مشرک

تزئین زندگی دنیا برای کفار ۱۱۳...

کفار و مسخره مؤمنان ۱۱۳...

مقیاس ارزش ها در نظر کفار ۱۱۴...

کفار فقط بازگشت شما از دین را می خواهند ۱۳۷...

مشرکان دعوت به آتش می کنند و خدا دعوت به بهشت ۱۶۰...

معرفی مشرکان ۱۶۲...

طاغوت سرپرست کفار است و آنها را از نور به ظلمات می برد ۳۳۴...

خدا کافران را هدایت نمی کند ۳۸۲...

* بت پرستی

بت پرستان را هر کجا یافتید به قتل رسانید ۳۱...

پیامدهای عدم مبارزه با بت پرستان ۳۴...

تاریخچه بت پرستی ۳۴۱...

منشأ بت پرستی ۳۴۲...

* تقیه و ارتداد

ارتداد و حبط اعمال ۱۳۷...

تقیه سپر دفاعی ۵۸۴...

احکام تقیه ۵۸۵...

تقیه، تغییر شکل مبارزه ۵۸۵...

سوء استفاده از تقیه ممنوع ۵۸۳...

ارتداد و حکم آن ۷۵۱...

انواع ارتداد ۷۵۱...

۷۵۲... طرد و لعنت بر مرتدان و کیفر اخروی آنها

۷۵۳... در ارتداد اصلاح بعد از توبه مؤثر است

۷۵۴... پذیرش توبه مرتد

۷۵۴... احکام سه گانه مربوط به مرتد

۷۵۵... سختگیری در احکام ارتداد

* عمل

* عبادات:

* نماز

۲۴۲... اهمیت نماز به خصوص نماز وسطی

۲۴۳... منظور از «نماز وسطی»

۲۴۴... عدم ترک نماز حتی در صحنه جنگ

۲۴۵... نماز خوف

۲۴۶... نماز و تقویت روحیه

* حج

۴۲... هفت حکم از احکام حج

۶۱... اهمیت حج

۶۲... اقسام حج

۶۳... فهرست اعمال حج تمتع

۶۴... منع از حج تمتع

۶۷... حج در ماه های معینی انجام می شود

۶۸... آنچه باید در حج ترک شود

۶۹... زاد و توشه برای سفر حج و سفر آخرت تهیه کنید

۷۱... تلاش های اقتصادی در حج ممنوع نیست

۷۲... حج، کنگره ای بزرگ و قابل بهره گیری

- ۷۳... مراسم وقوف و کوچ را مثل مردم انجام دهید
- ۷۴... عرفات نخستین موقف حج
- ۷۶... مشعر الحرام، دومین موقف
- ۷۶... یگانگی در سایه زیارت حج
- ۷۹... افتخارات موهومی در ایام حج
- ۸۱... یاد خدا و نعمت های او پس از مراسم حج
- ۸۷... انجام مراسم حج در ایام مشخص
- ۸۸... منظور از ذکر خدا در ایام حج
- ۸۸... منظور از «تعجل فی یومین» و «تأخر»
- ۹۰... پاکی از گناه پس از مراسم حج

* جهاد

- ۲۷... نبرد اسلام با کفر
- ۲۸... فرمان جنگ با دشمن
- ۲۸... هدف از جنگ فی سبیل الله
- ۲۹... نبرد با کسی که با مسلمانان می جنگد آری
- ۳۰... دستورات اسلام قبل از شروع جنگ
- ۳۱... بت پرستان را هر کجا یافتید به قتل برسانید
- ۳۴... پیامدهای عدم مبارزه با بت پرستان
- ۳۴... جنگ در کنار مسجد الحرام ممنوع، مگر دفاع
- ۳۵... جنگ، جنگ تا رفع فتنه
- ۳۵... تعدی و تجاوز فقط با ظالمان
- ۳۶... جهاد در اسلام
- ۳۷... اهداف جهاد
- ۳۸... جهاد برای خاموشی فتنه (آزاد بخش)

- جهد دفاعی ۳۸...
- جهد در حمايت مظلومان ۳۹...
- جهد براي محو شرک ۴۰...
- صدور فرمان جهد در مدينه ۴۱...
- احترام ماه های حرام و مقابله به مثل ۴۳...
- احترام ماه حرام در برابر احترام آن ماه است ۴۴...
- ايستادگی در برابر تجاوز به اندازه ۴۵...
- وجوب جهد در راه خدا و کراهت از مشقت های آن ۱۳۰...
- اگر جهد با فطرت سازگار است چرا ناخوشايند است ۱۳۲...
- مجاهدان و تبعیت از دستور ۱۳۵...
- هجرت و جهد و اميد به رحمت خدا ۱۳۸...
- فرار از وظیفه و مجازات آن ۲۵۶...
- جهد با جان و مال در راه خدا ۲۶۳...
- وعده صريح پیروزی پس از نبرد احد ۵۲۴...
- * ديگر عبادات
- آمر به عدل در ردیف پیامبر ۵۵۸...
- * در برابر انسان ها
- * ارتباط با خویشان:
- * رابطه با همسر
- نکاتی درباره تشکیل خانواده ۱۶۳...
- نحوه تشکیل خون حیض ۱۶۸...
- زنان در برابر وظایفشان حقوقی دارند ۱۸۹...
- موقعیت مرد از زن بالاتر است ۱۸۹...
- حق و وظیفه جدائی ناپذیرند ۱۹۳...

- سرگذشت زن در طول تاریخ ۱۹۴...
 زن در مرحله نوین زندگی با ظهور اسلام ۱۹۵...
 در مورد زن مساوات یا عدالت ۱۹۷...
 آزار زن و ستم بر خویشتن ۲۱۳...
 احکام مربوط به ازدواج و طلاق به نفع شما است ۲۱۸...
 آداب جاهلی نسبت به ازدواج زن پس از مرگ همسر ۲۲۸...
 خواستگاری به صورت کنایه در عده وفات ۲۳۱...
 نمونه هائی از کنایات ازدواج در دوران عده ۲۳۲...
 گذشت و پرداختن تمام مهر به تقوا نزدیک تر است ۲۳۹...
 حق هدیه در مسأله طلاق ۲۵۰...
 * رابطه با فرزندان
 تقوا وظیفه والدین ۲۲۶...
 * ارتباط با جامعه
 * روابط اقتصادی
 در پرداخت بدهکاری به تنگ دستان مهلت ده ۴۳۹...
 بخشش طلب بهتر است ۴۳۹...
 فلسفه تنظیم اسناد معاملاتی ۴۵۱...
 تنظیم اسناد در معاملات نقدی ۴۵۲...
 قرآن و اهتمام به نظم و امور اقتصادی مسلمین ۴۵۳...
 * قراردادهای
 * مجاز
 - بیع
 نوزده حکم در مورد داد و ستد ۴۵۲...

* غیر مجاز

الف - ربا

رباخواری نقطه مقابل انفاق ۴۲۴...

مراحل مختلف تحریم ربا ۴۲۴...

وضع روحی و جسمی رباخواران در دنیا و آخرت ۴۲۵...

ادعای نادرست، ربا مانند بیع است ۴۲۸...

آتش کیفر رباخوار پس از اعلام حکم ربا ۴۲۹...

نابودی مال ربوی و رشد و نمو صدقات ۴۳۱...

ممنوعیت کامل ربا ۴۳۵...

اعلام پایان رباخواری ۴۳۶...

رباخواری و پیکار حکومت اسلامی با آن ۴۳۷...

سرمایه ها حلال، سودها حرام ۴۳۸...

چهار نمونه از زیان های رباخواری ۴۴۱...

ب - رشوه

رشوه خواری ۱۵...

ج - دیگر قراردادهای غیر مجاز

اموال یکدیگر را به باطل نخورید ۱۱...

اکل مال به باطل ۱۲...

از طرق رشوه و... اموال مردم را نخورید ۱۳...

رشوه خواری ۱۵...

رشوه در چهره هدیه ۱۶...

* غیر قراردادها

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

پرسش از انفاق و پاسخ آن ۱۲۶...

- انفاق از خیر، و موارد آن پدر و مادر و... ۱۲۷...
- پرسش از انفاق ۱۴۵...
- عفو را انفاق کنید ۱۴۵...
- رعایت اعتدال در انفاق ۱۵۶...
- ابودحداح و انفاق هوشمندانه ۲۶۲...
- درخواست وام چند برابر ۲۶۲...
- جهاد با جان و مال در راه خدا ۲۶۳...
- چرا از انفاق تعبیر به قرض شده ۲۶۵...
- قرض خواستن خدا امتحان است ۲۶۵...
- انفاق عامل نجات ۳۰۲...
- انفاق از سرمایه های مادی و معنوی ۳۰۲...
- انفاق مایه نجات اخروی ۲۵۸...
- ترک انفاق کفر و کفر ظلم است ۳۰۴...
- انفاق مایه رشد آدمی ۳۶۶...
- خداوند بر پاداش صدقه دهندگان می افزاید ۳۶۷...
- انفاق مهمترین راه حل های فاصله طبقاتی ۳۶۹...
- برنامه اسلام برای از بین رفتن فاصله طبقاتی ۳۷۰...
- انفاق با ارزش ۳۷۲...
- شرط انفاق عدم منت و آزار است ۳۷۲...
- تأثیر منت و آزار در انفاق ۳۷۳...
- برخورد خوب بهتر از انفاق با آزار ۳۷۶...
- آداب برخورد با سائل ۳۷۸...
- هم ردیفی ریا، منت و آزار در انفاق ۳۸۱...
- انفاق ریائی، با منت و آزار دلیل کفر است ۳۸۲...

- انفاق ریائی و... دلیل بر حبط اعمال ۳۲۶...
 انگیزه انفاق صحیح خشنودی خدا و تقویت روح ایمان ۳۸۴...
 از چه اموالی باید انفاق نمود؟ ۳۳۲...
 از اموال نامرغوب یا مخلوط انفاق نکنید ۳۹۱...
 طرف انفاق مؤمنان و خداوند ۳۹۲...
 رابطه غنی و حمید و انفاق ۳۹۳...
 انفاق از شیء مورد علاقه، ترفیع مقام ۳۹۳...
 هدیه برای بزرگان از چه نوع ۳۹۳...
 موانع انفاق ۳۹۴...
 وسوسه های شیطان برای خودداری از انفاق ۳۹۴...
 الطاف خداوند در اثر انفاق ۳۹۶...
 صدقات پنهانی و آشکار ۴۰۳...
 کدام انفاق علنی و کدام آشکار ۴۰۳...
 رابطه انفاق و آمرزش گناه ۴۰۵...
 رابطه انفاق، اخلاق و علم خدا ۳۴۷...
 انفاق به غیر مسلمان ۴۰۸...
 منافع انفاق به انفاق کننده می رسد ۴۰۸...
 هر چه انفاق کنید تحویل شما می شود ۴۰۹...
 انفاق یک کمک انسانی ۴۰۹...
 تأثیر انفاق در زندگی انفاق کننده ۴۱۳...
 توصیف کسانی که انفاق بر آنها خوب است ۴۱۶...
 عدم اصرار در کمک خواستن ۴۱۷...
 آگاهی خداوند از انفاق ۴۱۸...
 حرمت تقاضای کمک بدون نیاز ۴۱۹...

- ۴۲۰... چگونگی انفاق را از علی بیاموزیم
- ۴۲۱... کیفیت انفاق مطلوب
- ۴۲۱... رعایت مصالح و احترام در انفاق
- ۴۲۲... کسانی که به هنگام انفاق غم و اندوهی ندارند
- ۴۳۱... نابودی مال ربوی و رشد و نمو صدقات
- ۵۴۰... انفاق و استغفار سحرگاهی
- ب - ارث
- ۲۲۴... وارث باید وظایف مورث را نسبت به کودک انجام دهد
- * روابط مدیریتی (سیاسی)
- * رهبری
- ۲۷۹... امکانات و زمینه برای فرماندهی، شرط سوم رهبری
- * روابط جهانی
- * روابط با غیر مسلمین
- ۱۵۹... ازدواج با زنان مشرک ممنوع است
- ۱۵۹... ازدواج با مردان مشرک ممنوع است
- ۴۰۸... انفاق به غیر مسلمان
- ۵۸۰... ارتباط و دوستی با کفار ممنوع
- ۵۸۱... ارتباط با کفار قطع ارتباط با خدا است
- ۵۸۲... رابطه با کفار در صورت تقیه مباح است
- * روابط فکری (علمی، فرهنگی و هنری)
- * رابطه کتاب و نوشتار
- ۴۴۷... آن که نوشتن می داند باید سند را تنظیم کند
- * هنر و ادبیات
- ۱۲۸... هماهنگی در پرسش و پاسخ از لطافت بلاغت

* نامه نگاری

نوشتن بدهی مدت دار ۴۴۶...

نویسنده و عدالت در تنظیم سند ۴۴۶...

آن که نوشتن می داند باید سند را تنظیم کند ۴۴۷...

* روابط اخلاقی

آداب برخورد با سائل ۳۷۸...

* اخلاق ممدوح

* حلم و صبر

بدون تحمل مشکلات به بهشت و نعمت نمی رسید ۱۲۳...

پایداری رمز تکامل ۱۲۴...

خیر و سعادت در پرتو تحمل مشکلات ۱۳۱...

استقامت و شکیبائی ۵۳۹...

* راستگویی و صداقت

راستی و فروتنی ۵۴۰...

* خشوع

راستی و فروتنی ۵۴۰...

* استغفار و توبه

انفاق و استغفار سحرگاهی ۵۴۰...

پذیرش توبه مرتد ۷۵۴...

* عفو و گذشت

عفو را انفاق کنید ۱۴۵...

* تذکر و توجه

نعمت های خدا را اعم از کتاب و حکمت به یاد آورید ۲۱۵...

تذکر، ویژه خردمندان است ۴۰۰...

* دیگر اخلاق های ممدوح

انفاق در راه خدا ۴۷...

با عدم انفاق خود را به هلاکت میفکنید ۴۸...

احسان کنید ۴۹...

انفاق، پیشگیری از هلاکت جامعه ۵۰...

فضل و بزرگواری بین خود را فراموش نکنید ۲۳۹...

بخشش طلب بهتر است ۴۳۹...

آمر به عدل، در ردیف پیامبر ۵۵۸...

وفا کننده به عهدها از پرهیزکاران است ۷۲۱...

خیانت در امانت ممنوع ۷۲۱...

* اخلاق مذموم

* ریا و عجب

هم ردیفی ریا، منت و آزار در انفاق ۳۸۱...

انفاق ریائی، با منت و آزار دلیل کفر است ۳۸۲...

انفاق ریائی و... دلیل بر حبط اعمال ۳۲۶...

* هوا پرستی

خون ریزی ها مسبب از دین است یا طغیان و هواپرستی ۲۹۹

* ظلم

قانون کلی: نه ظلم کن به کسی، و نی به زیر ظلم برو ۴۳۸...

خداوند ستمگران را دوست نمی دارد ۶۶۶...

* کتمان حق

حرمت کتمان زن نسبت به آنچه در رحم دارد ۱۸۷...

* فسق و فجور و گناه

از نافرمانی خدا بر حذر باشید ۵۰۰... و ۵۸۸

* جدال و مرء

از مجادله پرهیز ۵۵۵...

* پیمان شکنی

معامله سوگند دروغ و پیمان شکنی ۷۲۴...

سرپیچی و تخلف از پیمان، فسق و گناه است ۷۴۰...

* دیگر اخلاق های مذموم

فتنه از قتل بدتر است ۳۲... و ۱۳۷

ایلاء یک رسم جاهلی و مبارزه با آن ۱۸۰...

تعدی از حدود خدا ظلم است ۲۰۳...

تجاوز از مرزهای الهی ظلم و مجازات دارد ۲۰۵...

لطف خدا و ناسپاسی مردم ۲۵۹...

معامله سوگند دروغ و پیمان شکنی ۷۲۴...

مجازات پنجگانه شکستن پیمان الهی و سوگند دروغ ۷۲۵...

نسبت دادن آیات ساختگی به خدا ۷۲۸...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

مقیاس های طبیعی ۲۰...

جاذبه های مادی دنیا ۵۳۱...

تزیین امور مادی در انسان ۵۳۲...

نعمت وجود زن و نقش آن در جلب افکار ۵۳۵...

* موجودات زنده

* جنّ

* اقسام جنّ

* شیطان

الف - فعالیت های شیطان

نفوذ شیطان گام به گام ۱۰۴...

۳۹۴... وسوسه های شیطان برای خودداری از انفاق

ب - تابعان شیطان

از گام های شیطان پیروی مکنید ۱۰۳...

* خورشید

* نظام شب و روز

دخول شب و روز در یکدیگر از آیات خدا ۵۷۳...

تغییرات شب و روز ۵۷۴...

* ماه

* حقیقت ماه

پرسش از هلال ماه ۱۹...

تغییرات ماه، تقویم طبیعی ۱۹...

* فوائد ماه

فائده هلال ماه ۱۸...

* پاداش و مجازات

مجازات تبدیل نعمت ۸۹...

مجازات شدید تکذیب کنندگان آیات خدا ۵۲۱...

مجازات پنجگانه شکستن پیمان الهی و سوگند دروغ ۷۲۵...

* اسباب و عوامل مجازات

تخلف از برنامه، روشن مجازات دارد ۱۰۴...

* مقررات ثابت جهان آفرینش

تبادل دائمی مرگ و حیات در موجودات ۵۷۶...

* امکانات معنوی (هدایت)

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

خداوند ظالمان را هدایت نمی کند ۳۳۹...

هدایت آنها بر عهده تو نیست بر خداست ۴۰۷...

هدایت فقط هدایت خداوند ۷۱۴...

* اقسام هدایت

اقسام چهارگانه هدایت ۴۱۰...

چهار نوع هدایت مراحل مختلف یک حقیقت ۴۱۲...

دو نوع هدایت بر عهده پیامبر است: تبلیغ و فراهم ساختن زمینه ۴۱۲...

* هدایت تشریحی

* انبیاء

مراتب فضیلت انبیاء بر یکدیگر ۲۹۵...

آدم، نوح، خاندان ابراهیم و عمران از برگزیدگان خدا ۶۰۲...

دودمان انبیاء ۶۰۳...

* حقیقت نبوت

دلیل عصمت انبیاء در سه شاخه ۱۲۱...

* هدف بعثت انبیاء

بعثت انبیاء برای رفع اختلافات ناشی از جهل ۱۱۶...

الف - بشارت و انداز

بشارت پیشرفت اسلام ۱۲۵...

تقوا و بشارت ۱۷۲...

* راه های شناخت انبیاء

الف - اعجاز

مسیح و ساختن پرنده از گل و زنده ساختن آن ۵۵۵...

- ۵۵۶... مسیح و شفای بیماران
- ۵۵۶... مسیح و احیاء مردگان
- ۵۵۶... مسیح و اخبار از غیب
- ۵۵۷... اصرار نابجا در توجیه معجزات مسیح
- ۶۵۲... مسیح و معجزه
- ب - بشارت انبیای پیشین
- ۷۳۹... انبیاء موظف به پیمان تصدیق انبیاء بعد بوده اند
- ۷۴۰... پیمان تصدیق نسبت به همه انبیاء یا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)
- * صفات و ویژگی های انبیاء
- ۲۹۷... درجات متفاوت پیامبران الهی نسبت به یکدیگر
- ۴۶۴... بین پیامبران تفاوتی نمی گذاریم
- ۶۰۴... امتیازات انبیاء
- ۶۰۶... عصمت انبیاء
- ۶۰۵... اشاره به جمعی از برگزیدگان خدا
- ۵۵۵... مسیح و اعلام معجزه
- ۵۵۵... معجزات چهارگانه مسیح
- ۶۴۹... ولایت تکوینی انبیاء الهی
- ۷۳۶... تفاوت دعوت کنندگان به حق و به باطل
- ۷۳۸... پیمان نسبت به تصدیق انبیاء آینده
- ۷۴۲... در تصدیق پیمان، جانشینان با پیامبران مساویند
- * مسئولیت های انبیاء
- ۷۳۳... هیچ پیامبری مجاز نیست مردم را به بندگی خود دعوت کند
- ۷۳۳... وظیفه پیامبران دعوت به فراگیری علوم الهی و هدایت است
- ۷۳۵... پیامبری حق ندارد برای فرشتگان یا انبیاء مقام ربوبیت قائل شود

* دشمنان انبیاء

- بنی اسرائیل و آیات روشن الهی ۱۱۰...
 کسی که عذابش از همه شدیدتر است ۵۵۹...
 مخالفت یهود با مسیح ۶۵۴...
 نقشه بر ضد مسیح و چاره جوئی خدا ۶۵۶...

* تعداد انبیاء

- امکان ظهور پیامبری در عصر پیامبر دیگر ۷۴۱...

* نبوت خاصه

* راه های شناخت پیامبر

- اعجاز

- بشارت فتح ایران و روم هنگام حفر خندق ۵۶۸...
 بشارت فتح ایران، روم و یمن هنگام حفر خندق ۵۶۹...

* صفات و ویژگی ها

- آل محمد(صلی الله علیه وآله) ابواب الله ۲۲...
 پرسش های مختلف از پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۲۳...
 مباحث خداوند بر فرشتگان به خاطر ایثار علی(علیه السلام) ۹۶...
 اسناد لیلۃ المبیت ۹۷...

- شب تاریخی هجرت و فداکاری امیرمؤمنان(علیه السلام) ۹۷...

- معامله ممتاز: فروشنده، خریدار و بهاء ۹۸...

- پیامبر اسلام، پیامبر امت وسط ۲۹۷...

- ایمان پیامبر به آنچه بر او نازل شده ۴۶۴...

- آیه مورد توجه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) ۵۴۷...

- ورود هیأت مذهبی نجران و پیشنهاد مباحله ۶۷۱...

- راهنمایی روحانی بزرگ نجران در مورد پذیرش مباحله یا رد ۶۷۲...

- دستور خدا نسبت به حضور افراد برای مباحله ۶۷۳...
 مباحله دلیل روشن بر حقانیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۶۷۴...
 رسول خدا چه کسانی را برای مباحله همراه برد؟ ۶۷۶...
 مباحله سند زنده عظمت اهل بیت(علیهم السلام) ۶۷۶...
 سخن نادرست «المنار» و پاسخ آن ۶۷۶...
 سعد وقاص و امتناع از سب امیرمؤمنان به دلیل آیه مباحله ۶۷۸...
 مباحله یک طریق عام ۶۸۴...
 عدم پذیرش پس از استدلال و دعوت به مباحله، دلیل افساد است ۶۸۷...
 شروع به دعوت جهانی اسلام ۶۹۱...
 نامه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به مقوقس حاکم مصر ۶۹۲...
 ملاقات رسول پیامبر با مقوقس و تحویل نامه ۶۹۳...
 مقوقس و بررسی اطلاعات درباره پیامبر و پاسخ نامه ۶۹۳...
 توضیح پیام رسان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مورد محتوای دعوت اسلام ۶۹۴...
 هدایای مقوقس برای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۶۹۵...
 نامه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای قیصر روم ۶۹۶...
 ملاقات پیام رسان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با قیصر ۶۹۷...
 تحقیقات قیصر در مورد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۶۹۸...
 اعتراف ضمنی قیصر به رسالت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ۶۹۹...
 اسلام یعنی تسلیم کامل به معنی وسیع کلمه ۷۰۳...
 ایمان به آنچه بر پیامبران نازل شده و به پیامبران پیشین ۷۴۷...
 * دشمنان پیامبر
 معاویه و جعل حدیث در مورد آیه «و من الناس من...» ۹۹...
 عدم شرکت در نماز جماعت و تهدید رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۲۴۱...
 توطئه یهود و هم پیمان شدن با مشرکان بر ضد اسلام ۵۲۳...

- عدم تسلیم یهود در برابر حق و انگیزه های آن ۵۶۳...
 توبیخ یهود در آمیزش حق به باطل ۶۱۲...
 توطئه یهود برای متزلزل ساختن مؤمنان ۷۱۲...
 محتوای توطئه یهود: صبحگاهان ایمان آورید و عصر باز گردید ۷۱۲...
 تنها به یهودیان اطمینان کنید ۷۱۳...
 * مسئولیت ها
- فرماندهی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در مبارزه با مشرکان ۱۳۵...
 دو نوع هدایت بر عهده پیامبر: تبلیغ و فراهم ساختن زمینه ۴۱۲...
 در صورت عدم تسلیم وظیفه تو راهنمایی است و بس ۵۵۴...
 پیامبر عقیده را تحمیل نمی کرد ۵۵۵...
 پیامبر بعد از دعوت به اسلام به کفر دعوت نمی کند ۷۳۵...
 * دعوت پذیران
- برخورد «عبدالله جحش» با «عمرو بن حزمی» (کاروان قریش) ۱۳۶...
 اصحاب ضُفَّه و توصیه به کمک آنها ۴۱۵...
 * بهانه ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ ها
- انتظار رؤیت خداوند و فرشتگان ۱۰۵...
 آیات خدا را به استهزاء نگیرید ۲۱۴...
 درخواست احترام بیشتر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حدّ سجده ۷۳۱...
 درخواست از پیامبر برای پذیرفتن مقام الوهیت ۶۳۱...
 * قرآن
- الف - اعجاز قرآن
- این فراز تاریخ بنی اسرائیل از آیات خداست ۲۸۷...
 ب - اسامی و ویژگی های قرآن
- این فراز تاریخ بنی اسرائیل از آیات خداست ۲۸۷...

- آیه الکرسی مهمترین آیات ۳۰۵...
 آیه الکرسی سید القرآن و سید البقره ۳۰۶...
 آیه الکرسی ویژه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ۳۰۶...
 آیه الکرسی یک آیه است ۳۲۳...
 اهمیت آیه الکرسی ۳۲۵...
 آخرین آیه ای که نازل شد ۴۴۱...
 رسم الخط اصلی قرآن ۴۸۸...
 دلیلی بر عدم تحریف قرآن ۴۸۸...
 نزول کتب آسمانی بر انبیاء ۴۸۹...
 آیات محکم و متشابه ۵۰۴...
 نتیجه کلام در تفسیر آیه محکم و متشابه ۵۱۶...
 از اخبار غیبی قرآن ۵۲۴...
 ج - نکات تفسیری قرآن
 کدام هدیه رشوه نیست ۱۷...
 معنی و مفهوم «فتنه» ۳۲...
 آیا جهاد القا نفس در تهلکه است ۵۱...
 منظور از احسان؟ ۵۲...
 منظور از «نسک» ۵۷...
 ریشه «هدی» ۵۸...
 منظور از «عشره کامله» ۵۹...
 ارتباط مواقف حج و تلاش های اقتصادی ۷۸...
 منظور از «حسنه» ۸۲...
 منظور از «کسب» ۸۵...
 تفاوت «ایام معلومات» با «ایام معدودات» ۸۸...

- منظور از ذکر خدا در ایام حج ۸۸...
 منظور از «تعجل فی یومین» و «تأخر» ۸۸...
 منظور از «لمن اتقی» ۸۹...
 منظور از «حرث و نسل» ۹۴...
 منظور از «ظلل من الغمام» ۱۰۷...
 منظور از بازگشت امور به خدا ۱۰۸...
 منظور از نعمت ها و تبدیل آنها ۱۱۱...
 معنی بی حساب بودن روزی خدا ۱۱۳...
 اگر جهاد با فطرت سازگار است چرا ناخوشایند است ۱۳۲...
 منظور از «عفو» ۱۴۵...
 فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان ۱۶۱...
 آیا این آیه منسوخ است؟ ۱۶۲...
 منظور از «محيض» و «حيض» ۱۶۷...
 منظور از «من حیث امرکم اللّٰه» ۱۶۹...
 منظور از «نساؤکم حرث لکم» ۱۷۰...
 مراد از «أنتی» ۱۷۱...
 دستور عادلانه در مورد عادت ماهیانه ۱۷۳...
 جمع بین طهارت و توبه در آیه ۱۷۴...
 ارتباط اوصاف الهی در پایان آیه با محتوا ۱۸۳...
 منظور از «ازکی» و «اطهر» ۲۱۹...
 منظور از «الذی بیده عقدة النکاح» ۲۳۹...
 منظور از «نماز وسطی» ۲۴۳...
 نسخ این آیه به وسیله آیه عده و آیات ارث ۲۵۳...
 عدم تضاد بین آیات عده، ارث و این آیه ۲۵۴...

- رابطه فهم، تعقل و عمل ۲۵۱...
 معنی اضعاف ۲۶۴...
 قبض و بسط روزی ۲۶۵...
 چرا از انفاق تعبیر به قرض شده ۲۶۵...
 چگونه فرشتگان صندوق را حمل کردند ۲۸۹...
 آیه الكرسي ویژه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ۳۰۶...
 مفهوم زنده بودن خدا ۳۱۵...
 خواب سنگین و سبک او را فرا نمی گیرد ۳۰۸...
 شفاعت چیست؟ ۳۱۷...
 توضیحی درباره «یعلم ما بین ایدیهم و...» ۳۱۱...
 معانی عرش و کرسی ۳۱۹...
 معنی و مفهوم طاغوت ۳۲۸...
 چرا «ظلمات» جمع، و «نور» مفرد است ۲۸۵...
 منظور از «لهم اجرهم عند ربهم» ۳۷۴...
 منظور از «و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» ۳۷۴...
 ارتباط جمله های آخر آیات با محتوا ۳۷۸...
 منظور از «اصابة الکبر و...» ۳۸۷...
 مراد از «اعصار فیه نار» ۳۹۰...
 رابطه غنی و حمید و انفاق ۳۹۳...
 معنی «طیبات» ۳۹۲...
 منظور از «الا ان تغمضوا فیه» ۳۹۲...
 حکمت چیست؟ ۳۹۹...
 رابطه حکمت و خیر فراوان ۳۹۹...
 مراد از «تذکر» ۴۰۰...

- منظور از «اولوا الالباب» ۴۰۰...
 چگونگی انفاق و علم پروردگار ۴۰۱...
 منظور از «ظالمان» در آیه ۴۰۲...
 کدام انفاق علنی و کدام آشکار ۴۰۳...
 رابطه انفاق و آمرزش گناه ۴۰۵...
 رابطه انفاق و اخلاق و علم خدا ۴۰۵...
 منظور از «وجه الله» ۴۱۴...
 تفاوت خرید و فروش و ربا ۴۲۸...
 ارتباط آیه با روایاتی که می گوید: نیت گناه، گناه نیست ۴۶۱...
 رابطه مغفرت و بخشش با شایستگی ۴۶۲...
 تفاوت «کسب» و «اکتساب» ۴۶۷...
 منظور از «خطا» و «نسیان» ۴۶۹...
 منظور از «عزیز» ۴۹۰...
 معنی «انتقام» ۴۹۰...
 حق چیست؟ ۴۹۱...
 معرفی «تورات» ۴۹۲...
 معرفی «اناجیل» ۴۹۳...
 منظور از «فرقان» ۴۹۶...
 منظور از «ارحام» ۵۰۱...
 مراد از آیات محکم و متشابه ۵۰۵...
 فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن ۵۰۸...
 منظور از «تأویل» ۵۰۹...
 مراد از «راسخون در علم» ۵۱۲...
 معنی «وقود» ۵۲۱...

- منظور از «دأب» ۵۲۱...
 مراد از «قناطر» و «خیل مسومه» ۵۳۳...
 منظور از «متاع دنیا» ۵۳۵...
 آیا مراد از نعمت های آخرت لذائذ روحی است؟ ۵۳۸...
 منظور از سحر و استغفار کنندگان در سحرها ۵۴۱...
 دلیل شهادت بر یگانگی خدا ۵۴۴...
 تکرار «لا اله الا هو» در آیه ۵۴۶...
 منظور از «امیین» ۵۵۵...
 منظور از «بشارت» ۵۵۹...
 منظور از «بغیر حق» ۵۵۸...
 آیا حکومت ستمگران را هم او عطا کرده ۵۷۲...
 منظور از روزی بدون حساب ۵۷۸...
 ارتباط آزادی انسان و همه چیز در اختیار خدا بودن ۵۷۹...
 سه نظر در مورد پاداش و کیفر ۵۹۲...
 محبت واقعی کدام است ۵۹۷...
 فرق آل و اهل ۶۰۵...
 استدلال به آیه در تکامل انواع ۶۰۶...
 آیا ترک ازدواج فضیلت است؟ ۶۲۳...
 منظور از «غلام و عاقر» ۶۲۶...
 منظور از «عشی» و «ابکار» ۶۲۹...
 منظور از «و ارکعی مع الراكعین» ۶۳۳...
 منظور از «کلمه» چیست؟ ۶۳۸...
 منظور از «مهد» ۶۴۰...
 مراد از «کهل» ۶۴۰...

- تفاوت تعبیر «یخلق» و «یفعل» در مورد یحیی و مسیح ۶۴۳...
 چرا به «اذن الله» تکیه شده ۶۵۰...
 منظور از «مکر الهی» ۶۵۹...
 مراد از «توفی» ۶۶۱...
 منظور از «مطهرک» چیست؟ ۶۶۲...
 منظور از «قصص» ۶۸۷...
 منظور از «و ما یشعرون» ۷۰۷...
 رابطه مواهب و مجازات با مراحل قرب و بعد از خدا ۷۲۷...
 منظور از «میتاق» ۷۳۹...
 منظور از «طوعاً و کرهاً» ۷۴۶...
 د - نکات ادبی قرآن
 رابطه پرسش های چهارگانه و پاسخ آنها ۱۴۹...
 چرا ظلمات جمع و نور مفرد است ۳۳۵...
 تشبیه جالب ۳۶۸...
 تفاوت «کسب» و «اکتسب» ۴۶۷...
 چرا در آیه صیغه های جمع برای مفرد به کار رفته؟ ۶۸۰...
 استعمال جمع در مفرد در قرآن و ادبیات عرب ۶۸۰...
 تفاوت «بلی» و «نعم» در جواب ۷۲۲...
 تفاوت «تعلمون» و «تدرسون» ۷۳۴...
 ه - تشبیهات و مثال های قرآن
 تشبیه ایمان به نور و کفر به ظلمت ۳۳۴...
 مثل کسانی که اموال خود را انفاق می کنند ۳۶۶...
 تشبیه جالب ۳۶۸...
 مثل کسانی که از روی ریا انفاق می کنند ۳۸۱...

- مثل کسانی که از روی ایمان و برای رضایت خدا انفاق می کنند ۳۲۵...
 تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگ... ۳۸۳...
 مثل جالب برای انفاق های آلوده ۳۸۵...
 باغ میوه و انواع میوه ها و نابودی آن ۳۸۶...
 تشبیه انفاق به کشاورزی ۳۸۷...
 وضع روحی و جسمی رباخواران در دنیا و آخرت ۴۲۵...
 مثل خلقت عیسی چون خلقت آدم ۶۶۹...
 و - حروف مقطعه در قرآن
 رسم الخط اصلی قرآن ۴۸۸...
 سوء استفاده جمعی از علمای یهود و نصارا از حروف مقطعه ۵۰۲...
 ز - نکات آموزنده داستان های قرآن
 سرگذشت جمعی که مردند و زنده شدند ۲۵۶...
 ماجرای مرگ این عده یک واقعیت تاریخی ۲۵۹...
 درس عبرت برای بهانه جوینان ۲۶۰...
 نفرات و تجهیزات جنگ بدر ۵۲۶...
 پیروزی رزمندگان الهی ۵۲۷...
 امداد الهی در مشاهده نفرات خودی و غیر خودی ۵۲۷...
 شما را در چشم آنها کم و آنها را نیز در چشم شما ۵۲۸...
 درس عبرت برای بینایان ۵۳۰...
 ح - احکام برگرفته از قرآن
 اموال یکدیگر را به باطل نخورید ۱۱...
 اکل مال به باطل ۱۲...
 از طرق رشوه و... اموال مردم را نخورید ۱۳...
 رشوه خواری ۱۵...

- ۱۶... رشوه در چهره هدیه
- ۳۴... جنگ در کنار مسجد الحرام ممنوع، مگر دفاع
- ۴۳... احترام ماه های حرام و مقابله به مثل
- ۴۴... احترام ماه حرام در برابر احترام آن ماه است
- ۴۴... شکستن احترامات، قصاص دارد
- ۴۵... ایستادگی در برابر تجاوز به اندازه
- ۴۲... هفت حکم از احکام حج
- ۶۷... حج در ماه های معینی انجام می شود
- ۶۸... آنچه باید در حج ترک شود
- ۷۱... تلاش های اقتصادی در حج ممنوع نیست
- ۸۷... انجام مراسم حج در ایام مشخص
- ۱۳۶... حرمت جنگ در ماه های حرام
- ۱۴۱... پاسخ به سؤالات
- ۱۴۳... پرسش درباره شراب و قمار
- ۱۴۴... گناه بسیار و منافع کم شراب و قمار
- ۱۵۰... زیان های نوشابه های الکلی از زوایه های مختلف
- ۱۵۳... آثار شوم قمار از جنبه های گوناگون
- ۱۶۵... پرسش از وظیفه در ایام عادت زنان
- ۱۶۷... حکم ارتباط با زنان در دوران قاعدگی
- ۱۷۳... دستور عادلانه در مورد عادت ماهیانه
- ۱۷۵... حکم سوگند خوردن به خدا
- ۱۷۵... سوگند برای عدم دخالت در اصلاح بین مردم
- ۱۷۶... سوگند چه راست و چه دروغ
- ۱۷۷... سوگندهای لغو مجازات ندارد

- سوگندهای جدی کفاره و مجازات آنها ۱۷۷...
 سوگندهای بی اعتبار و سوگندهای معتبر ۱۷۹...
 تعیین مدت ایلاء چهار ماه ۱۸۱...
 زندگی و یا طلاق، بلا تکلیفی ممنوع ۱۸۱...
 ایلاء، حکمی استثنائی از میان سوگندها ۱۸۲...
 مدت عده طلاق ۱۸۵...
 حرمت کتمان زن نسبت به آنچه در رحم دارد ۱۸۷...
 در سه مورد گفته زن سند است ۱۸۷...
 شوهر در رجوع به همسرش بر دیگران مقدم است ۱۸۸...
 عده، وسیله ای برای صلح ۱۹۲...
 عده، وسیله حفظ نسل ۱۹۲...
 طلاق ها و رجوع های متعدد ۱۹۹...
 طلاق دو بار است ۱۶۶...
 پس از دو بار طلاق، یا نگهداری شایسته یا رهائی به احسان ۲۰۰...
 گرفتن مهریه برای طلاق دادن حلال نیست ۲۰۱...
 فدیة و طلاق خلع ۲۰۲...
 حکم طلاق از حدود الهی است ۲۰۳...
 نظر مفتی اعظم اهل تسنن در تعدد مجلس طلاق ۲۰۴...
 لزوم تعدد مجالس طلاق ۲۰۳...
 ازدواج دائمی پس از سه طلاق، راه بازگشت ۲۰۶...
 راه بازگشت دو همسر پس از طلاق سوم ۲۰۷...
 حدود الهی در مسأله بعد از طلاق سوم ۲۰۷...
 محلل (ازدواج مجدد) عامل بازدارنده طلاق ۲۰۸...
 هیاهوی مغرضان در مورد محلل ۲۱۰...

- پس از طلاق، نگهداری شایسته یا رهائی شایسته ۲۱۳...
 زنان را برای ضربه زدن پس از طلاق نگه ندارید ۲۱۳...
 حکم مانع شدن ازدواج زنان ۲۱۶...
 مانع از ازدواج زنان نشوید ۲۱۷...
 هفت دستور درباره شیر دادن نوزاد ۲۲۱...
 دوران شیرخوارگی کودک ۲۲۱...
 دوران کامل شیرخوارگی ۲۲۲...
 هزینه زندگی زن در دوران شیرخوارگی بر عهده پدر ۲۲۳...
 زیان و ضرر به کودک ممنوع ۲۲۳...
 وارث باید وظایف مورث را نسبت به کودک انجام دهد ۲۲۴...
 تراضی والدین در گرفتن کودک از شیر ۲۲۵...
 گرفتن دایه برای نوزاد مجاز است ۲۲۵...
 عده وفات چهار ماه و ده روز ۲۲۹...
 جواز ازدواج پس از عده ۲۲۹...
 سقوط ولایت پدر و جدّ از زنی که همسرش مرده ۲۲۹...
 آغاز عده وفات، اطلاع از مرگ است ۱۹۵...
 وعده صریح پنهان به ازدواج در عده وفات ممنوع ۲۳۱...
 عقد ازدواج در ایام عده وفات ممنوع ۲۳۳...
 حکم طلاق قبل از آمیزش و تعیین مهر ۲۳۴...
 هدیه مناسب به جای مهر در طلاق قبل از آمیزش و تعیین مهر ۲۳۵...
 مقدار هدیه در مورد طلاق، معادل توان مالی افراد ۲۳۶...
 هدیه در مورد طلاق حقی است بر نیکوکاران ۲۳۶...
 لزوم پرداخت نصف مهریه در طلاق قبل از آمیزش با تعیین مهر ۲۳۸...
 گذشت و بخشش نصف مهریه در طلاق ۲۳۸...

- ۲۴۹... وصیت برای نفقه یک سال زن
- ۲۴۹... حق استفاده نفقه یک سال پس از مرگ شوهر
- ۲۴۹... سقوط حق نفقه یک سال در صورت ازدواج و ترک منزل
- ۲۵۰... نفقه یک سال، حق یا حکم
- ۲۵۱... بیان احکام طلاق و لزوم تعقل و عمل
- ۳۳۱... جواز توسل به قدرت نظامی در سه مورد
- ۳۳۳... خداوند مؤمنان را از ظلمت به سمت نور هدایت می کند
- ۳۳۶... اخراج از ظلمات به نور و عکس آن اجباری نیست
- ۴۲۹... حکم اموال ربوی قبل از تحریم
- ۴۳۶... اعلام پایان رباخواری
- ۴۳۸... سرمایه ها حلال، سودها حرام
- ۴۴۵... تنظیم اسناد معاملاتی در طولانی ترین آیه
- ۴۴۵... نوزده حکم در مورد داد و ستد
- ۴۴۶... نوشتن بدهی مدت دار
- ۴۴۶... نویسنده و عدالت در تنظیم سند
- ۴۴۸... بدهکار متن سند را املاء کند
- ۴۴۹... رعایت تقوا در املاء متن سند
- ۴۴۹... مواردی که املاء سند بر عهده ولی است
- ۴۴۹... گرفتن گواه در تنظیم سند
- ۴۵۰... شرایط شهود
- ۴۵۰... دو مرد یا یک مرد و دو زن در استشهاد
- ۴۵۰... گواه نباید در پذیرش دعوت برای شهادت امتناع کند
- ۴۵۱... تنظیم سند برای معاملات کوچک و بزرگ
- ۴۵۲... به نویسنده و شاهد نباید زیان برسد

- رهن و گروگان در صورت عدم توان بر تنظیم سند ۴۵۶...
 عین مرهونه باید در اختیار طلبکار قرار گیرد ۴۵۷...
 بدهکاری یک امانت است ۴۵۷...
 کتمان شهادت حرام است ۴۵۸...
 تکلیف به اندازه توان و قدرت ۴۶۷...
 تکلیف ما لا یطاق ۴۷۲...
 حکم اعدام زناى محصنه در تورات و اسلام ۵۶۱...
 تقیه سپر دفاعی ۵۸۴...
 احکام تقیه ۵۸۵...
 قرعه راه حل مشکل ۶۳۵...
 قاعده قرعه از قواعد فقهی است ۶۳۶...
 نوه های دختری، فرزند محسوب می شوند ۶۸۲...
 ارتداد و حکم آن ۷۵۱...
 احکام سه گانه مربوط به مرتد ۷۵۴...
 ط - موضعگیری مخالفان قرآن
 انتظار رؤیت خداوند و فرشتگان ۱۰۵...
 ادعای نادرست، ربا مانند بیع است ۴۲۸...
 سوء استفاده جمعی از علمای یهود و نصارا از حروف مقطعه ۵۰۲...
 سوء استفاده از آیات متشابه ۵۰۴...
 ی - سوره های قرآن
 محتوای سوره آل عمران ۴۷۷...
 فضیلت تلاوت سوره آل عمران ۴۷۸...
 ک - داستان های قرآن
 فرازی از تاریخ بنی اسرائیل ۲۷۰...

- نبرد طالوت و جالوت ۲۷۰...
 اشموئیل پیامبر، و رهبری او ۲۷۰...
 طالوت کیست؟ ۲۷۱...
 طالوت زمامدار کشور ۲۷۳...
 تقاضای جمعی از بنی اسرائیل برای تعیین فرمانده و... ۲۷۵...
 تردید اشموئیل در وفاداری بنی اسرائیل ۲۷۶...
 عقب نشینی جمعی از بنی اسرائیل پس از تعیین فرماندهی ۲۷۷...
 اعلام فرماندهی طالوت ۲۷۷...
 علم و قدرت و فرماندهی طالوت ۲۷۸...
 بازگشت صندوق عهد نشانه بازگشت عظمت بنی اسرائیل ۲۸۰...
 صندوق عهد، معرفی تابوت ۲۸۷...
 محتوای صندوق عهد و ویژگی های آن ۲۸۸...
 چگونه فرشتگان صندوق را حمل کردند ۲۸۹...
 طالوت و آزمایش نیروها ۲۸۰...
 عدم قبولی جمع کثیری از سپاهیان طالوت ۲۸۱...
 اظهارات گروه قبول شده نسبت به عدم توانائی ۲۸۲...
 گروه کوچک پذیرفته شده و اعلام استقامت ۲۸۲...
 دعای نیروی طالوت به هنگام رویارویی ۲۸۳...
 سه تقاضا برای پیروزی: صبر، استواری و نصرت ۲۸۴...
 شکست جالوت با فلاخن داود(علیه السلام) ۲۸۴...
 اعلام حکومت و نبوت داود، سرباز فداکار ۲۸۵...
 دفع فاسدان به وسیله صالحان ۲۸۶...
 فضل خداوند در مواقع طغیان ستمگران ۲۸۶...
 همسر عمران سال ها بدون فرزند ۶۰۹...

- موسی و خضر

کلیم الله از پیامبران اولوالعزم ۲۹۶...

ل - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

عمران پیامبر بود ۶۰۹...

نذر همسر عمران ۶۱۰...

نذر آزادی فرزند برای خدمتگزاری بیت المقدس ۶۱۰...

تأسف همسر عمران از فرزند دختر ۶۱۱...

دختر برای خدمتگزاری چون پسر نیست ۶۱۱...

همسر عمران فرزندش را به خدا سپرد ۶۱۲...

۱ - نوح

دوران نوح، آغاز پیدایش بشریت ۱۱۹...

۲ - ابراهیم و اسحاق

رویاری ابراهیم با طاغوت زمان ۳۳۷...

حکومت، سرچشمه طغیان ۳۳۸...

استدلال ابراهیم: خدای من زنده می کند و می میراند ۳۳۸...

استدلال دوم ابراهیم: خداوند خورشید را از مشرق می آورد ۳۳۹...

نمرود مبهوت! ۳۳۹...

چه کسی با ابراهیم محاجّه کرد؟ ۳۴۰...

محاجّه ابراهیم پس از نجات از آتش ۳۴۰...

نمرود در جستجوی حقیقت نبود ۳۴۱...

نمرود مدعی الوهیت بود ۳۴۱...

مشاهده ابراهیم و درخواست زنده شدن مردگان ۳۵۳...

انگیزه ابراهیم از این درخواست و چگونگی مشاهده ۳۵۳...

توجیحات ضعیف آیه در مورد پرندگان چهارگانه ۳۵۴...

- ابراهیم و مشاهده زنده شدن مردگان ۳۵۶...
 خواست ابراهیم برای اطمینان قلب ۳۵۶...
 دستور گرفتن چهار پرنده و ذبح و... برای مشاهده حیات ۳۵۷...
 ماجرای چهار مرغ و ذبح و... یک امر خارق العاده ۳۵۹...
 چهار نوع مختلف از مرغان برای آزمایش ۳۵۹...
 نوع مرغ های انتخاب شده ۳۶۰...
 تعداد کوه هایی که اجزاء مرغ ها بر آن نهاده شد ۳۶۰...
 زمان و مکان حادثه پرنندگان ۳۶۰...
 گفتگوی یهود و نصارا در مورد ابراهیم ۷۰۱...
 مجادله و محاجه درباره ابراهیم ممنوع ۷۰۱...
 خداوند از آئین و مرام ابراهیم مطلع و شما بی اطلاعید ۷۰۲...
 ابراهیم حنیف و مسلم بود ۷۰۲...
 سزاوارترین کس به ابراهیم تابعان او هستند ۷۰۴...
 پیامبر اسلام و مؤمنان سزاوارترین به ابراهیم اند ۷۰۵...
 ۳- زکریا
 زکریا و عمران، همسران دو خواهر ۶۰۸...
 کفالت مریم به وسیله زکریا ۶۱۴...
 زکریا در برابر عظمت مریم و رؤیت غذای بهشتی ۶۱۵...
 این غذا از جانب خدا است ۶۱۶...
 درخواست زکریا: فرزندی پاک ۶۲۱...
 بشارت فرشتگان به زکریا که صاحب پسری خواهد شد ۶۲۲...
 پنج صفت ویژه فرزند زکریا (یحیی) ۶۲۲...
 تعجب زکریا از فرزنددار شدن با وجود پیری و همسر نازا ۶۲۳...
 رفتن به سمت پیری ۶۲۵...

- تعجب زکریا از چه بود؟ ۶۲۶...
 زکریا نشانه ای برای فرزنددار شدن خواست ۶۲۷...
 سه روز سکوت و رمز گونه سخن گفتن ۶۲۷...
 ذکر و یاد پروردگار صبح و شام وظیفه زکریا ۶۲۸...
 مقام تبلیغ زکریا و سکوت سه روزه ۶۲۹...
 قرعه کفالت مریم به نام زکریا افتاد ۶۳۴...
 ۴ - یحیی
 پنج صفت ویژه فرزند زکریا (یحیی) ۶۲۲...
 یحیی و عیسی دو اسم هم معنی و بی سابقه ۶۲۴...
 ۵ - عیسی و مادرش مریم
 مسیح(علیه السلام) مؤید به روح القدس ۲۹۸...
 ادعای محبت پروردگار یا مسیح ۵۹۶...
 عمران پدر مریم ۶۰۶...
 نذر آزادی فرزند برای خدمتگزاری بیت المقدس ۶۱۰...
 تأسف همسر عمران از فرزند دختر ۶۱۱...
 دختر برای خدمتگزاری چون پسر نیست ۶۱۱...
 همسر عمران فرزندش را به خدا سپرد ۶۱۲...
 مریم یعنی: زن عبادتکار و خدمتگزار ۶۱۲...
 خداوند مریم را به نیکی پذیرفت ۶۱۳...
 درخت وجود مریم را خداوند به خوبی رویانید ۶۱۳...
 کفالت مریم به وسیله زکریا ۶۱۴...
 زکریا در برابر عظمت مریم و رؤیت غذای بهشتی ۶۱۵...
 این غذا از جانب خدا است ۶۱۶...
 قرائن دال بر این که غذای مریم از بهشت بود ۶۱۷...

- یحیی و عیسی دو اسم هم معنی و بی سابقه ۶۲۴...
- مریم زن برگزیده از ناحیه خدا ۶۳۱...
- مریم و دریافت سه دستور خضوع، سجده و رکوع ۶۳۳...
- اخبار غیبی از چگونگی کفالت مریم ۶۳۴...
- قرعه کفالت مریم به نام زکریا افتاد ۶۳۴...
- فرشتگان و بشارت تولد مسیح به مریم ۶۳۷...
- توصیف مسیح قبل از تولد، از زبان فرشتگان ۶۳۸...
- چرا مسیح نام عیسی (علیه السلام) است ۶۳۹...
- تصریح قرآن به این که عیسی فرزند مریم است ۶۳۹...
- مسیح در کودکی و کهولت سخنان سنجیده می گوید ۵۴۹...
- صالح، صفت افتخار آمیز ۶۴۱...
- چگونه فرزندی بدون همسر خواهم داشت؟ ۶۴۲...
- تفاوت تعبیر «یخلق» و «یفعل» در مورد یحیی و مسیح ۶۴۳...
- سخن مریم با خدا ۶۴۳...
- توصیف مسیح ۶۴۴...
- مسیح و فراگیری کتاب، حکمت، تورات و انجیل ۶۴۵...
- مسیح پیامبر بنی اسرائیل ۶۴۵...
- مسیح پیامبر اولوا العزم ۶۴۵...
- مسیح و اعلام معجزه ۶۴۶...
- معجزات چهارگانه مسیح ۶۴۶...
- مسیح و ساختن پرنده از گل و زنده ساختن آن ۶۴۶...
- مسیح و شفای بیماران ۶۴۷...
- مسیح و احیاء مردگان ۶۴۷...
- مسیح و اخبار از غیب ۶۴۸...

- ۶۴۸... اصرار نابجا در توجیه معجزات مسیح
- ۶۴۹... تکرار «باذن الله» در مورد معجزات حضرت مسیح
- ۶۵۱... مأموریت مسیح: تصدیق تورات و حلال ساختن بعضی از محرّمات
- ۶۵۲... مسیح و معجزه
- ۶۵۲... تقوا و اطاعت دستور صریح مسیح
- ۶۵۲... مسیح و اعلام توحید و یکتاپرستی
- ۶۵۴... مخالفت یهود با مسیح
- ۶۵۵... یاری خواستن مسیح
- ۶۵۵... پاسخ مثبت حواریون
- ۶۵۶... حواریون و اعلام تبعیت از مسیح و ایمان به خدا
- ۶۵۶... نقشه بر ضد مسیح و چاره جوئی خداوند
- ۶۶۰... خلاصی مسیح از دست کفار و صعود به آسمان
- ۶۶۷... ماجرای مسیح و پیروان و مخالفان او و کیفر دنیا و آخرت
- ۶۶۹... مثل خلقت عیسی چون خلقت آدم
- ۶۷۰... اطلاعات مربوط به مسیح از ناحیه خدا و حق است
- ۶۸۶... نقل ماجرای مسیح (علیه السلام) به حق بود
- ۶۸۸... دعوت همه دینداران برای هماهنگی در مشترکات
- ۶ - عزیر
- ۳۴۵... داستان عزیر و زنده شدنش یک صد سال پس از مرگ
- ۳۴۷... مسافر عابر از قریه ویران
- ۳۴۷... تعجب از نحوه زنده شدن استخوان های پوسیده
- ۳۴۸... مرگ یک صد ساله و زندگی دوباره
- ۳۴۸... پرسش از مدت مرگ و پاسخ
- ۳۴۸... توجیّهات ضعیف برای مرگ و حیات یک صد ساله عزیر

- جمله «لبثت يوماً او...» و نشان از زمان مرگ عزیر ۳۵۰...
 سالم ماندن غذا و نوشابه عزیر پس از یک صد سال ۳۵۰...
 زنده ساختن حمار در پیش چشم عزیر برای اطمینان ۳۵۱...
 چگونگی به هم پیوستن استخوان های مرده و دریافت حیات ۳۵۱...
 اعتراف عزیر به آگاهی از زنده شدن مردگان ۳۵۲...
 * اوصیاء
- چگونگی انفاق را از علی (علیه السلام) بیاموزیم ۴۲۰...
 قرائن آگاهی راسخون در علم از معنی متشابهات ۵۱۴...
 درخواست ثبات و بقاء در ایمان ۵۱۸...
 برخورد امام علی (علیه السلام) در برابر تعظیم دهقانان «انبار» ۷۳۷...
 * تبلیغ و مبلغین
- تبلیغات امروز در لباس های مختلف برای تضعیف روحیه دینی ۷۱۶...
 * ادیان، مذاهب و مکاتب
- زندگی صحیح در سایه دین ۱۱۸...
 رفع اختلافات، مهمترین هدف ادیان ۱۲۰...
 اختلاف پیروان ادیان ۲۹۸...
 اتهام نادرست غربیان که ادیان باعث ستیزند ۲۹۹...
 اکراه در پذیرش دین ۳۲۶...
 حق از باطل آشکار شده، اجباری در دین نیست ۳۲۷...
 مذهب، تحمیلی نیست ۳۳۰...
 آزادی افراد در مذهب، شیوه مسلمین ۳۳۰...
 نمایندگان مسیحیان نجران در حضور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ۴۸۰...
 معرفی تورات ۴۲۱...
 معرفی اناجیل ۴۲۳...

- دین مورد قبول خدا اسلام است ۵۴۸...
- روح دین تسلیم است ۵۴۹...
- تعریف اسلام از نظر امیرمؤمنان(علیه السلام) ۵۴۹...
- دلیل اختلاف دینداران ۵۵۰...
- سرچشمه اختلاف دینداران ۵۵۲...
- کامل ترین ادیان ۵۵۲...
- در صورت محاجه، بگو: من تسلیم خدا هستم ۵۵۳...
- از اهل کتاب بپرس آیا آنها تسلیم فرمان خدا هستند ۵۵۴...
- عدم تسلیم یهود در برابر حق و انگیزه های آن ۵۶۳...
- اعتقاد به این که یهود نژاد برتر است ۵۶۴...
- یهود معتقد بود در برابر گناه چند روزی عذاب می شود ۵۶۴...
- آیا مسلمانان معتقد به کیفر محدود برای خود نیستند؟ ۵۶۶...
- دین و محبت ۶۰۰...
- معرفی حواریون ۶۵۷...
- حواریون از دیدگاه قرآن و انجیل ۶۵۸...
- اسماء حواریون ۶۵۸...
- برتری مسیحیت بر یهود تا دامنه قیامت ۶۶۲...
- محاکمه بین مسیح و یهود در قیامت ۶۶۳...
- ظهور مهدی(علیه السلام) و بقاء آئین مسیح ۶۶۳...
- کیفر دنیا و آخرت سرنوشت مخالفان مسیح ۶۶۶...
- محتوای گفتگوی هیأت نمایندگی نجران با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۶۶۸...
- دعوت همه دینداران برای هماهنگی در مشترکات ۶۸۸...
- محتوای دعوت مشترک دینداران ۶۸۹...
- پیروی بدون قید و شرط عبودیت است ۶۹۰...

شهادت به اسلام ۶۹۱...

مؤاخذه یهود در کفر به آیات الهی ۷۰۹...

توبیخ یهود در آمیزش حق به باطل ۷۱۰...

تحریف آیات تورات به وسیله زبان ۷۲۹...

قرائت تحریف آمیز تورات و نسبت دادن به خدا ۷۲۹...

تعصب های مذهبی در پذیرش آئین جدید ۷۴۲...

دینی جز اسلام پذیرفتنی نیست ۷۴۸...

* اسلام

اسلام، آئین صلح و صفا ۱۰۱...

بشارت پیشرفت اسلام ۱۲۵...

اسلام و قطع رابطه با اعمال گذشته ۱۵۸...

قوانین غرب و احکام اسلام ۱۸۳...

کامل ترین ادیان ۵۵۲...

در صورت محاجه، بگو: من تسلیم خدا هستم ۵۵۳...

از اهل کتاب بپرس آیا آنها تسلیم فرمان خدا هستند ۵۵۴...

آیا اسلام مال ملت های دیگر را مباح می داند؟ ۷۲۱...

* یهود

اعتقاد به این که یهود نژاد برتر است ۵۶۴...

یهود معتقد بود در برابر گناه چند روزی عذاب می شود ۵۶۴...

گفتگوی یهود و نصارا در مورد ابراهیم ۶۰۴...

تلاش یهود برای گمراه ساختن مسلمانان ۷۰۶...

تلاش های بی جا در انحراف اشخاص، نتیجه عکس می دهد ۷۰۷...

محتوای توطئه یهود: صبحگاهان ایمان آورید و عصر باز گردید ۷۱۲...

تنها به یهودیان اطمینان کنید ۷۱۳...

خود برترینی یهود نسبت به دین خود ۷۱۵...

یهود و رعایت امانت ۷۱۷...

اهل کتاب بعضی نسبت به امانت ها امین و بعضی خائن اند ۷۱۸...

یهود اموال مشرکان و بی سوادان را بر خود حلال می شمردند ۷۱۹...

معاد

(حقیقت معاد)

رجعت و بازگشت به دنیا ۲۶۱...

بازگشت به خدا ۲۶۵...

از روز واپسین پروا کنید ۴۴۰...

(امکان معاد)

دلیلی بر معاد ۲۶۱...

امکان معاد جسمانی ۳۶۱...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

شبهه آکل و مأکول ۳۶۱...

پاسخ شبهه آکل و مأکول از دیدگاه فلاسفه و... ۳۶۲...

مقدمات سه گانه برای پاسخ به شبهه آکل و مأکول ۳۶۲...

پاسخ صحیح شبهه آکل و مأکول ۳۶۴...

(مرگ)

* مرگ خوب و بد

از مرگ فراری نیست، شرافتمندانه اش بهتر ۲۵۷...

(حالات انسان ها در قیامت)

انفاق مایه نجات در روزی که معامله، دوستی و شفاعت

سودمند نیست ۳۰۳...

(تجسم اعمال)

حضور عمل در صحنه قیامت ۵۸۷...

تجسم عمل در قیامت ۵۸۹...

تجسم عمل از نظر علم روز ۵۹۴...

(صحنه قیامت)

مؤمنان در قیامت برتر از کفارند ۱۱۳...

(دادگاه قیامت)

در حسابرسی قیامت ستم بر کسی نمی شود ۴۴۰...

رستاخیز روز جمع همه و به هر کس به اندازه عملش ۵۶۵...

چگونگی پاداش و کیفر اعمال در قیامت ۵۹۲...

* اعتراف

اعتراف به رستاخیز و جمع مردم در آن ۵۱۹...

اعتراف به عدم تخلف خدا از وعده ۵۱۹...

* حساب در قیامت

هر کس آنچه انجام داد دریافت می دارد ۴۴۰...

اعمال آشکار و پنهان با شما حساب می شود ۴۶۰...

هر کس ثمره عمل خود را می چیند ۴۶۷...

(شفاعت)

۳۱۰... شفاعت جز به اذن او نمی شود

۳۱۷... شفاعت چیست؟

(بهشت)

۱۲۲... بهشت را به بهاء می دهند

* نعمت ها

۵۳۷... نعمت های اخروی پرهیزکاران

۵۳۷... بهشت، همسران پاک و خشنودی خدا

* بهشتیان

۱۱۳... مؤمنان در قیامت برتر از کفارند

(جهنم)

* حقیقت جهنم

۹۵... جهنم جایگاه دوزخیان

* کیفرها

۱۳۷... خلود در آتش کیفر ارتداد

۵۲۰... کافران آتشگیره دوزخند

۵۵۷... سه گناه و سه کیفر

۶۶۷... ماجرای مسیح و پیروان و مخالفان او و کیفر دنیا و آخرت

۷۵۲... طرد و لعنت بر مرتدان و کیفر اخروی آنها

* دوزخیان

۹۵... جهنم جایگاه دوزخیان

متفرقات

- بازنویسی جلد دوم ۵۰۰
- آغاز جنگ های بزرگ، درگیری ساده است ۱۰۳۰۰
- خاورمیانه مرکز تمدن و ادیان ۱۱۹۰۰
- علاقتمندی به کاری ممکن است شرّ به همراه داشته باشد ۱۳۱۰۰
- آگاهی از مصالح امور، مشکلات را سهل می نماید ۱۳۳۰۰
- صد عن سبیل الله و... از جنگ در ماه های حرام بدتر است ۱۳۷۰۰
- تفکر و اندیشه در تمام امور ۱۵۷۰۰
- از موعظه و پند خدا کسانی که ایمان دارند بهره می برند ۲۱۸۰۰
- تکلیف به اندازه قدرت ۴۶۷۰۰
- تنازع بقاء یا تعاون بقاء ۲۹۰۰۰
- بازماندگان از تلاش معاش ۴۱۶۰۰
- تکذیب آیات خدا، راه و رسم فرعون و مانند او است ۵۲۱۰۰
- رضایت به عمل دیگران ۵۵۹۰۰
- رابطه اطاعت و محبت ۶۰۰۰۰
- گفتگو درباره چیزی که علم به آن نداریم ۷۰۲۰۰
- پیوند مکتبی برترین پیوندها ۷۰۵۰۰
- خدا ولیّ مؤمنان است ۳۳۳۰۰

(فهرست احاديث)

الف

بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ ٤٧٠...

أَكَلُ الرَّبِّ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا ٤٢٦...

ح

إِذَا سَأَلَ السَّائِلُ فَلَا تَقْطَعُوا عَلَيْهِ ٣٧٨...

إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ وَ الْمَوْتِ ٦٢٥...

حَصُّوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ ٥٠...

إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ أَمَلُهُ ١٧١...

أَعْطَيْتُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَنْ كَتَرَ ٣٠٦...

س

أَفْضَلُ مِنْكُمْ مَنْ يَعْمَلُ بِيَدِهِ ٦٥٨...

الْكُرْسِيُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ٣٢١...

سَاعَةٌ مِنْ عَالَمٍ يَتَكَيُّ عَلَى فِرَاشِهِ ٥٤٦...

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ ٨٨...

سَيِّدُ الْقُرْآنِ الْبَقْرَةُ وَ سَيِّدَةُ الْبَقْرَةِ ٣٠٦...

إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تَنْذِرُكَ إِلَّا ١٠٩...

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ ٨٥...

ع

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا ٧٢٢...

أَنَّ النَّبِيَّ ٩ صَلَّى يَوْمَ الْأَحْزَابِ ٢٤٥...

الْعَفْوُ الْوَسْطُ ١٤٦...

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ ٧٠٥...

عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوْ الَّذِي ٧٢١...

إِنْ عَادُوا لَكَ فَعُدْ لَهُمْ ٥٨٤...

إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الرَّبَّاءَ لِكَيْلَا ٤٤٣...

ف

إِنَّ مَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا ٦٣٢...

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ ٥١٠...

فَإِنَّهُ مَحْفُوظٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ٣٠٧...

إِنِّي فِيكَ لِرَاغِبٍ وَ إِنِّي لِلنِّسَاءِ ٢٣٢...

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ ٥٤١...

ق

أَلَا إِنَّ كُلَّ رَبٍّ مِنْ رَبِّ الْجَاهِلِيَّةِ ٤٣٥...

أَللَّهُمْ هُوَ لَأَهْلِي ٦٧٨...

فَدَّ فَوْضَ اللَّهِ إِلَى النِّسَاءِ ثَلَاثَةَ ١٨٧...

أَنِّي لِكِ هَذَا ٦١٨...

ب

- وَاسْتَقْرَضَكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ ٢٦٦...
 وَاعْلَمَ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ ٥١٥... ك
 وَاللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ ٦١...
 وَأَمَّا الرَّشَا فِي الْحُكْمِ فَهُوَ ١٧...
 وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ ٥٩١...
 وَلَا تَخْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَلَا كَاذِبِينَ ١٧٦... ل
- لَاتَجِلُّ الصَّدَقَةُ لِغِنَى ٤١٩... هـ
 لَا تُفَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَأُوكُمْ ٣٠...
 لَا رَهْنَ إِلَّا مَقْبُوضًا ٤٥٧...
 لَا عَمَلَ إِلَّا بَيْنَهُ ٤٦٢...
 لَا تُسَبِّنَ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا ٥٤٩...
 لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ ١٧...
 لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَلَّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ ٢١٠...
 لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ ١٧٢... ي
- يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي ٥١٩...
 * * *
- م
 مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ ٥٩٨...
 مَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِنْدَ الْكُرْسِيِّ ٣٢١...
 مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟ ٧٣٧...
 مَنْ أَسَدَى إِلَى مُؤْمِنٍ مَعْرُوفًا ٣٧٤...
 مَنْ أُوْتِيَ قَلْبًا شَاكِرًا وَلِسَانًا ذَاكِرًا ٨٣...
 مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى ٥١٧...
 مَنْ سَتَلَ وَعِنْدَهُ مَا يُغْنِيهِ ٤١٩...
 مَنْ قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ ٤٧٨...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ آلِ عِمْرَانَ أُعْطِيَ ٤٧٨...
 مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى الْمُقَوِّسِ ٦٩٢...
 مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى هِرْقِلَ ٦٩٦... و

- (فهرست اعلام)
- ابن صوريا، ۵۶۲
- ابن عباس، ۲۷، ۸۰، ۹۲، ۹۷، ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۸۷، ۳۹۷، ۴۰۷، ۵۱۳
- ۵۶۱، ۶۱۶
- ابن عساکر، ۴۲۰
- ابن كثير، ۱۴، ۲۷، ۸۳، ۹۲، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۶۶، ۴۸۲، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۴۷، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۷۰۱
- ۷۲۸، ۷۳۲
- ابن ماجه، ۶۴
- ابن مغازلی، ۴۲۰
- ابن هشام، ۷۷، ۹۷
- ابو الدّاح انصاری، ۲۶۲، ۲۶۳
- ابوالفتح رازی، ۷، ۹۲، ۹۳، ۳۲۵، ۳۵۰، ۳۷۵، ۴۱۶، ۴۳۸، ۴۵۷، ۶۷۳
- ۷۰۶، ۷۲۸، ۷۴۹
- ابو ایوب انصاری، ۵۲
- ابو جعفر اسکافی، ۹۷
- ابو حاتم، ۴۲۰
- ابو حارثه، ۴۸۰
- ابو حصین، ۳۲۶، ۳۲۷
- ابو رافع، ۷۳۲
- آدم(علیه السلام)، ۷۴، ۱۱۹، ۴۷۸، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۶۹
- آلوسی، ۷، ۱۸، ۶۸، ۷۰، ۸۳، ۸۵، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۶۶، ۳۵۱، ۴۳۸، ۴۷۸، ۶۷۸، ۶۸۱، ۷۱۲، ۷۲۴، ۷۲۵
- ۷۲۸، ۷۵۶
- آیة الله خوئی، ۳۲۴
- آیة الله مرعشی نجفی، ۴۴، ۸۳، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۶۶، ۲۱۶، ۵۱۹، ۶۴۶، ۶۸۲
- ۷۰۵، ۷۳۷
- ابراهیم(علیه السلام)، ۶۳، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۱۱۹، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۳۷، ۳۳۸
- ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۷، ۴۷۸، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۷، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۸۲، ۶۸۳، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۳۵، ۷۴۴
- ۷۴۷
- ابن ابی الحدید، ۶۲، ۱۰۰، ۴۲۰، ۵۱۳، ۶۸۲، ۷۰۵، ۷۳۷
- ابن اثیر، ۵۲۷، ۶۷۸
- ابن جریر، ۴۲۰
- ابن جوزی، ۹۷، ۶۷۸
- ابن حجر، ۱۳۵
- ابن خزم، ۶۹۱، ۶۹۷
- ابن سعد، ۹۷
- ابن شهر آشوب، ۴۴۱، ۵۹۹، ۷۳۷
- ابن صباغ، ۹۷، ۶۷۸

۶۳۲، ۶۰۰، ۵۹۸، ۵۴۱، ۵۳۴، ۵۱۳	ابوسفیان، ۶۹۹، ۶۹۸، ۶۸۱
۷۲۲، ۶۸۴	ابومسلم، ۳۵۴، ۳۵۹، ۶۲۹
امام کاظم(علیه السلام)، ۲۴۵	ابو هاشم، ۱۴۰
اندریاس، ۶۵۸	ابی داود، ۵۲
اهریمن، ۱۶۲	ابی رافع، ۷۲۴
اهور مزدا، ۱۶۲	احمد، ۶۴، ۹۷
ایوب(علیه السلام)، ۶۸۳	احمد بن حنبل، ۲۰۳، ۶۷۷
آیهّم، ۴۸۰	احمدی میانجی، ۳۹۵، ۴۳۶، ۶۹۳
بخرانی، ۷	۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۹
بخت نصر، ۳۴۷	اخنس بن شریق، ۹۱
برتولولما، ۶۵۸	ارمیا(علیه السلام)، ۲۶۱، ۳۴۶
برسوئی، ۳۵۰	اسماء، ۴۰۷
بلال، ۱۱۲	اشعث بن قیس، ۱۶، ۷۲۴، ۷۲۵
بنیامین، ۲۷۳	اشموئیل(علیه السلام)، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
بیضاوی، ۲۱	۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹
بیهقی، ۶۴، ۱۳۶، ۱۶۶	۲۹۶
پطرس، ۴۹۴، ۴۹۵، ۶۵۸	المنار، ۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۳۰
پولس، ۴۹۴، ۴۹۵	۲۹۲، ۳۲۷، ۳۴۸، ۳۵۵، ۵۹۶، ۶۱۷
ترمذی، ۶۴، ۵۱۹، ۶۷۸	۶۷۶، ۶۴۸
توما، ۶۵۸	الیاس، ۶۸۳
ثعلبی، ۹۶، ۴۲۰	امام باقر(علیه السلام)، ۱۲، ۲۲، ۷۹، ۱۴۶
جابر بن عبداللّه، ۲۲، ۲۱۶، ۵۴۶	۲۷۶، ۳۰۶، ۴۱۵، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۳۴
جالوت، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵	۶۱۸
۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵	امام حسن عسکری(علیه السلام)، ۱۰۶
جبرئیل، ۷۴، ۷۵، ۹۶، ۹۷، ۲۹۸	امام حسن مجتبی(علیه السلام)، ۶۱، ۶۸۳
۴۲۷، ۵۶۹	امام حسین(علیه السلام)، ۴۸، ۵۱، ۶۱، ۶۸۳
	امام سجاد(علیه السلام)، ۷۲۱
	امام صادق(علیه السلام)، ۱۲، ۱۷، ۶۲، ۷۲
	۸۰، ۸۲، ۹۴، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۴۶
	۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۵۳
	۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۶، ۳۶۷، ۳۸۹، ۳۹۶
	۴۰۴، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۴۳، ۴۵۷، ۴۷۸

- جَمَلَاء، ۲۱۶
 حارث بن ابی شمر، ۶۹۷
 حارث بن سويد، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۶
 حاطب بن ابی بلتعنه، ۶۹۳، ۶۹۴
 حافظ ابو نعیم اصفهانی، ۶۷۷
 حافظ احمد بن حجر عسقلانی، ۶۷۸
 حاکم، ۲۰۴، ۵۱۰، ۶۷۷
 حَزَقِیل، ۲۵۷، ۲۵۸
 حسین بن علی (علیه السلام)، ۷۲۲
 حفص بن غیاث، ۳۲۰
 حلبی، ۹۷
 حَنَّة، ۶۰۹
 حیّ بن اخطب، ۵۰۲، ۶۸۱، ۷۲۴،
 ۷۲۸
 خالد بن ولید، ۴۳۵
 خضر (علیه السلام)، ۳۴۶
 خلیل بن احمد، ۳۵۸
 خواجه نصیر الدین طوسی، ۱۳۹
 خوارزمی، ۴۲۰
 داود، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۵
 ۲۹۶، ۴۹۲، ۶۸۳
 دحیه کلبی، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹
 راغب، ۱۹، ۲۹، ۳۲، ۵۷، ۵۹، ۸۱
 ۹۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵
 ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۳۲
 ۲۶۵، ۳۵۰، ۴۶۸، ۵۰۵، ۵۲۴، ۶۰۵
 ۶۱۰، ۶۲۱، ۶۲۹، ۶۵۹
 رشاد خلیفه، ۴۸۳
 رفاعه، ۲۰۶
 زکریا (علیه السلام)، ۱۷۱، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۴،
 ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱
 ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹
- ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۸۳، ۶۹۱
 زلیخا، ۳۵۲
 زمخشری، ۷، ۴۲۰، ۶۷۸
 زید بن ثابت، ۲۴۱
 زینب کبری (علیها السلام)، ۶۸۵
 سعد بن ابی وقاص، ۶۷۸
 سعد بن عباده، ۵۲۶
 سلمان فارسی، ۵۶۹، ۵۷۷
 سلیمان (علیه السلام)، ۲۸۵، ۶۸۳، ۶۹۸
 سمره بن جندب، ۹۹
 سید، ۴۸۰، ۴۸۱
 سید قطب، ۷
 سیوطی، ۷
 شبلنجی، ۹۷
 شمعون، ۶۵۸
 شوکانی، ۹۲، ۱۴۵، ۵۴۷، ۵۶۰، ۷۴۹
 شیخ صدوق، ۱۶، ۱۷۲، ۲۶۱، ۵۹۲
 ۵۹۹، ۷۲۲
 شیخ طوسی، ۷، ۳۰۶، ۳۲۴
 شیخ محمد عبده، ۷
 شیخ محمود شلتوت، ۲۰۴
 شیخ مفید، ۶۷۳
 صفوری، ۹۷
 طافی، ۴۲۰
 طالوت، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸

٤٢٠، ٥٢٦، ٥٤٩، ٥٨٦، ٦١٨، ٦٢٥،	٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٩،
٦٧٢، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩،	٢٩٠، ٣٦٧
٦٨٠، ٧٠٥، ٧٣٧، ٧٤١، ٧٤٢،	طبرانی، ٢٣٠، ٤٢٠
علی بن ابراهیم، ١٤٦، ٤٠٤، ٤٣٥،	طبرسی، ٧، ١٩، ٥٦، ٥٨، ٨١، ١٠٦،
٤٥٤	١٣٧، ١٨٩، ٢٢٦، ٢٣٢، ٢٥١، ٢٥٣،
علی بن موسی الرضا(علیه السلام)، ٥١٧،	٣٠٣، ٣٢٦، ٣٥٠، ٣٦٧، ٤٣٨، ٥٠٦،
٦٥٧	٥١٤، ٥٤٦، ٥٦٨، ٦٥٨، ٧٢٨
٦٧٩	طبری، ٢١، ٥٥، ٥٦، ٦٧، ٦٨، ٧٠،
عمار، ١١٢، ٥٨٤، ٧٠٦،	٧١، ٩٢، ٩٧، ١١٢، ١٤٣، ٣٥١، ٥٠٣،
عمرو بن جَمُوح، ١٢٦،	٥٢٧، ٦٧٧، ٦٨١، ٧٠١، ٧١٢، ٧٢٤،
عمرو بن حُضْرَمی، ١٣٥،	٧٢٥، ٧٣٢، ٧٥٦
عناق، ١٥٨	طنطاوی، ٦٧٨
عیسی(علیه السلام)، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٨، ٤٧٨،	عاصم بن غُذَی، ٢١٦
٤٨١، ٤٨٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٥١٢، ٦٠٣،	عاقب، ٤٨٠، ٤٨١، ٦٧١
٦٢٢، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٣٢، ٦٣٧، ٦٣٨،	عباس بن عبدالمطلب، ٤٣٥
٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٨، ٦٥٤،	عبدالرحمن بن زبیر، ٢٠٦
٦٥٥، ٦٥٨، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٨،	عبدالرحمن بن ملجم، ١٠٠
٦٦٩، ٦٧١، ٦٧٤، ٦٨٣، ٦٩١، ٦٩٣،	عبدالله بن ابی، ١٢٢
٧٤٤، ٧٤٧	عبدالله بن جحش، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٨
غزالی، ٩٧	عبدالله بن رواحه، ١٧٥
فاطمه زهراء(علیها السلام)، ٣٠٧، ٣١٨، ٦١٨،	عبدالله بن سلام، ١٠٣، ٥٦٢، ٧١٧
٦٣٢، ٦٧٢، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨،	عبدالمسیح، ٤٨٠
٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨٥	عبدالمطلب، ٤٣٥
فخر رازی، ٧، ٢٧، ٦٥، ١٦٧، ٢١٤،	عبد علی بن جمعه الحویزی، ٧
٢٤٣، ٢٥٤، ٢٦٣، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٤،	غُذَی بن حاتم، ٦٩٧، ٦٩٠
٣٥٩، ٣٩٥، ٤٠٨، ٤٣٨، ٥٠٦، ٦٢٩،	غُزَیر(علیه السلام)، ١٦٢، ٢٦١، ٣٤٥، ٣٤٦،
٦٧٣، ٦٧٧، ٦٧٩، ٦٨١، ٧٠٦، ٧١٨،	٣٥٣، ٣٦٧، ٦٨٩، ٧٣٥
	علامه طباطبائی، ٧، ٤٣٨
	علامه مجلسی، ١٣٩، ٦٤٦
	علی(علیه السلام)، ١٦، ٣٠، ٤٨، ٥٠، ٦١، ٩٦،
	٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٣، ٢٤٥،
	٣٠٦، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٤٠، ٣٨٩، ٣٩٧،

محمد(صلی الله علیه وآله)، ۱۲۲، ۱۳۶، ۳۰۵، ۵۶۸	۷۵۶، ۷۴۱، ۷۲۸ فرعون، ۲۸۷، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۶۹۳، ۵۷۳
۶۷۲، ۶۷۵، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۵، ۷۱۲، ۷۲۲، ۷۴۱، ۷۵۷	فرید وجدی، ۶۲۹ فناص، ۶۸۱، ۷۱۸ فیض کاشانی، ۷ فیلوپس، ۶۵۸ قایل، ۲۶۰
مراغی، ۷، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۹۲، ۳۴۸، ۴۱۹، ۴۵۷، ۶۰۹ مرثد، ۱۵۸، ۱۵۹	قاضی بیضاوی، ۴۷۸، ۶۷۸ قاضی نور الله شوشتری، ۶۷۷ قرطبی، ۷، ۱۸، ۲۱، ۲۷، ۵۸، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۸۰، ۸۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۸، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۷۸، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۶، ۴۳۰، ۴۶۴، ۵۲۹، ۵۷۷، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۸۲، ۷۰۶، ۷۱۸، ۷۲۵، ۷۴۹
مریم(علیها السلام)، ۱۷۱، ۴۷۸، ۴۹۹، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۳ مسلم، ۶۴ مسلم بن حجّاج نیشابوری، ۶۷۷ مطرزی، ۱۳۵ مُعَاذُ بنِ جَبَل، ۱۸، ۷۰۶ معاویه، ۹۹، ۵۷۲، ۶۷۸ مَعْقِل بن یسار، ۲۱۶ مقوقس، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶	قشیری، ۴۲۰ قطب راوندی، ۴۴، ۸۳، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۶۶، ۲۱۶، ۲۱۰، ۶۹۹ قیصر، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹ کعب بن اشرف، ۵۲۳، ۷۲۴، ۷۲۸ کفعمی، ۴۷۸ گنجی، ۹۷ ماوردی، ۴۲۰ مأمون، ۶۷۹ متقی هندی، ۵۱۰ متی، ۶۵۸ محرر بن زیاد، ۷۵۰ محقق اردبیلی، ۱۴۲
موسی(علیه السلام)، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۷، ۴۷۸، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۱۱، ۵۵۰، ۵۶۴، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۵۴، ۶۸۳، ۶۸۷، ۶۹۴، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۲۶، ۷۴۴، ۷۴۷ میکائیل، ۹۶، ۹۷	

- نسائی، ۶۴، ۵۱۰، ۵۱۹
 نمرود، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۵
 ۳۵۶
 نوح(علیه السلام)، ۱۱۶، ۱۱۹، ۴۷۸، ۶۰۲،
 ۶۰۷، ۶۰۳
 واحدی، ۷، ۱۴۲، ۳۲۷، ۴۲۰، ۴۸۲،
 ۶۱۷، ۷۱۲، ۷۳۲
 هابیل، ۲۶۰
 هارون(علیه السلام)، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۸،
 ۶۸۳
 هرقل، ۶۹۲، ۶۹۶
 هشام بن حکم، ۷۲
 هشام بن سالم، ۴۴۳
 هیشمی، ۵۱۰، ۵۴۷، ۵۶۰، ۵۶۳، ۷۴۹
 یاقوت حموی، ۴۸۰
 یحیی(علیه السلام)، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵،
 ۶۲۷، ۶۴۳، ۶۸۳، ۷۳۵
 یعقوب(علیه السلام)، ۶۵۸
 یعقوب ابن خلفا، ۶۵۸
 یعقوبی، ۹۷
 یوحنا، ۴۹۴، ۴۹۵، ۶۵۸
 یوسف(علیه السلام)، ۲۷۲، ۳۰۹، ۳۵۲، ۵۱۱،
 ۶۸۳، ۶۹۱
 یوشع بن نون، ۲۸۸
 یهودا، ۲۷۲، ۴۹۵، ۶۵۸
 یهودای اسخریوطی، ۶۵۸
 * * *

المُصَنَّفُ الْمُفَسَّرُ، ٦٢٩	(فهرست كتب)
الهدى الى دين المصطفى، ٤٩٣	
امالى شيخ صدوق، ١٦، ٥٩٢، ٥٩٩، ٧٢٢	
امالى شيخ طوسى، ٣٠٦، ٣٢٤	آئين ما، ٥٨٥
انجيل، ٤٥، ٤٧٩، ٤٨٩، ٤٩٣، ٤٩٤	آخر ساعه، ٤٨٣
٤٩٥، ٤٩٦، ٥٥١، ٥٦٤، ٦٤٤، ٦٤٥	آخرين فرضيه تكامل، ٢٩١
٦٥٢، ٦٥٨، ٦٦٠، ٦٩٤، ٦٩٨، ٧٠٠	أبى السعود، ٤٧٨-احقاق الحق، ٦٧٧
٧٠١، ٧٠٩، ٧١٠، ٧٢٠	احياء العلوم، ٩٧
انيس الاعلام، ١٧٤	ارشاد شيخ مفيد، ٦٧٣
بحار الانوار، ١٢، ١٤، ١٦، ١٧، ١٨	الايمان، ١٧٧
٢٢، ٢٧، ٣٠، ٣١، ٤٤، ٥٠، ٥٣، ٥٨	اسباب النزول، ٧، ١٤٢، ٣٢٧، ٤٣٦
٦١، ٦٢، ٧٣، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٥، ٨٨	٤٨٢، ٥٢٤، ٦٧٧، ٧١٢، ٧٣٢
٨٩، ٩٢، ٩٤، ٩٧، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٦	اسلام و عقايد و آراء بشرى، ٢٢٩
١٢٢، ١٣٦، ١٣٩، ١٤٦، ١٦٢، ١٧٢	اصل الشيعه و اصولها، ٥٨٥
١٩٧، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢١٠	اصول كافى، ٥١٣، ٥٥٠
٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٤	اعجاز قرآن، ١٦٨
٢٤٥، ٢٥١، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٥٨	الاحكام، ٦٩١
٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨٨، ٣٠٦، ٣٠٧	الاصابه، ٦٧٨
٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٣٨، ٣٤٦	الامام على، ١٧
٣٥٤، ٣٦٠، ٣٧٥، ٣٧٨، ٣٨٩، ٣٩٠	البدايه و النهايه، ٥٢٧، ٦٠٩، ٦١٠
٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢٦	التمهيد، ٦٥
٤٢٧، ٤٣٥، ٤٤١، ٤٥٥، ٤٥٧، ٤٦٢	الجامع لاحكام القرآن، ٦٧٨
٤٧٠، ٤٧٢، ٤٧٨، ٥٠٣، ٥١٠، ٥١٣	الجواهر، ٦٧٨
٥١٧، ٥٢٤، ٥٢٧، ٥٣٤، ٥٣٨، ٥٤١	الخرائج و الجرائح، ٦٩٩
٥٤٦، ٥٥٠، ٥٦٣، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧٢	الرحله المدرسيه، ٤٩٣
٥٧٧، ٥٨٤، ٥٩٢، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠٦	الصحيح من السيره، ٥٦٣
٦٠٩، ٦١٠، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٩، ٦٢٣	الصلاه، ٣٢٤
٦٢٥، ٦٣٢، ٦٣٥، ٦٤٠، ٦٤٦، ٦٥٧	الطبقات، ٩٧
٦٥٨، ٦٦٩، ٦٧٣، ٦٧٦، ٦٧٩، ٦٨٥	
٦٩٣، ٦٩٧، ٦٩٩، ٧٠١، ٧٠٥، ٧١٢	الغدیر، ٩٧
٧١٨، ٧٢٢، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٨، ٧٣٢	الفصول المهمه، ٩٧، ٦٧٨

- تفسیر کبیر، ۵۸، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۰
 ۸۳، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۰۰، ۲۰۲،
 ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۶۴،
 ۲۷۷، ۳۱۴، ۳۵۹، ۶۲۹، ۶۷۳، ۷۰۶
 تفسیر مراغی، ۷، ۲۱۴، ۳۴۸، ۴۱۹،
 ۴۵۷، ۶۰۹
 تورات، ۱۰۳، ۱۷۳، ۲۸۷، ۴۷۹،
 ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶،
 ۵۲۳، ۵۵۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۴۴،
 ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۹۴، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۱،
 ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۲۸، ۷۲۹،
 تهذیب، ۲۰۷، ۴۱۹، ۴۵۷، ۵۱۳،
 ۶۳۵
 جامع الأخبار، ۱۷، ۵۴۶
 جامع الاصول، ۶۷۸
 جوامع الجامع، ۴۷۸
 حدائق، ۲۳۲، ۲۳۳
 حقوق زن در اسلام و اروپا، ۱۸۳،
 ۱۹۵
 خصائص امیر المؤمنین، ۵۱۰
 خصال، ۱۷۲، ۶۰۰
 درّ المثنور، ۷، ۵۲، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۵۹،
 ۲۴۲، ۲۷۵، ۳۴۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۵،
 ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۸۲، ۵۰۳، ۵۱۹، ۵۲۷،
 ۵۴۷، ۵۶۰، ۵۷۷، ۵۹۶، ۵۹۷، ۷۰۱،
 ۷۳۲، ۷۴۹، ۷۵۱
 دعائم الاسلام، ۴۵۵
 دلائل النبوة، ۶۷۷
 رباخواری یا استعمار اقتصادی، ۴۴۲
 رساله الاسلام، ۲۰۵
 روح البیان، ۲۵۸، ۳۱۴، ۳۵۰، ۳۹۵
 روح الجنان، ۷
 ۷۵۶، ۷۵۱، ۷۳۷
 بحر المحيط، ۱۸، ۵۸، ۹۲، ۱۲۲،
 ۱۴۲، ۲۱۴، ۲۴۲، ۳۵۹، ۴۶۴، ۶۲۹،
 ۷۰۶، ۷۱۲، ۷۱۸، ۷۲۴، ۷۲۸، ۷۳۲،
 ۷۴۹
 تاریخ طبری، ۹۷، ۵۲۷
 تاریخ یعقوبی، ۹۷
 تأویل الآیات، ۷۰۵
 تجرید العقائد، ۱۳۹، ۱۴۰
 تذکره الخواص، ۹۷، ۶۷۸
 تفسیر برهان، ۷، ۳۰۶، ۳۷۵، ۴۲۰،
 ۵۱۳، ۵۴۱، ۶۵۷، ۶۷۹
 تفسیر بیضاوی، ۲۱
 تفسیر تبیان، ۷، ۴۴، ۳۹۶
 تفسیر صافی، ۷، ۸۵، ۴۲۶، ۴۵۴،
 ۵۱۷، ۶۴۶، ۶۹۱
 تفسیر قرطبی، ۷، ۱۸، ۲۱، ۲۷، ۵۸،
 ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۸۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۷،
 ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۴،
 ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۸، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۴،
 ۳۵۰، ۳۷۸، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۶،
 ۴۳۰، ۴۳۰، ۵۲۹، ۵۷۷، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۸۱،
 ۶۸۲، ۷۰۶، ۷۱۸، ۷۲۵، ۷۴۹
 تفسیر طبری، ۲۱، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۷۱،
 ۹۲، ۱۴۳، ۳۵۱، ۶۷۷، ۶۸۱، ۷۱۲،
 ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۳۲، ۷۵۶
 تفسیر علی بن ابراهیم، ۱۴۶، ۴۰۴،
 ۴۳۵، ۴۵۴
 تفسیر عیاشی، ۱۲، ۲۲، ۸۰، ۲۰۱،
 ۲۵۴، ۳۲۴، ۳۵۴، ۳۹۰، ۴۲۶، ۴۵۷،
 ۴۷۸، ۵۱۳، ۵۴۱، ۵۴۶، ۶۱۷، ۶۱۹
 تفسیر قمی، ۱۴۲، ۴۲۷، ۵۰۳، ۵۳۴

- روح المعاني، ٧، ٣٢، ٥٢، ٧٥، ٨٠، ٩٤، ١٠٣، ١٢٦، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢١٦، ٢٤٣، ٢٧٧، ٤١٦، ٤٣٨، ٦٧٨، ٧٠٦
- روضه الواعظين، ٥٤٦
- رهبر سعادت، ٤٩٣
- زاد المسير، ٥٢٤، ٥٦٣
- زبدة البيان، ١٤٢
- سنن ابي داود، ٥٢
- سنن الكبرى، ٦٤، ١٣٦، ١٦٦
- سنن ترمذی، ٥١٩، ٦٧٨
- سنن دارمی، ٤٠٠
- سنن كبرای نسائی، ٥١٩
- سيره ابن هشام، ٧٧، ٩٧
- سيره حلبی، ٩٧
- شُبُهَاتٌ حَوْلَ الْإِسْلَامِ، ٦١
- شرح اصول كافي، ٤٥٥
- شرح نهج البلاغه، ١٠٠، ٥١٣، ٦٨٢، ٧٠٥، ٧٣٧
- شواهد التنزيل، ١٠٠
- صحيح بخارى، ١٢٥، ٢٣٠، ٤٤١
- صحيح ترمذی، ٦٤
- صحيح مسلم، ٢٠٣، ٢٠٤، ٦٧٨
- عدة الداعي، ٦٨٥
- العوالم الامام الحسين، ٥٧٢
- عوالي اللآلي، ١٢٥، ١٤٦، ١٩٧، ٤٠٥، ٥٨٤
- عيون اخبار الرضا، ٥١٧، ٦٥٧، ٦٧٩
- غاية المرام، ٦٧٨
- فتح الباري، ٦٨٢، ٧٤١
- فتح القدير، ١٤٥، ٤٤١، ٥٦٠، ٧٤٩
- فرحة الغرى، ١٠٠
- فقه الرضا، ١٤٦، ١٨٦
- فقه القرآن، ٤٤، ٨٣، ١٢٦، ١٤٦، ١٦٦، ٢١٦
- فيض القدير، ٢١٤
- فى ظلال القرآن، ٧، ١٣، ١٤، ٥١، ٥٣، ٥٥، ٨٠، ٨٤، ١٦٤، ١٩١، ٢١٦، ٤١٦، ٥٠٣
- قاموس كتاب مقدس، ٤٩٤
- قاموس اللغة، ١٨٧
- قرآن و آخرين پیامبر، ٤٩٣
- قصص الانبياء، ٦٠٩، ٦١٠، ٦٤٦
- قصص قرآن، ٢٧٥
- كافي، ١٢، ١٤، ١٧، ٣٠، ٥٠، ٥٨، ٦٢، ٨٠، ٨٢، ٨٨، ٨٩، ١٤٦، ١٧٢، ١٧٧، ١٨٦، ٢٠٧، ٢١٠، ٢٣٢، ٢٤٠، ٢٤٥، ٢٥١، ٢٥٧، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٥٤، ٣٦٠، ٣٧٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٤١٩، ٤٣٧، ٤٦٢، ٤٧٠، ٥١٣، ٥٣٨، ٥٧٧، ٦٠٠، ٦٤٦، ٦٨٥، ٧٢٢
- كشاف، ٧، ٢٧٨، ٣٥٢، ٤٧٨، ٦٧٨، ٦٧٩، ٧١٨
- كفاية الطالب، ٩٧
- كمال الدين، ٦٤٦
- كنز الدقائق، ٤٢٦، ٦٩١، ٧٥١
- كنز العرفان، ٢٠٥، ٤٤٩، ٤٥٤
- كنز العمال، ٤١٩، ٥١٠، ٥٤٦
- لسان العرب، ١٨٧
- مجمع البحرين، ٣٢٤
- مجمع البيان، ٧، ١٢، ١٨، ١٩، ٢٢، ٢٧، ٣١، ٤٤، ٥٧، ٥٨، ٦٧، ٧١، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٥، ٩٣، ٩٤، ١٠٦، ١١٢، ١٢٢، ١٢٦، ١٣٧، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٦، ١٥٩، ١٧٢، ١٧٥، ١٨٧، ١٨٩، ٢٠٠

مفاتيح الغيب، ٧	٢٠٦، ٢١٠، ٢١٦، ٢٢٦، ٢٣٢، ٢٤٢
مفردات، ١٩، ٢٩، ٣٢، ٥٧، ٥٩، ٩٤	٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٤
١١٦، ١٢٣، ١٣٩، ١٤٥، ١٦١، ١٦٧	٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٣، ٢٧٥، ٢٧٦، ٣٠٣
١٨٦، ١٨٨، ١٩٧، ٢٣٢، ٢٦٥، ٣٥٠	٣٠٦، ٣١٤، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٢٧
٤٦٨، ٥٠٥، ٦٠٥، ٦١٠، ٦٢١، ٦٢٩	٣٣٨، ٣٤٦، ٣٥٩، ٣٦٧، ٣٧٨، ٣٨٩
٦٥٩	٣٩٠، ٣٩٥، ٣٩٦، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦
مكاتب الرسول، ٣٩٥، ٤٣٦، ٤٩٣	٤٠٧، ٤٠٨، ٤١٦، ٤٣٠، ٤٣٥، ٤٣٨
٦٩٥، ٦٩٧، ٦٩٩	٤٥٤، ٤٧٨، ٤٨٢، ٥٠٦، ٥١٣، ٥١٤
ملتقطات، ١٣٥	٥٢٤، ٥٢٧، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٦٠، ٥٦١
مناقب آل ابيطالب، ٤٤١	٥٦٣، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٨٤، ٥٨٨
من لا يحضره الفقيه، ٥٨، ٢٠١، ٢٤٠	٥٩٦، ٥٩٧، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١٦، ٦٥٨
٥٤١، ٦٣٥	٦٦٩، ٦٧٣، ٦٩١، ٧٠١، ٧٠٥، ٧٠٩
منية المرید، ٤٥٥	٧١٢، ٧١٨، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٨، ٧٣٢
موسوعة التاريخ الاسلامي، ٦٩٥	٧٥١، ٧٥٦
الميزان، ٧، ٥٢، ٩٣، ١٢١، ١٧٤	مجمع الزوائد، ٥١٠، ٥٤٧، ٧٤٩
٢٠٢، ٢٤٤، ٢٥٢، ٣٢١، ٣٤٥، ٤٣٨	محلّي ابن حزم، ٦٩٧
٤٨٢، ٤٩١، ٤٩٣، ٥٠٣، ٥٠٦، ٥٤١	مستدرک الوسائل، ١٤، ١٧، ٨٠، ٨٣
٥٧٢، ٦٥٥، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٥	١٤٢، ١٦٢، ١٧٢، ١٨٦، ٢٢٢، ٢٦٣
نزّهة المجالس، ٩٧	٣٠٦، ٣٢٤، ٤١٩، ٤٣٥، ٤٥٤، ٤٥٧
نور البراهين، ٤٩٣	٤٦٢، ٤٧٢، ٤٧٨، ٥١٠، ٥١٣، ٥١٧
نور الثقلين، ٧، ١٢، ٣١، ١٤٦، ١٧٧	٥٢٧، ٦٠٠، ٦٢٣، ٦٥٨، ٧٢٢
١٨٦، ٢٣٢، ٢٤٥، ٢٥١، ٣٢١، ٣٦٠	مستدرک حاکم، ٢٠٤، ٥١٠، ٦٧٧
٤٢٠، ٤٢٧، ٤٥٧، ٤٧٨، ٥٠٢، ٥٠٣	مسند احمد، ٦٥، ٩٧، ١٢٥، ٢٠٣
٥١٣، ٥١٦، ٥٢٧، ٥٨٤، ٦٠٦، ٦١٩	٢٠٤، ٥١٠، ٥١٩، ٥٤٧، ٦٧٧، ٦٩٧
٦٣٢، ٦٤٦، ٦٧٩، ٦٨٤، ٦٨٥، ٦٩١	مشکوٰة الانوار، ٧٢٢
٧٥١، ٧٥٥	مصباح الشريعة، ٤٥٥
نور الابصار، ٩٧	مصباح كفعمي، ٤٧٨
نهج البلاغه، ١٦، ٣٠، ٥٠، ٦١، ٦٢	معاني الأخبار، ١٤، ٨٢، ٣٢١، ٥٠٢
٢٦٦، ٣٩٧، ٥١٥، ٥٤٩، ٥٥٠، ٦٢٥	٥٠٣، ٥٥٠، ٥٩٢، ٥٩٨
٧٣٧	معجم البلدان، ٤٨٠
نهج الحق، ١٩٧	معجم الكبير، ٢٣٠
وسائل الشيعة، ١٢، ١٤، ١٧، ٢٢، ٣٠	معجم لغة الفقهاء، ٤٩١

۵۰، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۷۳، ۸۰، ۸۲، ۸۸
۸۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۷،
۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۲،
۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴،
۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۴،
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۴،
۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۵،
۴۳۷، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۷۰،
۴۷۸، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۴۱، ۵۵۰،
۵۹۹، ۶۰۰، ۶۲۵، ۶۳۵، ۶۵۷، ۶۸۵،
۷۲۲، ۷۳۷

۶۹۹، ۶۹۸، ۶۹۷، ۶۹۶، ۶۹۲	(فهرست امکنه و ازمینه)
شام، ۲۵۶، ۳۰۷، ۳۲۶، ۳۶۰، ۶۹۵، ۶۹۸	
شوروی، ۱۵۵	آلمان، ۱۵۵
صفا، ۶۳، ۶۴	آمریکا، ۱۵۳، ۱۵۵، ۴۸۳
صنعاء، ۱۲۵، ۴۸۰، ۵۷۰	اسکندریه، ۶۹۳
عراق، ۷۳۷	أنبأر، ۷۳۷
عربستان، ۱۲۵، ۴۲۵	انگلستان، ۱۵۵
عرفات، ۶۳، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸	ایران، ۱۲۰، ۵۶۸، ۵۶۹
عید قربان، ۶۳، ۷۴، ۸۸، ۸۹	بابل، ۱۲۰، ۳۶۰
غار ثور، ۹۶	بدر، ۱۳۵، ۲۷۷، ۴۷۷، ۴۹۶، ۵۲۳
فدک، ۵۶۲	۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹
قسطنطنیه، ۵۲، ۶۹۷	بُصری، ۶۹۷
لَيْلَةُ الْمَيْتِ، ۴۸، ۹۶، ۹۷	بیت المقدس، ۳۴۷، ۶۰۹، ۶۱۰
مدینه، ۴۲، ۵۲، ۹۲، ۹۶، ۱۱۹، ۱۴۷	۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۳۱، ۶۹۷
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۳، ۳۲۶، ۳۳۱	۶۹۸
۳۸۷، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۵۷، ۴۷۵	بیروت، ۶۵، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۶
۴۸۰، ۴۸۴، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۶۲، ۵۶۹	۲۰۴، ۲۳۰، ۳۶۷، ۳۷۸، ۴۰۵، ۴۰۶
۵۹۶، ۶۶۸، ۶۹۳، ۷۳۲، ۷۴۸، ۷۵۱	۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۴۱، ۴۵۴
مروه، ۶۳	۴۵۵، ۴۷۸، ۴۸۲، ۵۰۳، ۵۱۰، ۵۱۹
مسجد الحرام، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۶۰	۵۲۴، ۵۲۷، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۶۰، ۵۶۳
۱۳۷، ۱۳۴	۶۷۸، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۹۷، ۷۰۵، ۷۴۹
مشعر الحرام، ۶۳، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۷۶	جمره عَقَبَه، ۶۳
۷۷، ۷۸	حجاز، ۱۹۵، ۶۹۲، ۶۹۵
مصر، ۱۲۰، ۴۸۳، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۹۲	حدیبیه، ۲۷، ۵۵، ۵۶
۶۹۳، ۶۹۴	حَضْرَمُوت، ۱۲۵
مقام ابراهیم، ۶۳	حِمص، ۶۹۷
مکه، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳	حیدر آباد، ۶۷۷
۴۴، ۵۵، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۷۷	خاورمیانه، ۱۱۹، ۴۸۳
۷۸، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۸، ۳۰۱	دانشگاه الازهر، ۲۰۴
۴۱۵، ۴۲۴، ۴۳۶، ۴۸۴، ۵۲۳	روم، ۵۲، ۱۲۰، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰

۷۵۷، ۷۵۱، ۷۴۸، ۵۶۹، ۵۶۸

منی، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۴، ۷۷، ۷۸،

۸۹

مونت کارلو، ۱۵۴

نجران، ۴۸۰، ۵۰۳، ۵۵۴، ۵۹۶،

۵۹۸، ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۸۱،

۷۰۱، ۷۳۲

نجف، ۶۷۸

نخله، ۱۳۵

نیون، ۱۵۱

یمن، ۶۹، ۱۲۰، ۴۸۰، ۵۷۰، ۶۷۲

یوم الفرقان، ۴۹۶

(فهرست اشعار)

- بُنُونَا بُنُو اُبْنَانِنَا وَ بِنَاتِنَا ... ۶۸۲
- تَعْصِي الْاِلَهِ وَ اَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهٗ ... ۵۹۸
- حَقِيْقَتِ سِرَائِي اِسْتِ اَرَا سْتَهٗ ... ۴۵۵
- زَبِيْنْدَهٗ سَتَايِشِ، اَنْ اَفْرِيْدْ گَارِي اِسْتِ ... ۴۹۹
- وَ اِنَّمَا اُمَّهَاتُ النَّاسِ اَوْعِيَّةٌ ... ۶۸۲

* * *

۴۹۱... «تورات»	(کلمات معنی شده در این جلد)
۳۹۱... «تَيْمُّم»	۱۴۴... «اِثْم»
۶۸... «جِدَال»	۴۹... «احسان»
۲۸۱... «جُنُود»	۵۴۸... «اسلام»
۵۵۳... «حَاجُّوْكَ»	۷۴۰، ۴۶۹... «اِصْر»
۱۳۹... «حَبِط»	۶۰۲... «اِصْطَفَى»
۱۷۱... «حَرِث»	۳۸۸... «اغصار»
۴۴... «حُرْمَات»	۴۰۰... «الباب»
۴۱۶... «حصر»	۴۱۷... «الْحَاف»
۶۲۳... «حَصَوْر»	۴۹۳... «انجیل»
۴۹۱... «حق»	۷۱۷... «اَوْفِيَّه»
۶۵۷... «حواریون»	۱۸۰... «ایلاء»
۳۰۸... «حَى»	۲۶۴... «أَضْعَاف»
۱۰۳... «حُطُوت»	۱۴۹... «أَعْتَكُم»
۷۲۵، ۸۱... «خَلَاق»	۶۴۷... «أَكْمَه»
۳۰۳... «خَلَّة»	۷۰... «الْأَب»
۱۴۳... «خَمْر»	۱۱۶... «أُمَّت»
۵۳۴... «خَيْل»	۷۲۰... «أُمِّيَّين»
۵۲۱... «ذَاب»	۶۱۴... «أُتْبِتْهَا»
۵۴۸... «دین»	۱۷۱... «أُنَى»
۶۰۳... «ذُرِّيَّة»	۵۸۰... «أَوْلِيَاء»
۷۳۳... «رَبَائِيَّين»	۱۹... «أَهْلَه»
۲۴۵... «رِجَال»	۸۸... «أَيَّام»
۳۲۷... «رُشِد»	۱۷۷... «أَيْمَان»
۶۸... «رَفَث»	۱۱... «بَاطِل»
۲۴۵... «رُكْبَان»	۲۸۳... «بِرَزْوَا»
۶۲۸... «رَمَز»	۵۵۹... «بِشَارَت»
۵۰۴... «زَيْغ»	۱۸۸... «بُعُولَه»
۲۹... «سَبِيل»	۱۰۴... «بَيِّنَات»
۱۳۵... «سَرِيَه»	۵۸۹... «تَجَد»
۱۰۱... «سَلِم»	۱۳... «تُدُّلُوا»
۴۶۵... «سَمِعْنَا»	۴۰۰... «تَذَكَّر»

«کُتِبَ» ۱۳۰...	«سِنَّةٌ» ۳۰۸...
«کُرسى» ۳۱۹...	«سبباً» ۴۱۷...
«کُرَّةٌ» ۱۳۰...	«شَهَوَاتٌ» ۵۳۱...
«کَفَّالَهَا» ۶۱۴...	«صُرْهُنَّ» ۳۵۸...
«کَهْلٌ» ۶۴۰...	«صَفْوَانٌ» ۳۸۱...
«لَا تَعْزُمُوا» ۲۳۳...	«صَلْدًا» ۳۸۱...
«لَعْنٌ» ۷۵۲...	«ضَرَاءٌ» ۱۲۳...
«لَمْ يَنْسَنَّهُ» ۳۵۰...	«طَائِفَةٌ» ۷۰۷...
«مُبَاهِلَةٌ» ۶۷۱...	«طاغوت» ۳۲۸...
«متاع» ۵۳۵...	«طَلٌّ» ۳۸۳...
«متشابه» ۵۰۶...	«ظُلُلٌ» ۱۰۵...
«مَتَّى» ۴۹۴...	«عَبْرَةٌ» ۵۳۰...
«محراب» ۶۱۵...	«عُرُوشٌ» ۳۴۷...
«مُحَرَّرًا» ۶۱۰...	«عزت» ۹۴...
«محکم» ۵۰۵...	«عَشِيَّةٌ» ۶۲۹...
«مَحِيضٌ» ۱۶۷...	«عَفْوٌ» ۴۷۱، ۱۴۵...
«مرتد» ۷۵۴...	«غلام» ۶۲۶...
«مریم» ۶۱۲...	«عَمَامٌ» ۱۰۵...
«مَسٌّ» ۲۳۵...	«عَیٌّ» ۳۲۷...
«مُسَوِّمَةٌ» ۵۳۴...	«فِتْنَةٌ» ۲۸۲...
«مَعْلُودٌ» ۵۶۴...	«فَأَذْنُوبًا» ۴۳۷...
«مُقْتَرِرٌ» ۲۳۶...	«فَحْشَاءٌ» ۳۹۵...
«مَكْرٌ» ۶۵۹...	«فُسُوقٌ» ۶۸...
«مَلَائَةٌ» ۲۷۵...	«فَصْلٌ» ۲۸۱...
«مُوسِعٌ» ۲۳۶...	«فَضْلٌ» ۷۱۵...
«مِهَادٌ» ۵۲۴...	«قَانِنِينَ» ۵۴۰...
«مَيْسِرٌ» ۱۴۳...	«قُرُوءٌ» ۱۸۵...
«نُسُكٌ» ۵۷...	«قَصَصٌ» ۶۸۷...
«نُشِزُهَا» ۳۵۲...	«قلب» ۴۵۹...
«نَوْمٌ» ۳۰۸...	«قِمَارٌ» ۱۴۴...
«وابِلٌ» ۳۸۱...	«قِنْطَارٌ» ۷۱۹...
«وَالِدَاتٌ» ۲۲۱...	«قَيُّومٌ» ۳۱۶...

- «وَجْه» ۴۱۴...
«وَسْع» ۴۶۷...
«وَسْم» ۴۱۷...
«وَقُود» ۵۲۱...
«وُلُوج» ۵۷۴...
«وَلِيمِلْ» ۴۴۸...
«يَبْنَع» ۷۴۸...
«يَتَجَبَّطُ» ۴۲۵...
«يُضَاعِفُ» ۳۶۹...
«يُوْدَةُ» ۳۲۲...
